

نگاہی نوبہ اسلام

دکتر مسعود انصاری

فصل اول

شرح کوتاهی از زندگی محمد بن عبدالله

میانگزار اسلام

پیامبران از دروغگویان حرفه‌ای نیز زشتکارترند زیرا
دروغگویان حرفه‌ای از قول خود، ولی پیامبران از قول خدا دروغ
می‌گویند.

دکتر مسعود انصاری

اگر چه هدف نویسنده شرح جزئیات زندگی محمد نیست، ولی برای درک اینکه چگونه یک تازی شترچران موفق شد یکی از بزرگترین دین‌های بشری را بوسیله شمشیر و اقدامات تروریستی در دنیا بنیادگذاری کند، بی‌مناسبت نیست نخست شرح حال پالیده‌ای از چگونگی زندگی او و از اصول و موازین اسلامی به خامه درآوریم. به گفته دیگر بدیهی است که برای درک قرآن، یعنی قانون اساسی دین اسلام باید ابتدا نویسنده این کتاب را به خوبی بشناسیم. این شرح حال بر پایه نوشتارهای معتبر مشهورترین نویسندگان و پژوهشگران مسلمان و غیر مسلمان درباره محمد و اسلام کاویده شده است.

هرگاه نوشتارهای معتبر تاریخی اسلام با ژرف یابی بایسته و بدون پی ورزی مورد کنگاش قرار بگیرد، بدون تردید این نتیجه به دست خواهد آمد که هدف پایه ای در ایجاد یک امپراتوری مذهبی گسترده ای که از چین و هندوستان در خاور تا آسیای جنوب شرقی و منطقه مدیترانه تا اسپانیا کشیده شد، بر پایه اصل «هدف وسیله را توجیه می کند» و روش های تروریستی و کار بُرد شمشیر به وجود آمد. این فراخواست بر پایه بازشکافی فروزه های روانی محمد بن عبدالله بنیانگذار دین اسلام، شرائط زندگی و سنت های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و قومی تیره ها و طوایفی که در سالهای آغازین سده هفتم در حدود و حوالی شهر مکه، زادگاه اسلام بسر می بردند، پژوهش و کاوش خواهد شد.

زایش محمد

در باره تاریخ دقیق زایش محمد بن عبدالله بین تاریخنویسان هم آهنگی کامل وجود ندارد. تاریخنویسان باور دارند که او بین سال های ۵۶۷ و ۵۷۳ میلادی زایش یافته است. تاریخی که بیشتر تاریخنویسان در باره زایش محمد روی آن اتفاق نگر دارند، پانزده سال ۵۷۰ میلادی است که در تاریخ، «سال فیل» نامیده شده است. محمد در شهر مکه، سینتاترین شهر اسلامی که در غرب شبه جزیره عربستان واقع شده، پا به پهنه زندگی گذاشت. در زمان زایش محمد، ساکنان شهر مکه از مذاهب سنتی مردم آن سرزمین که بت پرستی بود پیروی می کردند، ولی در این شهر همچنین

^۱ در این سال اشرم ابرحه، فرماندار صنعا در یمن که زیر حمایت نگوس پادشاه حبشه بر این شهر فرمانروائی می کرد و مسیحی مذهب بود، فرمانروایان یهودی همیار را از آن سرزمین بیرون رانده بود، زیرا در آغاز سده ششم ذوالنواص فرمانروای یهودی آن منطقه با مسیحیان تجران در نبردی درگیر شده و بیست هزار نفر از آنها را در یک کوره آدم سوزی آتش زده بود. سپس بالنگر مجهز فیل سواری به قصد حمله به مکه و ویران کردن بتخانه کعبه و گسترش مسیحیت بین تازی ها به آن منطقه لشکر کشی کرده و به گونه ای که سوره الفیل قرآن می گوید، ابره در این نبرد با شکست روبرو می شود. شرح افسانه ای شکست ابره آنست که در نتیجه معجزه خانه کعبه - که در آن زمان بتخانه ای بیش نبوده، مرغانی به نام ابابیل در آسمان پدیدار می شوند و بنا سنگ ریزه هایی که در متعار داشته اند، لشکر فیل سوار ابره را نابود می کنند. باید توجه داشت این رویداد بنا بر نوشته قرآن در سال زایش محمد رخ می دهد. متن این سوره نشانگر آنست که سراسر متن قرآن مانند رویداد بالا افسانه های تو خالی و نا بخر دانه ای بیش نیست.

«خانه مقدس» دین ابراهیم یعنی خانه کعبه نیز دیده می شد. (قرآن، آیه ۹۷ سوره مائده و آیه ۱۳۰ سوره بقره).

پدر محمد، عبدالله نام داشت و به خاندان هاشم از تیره قریش وابسته بود و مادر بیسوه اش آمنه دختر وهب نامیده می شد و به تیره بنوزهرا وابستگی داشت. کودک عبدالله و آمنه «محمد» که در فرهنگ لغت تازی ها مفهوم «ستوده» دارد، نامیده شد. تیره قریش که محمد به آن وابستگی داشت، مدت دوست سال پیش از زایش او بین سایر تیره ها در شهر مکه به جایگاه برتری بدون چون و چرا دست یافته و تمام توان های شهری، اجتماعی، نظامی و مذهبی معمول بین تازی ها را به خود ویژگی داده بود.

کودکی محمد

بدون تردید می توان گفت که پدر و مادر محمد بغیر از او فرزندی نداشتند و او یگانه فرزند پدر و مادرش بوده است. عبدالله پدر محمد یا در هنگام بارداری همسرش آمنه از محمد و یسا کمی پس از زایش محمد، در زمانی که مکه را برای انجام یک مسافرت تجارتي ترک گفته و در راه ورود به مدینه بوده، بدرود زندگی گفته است. عبدالله از نگر مالی دارای وضع مرفهی نبود و در هنگام مرگ، اموال بسیار ناچیزی که تنها شامل یک خانه کوچک، پنج شتر گرسنه، چند گوسفند و یک زن سالخورده حبشی به نام آمنه ایمن که خدمتکار خانواده اش بود از خود به جای گذاشت! در زمانی که محمد بیش از شش سال نداشت، آمنه مادر او نیز در راه مسافرت به مدینه درگذشت و فرزند خردسالش را بدون سرپرست از خود به جای گذاشت.

با توجه به اینکه مکه پیوسته دارای هوای ناسالم بوده، برخی خانواده های تازی عادت داشتند فرزندان خود را به دایه های شیرده بادیه نشینی که در بیابان های نزدیک محل سکونت آنها بسر می بردند، می سپردند. تازی ها با سپردن کودکان

²Essad Bay, *Mohammed*, trans. Helmut L. Ripperger (London: Cobden-Sandergon, 1938), p.55; Maxime Rodinson, *Mohammed* (New York: Pantheon Books, 1971), p. 42.

خود به دایه های بادیه نشین از چند مزیت بهره می گرفتند. یکی اینکه همسرانشان زمانی را که باید صرف نگهداری کودک خود بکنند وقف خدمت به شوهر می کردند و برای او فرزندان بیشتری به بار می آوردند و دیگر اینکه فرزندانشان با آب و هوای سالم بیابان در میان اسب ها و شترها رشد می کردند و از تندرستی و تنومندی قابل توجهی برخوردار می شدند. بدین ترتیب محمد کوتاه زمانی پس از زایش، به یک زن بادیه نشین به نام حلیمه از خاندان بنی سعد که به تیره هوازین وابسته بود و به بنی لهب عموی محمد تعلق داشت، سپرده شد. حلیمه در خیمه ای در بیابان های نزدیک مدینه بسر می برد و همراه سایر زنان بادیه نشین برای پذیرش کودک شیرخواری به مگه آمده بود.

زمان شیرخواری و بخشی از کودکی محمد زیر سرپرستی حلیمه در بین خاندان بنی سعد گذران یافت. هنگامی که محمد دو ساله شد، حلیمه او را از شیر گرفت و نزد مادرش برد. آمنه مادر محمد از چگونگی رشد جسمی محمد و تندرستی و تنومندی او که شباهت به کودکی که دو برابر سن او را داشت، شاد شد و چون آب و هوای مگه ناسالم بود، از وی خواست، دوباره او را با خود به بیابان برد. حلیمه درخواست مادر محمد را پذیرا شد و ویرا با خود به خیمه اش برد.^۲

در پایان چهارمین سالی که حلیمه از محمد نگهداری می کرد، رویداد شگفت انگیزی رخ داد که به شدت حلیمه را نگران کرد. این رویداد آشکارا نشان می دهد که محمد از زمان کودکی به بیماری غش و ضعف مبتلا و یک انسان پندار پرور بوده که دستخوش او هام و پندارهای نابجا خیالی قرار می گرفته است.^۳ «کوله» از اسلامشناسان بسیار برجسته از قول ابن اسحق تاریخ نویس شهیر عرب می نویسد، روزی یکی از دوستان محمد از وی درخواست کرد شرح کوتاهی از روزهای آغاز زندگی اش بیان کند. او رویداد یاد شده را بدین شرح زیر بیان کرد: «روزی زمانی که من و برادر ناتنی ام از گوسفندان و شتران در بیابان مراقبت می کردیم، دو مرد سفیدپوش که یک لگن طلائی پر از برف در دست داشتند به سوی

³ S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1972), p. 40.

⁴ *Ibid.*

من آمدند، مرا گرفتند، بدنم را باز کردند، قلبم را از بدن خارج کردند و آنرا چاک زدند و لخته خون سیاهی را آزان درآوردند و آنرا دور انداختند. سپس قلب و بدنم را با برف به گونه کامل شستشو دادند، آنگاه یکی از آنها به دیگری گفت: «او را در برابر ده نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» او این کار را انجام داد و گفت، وزن من از آن ده نفر سنگین تر بوده است. سپس اولی گفت: «اکنون او را در برابر یکصد نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» باز هم وزن من از آن یکصد نفر هم بیشتر بود. آنگاه گفت: «اکنون او را در برابر یکهزار نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» و چون وزن من باز هم بیشتر از آنها درآمد، اولی گفت: «کافی است، او را رها کن، زیرا اگر او را در برابر تمام افراد قبیله اش نیز وزن کنی، باز هم او سنگین تر از آنها خواهد بود.»^۵

طبری تاریخنویس بسیار شهیر، همین رویدادی را که محمد از زبان خود بیان کرده، در مورد دیگری ذکر کرده است. بدین شرح که او از قول ابوذر غفاری نقل می کند که او زمانی از محمد پرسش کرده است، نخستین بار چگونه او یقین کامل پیدا کرده است که پیامبر الله می باشد. محمد پرسش ابوذر غفاری را به همان شرح بالا، ولی با کمی تفاوت بیان کرده است.^۶ برخی از تاریخنویسان نوشته اند، هنگامی که محمد درباره مسافرت خیالی اش به آسمانها یاوه گوئی می کرده، اظهار داشته است که همان داستان بالا پیش از اینکه جبرئیل او را به آسمان ها پرواز دهد، برایش روی داده و جبرئیل به همان کیفیت، قلب او را شستشو داده است.

حلیمه، دایه پرورش دهنده او نیز همان رویداد بالا را به این شرح بیان کرده است: «چند ماه پیش از آنکه من محمد را به مادرش بازگردانم، روزی هنگامی که محمد با برادر ناتنی اش، فرزند من پشت خیمه ما در بیابان مشغول گوسفندچرانی بودند، برادر او سراسیمه نزد ما آمد و آنچه را که محمد به او گفته بود برای ما چنین بیان داشت: (دو مرد سفیدپوش برادر قریشی ام را گرفتند، روی زمین خواباندند، شکم او را باز کردند و آنرا به هم زدند.) من و پدرش با شتاب نزد او شتافتیم و مشاهده کردیم که او با رنگ پریده در آنجا ایستاده بود. ما نزد او رفتیم و از وی

^۵ Quoted by Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 40.

^۶ At-Tabari, *The History of At-Tabari*, v.I. 6, New York: State University, New York Press, 1988), p. 75.

پرسش کردیم، (چه رویدادی برای وی رخ داده است؟) محمد پاسخ داد: (دو مرد سفیدپوش اینجا آمدند و مرا روی زمین خواباندند و شکم را باز کردند و درون آن در جستجوی چیزی بودند که من از آن آگاهی ندارم.) ما پس از شنیدن این جریان، او را به خیمه آوردیم. «گیلوم» دانش یژوه شهیر اسلامشناس، این رویداد را به مفهوم آیه نخست سوره الاشرح نسبت می دهد. این آیه می گوید: «آیا ما سینه ترا باز نکردیم؟»^۶

حلیمه درباره رویدادی که محمد ادعا کرده برایش رخ داده، ادامه می دهد: «هنگامی که ما او را به خیمه خود آوردیم، شوهرم به من گفت: (من از اینکه ارواح خبیثه وارد بدن این کودک شده باشند بیم دارم، بنابراین پیش از اینکه آثار وضع ناگوار روانی او به ما آسیبی وارد سازد، بهتر است او را به خانواده اش بازگردانیم.) بدین ترتیب، ما او را نزد مادرش بردیم. هنگامی که مادرش ما را مشاهده کرد، به گونه پیش بینی نشده ای بانگ برآورد: «من از شما درخواست کردم او را نزد خود نگه دارید، چرا او را نزد من آورده اید؟) من به او پاسخ دادم: «من خویشکاری بایسته را درباره پسر من انجام دادم و با کمک الله، او اکنون پنج ساله شده و به اندازه کافی رشد کرده و چون بیم دارم که مبادا رویداد ناگواری برای او رخ دهد، از اینرو او را آورده ام به شما بازگردانم.) مادرش در پاسخ من گفت: (من می دانم سبب بازآوردن او این نیست، راستش را به من بگو.) و چون او در این باره پافشاری کرد، من آنچه را که رخ داده بود برایش بازگو کردم. هنگامی که سخنان من به پایان رسید او گفت: (هیچ روح خبیثه ای توان ورود به وجود فرزند مرا که آینده تابانی در پیش خواهد داشت، ندارد.)»^۷

از این رویداد می توان چنین برداشت کرد که پس از گذشت دو سال دیگر، کودکی که دارای آنچنان بدن سالم و توانمندی بوده، مانند سایر افرادی که اندیشه یسامبری در مغز می پروراندند، سیستم عصبی اش بسیار حساس بوده و پندارهای غیر

^۶ Alfred Guilleme, *The life of Muhammad* (London: Oxford University Press, 1955), p. 72.

^۷ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 71-72.

عادی او شاید نشانه های حمله های بیماری صرع بوده است.^۹ برخی از تاریخنویسان نوشته اند که چون محمد به بیماری زمین افتادگی مبتلا بوده، هر زمانی که او مورد چنین حمله ای واقع می شده، وانمود می کرده که جبرئیل برای او از سوی الله پیام آورده و بدین مناسبت حالت پندارگونه برایش به وجود می آمده است. توضیح محمد در این باره این بوده که چون او نمی توانسته است شکوه مغناطیسی حضور جبرئیل را که از سوی الله برای او پیام می آورده تحمل کند، از اینرو یک حالت ناخودآگاه غیر قابل کنترل بر او چیره می شده است.^{۱۰}

در بین همه اجتماعات بشر و در میان همه نژادها، افرادی یافت می شوند که به سبب شخصیت غیر عادی و پیچیده و یا سرشت ریساکارانه، عوامفریبانه و خودخواهی های گزافه گویانه ای که دارند، یا باور دارند و یا وانمود می کنند که با دنیای فراسوی لمس و مشاهده، یعنی دنیای خدایان و ارواح تماس و پیوند دارند. هفتاد و دومین سوره قرآن که سوره «جن» نامیده می شود و دارای ۲۸ آیه است و مدعی است، مخلوقات نادیدنی در این دنیا وجود دارند که محمد با آنها در تماس و پیوند بوده، سخن از همین دیدمان می راند. نویسنده در فصل ششم زیر فرنام «آیا براستی به محمد وی می شد؟» چگونگی حالت روانی او را در زمانی که وانمود میکرد، جبرئیل برایش از سوی الله وحی می آورده، مورد بازشکافی گسترده قرار خواهم داد.

زمانی که محمد شش سال بیشتر نداشت، مادرش او را برای دیدار منسوبینش به مدینه برد. پس از اینکه آمنه با محمد مدت یکماه در مدینه ماند، قصد بازگشت به مکه نمود، ولی در نیمه راه در محلی که «البوا» نامیده می شود، بیمار شد و درگذشت و در همانجا دفن گردید.^{۱۱} پس از درگذشت آمنه، خدمتکار حبشی او به نام آمنه ایمن، محمد را به مکه بازگردانید و او را به پدر بزرگش عبدالمطلب که هشتاد ساله بود، سپرد و عبدالمطلب، مرد سالخورده ای که نام راستینش «شیبا»^{۱۲}

⁹ R. F. Dibble, *Mohammed* (New York: The Viking Press Inc., 1926), pp. 33-34.

¹⁰ Humphrey Prideaux, *The Life of Mahomet* (London: Darf Publishers, 1986), p. 7.

¹¹ Ibn Hishm, p. 107; Ibn Saad, p. 73.

¹² M. TH. Houtsma, T. W. Arnold, K. Rasset and R. Hartmann, ed., *The Encyclopedia of Islam*, vol. 1, (London: Luzac & Co., 1913), p. 52; at-Tabari, vol.6, p. 9.

به معنی «موسفید» بود و سالهای نزدیک به مرگش را می گذرانید، سرپرستی محمد یتیم را بردوش گرفت. عبدالمطلب نیز پس از دو سال بدروود زندگی گفت و قیومت او نسبت به محمد پایان پذیرفت. عبدالمطلب در روزهای نزدیک به مرگ، قیومت نوه یتیمش را به ابوطالب عمویش که به تجارت پارچه و عطر اشتغال داشت واگذار کرد. ابوطالب نه ارشدترین و نه ثروتمندترین فرزند عبدالمطلب بود، بنابراین دلیل اینکه عبدالمطلب او را از بین سایر فرزنداناش به قیومت محمد برگزید، این بود که وی شریف تر و مهربان تر از سایر فرزنداناش بود و او و پدر محمد، عبدالله از یک پدر بودند. ابوطالب به اندازه ای به برادرزاده یتیمش علاقه داشت که نسبت به او بیش از فرزندان خود مهر می ورزید و هیچگاه بدون حضور برادرزاده اش دست به غذا نمی زد.

تنها مطلب مستندی که در قرآن وجود دارد، اینست که محمد زمان کودکی اش را در تنگدستی و محرومیت بسیار شدیدی گذرانده است. (قرآن، آیه ۶ سوره ۹۳). این آیه می گوید: «اللّٰه ترا که فرد فقیر و تنگدستی بودی، توانگر کرد.»

در این زمان بود که ابوطالب، برادرزاده ۱۲ ساله اش محمد را با خود همراه کاروان های تجارتي از مکه به یمن و گاهگاهی مصر، حبشه و ایران می برد و در راه این مسافرتها از میان شهروندان امپراتوری بیزانتین و راهب های مقدسی که در بیابان ها برای رستگاری خود در تلاش بودند، گذر می کرد. تردید نیست که این مسافرت های تجارتي افق های مغزی محمد، جوان محرومیت زده ای را که اندیشه های بلندپروازانه ای در ژرفای مغز و روانش در جوشش و تکاپو بوده، گسترش داده و آموزشگاه مطلوبی برای آشنا شدن او با چینه های گوناگون مردم و چگونگی رفتار با آنها به شمار رفته است.^{۱۳} افزون بر آن، در این مسافرت ها محمد همچنین از محل سکونت یهودی ها گذر می کرد و با مسیحیان سوریّه به گفتگو می نشست. محمد در این مسافرت ها از هر کوچکترین فرصتی که برایش پیش می آمد، برای آگاهی یافتن از اصول و احکام مذهبی یهودی ها و مسیحی ها و چگونگی اجرای آنها و گفتگو کردن با خاخام های یهودی و راهب ها و کشیشان

¹³ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 43-44.

مسیحی که با آنها برخورد می کرد، بهره می گرفت.^{۱۴} در محلی در سوریه به نام «بوسرا» که مرکز بزرگی برای مسیحیت به شمار می رفت، راهبی بسر می برد به نام «بحیره» که از دانشمندان به نام مسیحیت بود و مشهور است که محمد در این مسافرت ها با او تماس داشته و اصول مسیحیت را از او بسیار آموخته است. نویسندگان مسلمان و شرح حال نویسان شخصیت های مذهبی و قدیسان و بویژه حدث نویس های دوره های اخیر بدون اینکه هیچگونه مدرک و سندی ارائه دهند، و افسانه ای ساخته اند مبنی بر اینکه در این برخوردها توجه بحیره به شدت به محمد جلب شده و به وی اظهار داشته است، بر پایه آنچه که در کتب مقدس آمده، او به اصطلاح مهر پیامبری را بین دو شانه محمد مشاهده کرده است. تا این زمان محمد تنها جسته و گریخته برخی از مراسم مذهبی یهودی ها را در عمل مشاهده کرده بود، ولی با شنیدن این سخن، فرصتی به چنگ آورد تا اعمال مذهبی آنها را به گونه کامل و نیز آئین مذهبی گروهی یهودی ها را که به گونه مرتب انجام می دادند، مشاهده نماید.

همچنین، محمد با مراسم ملی و اجتماعی مسیحیان، کلیساهای آنها و چگونگی به صدا درآمدن ناقوس کلیساها، انجام مراسم مذهبی و غیره آنها آشنا گردید. آگاهی محمد از رسوم و آداب مذهبی یهودیان و مسیحیان و مقایسه آنها با مراسم بت پرستی تازی ها در مکه باید اثر شگرفی در روحیه او برجای گذاشته باشد. بسیاری از نویسندگان باور دارند، آثاری که مشاهده مراسم مذهبی یهودی ها و مسیحی ها در این مسافرت های تجارتنی در وجود محمد ایجاد کرد، نخستین انگیزه برای ادعای پیامبری را در مغز او جایگزین کرده است.^{۱۵}

بسیاری از نویسندگان را باور بر آنست که آگاهی ها و دانشی را که محمد از اصول و سنت های مسیحیت می دانسته، از «بحیره» آموخته بوده است. محمد با بحیره در باره دین و مذهب گفتگوهای مداومی داشته و با توجه به اینکه او با بت پرستی به شدت مخالف بوده و اندیشه هایش را در این باره به محمد سرایت داده، از اینرو اندیشه های ضد بت پرستی بحیره باید اثر شگرفی در ژرفای مغز محمد

¹⁴William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 16.

¹⁵Tor Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1935). P. 38.

برجای گذاشته باشد. نوشتارهای نویسندگان و تاریخ‌نویسان حاکی است که محمد در مسافرت‌های بعدی خود به سوریه، با بحیره تماس‌های تنگاتنگی برقرار کرده است.^{۱۶}

جوانی محمد

بیابان‌های راه مکه به سوریه و یمن و نیز بیابان‌های شبه جزیره عربستان که محمد در جوانی در آن مناطق به گوسفند و بزچرانی اشتغال داشته، دارای آنچنان سکوتی است که تیره‌های خانه به دوشی را که در این مناطق بسر می‌برند، به گونه طبیعی وادار به پندارهای خرافه‌گونه می‌کند. در نتیجه، مغز افرادی که در این بیابان‌ها زندگی می‌کنند با انواع و اقسام موجودات خیالی و غیر راستین مانند جن، دیو، عفریت، شیطان، غول، یاجوج و ماجوج، فرشته و غیره آلوده می‌شود. هنگامی که شب‌ها در مسافرت‌های تجارتنی کاروان‌ها برای استراحت و خواب توقف می‌کرده‌اند، بدون تردید مغز جوان محمد در سکوت بیابان‌ها با این موجودات خرافاتی و پنداری درگیر می‌شده و بعدها زمانی که او کار پیامبری را آغاز کرده، این پندارهای غیر راستین و بیمارگونه را به عنوان الهامات الهی در قرآن وارد کرده است.

گذشته از آن در سرزمین‌های سوریه و یمن، همه در باره «خدا» سخن می‌گفته‌اند. هر کسی در بازارها، کلیساها، خیابان‌ها، باغ‌ها و گرمابه‌های همگانی سخن از خدا به میان می‌آورده است. هواخواهان فرقه‌های گوناگون مذهبی مانند یهودی‌هایی که در باره این دین باورهای متفاوت داشتند، مسیحی‌ها، نستوری‌ها، مونوفیزیت‌ها، قبطی‌ها، گریگوری‌ها، در مکان‌های همگانی در باره باورهای خود و مزایای آنها تبلیغ و با یکدیگر کشمکش می‌کردند و باورهای متافیزیکی غیر از خود را محکوم می‌نمودند. تمام این فرقه‌ها به تورات و انجیل و وحی الهی به پیامبران

¹⁶ Washington Irving, *Washington Irving's Life of Mohammed* (The Ipswich, Massachusetts: Ipswich Press, 1989), pp. 20-21.

خود اعتقاد داشتند، ولی هریک نوشتارهای مقدّس را به گونه ویزای تعبیر و تفسیر می کردند.

محمد مشاهده کرد که در سرزمین عربستان نیز وضع به همین منوال جریان دارد، ولی تازی ها از زندگی آسوده ای برخوردار نبودند و معمولاً در تنگدستی بسر می بردند و به خرده فروشی، قصابی، حجامتگری، شراب فروشی، دوره گردی و آهنگری اشتغال داشتند و یا برده بودند. این گونه زندگی فقرآلوده به تازی ها امکان نداده بود که برای خود اجتماعی سازمان داده شده، مذهبی که در خور ارزش آن زمان بود و یا مردان مذهبی و نیایشگاه های وابسته به آنها به وجود آورند. تازی ها در آن زمان هر یک به تیره و طایفه ای وابسته بودند و هر یک از آنها دیگری را از هر جهت بیگانه می پنداشت. بدیهی است که باورهای خرافاتی بادیه نشین های شبه جزیره عربستان و اندیشه های خداپرستانه شهر نشین های آن زمان در مغز محمد که شترچرانی بسیار جاه طلب بود، بهم گره خورده و اندیشه های او را زیر و رو کرده بود.

از دگر سو، تبلیغات مذهبی یهودی ها و مسیحیان در مکه ایمان تازی ها را نسبت به بت ها و الهه هایشان ناتوان کرده، سیستم دیرینه بت پرستی در عربستان گیرائی خود را از دست داده و تازی ها مانند پیش به پرستش بت های خود شوری به کار نمی بردند. تمام این اوضاع و احوال این اندیشه را در مغز محمد به وجود آورد که چون شبه جزیره عربستان فاقد یک دین سازمان داده شده است، از اینرو این سرزمین نیاز به یک ساختار دینی سازمان داده شده دارد و او می تواند نوآور و بنیانگزار چنین دینی بوده و خود را پیامبر آن به مردم این سرزمین شناختگری کند.

در یکی از مواردی که ابوطالب عمو و قیم محمد، تیره های اطراف مکه را جمع آوری کرده بود تا آنها را برای دفاع در برابر حمله نگوس فرمانروای حبشه تجهیز کند، محمد نیز ناگزیر بود در آن جنگ شرکت کند. با توجه به اینکه این نخستین باری بود که محمد با جنگ آشنا می شد و خطرات آنرا احساس می کرد، از اینرو، حضور در میدان جنگ او را بسیار عصبی و وحشت زده کرد و چون شهامت رزم آزمائی در خود نمی دید، از جبهه نبرد گریخت و این موضوع سبب شد از آن

پس جوانان همسالش او را به سبب ترسوئی و فرار از میدان جنگ مسخره کنند.^{۱۷} محمد، همچنین در زمانی که بیست ساله بود، پیوسته در بازار مگاره ای که هر سال در عکاظ که سه روز مسافرت با مگه فاصله داشت، برپا می شد، شرکت می کرد و با یهودی ها و مسیحیان دیدار می نمود. تردید نیست که در این دیدارها نیز محمد اصول و احکام دین های موسوئی و مسیحیت را از یهودی ها و مسیحی ها آموزش می گرفته است.^{۱۸} محمد خود بعدها اعتراف کرده است که با یک اسقف اهل نجران به نام «کراس» دیدار داشته و اصول ابراهیمی مذهب کاتولیک ها را از او آموخته است.^{۱۹}

پروفسور مویر نیز می نویسد، زمانی در بازار مگاره عکاظ بین طایفه کنعانه که با طایفه قریش خویشاوندی داشتند و طایفه ای که به نام هوازین در همسایگی آنها بسر می بردند، بر سر اختلاف باورهای پرستشی یک نبرد معمول محلی در گرفت. این نبرد به سبب اینکه بر سر باورهای پرستشی انجام گرفت و به مکان هائی که برای تازی ها مقدس بود، گسترش یافت، از اینرو در تاریخ «نبرد تقدس ستیز» نامیده شده است. در یکی از صحنه های این نبرد محمد حضور داشت و اگرچه جوانی بیست ساله بود، ولی از شرکت در نبرد خودداری می کرد و تنها کاری که در این نبرد انجام داد این بود که تیرهائی را که از سوی دشمن پرتاب می شد، جمع آوری می کرد و آنها را به عمویش ابوطالب می داد. بر پایه نوشته مویر: «محمد، برآستی در هیچیک از دوه های عمرش، از شهادت انسانی و جسارت رزمی نشانی از خود بروز نداده است.»^{۲۰}

دوره جوانی محمد، بدون رویداد مهم دیگری سیری گردید. بدیهی است که در

¹⁷ Sprenger, *vie et Enseignement de Mahomet* quoted in Andre Servier, *Islam and the Psychology of Musulman*, trans. A. S. Moss - Blundell (London: Chapman & Hall Ltd., 1924), pp. 45-46.

¹⁸ Muir, *Mahomet and Islam*, p. 16.

¹⁹ *Ibid.*

²⁰ *Ibid.*

یکی از دوره های جوانی، محمد مانند سایر جوانان تازی به شغل شبانی و نگهداری از بزها و گوسفندان اشتغال داشته است.²¹ هنگامی که وی در مدینه خود رایمبر نامید و به قدرت دست یافت، به این دوره اشاره کرده و گفته است: «تمام پیامبران زمانی به چوپانی اشتغال داشته اند.» بدیهی است که این ادعا در باره موسی و داود، مصداق دارد، ولی در باره سایر افرادی که در خود پیامبردانی به پیروزی های برجسته دست یافتند، کاربرد ندارد.

زمانی که محمد به سن ۲۵ سالگی پای گذاشت و به مرحله رشد کامل رسید، ابوطالب به او پیشنهاد کرد، باید شغلی برای خود دست و پا کند تا بتواند زندگی خود را اداره نماید.²² در این زمان که برابر با سال ۵۹۵ میلادی بود، به گونه ناگهانی فرصت فراسوی پنداری در خانه محمد، بزچران محروم و تنگدست را کویید و زندگی او را دگرگون کرد و در مسیر کامیابی به جنبش در آورد. بدین شرح که یکی از بزرگان شهر مکه درگذشت و همسر بیوه او به نام «خدیجه دختر خویلد ابن اسد» که از بانوان تجارت پیشه، والا ارج و ثروتمند طایفه قریش به شمار می رفت، محمد را استخدام کرد تا کالاهای تجارتهی او را برای فروش از مکه به خارج به سوریّه ببرد و از بیزانتین کالاهای تجارتهی برای فروش در بازارهای مکه وارد این شهر کند. مکه سرزمین بسیار خشک و غیر باروری است که امکان کشاورزی در آنجا وجود ندارد و از اینرو ساکنانش برای گذران زندگی مجبورند خود را با فعالیت های تجاری درگیر سازند. خدیجه در این زمان بیوه ای ۴۰ ساله بود که در پیش دو مرتبه شوهر کرده، دارای چندین فرزند بود و دیگر از جوانی نشان چندانی برایش برجای نمانده بود. محمد برای مدت سه سال با کاروان شتر خدیجه به مسافرت های تجاری پرداخت و با کمال درستی به خدیجه خدمت کرد. در این مسافرت ها محمد دو باره فرصت یافت تا در سوریّه با راهب ها، کشیش ها و سایر مسیحی های سوریّه دیدار کند و از خرمن دانش های مذهبی آنها بیشتر خوشه بچیند. به گونه یقین می توان اطمینان داشت که محمد در این مسافرت ها از هر فرصتی که به چنگ آورده، برای آموختن اصول و

²¹ Ibn Saad, p. 97f.

²² Ibn Hisham, p. 119f.; At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 1. 1127f. Ibn Saad, p. 82f.

احکام دین های یهودی و مسیحی بهره گرفته است. با این وجود، بسیاری از دانشمندان، مانند «بروکلمن» با یقین کامل ادعا می کنند که «آشنائی محمد با اصول تورات و انجیل بسیار ابتدائی بوده و آنچه را نیز که وی از آنها آموخته، سرشار از اشتباه بوده است. او برخی از مطالب قرآن را از (هاگادا) برداشت کرده و بیشتر آنها را از آموزگاران مسیحی که او را با اصول مقدماتی انجیل، افسانه های وابسته به هفت خوابنده، اقدامات قهرمانانه اسکندر و سایر افسانه ها و داستانهای که در نوشتارهای آن منطقه آمده بوده، گرفته است.^{۲۳}

نخستین ازدواج محمد با خدیجه

مسافرت هائی که محمد در سمت مدیریت کاروان های تجارتي خدیجه انجام داد، از یکسو سبب ازدیاد ثروت او و ازدگر سو شهرت خودش شد. اگرچه محمد در سمت مدیریت کاروان های تجارتي خدیجه از فقر و تنگدستی نجات یافت، ولی در حالی که جوانان قریش در سن ۲۵ سالگی کمتر مجرد باقی می ماندند، او همچنان در این سن بدون همسر بسر می برد. شاید دلیل تجرد محمد فقر و تنگدستی او پیش از استخدامش بوسیله خدیجه بود. ولی، همچنانکه محمد به کارگزاری برای خدیجه ادامه می داد، با اینکه خدیجه با او ۱۵ سال اختلاف سن داشت، بتدریج احساس کرد هر زمانی که در باره مدیر کاروان های تجارتي اش فکر می کند، تپش قلبش حالت عادی خود را از دست می دهد و سرانجام به او پیشنهاد ازدواج کرد. محمد با روی گشاده، پیشنهاد خدیجه را پذیرا شد و آندو با یکدیگر زناشوئی کردند. این رویداد، مسیر زندگی محمد را تغییر داد و از این پس او از جایگاه کارمندی خدیجه به سمت شوهری و کدیوری دارائی او والائی گرفت. نتیجه این رویداد برای محمد آن بود که ویرا از نگر دارائی با توانمندترین مردان شهر مکه برابر ساخت و از این پس، مغز جاه طلب وی برای پذیرائی از اندیشه هائی که در باره در دست گرفتن بالاترین قدرت شهر دور می زد، به جنبش و کار افتاد. یکی از روانکاوها در باره محمد گفته است، محرومیت هائی که او در زمان

²³ Muir, Mohammed and Islam. P. 21.

یتیمی به سبب نبود مهر و نوازش مادری متحمل شده، ممکن است، سبب گرایش او به همسری سالمندتر از خود شده تا بدینوسیله عشق همسر را جانشین نبود مهر مادر کرده باشد. محمد نیز خود بارها گفته است، در بین همسران او خدیجه از همه بهتر بوده و او در بهشت با او در خانه ای که از چوب نی ساخته شده در آرامش و آسودگی بسر خواهد برد.^{۲۴}

کوتاه اینکه ازدواج محمد با خدیجه سبب شد که او در ردیف ثروتمندترین مردان شهر در آید و امکان جامه عمل پوشانیدن به پندارهای آرمانگرایانه اش فراهم شود. ازدواج با خدیجه فراغت خاطری را که محمد بدان نیاز داشت، به وی ارزانی داشت و او را از دغدغه تأمین زندگی روزانه رها کرد و شیفتگی عاطفی دو سویه ای که بین او و خدیجه به وجود آمد، برای مدت ۲۵ سال به زندگی او آرامش پایدار بخشید. خدیجه با کفایتی که داشت به اداره امور اموال و دارائی های خود اشتغال ورزید و محمد با بهره برداری از ثروت مالی سرشار همسرش از عضو فقیر یک خانواده بزرگ که می بایستی برای گذراندن زندگی به خدمت های سخت برای دیگران اشتغال ورزد به یک شخصیت مهم و والا تغییر جایگاه داد. بدیهی است که خدیجه یک بانوی تازی بود که به سبب کارآئی مغزی و تجارب اجتماعی همسر مورد علاقه اش محمد را در کنترل خود داشت و از اینرو تا زمانی که زنده بود به وی اجازه گزینش همسر دیگری نداد، ولی هنگامی که او درگذشت، اگرچه محمد از شباب عمر گذر کرده بود، سرشت پنهان و امیال کوفته شده اش سر باز کرد و حرمسرای انبوهی از زنان گوناگون برای خویش به وجود آورد.^{۲۵}

تاریخنویس برجسته سوریائی تبار «امیانوس» Ammianus گفته است: «هرگاه مردم جهان از اشتهای جنسی تازی ها آگاهی می داشتند، کمتر کسی خواه زن و خواه مرد در دنیا یافت می شد که مایل نبود، خود را تسلیم شور جنسی تازی ها بکند.» همچنین، خناخام «تساتان» یکی از دانشمندان تالموددان اظهار داشته است،

²⁴ Maxim Rodinson, *Mohammed*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971).

²⁵ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 47.

«همچنانکه در دنیا هیچ قدرتی بالاتر از قدرت ایرانی ها، هیچ ثروتی بیشتر از ثروت رومی ها و هیچ نیروی سحر و جادوئی بیشتر از سحر و جادوی مصریان وجود ندارد، به همان نسبت نیز هیچ ملتی در دنیا بیش از تازی ها تمایل به عمل زنا ندارد. هرگاه تمام نیروهای جنسی مردم جهان به ده بخش تقسیم گردد، ۹ بخش آن سهم تازی ها و یک بخش سهم سایر مردم جهان خواهد شد.»^{۲۶}

اندیشه گری برای ادعای پیامبری

پس از دواج بنا خدیجه، برای مدت چند سال محمد به سرپرستی امور تجارتهای همسرش ادامه داد و در این سالها از بازارهای بزرگ مگاره عربستان دیدار می کرد و کالاهای تجارتهای را بوسیله کاروان های تجاری به نقاط دور دست می برد. در بین خویشاوندان خدیجه نیز افرادی وجود داشتند که از اصول دینی یهودی ها و مسیحی ها و چگونگی اجرای آنها دارای دانش گسترده بودند و بدون تردید در شکل دادن به اندیشه های مذهبی محمد نقش مهمی بر دوش داشته اند. این افراد عبارت بودند از دو عموزاده خدیجه به نامهای عثمان و ورقه بن نوفل که دومی دانشمندی سالخورده و در پایه یهودی مذهب بود که بعدها مسیحیت اختیار کرده و باید در ایجاد اسلام نفوذ زیادی به کار برده باشد.^{۲۷} ورقه بن نوفل یک فرد حنفی باور - یعنی فردی که در برابر چند خدایپرستی به یکتا پرستی ایمان دارد - بود و گفته شده است که با اصول و احکام نوشتارهای مقدس هم یهودی ها و هم مسیحی ها آشنا بود و حتی بخش هایی از کتاب های عهد قدیم و جدید را رونویسی و یا برای نخستین بار به زبان های عبری و عربی ترجمه کرده بوده است.^{۲۸} گفته شده است که او حتی زبان

²⁶ S. Krauss, "Griechen und Romer," *Monumenta Talmudica*, vol. 1 (Vienna and Leipzig, Orion, 1914), p. 57, quoted in Rodinson, *Mohammed*, p. 54.

²⁷ David S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (New York: Books for Libraries press, 1972), p. 42.

²⁸ Ibn Hisham, p. 143f.

عبری را نیز می دانسته است.²⁹

حنفی ها خود را پیرو ابراهیم می دانستند و می توان گفت که آنها نوعی یهودی بودند که نه آداب و مراسم دینی آنها و نه نوشتارهای مقدّسشان را به مورد اجرا می گذاشتند. در واقع، اسلام در زهدان فرقه حنفی ها زایش یافت. محمد خود بارها گفته است که او نیز مانند حنفی هائی که در مکه، طائف و یثرب (مدینه) بسر می بردند، یک حنیف بوده است. حنیف به کسی می گویند که به یکتاپرستی ایمان دارد و از بت پرستی متنفر است.³⁰ گفته شده است که محمد بیشتر دانش خود را در باره نوشتارهای مقدّس یهودی ها و مسیحی ها و نیز بسیاری از سنت های میشنو و تالمود را از ورقه بن نوفل آموخته است. بنابراین زمانی که محمد به ساختن آیه های قرآن مبادرت می کرده، باید بسیار به یاد «ورقه بن نوفل» افتاده باشد. ولی همه آگاهی هائی را که محمد از منابع گوناگون یاد شده و از جمله اصول و موازین یهودی ها و مسیحی ها آموخته و بکرات در قرآن به گونه دست و پا شکسته ذکر کرده، همانگونه که در پیش اشاره شد، بسیار ابتدائی و سطحی بوده و وی قادر به درک کامل آنها نبوده است. با این وجود برای اینکه وانمود کند که آگاهی های او شامل تراز تورات و انجیل بوده، متون آن کتاب ها را به شکل ناشیانه ای دگر دیس کرده و به بی پایگی برداشت های خود از آن کتاب ها بیشتر افزوده است.

بسیار احتمال داده می شود که خدیجه هنگامی که با عموزاده اش ورقه بن نوفل در باره امور حسّاس خانوادگی مشورت می کرده، نسبت به آرمان های حنفی ها در دل احساس هم اندیشی داشته است. بویژه زمانی که او از او هام پنداری شگفت انگیز محمد آگاهی یافته، باید برای مشورت و رهنمودیابی در باره چگونگی برخورد با اندیشه ها و گفتار بیمارگونه وی به ورقه مراجعه کرده باشد. با توجه به اینکه خدیجه خود به حنفی بودن تمایل فراوان داشته، بسیار احتمال دارد که در لحظه های حسّاس زندگی محمد، نفوذی را که زوی همسرش داشته، به اتفاق ورقه در تشویق او به ادّعای پیامبری به کار برده باشد.

²⁹Rodinson, *Mohammed*, p. 73.

³⁰Clement Huart, *A History of Arabic Literature* (London: William Heinemann, 1903), p. 33.

ادعای پیامبری

در شرایط و اوضاع و احوالی که از جهت اندیشه های وابسته به دین و مذهب، برای محمد به وجود آمده بود، و با توجه به امکانات مالی که وی با ازدواج با خدیجه به آنها دست یافته بود و نیز وجود میهن خواهان پر شور و اصلاح طلبان دینی که برای رهائی ساکنان شبه جزیره عربستان از خرافه خواهی و بت پرستی به تلاش و تکاپو افتاده بودند، محمد برای نخستین بار به اندیشه های مترکم شده در پهنه مغزش راه مفر داد. بدین شرح که او وانمود کرد که فرشته جبرئیل برای او از سوی الله پیام آورده است که او به پیامبری وی برگزیده شده و از این لحظه به شکل انسان تازه ای که با محمد پیشین تفاوت کامل داشت و با فرنام «رسول الله» به آغاز زندگی تازه ای پای گذاشت.³¹

محمد، این دوره از زندگی اش را در سن ۴۰ سالگی آغاز کرد و هر روز ساعات زیادی از اوقاتش را در حالتی که «تحنّث» نامیده می شد، به عبادت می پرداخت. تحنّث، یعنی حالتی که انسان در گوشه ای انزوا اختیار می کند و برای پاک شدن از گناه به عبادت همراه با ریاضت می پردازد و محمد، این کار را در کوه حرا انجام می داد. خدیجه همسرش می دانست که هر زمانی که محمد به کوه حرامی رود، به گونه ای عبادت دست می زند و در این راه نیز به گونه کامل از او پشتیبانی می کرد. همین پشتیبانی های همه جانبه خدیجه بود که سرانجام به محمد جرأت داد تا ادعای پیامبری کرده و گستاخانه بگوید که جبرئیل از سوی الله برای او پیام آورده که او به پیامبری وی برگزیده شده است. نویسندگان مسلمان در باره دیدار جبرئیل با محمد و پیامی که از سوی الله در باره پیامبری اش برای او آورده، بسیار نوشته و در قرآن هم ذکر موضوع آمده است. زمانی که محمد به این ادعا دست زد، سال ۶۱۰ میلادی و شبی بود که تازی ها آنرا شب قدر می نامند. شب قدر شبی است که بر پایه بیهوده گوئی های قرآن، در این شب فرشته ها در زمین فرود می آیند و جبرئیل فرامین الهی را با خود به زمین می آورد. محمد، خودش در این باره گفته

³¹ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 48.

است:

زمانی که من در خواب بودم، جبرئیل در شکل یک انسان نزد من آمد و یک قطعه پارچه ابریشمی را که حروفی با ابریشم روی آن نوشته شده بود، به من نشان داد و گفت: «بخوان!» من پاسخ دادم: «من نمی دانم چگونه بخوانم!» او آنچنان به من فشار وارد آورد که در شرف خفه شدن قرار گرفتم و فکر کردم که باید بمیرم. سپس، او مرا رها کرد و گفت: «بخوان!» من از ترس اینکه خود را از دست او رها کنم تا مبادا آنچه را نسبت به من انجام داد، تکرار کند، گفتم: «چه باید بخوانم؟» او گفت: «به نام خدائی که همه چیزها را آفریده، کسی که بشر را از لخته ای خون آفریده، بخوان.» به نام خدای جلیل، آنکه بوسیله قلم آموزش می دهد، به بشر آنچه را نمی داند آموزش می دهد، بخوان. (قرآن، آیه های ۱ تا ۵ سوره العلق)

من آنرا خواندم و آنگاه آن فرشته آسمانی اظهار داشت: «تو پیامبر الله و من فرشته او جبرئیل هستم.» پس از آن او سکوت کرد و ناپدید شد. من بیدار شدم و احساس کردم که واژه هائی که جبرئیل بر زبان آورد، در قلبم نقش بسته است. از بین تمام آفریده های الله من از هیچکس بیش از یک چکامه سرا و یا فرد دیوانه نصرت نمی بردم و حتی نمی توانستم به هیچکدام آنها نگاه کنم. به خودم گفتم: «اگر چه قریش هیچگاه چنین تصویری در باره من نداشته، ولی شاید من یک چکامه سرا بوده و یا دیوانه شده ام. باید خود را در پرتگاه کوهی قرار دهم و از آنجا خود را به پائین پرتاب کنم تا از رنج زندگی راحت شوم.»³²

پس از اینکه محمد وانمود کرد که چنین رویدادی برایش رخ داده است، خود را به افسردگی زد و اظهار داشت، او نمی داند که آیا دلیل این تجربه این بوده است که او در حالت یک چکامه سرا یا فرومایه به چنین احساسی دچار شده و یا اینکه روح

³² At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 6, pp. 70-71.

نسایبی در او نفوذ کرده است. به هر روی، پس از اینکه او وقوع چنین رویدادی را در اندیشه پایه ریزی کرد تا با این گام به اجرای ثبات بعدی خود اقدام کند، به اتاق خدیجه وارد شد و داستان را با او در میان گذاشت. خدیجه سخنان او را باور کرد و اظهار داشت: «تو به جای اینکه از چنین رویدادی ناراحت شوی، برعکس باید از چنین رخدادی شاد گردی، زیرا، الله هیچگاه سبب تشویش برایت نخواهد شد، تو نسبت به خویشاوندان خود مهربان هستی و شایستگی آنرا داری که الله به تو اعتماد کند.» پس از شنیدن این داستان، خدیجه شوهر هنرباز خود محمد را نزد ورقه بن نوفل فرستاد. محمد نزد ورقه رفت و برای او نیز هنربازی خود را تکرار نمود و سپس نزد خدیجه بازگشت و نتیجه دیدار خود را با ورقه برای خدیجه چنین بیان داشت:

«به عقیده ورقه بن نوفل در باره رویدادی که برای من رخ داده گوش کن. او در این مورد پرسش‌هایی از من به عمل آورد و من آنچه را برایم روی داده بود، برایش شرح دادم. او گفت: (این فرد همان فرشته‌ای بوده که برای موسی از سوی الله پیام آورده است. اگر من جوان می‌بودم! اگر زمانی که افراد طایفه ات ترا از خود می‌رانند، من زنده بودم!) من سخنانش را بریدم و گفتم، (آیا آنها مرا از خود خواهند راند؟) او پاسخ داد: (آری، هیچکس نبوده است که آنچه را که تو قرار است برای مردم بیاوری به آنها برساند و در نتیجه دشمنی آنها بر ضد او برانگیخته نشود. اگر تو در زمان من به چنین موهبتی دست می‌یافتی، من با تمام وجود در خدمت به تو کوشش می‌کردم.)»^{۳۳}

نوشتارهای معتبر تاریخی حاکی است که پشتیبانی غیورانه ورقه بن نوفل از ادعای محمد اثر شگرفی در تشویق او به پیش برد هدفش داشته و هرگونه دودلی و

³³Ibn Ishaq in A. Guillume, *New Light on the Life of Mohammed* (Manchester: University Press, 1960), pp. 7, 27, 59, quoted in Rodinson *Mohammed*, p. 73.

تردید را از دست زدن به امن کار در او ناپود کرده است.³⁴ نخستین افرادی که قربانی ترفند محمد شدند و ادعای او را مورد پذیرش قرار دادند، افراد خانواده اش بودند. خدیجه ابتدا، سپس برده آزاد شده و فرزندخوانده اش زید بن حارث بود که به تیره کلب وابستگی داشت و چون بسیاری از افراد این تیره مسیحی بودند، بدیهی است که زید بن حارث در آموزش اصول مسیحیت به محمد نقش بزرگی انجام داده است. سومین نفر عموزاده و دامادش، علی بن ابیطالب و چهارمین، ابوبکر بود. ابوبکر، صمیمی ترین دوست محمد، بازرگانی برجسته و ثروتمند بود که در همسایگی او بسر می برد. ابوبکر دو سال از محمد جوان تر بود و نخستین فرد خارج از خانواده اوست که ادعای پیامبری ویرا پذیرفته است. این فرد، تا پایان عمر محمد با تمام وجود نسبت به او وفادار ماند و چون فرد خردآگاه و با تدبیری بود، در تصمیماتی که او می گرفت، نفوذ مؤثری داشت و در پیروزی هایش سهم بزرگی انجام داد. نام راستین ابوبکر «عتیق بن عثمان» بود و چون دخترش عایشه بین همسران محمد تنها زن پاکره ای بود که به همسری او درآمد، از اینرو او ابوبکر نامیده می شود. ابوبکر جوانان زیادی از ساکنان مکه را که برخی از آنها به خانواده های توانمند بستگی داشتند به اسلام درآورد و پس از درگذشت محمد، جانشینی او را بر عهده گرفت.

محمد، یک اندرزگوی مکی

سه سال پس از اینکه محمد وانمود کرد از سوی الله به او وحی شده است، برای مردم اندرزگویی آغاز کرد. تا این زمان، او تنها برای افراد خانواده اش در باره پیامبری اش سخن می گفت. هنگامی که برای نخستین بار در نقش پیامبر در اجتماع ساکنان مکه پدیدار شد، مردم او را مسخره می کردند و به سخنان و رفتارش می خندیدند و او را دروغگویی بزرگ می نامیدند که سخن از افسانه های کهنه بر زبان می آورد. محمد در این باره بسیار شکوه کرده است. بازتاب افراد تیره قریش و نیز

³⁴Washington Irving's *Life of Mohammed*, ed. Charles Getchell (Massachusetts: The Ipswich Press, 1989), p. 29.

مردم مدینه نسبت به سخنان محمد و ادعای پیامبری او برایش بسیار درد آور بوده است. همچنانکه او از کنار گروههای مردم گذر می کرد، آنها به عنوان مرد خُل و یا دیوانه ای که تندرستی مغزی اش را از دست داده و ارواح خبیثه روانش را اشغال کرده اند، به سختی ویرا مورد اهانت قرار می دادند.^{۳۵} همچنین، مردم با انگشت دست به او اشاره می کردند و با اهانت فریاد می زدند: «این نوه عبدالمطلب است که لافزنی می کند، از آنچه که در آسمان می گذرد آگاهی دارد!»^{۳۶} آنهائی که غش و ضعف های او را به اصطلاح در هنگام وحی مشاهده کرده بودند، فکر می کردند او فرد روان بیماری است که خرد خود را از دست داده و نیاز به درمان دارد. گروهی معتقد بودند که ارواح خبیثه در او نفوذ کرده و برخی نیز او را متهم به سحر و جادو و شیادی می کردند.^{۳۷} بدیهی است که محمد از گروه ویژه ای از مردم انتظار داشت که به سخنان او گوش فرادهند و آئین مذهبی او را پذیرش کنند، ولی هنگامی که بازتاب منفی این افراد را نسبت به خود مشاهده می کرد، به اندازه ای برایش ناگوار و غیر قابل تحمل بود که بارها او را به فکر خودکشی انداخت. او در قرآن در این باره می گوید:^{۳۷}

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا إِلَهًا بِلَهُمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

«نه آنها، نه پدرانشان در این باره هیچگونه علم و آگاهی ندارند و جز سخنان باطل و بیسوده چیزی از دهانشان خارج نمی شود. آنچه که از دهان آنها بیرون می آید، جز شرک و دروغ چیزی نیست.» (قرآن، ۵: ۱۸)

لَعَلَّكُمْ تَتَجَنَّبُوكُمُ الْيَكُوفُوا مُؤْمِنِينَ

«ای رسول ما، تو برای اینکه آنها ایمان نمی آورند به اندیشه کشتن خود بر آمده ای.» (قرآن، ۲: ۲۶)

چنانکه از مطالب بالا بر می آید، می توان گفت که شرح حال نویسان محمد تنها

³⁵ Muir, *The Life of Mohammad*, p. 43.

³⁶ *Washington Irving's Life of Mohammed*, Getchell, ed., p. 40.

³⁷ Muir, *The Life of Mohammad*, p. 44; Subhash C. Inamdar, *Muhammad and the Rise of Islam* (Madison, Connecticut: Psychological Press, 1959), p. 110.

به آنچه که او گفته اشاره کرده و از ژرف نگری در عوامل و انگیزه های وابسته به روانشناسی او خودداری ورزیده اند. ولی تردید نیست که او با ادای این سخنان، می دانسته است چه هدفی را دنبال می کند. تا زمانی که او در مکه بود، تمام آزارهایی را که بوسیله تازی ها بر او وارد می شد، بدون کوچکترین اثر رنجیدگی و یا اینکه بازتابی در برابر اهانت های آنها از خود نشان دهد، با نهایت ادب و نزاکت ساختگی، اهانت ها و تعرضات آنها را تحمل می کرد، با تمام گروه های گوناگون رفت و آمد و کوشش می کرد آنها را به پذیرش اصول دین نویناد خود ترغیب کند. زیرا هیچیک از اقدامات اهانت بار و خشونت آوری که بر ضد وی انجام گرفت، او را از دنبال کردن هدفش باز نداشت و او با کمال خونسردی و کاردانی به راهی که در پیش گرفته بود ادامه داد. محمد در سالهای نخست شغل خودساخته ای که پیشه کرده بود، هنگامی که با شخصیت های بزرگ برخورد می کرد، در برابر آنها از خود چاپلوسی نشان می داد و زمانی که با افراد چینه های پائین اجتماع روبرو می شد، با دادن هدیه و کمک های مالی کوشش می کرد آنها را به سوی خود جلب کند. بدین ترتیب او موفق شد در سال های نخست ادعای پیامبری اش، چندین نفر را به کیش نویناد خود در آورد. سالها بود که او برای جوامع عمل پوشانیدن به تمایلات جاه طلبانه و قدرت خواهانه اش نقشه می کشید که خود را نماینده و برگزیده الله به مردم بنمایاند و اکنون در سن ۴۰ سالگی فکر می کرد، زمان برای تحقق چنین هدفی آمادگی و بازدهی یافته است.

ابوبکر که پیش از همکاری مذهبی با محمد سرمایه اش بالغ بر ۴۰/۰۰۰ درهم بود، در هنگام مهاجرت محمد از مکه به مدینه سرمایه اش به ۵/۰۰۰ درهم کاهش یافته بود و این مبلغ را صرف جذب پنج نفر از جوانان مکه به پیروان محمد کرده بود. روهمرفته پس از اینکه محمد ادعای پیامبری کرد، در سه و یا چهار سال نخست تنها ۴۴ نفر، شامل ۳۵ نفر مرد و ۹ نفر زن به آئین نویناد او گرویدند.

با توجه به اینکه در آن زمان فرقه های مسیحی خاور و نیز یهودی ها به گروه های مخالف پاره پاره شده و با تمام وجود بر ضد یکدیگر کارشکنی می کردند، محمد به این نتیجه رسید که هیچ اقدامی برای گرد آوردن مریدانی برای خود و درغایت دستیابی پیروزمندانه به هدف هایش بارورتر از این نیست که خود را

پیامبر بنامد و دین جدیدی نوآوری کند. نیکولا ماکیاولی می گوید: «با دین و مذهب می توان به آسانی ارتش و انضباط به وجود آورد، ولی بوسیله ارتش ایجاد مذهب کار آسانی نیست.»^{۳۸} محمد، چوپان بچه بیمایه‌ای که ثروت همسر او را از اندوه کار کردن و کسب روزی نمودن بی نیاز کرده بود، به اندازه‌ای با هوش بود که فلسفه ماکیاولی را پیش از زایش او به کار بگیرد و به درستی تشخیص داده بود که با دین می تواند برای فرمانروائی کردن بر شهروندان عریش، میان بُر بزند. او نه برای فرمانروائی بر هموعان تازی اش دارای مشروعیتی بود و نه اینکه ارتش و تدارکاتی در اختیار داشت، ولی ادعای پیامبری به هیچیک از این عوامل و یا پیش شرطی نیاز نداشت و بویژه اینکه زمان مناسب برای ظهور پیامبر جدیدی در شبه جزیره عربستان به گونه کامل فرا رسیده بود. زیرا در آن زمان یهودی ها، مسیحی ها، زرتشتی ها، ستاره پرستان، همه دارای آئین و مقرراتی سازمان داده شده بودند که به آن فروزه الهی داده بودند، ولی همبودگاه تازی ها به سبب واپسگرایی از چنین ساختاری محروم مانده بود.

محمد برای فریب دادن تازی ها، روش پاداش و مجازات را پیش گرفت. بدین شرح که چون او به خوبی به اوضاع و احوال شبه جزیره عربستان و نیازهای گوناگون مردم آن منطقه و روانشناسی آنها آشنا بود، با حيله گری سنجیده شده‌ای پاداش پیروی از فرامینش را برآمدن نیازهای روانی و اجتماعی آنها نوید داد و سرپیچی از پیروی از اصول دین نو بنیادش را مجازات آنها بر شمرد. با توجه به اینکه سرزمین عربستان دارای آب و هوای خشک و حرارت سوزنده‌ای بوده و برای مردم تنگدست و عقب افتاده این منطقه ازدواج کار آسانی نبود، از اینرو همیشه برای اهالی این سرزمین، وجود رودخانه، آب، آشامیدنی های سرد، باغهای پر درخت و دارا بودن همسری زیبا پیوسته آرمان های دلخواهی به شمار می رفته اند. محمد با آگاهی از نیازهای گوناگون تازی ها برای جلب نگر آنها نسبت به خود، با ترفندهای بایسته، آیه‌هایی از قول الله وارد قرآن کرد مبنی بر اینکه آنهاست که به الله ایمان بیاورند و از پیامبر او فرمانبرداری کنند، در دنیای دیگر در بهشت الله بسر خواهند

³⁸Niccolo Machiavelli, *The prince and Discourses* (New York: Ranson House, Inc., 1950), p. 147.

برد که فروزه های آن را به شرح زیر برشمرد:

ایمان آورندگان به الله و پیامبر او، پرهیزکاران، دینداران و پارسایان، شهدا، توبه کاران و آنهایی که در راه الله رنج کشیده و از خانه های خود به خارج مهاجرت کرده، چنانکه الله نوید داده، در برابر کردار نیکی که انجام داده اند، پاداششان در دنیای دیگر زندگی و بهره برداری از مزایا و موهبت های فراسوی پندار بهشت خواهد بود. این افراد در خانه دائمی خود بهشت، که در آن مرگ و میر وجود ندارد بسر خواهند برد. بهشت دارای باغهایی است که از فواره های زیبایی که در آن وجود دارد آب فوران خواهد کرد، چشمه های جوشان در آن وجود داشته و رودخانه هایی که در آن جاری است، پایان ناپذیر خواهند بود. قرآن و احادیث اسلامی بهشت را مکانی معرفی می کنند که بی نهایت زیبا بوده و در آنجا از گناه، درد و اندوه نشانه ای وجود ندارد و دارای انواع و اقسام وسائل عیاشی و خوشگذرانی است. در باره فروزه های بهشت، که فرجامگاه شهدای اسلام و افراد پرهیزکار است، آیه ۱۵ سوره محمد و آیه های ۱۱ تا ۳۸ و ۸۸ تا ۹۱ سوره واقعه، آیه ۲۳ سوره النبا و آیه ۷۴ سوره الرحمن قرآن، به شرح زیر یاوه گوئی می کند:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ. وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَعِينٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١٦﴾ فِي جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿١٧﴾ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٩﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿٢٠﴾ مَتَّكِبِينَ عَلَيْهَا مُتَقَلِّبِينَ ﴿٢١﴾ يَتُوفَّوْنَ عَلَيْهِمْ وَلَدَانٌ مُخَلَّدُونَ ﴿٢٢﴾ يَا كُتَّابُ وَأَبَارِقُ ﴿٢٣﴾ وَكَأْسٍ مِنْ مَجْدٍ ﴿٢٤﴾ لَا يَصُدُّونَ عَنْهَا وَلَا يَنْزِفُونَ ﴿٢٥﴾ وَقَكَهَتْهُمُ مَقَائِدُ الْخَزِيرِ ﴿٢٦﴾ وَلَحْمٌ طَيْرٍ ﴿٢٧﴾ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٨﴾ وَخُزْنٍ كَمَا مَثَلُ اللَّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٩﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٣٠﴾ بِهِمْ قَصْرَاتُ الْظَرْفِ لَمْ يَنْظُمْنَهُنَّ إِسْرَافُهُمْ وَلَا جَانًا ﴿٣١﴾

«در بهشتی که به پرهیزکاران نوید داده شده، نهرهایی از آب زلال گوارا و نیز نهرهایی از شیر تازه وجود دارند که طعم آنها هیچگاه تغییر نخواهد کرد. همچنین نهرهایی از شراب ناب و لذت بخش و نهرهایی نیز از عسل صاف شده یافت می شوند. انواع میوه ها و بوژه خرما، انار و انگور در همه جای بهشت به گونه فراوان در دسترس می باشد. بهشتیان با عزت در بهشت بر سریرهای زربفت که با انواع جواهرات زینت یافته تکیه می زنند و جوانان زیبارویی که دارای جوانی

ابدی هستند، با کوزه های بلورین و مشربه های زرین و جامهای پر از شراب ناب به خدمتگزاری آنها اشتغال خواهند داشت. این شراب ها نه سردرد می آورد و نه خماری... و دختران زیبا رو و سیاه چشمی که دارای سینه های برجسته هستند، در اختیارشان خواهند بود. این زنان همیشه باکره بوده، شوهر دوست و همسال بوده و دست هیچ جنّ و انسی به آنها نرسیده است.»

گوش باختگی به همین یاوه ها بود که از تازی های بادیه نشین غارتگر عربستان ارتشی به وجود آورد که سربازان آن کشته شدن در نبرد را با روئی گشاده استقبال می کردند، به گونه ای که می توان گفت، شور و اشتیاق تازی ها به بهشت، علاقه آنها به غارت و چپاول اموال و دارائی های دیگران و دستیابی به زنان زیبا جانشین کیش اسلام شد و سبب گردید که ارتش اسلام با پیروزی همگام شود و در غایت در ساختار «تروریسم سازمان داده شده» در جهان کاربرد پیدا کند. تردید نیست، تازی های بادیه نشین خشک مغز و آذرتنگ زده ای که با رنج و تنگدستی در صحراهای عربستان بسر می بردند، این افسانه های خیالی را به عنوان الهامات الهی پذیرش کردند. یکی از حدیث های معتبر اسلامی که بوسیله صحیح البخاری نقل شده، می گوید:

از انس بن مالک نقل شده است که محمد گفت: «هر کس که بدرود زندگی گوید و در آن دنیا رستگار شود، اگر تمام این دنیا و آنچه را که در آن وجود دارد به وی بدهند، هیچگاه حاضر نخواهد شد به این دنیا باز گردد، مگر اینکه شهید شده و مزایای شهادت را تجربه کرده باشد که البته میل خواهد داشت، دو باره به دنیا بیاید و در راه الله کشته شود.»³⁹

همانگونه که محمد فروزه های بهشت را برابر نیازهای انسانی، اجتماعی، روانی و نفسانی تازی ها به پندار در آورد و به خورد آنها داد، به همان شکل نیز دوزخ را با فروزه هائی شرح داد که کمتر چکامه سرای پندارپردازی را می توان در جهان یافت

³⁹ Muhammad Muhsin Khan, *Sahih al-Bukhari*, 9 vols., (Cambridge University, 1975), Hadith 4: 42, 52, 6, 53.

که هر اندازه نیز زشت اندیش بوده، توانسته باشد چنین شکنجه گاه آتش سرشتی را به پندار در آورد. محمد اظهار داشت دوزخ مجازاتگاه دردناکی است که افرادی که به سخنان او گوش ندهند و به او ایمان نیاورند، در آن جای خواهند گرفت. دوزخ به قول او، مکان بدبو و دردزائی است که در آن بدن افراد بدون ایمان به آتش کشیده شده و کباب و بریان می گردد. در دوزخ به افراد کافر و بدون ایمان تنها آب بسیار بدبو و جوشان خورانیده می شود و از بادهای سوزان - که در عریستان برای مردم وحشت آور است - استنشاق می کنند. افراد غیر مسلمان در دوزخ برای همیشه در میان آتشی سوزان و شعله ور بسر خواهند برد و دود سیاه، غلیظ، سوزان و نمکداری آنها را احاطه خواهد کرد. خوراک آنها بوته های خار و زقوم است که شکمشان را میبرد و تبدیل به دیگ مشتعل قیر می کند. همچنین در گوشه های این افراد سرب مذاب خواهند ریخت.

در زمان دیگری محمد به تازی ها گفت، هنگامی که الله به صالح که یکی از پیامبران زمان خود بود، قدرت معجزه داد، باز هم مردم به او و سایر پیامبران ایمان نیاوردند و از اینرو الله آنها را نابود کرد. (قرآن، آیه های ۷۳ تا ۷۹ سوره اعراف، آیه های ۶۱ تا ۶۸ سوره انعام، آیه های ۱۴۱ تا ۱۵۹ سوره شعراء و آیه های ۴۵ تا ۵۳ سوره النمل). همچنین، محمد در راستای افسون کردن تازی ها اظهار داشت، آنهایی که الله بخواهد بدون اینکه درخواست معجزه بکنند، ایمان خواهند آورد و آنهایی را که الله نخواسته است ایمان بیاورند، در گمراهی کامل باقی خواهند ماند. (قرآن، آیه های ۱۱۱ و ۱۲۵ سوره انعام). ولی این سخنان به گوش تازی ها فرو نرفت و سبب شد که چندین نفر از پیروان او از اسلام بازگشتند که او در این باره در قرآن لب به شکوه گشوده است. ولی به گونه ای که در جای خود خواهیم گفت، زمانی که او از مکه به مدینه فرار اختیار کرد، آهنگ سخنانش را تغییر داد.

هرگاه نویسندگان و پژوهشگران از اینکه آیا محمد یک پیامبر راستین بود که از مقامات فیزیکی الهام می گرفت و یا شیادی بود که برای فریب دادن هموعان خود و فرمانروائی بر آنها با پشت هم اندازی و انمود می کرد که از آسمان به او الهام می شود، در تردید هستند، ولی او خود به خوبی می دانست برای دستیابی به هدفی که در سر دارد، چه می کند و چه می گوید.

«کوله»، یکی از دانشمندانی که باور داشت محمد مبتلا به بیماری هیستری (غش و ضعف) بوده است، می نویسد: «افرادی که مانند محمد مبتلا به بیماری هیستری هستند، دارای اراده ای توانا و عزم پابرجائی که آنها را به مرز خودکامگی گرایش می دهد بوده و عوامل روانی آنها در آرمانهایشان جذب می شود و به جای اینکه اندیشه ها و باورهایشان در اختیار آنها باشد، خود جذب اندیشه ها و آرمانهایشان می شوند.»^{۴۰} نویسنده، مکانیسم حالت های روان-بدنی ویژه ای را که محمد در مواردی که وانمود می کرد، جبرئیل بر او نازل شده است، از خود بروز می داد، در فصل ششم این کتاب باز شکافی خواهم کرد.

تا زمانی که محمد و پیروانش از تبلیغ در باره اصول و احکام کیش نوپای خود و اهانت به بت های سنتی موجود در خانه کعبه خودداری می کردند، از آزار و اذیت افراد تیره قریش در امان بودند، ولی هنگامی که شمار آنها از ۴۰ نفر افزون تر شد، آنها شروع به تبلیغ دین خود کردند و از اینرو هدف ساکنان مکه قرار گرفتند. یکی از سرسخت ترین منتقدان محمد، عمویش ابولهب و بالاتر از او همسرش آمنه جمیل، خواهر ابو سفیان بود که نفوذ بسیار زیادی روی شوهرش داشت.

محمد، به مشروعیت عهد عتیق و عهد جدید و نیز پیامبری موسی و عیسی اعتراف می کرد، ولی می گفت، یهودی ها و مسیحی ها از نوشتارهای مقدس خود سرپیچی کرده و گمراه شده و از اینرو او به پیامبری الله برگزیده شده تا آنها را به قانون خدا و اجرای اصول راستین نوشتارهایشان بازگشت دهد. مخالفان محمد از او درخواست می کردند که اگر او به راستی پیامبر الله است، باید برای اثبات ادعای خود، نشانه هائی از عوامل ماوراءالطبیعه به آنها ارائه کند. زیرا، موسی، عیسی و سایر پیامبران هر یک معجزه هائی برای اثبات پیامبری خود به مردم ارائه داده اند و او هم باید همین کار را انجام دهد. ولی چون محمد قادر نبود دلیل و یا معجزه ای از خود بیاورد و به تازی ها ثابت کند که او در ادعایش راستگوئی می کند، از اینرو در برابر اعتراض تازی ها به چند شیوه دست زد. یکی اینکه از قول الله آیه ای آورد که به او دستور می دهد، به آتھائی که نسبت به پیامبری

⁴⁰ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 52.

او شک دارند بگویند: «چه معجزه ای می‌تواند بزرگتر از قرآن، کتابی که بوسیله یک مرد بیسواد آورده شده، باشد. آنچنان کتابی که هیچ‌چون و چرایی در مطالب و چگونگی نوشتارهای آن وجود ندارد و هر گاه تمام افراد جن و انس دور هم گرد آیند توان ایجاد نوشتاری مانند آنرا نخواهند داشت. و چه معجزه ای بالاتر از اینکه این کتاب بوسیله تنها خود الله به رشته نگارش درآمده است. بنابراین، کتاب قرآن خود یک معجزه است.» (قرآن، آیه ۲۳ سوره بقره، آیه ۳۸ سوره یونس، آیه ۱۳ سوره هود و آیه ۸۹ سوره اسری) دو آیه نخست (۲:۲۳ و ۱۰:۳۸) می‌گویند: «هرگاه شما از آنچه که ما وحی کرده ایم، مشکوک هستید... یک سوره مانند آنها بیاورید...» و آیه ۱۳ سوره هود می‌گوید: «هرگاه شما از آنچه که ما وحی کرده ایم، مشکوک هستید... ده سوره مانند آنها بیاورید...» آیه ۱۸۸ سوره اعراف می‌گوید:

فَلَا أَمْلِكُ لِنَفْسٍ نَقْمًا وَلَا لَفْظٍ الْأَمَانَةَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتَ مِنَ الْعَزِيزِ وَمَا مَسَّنِيَ الشُّكُورُ إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾

«بگو، من در برابر اراده الهی به سود و زیان خود نمی‌اندیشم و بر پایه آنچه که الله به من فرمان می‌دهد، رفتار می‌کنم. اگر من از نادیده‌ها و بغیر از آنچه که به من وحی می‌شود، آگاهی می‌داشتم، بر خیر و سود خود پیوسته می‌افزودم و هیچگاه رنج و زیان نمی‌دادم. من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت‌دهنده به گروهی که اهل ایمان هستند.»

در زمان دیگری او به تازی‌ها اظهار داشت، او مردی است که از سوی الله تنها برای اینکه در باره موهبت‌های بهشت و مجازات‌های دوزخ اندرز بدهد، به پیامبری برگزیده شده است.

مهاجرت مسلمانان به حبشه

به گونه‌ای که در پیش گفته شد، در سه سال نخست ادعای پیامبری محمد تا زمانی که او و یارانش از تبلیغ برای کیش نویایشان دم فرو بسته بودند، از گزند و آسیب مردم مکه در امان بودند، ولی زمانی که شمار آنها به ۴۰ نفر رسید و آنها شروع به تبلیغ کیش نویای خود کردند و بسویژه زمانی که محمد به بت‌های آنها

ناسزاگوئی آغاز کرد، بین آنها دشمنی و کشمکش آغاز گردید. تا هنگامی که ابوطالب عموی محمد در بند زندگی بود، چون ساکنان مکه به او فشار می آوردند تا برادرزاده مرتد خود را به آنها تسلیم کند، او از گفتار و منش محمد و ادعای پیامبری او ابراز نارضائی می کرد و او و افراد خاندان هاشمی ویرا در بند حمایت خود نگهداری می کردند. چون در این شرایط و اوضاع و احوال، محمد زیر فشار شدید قرار گرفته و بوسیله دشمنانش محاصره شده بود، در سال پنجم پیش از هجرت (۶۱۴ میلادی)، مدینه را ترک گفت و به خانه یکی از مریدانش به نام «ارکم» پناه برد. «ارکم» مرد ثروتمندی بود که در حدود ۲۵ سال از سنش می گذشت و دارای خانه بزرگی در مرکز شهر مکه بود. محمد، خانه «ارکم» را که محل امنی برای او به شمار می رفت، مرکز فعالیت های خود قرار داد و در حالیکه هنوز عمویش ابوطالب از او محافظت می کرد، برای مدت یکماه در خانه «ارکم» بسر برد.

بدین ترتیب محمد، خود را از گزند مخالفانش در امان نگهداشت، ولی پیروان او که بیشتر برده بودند بوسیله مردم مکه آزار و حتی تهدید به مرگ می شدند و محمد برای حفظ جان آنها در شهر فاقد قانون مکه هیچ اقدامی نمی توانست به عمل بیاورد. زمانی که محمد مشاهده کرد که پیروان بدون دفاعش مورد آزار اهالی مکه قرار گرفته و او برای نگهداری آنها هیچ اقدامی نمی تواند انجام دهد، در سال پنجم ادعای پیامبری اش ۱۵ نفر آنها را به حبشه فرستاد و پادشاه مسیحی آن سرزمین، به نام «نجاشی» و یا «نگوس» آنها را با کمال مهمان نوازی پذیرا شد. بقیه مسلمانان بعدها به آنها ملحق شدند و شمارشان به حدود ۸۰ نفر رسید که ۲۰ نفر آنها زن بودند. مدت ماندگاری پیروان محمد در این دوره که «مهاجرت اول» نامیده شده، سه ماه به درازا انجامیده است. فرار محمد از مکه به مدینه «مهاجرت دوم» نامیده شده است.

ورود حمزه و عمر به اسلام

در سال چهارم ادعای پیامبری محمد، زمانی که وی هنوز در خانه «ارکم» بسر می برد، دو رویداد پستار شگون آور برایش رخ داد که سبب استواری پایه های شکننده ادعای شیادانه اش شد. نخستین آنها اسلام آوردن یکی از عموهایش حمزه

و دیگری عمر بن الخطاب، دومین خلیفه بود.

اسلام آوردن حمزه بسدین ترتیب انجام گرفت که یکی از روزها ابوجهل رئیس طایفه بنی مخذوم، محمد را در خیابان دیدار کرد و به سختی به او پرخاش کرد و او را مورد سرزنش قرار داد. اندک زمانی پس از آن، حمزه عموی محمد که مردی تنومند و ورزشکار بود، در حالیکه تیر و کمانش به شانه اش آویزان بود، از شکار بازگشت نمود و زنی که ماجرای اهانت ابوجهل به محمد را مشاهده کرده بود، جریان را برای او شرح داد. حمزه که هنوز به اسلام نگرائیده بود، ولی حفاظت از محمد را وظیفه خود می دانست، بسیار خشمگین شد و ابوجهل را در خانه کعبه یافت و ضربه محکمی به سراو وارد کرد و پس از آن اسلام اختیار کرد و یکی از پیروان پروپا قرص محمد شد تا آنجا که در جنگ احد در راه خدمت به اسلام از پای درآمد. بدیهی است، زمانی که حمزه نیرومندترین فرد قریش اسلام اختیار کرد، به توانمندی محمد کمک کرد و او بیشتر مورد حمایت و پشتیبانی حمزه، عمویش قرار گرفت.⁴¹

در مورد دیگری، عمر بن الخطاب، پسر برادر ابوجهل که در آن زمان ۲۶ ساله بود و از دشمنان سرسخت محمد به شمار می رفت و مردی شرور و خشونتگر بود، برای کشتن محمد خانه اش را ترک کرد. در راه، به مرد مسلمانانی از خاندان خود برخورد و هدفش را با او در میان گذاشت. آن مرد به عمر گفت، بهتر است پیش از اجرای نیت خود و کشتن محمد، به حساب خواهرش، امینه و شوهرش سید که در پیش اسلام آورده اند، رسیدگی کند. عمر نمی توانست باور کند که خواهر او و همسرش اسلام اختیار کرده اند، ولی هنگامی که به خانه آنها رفت، زیر تأثیر اسلام قرار گرفت و او هم به اسلام گروید و در پی آن دخترش، حفصه را مانند ابوبکر به محمد به زناشویی داد. ورود حمزه و عمر به اسلام، محمد را به گونه بسیار زیادی توانمند کرد.

هنگامی که حمزه و عمر، دو نفر از مردان پر نفوذ قریش به اسلام ایمان آوردند، پایه های اسلام و قدرت محمد استواری یافت و سبب شد که محمد خانه «ارکم» را ترک گوید و دوباره به خانواده اش متکی شود و نیروی خود را در راستای افزودن

⁴¹ At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 6, p. 104.

به پیروانش متمرکز کند. زمانی که افراد تیره قریش مشاهده کردند، پیروان محمد در حبشه مکان امنی برای زندگی پیدا کرده، حمزه و عمر اسلام آورده و کیش نوپای اسلام بتدریج در بین افراد خانواده آنها گسترش می یابد، در هفتمین سال ادعای پیامبری محمد، به اقدام بسیار مهمی بر ضد محمد و پیروانش دست زدند. بدین شرح که آنها را از نگر اجتماعی تحریم کردند و با رهبری پر تلاش ابوجهل، فرمانی صادر نمودند که هرگونه تماس اجتماعی، ازدواج و یا دادوستد تجارتنی را با آن گروه از افراد تیره قریش که به اسلام ایمان آورده بودند، ممنوع می ساخت. بنابه فرمان صادر شده، تنها در موردی تحریم اجتماعی مذکور برداشته می شد که حامیان محمد، شیادی که خود را پیامبر شناختگری می کرد را برای مجازات به آنها تحویل دهند.

مرگ خدیجه و ابوطالب

برای مدت سه سال، تحریم اجتماعی یاد شده به قدرت خود باقی بود و سبب شد که محمد نتواند به تبلیغ دینش بپردازد. سرانجام با پادرمیانی ابوطالب، تحریم یاد شده در آخرین سال سکونت محمد در مکه (۶۲۰ میلادی) برداشته شد. ولی در همان سال، دو رویداد ناگوار برای محمد رخ داد و او را اندوه زده کرد. زیرا در خلال چند ماه نخست، همسر با وفایش خدیجه و پس از آن ابوطالب، عمویش که در تمام این سالها از او محافظت کرده بود، یکی پس از دیگری در گذشتند. محمد، نتوانست جای ابوطالب، فردی را که از او محافظت می کرد پر کند، ولی به زودی جای همسرش خدیجه را با دو زن تازه پر کرد. یکی از این دو، دختر بیچه ۶ ساله یار با وفایش ابوبکر، به نام عایشه بود. خدیجه در سن ۶۵ سالگی در گذشت و عایشه همسری که جای خدیجه را پر کرد، تنها ۶ سال داشت. به گفته دیگر، ۵۹ سال بین همسر در گذشته و عروس بیچه تازه محمد، اختلاف سن وجود داشت. چون از نگر جسمی امکان همخوابگی با همسر کودک سالش عایشه امکان نداشت، از اینرو دو ماه پس از مرگ خدیجه، وی سوده بیوه «سکران» یکی از پیروانش را که جزء مهاجران حبشه بود، به عقد ازدواج خود در آورد.

مرگ ابوطالب اندک زمانی پس از مرگ خدیجه رخ داد. با درگذشت ابوطالب

شرح کوتاهی از زندگی محمد بنیانگزار اسلام ۴۹

که نه تنها عمومی محمد بود، بلکه با تمام نیرو از او محافظت به عمل می آورد، آزار و اذیت ساکنان مکه بر ضد محمد آغاز گردید. چون در این شرایط محمد بهیچوجه قادر به تبلیغ آئین نوپایش در مکه نبود، از اینرو همراه پسرخوانده اش زید به طائف پناه برد. طائف سرزمین بارآور کوچکی بود که در ۴۰ میلی مشرق مکه واقع شده، در اطراف شهر دیوار کشیده شده و محل سکونت طایفه ثقیف بود. ساکنان این شهر همه بت پرست بودند و در راستای همکاری با ساکنان مکه در آزار رساندن به محمد، در برابر تبلیغات دینی او، به وی و زید سنگ پرانی می کردند. سرانجام با فریاد و جنجال، در حالیکه سنگ هائی که به آنها اصابت کرده بود، سبب خونریزی از بدن محمد شده و سر زید، پسرخوانده اش نیز شکسته شده بود، آنها وادار شدند با دل شکستگی طائف را ترک و به مکه بازگشت کنند.

در راه بازگشت به مکه، محمد مانند همیشه به لاف زنی پرداخت و اظهار داشت، در محلی به نام نخله که بین طائف و مکه قرار دارد، زمانی که شب هنگام در آنجا توقف کرده و مشغول خواندن قرآن بوده، گروهی از موجودات غیر مرئی که «جن» نامیده می شوند و از آن محل در حال گذر بوده اند، در آنجا توقف کرده و به قرآن خوانی او گوش فرا داده اند. دلیل اینکه محمد به چنین دروغ ناپخردانه و خرافی که سالها پیش از ظهور وی در سراسر مشرق معمول بود دست زد، آن بود که می خواست وانمود کند که هرگاه مردم عربستان به گفتارهای او باور ندارند، برخی از موجوداتی که دیدن آنها برای افراد بشر امکان ناپذیر است، به آنها یا دیده احترام می نگرند. این رویداد در هفتاد و دومین سوره قرآن شرح داده شده است. از آن پس محمد لاف می زد که او برای هدایت افراد بشر و موجودات نادیدنی و یا به گفته تازی ها جن و انس به پیامبری برگزیده شده است.⁴²

محمد مدنی، مرد شمشیر

اسلام بدون شمشیر و نیرنگ، مرده زایش می یافت.

Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. iv.

⁴² Washington Irving's *Life of Mohammed*, ed. Charles Getchell (Massachusetts: The Ipswich Press, 1989), p. 57.

پس از آنکه محمد در حدود ۱۳ سال در مکه برای گرایانیدن تازی ها به کیش نوینپادش چرب زبانی و تیرنگ بازی کرد، موفق شد تنها در حدود ۵۰ نفر را به دین خود درآورد. هنگامی که وی به مدینه تغییر مکان داد و در آنجا ارتش منظمی برای اسلام به وجود آورد و قدرت آن شهر را در دست گرفت، بیکناره ۱۸۰ درجه تغییر منش داد. بدین شرح که شمشیری در دست گرفت و از محمد اندرزگویی زاهد و عنادت پیشه مکی، به گونه ناگهانی به یک فرمانروای ستمگر، یک راهزن و یک تروریست تبدیل گردید و به تازی ها اظهار داشت، الله موسی و عیسی را با قدرت معجزه به پیامبری برگزید، با این وجود مردم به آنها گوش ندادند، از اینرو او اکنون ویرا بدون معجزه به پیامبری برگزیده است تا بوسیله شمشیر، مردم را به فرمانبرداری از فرامینش وادار کند. به دنبال این سخن، محمد هرگونه بحث و ستیزی را در باره اصول و باورهای دینش ممنوع کرد و به پیروانش فرمان داد، به جای بحث و گفتگو در باره اصول و احکام اسلام، شمشیر به دست گیرند و برای گسترش اسلام نبرد کنند و هر کسی را که با آن مخالفت ورزد، نابود سازند.

در حالیکه محمد خود نتوانست هیچ معجزه ای به مردم ارائه دهد و ادعا کرد که قرآن معجزه ای است که به یک پیامبر بیسواد وحی شده است، ولی پیروان او و آنهایی که به خود برچسب علمای اسلام زدند، معجزه های بسیاری را به او نسبت دادند. این افراد لاف زدند که محمد ماه را به دو نیم کرده، هنگامی که او راه می رفته درخت ها در برابرش خم می شدند، او گروه زیادی را با مقدار بسیار کمی خوراک تغذیه کرده، شتری در حضور او به صدا درآمده و دز موردی لب به شکایت گشوده، شانه بریان شده گوسفندی به او گفته است که آنرا زهر آلوده کرده اند و غیره. افزون بر آن علمای اسلامی اظهار داشتند، سلیمان بدان سبب به پیامبری برگزیده شد تا خرد، شکوه و قدرت خداوند را به مرحله تجلی درآورد، دلیل برگزیده شدن موسی به پیامبری این بود که رساننده مراتب مهر و بخشش خداوند نسبت به بندگانش باشد و عیسی مأموریت داشت تا نیک اندیشی و قدرت و دانش خداوند را برای بندگانش پیام آورد و از اینرو، این پیامبران به معجزه نیاز داشتند، ولی چون محمد بدین سبب به پیامبری برگزیده شد تا شکیبائی خداوند را به آگاهی مردم رسانیده و بوسیله نیروی شمشیر تمامی مردم را وادار به فرمانبرداری از الله بکند، از اینرو نیازی به ارائه

۵۱ شرح کوتاهی از زندگی محمد بنیانگزار اسلام

معجزه نداشت. این دیدمان متافیزیکی سبب ایجاد دکتین جهانی «شمشیر» در اسلام گردید. مفهوم این دکتین اینست که دین اسلام باید بوسیله شمشیر همه جا گیر شود و وظیفه دینی مسلمانان آنست که در هر شرایطی که بسر می برند، برای گسترش اسلام نبرد کنند. حال هرگاه در این نبرد پیروز شوند، اموال و دارائی و زنان کافران به مالکیت آنها در خواهد آمد و اگر کشته شوند، عنوان شهید خواهند یافت و بیدرنگ وارد بهشت خواهند شد و زنان زیبا و سیاه چشم پرهیزکاری که دست هیچ جنّ و انسی به آنها نرسیده، در اختیارشان قرار خواهد گرفت. (قرآن، آیه ۵۶ سوره الرّحمن، آیه های ۲۲، ۳۷ تا ۳۹)

حدیثی وجود دارد که می گوید، زمانی علی بن ابیطالب، پسر عمو و داماد محمد که به سمت چهارمین خلیفه اسلام برگزیده شد، برای رهبری مسلمانان به محلی گسیل شده بود، ولی شمشیر او به گونه ناگهانی شکست. از اینرو، الله فرمان داد تا فرشته جبرئیل برای او شمشیر دولبه آراسته ای به نام «ذوالفقار» از آسمان بیاورد. جبرئیل این شمشیر را به محمد و وی آنرا به علی تحویل داد. این حدیث در سمت چپ یک تصویر چینی که از شمشیر محمد چاپ شده، نوشته شده است.^{۴۳} علی که از بزرگترین قهرمانان جنگی اسلام به شمار می رود، چکامه ای سروده که در عربستان بسیار مشهور است و دلیل شجاعت و دلآوری او در جنگ به شمار رفته است. چکامه یاد شده، به شرح زیر است:

الْبَيْفُ وَالْخَنْجَرُ رِيحَانُونَا
عَفَانُ النَّزْجِيسِ وَالْأَسْ
شَرَابُونَا دَمُ الْعُدُونَا
وَالْجُمُجْمَةُ رَأْسُ الْكَاشِ

گل های ما شمشیر و خنجر هستند
گل نرگس و شقایق نزد ما هیچ هستند

⁴³Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 37.

علی بن ابیطالب بزرگ درخیم اسلام و شمشیر دو دم او



فرتور پالا از هفتگی نامه جمهوری اسلامی و فصلنامه هنر (جلد چهارم، سال ۱۳۶۲ هجری شمسی) برداشت شده و نشریه های یاد شده نیز آنرا از فرتوری که در نمایشگاه باستانی موزه لندن وجود دارد نسخه برداری کرده اند.



آشامیدنی ما خون دشمنانمان می باشد
جام شرابمان کاسه سر دشمنانمان است.^{۴۴}

بین بسیاری از قرآن شناسانی که این کتاب را ارزشیابی کرده اند، عقیده دانشمندی به نام **William Cantwell Smith** بسیار آموزشگرانه است. او می نویسد:

«مسلمانان قرآن را برای آن نمی خوانند که بفهمند آیا آن کلام خداوند است یا نه، بلکه آنها ابتدا باور می کنند آن کلام الهی است و سپس آنرا می خوانند. بدیهی است که این روش اندیشه گری، در درک قرآن تفاوت به وجود می آورد. دانشجویانی که قصد دارند قرآن را یاد بگیرند، باید بدون پیش داوری در باره اینکه آیا برآستی قرآن کلام خداوند است یا نه، آنرا بخوانند تا بتوانند واقعیت آنرا درک کنند. اگر یک فرد غیر مسلمان این کتاب را باز کند و به درونمایه آن نگاهی بیندازد، از خود خواهد پرسید: «مگر چه نکاتی در این کتاب آورده شده که مسلمانان فکر می کنند، آن کلام خداست؟» چنین شخصی نمی تواند درک کند که این پژواک خود آنهاست که این باور را در آنها به وجود می آورد. به گفته دیگر، آنها آنرا کلام خدا می دانند، زیرا پیش از خواندن این باور را در مغز خود کاشته و سپس به خواندن آن پرداخته اند. حال اگر این شخص کتاب قرآن را بدین هدف بخواند که بتواند بفهمد آیا درونمایه آن کلام خداوند است یا نه؟ آن زمان می تواند درک کند که در این همه سده هائی که از عمر اختراع این کتاب می گذرد، بسر مسلمانان جهان چه آمده است؟»^{۴۵}

در قرآن آیه ای وجود دارد که بین مسلمانان به «آیه شمشیر»، (آیه التسیف) مشهور است. این آیه مشهور که در سوره توبه آمده و نشانگر روان دین اسلام است، می گوید:

⁴⁴Ibid., p. 26

⁴⁵William Cantwell Smith, "Is the Koran the Word of God?" in *Questions of Religious Truth* (New York: Charles Scribner's Sons, 1967), pp. 49-50.

• قِيمَاذَا اسْتَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوا مِنْهُمْ وَاقْضُوا إِلَيْهِمْ
كُلَّ مَرَضِدٍ قِيَانٍ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَقَتَلُوا نِسِيَلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۹۰﴾

«پس چون ماههای حرام بسر آمد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید، ولی هر گاه آنها توبه کنند، نماز برپای دارند و زکات بپردازند، پس از آنها دست بردارید.» (قرآن، ۹۰: ۵)

بنابر آنچه که گفته شد، محمد در بدایت امر و پیش از اینکه از مکه به مدینه فرار کند و در آنجا قدرت را به دست بگیرد، تنها به تازی ها پند و اندرز می داد، ولی زمانی که در مدینه قدرت را به دست گرفت، به کار برد شمشیر پرداخت. به همین دلیل، «آیه شمشیر» به اندازه ای در اسلام اهمیت یافت که این آیه، ۱۲۴ آیه ای که از مسالمت جوئی، گذشت و نیک منشی نسبت به مشرکین دم می زدند، همه را نسخ کرد.

فرار محمد از مکه به مدینه

پس از ناکامی اندوهبار محمد در طائف و بازگشت او به مکه، روز به روز وضع او در این شهر بیشتر و بیشتر به وخامت گرائید. با درگذشت خدیجه و ابو طالب که هر دو با تمام امکانات خود از محمد پشتیبانی می کردند و گسترش مخالفت بر ضد او، برآستی که زندگی در مکه برایش بسیار طاقت فرسا شده بود. ولی در بحبوحه چنین وضع ناگواری، ناگهان راه حل مطلوبی در سال ۶۲۰ از افق مدینه پدیدار و چاره گشای گرفتاری های محمد شد.

در این سال، یک گروه هفت و یا هشت نفری که همه آنها بجز یک نفر وابسته به تیره خزرج بودند، از مدینه برای انجام مراسم زیارت خانه کعبه وارد مکه شدند. محمد با این گروه به گفتگو نشست و اصول دین نوپایش را برای آنها شرح داد. این افراد زیر تأثیر شخصیت محمد قرار گرفتند و به دو سبب به او پاسخ همکاری دادند. بر پایه نوشته ابن اسحق، در شهر مدینه، یهودی های بسیاری وجود داشتند که در زمانی که با تازی ها نبرد می کردند، به آنها گفته بودند به زودی پیامبری پدید خواهد آمد و به آنها کمک خواهد کرد تا بر بت پرست ها پیروز شوند و آنها فکر کردند

شرح کوتاهی از زندگی محمد بنیانگذار اسلام ۵۵

محمد ممکن است آن فرد باشد. دیگر اینکه، آنها فکر کردند محمد می‌تواند بین تیره‌های متخاصم خزرج و اوس میانجیگری کرده، آنها را آشتی دهد و با یکدیگر متحد کند و در نتیجه خون و خونریزی را در آن شهر به پایان برساند. در پایان مراسم زیارت خانه کعبه، این گروه به مدینه بازگشت کردند و درباره گفتگوهای خود با محمد و امکان انجام آنها به اندیشه‌گری پرداختند.^{۲۶}

در تابستان سال ۶۲۱، آن گروه هفت نفری که در سال پیش با محمد به گفتگو نشستند بودند، همراه پنج نفر دیگر از یاران خود، برای انجام مراسم زیارت خانه کعبه وارد مکه شدند. این گروه ۱۲ نفری که ۱۰ نفرشان وابسته به تیره خزرج و ۲ نفرشان وابسته به تیره اوس بودند، نمایندگی بیشتر تازی‌های مدینه را بر عهده داشتند و در باره مشکلات شهر خود با محمد به گفتگو پرداختند و نگر مشورتی او را جویا شدند. پس از اینکه این گروه با محمد گفتگوهای به عمل آوردند و به اسلام گرویدند، قول دادند پیامبری محمد را بپذیرا شوند، از او فرمانبرداری کنند و بر پایه اصول مذهب او از دست زدن به گناه‌های معینی خودداری نمایند. این دیدار در عقبه که محلی است در راه بین عرفات و مینا روی داد و بعدها به «پیمان جنگ»، یا «پیمان نخست عقبه» و یا «پیمان زن» شهرت یافت، زیرا نمایندگان مدینه بدون ورود در جنگ و خونریزی به محمد قول همکاری داده بودند.

هنگامی که این گروه می‌خواستند به مدینه بازگشت کنند، محمد یکی از پیروان مورد اعتمادش به نام «مصعب بن عمیر»^{۲۷} که قرآن را خوب می‌دانست و جزء افرادی

^{۲۶} John Bagot Glubb, *The Life and Times of Muhammad* (New York: Stein and Day Publishers, 1970), p. 143

^{۲۷} «مصعب بن عمیر» از یاران نزدیک محمد به شمار می‌رفت و از نگر جسمی بسیار به او شبیه بود و پرچمداری لشکر او را نیز بر دوش داشت. در جنگ اُحُد «مصعب بن عمیر» در گرم‌ترین نبرد در برابر چشمان محمد کشته شد و چون او با محمد شباهت زیادی داشت، لشکریان قریش با کشته شدن او فکر کردند، خود محمد را از پای در آورده‌اند و از اینرو همه آنها با هیجان زیاد فریادهای هلهله و شادی بر آوردند و خیر کشته شدن محمد را به یکدیگر مژده دادند. این رویداد سبب شد که بین لشکریان محمد هرج و مرج و بی‌نظمی به وجود آید.

بود که در پیش به حبشه مهاجرت کرده و در آن زمان از آنجا بازگشته بود، همراه آنها روانه کرد تا به آنها قرآن و اصول اسلام را آموزش دهد. نتیجه کار این گروه به اندازه ای موفقیت آمیز بود که در مراسم زیارت خانه کعبه سال بعد (۶۲۲)، یک گروه ۷۵ نفری، شامل ۷۲ نفر مرد و ۳ نفر زن از مدینه برای همکاری با محمد وارد مکه شدند و یکی از آن شب ها به گونه سرّی با محمد دیدار کردند. عباس، عموی محمد که هنوز اسلام نیاورده بود، نخست لب به سخن گشود و به آن گروه گفت، اگر آنها قول دهند از محمد پشتیبانی کنند، او پذیرش خواهد کرد به مدینه بیاید و در بین آنها زندگی کند. رئیس گروه به نام «البارا بن مرور» پاسخ داد، تمام اهالی مدینه آماده اند همانگونه که از زنان خود نگهداری می کنند، از محمد نیز با سلاح های خود حمایت و پشتیبانی نمایند. این موافقت نامه بین محمد و اهالی مدینه، بعدها به «پیمان دّوم عقبه» مشهور شد و راه را برای فرار محمد از مکه به مدینه هموار کرد. هنگامی که خبر پیمان محمد با نمایندگان مدینه در عقبه در مکه شایع شد، دشمن سرسخت و آشتی ناپذیر او ابوجهل پیشنهاد کرد، هر یک از گروه های وابسته به تیره قریش نماینده ای برگزینند و همگی آنها در یک زمان ضربه ای با شمشیر به محمد وارد آورند تا پیروان او نتوانند هیچ خانواده ویژه ای را متهم به قتل او کنند و از آن انتقام بگیرند. همچنانکه دشمنی بین رهبران مکه و محمد به وخامت بیشتر می گرائید، او به بیشتر پیروانش تکلیف کرد، شهر مکه را ترک گویند و به مدینه بروند تا جایی که تنها خود او، ابوطالب و ابوبکر در مکه باقی ماندند.

دشمنان محمد به درستی پی برده بودند که محمد بر آنست تا به مدینه فرار کند و هرگاه در انجام این کار پیروزی یابد و رهبری آن شهر را به دست بگیرد، برای آنها خطرناک خواهد شد. بنابراین، بر آن شدند تا او را در شهر مکه نگهدارند و در همانجا به زندگی اش پایان دهند. نویسندگان نوشته اند که چون فرار محمد از دست دشمنانش در مدینه کار آسانی نبود، از اینرو، او علی را به جای خود در رختخوابش خوابانید و هنگامی که افراد قریش برای کشتن او آمدند، علی به جای او از رختخواب درآمد و مهاجمین او را رها کردند. بدین ترتیب محمد همراه ابوبکر به گونه پنهانی از مکه فرار اختیار کرد و تا زمانی که افراد قریش در جستجوی او بودند، در غاری در نزدیک کوه ثور که در نزدیکی های جنوب مکه قرار داشت،

پنهان گردید. پس از دو روز پسر ابوبکر که مراقب اوضاع بود، به آنها خبر داد که قریشی ها جستجو برای یافتن او را پایان داده و بنابراین، محمد و ابوبکر غار را ترک کردند و به سلامت وارد مدینه شدند. آیه ۴۰ سوره توبه در این باره می گوید:

• *لَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَنْجِسْ لِلَّهِ مَعْتَابًا نَزَّلَ اللَّهُ*

«اگر شما او را یاری ندهید، الله این کار را انجام خواهد داد. هنگامی که کافران او را همراه یکی از یارانش از مکه بیرون کردند و آندو در غار بودند، او به همراهش گفت: «آندوه به خود راه مده، زیرا الله با ما خواهد بود...»

فرار محمد از مکه به مدینه که در روز ۱۲ ماه ربیع الاوّل (۱۶ ژوئیه سال ۶۲۲ میلادی) انجام گرفت، در تاریخ، «هجرت» نامیده شد و بعدها نخستین سال آغاز تاریخ اسلام دانسته شد و نقطه عطف بزرگی در تاریخ و انمودسازی محمد به پیامبری و اسلام به شمار آمد. آن گروه از پیروان محمد که با او از مکه به مدینه مهاجرت کردند، «مهاجران» و آنهایی که در مدینه ساکن بودند و به اسلام پیوستند، «انصار» نامیده می شوند. بزرگترین دلیل فراخواندن محمد به شهر مدینه، اوضاع و احوال داخلی این شهر بود. بر خلاف شهر مکه که تنها تیره قریش در آن سکونت داشتند، در شهر مدینه، دو تیره متخاصم تازی به نامهای «خزرج» و «اوس» و سه تیره یهودی به نامهای «بنی نضیر»، «بنی قینقاع»، و «بنی قریظه» بسر می بردند. برای سالهای متمسادی، دو تیره «خزرج» و «اوس» با یکدیگر کینه خانوادگی داشتند و با هم در نبرد بودند. در این شهر نیز مانند مکه یک قدرت مرکزی و یا حکومتی وجود نداشت و از اینرو، ساکنان مدینه انتظار ظهور فردی را می کشیدند تا آنها را با یکدیگر متحد نماید. برخی از پژوهشگران باور دارند، یهودیانی که در این شهر به سر می بردند، از نگر کشاورزی، صنعت، اقتصاد و فرهنگ از تازی ها پیشرفته تر بودند و شاید به همین دلیل بیشتر تازی های این شهر از یهودی ها تنفر داشتند.^{۴۸}

بنابراین، یکی از نخستین وظائف محمد در هنگام ورود به مدینه آن بود که در این شهر یک نظم سیاسی به وجود آورد تا پیروان او بتوانند در امنیت بسر برند و

⁴⁸ Martin Froward, *Muhammed: A Short Biography* (Oxford, England: One World Publications, 1977), p. 17.

همچنین شهر را از کشمکش هائی که سالها بود بین تیره های گوناگون ساکن آن وجود داشت، نجات بخشید. برای دستیابی به این هدف، محمد قانون اساسی قبیله‌ای دیرین این شهر را لغو کرد و قانون اساسی تازه و مهمی برای مدینه به وجود آورد که بتدریج، دین نوپای او اسلام را به یک امپراتوری جهانی و نیز یک دین جهانی تبدیل نمود. این قانون، شامل مقرراتی درباره آغاز کردن جنگ، پرداختن خونبها و آزادسازی اسیران در برابر پرداخت پول (فدیه) بود. یکی از اصول قانون پیش بینی کرده بود: «در مواردی که طرفین اختلاف قادر نیستند بر پایه اصول پیش بینی شده در این قانون به حل اختلافات خود بپردازند، باید آنرا به الله و پیامبر او واگذار کنند.» بدیهی است که چون واژه الله در این موارد به عنوان موجودی نادیدنی به کار می رود که نه کسی می تواند آنرا ببیند و نه اینکه با او تماسی داشته باشد، بنابراین هر زمانی که محمد ذکری از الله به میان می آورد و کم و بیش همیشه نام خود را در کنار او به کار می برد، هدفش این است که مزایائی را که به الله ویژگی می دهد، خود از آنها بهره برداری کند. به گفته دیگر می توان گفت که در سراسر نوشتارهای اسلامی، واژه الله نام غیر رسمی و غیر مستقیم خود محمد می باشد.

به هر روی، یکپارچه کردن همبودگاه مدینه بدون اختلاف و کشمکش انجام نگرفت. نه تنها بین تیره های یهودی و تازی در مدینه مشاجره و نزاع وجود داشت، بلکه بین گروه های مهاجرین و انصار نیز به سبب اینکه هر یک باور داشتند، پیش از دیگری به اسلام خدمت کرده و باید سهم بیشتری برایشان در نگر گرفته شود، با یکدیگر اختلاف بهم زده بودند. افزون بر آن، گروهی از ساکنان مدینه که «منافقین» نامیده می شدند با دادن هر گونه امتیاز اجتماعی و یا قدرت سیاسی به محمد مخالف بودند. «منافقین» افرادی بودند که در ظاهر وانمود می کردند مسلمان شده، ولی در باطن غیر مسلمان باقی مانده و رهبر آنها فردی بود به نام «عبدالله بن ابی» که فردی بسیار جاه طلب بود و کم و بیش، پیش از ورود محمد به مدینه خود را در جایگاه پادشاهی این شهر قرار داده بود.

محمد، برای یگانه کردن و مهاجرین و انصار، کوشش کرد به سنت دیرین تازی ها که عبارت از «برادری» بود، متوسل شد. ولی بر پایه اصول کیش نوپائی که خود به وجود آورده بود و از جمله آیه ۱۰ سوره حُجرات، این اصل می توانست تنها

بین مسلمانان کار بُرد داشته باشد و نه مسلمانان و غیر مسلمانان. به ویژه آیه ۵۱ سوره مائده می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فإِنَّهُ مِنَّهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، یهودی ها و مسیحی ها را به دوستی خود نپذیرید، زیرا آنها دوست یکدیگر هستند و هر کسی از شما که چنین کاری بکند، مانند خود آنها خواهد بود.»

به هر روی، پیوند محمد با یهودی های مدینه بسیار برایش نگرانی آور بود. قانون اساسی مدینه به یهودی های مدینه آزادی داده بود که کیش مذهبی خود را نگهداری و به آن عمل کنند، ولی همچنین از آنها خواسته بود، در صورت لزوم به پشتیبانی از محمد اقدام ورزند. بیشتر یهودی ها بر پایه پیش بینی کتاب مقدسشان انتظار داشتند پیامبر دیگری ظهور کند و سبب نجات و رستگاری آنها شود. محمد کوشش می کرد به آنها بپذیراند که آن پیامبر اوست، ولی یهودی ها مدعی بودند که آن پیامبر از خانواده داود خواهد بود و نه تیره قریش و یا تازی های دیگر و از اینرو، آموزش های دینی محمد را مسخره می کردند و او را یک شیاد می خواندند.

محمد برای اینکه همکاری یهودی ها را نسبت به خود جلب کند، در آغاز کوشش کرد آئین مراسم دینی آنها را برای اسلام پذیرش کند. برای مثال، او ابتدا اورشلیم را برای قبله مسلمانان برگزید و آنها در آغاز، هنگام برگزاری نماز، چهره خود را به سوی اورشلیم می گرداندند و نیز هنگامی که در باره مسافرت خیالی اش به آسمان ها بیهوده گوئی می کرد، اظهار داشت که مبدأ مسافرت او اورشلیم بوده است. همچنین، او روزه مسلمانان را از آئین مذهبی یهودی ها برداشت کرد و روز «یوم کیبور» را که یهودی ها در آن روز به انجام رسم روزه گیری می پردازند، برای مسلمان ها برگزید و حتی نام روزه مسلمان ها را نیز همان نامی که یهودی ها در زبان خود به کار می برند، یعنی «عاشورا» که در گاهنامه عبری ها مفهوم دهم ماه تیشرین را می دهد، تعیین کرد. محمد تمام این اقدامات حيله گرانه را بدین سبب به کار برد که وانمود کند که دین نوپای او با سایر دین های سامی پیوند داشته و در واقع دنباله تکمیلی آنها به شمار می رود. ولی هیچیک از ترفندهای محمد در گرایش یهودی ها

به اسلام کارگر نیفتاد و وی را بر آن داشت که به تاکتیک فریبگرانه همیشگی اش دست بزند و به گونه ناگهانی آیه های ۱۳۶ تا ۱۴۷ سوره بقره قرآن را از سوی الله نازل کند. این آیه ها می گویند، مسلمان ها از این پس به جای اورشلیم باید چهره خود را به سوی مکه بگردانند. همچنین او زمان روزه مسلمانان را تغییر داد و آنرا از روز دهم ماه تیشترین (عاشورا) به تمامی روزهای ماه رمضان تغییر داد و در برابر مخالفت یهودی ها با دین تازه ای که آورده بود، تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که اظهار داشت، این افراد از پذیرش یک دین راستین سرباز زده و اصول و موازین دینی و نوشتارهای مقدس خود را که خود او هم باور دارد از سوی خداوند آمده، نادیده گرفته اند.

مکه یک شهر تجارتي بود و در اطراف و حوالی آن کشاورزی غیر ممکن می بود. ولی مدینه که در ۲۵۰ میلی شمال مکه قرار دارد، بر عکس یک شهر کشاورزی بود که درآمد ساکنان آن از خرما و کشت حبوبات به دست می آمد. در زمانی یهودی ها قدرت سیاسی مدینه را در اختیار خود گرفته بودند و شاید در پایه، همانگونه که آنها در سایر بخش های شبه جزیره عربستان کشاورزی به وجود آوردند، در شهر مدینه نیز آنها نخست به ایجاد کشاورزی دست زده باشند. شهر مدینه دارای سه هزار نفر جمعیت بود که از دو تیره متخاصم تازی «خزرج» و «اوس» و سه تیره یهودی «بنی نضیر»، «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» تشکیل یافته بود. گروهی از نویسندگان باور دارند، یهودی ها دست کم از نگر کشاورزی، هنرهای دستی، فرهنگی و اقتصادی از تازی ها پیشرفته تر بودند و شاید به همین دلیل، تازی ها از آنها نفرت داشتند و بنا بر این بین یهودی ها و تازی ها نیز اختلاف و کشمکش وجود داشت. اگر چه محمد موفق شد به وضع آشفته سیاسی مدینه و مشکلات سیاسی و مذهبی که مهاجرت او و یارانش به مدینه ایجاد کرده بود سر و صورتی بدهد، ولی چگونگی وضع معیشت پیروان او که با دست های خالی از مکه به مدینه مهاجرت کرده و وسیله ای برای گذران کردن زندگی در اختیار نداشتند، همچنان به شکل مشکل مهمی باقی ماند. چون مکه یک شهر تجارتي بود و پیروان محمد سرمایه و هنری نداشتند که بتوانند بدانوسیله به زندگی شرافتمندانه ای ادامه دهند، از اینرو محمد چاره را در بازگشت به سنت دیرین تازی ها یعنی راهزنی یافت.

محمد به راهزنی دست می زند

پیروان محمد که همراه او از مکه به مدینه مهاجرت کردند، در فقر و تنگدستی زیاد از اندازه بسر می بردند و مجبور بودند برای گذراندن زندگی، به کارهای سنگین تن در دهند. علی، پسر عمو و داماد محمد، برای ساختمان سازی یهودیان آب حمل می کرد و در برابر هر سطل آب، یک خرما مزد می گرفت و این خوراک فقیرانه را با محمد که پس از فرار به مدینه آهی در بساط نداشت، بخش می کرد. به این دلیل، محمد برای امرار معاش خود و پیروانش به اندیشه افتاد و تصمیم گرفت برای رهایی از تنگدستی خود و یارانش به حرفه و وسیله درآمد طبیعی بادیه نشینان شبه جزیره عربستان که راهزنی و غارت و چپاول اموال و دارائی های کاروان های تجارتي که در راه به سوریه و یا از آن سرزمین به سایر نقاط از مدینه عبور می کردند، دست بزند. بدین ترتیب، چون محمد هیچ وسیله ای برای امرار معاش پیروان خود و یا افراد تازه مسلمان شده در اختیار نداشت، به آنها دستور داد به کاروانزنی بپردازند. بنابراین، نخستین افرادی که به اسلام گرویدند، در واقع شغل راهزنی پیشه کردند.

نخستین کوشش مسلمانان برای راهزنی در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی) انجام گرفت. بدین شرح که محمد به یکی از پیروانش به نام «عبید بن الحارث» دستور داد، با ۶۰ و یا ۸۰ نفر اسب سوار به کاروان تجارتي قریش حمله کند و کالاهای آنرا غارت نماید. در این یورش توفیقی بهره راهزنان نشد و آنها با ناامیدی به مدینه بازگشتند. در ماه مارس ۶۲۳، محمد عمویش حمزه را که تنها ۴ سال از خودش بزرگتر بود با ۳۰ نفر مرد به ساحل دریای سرخ گسیل داشت تا به یکی از کاروان های تجارتي مکه که از سوریه بازگشت می کرد، حمله کند. این کاروان را ۳۰۰ تن از مردان قریش به رهبری ابوجهل دشمن سرسخت محمد، همراهی می کردند و بنابراین، کوشش برای ربودن اموال این کاروان نیز به جایی نرسید و حمزه و مردانش با دست خالی به مدینه بازگشت نمودند.

محمد و پیروانش به هفت راهزنی دیگر دست زدند که هیچیک از آنها به نتیجه نرسید و سبب دل شکستگی محمد و یارانش شد. در چهار مورد از این راهزنی ها خود محمد شرکت داشت و در سه مورد دیگر افراد مورد اعتمادش را به رهبری

راهزنان تعیین کرده بود. دلیل مهمی که سبب شد محمد و پیروانش نتوانند در این راهزنی‌ها توفیقی به دست بیاورند آن بود که مخالفان محمد در مدینه، طرح این راهزنی‌ها را به مردم مکه آگاهی می‌دادند و آنها با پیش‌بینی‌های بایسته خود راز دسترسی راهزنان اسلامی برکنار نگه می‌داشتند.

نخستین راهزنی موفقیت‌آمیز محمد در ژانویه ۶۲۴ انجام پذیرفت. دلیل پیروزی محمد در این راهزنی آن بود که محمد، زمان این راهزنی را یکی از ماههای حرام برگزید. تازی‌ها از دیرباز، چهار ماه (ذیقعه، ذیحجه، محرم و رجب) را مقدس دانسته و در این ماهها از هرگونه کشمکش و نبردی دست می‌شستند و حتی با دشمنان خود مهر و دوستی می‌ورزیدند. محمد برای پیروزی در این راهزنی به روش غیر شرافتمندانه‌ای دست زد که تا آن زمان در تاریخ تازی‌ها پیشینه نداشت. بدین شرح که ماه «رجب» را که یکی از ماههای مقدس تازیها بود، برای حمله به یک کاروان قریش که از سوریه به مکه کالاهای تجارتنی حمل می‌کرد برگزید، زیرا می‌دانست که قریشی‌ها بنا بر رسم سنتی دیرین تازی‌ها و بمناسبت تقدس این ماهها فکر نمی‌کردند مورد حمله و تجاوز کسی قرار بگیرند و از همین روی برای جلوگیری از خطر و محافظت خود، پیش‌بینی‌های بایسته به عمل نمی‌آوردند. ازدگر سو، محمد می‌دانست که شکستن رسم دیرینه‌ای که برای تازی‌ها جنبه تقدس داشته، کار آسانی نیست و ممکن است پیروانش آمادگی نداشته باشند تا رسم سنتی و تاریخی خود را زیر پا بگذارند و در یکی از ماههای مقدس، دیگران را مورد حمله مسلحانه قرار دهند.

به هر روی، محمد پسر عموی خود «ابو عبیده» را مأمور اجرای این طرح کرد، ولی وی به دلیل بالا از پذیرش اجرای این کار سرباز زد. سپس محمد یکی دیگر از پیروانش را به نام «عبدالله بن جحش الاسدی» برگزید و برای اینکه قصد او پنهان مانده و مانند راهزنی‌های پیشین با شکست روبرو نشود، شمار ۸ تا ۱۰ نفر از یاران مهاجرش را با یک نامه سر بسته و مهر شده در اختیار او قرار داد و به وی دستور داد، مدت ۲ روز به سوی شمال شرقی مسافرت کند و آنگاه نامه مهر شده را بگشاید و بر پایه آموزش‌هایی که در آن نامه آمده رفتار نماید. بدیهی بود که با کاربرد این تدبیر کسی در مدینه نمی‌توانست از نقشه محمد آگاه شود و قریشی‌ها را از جریان آگاه

سازد.

عبدالله بر پایه دستور محمد، مدت دو روز راه رفت و در زمانی که به او دستور داده شده بود، نامه مهر شده را گشود و مشاهده کرد در آن نوشته شده است: «به نام و با کمک الله به نخله (محلّی بین مکه و طائف) برو و در آن محلّ در انتظار کاروان تجارتی قریش باقی بمان. هنگامی که آنها به آن نقطه رسیدند، کاروان را مورد حمله قرار بده و اموال و دارائی های آنها را ضبط کن و با خود به اینجا بیاور. هیچیک از افرادی را که در اختیار داری، به زور وادار به شرکت در این عملیات مکن، بلکه آنها را در اجرای دستورهای من آزاد بگذار.» همه همراهان عبدالله بغیر از دو نفر به نامهای (سعد و عتبّه) که ناپدید شدند موافقت کردند در عملیات راهزنی شرکت جویند. پس از چند روز این دو نفر به مدینه بازگشتند و اظهار داشتند شترهایشان ناپدید شده و آنها در آن مدت در جستجوی شترهایشان بوده اند. به همین دلیل، هنگامی که اموال و دارائی های کاروان غارت شده بین راهزنان تقسیم می شد، این دو نفر از دریافت سهمیه محروم شدند. دلیل اینکه محمد به عبدالله دستور داد همراهانش را در شرکت و یا عدم شرکت در عملیات راهزنی آزاد بگذارد، نشان می دهد که عمل راهزنی محمد در آن زمان با آداب و رسوم فرهنگی تازی ها مغایرت داشته⁴⁹ و چون نفس اقدام بسیار خطرناک بوده، از اینرو شرکت کنندگان در آن عملیات می بایستی به گونه داوطلبانه به این اقدام دست می زده اند.

به هر روی، عبدالله به درّه نخله رسید و با کاروانیان قریش که رهبری آنها را فردی به نام «عمر بن الحضرمی» بر دوش داشت و کشمش، چرم و سایر کالاهای تجارتی حمل می کرد و تنها چهار نفر از آن مراقبت می کردند، روبرو شد. یکی از افراد راهزن سرش را تراشیده بود تا وانمود کند که قصد زیارت خانه کعبه را دارد و بدینوسیله اعتماد کاروانیان را جلب کند. بدین ترتیب راهزنان با هدف اینکه در زمان مناسب آنها را مورد حمله قرار دهند، همراهشان به سوی مکه راه افتادند. با توجه به اینکه آن روز برابر با آخرین روز ماه رجب بود، راهزنان با یکدیگر به مشورت نشستند و به این نتیجه رسیدند که اگر حمله به کاروان و نگهداران آنرا به تأخیر

⁴⁹Andrae, Muhammed: *The Man and His Faith*, P. 141.

بیندازند تا ماه رجب که از ماههای حرام به شمار می رفت سپری شود، کاروان وارد حریم مکه که آنهم جنبه تقدس داشت خواهد شد و نتیجه ای از تأخیر در حمله به دست نخواهد آمد. از اینرو به گونه ناگهانی به کاروانیان حمله بردند، رهبر آنرا کشتند و دو نفر آنها را اسیر نمودند و تمام اموال و دارائی های کاروان را ربودند و همراه زندانیان به مدینه نزد محمد بردند. نگهبان چهارمی موفق شد از دست راهزنان الهی بگریزد.⁵⁰

این اقدام راهزنی و کشتار در ماه مقدس رجب که خونریزی بر پایه آداب و رسوم فرهنگی تازی ها ممنوع شده بود انجام گرفت، اثر بسیار نفرت بار و نامطلوبی در بین تازی ها به وجود آورد و محمد که متوجه شد مرتکب جنایتی بسیار زشت شده، به وحشت افتاد و ضمن اینکه وانمود می کرد از اقدام عبدالله خشمگین شده اظهار داشت، به عبدالله دستور خونریزی و کشتار در ماه رجب نداده و وی خودسرانه دست به چنین اقدامی زده است. به دنبال این وانمودسازی ناجوانمردانه، محمد از پذیرش اموال و دارائی های غارت شده کاروان خودداری کرد، ولی دو نفر نگهبان اسیر شده قریش را در زندان نگاه داشت تا فرمانی در این باره از آسمان از سوی الله به وی وحی شود. بدیهی است که الله همیشه آماده به خدمت پیامبر محبوبش، هنوز نمرده بود و بیدرنگ به خدمت او درآمد و آیه ۲۱۷ سوره بقره را در باره این جنایت شرم آور نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ فِتَالٍ بِيَدِهِ فَلْيَقَاتِلْ فِيهِ كَيْدًا وَصُدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفِّرْ بِهِ، وَالشَّجِيدَ الْحَرَامِ
 وَأَخْرَاجَ أَهْلِهِ، إِنَّهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْيَتْمَانَ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَزَالُ وَرَثَتُهُمْ حَتَّى يَبْرُؤُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ
 إِنْ لَمْ يَسْتَغْفِرُوا مِنْ ذُنُوبِهِمْ عَنْ دِينِهِمْ قَتْلٌ وَهُوَ كَابِرٌ وَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

« آنها در باره جنگ در ماه حرام از تو پرسش می کنند. بگو: (گناهی است بزرگ، ولی بازداشتن مردم از راه الله و کفر به الله و پایمال کردن حرمت حرم او و بیرون کردن مردم گناهی است، بسیار بزرگتر و فتنه گری و فساد بدتر از قتل است. کافران پیوسته با شما مسلمانان کارزار کنند تا آنکه هر گاه بتوانند شما را از دین

⁵⁰ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 144.

خود برگردانند و هر کس تا زمان مرگ به کفر رو کند، در دنیا و آخرت باطل شده و اهل دوزخ و پیوسته در عذاب خواهد بود.»

با ساختن آیه بالا، محمد خود را از شرم دریافت اموال غارت شده از راهزنی یاد شده در بالا رها کرد و در باره سهم خود از اموال غارت شده در آن راهزنی و سایر راهزنی هائی که او در آینده انجام خواهد داد، الله پیامبر دوست او آیه های ۱ و ۴۱ سوره انفال را به ترتیب به شرح زیر برایش نازل کرد:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَنْفَالِ قُلِ الْاَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ
وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ مِنْهَا
الْفُرْصَانِ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

«در باره غنائم (اموالی که در نبردها غارت می شود) از تو پرسش می کنند، بگو: (این اموال متعلق به الله و رسول است، بنابراین از الله بترسید و بین خود اتحاد برقرار کنید. هرگاه شما اهل ایمان هستید، از الله و پیامبرش فرمانبرداری کنید.)»
«و بدانید که هر چه از انفال به شما می رسد، یک پنجم آن سهم الله و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است....»

بدون تردید، نه کسی خداوند را می بیند و نه اینکه می تواند با او سخن بگوید، ولی پیامبرش تجسم وجودی او بوده و پیوسته در دسترس است. بنابراین به فرمان الله، «عبدالله بن جحش» یک پنجم اموال راهزنی را در اختیار پیامبر الله قرار داد و بقیه را بین خود و سایر راهزنان بخش نمود.

پس از این رویداد، خویشاوندان دونفر نکهبان دستگیر شده کاروان برای پرداخت بهای آزادی زندانیان از مکه وارد مدینه شدند و به محمد مراجعه کردند. او به آنها گفت، دونفر از پیروان او (سعد و عباده) که در آن عملیات درگیر بودند، هنوز بازگشت نکرده اند. هرگاه آنها بوسیله کاروانداران کشته شده باشند، او هم نسبت به دونفر زندانی همین کار را انجام خواهد داد. ولی پس از اندک زمانی آن دونفر به مدینه بازگشت کردند و محمد برای آزادی هر یک از آنها ۴۰ اونس نقره دریافت و آنها را آزاد نمود.

تاریخچوسان تازی به این اقدام جنایتکارانه محمد بسیار اهمیت داده و ابن هشام نوشته است رویداد نخله در اسلام برای نخستین بار سبب خونریزی شد. در این

رُخداد، مسلمانان برای نخستین بار اموال دیگران را چپاول و بین خود تقسیم کردند و برای نخستین بار زندانی گرفتند.^{۵۱}

رویداد راهزنی نخله و اختراع آیه ۲۱۷ سوره بقره قرآن را می‌توان بزرگترین دلیل شیادی محمد به شمار آورد. چون برای او ممکن نبود تقدس ماه رجب را که با سنت های اخلاقی تازی ها گره خورده بود انکار کند، از اینرو، او با حيله گری هرچه تمامتر کوشش نمود، از راهزنی جنایتکارانه «عبدالله بن جحش» شرم ستانی کند. محمد، اعتراف می‌کند که کشتار در ماه مقدس رجب که سبب شکستن یکی از اصول اخلاقی سنتی تازی ها در این رویداد شده، گناهش کمتر از مخالفت با برخی از اصول اسلامی بوده و به همین دلیل، او دست به این جنایت آلوده است. فریبکاری و حيله گری محمد در پنهان نگهداشتن طرح این جنایت، با دادن نامه مهر شده به «عبدالله بن جحش» و اینکه به او دستور داد نامه را پس از دو روز باز کند، همه نشان از زشت کاری هائی دارد که نه تنها برخلاف فروع های فردی است که ادعای پیامبری می‌کند، بلکه با ارزش های اخلاقی افراد عادی مردم نیز مبیانت دارد. فراموش نکنیم زمانی که او در مکه بسر می‌برد و هنوز قدرتی بهم نرسیده بود، خود را مرد خدا می‌خواند که وظیفه اش تنها اندرز گوئی و ارشاد مردم به راه نیک و درست است، ولی هنگامی که به مدینه می‌رسد و در آنجا به قدرت می‌رسد، به ارتکاب این جنایت های هولناک دست می‌زند.

همین آیه ۲۱۷ سوره بقره که محمد در پایان سال ۶۲۳ اختراع کرد، ریشه و بنیاد «جهاد»^{۵۲} و یسائبرد مقدس را پایه ریزی کرد و از آن پس به عنوان یکی از مهمترین اصول دین اسلام پابرجای مانده است. به گفته دیگر، شمشیری که این آیه از غلاف بیرون کشید، هنوز به غلاف بازنگشته است. سرشت تروریستی جهاد در هیچیک از اصول اسلام بیش از تئوری جهاد آشکار نیست. شیره مفهوم جهاد آنست که هر کسی

⁵¹Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 145; W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman* (Oxford, England: Oxford University Press, 1961), p. 109.

⁵²به فرنام جهاد (جنگ مقدس) در فصل دهم همین کتاب مراجعه فرمائید.

که برای اسلام نبرد کند، چه در هنگام جهاد زندگی گوید و چه زنده بماند، به دریافت شکوهمندترین پاداش ها افتخار خواهد یافت. هر فردی که برای اسلام و در راه الله شمشیر بکشد، فرآورده کشت خود را بدون تردید خواهد دَرُوید. اگر فرد مسلمان در جنگ پیروز شود، او اموال و دارائی و حتی همسر انسان کشته شده (قرآن، ۲۴: ۴) را مالک خواهد شد که با هیچ منبع درآمدی قابل مقایسه نیست و هرگاه در جنگ کشته شود، بیدرنگ از گناهان خود پاک شده و در بهشت، مورد پذیرائی حوریانی که دست جنّ و انس به آنها نرسیده قرار خواهد گرفت. (قرآن، ۴۴: ۵۴ و ۵۵: ۶۵). بنابراین، شمشیر کلید بهشت و دوزخ است. «پاول فرگوسی» نویسنده کتاب *Jihad in the West* می نویسد: «تروریسم اسلامی که ما امروز فهمیده ایم همان جهاد دینی مسلمانان می باشد، با نبردهای مقدّس اسلامی که بیش از ۱۳۰۰ سال پیش در شبه جزیره عربستان آغاز شد، پیوندهای تنگاتنگ دارد. این نبردها که ابتدا در عربستان جوشش کرد، در خلال ۱۳ سده بعد به خاور میانه، اروپا، افریقا و آسیا گسترش یافت و اکنون در کشورهای امریکای شمالی و جنوبی کاربرد پیدا کرده است.»^{۵۳}

نکته جالب آنست که پیش از ظهور اسلام، حمله یکی از تیره های پادیه نشین شبه جزیره عربستان بر ضدّ تیره دیگر برای غارت و چپاول اموال و دارائی های آن «رزیه» نامیده می شد. حتی اگر دو طایفه تازی با یکدیگر پیوندهای دوستانه داشتند، پیوندهای نزدیک آنها در سالهای بعد ممکن بود به سردی گراید و بین آنها «رزیه» روی دهد. با ظهور اسلام، اصطلاح «جهاد» جانشین «رزیه» شد و با پا گرفتن این دین «جهاد» به اقدام گروه مذهبی مسلمان بر ضدّ افرادی که عضو این گروه نبودند، به کار برده شد.

همچنانکه جمعیت مسلمانان جهان رو به افزایش نهاد، تمایلات تهاجمی مسلمانان به فراسوی همبودگاه های اسلامی نیز رشد کرد و در آنها خوی چیرگی بر جهان را شکوفا ساخت. همین فروزه مذهبی «جهاد» بود که نیروهای تازی هارا به جنبش در آورد و سبب شد که آنها کمتر از یک سده به ایجاد یک امپراتوری مذهبی

⁵³Paul Fregosi, *Jihad in the West* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 15.

گسترده ای پیردازند که از اقیانوس هند و سلسله کوههای پیرنه در غرب تا رود سیحون و پنجاب در شرق گسترش یافت. بدون تردید می توان گفت که بدون وجود و کاربرد تئوری «جهاد» ایجاد چنین امپراتوری گسترده ای غیر ممکن می بود.^{۵۴}

راهزنی موفقی که به جنگ بدر منتهی شد

هنوز شش هفته از رویداد شرم آور نخله نگذشته بود که جاسوس های محمد به او آگاهی دادند یک کاروان تجارتي وابسته به ساکنان مکه با ثروتي کران از سوريه در حال بازگشت به مکه مي باشد. کالاهای تجارتي این کاروان که بوسیله ۱/۰۰۰ شتر حمل می شد، ۵۰/۰۰۰۰ دینسار ارزش داشت و بیشتر بازرگانان مکه در آن سرمایه گزاری کرده بودند. رهبری این کاروان را «ابوسفیان بن حرب» برجسته ترین مرد مکه و دشمن سرسخت محمد بر دوش داشت و در حدود هفتاد نفر از این کاروان نگهداری می کردند. راه کاروانروی بین مکه و مدینه از سلسله کوهها و دریا می گذشت. رهودن این کاروان برای محمد و پیروان تنگدست و فقرزده اش که همراه وی از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند، یک فرصت طلائی به شمار می رفت تا آنها را از تهیدستی و مسکنت نجات بخشد. به مجرد اینکه محمد این خیر را دریافت کرد، پیروانش را فرا خواند و به آنها گفت: «کاروانی که وابسته به قریش می باشد و سرشار از ثروت است، در راه می باشد، خود را برای حمله به آن آماده کنید، شاید الله کالاهای پر بهای آنرا بهره شما گرداند.»^{۵۵}

نه تنها آنهايي که اسلام آورده بودند، بلکه بسياری از تازی های مشرک و بت پرست نیز با شنیدن این خبر از زبان محمد، داوطلب حمله به آن کاروان و ربایش اموالشان شدند. تازیان بت پرست، آنچنان شور شرکت در این راهزنی و ربایش اموالشان را داشتند که حتی برخی از آنها اسلام آوردند. این رویداد آشکارا نشان

⁵⁴ W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Statesman*, p. 109.

⁵⁵ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 145.

می دهد که هدف آنهایی که دور محمد گرد آمده بودند، دستیابی به مزایای دنیوی و مال و منال بود و نه گرایش های مذهبی. به همین سبب گفته شده است که تازی ها بین غارت و چپاول اموال مردم و ربایش زنهای آنها تفاوت قائل نبودند و این هر دو را یکی می دانستند.

با توجه به اهمیتی که این کاروان از نگر ثروت داشت، در حدود میانه های ماه رمضان سال دوم هجری، محمد بزرگترین نیروئی را که در اختیار داشت برای حمله به کاروان یاد شده و ربایش اموال آن ویژگی داد. نیروی او شامل ۳۰۵ مرد و ۷۰ شتر بود. ابوسفیان از دستور محمد آگاهی یافت و مسیر کاروان را به سمت دریا منحرف کرد. در شهر مکه نیز، طرح کاروانزنی محمد فاش گردید و ساکنان مکه ارتشی در حدود ۱/۰۰۰ مرد، ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ اسب برای رویارویی با محمد ترتیب دادند. انگیزه این نبرد برای اهالی مکه انتقامجویی از مسلمانان به سبب خونریزی در رویداد نخله و برای مسلمانان، غارت و چپاول و ربایش اموال کاروان ساکنان مکه بود که نیروی نگهبانانشان بمراتب از نیروی مسلمانان ناتوان تر به نگر می رسید.^{۵۶}

در شب ۱۷ ماه رمضان، دوارتش متخاصم قریش و مسلمان در وادی بدر که در ۱۱ میلی جنوب غربی مدینه بود، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. خیمه ای با شتاب در محلی که مسلمانان آرایش گرفته بودند، برای محمد برپا شد و شتری نیز آماده گردید تا هرگاه مسلمانان شکست خوردند، وی به مدینه فرار کند. پهنه نبرد، دشتی بود که چندین چاه آب در آن وجود داشت. برپایه آموزش های افراد محلی، محمد بهترین آن چاهها را در اختیار گرفت و بقیه را ویران کرد. این کار مسلمانان را در موقعیت مطلوبی قرار داد و سبب ناراحتی و زیان بزرگی برای قریشی ها شد. مسلمانان همچنین از مزیت قرار داشتن در یک زمین سخت بهره می بردند، در حالیکه ارتش قریش در زمین سستی که از شن های ساحلی تشکیل شده بود نبرد می کردند. هنگام درگیری دوارتش، باد شدیدی وزیدن گرفت و شن ها را به سر و روی قریشی ها پاشانید و سبب شد که بسیاری از افراد برجسته آنها، از جمله ابوجهل

⁵⁶ W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Satesman*, p.121.

که سرسخت ترین دشمن محمد بود، کشته شوند. افزون بر آن بین افراد ارتش مکه اتحاد و همکاری بایسته وجود نداشت و این امر در شکست آنها بسیار مؤثر بود. بر پایه این فرمودها، ارتش ۳۰۰ نفری محمد، لشکریان بمراتب نیرومندتر مکه را شکست دادند و بین ۴۵ تا ۷۰ نفر از آنها از جمله رهبران را کشتند و ۶۸ نفر آنها را اسیر کردند و تنها ۱۴ کشته بر جای گذاشتند.

در نتیجه شکست مکیان، اموال زیادی به چنگ مسلمانان افتاد و مبالغ هنگفتی نیز در برابر آزادی اسیران جنگی بهره آنها شد، زیرا بسیاری از افراد اسیر شده از بازرگانان ثروتمند مکه بودند و در برابر آزادی خود پول کلانی به مسلمانان پرداخت کردند. بیشتر آیه های سوره انفال قرآن به چگونگی تقسیم اموالی که مسلمانان در نبرد بدر غارت کردند، ویژگی داده شده است. زیرا پس از پایان جنگ بدر، در باره تقسیم اموال غارت شده بین مسلمانان اختلاف به وجود آمد. آنهایی که در نبرد شرکت کرده و دست به کشتار و خونریزی زده بودند، ادعا داشتند که سلاح های افراد کشته شده حق آنهاست و آنهایی که در هنگام نبرد مشغول محافظت از جان محمد بودند و نه توانسته بودند کشتار کنند و نه اینکه فرصت غارت و چپاول اموال کشته شدگان و اسیران جنگی را پیدا کرده بودند، باور داشتند مانند آنهایی که در جنگ کشتار کرده اند، سزاوار دریافت سهم بایسته از اموال غارت شده هستند. سرانجام محمد دستور داد تمام اموال و دارائی های غارت شده اموال افراد کشته و اسیر شده و نیز پولهایی که در برابر آزاد کردن زندانیان گرفته شده بود، همه در یک مکان جمع آوری و به گونه مساوی بین مسلمانان تقسیم گردد. ولی پیش از انجام این کار یک پنجم اموال غارت شده بر پایه متون آیه های ۱ و ۴۱ سوره انفال در اختیار محمد قرار گرفت.

به گونه پالیده باید گفت که تازی های بادیه نشین و بت پرست، از تعاملات و گرایش های مذهبی بدون بهره بودند و از نگر روانی به نیروهای متافیزیکی باور نداشتند، بلکه انگیزه آنها در اسلام آوری، غارت و چپاول اموال دیگران، شور مال اندوزی و دستیابی به رفاه دنیوی بود. به همین دلیل، بسیاری از آنها در ظاهر پذیرای اسلام شدند ولی در واقع نه به اسلام معتقد بودند و نه اینکه آداب و رسوم مذهبی آنرا مورد عمل قرار می دادند و اگر امکانات آنها ایجاب می کرد، آماده بودند

به همان آسانی که به دین ثروت زای اسلام - که با شتاب آنها را به ثروت و مکننت رسانیده بود - درآمده بودند، به همان سادگی و آسانی نیز آنها را سازند.^{۵۷} پس از درگذشت محمد این موضوع در عمل به اثبات رسید، زیرا طوایف و قبایل تازی یکی پس از دیگری از اسلام برگشتند و در واقع تنها کار ابوبکر در مدت دو سال و سه ماه خلافت پس از درگذشت محمد، برگرداندن تازی ها به اسلام بود که این کار را بوسیله یکی از سرداران خونخوار مشهور تازی به نام خالد بن ولید با غایت ستمگری به مورد اجرا گذاشت. نبردهائی که ابوبکر در راستای بازگردانیدن تازی ها به اسلام انجام داد «جنگ های رده» و طوایف و قبایلی که از اسلام بازگشتند، «اهل رده» در تاریخ به ثبت رسیده است.

فصل دوم قرآن

قانون اساسی مقدس دین اسلام

این عرب بینواتا آن اندازه نابخرد بود که می خواست ما را وادار کند از او بپذیریم که او از زبان خدا با ما سخن می گوید.
(لرمنتوف) Lermontov

ساختار قرآن

نام قرآن از واژه عربی فعل قرء گرفته شده است. قرآن از نگر حجم کم و بیش با عهد عتیق برابر می باشد. قرآن و یا قانون اساسی اسلام، دارای ۱۱۴ فصل است که سوره نامیده می شود. سوره یک واژه عبری است که معنی ردیفی از سنگ های دیوار را می دهد و بنا بر این در همانندسازی در قرآن مفهوم ردیفی از نوشتارهای قرآن را دارد. محمد ادعا می کرد که ۸۸ سوره قرآن زمانی که او در مکه اقامت داشته و ۲۶ سوره آن پس از فرار او از مکه به مدینه به او وحی شده است. سوره های مکی دارای آهنگ ملایم و انسانی یک اندرزگوی شکیبیا و واعظ نیک سیرت است که در ۱۳ سالی که او در مکه سکونت داشته نوشته شده و سوره های مدنی در ۱۰ سالی که

اوپس از فرار از مکه در مدینه به فرمانروائی رسیده نگارش یافته شده است. سوره های مدنی بر خلاف سوره های مکی سخن از کشتار بیرحمانه (قرآن: ۶۱: ۳۳)، گردن زدن و بریدن اعضای بدن کافران و ملعونین می راند. نکته جالب آنجاست که بسیاری از سوره های انسانگرایانه مکی، بعدها بوسیله سوره های نرمش ناپذیر و خونریز مدنی نسخ شده است. برای مثال، گفته شده است که آیه ۵ مشهور سوره توبه می گوید: «بت پرست ها را هر کجا یافتید، بکشید»، شمار ۱۲۴ آیه را که فرمان تحمل، نرمش و بردباری می دهد، نسخ کرده است.^{۵۸}

هر سوره ای به آیه بخش شده و تمام قرآن دارای کم و بیش ۶۲۲۰ آیه بوده که برخی از آنها دارای بیش از ۲۰۰ آیه و بعضی از آنها دارای ۳ تا ۵ آیه است. گفته شده است که تمامی قرآن دارای ۷۷۹۳۴ و بنا بر نوشته نویسندگان دیگر ۷۹۹۳۴ حرف است. همچنین قرآن به ۳۰ بخش تقسیم شده که مسلمانان خردباخته بتوانند در ماه رمضان هر روز یک بخش آنرا بخوانند تا روز سی ام ماه پایان پذیرد. کتاب قرآن برای نخستین بار به زبان عربی در سال ۱۵۳۰ در رم به چاپ رسید.^{۵۹} نخستین برگردان آن به زبان فرانسه در سال ۱۶۴۷ انجام گردید و برگردان آن به زبان انگلیسی از روی نسخه فرانسه در سال ۱۶۵۷ به عمل آمد.

ساختار قرآن نه بر پایه تاریخ به اصطلاح وحی ترتیب یافته و نه موضوع درونمایه های آن، بلکه بیشتر سوره ها از ابتدا تا انتها بر اساس شماره آیه ها نظم گرفته است. هنگامی که یک خواننده آشنا به نوشتارهای ابراهیمی این کتاب را می خواند، در می یابد که درونمایه آن همان مطالب و داستان هائی است که در آن نوشتارها آمده است.^{۶۰} بیشتر مطالب قرآن از نوشتارهای عادی کلیمی ها که جنبه

⁵⁸ Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1995), p. 115.

⁵⁹ Anis A. Shorrosh, *Islam Revealed* (Nashville, U.S.A.: Thos Nelson Publishers, 1988), p. 26.

⁶⁰ Toby Lester, "What is the Koran," in Ibn Warraq, ed. and trans. *What the Koran Really Says* (Amherst, New York: Prometheus Books, 2002), p. 119.

وحی نداشتند و به ویژه تالمود برداشت و بکرات در این کتاب دوباره و چند باره تکرار شده است. کتاب قرآن سرشار از تضادها و اشتباهات تاریخی و علمی است. افزون بر آن، الله و کتاب قرآن، رفتارهای غیر اخلاقی از قبیل دروغگوئی، دزدی، نیرنگ، فریب و حيله گری، برده داری، تجاوز جنسی، زجر و شکنجه و تروریسم را مجاز بر می شمارند.⁶¹ اگر فردی بدون احساس ایمان مذهبی به خواندن و فهمیدن مطالب این کتاب بپردازد، بدون تردید دچار گیج مغزی شده و به این باور می رسد که این کتاب بوسیله چند نفر و یا دست کم دو نفر و در دو مکان جغرافیائی گوناگون نوشته شده است.

محمد، نویسنده قرآن با نخوت و غروری نابجا، بکرات این کتاب را کلمات الله شناختگری کرده، آنرا ستایش می کند و با تأکید و کار برد عبارات گوناگون، مزایای آنرا یکی یکی بر می شمارد. او لاف می زند که این کتاب شکوهمندی است (۸۷: ۱۵) که بر روی لوح محفوظی (۲۲: ۸۵) در مخزن کتب آسمانی (۴: ۴۳) نقش بسته است. او می افزاید، مطالب این کتاب بهیچوجه تقلید پذیر نیست. (۱۵: ۱۱، ۳۸: ۱۰، ۲: ۲۱، ۹۰: ۱۷)، در هیچ زمانی قابل تغییر نیست (۱۱۵: ۶، ۲۶: ۱۸، ۶۴: ۱۰)، هیچگونه ریائی در آن وجود ندارد (۱: ۱۸) و از هر گونه تناقضی تهی است (۴: ۸۲). این کتاب از سوی الله خرد آگاه (۳۷: ۱۳، ۱: ۱۱) آمده و شفای دل و رحمت الهی است (۸۴: ۱۷). محمد می گوید، کتاب قرآن آنچنان نفوذ گذار است که خواندن آن سبب به لرزش در آوردن پوست بدن فرد با ایمان می شود (۲۴: ۳۹) و اگر بر کوه نازل شود، از ترس الله به دو نیم شده و فرو می ریزد. جن ها که موجوداتی نیمه انسان و نیمه غیر انسان هستند: هنگام شنیدن آن در برابر عظمتش به سجده افتادند (۱: ۷۲). هیچ چیزی در روی زمین و یا در آسمان وجود ندارد که در کتاب قرآن نیامده باشد (۷: ۲۷ و ۷: ۱۱، ۶۱: ۱۰، ۵۹: ۳، ۶: ۳۴). آدم ناپاک نباید به قرآن دست بزند (۷۸: ۵۶)⁶²

Charles Cutler Torrey⁶³ در پژوهش با ارزشی که درباره اسلام به عمل

⁶¹Craig Winn, *Prophet of Doom* (Canada: Cricketsong Books, 2004), p. xvii.

⁶²Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran* (United Kingdom: Reading, 1995), pp. 61-62.

⁶³Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: Kitab Publishing House, Inc., 1968), pp. 1, 2, 7, 54.

آورده، می نویسد، پیامبر عرب خودش اعلام داشت که اسلام زاده راستین تورات و انجیل می باشد. بدون تردید می توان گفت، نخستین اثری که از خواندن قرآن در خواننده آن می نشیند آنست که محمد، اصول و موازین اسلام را از یهودیان حجاز دریافت کرده است. اصول و احکامی که برگ های نخستین قرآن را پر کرده اند، عبارتند از: روز قیامت، بهشت و دوزخ، کتاب آسمانی، وحی بوسیله فرشته جبرئیل، مزایای پیروی از انجام امور مذهبی و غیره، که به گونه کامل از نوشتارهای مقدس یهودی ها و کلیمی ها گرفته شده است. واژه «الله»، و یا «خدا» که زیربنای فرهنگ اسلام را تشکیل می دهد، پیش از ظهور اسلام و محمد، در بین بادیه نشینان عربستان بسیار معمول بوده است. برای مثال، بر پایه نوشته Torrey یکی از چکامه سرایان عرب به نام «زوهیر» از خط ۲۷ به بعد معانیات می سراید:

آنچه را که در دلت وجود دارد از الله میوشان،
او از تمام گفتار و کردار تو آگاهست، چیزی را از او پنهان مکن.
پاداش تو از الله ممکن است دیر و زود داشته باشد، ولی از بین نخواهد رفت
زیرا، روز قیامت و یا انتقام با شتاب خواهد آمد.

و یا اینکه در سطر ۱۹ کتاب دیوان که بوسیله Ahlward ویراستاری شده، التبیق می سراید:

«زیرا الله به هیچ فردی زیان نخواهد رسانید.»

هنگامی که Noldoke در باره یوچی کتاب قرآن سخن می راند، می نویسد:

«احترام بی نهایتی که مسلمانان برای قرآن قائل هستند، به آنجا می رسد که آنها با اطمینان بیش از اندازه می گویند، این کتاب کلام الهی است. یعنی اینکه قرآن یک کتاب جهان خدائی بوده و در نتیجه ابدی و غیر قابل تغییر است. البته، برخی از دانشمندان علوم الهی با نهایت قدرت به این عقیده اعتراض کردند و اظهار داشتند،

کتاب کساوکی که از واژه ها و مطالب یهوده ترکیب یافته و سرشار از باورهای متضاد و متناقض می باشد، چگونه می تواند کلام الهی به شمار رود. ولی دانشمندان علوم الهی اسلام هنوز زنده بودند و هرگاه قادر نمی بودند با سفسطه و پشت هم اندازی، یهوده گوئی های قرآن را با تفسیرهای اختراعی خود، مفهوم و وجود تازه ای دهند و مخالفانشان را به کفر و بیدینی و خداشناسی محکوم کنند، پس وجودشان چه زمانی می توانست به کار آید؟»^{۶۴}

Jane Dammen McAuliffe در پژوهش یوئائی که در این راستا زیر فرنام *Quranic Hermeneutics* به عمل آورده، گفتار Noldoke را به خوبی و روشنی تأیید می کند.^{۶۵} او در نوشتار خود به شرح تئوری «محکمت» و «متشبهات» که بوسیله طبری برای تفسیر قرآن به کار رفته، می پردازد. بنا بر باور طبری، محکمت آیه هائی هستند که دارای مفاهیم روشن و استوار بوده و تنها یک تعبیر دارند، مانند احترام به یگانگی ذات خدا و احترام به پدر و مادر. ولی متشبهات آیه هائی هستند که اگرچه از نگر واژه متفاوتند، معانی آنها با یکدیگر شبیه هستند و تفسیرهای گوناگون می توان برایشان به کار برد. محکمت را دانشمندان اسلامی می توانند درک کنند، ولی متشبهات را بغیر از الله هیچکس دیگر نمی تواند بفهمد. هر گاه چنین باشد باید از این شیادان خردریا پرسش کرد، پس چرا چنین آیه هائی برای افراد بشر نازل شده است؟

طبری این بحث سفسطه نهاد را برای پنهان کردن یهوده گوئی های قرآن، بر پایه آیه ۷ سوره آل عمران اختراع کرده که می گوید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَبِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ

⁶⁴ Theodor Nöldeke, "The Koran," in *The Origins of the Koran*, ed. Ibn Warraq (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 63.

⁶⁵ Jane Dammen McAuliffe, "Quranic Hermeneutics: The Views of at-Tabari and Ibn Kathir," in Andrew Rippin, ed. *Approaches to the History of the Interpretation of the Qur'an* (Oxford: Clarendon Press, 1988), pp. 51-52.

«اوست خدائی که قرآن را برای تو فرستاد که برخی از آنها آیات محکم است که آنها اصل و پایه سایر آیات خواهند بود و برخی دیگر آیاتی است متشابه تا آنکه گروهی که در دلشان میل به باطل است، از پی کشف موارد پنهان شده در آیه بروند. ولی بغیر از الله هیچکس از آن موارد آگاهی ندارد....»

بر پایه تفسیر طبری و فقهای اسلام، بخش نخست آیه بالا که می گوید: «اوست خدائی که قرآن را برای تو فرستاد» از جمله «محکّمات» قرآن است، زیرا معنی و مفهوم آن روشن و قسابل درک بوده و یک تفسیر بیشتر ندارد. ولی بقیه آن از «متشبهات» است، زیرا موضوع آن دارای مفاهیم گوناگون بوده و روشن نیست «میل به باطل چیست؟» «موارد پنهان شده در متن آیه کدامند؟» و «آنچه که تنها الله از آنها آگاهی دارد»، چه مواردی می باشند؟ از اینرو این بخش از آیه چون می تواند تفسیرهای گوناگون داشته باشد به اصطلاح فقهای اسلامی از «متشبهات» قرآن به شمار می رود.

نویسنده این کتاب باور دارد، از بحث بالا دست کم دو نتیجه می توان برگرفت: یکی موضوع دادگری الله و دیگری برداشتی که هر انسان با خردی می تواند از متن کلی آیه داشته باشد. در باره موضوع دادگری الله باید گفت، خدای دژنهادی که محمّد در مغز بیمارگونه اش اختراع کرده تا آن اندازه دادگر می باشد که در کتابش آیه هائی وارد کرده که بغیر از خودش هیچکس توان فهم آنها را ندارد. با این وجود، الله افرادی را که به دستورات و فرامینش در قرآن عمل نکنند در آتش دوزخ کیاب و بدنشان را پودر خواهد کرد. دوّم اینکه هر گاه مسلمانان جهان کتاب قرآن را با دقت بایسته و برای درک و فهم متون آن بخوانند به آسانی داوری خواهند کرد که سراسر متون قرآن را «متشبهات» که یک واژه ادبی برای «مزخرفیات» است تشکیل می دهند. در اینصورت مسلمانان ناچار در برابر دو گزینه قرار خواهند گرفت: یکی اینکه همانگونه که روش و عادت همه مسلمانان جهان می باشد، درونمایه بیهوده کتاب قرآن را از روی ایمان پذیرش نموده و خود را درگیر معانی متون و مفاهیم آن نکنند و یا اینکه درونمایه آنرا «متشبهات» دانسته و با واژگون کردن آن به زباله دانی هجوّیات تاریخی، نیوند انسانی خود را از اسارت خرافه پرستی و ماندگی ذهنی نجات بخشند.

حقوق بشر در قرآن

یگانه عاملی که به انسان امکان زیستن در همبودگاه بشری می دهد تنها حقوق انسانی او به عنوان یک موجود زنده است. فرهنگ و تمدن بشر حتی برای حیوانات نیز قائل به حقوق شده است. حقوق حیوانات از آموزش های فیثاغورث، فیلسوف و ریاضی دان شهیر یونانی سده ششم پیش از میلاد آغاز شده و نخستین بار در سال ۱۶۴۱ بوسیله مهاجران انگلیسی در مستعمره ماساچوست آن زمان و سپس در بریتانیا در سال ۱۸۲۲ به شکل قانون در آمده است.

دانشمندان علوم اجتماعی، حقوق بشر را ذاتی انسان دانسته و آنرا از طبیعت ناشی می دانند و نه اصول و مقررات اجتماعی. به گفته دیگر این دانشمندان باور دارند، حقوق بشر بوسیله خود او یا همبودگاهی که در آن بسر می برد ایجاد نشده، بلکه هنگامی که او از زهدان مادر یا به یمنه هستی گذاشته، حقوق بشر با وجودش آمیخته بوده است. حقوق بشر در منشور مگنا کارتا (۱۲۱۵) و منشورهای حقوق بشر در انگلستان در سال های ۱۶۲۸ و ۱۶۸۹ ریشه داشته و در مشهورترین پیمان های تاریخی جهان مانند اعلامیه آزادی امریکا (۱۷۷۶)، قانون اساسی امریکا (۱۷۸۹) و بویژه نخستین منشور اصلاحی قانون اساسی این کشور (۱۷۹۱) پیش بینی شده و بوسیله اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ بوسیله مجمع عمومی سازمان ملل متحد به تصویب رسیده، مورد تأیید قرار گرفته است.

فرآیند آنچه که در بالا گفته شد آنست که اگر حقوق بشر را از فراتش انسان حذف کنیم، وجود او در همبودگاه بشر با گیاه تفاوتی نخواهد داشت. ولی اگر چه آیه ۵۹ سوره می گوید، «وَلَا زُطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابِ الْمُبِينِ» یعنی «هیچ خشک و تری نیست که در قرآن نیامده باشد»، چون متون این کتاب در رسوم و آداب بادیه نشینی تازی های پیش از سده هفتم میلادی ریشه دارد، وجود و حقوق بشر را ندادیده گرفته و تنها روی وجود الله تکیه نموده و تمام هنجار هستی را در وجود او پیالیده کرده است. محمد در قرآن از «الله» برای مصرف خود هیولای دیو خونی ساخته که در فراسوی زمان و مکان بسر می برد، تمام مخلوقات روی زمین را برای ستایش و وجود خود آفریده و روان هر مسلمانی از ترس و هراس از او در وحشتی

همیشگی و پایان ناپذیر بسر می برد. این هیولای خودپرست پیوسته در هر آیه‌ای از قرآن خود را با غروری فراسوی پندار می ستاید و از عظمت و بزرگی نامحدود خود سخن می راند. ولی با وجود اینهمه فروزه های پر منشانه و فراسوی پندار مغزش آنچنان کوچک و فرو نهاد است که در آیه ۵۶ سوره الذاریات می گوید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿۵۶﴾

«من جن و انس را تنها برای آن آفریدم تا مرا پرستش کنند.»

با توجه به اینکه در سده هفتم که اسلام به وجود آمد، هیچگونه آزادی فردی و یا حقوق بشر، شامل آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی مطبوعات و حتی آزادی اندیشه در شبه جزیره عربستان وجود نداشت، بدیهی است که در قرآن و اسلام نیز نشانه‌ای از چنین آزادی هائی نمی توان دید. آیه ۲۶ سوره احزاب تکلیف حقوق و آزادی های بشر را در اسلام یکسره کرده و می گوید:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمِئَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ظَلَمَ ظُلْمًا مُبِينًا ﴿۲۶﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که اله و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست و هر کس نافرمانی خدا و رسول ند، دانسته به گمراهی افتاده است.»

اصل سوم اعلامیه حقوق بشر سال ۱۷۸۹ اعلام می دارد: «قدرت سلطه از ملت ها ناشی می شود. هیچ فرد و یا گروهی نمی تواند به انجام عملی که از حق یاد شده ناشی نشده باشد، دست بزند.» ولی این جانور خودخواه پنداری اسلام که خود آفریننده حقوقش در قرآن بوده می گوید: «... الله قدرت خود را به هیچکس تفویض نمی کند.» و بنا بر این، اسلام و قرآن آنچه را که وابسته به حقوق بشر باشد انکار می کند.

اعلامیه حقوق بشر سال ۱۷۸۹ و همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر سال ۱۹۴۸، خدا و سایر دگانداران امور دینی را از حقوق و مزایای ستمگرانه‌ای که برای زجر و شکنجه کردن افراد بشر به نام خدا در غرب برای خود قائل شده بودند سلب نمود، ولی چون اله در آیه ۲۶ سوره کهف می گوید: «... الله به تمام اسرار و رموز آسمان ها و زمین آگاه است...» مسلمانان نمی توانند در باره حقوق بشر هیچ ادعائی بکنند. مردم متمسّدن دنیا به حقوق بشر مانند خود زندگی احترام می گذارند و برای

آن ارج قائل هستند، ولی اسلام و همبودگاه های اسلامی با اعلامیه های حقوق بشر مخالف هستند و کنفرانس اسلامی در شهر جدّه در سال ۱۹۷۹، پیش نویسی را برای یک اعلامیه حقوق بشر اسلامی به وجود آورد که از اصول و موازین نابخردانه کتاب قرآن و احادیث اسلامی برداشت شده است. در قرآن آیه هائی وجود دارد که در باره حقوق فراسوی پندار الله سخن می گویند. پاره ای از آنها به شرح زیر می باشند:

هر چه در زمین و آسمان هاست ملک الله است و او به همه چیز احاطه و آگاهی کامل دارد. (قرآن، ۴: ۱۲۶)

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿۱۳۰﴾

هر چه که در آسمان ها و زمین است با همه آثار وجودش به رغبت و اشتیاق و به اکراه و الزام شب و روز به طاعت الله مشغول است. (قرآن، ۱۳: ۱۵)

در احادیث اسلامی نیز شماری حدیث وجود دارند که تأکید می کنند، هر چه که در دنیا وجود دارد به الله و پیامبرش تعلق دارد و مسلمانان برای تصمیم گیری در امور زندگی خود و اداره آن هیچگونه حقی ندارند. به گفته دیگر، اسلام یک گزینه اختیاری نیست که افراد مردم در انتخاب و پذیرش آن آزاد باشند، بلکه باید با زور به افراد مردم تحمیل شود. حدیث های زیر تنها نمونه و نهادی از آن احادیث می باشند.

محمد گفت: «به من فرمان داده شده است با مردم تا آن اندازه نبرد کنم تا بگویند، (هیچکس به غیر از الله نیاید پرستیده شود)، و هر کس بگوید، (هیچکس به غیر از الله نیاید پرستش شود)، جان و مالش بوسیله من در امان خواهد بود، البته بغیر از کسی که به اسلام تن در نمی دهد و حساب او با الله خواهد بود که یا او را ببخشد و یا مجازاتش کند.»^{۶۶}

محمد به کلیمی ها گفت، «شما باید بدانید که کره زمین به الله و پیامبرش (محمد)

⁶⁶ *Sahih al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammad Khan (New Delhi: Kitab Bhavan, 1966), vol. 4: 196.

تعلق دارد و من بر آنم که شما را از این سرزمین (شبه جزیره عربستان) بیرون برانم،
بنا بر این اگر کسی بین شما زمینی دارد مجاز است آنرا بفروشد در غیر اینصورت
شما باید بدانید که کره زمین به الله و پیامبرش تعلق دارد.^{۶۷}
آخرین سخنان محمد در بستر مرگ عبارت بودند از: «مشرکین (غیر مسلمانان) را
از شبه جزیره عربستان دور بریزید.»^{۶۸}

بدیهی است حقوق بشر که با کمک «جان لاک» و سایر پدران عصر روشنگری
به وجود، هیچ اثری در اسلام بر جای نگذاشت و مسلمانان بنیادگرا خود با افتخار
به این امر معترف هستند. در ژانویه سال ۱۹۸۵، سعید رجائی خراسانی نماینده دائمی
حکومت جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد اعلام داشت: «تثوری حقوق بشر
اختراع یهودیان و مسیحیان بوده و در کشورهای اسلامی نمی تواند کاربردی داشته
باشد...» روح الله خمینی نیز اظهار داشت، یکی از زشت ترین گناهان شاه آن بود
که فرمان داد ایران از جمله نخستین کشورهای جهان، اعلامیه جهانی حقوق بشر را
پس از پایان جنگ دوم جهانی دستینه بگذارد.^{۶۹}

قرآن قانون اساسی دینی است که مسلمانان را بوسیله اسلام زنجیر می کند، آنها
را از حقوق فردی شان محروم می سازد و در مغز آنها بردگی مطلق نهادینه می کند.
نهاد اسلام برای مسلمان شأن و ارزشی قائل نیست و تنها هدفش اینست که جن و
انس را روی زمین و ادار به پرستش الله بکند (قرآن، ۵۶: ۵۱) و اینکه خود الله و
فرشتگانش باید محمد پیامبر را ستایش کنند (قرآن، ۵۶: ۳۳). آنگاه در برابر این
فرمانبرداری، به مسلمانان نوید داده می شود که در عشر تکده بهشت خیالی، آنها با
حوریان بهشتی سیاه چشمی که دست هیچ جن و انسی به آنها نخورده تا ابد به عیاشی

⁶⁷ Ibid., 4: 393.

⁶⁸ Ibid., p. 716.

⁶⁹ Amir Taheri, *The spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution* (Bethesda, Maryland: Adler & Adler, 1986), pp. 20, 45.

اشتغال خواهند ورزید (قرآن، ۷۴: ۵۵).

تلاش‌های ساعیان قرآن برای برآوردن نیازهای جنسی محمد

شمار ۲۰ آیه از ۷۳ آیه سوره احزاب قرآن به زنان محمد و چگونگی مشروع نشان دادن ازدواج‌های او با زنان گوناگون و رفتار او با زنان حرمسرایش ویژگی داده شده است. این آیه‌ها ازدواج او را با همسر طلاق داده شده پسر خوانده اش مشروع بر می‌شمارند طبقات گوناگون زنانه را که او می‌تواند با آنها ازدواج کند، یکی یکی بر می‌شمارند، به همسران محمد تکلیف می‌کنند که باید از او فرمانبرداری کنند و خود را با چادر بیوشانند و همچنین به مسلمانان دستور اکید می‌دهد که پس از مرگ محمد نباید با همسران او ازدواج کنند. آیه‌های دیگر این سوره به پیروان محمد چگونگی رفتار در برابر پیامبر الله را آموزش می‌دهد و ورود آنها را به خانه او بدون اجازه اش منع می‌کند. آیه ۵۶ همان سوره هشدار می‌دهد که هر کس محمد را رنجانیده و یا با او به شایستگی رفتار نکند به عذاب ابدی محکوم خواهد بود. تمامی آیه‌های سوره تحریم قرآن به بحرانی که بین محمد و همسرانش، در نتیجه همخوابگی او با یکی از صیغه‌های حرمسرایش خارج از نوبت به وجود آمد ویژگی داده شده است. رابطه جنسی مرد زیبا و جوانی به نام «صفوان بن معطل سهمی» با سوگلی حرمش عایشه و مجازاتی که برای ارتکاب زنا در اسلام به وجود آمد نیز بخش بزرگی از سوره نور را تشکیل داده است.^{۷۰}

در آیه ۵ سوره احزاب، الله محمد را از تمام قواعد اخلاقی که در باره ازدواج برای سایر مسلمانان مؤمن مقرر داشته معاف می‌سازد و به او اجازه می‌دهد با هر زنی که خود را در اختیار او می‌گذارد همخوابگی کند، البته به شرط اینکه او هم به همخوابگی با آن زن تمایل داشته باشد.

در آیه ۵۱ سوره احزاب، الله وظیفه مدیریت حرم پیامبرش را بر دوش می‌گیرد و به او آزادی می‌دهد نوبت همخوابگی با زنان حرمسرایش را نادیده گرفته و به او

⁷⁰ Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 7.

اجازه می دهد هر زمانی که مایل بود با هر یک از زنانش که اراده کرد به رختخواب برود و نوبت هر یک از زنانش را که میل همخوابگی با آنها را نداشت نادیده بگیرد. هنگامی که آیه ۵۱ سوره احزاب که به محمد اجازه می دهد، نوبت هر یک از زنانش را که مایل است به تأخیر بیندازد، عایشه سوگلی محبوب حرمسرایش به او می گوید: «یا رسول الله، آنچه که من مشاهده می کنم اینست که گوئی تنها وظیفه الله اینست که به خواست های جنسی تو جامه عمل ببوشاند.»^{۷۱}

در آیه های ۱ تا ۵ سوره الحجرات و آیه ۶۳ سوره نور، الله به مسلمانان اندرز می دهد هنگام سخن گفتن آهنگ صدایشان را بلندتر از صدای محمد نکنند و همچنین هنگامی که با او سخن می گویند، مانند زمانی که با یکدیگر حرف می زنند با او سخن نگویند. هر آینه اگر آنها به این روش ادامه دهند احمق خواهند بود. در سوره دیگر (۶۲ سوره نور)، الله رعایت ادب و نزاکت از سوی مسلمانان نسبت به پیامبرش را دلیل ایمان آنها نسبت به خود به شمار می آورد و به مسلمانان اندرز می دهد تا از او اجازه نگیرند، از حضورش خارج نشوند. در اینجا الله آنچنان نسبت به پیامبرش مهربان می شود که در کتاب مقدس می افزاید، حتی زمانی که مسلمانان از پیامبر اجازه خروج می طلبند او مجاز است به هر کس مایل بود اجازه خروج دهد و از دادن اجازه خروج به کسی که میل نداشت خودداری کند. (قرآن، ۶۲: ۲۴)

در آیه ۵۳ سوره احزاب، الله به گونه مستقیم مؤمنان مسلمان را مورد خطاب قرار داده و به آنها آموزش می دهد چگونه به خانه پیامبرش وارد شده، چگونه به غذاهای سر سفره که او برایشان تهیه دیده است نگاه کنند، پس از اینکه خوردن غذای آنها به پایان رسید، چه بکنند و سرانجام اینکه چگونه خانه او را ترک گویند.

در آیه ۱۰۳ سوره توبه، الله به گونه مستقیم محمد را مورد خطاب قرار داده و به او فرمان می دهد برای پاک کردن مسلمانان از گناه و وسیله شدن برای آمرزششان از آنها صدقه بگیرد و در آیه ۱۲ سوره المجادله، الله به مؤمنان مسلمان دستور می دهد، هنگامی که می خواهند با پیامبرش مشورت کنند، پیش از این کار به او پولی بپردازند. (نکته بسیار جالب در این آیه آنست که مسلمانان باید این کار را پیش از

⁷¹ Sahih al-Bukhari, vol. 7, p. 48.

مشورت با محمد انجام دهند و نه پس از آن). نباید فراموش کرد که محمد الله را برای آن اختراع کرده که پیوسته در کنارش بوده و در موارد نیاز برای جامه عمل پوشانیدن به هدف های خود خواهانه اش به او کمک کند و مسئولیت را از روی شانه های او بردارد. به هر روی، فکر اینکه خداوند عالم اینچنین برای جامه عمل پوشانیدن به امیال نفسانی و خواست های جسمانی یک فرد شهوت نهاد اینچنین با الهامات خود کمر خدمت بسته است، در ورای شگفتی انسان قرار دارد.^{۷۲}

جایگاه محمد برتر از خداوند است

در سراسر آیه های قرآن و نیز سایر نوشتارهای مقدس اسلامی به ندرت می توان واژه الله را بدون محمد و یا برعکس یافت. این روش ترفندکارانه را محمد برای آن به کار گرفته تا تمامی اختیارات فرضی خداوند را به خود ویژگی بدهد. بدیهی است که چون کسی نمی تواند به خدا دسترسی داشته باشد چه رسد به اینکه او را ببیند، بنابراین هر زمانی که محمد سخن از خدا به میان می آورد و یا خودش را در کنار او قرار می دهد، چون کسی نمی تواند به خدا دستیابی پیدا کند، هدفش خود او خواهد بود. برای مثال، آیه ۴ سوره انفال می گوید: «و بدانید از آنچه شما در میدان جنگ به دست می آورید یک پنجم آن سهم الله و پیامبر اوست ...» افسون بر آن آیه ۱ همان سوره می گوید: «در باره (انفال - غنائم)، اموالی که در جنگ ها به دست می آید، از تو پرسش می کنند. بگو این اموال در اختیار الله و پیامبر او خواهد بود...» در آیه ۱۰ سوره الفتح نیز الله می گوید: «آنهائی که با تو بیعت کردند در واقع با الله بیعت کردند ...»

در احادیث صحیح البخاری نیز حدیثی وجود دارد که همین مفهوم را افاده می کند، به شرح زیر:

محمد اظهار داشت: «آنکسی که از من فرمانبرداری کند، از الله فرمانبرداری کرده

⁷² Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. 562.

و کسی که از فرمان من سرپیچی کند، از فرمان الله سرپیچی کرده است....»
با همه این مزایائی که محمد به نیابت الله به خود می دهد، گویا هنوز هم از یکسان کردن خود با الله راضی نیست و مایل است حتی بالاتر از او قرار بگیرد. بدین سبب در آیه ۵۶ سوره احزاب، خود را در بالای الله و برتر از او به شمار می آورد و به نیابت الله و از قول او به پیروانش فرمان می دهد همچنانکه الله و فرشتگانش به محمد سلام می فرستند و او را احترام می کنند آنها هم نسبت به او همان عمل را باید انجام دهند. این آیه حاکی است:

«الله و فرشتگانش به پیامبر صلوات و درود می فرستند: ای افراد با ایمان، شما هم

با نهایت احترام به او درود و صلوات بفرستید.»

و نکته اینست که در واقع چه کسی باید به چه کسی سلام بکند؟ بدیهی است که بر پایه اصول اخلاقی، همیشه فرد کوچکتر به بزرگتر سلام می کند. بنابراین اگر قرار باشد الله و فرشتگانش به محمد سلام بکنند، معلوم می شود که او بالاتر و برتر از آنها می باشد.

در قرآن خداوند خود را مکار، انتقامجو و گمراه کننده می نامد

در بسیاری از آیه های قرآن الله می گوید، او «مکار» بوده و مکرش بسیار شدید است (۴۵: ۶۸، ۳۰: ۸، ۱۸۳: ۷، ۵۴: ۳). در آیه ۳۶ سوره الزمر، الله خود را «انتقامجوی بزرگ» به شمار می آورد. در قرآن آیه های زیادی وجود دارد که الله در آنها خود را «گمراه کننده» می نامد. این آیه ها می گویند، کسی را که الله گمراه کند دیگر کسی قادر به هدایت او به راه راست نخواهد بود و او برای همیشه گمراه خواهد بود (۳۱: ۷۴، ۸: ۳۵، ۴۳: ۲۹، ۴۰: ۲۶، ۳۹: ۲۳، ۳۳: ۳، ۱۳: ۱۸۶، ۷: ۱۴۳، ۴: ۴). طبری هفت نفر از یاران محمد را از بین سایر یارانش، شامل ابن عباس و ابن مسعود نام می برد که حدیث زیر را از زبان محمد شنیده اند.

«الله به آدم گفت: «تو همراه همسرت در بهشت سکونت گزین، از تمام نعمت های موجود در بهشت هر چه خواستی بخور، ولی به نزدیک این درخت مرو زیرادر

اینصورت مرتکب اشتباه خواهی شد.) ابلیس می خواست وارد بهشت شود و آنها را دیدار نماید. ولی نگهبانان بهشت به او اجازه این کار را ندادند. ابلیس نزد مار رفت که لباس بر تن داشت، یکی از زیباترین حیوانات به نگر می آمد و مانند شتر روی چهار پا راه می رفت. ابلیس با مار وارد گفتگو شد و کوشش کرد او را اغوا کند تا به وی اجازه دهد او وارد دهانش شود و وی را نزد آدم ببرد. مار به انجام این کار راضی شد و او را در دهان جای داد و از نگهبانان بهشت عبور کرد و بدون اینکه آنها او را تشخیص بدهند وارد بهشت شد، زیرا الله این نقشه را طرح کرده و مایل به انجام آن بود.»^{۷۳}

الله در قرآن دارای نود و نه نام است که برخی از نام های دیگر او بغیر از آنچه که در بالا نام برده شد، عبارتند از: قهار، جبار، متکبر، مُمیت (کشنده)، غالب، قاهر و غیره.

Goebbels نکته ای را بر زبان آورد که دانش روانشناسی امروز آنرا تأیید کرده است. او گفت: «هر گاه کسی گفته دروغی را چندین مرتبه تکرار کند، بتدریج که به این عمل می پردازد فکر خواهد کرد که راست و درست است.» این تئوری در مغز مسلمانان جهان و باورهای اسلامی آنها کاربرد کامل یافته و مسلمانان را وادار کرده است فکر کنند که خرافات قرآن و اسلام دارای واقعیت می باشد. برای مثال، مسلمانان با این عقیده «الله» را در مغز و روان خود جانشین «خدا» کرده، «کعبه» را «خانه خدا» می دانند، «قرآن» را «کلمات خدا» به شمار می آورند و «کشتار افراد غیر مسلمان، غارت و چپاول اموال آنها و ربودن زنهایشان را» جزء «وظائف و عبادات دینی» خود می دانند.

به همین دلیل است که هر گاه کسی قرآن را با چشم خرد و نه چشم ایمان و از روی کنجکاوی بخواند، آن زمان می تواند درک کند که با خواندن قرآن چگونه مشتی خرافات خردستیزی را که ساخته یک مغز بیمار گونه است در مغز خود

⁷³Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. 562.

می‌ریزد و آنها را واقعیات مقدّس به شمار می‌آورد. محمّد نویسنده قرآن، یک تازی شهوت پرست بود که پس از دستیابی به قدرت و در زمانی که سن او بالاتر از پنجاه می‌رفت، حرمسرایش را یکی پس از دیگری پر از زن نمود. محمّد، آدمکش ستمگری بود که خون بسیاری از افراد بیگناه را برای استوار کردن جایگاه قدرتش به زمین ریخت. او حتّی اصول و احکام به اصطلاح آسمانی را که خود برای پیروانش آورده بود برای تأمین منافع دنیوی اش زیر پا گذاشت. چگونه می‌توان چنین فردی را «پیامبر» و یادست کم آموزشگر اصول اخلاقی و انسانی به شمار آورد. برآستی که در باره درونمایه بی پایه قرآن ویاوه گوئی های آن می‌توان کتابی جامع نگارش نمود، ولی چون هدف نویسنده تنها آشنا کردن خوانندگان خود با این کتاب بود، جستار را در این باره خواهم بست و به هدف پایه ای این کتاب که بررسی آن گروه از آیه های قرآن است که آموزش های ترور و تروریسم می‌دهد خواهم پرداخت.

جهاد (جنگ مقدس)، نماد تروریسم و امپریالیسم اسلام

دانشمندان جدید علوم اجتماعی، پدیده Globalization و یا «جهانی شدن» دنیا را یک پدیده تازه به شمار می‌آورند، در حالیکه تاریخ گسترش اسلام و عقیده به عبور از کشورهای فردی و آزاد و اسلامی کردن جهان را باید آغاز این تئوری به شمار آورد. محمّد به مسلمانان آموزش داد که وسیله دستیابی به این هدف «جهاد» می‌باشد. واژه جهاد، از نگر لغوی دارای مفهوم «کوشش و تلاش» ولی در فقه اسلامی معنی آن «کاربرد حدّ بیشتر کوشش انسان در راه اللّٰه» می‌باشد.⁷⁴ اسلام بر پایه جهاد (جنگ مقدّس دائمی) بنیان یافته و به مسلمانان تکلیف می‌کند که دیگران را به ضرب شمشیر وادار به پذیرش اسلام بکنند و هرگاه به این کار توفیق پیدا نکردند، یا آنها را بکشند و یا از سرزمین محلّ سکونتشان آواره شان سازند. جهاد و یا تبرد در راه خدا (جهاد فی سبیل اللّٰه)، مانند سایر اصول دین اسلام از قبیل

⁷⁴ Imam Muslim, *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 3 (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2000), p. 398.

توحید، نماز، روزه، زکات و حج، در واقع زیربنای اسلام را تشکیل می دهد. هرگاه درونمایه سوره های انفال و توبه به دقت بررسی شوند، معلوم خواهد شد که آنها سوره های جهادی هستند. ولی بدیهی است که بحث در باره زکات به این دو سوره ویژگی ندارد و در بسیاری از آیه های قرآن از آن سخن رفته است. مفهوم فقهی جهاد کوشش هر چه بیشتر در راه الله، یعنی گسترش ایمان به الله در سراسر جهان است. پاداش چنین کوشش مقدسی، ارمغان بهشت در جهان دیگر می باشد. آیه های ۱۰ تا ۱۳ سوره الصف در این باره می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ يَجْرٍ مِّنْ عَنَابِ الْإِيمَانِ ۚ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَمَّا أُولَٰئِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۚ يُغَيِّرُ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلُكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسْكِنٌ طَيِّبَةٌ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۚ

«ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک آخرت نجات دهد، دلالت کنم؟ آن تجارت اینست که به الله و رسول او ایمان آورید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید. این کار از هر تجارت دیگر اگر دانا باشید، برایتان بهتر خواهد بود. او گناهانتان را خواهد بخشید و در بهستی که زیر درختانش نهرهای آب گوارا جاریست داخل گرداند و به شما در بهشت جاودانی منزل های نیکو و قصرهای عالی بخشش خواهد فرمود. این همان رستگاری بزرگ و سعادت ابدی بندگان است!»

برخی از مدافعان اسلام می گویند، در اسلام نیز مانند یهودیت، مسیحیت، بودیسم و هندوئیسم، جهاد عبارت است از مبارزه در برابر غریزه های منفی و فسادآور، ولی هر کس کوچکترین آشنائی با اسلام داشته باشد می داند که چنین باوری در باره جهاد نا درست و گمراه کننده است. در باره جهاد و مشتقات آن در قرآن بسیار سخن گفته شده است. یوسف علی که خود از مدافعان اسلام به شمار می رود، در قرآن بسیار مشهورش واژه «جهاد» را آشکارا «جنگ و نبرد» ذکر کرده است.^{۷۵} در بین آن گروه از آیه های قرآن که

⁷⁵Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Koran* (Brentwood, Maryland: Amana Corporation, 1989), p. 442, note 1270.

سخن از جهاد (جنگ و نبرد) می کنند، می توان به آیه های زیر اشاره کرد: آیه ۱۸۹ سوره بقره و آیه ۴۰ سوره انفال: «در برابر بت پرستان نبرد کنید تا بت پرستی از بین برود و دین الله بر سراسر جهان گسترش یابد.» آیه ۲۱۵ همان سوره (بقره): «جنگ برای شما الزام آور است، اگر چه شما ممکن است آنرا دوست نداشته باشید. لیکن ممکن است شما چیزی را ناگوار داشته باشید، ولی آن به خیر و سود شما باشد.» آیه ۸۴ سوره نساء: «تو در راه الله نبرد کن، زیرا جز شخص تو کسی بر آن مکلف نیست.» آیه ۳۵ سوره مائده: «در راه الله سرسختانه نبرد کنید تا پیروز شوید.» آیه ۶۵ سوره انفال: «ای رسول، مؤمنان را برای جنگ برانگیز. اگر بیست نفر از شما شکیبا باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد و اگر یکصد نفر باشید بر یکهزار نفر آنها پیروز خواهید شد.» آیه ۷۳ سوره توبه: «ای رسول، با کافران و منافقان جنگ و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت بگیر، جایگاه آنها در دوزخ است.» آیه ۱۲۴ همان سوره (توبه): «ای اهل ایمان! با کافرانی که در پیرامون شما هستند، جنگ و جهاد کنید و با آنها با شدت و سرسختی رفتار نمائید.» آیه ۷۸ سوره الحج: «برای الله حق جهاد در راه او را به جای آورید.» آیه ۱۵ سوره حجرات: «مؤمنان راستین آنهایی هستند... که در راه الله به جان و مالشان جهاد و نبرد کنند.» آیه ۴ سوره ۶۱: «الله آنهایی را که در صف استوار جهاد کافران در راهش کارزار کنند، دوست دارد.» آیه ۴ سوره محمد: «چون با کافران روبرو شوید، گردنشان را بزنید. پس از آنکه بسیاری از آنها را کشتید، بندهای اسیران را سخت کنید. سپس یا بر آنان منت گذارید و یا پول آزادیشان را از آنها دریافت کنید.»

آیه ۵۲ سوره فرقان می گوید:

فَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِيْنَ وَجٰهِدْهُمْ بِدِيْنِ جِهَادٍ كَبِيْرٍ ﴿۵۲﴾

«پس تو هرگز تابع کافران مباش و با آنها چنانکه مخالفت قرآن و دین حق کنند، سخت جهاد و کارزار کن.»

آیا در آیه های بالا، جهاد دلالت بر «فروزه های زشت درونی انسان» دارد؟ تردید نیست که حتی یک ملای بنیادگرای شیاد نیز که هنر فساد آورش نیرنگ و ریا برای فریب مردم و فروش کالاهای خرافاتی و گمراه کننده دکان دینی اش می باشد،

نمی تواند به چنین پرسشی پاسخ مثبت دهد. آیه ۴۰ سوره انفال و آیه ۱۹۳ سوره بقره می گویند:

«و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و تنها آئین الله همه جا را آئین دین الله فرا گیرد.»

فعلی که در آیه یاد شده بالا به کار گرفته شده، «قَتَلَ» به مفهوم «کشتن» می باشد و این فعل با «جَهَدَ» که مفهوم «کوشش بر ضد امیال نفسانی درونی» دارد، به گونه کامل متفاوت است. بنابراین، بحث در باره اینکه «قَتَلَ» در قرآن معنی «کوشش و تلاش برای خودسازی» می دهد و نه «جنگ افروزی و کشتار دیگران»، به گونه کلی از بحث خارج بوده و اینگونه واژه بازی ها در نرمسازی فروزه وحشیگری و خونریزی قرآن، هیچ اثری نمی تواند داشته باشد. به گفته دیگر مفهوم این آیه ها می رساند که اسلام تنها با شمشیر باید گسترش یابد و این روش اسلامی باید تا روز به اصطلاح قیامت ادامه یابد. سر تا سر قرآن پر از آیه هائی است که بوسیله جهاد دستور خونریزی و وحشیگری می دهد. متن آیه ۵ سوره توبه به شرح زیر هیچ تردیدی در این باره باقی نخواهد گذاشت:

• فَإِذَا انْسَلَخْتُمُ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُوا مِنْهُمْ وَأَخْضَرُوا مِنْهُمْ وَأَفْعَدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ قَاتِلُوا أَقَابُوا الصَّلَاةَ وَأَقَامُوا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۷۶﴾

«هنگامی که ماههای حرام به پایان رسید، آنگاه هر کجا مشرکان را یافتید آنها را به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید. ولی هر گاه توبه کردند و نماز به جای آوردند و زکات پرداخت کردند، از آنها دست بردارید.»

اگر چه بخش نخست آیه بالا، در ظاهر خونریزی در ماههای حرام (ذیقعد، ذیحجه، محرم و رجب) را منع می کند، ولی محمد حتی آنچه را که خود او بعنوان وحی الهی به وجود آورد، مورد احترام قرار نداد، زیرا با یک حرکت ساختگی وانمود کرد که آیه دیگری (۲۱۷ سوره بقره) نازل شده که ناسخ آیه بالا می باشد و سپس به پسر عمویش «عبدالله بن جحش» دستور ربودن کاروانی را داد که در آن عملیات، رهبر آن کاروان کشته شد و این نخستین خونی است که در اسلام ریخته شده است. ۷۶

گسترش باشتاب اسلام در زمانی کوتاه پس از پدیدار شدن آن، وامدار فروزه جنگجویی آن می باشد. اگر چه واژه های آیه ۱۸۶ سوره بقره حاکی است که مسلمانان باید در زمانی دست به جنگ بزنند که دشمن ابتدا به آنها حمله کرده است، ولی بهیچوجه در عمل چنین نبود و تاریخ رویدادهای اسلام چنین موردی را نشان نمی دهد. همچنین، هیچ سند و مدرکی وجود ندارد نشان دهد که جهاد دارای مفهوم اخلاقی بوده و برای پاکیزه کردن نفس انسان و اصلاح خود برای خدمت به اسلام به وجود آمده است.^{۷۷}

یکی از مآلهای اسلامی می نویسد: «بنا به باور ما هر کسی که امروز، بغیر از اسلام مذهب دیگری، مانند موسویت و یا مسیحیت و غیره را بپذیرد، کافر خواهد بود و باید توبه کند. هرگاه چنین نکرد، باید بعنوان مرتد و انکار قرآن کشته شود.»^{۷۸} فرنودسار بریتانیکا می نویسد: «جهاد، یعنی (جنگ و نبرد) یک وظیفه دینی است که برای گسترش اسلام بر دوش هر مسلمانی هموار شده است. جهاد در فرهنگ اسلام، هر گونه مخالفتی را با اصول و باورهای این دین دربر می گیرد و اغلب به (جنگ مقدس) تعبیر شده است.»^{۷۹} یک مسلمان بنیادگرا از حزب آزادی اسلامی، پیش از گشایش گرد هم آئی بین المللی حزب یاد شده در لندن در سال ۱۹۹۴ اظهار داشت: «در قرآن ۱۲۳ آیه در باره جنگ و کشتار وجود دارد» و گستاخانه افزود: «دین ما اسلام را نباید دینی ایستا و متحمل به شمار آورد.»^{۸۰}

بین نوشتارهای زیادی که در باره جهاد در اسلام منتشر شده، بیانات یاد شده در بالا بوسیله یک ملای بنیادگرای اسلامی و نیز یک فرنودسار مشهور تردیدی باقی نخواهد گذاشت که هدف جهاد و یا جنگ مقدس در اسلام، کشتار و نابود کردن آنهایی است که خود را تسلیم اصول و احکام خرافی اسلام و ساختار بنیادگرای آن

⁷⁷ Faruq Sherif, *A Guide o the Contents of the Koran*, p. 167.

⁷⁸ Shaikh Muhammad as-Saleh al-Uthaimin, *The Muslim's Belief*, p. 22.

⁷⁹ *Encyclopedia Britanica*, 15th ed., s. v. "Jihad."

⁸⁰ Paul Fergosi, *Jihad in the West, Muslim Conquests from the 7th to the 21th Centuries* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 18.

نمی کنند. بدیهی است هر اندازه نیز که نویسندگان اسلامی کوشش کنند نخواهند توانست برای جهاد یک تعبیر مجازی و یا غیر تجاوزگرانه ساختگی به وجود آورند. برای مثال، آیه ۷۴ سوره نساء به گونه بسیار آشکار می گوید:

• بَلِّغُوا لِلَّهِ سَبِيلَ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقْتَلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَمُوتْ أَوْ يُقْتَلْ بِمَنْقُوتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۷۴﴾

«مؤمنان باید در راه الله با آنهایی که زندگی مادی دنیا را بر آخرت برگزیدند جهاد کنند. هرکس در جهاد در راه الله کشته و یا پیروز شد، به زودی او را در بهشت ابدی پاداشی بزرگ خواهیم داد.»

این آیه به روشنی نشان می دهد که در زیربنای مفهوم واژه جهاد هیچ رگه انسانی و یا مسالمت جویانه ای وجود نداشته و جهاد بغیر از جنگ مسلحانه و انسان کشی چیز دیگری نیست. این واقعیت در آیه ۷۷ سوره نساء به شرح زیر تأیید شده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا لَوْ لَنَا مِثْلَ مَا كُتِبَ عَلَيْنَا الْقِتَالُ لَأُولَّآءُ لَأَخْرَجْنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَمَا تَمَتَّعُوا فِي الدُّنْيَا قَلِيلًا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تظَلَمُونَ ﴿۷۷﴾

«آیا نمی بینی آن افراد ناتوانی که زمانی خواهان شرکت در جنگ بودند و به آنها گفته شد، اکنون از دست زدن به جنگ خودداری کرده و به وظیفه نماز و زکات خود پسر دازید تا روان شما توانمند گردد. ولی هنگامی که زمان شرکت در جنگ فرارسید، برخی از آنها بیش از آن اندازه که باید از الله بترسند از مردم ترسیدند و گفتند ای الله چرا وظیفه جنگ را بر ما فرض کردی که عمر ما را تا بهنگام مرگ طبیعی به تأخیر نیفکنی؟ در پاسخ بگو که زندگی دنیا متاعی اندک است و جهان آخرت ابدی برای هر که خداترس می باشد بهتر از دنیا است.»

آیه بالا به روشنی نشان می دهد که اسلام به جای اینکه به مسلمانان توصیه کند از جنگ و خونریزی خود را برکنار نگهدارند با تأکید به تئوری جهاد، شرکت هر مسلمانی را در جنگ مسلحانه واجب بر می شمارد. تردید نیست که محمد این آیه را بدین سبب آورد تا به آن گروه از مسلمانانی که مخالف خونریزی و درگیری در اقدامات تجاوزگرانه بودند آموزش دهد که کناره گیری از این اقدامات برای

مسلمانان جائز نیست.^{۸۱} در قرآن همچنین آیه ای وجود دارد که آشکارا می گوید، در اسلام آنهایی که در جهاد شرکت می کنند و آنهایی که از شرکت در جهاد خودداری می کنند، نباید یکسان فرض شوند. این آیه (۴: ۹۵) می گوید:

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ يُقَاتِلُونَ اللَّهُ يَكْفُلُ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحَسَنَى وَقَضَى اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

«مؤمنانی که بدون هیچ بهانه ای مانند نایبانی، بیماری، تنگدستی و غیره از شرکت در جهاد خودداری می کنند با آنهایی که با مال و جان در جهاد شرکت می کنند، یکسان نخواهند بود. الله آنهایی را که با مال و جان در جهاد شرکت می کنند بر افرادی که از این کار خودداری نموده و در خانه می مانند، برتری داده و همه اهل ایمان را به پاداشی بزرگ نوید داده و آنهایی را که در راه او نبرد می کنند، پاداشی بس بزرگ، درجه ای بس والا عطا خواهد فرمود و آنها را مورد بخشش و آموزش قرار خواهد داد.»

صحیح مسلم، به گونه بسیار پالیده و آشکار در این باره می نویسد:

«مؤمنانی که در خانه می نشینند و آنهایی که برای جنگ در راه الله از خانه خارج می شوند، یکسان نخواهند بود.»^{۸۲}

تئوری جهاد در شیعه دوازده امامی و یا فرقه ای که به علی و دوازده جانشین مستقیم او عقیده دارند، باورشان در باره جهاد در چند مورد مهم با مذهب تسنن تفاوت دارد. اگرچه شیعیان دوازده امامی بیشتر باورهای اهل تسنن را در باره جهاد پذیرش می کنند، ولی عقاید این دو مذهب در باره جهاد در برابر مذاهب گوناگون

⁸¹Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War* (New Delhi, India: 1994), p. 12.

⁸²*Sahih Muslim*, vol. 3, pp. 1051-1052.

دین اسلام با یکدیگر تفاوت دارد. بدین شرح که سنی ها جهاد در برابر هر یک از مذاهب دین اسلام را غیر مشروع می دانند، ولی شیعیان دوازده امامی جهاد در برابر مذاهب غیر شیعه را مجاز به شمار می آورند. در واقع شیعیان دوازده امامی، جهاد در برابر مسلمانان غیر شیعه را حتی از جهاد بر ضد غیر مسلمانان واجب تر می دانند. بر پایه فقه شیعه گری، نه تنها نبود ایمان به الله دست زدن به جهاد را بر ضد او مشروع می سازد، بلکه شیعیان دوازده امامی باور دارند که نبود باور یک مسلمان به امام های آنها (که در برابر خلفای سنی ها به کار می رود)، سبب مشروعیت جهاد در برابر او به کار برده می شود.^{۸۳} بنا بر اعتقادات شیعیان دوازده امامی، تنها یکی از امامهای شیعیان و یا کسی که نایب و نماینده آنهاست می تواند فرمان جهاد صادر نماید. امام شیعه گری در واقع با فرمان جهاد، ایمانی را که در وجدان دینی پیروان این مذهب «برای نبرد در راه الله» نهادینه شده، بیدار و به کار می اندازد. به گونه کلی می توان گفت که شیعیان باور دارند که نبرد در برابر سایر مسلمانان غیر شیعه و افراد کافر، پاره ای از وظیفه و تعهد دینی آنها به شمار می رود.^{۸۴}

باید دانست که این اسلام نبود که جنگ و نبرد را وارد سرزمین عربستان کرد، زیرا پیش از ظهور اسلام، هر طایفه و یا قبیله ای در این سرزمین یک واحد سیاسی به شمار می رفت و آنها اغلب به سبب ربودن اموال یکدیگر و یا کینه جوئی های خانوادگی به یکدیگر حمله می کردند. به گونه این که ابن خلدون تاریخدان شهیر عرب نوشته است، جنگ و نبرد در بین طوایف و قبایل تازی، به عنوان عاملی در راستای اعتماد به نفس، شهامت و همکاری بین افراد قبیله و یا طایفه به شمار می رفت.^{۸۵} همین عوامل سبب شد که فروزه رزم آوری و رقابت بین طوایف عرب تثبیت گردد و بین آنها بی ثباتی و ناآرامی به وجود آورد.^{۸۶}

⁸³Abdullah IBM Muftah, *Sharh al-Azhar*, vol. v (Cairo: 1358 A.H.), p. 525.

⁸⁴Alvin Cottrell and William Olson, "Jihad: The Muslim View of War," *Middle East Insight*, day, 39.

⁸⁵Ibn Khaldun, *al-Muquddima*, ed. Quartermere (Paris: 1858), vol. II, pp. 220-21.

⁸⁶Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam* (Baltimore: John Hopkins Press, 1955), p. 62.

اهمیت جهاد در اسلام آنست که توجه و تمرکز طوایف تازی ها را از نبردهای داخلی قبیله ای به دنیای خارج تغییر داد و این دین تازه بنیاد هر گونه رزم آوری بین تازی ها را بجز جهاد و یا «نبرد در راه الله» غیر مشروع اعلام نمود. برآستی که اگر تئوری جهاد وجود نمی داشت، امکان پابرجا ماندن حکومت اسلامی بسیار مشکل می بود. ولی تئوری جهاد پس از اینکه نیروهای شگرفی را که تازی ها در نبردهای قبیله ای بر ضد یکدیگر به کار می بردند به نام اسلام با یکدیگر یگانه و متحد کرد، جهت آنها را تغییر داد و در برابر دنیای خارج مورد بهره برداری قرار داد.^{۸۷} به گونه کوتاه می توان گفت، آنچه که در دنیای امروز «تروریسم» نامیده می شود، روشی بود که تازی ها برای پیروزی بر دشمنانشان بر ضد غیر مسلمانان به کار می بردند. بدین ترتیب محمد فروزه تغییرناپذیری در اسلام به وجود آورد که نبض این پدیده را تشکیل می دهد و جهاد نام گرفته است. بر پایه این تئوری هر فرد مسلمانی که دارای کاستی جسمی نباشد، وظیفه دارد برای گسترش اسلام با سرمایه جان و مال نبرد کند. این فروزه ای که محمد برای اسلام اختراع کرد و در ادیان یهودیت و مسیحیت نشانی از آن وجود ندارد، در واقع یک حسن درونی مذهبی است که دارای بار امپریالیستی می باشد. یهودیت چون اسرائیل را قوم برگزیده خدا می دانست، نه دارای سازمان تبلیغاتی بود و نه اینکه هدف گسترش دین خود را در سر می پروراند. بنابراین برای این دین، جنگ مقدس برای دفاع از دین به کار می رفت و نه گسترش آن. مسیحیت نیز یک آئین رهائی بخش به شمار می رفت و در آغاز خود را از قدرت حکومتی برکنار داشته بود. ولی اسلام با هر دوی این ادیان تفاوت داشت، زیرا برای اسلام دستیابی به قدرت حکومت، هدف غائی به شمار می رفت و کارگردانان این دین چه با وسائل مسالمت آمیز و چه با توسل به زور و شمشیر در پی دستیابی به قدرت بودند. بدین ترتیب، اسلام بر پایه جهاد دارای یک فروزه جهانی گردید که این عامل سبب یگانه کردن پیروان آن در داخل چارچوب جهانی اسلام شد و لزوم عامل دفاع از آن از یک سو و جنبه تهاجمی آن از دگرسو، آنرا با جهان غیر اسلام در یک نبرد دائمی قرار داد.^{۸۸}

⁸⁷ Ibid.

⁸⁸ Ibid., pp. 63-64.

چکیده این جستار آنست که جهاد در اسلام دو هدف را پیروی می کند: هدف فوری و یا کوتاه مدت و هدف غائی و یا دراز مدت. هدف فوری و یا کوتاه مدت جهاد را می توان در چهار اقدام به شماره آورد، (۱) گسترش اسلام بوسیله جنگ (۲) نابود کردن کفار، (۳) گرفتن جزیه (مالیات دینی) و (۴) چپاول و غارت اموال و دارائی های نابودشدگان در عملیات جهادی و اسیر کردن زن و فرزندان آنها که در فقه اسلام «غنیمت»^{۸۹} ذکر شده است. هدف دراز مدت و یا غائی جهاد، اسلامی کردن تمام بشریت روی زمین می باشد. از زمانی که محمد از مکه به مدینه فرار اختیار کرد، این وظیفه دینی پیوسته در درازنای اینهمه سالها به مسلمانان سراسر جهان گوشزد و تأکید شده است.

مسلمانان مؤمن باور دارند که بهترین نوع عبادت «جهاد» می باشد. نبرد در راه الله در اسلام، دارای بزرگترین ثواب ها بوده و کسی که جانش را در جهاد از دست می دهد، با این اقدام زندگی جاودانی اش را تضمین کرده است.^{۹۰} جهاد نبردی است که مسلمانان جهان بوسیله آن ملت ها و حکومت هائی را که در دنیا مخالف اسلام هستند، نابود می سازند و همه آنها را زیر پرچم اسلام می آورند. بنابراین می توان به درستی گفت که در اسلام جهاد، همان تروریسم اسلامی است که بوسیله الله مقرر و تأیید شده است. از نگرش تئوری و تاریخی نیز می توان گفت که اسلام یک عامل امپریالیستی است که زیر پوشش یک اصل و وظیفه مذهبی پنهان شده است.^{۹۱} جهاد یک وظیفه مذهبی است که بکرات در قرآن و حدیث بویژه برای گسترش اسلام به مسلمانان گوشزد شده است.

در نتیجه و بوسیله همین جهاد بود که اسلام توانست نیروهای ملت فقرزده،

⁸⁹ Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War*, pp. 15-16.

⁹⁰ Alfred Guillume, *The Traditions of Islam* (Salem, New Hampshire: Ayer Publishers, Inc., 1987), p. 111.

⁹¹ Pam Swarup, *Understanding the Hadith* (Amherst, New York: Prometheus Books, 2002), p. 105.

دورافتاده و تهی از فرهنگ و تمدن تازی را در جهت جهانگیری به جنبش درآورد و در کمتر از یک سده به ایجاد یک امپراتوری وسیعی پیردازد که از آتلانتیک و سلسله کوههای پیرنه در غرب تا رود جیحون و هندوستان در شرق گسترده شود. تردید نیست که بدون وجود تئوری جهاد، امکان ایجاد و گسترش چنین امپراتوری مذهبی نیست که بدون وجود تئوری جهاد، امکان ایجاد و گسترش چنین امپراتوری مذهبی گسترده ای امکان ناپذیر می بود.^{۹۲}

استراتژی گسترش شتابزده امپراتوری عرب - اسلامی که در سال ۷۵۰ میلادی از مزرهای چین تا سلسله جبال پیرنه در اسپانیا به وجود آمد، سرشت تروریستی دین اسلام بود که نشانه های بارز آنرا ما در زمان کنونی به خوبی مشاهده می کنیم. مسلمانان در همه جا آموزش داده می شوند که هرگاه میل دارند مسلمانان خوب و مؤمن باقی بمانند و بهشت را برای خود تضمین کنند، باید سلاح جنگی بگیرند و برای گسترش این دین نبرد کنند تا دارالحرب را نابود کرده و همه دنیا را تبدیل به دارالسلام نمایند.^{۹۳}

زن در اسلام کالا، در جهاد برابر مرد و در اخذ غنائم خرده انسان به شمار می رود

قرآن مقدس هیچگاه زن و مرد را برابر به شمار نیاورده است. آیه های زیر در قرآن به خوبی سرشت ستمگرانه اسلام را نسبت به زن نشان می دهند: مردان را بر زنان حق تسلط و نگهبانی است زیرا الله به مردان بیش از زنان توانائی داده و نیز مردان باید از نگر مالی و نفقه از زنان نگهداری کنند. بنابراین زنان شایسته باید از شوهرانشان فرمانبرداری کنند و در غیر اینصورت مردان حق دارند زنان خود را بزنند (۴:۳۴) آیه ۲۲۸ سوره بقره نیز آشکارا مردان را برتر از زنان به شمار آورده

⁹² Montgomery Watt, Muhammad, Prophet and Statesman (Oxford: Oxford University Press, 1961), p. 109.

⁹³ به مطالب فصل هشتم همین کتاب زیر فرنام «دارالاسلام و دارالحرب» مراجعه فرمائید.

است.

بر پایه متون قرآن، مردان می توانند چهار زن رسمی و به گونه بی نهایت زنهای غیر رسمی اختیار کنند. یک مرد مسلمان می تواند افزون بر چهار زن رسمی، بدون هیچگونه تشریفات و یا ضمانتی هر اندازه زن برده که اراده کند برای همخواهی در اختیار داشته باشد.^{۹۴} متون قرآن به زن به شکل یک کالا و یا چیزی می نگرد که به مالکش تعلق دارد. بنابراین، مرد حق دارد هر عملی که مالکی می تواند با کالای متعلق به خود انجام دهد با همسرش نیز همان عمل را به انجام برساند.^{۹۵} حتی زنان شوهرداری که در جنگ ها دستگیر می شوند، بر پایه اصول و مقررات قرآن به کسی که آنها را دستگیر می کند تعلق خواهند گرفت. (۴: ۲۸)

در دو مورد زن نیم مرد به شمار می رود: یکی در مورد «ارث» که سهم زن نصف مرد خواهد بود (۱۷۸-۱۷۶، ۱۱: ۴). چندین آیه قرآن، جزئیات سهم ارث زنان را به اختصار شرح داده ولی هیچ موردی را در قرآن نمی توان یافت که سهم ارث زن را بیش از مرد تعیین کرده باشد، بلکه در هر موردی خویشاوندان مرد دو برابر منسوبین زن ارث می برند. برای مثال، اگر فرد در گذشته زنی باشد که فرزندی از او بر جای نمانده ولی دارای دو خواهر است، آنها دوسوم اموال باقی مانده از خواهر در گذشته خود را ارث خواهند برد و هرگاه از زن در گذشته دو خواهر و دو برادر باقی مانده باشد، سهم هر یک از برادرها دو برابر سهم خواهرها خواهد بود.

مورد دیگر، «گواهی» در دادگاه ها می باشد. آیه ۸۲ سوره بقره مقرر می دارد که وام گیرنده و وام دهنده باید شرایط انجام عمل را با حضور دو شاهد در سندی به نگارش در آورند. حال اگر دو مرد در آن زمان در دسترس نباشند، یک مرد و دو زن باید گواه گرفته شوند. مفهوم این آیه آنست که (۱) زن تنها نمی تواند به عنوان شاهد در چنین مراسمی شرکت جوید، و (۲) هنگامی که تنها یک مرد در دسترس باشد، باید از وجود دو زن به جای یک مرد بهره برداری شود.

آیه ۱۱ سوره شوری، زنان را آلت و وسیله رفع نیازهای جنسی مردان به شمار

⁹⁴William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 334.

⁹⁵*Encyclopedia of Islam*, ed., H. A. R. Gibb et al, s. v. Abd., 1960.

آورده و در این راستا مردان را خطاب قرار می دهد و می گوید:

بَايُزُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِيَتَّبِعُوا مِنْكُمْ لَكُمْ مِمَّا رَزَقْتُمْ وَأَنْتُمْ بِهَا حَاكِمُونَ

«آفریننده زمین و آسمان ها از بین برای شما از نوع خودتان و بین چهارپایان نیز از

بین خودشان، هم جفت آفریده تا نسل شما را افزون سازد....»

مفهوم و منطق آیه بالا آنست که آفرینش زن و مرد در نگر آفریننده آنها به گونه کامل تفاوت داشته است. هرگاه هدف آفریننده را از آفریدن مرد کنار بگذاریم، هدف آفریننده از آفریدن زن آن بوده است که او در جایگاه جفت جنسی مرد برای ازدیاد نسل انسان، مورد بهره برداری قرار بگیرد. در قرآن آیه دیگری وجود دارد که آنهم زن را در چینه ای یائین تر از مرد قرار می دهد و آن آیه ۲۲۳ سوره بقره می باشد که مردان را مخاطب قرار داده و می گوید: «زنها کشتزارهای شما هستند، بنابراین به هرگونه که میل دارید آنها را در اختیار بگیرید.» برخی از فقهای اسلام باور دارند بر پایه تفسیر آیه یاد شده، مردها می توانند بویژه در هنگام عادت ماهیانه زنها با آنها از راه غیر عادی تماس جنسی برقرار کنند. ولی البته عمل را مکروه می دانند.

محمد، در هنگام ایراد خطبه حجة الوداع، زن را برابر چهارپایان قرار داد و اظهار

داشت:

«اللّٰهُ اجازة داده است که شما زنانتان را در اتاق های جداگانه زندانی کنید و آنها را

بزنید، ولی نه بسیار شدید. هرگاه، آنها به خود آمدند و از نافرمانی دست کشیدند،

باید خوراک و لباس آنها را بر پایه معمول تأمین کنید. با زنان به نیکی رفتار کنید،

زیرا آنها برای شما مانند حیوانات دست آموزتان هستند و در نفس مالک چیزی

نیستند.»^{۹۶}

دانش روانشناسی عمل جنسی را یک کنش و واکنش روان - بدنی بین دو

جنس مخالف به شمار می آورد، ولی اسلام و قانون اساسی آن قرآن باور

دارد که زن ها برای این آفریده شده اند که پاسخگوی نیازهای جنسی مردان

⁹⁶Al-Tabari, *The History of Al-Tabari*, vol. 9, p. 113.

باشند. یک نویسنده مسلمان به نام عباس محمود العکاد و نیز امام غزالی، هر دو در تفسیر قرآن نوشته اند، زن ها دارای قدرتی هستند که بوسیله آن می توانند، مردان را از راه حيله و نیرنگ و پشت هم اندازی شکست دهند. ولی، در حالیکه العکاد، کوشش می کند این فروزه منفی در زن ها را با سرشت ناسوان آنها بیوند دهد، امام غزالی این فروزه را در زنها برای نظم همبودگاه اسلامی بسیار خطرناک و ویرانگر می داند و به همین مناسبت زن و شیطان را در یک ردیف قرار می دهد. بنابراین آنچه که امام غزالی در باره زن ها سخن فرسائی کرده باید گفت بنا به باور این ملای سنگی مغز که قرنام امام گرفته، نظم همبودگاه اسلامی موقوف به چیرگی بر قدرت منفی ویرانگر زنان و نابود کردن آثار فساد آور آن می باشد.⁹⁷

در اسلام هیچگونه اقدام حقوقی بین یک زن و شوهر آسان تر از طلاق نیست. قرآن به مرد برای طلاق زن بدون هیچگونه شرط و تشریفات و ازدواج با زن دیگر اختیار کامل داده است. (۴: ۲۰) مرد برای طلاق دادن همسرش نه نیاز به دادگاه دارد، نه مشاور اجتماعی، یا حقوقی، یا وکیل دعاوی و یا قاضی.⁹⁸ تنها ایراد یک جمله از سوی مرد می تواند به پیوند زناشویی او با همسرش پایان دهد. این جمله عبارتست از: «تو دیگر همسر من نیستی»، یا «پیوند زناشویی من با تو به پایان رسیده است»، و یا اینکه «تو دیگر با من پیوند مشروع زناشویی نخواهی داشت». ایراد همین یک جمله بوسیله شوهر، زن را مطلقه می کند و کافی است که او را بیخانمان کرده و او و فرزندانی را که برایش به وجود آورده، به شکل خیابان نشین، وامدار، گدا و یا دزد درآورد.⁹⁹ غزالی در پایان می افزاید، زن موجود خطرناکی است

⁹⁷ Fatima Mernissi, *Beyond the Veil: Male-Female Dynamics in Modern Muslim Society* (Bloomington and Indianapolis: Indiana University press, 1987), p. 33.

⁹⁸ *Sahih al-Bukhari*, vol. 7, pp. 131, 137, 138.

⁹⁹ Jones and Jones. *Women in Islam*, p. 53, quoted by Anwar Hekmat, *Women and the Koran* (Amherst, New York: Prometheus books, 1997), p. 228.

که در همبودگاه اسلام تنها باید بوسیله مرد، برای هدف ایجاد فرزند مورد بهره برداری قرار بگیرد. مرد تنها باید شور جنسی خود را بوسیله زن فرو بنشانند و بهیچوجه نباید او را مورد توجه قرار دهد. زن نه تنها نباید عضو همبودگاه بشری بلکه باید خطری برای آن به شمار رود. بدین ترتیب به تمام ساختار اجتماعی اسلام باید به شکل عاملی نگاه کرد که نیروی خود را در برابر ختنی کردن فروزه ویرانگر زنان به کار ببرد.^{۱۰۰}

در اسلام همچنین حدیث های بسیاری وجود دارند که آیه های قرآن را درباره برتری داشتن مردان نسبت به زنان تأیید می کنند. حدیث های زیر، پاره ای از آنها می باشند:

اسامه بن زید روایت کرده است که محمد گفت: «پس از رفتن من، هیچ عاملی پیش از وجود زنان برای ملت من سبب هرج و مرج و ناامنی نخواهد بود.»^{۱۰۱}
«عقیده همسر خود را پرسش کنید، ولی به آن عمل نکنید.
عقیده همسر خود را پرسش کنید، ولی برخلاف آن عمل کنید.
هیچگاه به سخنان و پیشنهاد های همسران عمل نکنید.»^{۱۰۲}

ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: «مردی ممکن است بر پایه چهار فروزه با زنی ازدواج کند: به سبب پول او، به علت اصل و نسب خانوادگی او، به سبب زیبایی او، و به علت ایمان او به اسلام. حال هرگاه شما به علت دیگری با زنی ازدواج کنید، دست های خود را در کثافت فرو برده اید.»^{۱۰۳}

¹⁰⁰ *Ibid.*, p. 45.

¹⁰¹ Abu Abdullah Muhammad Ibn Ismail al-Bukhari, *Kitab al-Jami' al-Sahih* (Levden, Holland, 1986), p. 419.

¹⁰² E. Westermarck, *Wit and Wisdom in Morocco*, p. 329. The first two proverbs can be traced to the second Caliph, Umar Ibn al-Kattab. See al-Ghazali's *Revivification*, p. 44, quoted by Mernissi, *Beyond the Veil*, pp. 110-111.

¹⁰³ *Mishkat al-Masabih*, trans. A. N. Matheus, vol., art. 171 (Calcutta, India: 1809), p. 545; Abu Isa Muhammed al-Tirmidhi, *Al Jami' (The Collection)*, 3 vols. (Cairo, Egypt: 1937).

ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: «هرگاه قرار بود من دستور دهم که فردی به دیگری سجده کند، به گونه یقین دستور می دادم که زنها به شوهرانشان سجده کنند.»^{۱۰۲}

عبداللّه بن عمر روایت کرده است که محمد گفت: «سه چیز نماد نوحست هستند: زن، اسب و خانه.»^{۱۰۵}

هنگامی که محمد آگاه شد که ایرانی ها، دختر کسری را به پادشاهی خود برگزیده اند، فریاد برآورد: «مردمی که امور خود را به زنی واگذار کنند، هیچگاه موفق نخواهند بود.»^{۱۰۶}

اگرچه محمد از زنیاران مشهور تاریخ به شمار رفته و حتی در جبهه های جنگ نیز بدون زن نمی توانست بسر بیبرد و هر زمانی که به جنگ می رفت قرعه می کشید و یکی و یا دو تن از زنانش را همراه خود می برد، ولی آنچنان نسبت به زنان بدبین بود که وضع دین پایه آنها را در امور مذهبی نیز تأکید کرده است. او در یک روز فطر زمانی که از کنار گروهی از زنان می گذشت، رو به آنان کرد و اظهار داشت: «شما زنها باید صدقه بدهید، زیرا من مشاهده کرده ام که بسیاری از شما ساکنان دوزخ خواهید بود.» آنها گفتند: «چرا؟» محمد پاسخ داد: «زیرا شما نسبت به شوهرانتان حق شناسی نمی کنید. اگر چه شما از نگر هوش و مذهب دارای کاستی هستید با این وجود، من هیچکس را ندیده ام که بیش از شما زنها بتوانند در مغز مردان نفوذ منفی داشته باشند.» زنها پرسش کردند: «کاستی ما از نگر هوش و مذهب چیست؟» محمد پاسخ داد: «کاستی شما از نگر هوش آنست که گواهی شما برابر گواهی نصف مرد است و کاستی شما از نگر مذهب آنست که در زمان ناپاکی به سبب عادت ماهیانه، از برگزاری نماز و روزه محروم هستید.»^{۱۰۷}

¹⁰⁴ Abu Isa Muhammed Ali al-Tirmidhi, *Al-Jami'* (The Collection), 3 vols. (Cairo, Egypt: 1937).

¹⁰⁵ Samuel M. Zwemer, *Across the World of Islam* (London: Fleming H. Levell Company, undated), p. 104.

¹⁰⁶ *Sahih al-Bukhari*.

¹⁰⁷ Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 126.

باز نمود بحث

هر گاه روانکاوی، آنچه را که در کتاب قرآن و حدیث درباره زن نوشته و در بحث بالا به آن اشاره گردید، مورد بررسی قرار دهد، تردید نیست که نویسنده چنین مطالب بیهوده ای را که تنها می تواند رسوبات یک مغز بیمارگونه باشد، بغیر از «ضد زن» بودن نمی تواند با برچسب دیگری مشخص سازد. ولی، شاید چنین هم نباشد! زیرا نکته دیگری در گفتارهای محمد وجود دارد که او را می تواند در بین برابر خواهان حقوق زن و مرد و نیز پشتیبانان حقوق زن طبقه بندی کند و در این راستا حتی او را از روشنگران هزاره سوم که ما در آن بسر می بریم نیز بالاتر قرار دهد و آن باور او در «برابری زن و مرد در شرکت در جهاد» است. ولی شوربختانه چنین نیز نیست. چرا؟ زیرا انس بن مالک روایت کرده است که در روز جنگ حنین، ابو طلحه مشاهده کرد که امه سلیم شمشیری در دست دارد. ابو طلحه رو به محمد کرد و گفت: «یا رسول الله، این امه سلیم است که شمشیری در دست دارد.» محمد، از امه سلیم پرسش کرد: «این شمشیر را برای چه در دست گرفته ای؟» امه سلیم پاسخ داد: «قصدم دارم بوسیله آن شکم بیدینی را که در دسترم قرار می گیرد، بدم.» محمد از سخنان او به خنده افتاد.¹⁰⁸

انس بن مالک روایت کرده است که: «پیامبر الله به امه سلیم و گروهی از زنان انصار اجازه داده بود زمانی که به جنگ می رود او را همراهی کنند، به سربازان آب بدهند و زخم های آنها را درمان نمایند.»¹⁰⁹ انس بن مالک می افزاید: «در روز جنگ اُحد، من عایشه بنت ابوبکر و امه سلیم را دیدم که هر دو لباس هایشان را به دور خود پیچیده بودند به گونه ای که من قوزک های پاهای آنها را می دیدم و با مشک های آبی که بر پشت خود حمل می کردند، به سربازان آب می دادند.»¹¹⁰

اکنون نکته اینست که در حالیکه محمد اجازه داده بود زنها مانند مردها به جبهه

¹⁰⁸ Sahih Muslim, vol. 3, No. 4453, p. 1001.

¹⁰⁹ Ibid. vol. 3, No. 4454, p. 1001.

¹¹⁰ Ibid. vol. 3, No. 4455, p. 1001.

جنگ برونند و در کنار سربازان مرد با دشمنان او جنگ نمایند، ولی با این وجود هنگامی که اموال غارت شده شکست خوردگان بین سربازان مسلمان تقسیم می شد، سهم مردان با زنان تفاوت می داشت و به زنان تنها جایزه و یا پاداشی از اموال چپاول شده، داده می شد. روایت زیر این مورد را به خوبی روشن می کند:

«یزید بن هرمز روایت کرده است که نجد نامه ای به ابن عباس، عموی پیامبر نوشت و از او پرسش کرد، (آیا پیامبر الله اجازه می دهد که زنها در نبردهای اسلامی [جهاد] شرکت جویند و هر گاه پاسخ این پرسش مثبت است، آیا سهمی که از غارت و چپاول اموال شکست خوردگان به زنها ویژگی داده می شود مشخص است یا نه؟) ابن عباس در پاسخ او نوشت: (پیامبر الله شرکت زنها در جهاد را اجازه داده و حتی در کنار آنها نیز نبرد کرده است، ولی سهم آنها از اموال غارت شده بهیچوجه برابر سربازان مرد نخواهد بود، بلکه تنها به آنها جایزه ای پرداخت خواهد شد.)^{۱۱۱} حدیث دیگری با کمی تفاوت در کاربرد واژه ها می گوید: (برای زنهایی که در جهاد شرکت می کنند سهم ویژه ای تعیین نشده، بلکه به آنها تنها پاداشی از اموال غارت شده داده خواهد شد.)^{۱۱۲}»

غیر مسلمانان ستمگرانه باید ترور شوند

آیه های ۶۱ و ۶۲ سوره احزاب کتاب قرآن می گوید:

«لَيْسَ لِمَنْ يَنْتَهَىٰ بِالْمُتْلِفُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُخَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦١﴾ مَلْعُونِينَ أَيْمَانُهُمْ لَا يَحُدُّونَ فِي قِتْلِهِمْ لَقَدْ قَاتُوا فِي بَيْتِ اللَّهِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكٰفِرِينَ ﴿٦٢﴾»

«اگر منافقین و آنهایی که دارای قلب بیمارگونه هستند و نیز آنهایی که در شهر آشوب می کنند، دست از کارهای خود نکشیدند... آنها افرادی ملعون هستند. این افراد را هر کجا یافتید دستگیر کنید و با ستمگری و بیرحمی آنها را بکشید.»

¹¹¹ Sahih Muslim, vol. 3, pp. 1002-1003.

¹¹² Ibid., p. 1004.

باز نمود بحث

دُرّاندیشی محمّد در آوردن چنین آیه وحشتناک و انسان ستیزی به گونه کامل روشن است. بدین شرح که آیا «مناقین» و یا «آنهایی که دارای قلب بیمارگونه بوده»، و یا «آنهایی که در شهر آشوب می کنند»، چه کسانی هستند؟ آیا بغیر از اینست که این افراد در برابر خرافاتی که یک فرد جاه طلب و تشنه قدرت می خواهد به آنها تحمیل کند تا بدینوسیله بتواند بر آنها حکومت نماید، ایستادگی می کنند؟ بنابراین آیا مجازات این افراد آنست که بر پایه آیه بالا، هر کجا مشاهده شدند، باید دستگیر و ستمکارانه کشته شوند؟ آیا این عدالت و دادگری الله و یا خداوندی است که دست کم ۱۱۴ مرتبه در قرآن «بخشنده و مهربان» نام گرفته است؟ پاسخ این پرسش ها اینست که این الله و یا خداوند خونریز و آدمکش در واقع جانور شگفت انگیزی است که یک شترچران جاه طلبی که قصد فرمانروائی بر هموعانش را دارد، اختراع کرده تا از زبان او مردم را وادار به تسلیم شدن به خواست های خود بکنند.

کشتار برای مسلمانان اجباری است، اگر چه آنها مایل به انجام این عمل نباشند

آیه ۲۱۶ سوره بقره قرآن می گوید:

كَيْفَ عَلَى الْقَوْمِ الْفِتَالُ وَهُوَ كَيْفٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

«کشتار برای شما اجباری است، اگر چه شما از انجام چنین عملی بیزار و رویگردان باشید. شما ممکن است از چیزی نفرت داشته باشید، ولی آن برای شما نیکو باشد و ممکن است شما چیزی را دوست داشته باشید، ولی آن برایتان خوب نباشد. الله آنرا می داند و شما نمی دانید.»

باز نمود بحث

در آیه بالا، الله عربستان برای بنده های عربش، قتل و کشتار، ترور، نفرت، و نابودی

تجویز می کند و از عشق، مهر و محبت، دوستی، صمیمیت و همزیستی انسانی لب فرو می بندد. او این فروزه های ویرانگر را در کتاب مقدسی که برای آنها می فرستد مجاز می شمارد و برایشان اجباری می داند. آنها در جایگاه یک فرد انسان و بنده ناآگاه الله ممکن است از دست زدن به چنین اعمالی رویگردان باشند، ولی الله همه چیزدان بندگانش را ملزم به اجرای آن اعمال کشتارگرانه و نابودکننده می داند. فلسفه انسانگرایانه در پس این فرمانهای دیوصفتانه آنست که دشمنان پیامبر الله باید با این ترندها نابود شوند تا راه برای قدرت حکومت محمد هموار گردد.

مسلمان باید مرقد (از دین برگشته) را بکشد

به گونه ای که در فصل چهارم شرح داده خواهد شد، محمد در چندین حدیث مجازات کسی را که از دین بر می گردد، «مرگ» به شمار آورده است. در قرآن نیز اسلام افرادی را که از دین برگردند محکوم کرده و مجازات های شدیدی برایشان برشمرده است. آیه های زیر حاکی از سرنوشت آنهایی که از اسلام برگردند و مجازات های آنها خواهد بود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ إِذَا كُفِرُوا لَنْ نَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿۳۰﴾

«آنهایی که پس از ایمان آوردن کافر شدند و بر کفر خویش افزودند، هیچگاه توبه آنها پذیرفته نخواهد شد و در حقیقت آنها از گمراهان خواهند بود.» (قرآن، ۳:۹۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا! طُيُفِرُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَزُودُكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَقَلُّوا خَسِرِينَ ﴿۳۱﴾

«ای اهل ایمان، اگر از کافران پیروی کنید آنها شما را باز از دین اسلام به کفر باز می گردانند، آنگاه شما هم مانند آنها از زیانکاران جهان خواهید بود.» (قرآن، ۱۲۹:۳)

وَدُّوا لَوْ كَفَرُوا كَمَا كَفَرُوا وَيَتَحَوَّنُونَ سَوَاءً مَّا لَكُمْ بِهِمْ وَأَمِّنًا: أُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿۳۲﴾

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَدُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَشْخِذُوا بِهِمْ وَلَا تَصْبِرُوا ﴿۳۳﴾

«کافران آرزو دارند که شما مسلمان ها هم مانند آنها کافر شوید تا همه در کفر برابر باشید. پس آنها را تا در راه الله هجرت نکنند دوست نگیرید و هرگاه مخالفت کردند، هر کجا آنها را یافتید گرفته و به قتلشان برسانید و از آنها نباید یار و دوستی

برگزینید.» (قرآن، ۸۹: ۴)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ إِذَا دُأُوا كُفْرًا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيُغَيِّرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ﴿۱۰۸﴾

«آنهاست که نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آورده و دگر باره کافر شدند، پس بر کفر خود افزودند. این افراد را الله نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد کرد.» (قرآن، ۱۳۷: ۴)

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مَنَنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ مِّنْ سَمَوَاتِي بِعَشْرِ أَلْفِ مِائَةٍ ثُمَّ نُحْمِلُهَا إِلَىٰ بُرُوجِ الْمُقَدَّسَاتِ فَنُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِنِّي أَتَّخِذُ الْعَادِلِينَ عَذَابًا آلَاءًا لَّأَعَذِّبَنَّهُ أَتَّخِذُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۰۹﴾
«الله گفت، من آن مانده را برای شما می فرستم، ولی هر کس پس از نزول مانده از دین برگردد او را عذابی کنم که هیچیک از جهانیان را نکرده باشم.» (قرآن، ۱۱۵: ۵)

دست کم در آیه بالا، الله در تحمیل درد، مجازات، ترور و وحشیگری بر آفریده های ستمگرش هم پیشی می جوید.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مِنْ أَكْرَهٍ فَعَلَيْهِمُ الْعُقُوبَةُ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ﴿۱۰۹﴾
«هر کسی بعد از آنکه به الله ایمان آورد، باز کافر شد ... خشم الله را به خود خواهد خرید و مجازاتی سخت در انتظارش خواهد بود.» (قرآن، ۱۰۶: ۱۶)

وَأُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَتَسْمِعُهُمْ وَأَنْصُرُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْقَائِلُونَ ﴿۱۱۰﴾

«الله آنهاست که از دین برمی گردند، هدایت نخواهد کرد. الله بر دلها و گوشها و چشمهای این افراد مهر زده است و بدون تردید در عالم آخرت این افراد از زیانکاران خواهند بود.» (قرآن، ۱۰۹-۱۰۷: ۱۶)

إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِمْ لَمَّا جَاءَهُم مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَن سُبْحَانَ اللَّهِ مَا يَتَّبِعُونَ لَكُمْ لَئِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُ وَلَا تَقْرَبُوا مَنَازِلَ اللَّهِ فَتَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ يَكْفُرُونَ ﴿۱۱۱﴾

«آنهاست که به راه رستگاری هدایت شدند، باز از دین باز گشتند و مرتد شدند، اینها افرادی هستند که شیطان کفر را در نگرشان جلوه گر ساخت و آنها را فریب داد.» (قرآن، ۲۵: ۴۷)

شاید گزافه گوئی نباشد اگر گفته شود که هرگاه برآستی قرار می بود، یک سازمان سیاسی، اصول و احکام اسلام را آنچنان که در قرآن آمده است، به مورد اجرا بگذارد، امنیت افراد آن اجتماع از امنیت حیوانانی که در یک جنگل بسر می برند نیز بی ثبات تر می گشت. درست است که در زمان کنونی حکومت هائی

در دنیا وجود دارند که خود را «اسلامی» می نامند، مانند حکومت های عربستان سعودی، ایران، پاکستان و غیره، ولی به درستی می توان ادعا کرد که این حکومت ها حتی ۱۰ درصد اصول و موازین اسلامی را نیز به مورد اجرا نمی گذارند. به گونه ای که در بالا گفته شد، آیه ۴۸ سوره نساء می گوید، مسلمانان نباید با غیر مسلمانان دوستی کنند و تأکید می کند که مسلمانان باید افراد غیر مسلمان را بگیرند و آنها را به قتل برسانند. آیه ۵۱ سوره مائده نیز می گوید مسلمانان نباید با یهودی ها و مسیحی ها دوستی کنند و هرگاه به این کار دست زدند، مانند آنها خواهند بود. آیا براستی می توان جامعه ای را به تصور آورد که همه افراد آن باید از مشتی خرافات نابخردانه پیروی کنند و هر کس از آن کار سرباز زد، سایر افراد اجتماع اختیار داشته باشند او را نابود کنند؟ بدیهی است که در چنین جنگلی، هر کسی هم پلیس، هم دادستان و هم قاضی خواهد بود و بدیهی است که چنین جامعه ای نیازی به زندان نیز نخواهد داشت. به راستی که یک جامعه ناب و سره اسلامی چه «مدینه فاضله» انسانگرا و بشرنوازی خواهد بود!

الله آدمکشان را دوست دارد

آیه ۴ سوره الصّٰف، به روشنی سخن از عشق الله به خون و خونریزی می گوید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَبًا كَأَنَّهُمْ بُنِينَ مَرْمُوسِينَ ﴿۴﴾

«در حقیقت الله آنها را که در صفوف استوار و آهنین در راه او آدم می کشند دوست دارد.»

باز نمود بحث

با توجه به اینکه الله به بندگانش فرمان می دهد که یکدیگر را مانند ماهی ها قتل عام کنند، بدیهی است که او همچنین دوست دارد مشاهده کند که بندگانش یکدیگر را قتل عام کنند و بویژه در صفوف استوار و آهنین، خون یکدیگر را بریزند. بدین ترتیب، پیامبر محبوب الله در برابر آنهایی که مخالف با عوامفریبی های او هستند احساس امنیت بیشتری خواهد کرد.

الله فرمان می دهد، سر غیر مسلمان بریده و مسلمان بوسیله ارتکاب اعمال تروریستی آزمایش شود

در آیه ۴ سوره محمد، الله به پیامبرش فرمان می دهد به مسلمانان بگوید، او میل دارد آنها غیر مسلمانان را زندانی کنند، گردنشان را قطع نمایند و خونشان را بریزند:

بِمَاذَا لَيْسْتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا قَتَلْتُمُوهُمْ فَتَرَبَّاتُ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْتُمُوهُمْ فَسُدُّوا أَلْوَابَ قِيَامًا مَّا تَبْعُدُوا وَمَا بِمَاءٍ حَتَّىٰ تَصْرَعَ الْخُرُوبُ أَوْ رَاثَهَا ۗ ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآتَيْنَهُم مِّنْهُمُ الْوَيْسَ لِيَتَّبِعُوا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ۝

«شما مؤمنان چون با کافران روبرو شوید باید گردن آنها را بزنید تا اینکه از خونریزی بسیار دشمن را از پا در آورید، پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید که بعد با آنها را آزاد سازید و با فدیسه بگیرید تا سختی های جنگ فرو نشیند.»

اگر الله می خواست خود از کافران انتقام می کشید و همه را هلاک می کرد، ولی برای آزمایش شما این کار را به شما واگذار کرده است.»

باز نمود بحث

نکته بسیار جالب در آیه بالا آنست که الله می گوید او توان این را دارد که همه مخالفان پیامبرش را بکشد، ولی این کار را بدین منظور به بندگان مسلمانش واگذار می کند تا توان قصاصی و فروزه خونریزی آنها را به مورد آزمایش بگذارد! شاید مگر تو نمی گوئی که از آنچه در اندیشه بندگان می گذرد با خیر و آگاه هستی، پس چگونه است که برای آزمایش آنها فرمان قتلشان را بوسیله سایر بندگان صادر می کنی؟ شاید هم دلیل اینکه الله خودش بندگان نافرمانش را نمی کشد و این کار را بر دوش بندگان مسلمانش قرار می دهد آنست که می خواهد یک پنجم اموال و دارائی های کشته شدگان در جهاد، زندهای آنها و همچنین بهای فروش فرزندانشان، بهره پیامبر دلبندهش شود. برآستی که چه الله همه چیزدان، خرد آگاه و مهربان و چه پیامبر نیک سرشت، با ایمان، راستگو و درستکاری مسلمانان دارند!

الله در فرور غیر مسلمانان بر پیامبرش پیشی می گیرد، در دل آنها وحشت می کارد و به فرشتگان دستور می دهد گردن آنها را بزنند و انگشتانشان را قطع کنند

آیه های ۱۲، ۱۷ و ۶۵ سوره انفال قرآن تألیف الله می گوید:

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ مَعَكُمْ فَتَيُّوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأَلْنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الزُّبْنَ فَاسْتَرْوُوا وَافْتَرَوْا وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۸﴾

«به پساد آرای رسول، آنگاه که الله تو به فرشتگان وحی کرد من با شما ایم، مؤمنان را ثابت قدم بدارید که من ترس در دل کافران می افکنم تا گردنهايشان را بزنید و همه انگشتانشان را قطع کنید» (قرآن، ۱۲: ۸)

قَلَّمَ نَقَلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَاتَلَهُمْ وَمَا زَمَيْتَ إِذْ زَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ زَمَى الْمُؤْمِنِينَ مِنَّةَ بَلَاءٍ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۹﴾

«ای مؤمنان) نه شما بلکه الله کافران را کشت و (ای رسول) چون تو تیر افکندی، نه تو، بلکه الله افکند.» (قرآن، ۱۷: ۸)

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَرَضٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْفِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ سَبْرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ تَكُنْ مِنْكُمْ يَأْتِيهَا تَغْلِبُوا أَلْهَائِمِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَتَّقُونَ ﴿۱۰﴾

«ای رسول! مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن که اگر بیست نفر از شما شکیبا باشید، بر دویست نفر از دشمنان پیروز خواهید شد و اگر صد نفر باشید، بر یکهزار نفر از کافران پیروز خواهید شد، زیرا آنها گروهی بی دانشند.» (قرآن، ۶۵: ۸)

باز نمود بحث

آیا در فرهنگ اسلامی چه کسی کافر نامیده می شود؟ پاسخ بسیار ساده است؟ در فرهنگ اسلام، کافر به کسی گفته می شود که به خرافات یاوه گونه ای که محمد از قول الله خود ساخته اش برای استوار کردن قدرتش در شبه جزیره عربستان می گوید گوش فرا نمی دهد. چرا باید گردن کافر قطع گردد و انگشتانش بریده شوند؟ زیرا او در جنگ های مذهبی (اقدامات تروریستی) که دشمنان محمد را نابود

می کند و سبب می شود که یک پنجم اموال چپاول شده به او برسد و قدرت و دارائی های او را افزایش بخشد شرکت نمی کند.

در حالیکه الله به محمد می گوید، اگر مسلمانان بیست نفر باشند می توانند دویست نفر و هر گاه یکصد نفر باشند، خواهند توانست بر یکهزار نفر از دشمنان او پیروز شوند، معلوم نیست پس چرا در جنگ اُحُد قول الله کار نکرد؟ زیرا به گونه ای که می دانیم در این جنگ قریشی ها شکست سخت و دردناکی به محمد و مسلمانان وارد کردند. در این نبرد، شمار هفتاد و چهار نفر از پیروان محمد که چندین نفر آنها از یاران نزدیک او بودند، از جمله عمویش حمزه که از دلاوران عرب به شمار می رفت و نیز مصعب پرچمدار دلیر او به خاک هلاکت افتادند و هند همسر ابوسفیان و حشیانه جگر حمزه را در آورد و آنرا به نیش کشید. در برابر هفتاد و چهار نفر از مسلمانان، قریشی ها تنها چهار نفر کشته دادند. محمد نیز خود به سبب ضربه هائی که بر او وارد شد از هوش رفت، از ناحیه صورت به سختی زخمی گردید و یکی از دندانهایش را از دست داد. یکی از سربازان قریش به نام «ابن کمیه» با شمشیر سر محمد را هدف قرار داد، ولی طلحه با دست خود ضربه را گرفت و انگشتانش را برای همیشه از دست داد. هر گاه گروهی از پیروان محمد او را محاصره و نگهداری نمی کردند، او بدون تردید در این نبرد جان باخته بود.^{۱۱۳}

براستی که الله مسلمانان تا چه اندازه با مزه و در همان حال ستمگر است، زیرا در یک جنگ او فرشتگانش را به کمک پیامبر شهادت می فرستد تا به دشمنانش تیراندازی و به آنها سنگ پرتاب کنند، ولی در جنگ دیگر، او ساکت و بدون حرکت باقی می ماند تا نامسلمانان چنین سرنوشت دردناکی را بسر پیامبر جانش در بیاورند.

آیا محمد یک فرد خونخوار بود؟

آیه ۶۷ سوره انفال به شرح زیر، به پرسش بالا پاسخ می دهد:

مَا كَانَ لِنَبِيِّهِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ أَشْرَكَ حَتَّىٰ يَبْلُغَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ

¹¹³ William Muir, *The life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 261

عَزِيزُ حَكِيْمٌ ﴿۱۰﴾

«هیچ پیامبری را روانباشد پیش از چیرگی بر دشمنان و کنترل سرزمینشان از اسیران جنگی پول (فدیه) گرفته و آنها را آزاد سازد، بلکه باید خون آنها را بسیار بریزد.»

باز نمود بحث

دست کم، دو مورد در آیه بالا وجود دارد که شایسته بحث و بررسی می باشد: نخست اینکه هدف اصلی محمد کشتار دشمنان و دستیابی به قدرت می باشد و به همین سبب، هدفش را در دهان الله قرار داده و با زبان این خدمتگزار همیشه حاضر در صحنه می گوید، کشتن اسیران و تسخیر سرزمین دشمنان مهمتر از زندانی کردن و یا آزاد کردن آنها در برابر فدیة می باشد. دوم، این روش شیادی و ریاکاری همیشگی اوست که با ساختن آیه ای که هدف او را آورده می کرد، الله را دیکته کننده آیه می خواند و وانمود می کرد که او نیست که هدفش کشتار دشمنانش می باشد، بلکه این فرمان الله است که به او اندرز می دهد که پاداش و رستگاری او در دنیای آخرت بر سودهای مادی و فانی او در این دنیا برتری دارد. بر پایه اصول روانشناسی، در واقع او الله را وسیله و آلت مکانیسم دفاع روانی خود قرار می داد. نگاهی به رویدادهای زندگی محمد نیز تردیدی در خون آشامی او باقی نخواهد گذاشت. بدین شرح که در جنگ محارب و بنی ثعلبه، او یکی از افرادی را که در آن نبرد دستگیر شده بود به نام یاسر به شتربانی شترهایش در نزدیکی محلی به نام «الجمما» گماشته بود. زمانی هشت نفر از افراد طایفه «قیس» که در «بجیلا» بسر می بردند، به مدینه نزد محمد آمدند و اسلام آوردند. هوای مدینه به سبب رطوبت برای آنها سازگار نبود و پس از مدتی به بیماری طحال دچار شدند. از اینرو نزد محمد آمدند و از او چاره جوئی کردند. محمد به آنها پیشنهاد کرد به بیابان نزد شتریان او بروند و از او بخواهند به آنها شیر و ادراک شتر بدهد تا درمان شوند. آنها این کار را انجام دادند و به هر علتی از بیماری رهائی یافتند. پس از درمان، آنها شترها را ربودند و فرار کردند. یاسر شتریان محمد در پی تعقیب آنها برآمد، ولی آنها او را

وحشیانه کشتند و از آنجا گریختند.

هنگامی که محمد از جریان آگاهی پیدا کرد، «کرز بن جابر» را که خود در پیش راهزن بود و سپس اسلام آورده و به محمد پیوسته بود با بیست نفر برای دستگیری ربایندگان شترهایش به بیابان گسیل داشت. «کرز بن جابر» ربایندگان را دستگیر کرد و شترها را بغیر از یکی که بوسیله ربایندگان کشته شده بود، از آنها باز ستاند و آنها را نزد محمد آورد. پیامبر الله دستور داد، دستها و پاهای آنها را قطع کنند و چشمانشان را از حدقه در بیاورند.^{۱۱۴} یکی دیگر از تاریخنویسان می نویسد: «محمد دستور داد افزون بر مجازات های بالا، میله های آهنی داغ به چشمان آنها بکشند و هنگامی که در حال جان کندن درخواست آب کردند، پیامبر الله دستور داد به آنها آب ندهند تا آنها جان دادند.»^{۱۱۵}

یکی دیگر از دلائل خون آشامی محمد، بازتابی است که در جنگ بدر از خود نشان داد. این رویداد که بوسیله همه تاریخنویسان شرح داده شده اینست که در جنگ بدر، زمانی که سر بریده ابو جهل، مخالف سرسخت محمد را پیش پایش انداختند، او از شدت شادی آنچنان به هیجان و شادی آمد که به حالت غش افتاد و از حال عادی خارج شد.^{۱۱۶} Margoliouth نوشته است، زمانی که محمد سر بریده ابو جهل را در جنگ بدر مشاهده نمود از شدت هیجان شادی غش کرد.^{۱۱۷} مور نیز می نویسد: «در جنگ بدر محمد با مشاهده کشته شدگان درونش را آشکار کرد و با هیجانی فراسوی پندار، ابراز شادی و سرور نمود. او همچنین فرمان داد چندین نفر از اسیران جنگی را که هیچ دلیل و مدرکی از فعالیت های سیاسی آنها بر ضد خود در دست نداشت، اعدام کنند.»^{۱۱۸}

¹¹⁴ Muir, *The Life of Mohammad*, p. 350.

¹¹⁵ Paul Fregosi, *Jihad in the West* (Amherst, New York: Prometheus, 1998), p. 47.

¹¹⁶ P. De Lacy Johnstone, *Muhammad and His Power* (New York: Charles Scribner's Sons, 1901), p. 94.

¹¹⁷ David A. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (New York: New World Book Manufacturing Co. Inc., 1972), p. 46.

¹¹⁸ Muir, *The Life of Mohammad*, p. 513.

الله، شریک جرم داوطلبانه اقدامات تروریستی محمد

بر پایه آیه ۱۴ سوره توبه، الله گروهی از بندگان را برای کشتار گروهی دیگر بر می انگیزاند و به آنها فرمان می دهد بر ضدّ ممنوعان خود به کشتار برخیزند. الله همچنین به بنده های مسلمانش نوید می دهد زمانی که به خونریزی ممنوعان غیر مسلمان خود برخاستند، او هم در عذاب دادن به آنها به کمک بنده های مسلمانش خواهد شتافت.

فَتَلْوَهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَضْرِبُهُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۴﴾

اهل ایمان، با کافران به قتال و کارزار برخیزید تا الله آنها را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آنها پیروز گرداند و دلهای اهل ایمان را شفا بخشد.»
براستی که افسرد بشر چقدر خوشبخت هستند که سیستم جزائی آنها با سیستم جزائی الله مسلمانان تفاوت دارد. دلیل اینست که در سیستم جزائی افراد بشر، هنگامی که فردی به ارتکاب یک رفتار غیرقانونی متهم می شود، جامعه بیدرنگ او را خطاکار به شمار نمی آورد، بلکه او نخست یک وکیل مدافع برای خود برمی گرداند تا در جریان دادرسی و مراجع رسیدگی به عمل جرم و بویژه در دادگاه از او دفاع نماید. افزون بر آن، دادگاه پس از اینکه هیئت منصفه او را گناهکار شناخت، آنوقت برایش مجازات تعیین می کند. زمانی نیز که دادگاه برای او مجازات تعیین می کند، نوع مجازات باید با پیشینه مجرم، انگیزه او در ارتکاب جرم، چگونگی ارتکاب جرم و شرائط اوضاع و احوال محیطی که مجرم به ارتکاب جرم دست زده همخوانی داشته باشد. پس از صدور حکم مجازات نیز مجرم حق استیناف داشته و دادگاههای بالاتر می توانند حکم دادگاهی که او را محکوم به ارتکاب جرم کرده، باطل سازند. همچنین زمانی که حکم مجازات متهم قطعی شود، هیچکس حق ندارد در فراسوی حکم دادگاه اقدامی بر ضد او انجام دهد. ولی در سیستم جزائی الله، عوامل پلیس، هیئت منصفه، وکیل مدافع، دادستان، قاضی و زندان، همه در اختیار ملای واحدی قرار دارد که «قاضی شرع» نامیده می شود و حکم او قطعی بوده و بیدرنگ باید به مورد اجرا گذاشته شود.

نکته بسیار جالب توجه آنست که در سیستم جزائی عادی، هیچکس مجاز نیست

که یکی از طرفین دعوی را بر ضد دیگری برانگیزد، ولی در قرآن، الله گروهی از بندگان را تحریک و تشویق می کند گروهی دیگر را به خاک و خون بکشند و به آنها نوید می دهد که در هنگام ارتکاب این عمل در دل طرف دیگر ترس و وحشت خواهد انداخت و گروه برانگیخته شده را در کشتار ممنوع خود کمک خواهد کرد. برآستی که چه الله منصف، بیطرف و دادگری!

الله از افراد صلح طلب نفرت، ولی جنگجویان و تروریست ها را دوست دارد

آیه ۳۵ سوره محمد، می گوید:

قَلَّ يَهْتَوُونَ دَعْوَةَ إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْيَانُ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَفْعَلَكُمْ أَغْمَلًا ﴿٣٥﴾

«ای اهل ایمان! در کنار دین، خود را سست و ناتوان نشان ندهید و در جستجوی صلح برنیائید، زیرا شما برتر از کفار هستید و الله با شما بوده و هیچگاه نخواهد گذاشت که شما شکست بخورید.»

گذشته از دلائلی که در پیش گفته شد، آیه بالا سرشت جنگجویانه و تروریستی اسلام و دژاندیشی محمد را برای خون آشامی، چپاول و غارت و روح قدرت طلبی او را به روشنی نشان می دهد. هرگاه او انسان راستگو و درست کرداری می بود و بوسیله الله برای هدایت افراد بشر به راه راست به رسالت برگزیده شده بود، چرا به جای صلح و صفا و زندگی مسالمت آمیز با هموعانش می باید از این عوامل انسانگرایانه رویگردان باشند و پیوسته دم از خون و خونریزی بزند و حتی از زبان الله در کتاب قرآن به پیروانش توصیه کند که پذیرای صلح با دشمنانش نباشند؟ اگر هدف محمد تنها این می بود که دشمنانش را به دین نوینش فراخواند و قصد تصرف زمین ها و اموال و دارائی آنها را برای استوار کردن قدرت فرماندهی اش در عربستان نداشت، چرا از صلح با آنها خودداری و در جنگ کردن با آنها اصرار می ورزید؟ گذشته از آنچه که گفته شد، محمد بر ضد یک کشور بیگانه نبرد نمی کرد تا بتوان گفت که به منظور برخی دلائل استراتژیک از صلح با دشمنانش خودداری می نمود، بلکه او در برابر طوایف و قبائل بی پناه سرزمین خودش جنگ و کشتار

می‌کرد. بنابراین می‌توان از این بحث نتیجه گرفت که بدون هیچگونه تردیدی او به هر وسیله ریاکارانه و وحشیانه‌ای متوسل می‌شد تا موفق شود بر مردم سرزمینش حکومت کند.

یکی دیگر از ریاکاری‌های محمد در آوردن آیه بالا، فریب دادن تازی‌ها با اظهار این مطلب است که الله قول و نوید داده است که آنها را در برابر دشمنانشان پشتیبانی و یاری کند شکست سخت او در جنگ اُحُد، در پیش شرح داده شد. ولی این تنها موردی نبود که او با خواری و فرومایگی در جنگ شکست خورد. در سال هفتم هجرت محمد نیروئی را برای حمله به ساکنان فدک گسیل داشت که در این نبرد، افراد طایفه «بنی مورا» سربازان او را تکه تکه کردند.^{۱۱۹}

یک سال پس از آن، محمد نیروئی برای مسلمان کردن طایفه «بنی سلیم» به محل سکونت آنها در شرق مدینه گسیل داشت که در این نبرد افراد طایفه یادشده، بیشتر سربازان او را کشتند و فرمانده آنها در حالیکه زخمهای شدیدی در نبرد برداشته بود، به سختی توانست از میدان جنگ بگریزد و جان بدر ببرد.

یکی یا دو ماه پس از رویداد بالا، محمد نیروی دیگری برای حمله به بخشی از طایفه «بنی لیث» که در راه به مکه بسر می‌بردند، گسیل داشت. مسلمانان به گونه ناگهانی و بدون آگاهی پیشین به طایفه یاد شده حمله بردند و اموال و دارائی‌های آنها را غارت کردند و به سوی مدینه گریختن آغاز نمودند، ولی افراد طایفه «بنی لیث» آنها را تعقیب کردند، اموال و شترهای غارت شده را از آنها بازپس گرفتند و آنها را به سوی مدینه فراری دادند.^{۱۲۰}

در موردی دیگر، محمد گروه کوچکی شامل پانزده نفر را برای حمله به قبیله «بنی امیر» که بخشی از طایفه مخالفش «هوین» بود، به «ذات اتلا» در مرزهای سوریه گسیل داشت. مسلمانان ابتدا موفق شدند بر طایفه یاد شده پیروز شوند و اموال و دارائی‌های آنها را به غنیمت ببرند، به گونه‌ای که به هر یک از آنها ۱۵ رأس شتر سهم رسید، ولی پس از آن گروهی از بسادیه نشینان آن محل به آنها حمله ور

¹¹⁹ Ibid., p. 392.

¹²⁰ Ibid.

شدند و تمامی آنها را بغیر از یکنفرشان که به سختی مجروح شد و به مدینه فرار کرد، از دم تیغ گذراندند.^{۱۲۱}

مصیبت بارتر از همه برای مسلمانان شکست آنها در سوریه بود. بدین شرح که تا سال ۶۲۹ میلادی، محمد تنها طوایف و قبیله های داخل عربستان را مورد حمله قرار می داد و اموالشان را غارت می کرد، ولی در سپتامبر این سال (۶۲۹)، شش ماه پس از بازگشت از مسافرت حجّه الوداع که به مکه انجام داده بود، برای نخستین بار تصمیم گرفت ملت های خارج از عربستان را مورد حمله قرار دهد و گزینه او در این مورد نواحی جنوبی امپراتوری روم بود. سبب این حمله آن بود که او نامه ای بوسیله یکی از مسلمانان به «هراکلیتوس» (هرقل) امپراتور روم ارسال داشته و او را به دین اسلام فرخوانده بود، ولی در هنگام بازگشت هنگامی که او از بین افراد طایفه «قسائید» در نزدیکی های دریای مرده عبور می کرد، یکی از رؤسای آن طایفه به نام «شوراهبیل»، در «متعه» او را از پای در آورده بود.

در این لشگرکشی، محمد فرزندخوانده اش «زید بن حارث» را به فرماندهی لشگر مسلمانان منصوب کرده و دستور داده بود هرگاه زید در آن جنگ کشته شد، «جعفر بن ابیطالب» برادر «علی بن ابیطالب»، جایگزین او شده و اگر او نیز از پای درآمد، «عبدالله بن رواحه» فرماندهی مسلمانان را به دست بگیرد. هنگامی که لشگر مسلمانان مدینه را ترک می کرد، محمد به آنها گوشزد کرد که انتظار دارد آنها با دستی پر از اموال و دارائی های غارت شده - که هدف پایه ای وی از این رزم آوری ها بود - به مدینه بازگشت کنند.

نخستین رویارویی لشگر اعزامی محمد با نیروی دشمن، در «متعه» در جنوب شرقی دریای مرده روی داد. در این نبرد، لشگر مسلمانان در محل مطلوبی آرایش یافته بود و پرچم اسلام بوسیله زید، فرمانده آنها حمل می شد ولی در همان نخستین برخورد او از پای درآمد و سپس «جعفر بن ابیطالب» پرچم را در دست گرفت که او هم به همان سرنوشت گرفتار آمد و کشته شد. پس از کشته شدن او «عبدالله بن رواحه» فرماندهی و پرچم اسلام را در دست گرفت، ولی دستهای او هم بوسیله

¹²¹ Ibid.

نیروهای دشمن قطع گردید و او ناچار شد پرچم را زیر بازوانش حمل کند. مقاومت او به جایی نرسید و سرانجام او نیز از پای درآمد و کشته شد. پس از شکست ناکام کننده یاد شده، مسلمانان درحالیکه فرماندهان برجسته و رزم آوران کارآزموده خود را از دست داده بودند، از میدان جنگ گریختند و هرگاه به سبب ورزیدگی رزمی «خالد بن ولید»، جنگ آور سلحشور و مشهور عرب نبود که با نهایت مهارت فرماندهی مسلمانان را در دست گرفت و موفق شد سربازان باقیمانده را جمع و جور کرده و عقب نشینی اختیار نماید، تلفات آنها از اینها نیز زیادتر می‌بود.^{۱۲۲} گوئی در تمام این شکست های رسواکننده ای که به مسلمانان وارد شد، الله، این لوده دست ساخته محمد، یا به مرخصی رفته، یا گرفتار بیماری Alzheimer شده و یا اینکه مرده بود. زیرا او نه در راستای قول و وعده و وعیدهایی که به مسلمانان داده بود که در نبردها چنین و چنان به آنها کمک می‌کند، اقدامی به عمل آورد و نه اینکه فرشتگان مسلحی را که در جنگ بدر از آسمان به کمک محمد فرستاده بود، مأمور کمک به مسلمانها کرد!

کوتاه اینکه، برپایه گفتار قرآن، یک مسلمان خوب فردی است که خانه اش را ترک گوید و مال و جانش را در جنگ برای رضای الله و پیامبرش قربانی کند. الله نیز در برابر، اگر در جنگ زنده بماند، در این دنیا او را با سهمی که از چپاول و غارت اموال و دارائی‌ها و زنه‌های به دست آمده و در دنیای دیگر با امکان شهوترانی در عشرتکده بهشت، پاداش خواهد داد. ولی مسلمان بد، فرد صلح طلب و مسالمت جوئی است که الله از او نفرت دارد و شعله های گدازنده و گزنده آتش دوزخ در انتظار او هستند.

پدران و مادران غیر مسلمان را نباید فرزندانشان دوست داشته باشند

شاید کسی نتواند باور کند که یک کتاب به اصطلاح آسمانی که درونمایه آن باید بر پایه غایت نیکی و راستی و درستی بنیان گذاشته شده باشد، به افراد مردم آموزش

¹²²S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingstons, 1972), pp. 199-200.

بدهد که اگر پدران و برادرانشان خرافات مسخره‌ای را که محمد تبلیغ می‌کرد نپذیرفتند، نباید آنها را دوست داشته باشند. ولی با نهایت شگفتی باید دانست که برخی از آیه‌های قرآن به افراد مردم توصیه می‌کند که هرگاه پدران و برادران و سایر منسوبینشان به اسلام ایمان نداشته باشند، نباید آنها را دوست بدارند. در بین این آیه‌ها، یکی آیه ۲۳ سوره توبه است که گستاخانه به مسلمانان به آموزش چنین فروزه نائسانی می‌پردازد:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا اٰبَآءَكُمْ وَاٰخُوْتَكُمْ وَاَوْلِيَآءَ اِنْ اِسْتَحَبُّوْا الْكُفْرَ عَلَی الْاِيْمٰنِ وَمَنْ يَّتَوَلَّهُمْ
يَتَّبِعْكُمْ بِالْاَوَّلِيَّةِ هُمْ الظَّالِمُوْنَ ﴿۲۳﴾

«ای اهل ایمان! شما پدران و برادران خود را نباید دوست بدارید، اگر آنها کفر را بر ایمان برتری بدهند و هر کس از شما آنها را دوست بدارد، بدون شک از ستمکاران است.»

اصول اخلاق حکم می‌کند که هر انسانی، هر موجود زنده‌ای، بویژه هم‌نوع خود را دوست داشته باشد. به همان نسبت نیز اگر کسی از نزدیکی با یک بیگانه به سبب دین و مذهبش خودداری کند مرتکب یک عمل غیر اخلاقی شده، چه رسد به اینکه دینی به انسان آموزش بدهد که اگر پدر و برادرش از پذیرش پاره‌ای اصول خردستیز خودداری کردند، پیوند خویشاوندی خود را با آنها ببرد. فرض است که اصول مذهبی به افراد بشر درس برادری، شرافتمندی، درستی، راست کرداری، مهرورزی و بیگانگی بدهند، ولی دین محمد به مسلمانان آموزش می‌دهد که اگر پدر و برادرش از خرافات خردستیزی که او برای استوار کردن پایه‌های قدرتش تبلیغ می‌کند پیروی نکردند، با آنها دشمنی ورزند. به همین دلیل، با ایمان کامل می‌توان گفت که هیچ دین و مذهبی در دنیا، مانند محمد و دین کاوک او اسلام، پیوندهای خانوادگی را نابود نکرده است. با وارد کردن این مطالب ضد اخلاقی و بیهوده در قرآن، محمد به مسلمانان گفت که آنها باید او را بیش از فرزندانشان دوست بدارند. در آیه بالا (۲۳: ۹) نکته مهم دیگری وجود دارد که نباید از نگر دور داشت و آن نکته اینست که به گونه‌ای که در پیش گفته شد، اسلام برای زن وجود یک کالا قائل است و نه یک انسان. زیرا حتی هنگامی که قرآن می‌خواهد افراد انسان را از داشتن پاره‌ای احساسات درونی مثبت منع کند، سخنی از زن به میان نمی‌آورد و «پدران» و

«برادران»، را مورد بحث قرار می دهد و «مادران» و «خواهران» را به فراموشی می سپارد.

آیه دیگری که در این باره در قرآن وجود دارد، آیه ۱۴ سوره تغابن است که می گوید:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِنَّ مِنْ اٰزْوَاجِكُمْ وَاَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاخْذُوْهُمْ

«ای اهل ایمان! زنان و فرزندان شما برخی دشمن شما هستند، بنابراین از آنها حذر کنید.»

آیا مفهوم «فَاخْذَرُوْهُمْ» که در این آیه آمده چیست؟ به فرهنگ لغت نگاه کنید. آیا این واژه بغیر از «حذر کردن و دوری جستن» مفهوم دیگری دارد؟ اکنون پرسش آنست که چگونه پدری می تواند از فرزندش حذر کند و دوری بجوید؟ مگر نه اینست که اگر پدری بخواهد از فرزندش دوری کند باید او را از خانه خود بیرون براند؟ آیا بغیر از بیرون کردن فرزند از خانه، راه دیگری برای دوری جستن از او وجود دارد؟ اکنون فکر کنید به سر فرزندی که پدرش او را از خانه بیرون کند، بویژه اگر دختر باشد چه خواهد آمد؟ اینست آموزش های یک کتاب آسمانی به نام قرآن که بیش از یک ششم جمعیت دنیای کنونی ما باورمند آن هستند.

آیه ۳ سوره ممتحنه نیز سخن از جدائی و بی فایده گی فرزندان و خویشاوندان در روز قیامت به میان آورده و می گوید، در این روز آنها بین شما جدائی می افکنند:

لَنْ تَتَّبَعَكُمْ بِاَزْوَاجِكُمْ وَلَا اَوْلَادِكُمْ يَوْمَ الْيَسْتِمَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللّٰهُ يَمَّا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرٌ

«هرگز در روز قیامت خویشان و فرزندان شما برایتان سودی ندارند و در آن روز میان شما به گونه کلی جدائی می افکنند.»

«ترور» و «تروریسم» واژه های جامعی بوده و دارای مفاهیم گسترده می باشند، نفرت بردن از پدر و مادر و سایر خویشاوندان، در موردی که آنها از خواست های جاه طلبانه یک فرد شیاد پیروی نکردند، پاره ای از آنهاست.

افراد غیر مسلمان ناپاک (نجس) هستند

آیه ۲۷ سوره توبه می گوید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ حَفِظْتُمْ عَيْلَةً
 تَتَّقُوا يَفْزِعْكُمْ اللَّهُ مِنْ قَبْضِهِمْ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٢٥﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، بدانید که مشرکان ناپاک هستند. اجازه ندهید آنها پس از پایان این سال به مسجد الحرام نزدیک شوند.»

برای اینکه به خوبی با واژه «ناپاک» آشنا شویم، نخست بهتر است به مفهوم آن نگری داشته باشیم. واژه «ناپاک» دارای دو مفهوم است: معنوی و عملی. مفهوم عملی این واژه در باره فردی به کار می رود که دارای ظاهری کثیف و شلخته بوده و این حالت در او قابل مشاهده باشد. مفهوم معنوی این واژه که قابل مشاهده نیست، در باره کسی به کار می رود که دارای شخصیتی گناه آلوده باشد. پدیده‌ی است که مفهوم فقهی «ناپاک» در اسلام، مورد اخیر آن می باشد. اگر چنین باشد، در اینجا پرسشی به وجود می آید و آن اینست که در اسلام به چه کسی گناهکار می گویند و یا اینکه «گناه» در اسلام چه مفهومی دارد؟

در اسلام، «گناه» به دو بخش تقسیم می شود: گناه بزرگ و گناه کوچک. ولی به گونه کلی و از نگر عملی، در اسلام «گناه» یک پدیده نظری است و به آسانی و سادگی به کسی نسبت داده می شود که با مقامات مذهبی اسلام مخالف بوده و یا اینکه رفتار مذهبی اش مشکوک به نگر برسد. بهترین مثالی که در این باره می توان آورد، اقدام آخوند روح الله خمینی گُجستک پس از در دست گرفتن قدرت در ایران می باشد. زیرا هنگامی که او در ایران به قدرت رسید، دستور داد به عنوان «محرابه با خدا» و «مفسد فی الارض» هزاران نفر از افراد بیگناه اعدام شوند. فتوای کشتن سلمان رشدی، نویسنده کتاب *Satanic Verses* مثال آشکار «گناه» در اسلام و جنایات این ملای پریشان مغز اسلامی می باشد.

به گونه پالیده و کوتاه باید گفت، محمد با آوردن واژه «ناپاک» در قرآن، برای اینکه مردم را با قدرت خود و ادار به تسلیم بکند، آنها را بوسیله واژه «گناه» ترور زده کرد و در دل آنها ترس و وحشت به وجود آورد. فرهنگ لغت Webster واژه «ترور» را چنین تعریف می کند: «ترور، عبارتست از یک حالت شدید ترس و وحشت و نگرانی.»¹²³ فرهنگ لغت American Heritage در تعریف «ترور»

¹²³ Webster's Third new Dictionary, rev. ed. (1993), s. v. "Terror."

می نویسد: «ترور عمل تجاوزگرانه‌ای است که گروهی برای تهدید کردن و زیر فشار قرار دادن توده‌های مردم، برای دستیابی به هدفهای سیاسی و یا نظامی به کار می‌برند.»^{۱۲۴} و فرهنگ لغت Random House Unabridged «ترور» را چنین تعریف می‌کند: «ترور، عبارتست از: ایجاد ترس و وحشت شدید در مردم.»^{۱۲۵}

بنابراین می‌توان گفت که واژه «ناپاک» و یا «نجس» در آیه بالا، یکی از ابزار و وسائل اختراعی محمد برای ایجاد ترور و وحشت در مخالفانش بود و به گونه‌ای که در مطالب واپسین (فصل ششم) همین کتاب خواهیم دید، هر کسی را که بر سر راه قدرت‌ش قرار می‌گرفت فرمان می‌داد وحشیانه کشته شود. امروز مسلمانان این واژه را هم از جهت معنوی و هم از نگر عملی به غیر مسلمانان بویژه، کلمی‌ها، مسیحی‌ها و بهائی‌ها نسبت می‌دهند.^{۱۲۶} گوئی‌الله با همه دانش و آگاهی‌هایش نمی‌دانسته است یکی از بنده‌هایش که به فرمان او در سده هفدهم پا به پهنه هستی خواهد گذاشت و «باروخ اسپینوزا» نامیده خواهد شد و از تابناک‌ترین چهره‌های فلسفی جهان به شمار خواهد رفت، خواهد گفت: «هنگامی که من بایک فرد مذهبی تماس می‌گیرم، احساس می‌کنم باید دست‌هایم را آب بکشم.»

مسلمانانی که با یهودی‌ها و مسیحی‌ها دوستی کنند، دیگر مسلمان نخواهند بود

آیه ۵۱ سوره مائده به مسلمانان فرمان می‌دهد با یهودی‌ها و مسیحی‌ها دوستی نکنند و گرنه مانند آنها خواهند بود.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا الْيَهُودَ وَالنَّصٰرَةَ اَوْلِيَآءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَآءُ بَعْضٍ وَمَنْ يُّتَوَلَّهُمْ فَاِنَّهُمْ مِنْكُمْ فَاَنْذَرْتُمْهُمْ
اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ ﴿٥١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهودی‌ها و مسیحی‌ها را به دوستی مگیرید،

¹²⁴ American Heritage Dictionary, fourth ed. (2000), s. v. "Terror."

¹²⁵ Random House Unabridged Dictionary, 2nd ed. (1987), s. v.

¹²⁶ به مطالب فصل ششم همین کتاب مراجعه فرمائید.

نگاهی نو به اسلام

برخی از آنان دوستدار برخی دیگرند و هر کس از شما مؤمنان که با آنها دوستی کند در حقیقت از آنها خواهد بود....»

زمانی که آیه بالا به مسلمانان می گوید: «هر کس از شما با آنها (یهودیان و مسیحیان) دوستی کند از آنها خواهد بود.» نه کاستی های یهودیان و مسیحیان را بر می شمارد و نه اینکه در باره علت چنین دستوری که با طبع اجتماعی بشر مغایرت و ناهمگونی دارد سخنی به میان می آورد. ولی محمد با وارد کردن چنین آیه بشرستیزانه ای در قرآن، هم کومه اندیشی خود را به اثبات می رساند و هم اینکه اسلام را دینی نژادپرست، انسان ستیز، ناپخردانه و غیر منطقی می نمایاند. دنیائی که روز به روز کوچکتر می شود و افراد گوناگون بشر از هر نژاد، تیره، رنگ پوست، زبان، فرهنگ و ملیتی که باشند باید در کنار یکدیگر بسر برده، با یکدیگر اتحاد و دوستی کنند تا سختی های زندگی را برای یکدیگر قابل تحمل سازند، آیا می توان برای چنین سخن ناپخردانه ای کوچکترین ارزش و اعتباری قائل شد و یا اینکه آنرا کلام خدا دانست؟ آیا مسلمانانی که به نحوی از انجام با یهودی ها و مسیحی ها در امور تجاری، اجتماعی، فرهنگی، هنری و غیره آمیزش های گوناگون دارند و یا با پیروان یکی از این دو دین ازدواج کرده اند، می توانند با نادیده گرفتن متن و فرمان این آیه خود را مسلمان بخوانند؟

ارسطو فیلسوف نامدار یونان باستان، بشر را حیوانی سیاسی و اجتماعی به شمار می آورد، ولی شترچران ناآگاه و در همان حال خودخواهی که دیوانه دستیابی به قدرت بوده و شرایط زندگی عربستان آغاز سده هفتم میلادی در این راستا پار او شده است، می گوید افرادی که در یک سرزمین بسر می برند و از جهت اندیشه های خرافی با یکدیگر تفاوت دارند نباید با یکدیگر دوستی کنند. آیا مسلمانان تا کنون اندیشیده اند که هرگاه از سایر ملل دنیا منزوی شوند، زندگی آنها چه شکل و شرایطی خواهد یافت؟ و آیا برآستی اگر قرار باشد، چنین وضعی در دنیا به مورد تحقق درآید، زندگی جهانی چه شکلی پیدا خواهد کرد؟ کمترین فرض فرآیند به اجرا درآمدن چنین فرضی، به شرح زیر خواهد بود؟

۱- بیدرتگ سازمان ملل متحد و تمام نهادهای یاری رسانی گوناگون بین المللی باید از بین برداشته شوند.

۲- تمام نمایندگی های سیاسی کشورهای مسیحی و یهودی مذهب در کشورهای

مسلمان باید تعطیل شوند.

۳- پیمان های تجارتي و اقتصادي بين کشورهای مسلمان از يك سو و يهودی ها و مسیحی ها از دگر سو باید قطع گردد.

۴- شرایط خانمانسوز و ناگواری که جنگ های صلیبی برای در حدود مدت ۳۰۰ سال از سده یازدهم تا سده چهاردهم برای پیروان ادیان ابراهیمی به وجود آوردند باید به تمام دوره های تاریخ بشر گسترش داده شده و جنگ و خونریزی و برادرکشی از شرایط روزانه طبیعی زندگی بشر به شمار آید.

۵- بهره برداری از اندیشه ها، اختراعات و اکتشافات یهودیان نامدار جهان مانند آلبرت اینشتین، زیگموند فروید، موسی هس، باروخ اسپینوزا، آیزیا برلین، والت دیزنی و غیره گناه شمرده شود. برای نویسنده نام بردن از دانشمندان، مخترعین و مکتشفین مسیحی امکان پذیر نیست، زیرا در اینصورت باید کتابی به قطر دفترهای راهنمای تلفن از نامهای این افراد پر گردد. تاریخ نام حتی یک مسلمان را نیز در ردیف مخترعین و مکتشفین بزرگ جهان به ثبت نرسانده است.

۶- هرگاه مسلمانان از بهره برداری از اندیشه ها و نوآوری های اختراعی و اکتشافی یهودیان و مسیحیان جهان منع گردند، آنگاه باید از بهره برداری از تمام پیشرفت های علمی، تکنولوژیکی، صنعتی، پزشکی و بهداشتی که دست آوردهای سایر ملیت ها و پیروان ادیان و مذاهب دیگر جهان است دست بردارند و ناچار زندگی همه آنها در شرایط بادیه نشینی صحراهای خشک و سوزان عربستان آغاز سده هفتم میلادی دگر دیس شود.

الله چهره یهودی ها و مسیحیانی را که به اسلام ایمان نیاورند، به پشت سر و پشت سرشان را به جلومی آورد

نه تنها باور کردن، بلکه حتی پندار اینکه چهره کسی به پشت سر و پشت سر و گردنش به جلو تغییر یابد و چهره انسان، جای خود را با پشت سر و گردنش عوض کند، نه آسان است و نه خردگرایانه. ولی این فراگشت عضوی در انسان الهامی است که الله به پیامبرش محمد نموده و متن آیه ۴۷ سوره نساء را دربر گرفته و مجازاتی است که قرآن برای یهودی ها و مسیحی هائی که به اسلام ایمان نیاورند قائل شده

است. این آیه یهودی ها و مسیحی ها را فرامی خواند تا به اسلام که تورات و انجیل را نیز بر پایه متن آیه شامل میشود، ایمان بیاورند و گرنه چهره آنها به عقب و پشت سرشان به جلوی آنها تغییر مکان خواهند داد و به سرنوشت قانون شکنان روز سبت (شنبه) مجازات خواهند شد.^{۱۲۷}

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ هَوُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِنُزُولِنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَقْلَسَ وُجُوهَ قَوْمٍ ذَا عِلْمٍ عَلَىٰ أُنُوفِهِمَ
أَوْ لَعَنَهُمْ كَمَا لَعْنَا أُولَئِكَ أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٥٠﴾

«ای کسانی که برای شما کتاب آسمانی فرستاده شده، پیش از اینکه چهره شما را به پشت سر و پشت سرتان را به چهره تان تبدیل کنیم و مانند قانون شکنان روز سبت شما را مجازات کنیم، به قرآن که در بردارنده اصول و احکام تورات و انجیل شما نیز هست ایمان بیاورید و بدانید که فرمان ما به گونه حتم اجرا خواهد شد.»
(قرآن، ۴: ۵۰)

باز نمود بحث

به گونه ای که از متن آیه بالا (۵۰ سوره نساء) برمی آید، الله به یهودی ها و مسیحی ها می گوید، آنها باید قرآن را به جای کتاب آسمانی خود پذیرش کنند و یهودی ها محمد را به جای موسی و مسیحیان ویرا به جای عیسی به عنوان پیامبر خود بپذیرند و گرنه چهره آنها را به پشت سر و پشت سرشان را به چهره آنها تبدیل خواهد کرد و مجازات قانون شکنان روز سبت (شنبه، روز تعطیل یهودی ها) را بر سرشان خواهد آورد. بالاتر و مهم تر از همه اینکه الله تأکید می کند که فرمان او دارای ضمانت اجرای حتمی و تغییرناپذیر بوده و به گونه یقین به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. (برای آگاهی از سرنوشت یهودی هائی که به قول قرآن با کار کردن در روز شنبه قانون شکنی کردند، به مطالب صفحه شماره ۱۶۳ به بعد فصل سوم مراجعه فرمائید.) آورد، جای چهره و پشت سر یک یهودی و یا مسیحی با یکدیگر تغییر کرده باشند؟ هر گاه پاسخ این پرسش مثبت نباشد، ناگزیر ما به دو نتیجه دست می یابیم: یکی

^{۱۲۷} به مطالب صفحه ۱۲۵ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

اینکه براستی الله مسلمانان لوده ای بسیار خوش مشرب و خنده آوراست و دؤم اینکه، محمد از بزرگترین و با شهامت ترین دروغگویانی است که دنیا تا کنون به خود دیده است.

دست و پای افرادی که بر ضد الله و رسولش به پامی خیزند باید قطع و اعدام شوند

دانش جزاشناسی به آموزش بینان این رشته می آموزاند که مجازات باید در برابر قانون شکنی بکار رود و اینکه چگونگی ارتکاب جرم بوسیله فرد قانون شکن و شرایط و اوضاع و احوالی که جرم در آن ارتکاب شده نیز باید در زمان تعیین مجازات در نظر گرفته شوند. ولی اینگونه که معلوم می شود الله همه چیزدان و پیامبرش که قرآن را برای تمام زمانها و ادوار به وجود آورده و آنرا غیر قابل تغییر و ابدی می دانند، در باره باورهای پیشرفته بشر در راستای مجازات قانون شکنان دگراندیش بوده و به آئین دادرسی نیز هیچ عقیده ای ندارند. بر پایه آیه ۳۶ سوره مائده که در زیر شرح داده خواهد شد، هرگاه کسی با به اصطلاح رسول مخالفت کند، الله فرمان داده است که پیامبر دست و پایش را بر خلاف (دست راست و پای چپ و یا دست چپ و پای راست) قطع کند، او را اعدام نمایید و یا از خانه و کشانه اش آواره اش سازد. البته این بخش سبک مجازات او خواهد بود، بخش سنگین تر در آن دنیا است که پس از مرگ بر او تحمیل خواهد شد.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأرجُلُهُمْ
مِنْ جَنْبِ أَوْ يَنْقَبُوا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جزئى في الدنيا وألهم في الآخرة عذاب عظيم ﴿٣٦﴾

«مجازات کسانی که با الله و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین فساد کنند، جز این نباشد که آنها را به قتل برسانند یا به دار بکشند و یا دستها و پاهايشان به خلاف بریده شود و یا از سرزمینشان اخراج گردند. این ذلت و خواری، عذاب دنیوی آنهاست و در آخرت به عذابی بزرگتر گرفتار خواهند آمد.»

حکم بالا وحشیانه ترین مجازاتی است که تا کنون به نام دین و مذهب به وجود آمده است. بر پایه این آیه اگر برای مثال، کسی به محمد بگوید سخنان او در باره

اینکه «خورشید، در یک چشمه آب تیره غروب می کند، (قرآن، ۸۶: ۱۸،)» و یا اینکه «اگر یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان نیاورند، چهره آنها به پشت سر و پشت سرشان به جای چهره آنها تغییر مکان خواهد داد (قرآن، ۴۷: ۴)» یاوه‌های خردآزاری بیش نیستند، دست‌ها و پاهاى این فرد باید برخلاف (دست راست و پای چپ و یا دست چپ و پای راست) بریده شود و از سرزمینش اخراج و یا اعدام گردد.^{۱۲۸} نکته دیگر آنست که محمّد مفهوم این آیه وحشتناک را مانند بیشتر آیه‌های قرآن از نوشتارهای مقدّس یهودی‌ها ربوده است. زیرا آیه ۱۲۴ سوره اعراف و آیه ۴۹ سوره شعراء می‌گویند که چون ساحران و جادوگران فرعون اظهار داشتند که قدرت سحر و جادوی موسی از آنها بیشتر است، از اینرو فرعون بر آنها خشم گرفت و تهدیدشان کرد که دستور خواهد داد دست‌ها و پاهایشان را بر خلاف ببرند و پس از آنهم جسدشان را به صلیب بکشند تا بالای صلیب جان بدهند.

در آیه بالا، دو نکته شایسته ارزشیابی به نگر می‌رسد: یکی اینکه محمّد متن این آیه را از نوشتارهای یهودیان ربوده و دوّم اینکه وی تاریخ «مجازات بوسیله صلیب» را نمی‌دانسته است. زیرا بر پایه نوشته فرنود سار *British Encyclopedia*^{۱۲۹} مجازات به صلیب کشیدن تنها از در حدود سده ششم پیش از میلاد معمول شده، در حالیکه موسی بین سالهای ۱۳۵۰ و ۱۲۵۰ پیش از میلاد مسیح زندگی می‌کرده است. بنابراین مجازات به صلیب کشیدن در زمان موسی معمول نبوده و اینهم یکی دیگر از یاوه‌گوئی‌های محمّد و قرآن است.

به هر روی، بدون تردید می‌توان گفت که تا کنون هیچ انسان مستبد خردباخته‌ای چنین مجازات جانسورخویانه‌ای را در دنیا مقرر نکرده است. برآستی که محمّد چه الله پریشان مغزی را اختراع کرده تا از قول او برای دستیابی به هدفهایش به این یاوه‌گوئی‌ها بپردازد. در سیستم جزائی الله، مجازات کسی که با اندیشه‌های محمّد مخالف باشد، قطع دست و پا بر خلاف، اخراج از محلّ زندگی، به صلیب کشیده شدن و اعدام است. برآستی که اسلام چه دین دادگرانه‌ای است!

¹²⁸ Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. 614.

¹²⁹ *Encyclopedia Britanica*, 15th ed., s. v. "Crucifixion," p. 762.

چپاول و غارت، گوره جوشان ترور بسم اسلامی

غارت و چپاول اموال شکست خوردگان در جنگ های اسلامی و یا به گونه ای که قرآن می گوید، «غنیمت» یکی از فرآیندهای جهاد است. پاداش یک رزم آور اسلامی - کسی که در جهاد شرکت می کند - در دنیای دیگر بهشت، ولی در این دنیا غارت و چپاول اموال و دارائی های غیر مسلمانان، زنان و فرزندان آنهاست. ولی این عمل به زبان فقهی در اسلام «غنیمت» نامیده می شود:^{۱۳۰}

پس از اینکه محمد از مکه به مدینه فرار کرد و قدرت را در این سرزمین در اختیار گرفت، مجبور شد با ساکنان مکه و طوایف و قبایل تازی که از فرمانبرداری از او سرباز می زدند، دست به نبرد بزند و در همان زمان به کاروان های تجارتهای حمله و دستبرد آغاز کرد. هنگامی که محمد در این نبردها پیروز می شد، اموال و دارائی های آنها را چپاول و غارت و یک پنجم آنها را برای خود بر می داشت و بقیه را بین سربازانش بخش می کرد و همین اموال بودند که منبع درآمد او و پیروانش به شمار می رفتند. چپاول و غارت اموال دیگران برای محمد و پیروانش به اندازه ای اهمیت داشت که تاریخ نویسان آنها یگانه انگیزه افرادی دانسته اند که در کنار محمد برای او نبرد می کردند. زمانی که در سال ۶۲۸ میلادی محمد قصد مسافرت به مکه برای زیارت خانه کعبه را داشت، چون در این مسافرت غارت و چپاولی در کار نبود، برخی از پیروانش از شرکت در این مسافرت خودداری ورزیدند. در این باره قرآن می گوید:^{۱۳۱}

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِنَّا قَاتَلْنَاكُمْ إِلَىٰ مَعَانِمَ لِتَأْخُذُوا مَا دَرَزْنَا لَكُمْ بِرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلِمَ اللَّهِ فَلَئَلْ إِنَّهُمْ يَكْتُمُونَ لَكُمْ عَنَّا لَكُلِّ مَن قَاتَلَ الْمُشْرِكِينَ بَلْ تَحْسُدُونَ عَلَيْنَا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَلِيلًا ﴿١٣١﴾

«آنهاست که در آن مسافرت با تو همراهی نکردند، هنگامی که مسافرت های وابسته به کسب غنائم پیش آید خواهند گفت، بگذارید ما هم با شما همراهی کنیم و بدینوسیله می خواهند سخن الله را تغییر دهند. به آنها بگو، (الله گفته است، شما

¹³⁰ Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War*, p. 26.

¹³¹ Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p.170.

حق همراهی به ما را ندارید.) آنها خواهند گفت، (شما نسبت به ما حسودی می کنید.) اینها همه نادان هستند.» (قرآن، ۴۸:۱۵)

تصاحب اموال و دارائی های غیر مسلمانان و زنان آنها در نبردهای اسلامی بوسیله زور و یا بدون زور، تا زمانی که آنها بین جنگ آوران اسلامی بخش شود حق مسلم مسلمانانی که در نبردهای اسلامی شرکت می کنند به شمار رفته است. زیرا بر پایه برهان فقه اسلامی، اگرچه در ظاهر غیر مسلمانان مالک اموال خود هستند، ولی چون از پذیرش اسلام خودداری ورزیده و در برابر مسلمانان به نبرد پرداخته اند، از اینرو مجازات آنها در برابر این گناه سلب حق مالکیت آنها از اموال و دارائی و زناشان می باشد.^{۱۳۲} اصطلاح «غنیمت» بویژه در باره اموال و دارائی هائی به کار می رود که مسلمانان به زور از غیر مسلمانان بگیرند. این اموال نه تنها شامل اموال منقول و غیر منقول، بلکه حتی افراد مردم نیز خواهد شد و اسیران جنگی و زنان و فرزندان آنها را نیز در بر می گیرد.^{۱۳۳}

الله در آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب، چگونگی سرشت «اموال و دارائی های چپاول شده و انسان های دستگیر شده در نبردهای اسلامی» را به روشنی بیان می دارد:

وَأَزَلُّوا الَّذِينَ قَاتَلْتَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكُتَيْبِ مِنْ صِبْيَانِهِمْ وَنَفَقَ فِي قُلُوبِهِمُ الرِّغْبَتِ قَرِيبًا تَفْتَلُونَ وَتَأْسِرُونَ قَرِيبًا
وَأُورَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَبَنَاتَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٦﴾

«والله آن گروه از اهل کتاب را که کمک و پشتیبان مشرکان بودند، از سنگرهایشان فرود آورد و در دلشان از شما مسلمین ترس افکند تا اینکه شما گروهی از آنها را به قتل رسانیده و گروهی را اسیر کردید. و شما را وارث سرزمین و دیار و اموال آنها کرد و نیز سرزمینی را که هیچگاه قدم بر آن نهادید بهره شما گردانید.»

¹³² Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam*, p. 119.

¹³³ Sarakhsi, *Kitab al-Mabsut*, vol. x (Cairo: 1324 A.H.), p. 22; Shaybani, *al-Siyar al-Kabir*, with Sarakhsi's Commentary, vol. ii (Heydarabad: 1335 A.H.), p. 250; Marghinani, *al-Hidaya*, vol. ii (Cairo: 1936), p. 100, all cited in Khadduri, *War and Peace in the Law of Islam*.

آیه ۲۴ سوره نساء، حق مسلمانان را بر زنان غیر مسلمانی که در جهاد دستگیر می کنند، به شرح زیر روشن کرده است:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ الْأَمْلَکَاتِ أَمْکَنَکُمْ کَتَبَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ وَأَعْلَ لَکُمْ مَا وَرَاءَ

«تمام زنان شوهردار برای شما حرام هستند، بجز آنهایی که شما در نبردهای جهادی اسیر می کنید (دست های راست شما بر آنها قرار دارد). این حکم الله در باره آنهاست.»

به گونه ای که مشاهده می شود، آیه بالا با گستاخی کامل مسلمانان را آزاد گذاشته است بدون هیچگونه قید و شرطی هر عملی را که اراده کنند با زنان اسیر شوهردار، انجام دهند.

غنایم جنگی در دارالحرب (سرزمین غیر مسلمانان) و یا در دارالاسلام (سرزمین مسلمانان) بین رزمندگان اسلامی بخش خواهد شد. پیش از رویداد جنگ بدر (۶۲۴ میلادی)، محمد اموال غارت شده را بر پایه روش های سنتی تازی هابین پیروانش بخش می کرد، ولی کاربرد این روش سبب برخی ناراضائی هابین آنها شد و از اینرو مسانند همیشه الله خوش خدمت و همه جا حاضر به کمک پیامبر محبوبش آمد و آیه زیر را به اصطلاح به او وحی کرد:

«و بدانید از آنچه که به شما غنیمت رسد، یک پنجم آن ویژه الله و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است ...» (قرآن، ۴۱: ۸) در آیه ۶۹ سوره انفال، الله می گوید:

«کُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۶۹﴾

«پس اکنون هر چه از غنیمت بیاید، بخورید حلال و گوارای شما باد ...» در آیه بالا، الله هرگونه تردید و وسواسی را از احساسات آنهایی که ممکن است دارای وجدان حساس باشند می زداید و بنده های مسلمانش را به گونه رسمی فرا می خواند تا اموال و دارائی های آنهایی را که خرافات دیکته شده یک تازی جاه طلب و شیاد را زیر پرسش می برند، غارت و چپاول کنند.

آیه های ۱ تا ۳ سوره النصر می گویند:

«إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾

«چون زمان پیروزی با کمک الله فرارسد، در آن روز مردم را می بینی که گروه گروه به دین الله وارد می شوند. در آن زمان الله را ستایش کن و از او خواستار آمرزش باش که او بسیار توبه پذیر است.»

ولی بر خلاف گفتار آیه های بالا، پس از مرگ محمد اسلام در شبه جزیره عربستان متلاشی شد. تاریخنویسان مسلمان می گویند، تازی ها اسلام را با غارت و چپاول اموال دیگران و زنیایی، هم معنی و یکسان می دانستند. به همین دلیل پس از مرگ محمد، بسیاری از طوایف و قبایل تازی از اسلام دست کشیدند و بیدین شدند. این گروه که کم و بیش بغیر از طایفه قریش، تمامی تازی های عربستان را شامل می شد، در تاریخ، «اهل رده» نامیده شده اند. ابوبکر که در این زمان جانشینی محمد را بر دوش گرفته بود، بر آن شد تا طوایف و قبایل از دین برگشته را به اسلام برگرداند و قدرت اسلام را در شبه جزیره عربستان یکپارچه و استوار سازد. در واقع می توان گفت، در دو سال و نیمی که ابوبکر پس از درگذشت محمد خلافت اسلام را بر دوش گرفت، وظیفه اش تنها نبرد بر ضد طوایف و قبایلی بود که در سراسر شبه جزیره عربستان از اسلام برگشته بودند. شورش ضد اسلام پس از مرگ محمد در عربستان به شکل مسری درآمد و از این قبیله به آن قبیله سرایت کرد تا سرانجام شهر های مکه، مدینه و طایف را نیز فرا گرفت.

مخالفانی را که پس از درگذشت محمد، بر ضد اسلام و خلافت اسلامی قد برافراشتند به دو گروه می توان بخش نمود: یک گروه هم با پیروی از اصول و موازین دین اسلام مخالف بودند و خود ادعای رهبری دین تازه ای را داشتند و هم اینکه با وجود یک خلافت اسلامی در عربستان مخالفت می ورزیدند. رهبران این گروه که خود را مانند محمد هم رهبر دینی شناختگری می کردند و هم رهبر سیاسی، عبارت بودند از: «طلحه ابن خالد» که وابسته به طایفه بنی اسد در نجد بود، و خود را پیامبر شناختگری می کرد، «مسلمه بن حبيب» وابسته به طایفه بنی حنیفه در یمامه که او نیز خود را پیامبر شناختگری می کرد، زنی به نام «سجاح بن منذر» که پیروان او را گروهی از طایفه بنی تمیم^{۱۳۴} و نیز برخی از افراد طایفه بنی تغلیب در عربستان

^{۱۳۴} رهبر طایفه تمیم، «مالک بن نویره» بود که خالد بن ولید، سردار مشهور اسلام شی که مهمان او بود برای همجواری با همسرش او را کشت و سرش را در تور انداخت.

شمال شرقی تشکیل می دادند که او هم ادعای پیامبری می نمود و سرانجام پیروان او با پیروان مسلمة و طایفه بنی حنیفه یکی شدند و «اسودالانسی» از طایفه بنی انس در یمن که او نیز ادعای پیامبری داشت. گروه دیگر مخالفشان با اسلام و خلافت اسلامی بیشتر جنبه سیاسی داشت و برای مثال، با پرداختن مالیات به حکومت اسلامی مخالفت می کردند، مانند طایفه بنی فزرة از شعبه های بنی اسد و همچنین بخش هائی از طایفه بنی تمیم در نجد.^{۱۳۵}

اگر چه محمد در این زمان در خاک خفته بود، ولی شمشیر اسلام نه با او دفن شده و نه اینکه غلاف شده بود و ابوبکر «خالد بن ولید» و سایر فرماندهان اسلامی را برای فرونشاندن شورش ها و جنبش های ضد اسلامی به سراسر شبه جزیره عربستان گسیل داشت و آنها سرانجام موفق شدند شورش طوایف و قبایلی را که از اسلام برگشته بودند، در خون فرو نشانند. تاریخنویسان اسلام، برگشتگی قبایل و طوایف تازی را از اسلام پس از مرگ محمد، «جنگ های زده» و یا (حرب الزده) نامیده اند.

یکی از دلائل مهم بازگشتگی تازی ها از اسلام پس از مرگ محمد این بود که آنها فکر می کردند با درگذشت محمد، نبردهائی که به غارت و چپاول اموال مردم منتهی می شد پایان پذیرفته و دیگر کسی نیست آنها را به نبردهائی رهبری کند که برایشان ثروت قربانیان حمله های اسلامی به سایر طوایف و قبایل را به بار آورد. این گواه تاریخی نشان می دهد که اسلام بر پایه تاخت و تاز مسلمانان به سایر ملت ها و غارت و چپاول اموال و دارائی ها و به برده گرفتن آنها در نبردهای مذهبی به وجود آمد. به گونه ای که در فصل اول این کتاب شرح داده شد، محمد زندگی به اصطلاح پیامبری اش را در مدینه با راهزنی کاروان های قریش آغاز کرد.^{۱۳۶}

فلسفه دین و مذهب و فرنود پیدایش آن، بالا بردن اصول و موازین اخلاقی و

¹³⁵ Fred McGraw Donner, *The Early Islamic Conquests* (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1981), p. 8; *Mahomet and His Successors*, ed. Henry A. Pochmann and E. N. Feltskog (Madison, Milwaukee: The University of Wisconsin Press, 1970), p. 85.

^{۱۳۶} به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

ارزش های انسانی و در نتیجه، ایجاد اصلاحات اجتماعی و تأمین جامعه ای آسوده تر و زندگی بهتری برای افراد بشر می باشد. ولی اسلام از آغاز پیدایش بر پایه اعمال تروریستی شکل گرفت و امروز پس ۱۴۰۰ سال، هنوز پیروان این آئین خردستیز، بر چسب تروریستی را برای خود نگهداری کرده اند. فاروق شریف، یک نویسنده شرقی می نویسد:

«هدف آغازین دستبرد به کاروان ها و حمله ها و تازش های مسلمانان به طوایف و قبایل گوناگون که زیر فرنام جهاد و یا (جنگ مقدس) انجام می گرفت، غارت و چپاول اموال و دارائی های آنها بود. در تمام نوشتارهای تاریخی آمده است که غارت و چپاول اموال مردم، عامل مهمی برای گرایش تازی ها به اسلام و همچنین انگیزه آنها برای نگهداری این دین بوده است. از مفهوم کلی آن گروه از آیه های قرآن که در باره (غنیمت) سخن می گویند برداشت می شود که انگیزه اصلی بادیه نشینان تازی برای شرکت در جنگ ها و حمله ها و تازش آنها به سایر طوایف و قبایل، غارت و چپاول اموال و دارائی ها و زمین های آنها و ربودن همسرانشان بوده است.»^{۱۳۷}

جای نهایت شگفت است که الله در آیه های ۲۰ و ۲۱ سوره الفتح، خود در عمل غارت و چپاول مسلمانان شرکت می جوید و به پیامبر دلبندهش نوید می دهد که اموال و دارائی های بیشتری برای غارت در راه است که مسلمانان باید در انتظار آنها باشند:

وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَايِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِيهِ، وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

«الله به شما غنیمت های بسیاری را نوید داده که به زودی شما به آنها دست خواهید یافت و در این کار شتاب به خرج داد و دست کافران را از سر شما کوتاه کرد... و شما همچنین به غنیمت های دیگری دست خواهید یافت که خود قادر به دستیابی بر آنها نیستید، ولی الله امکانش را برایتان ایجاد خواهد کرد...»

متون آیه هائی که در باره فلسفه فقهی «غنیمت» در بالا شرح داده شد و متون احادیثی که در این باره در فصل پنجم همین کتاب شرح داده خواهد شد، تردیدی برجای نخواهند گذاشت که براسستی تازی ها اسلام را با غارت و چپاول اموال دیگران و ربایش زن های آنها یکسان می دانستند. فرنود راستین «جنگ های زده» و جشن ها و شادی هائی که تازی ها پس از مرگ محمد به وجود آوردند، این بود که تازی ها فکر می کردند با درگذشت محمد دیگر از حمله و تازش به سایر طوایف و قبایل و ملت ها و در نتیجه غارت اموال آنها خبری نخواهد بود و از اینرو، از اسلام دست کشیدند. بنابراین، از شرح این جستار می توان به این نتیجه منطقی دست یافت که «غارت و چپاول» اموال مردم زیر فرنام «غنیمت»، از سرشت تروریستی اسلام ناشی می شده است.

کوتاه اینکه، قرآن زور ستانی اموال، دارائی، زمین، زن و فرزندان افراد غیر مسلمان را بدون استثناء برای رزمندگان جهاد مشروع و قانونی به شمار آورده است. بدیهی است که نه نفس عمل «غارت و چپاول اموال دیگران و ربایش زن های آنها» اخلاقی است و نه انگیزه و فرنود آن می تواند دینی و الهی و یا گسترش اسلام باشد، بلکه هدف این عملیات تبهکارانه جمع آوری مال و ثروت برای یک زندگی دنیوی تجملی و بهره برداری جنسی از زن های ربوده شده است.

در اسلام خرید و فروش برده آسان تر از خرید و فروش کالا است

در زمان ظهور محمد، برده داری جزئی از فروزه های زندگی اجتماعی تازی ها بود و محمد نه تنها این رسم غیر اخلاقی و انسان ستیز را منع نکرد، بلکه آنرا در قرآن و اصول اسلام نیز نهادینه نمود. قرآن در آیه های بسیاری در باره برده داری و حقوقی که مالکان برده نسبت به آنها دارند و احکام برده داری سخن می گوید. در آیه ها و سوره های (۲۹: ۵۲، ۴۹: ۳۳، ۳۰: ۳۳، ۲۴: ۵، ۲۳: ۷۷، ۱۶: ۴۰، ۲۹: ۲۸، ۳: ۴) قرآن می گوید، تمام اسیران مرد و زنی که در نبردهای اسلامی به عنوان غنیمت دستگیر می شوند، ملک شرعی و قانونی اربابان (دستگیر کنندگان) خود هستند. یک سرباز اسلامی حق دارد هر مرد و زنی را خواه شوهر دار و خواه بدون شوهر به

مالکیت قانونی خود در آورد. وضع یک برده در اسلام همانند یک بت سنگی در عربستان است، ولی قرآن توصیه می کند که با برده باید با مهربانی رفتار شود و هرگاه او بتواند بهای خود را به اربابش بپردازد، ارباب باید او را آزاد کند.

با توجه به اینکه محمد دستور کشتن اسیران را می داد، امام هم اختیار دارد یا دستور کشتن آنها را بدهد، یا آنها را برده سازد و یا اینکه اگر برتری می دهد آنها را آزاد سازد، ولی به هیچ روی حق ندارد برده های بت پرست و یا بازگشته از دین را در عربستان آزاد کند.^{۱۳۸}

خرید و فروش برده در اسلام نه تنها مجاز می باشد، بلکه مشروع نیز به شمار رفته است.^{۱۳۹} بر پایه فقه اسلام با برده ها، چه مرد و چه زن مانند نوعی کالا رفتار می شود. هرگاه ارباب برده خود را بکشد، به مجازات اعدام محکوم نخواهد شد، همچنین است اگر یک و یا دو نفر با همکاری یکدیگر برده ای را مقتول کنند. در این باره فقه اسلام با مقررات یهود تفاوت دارد، زیرا قانون یهود می گوید: «اگر مردی برده زن و یا مردش را با چویدستی بزند و او بمیرد، ضارب باید به شدت مجازات شود.»^{۱۴۰}

فقه اسلام می گوید، ارباب یک برده (نه فردی که در مالکیت برده با دیگری شریک است)، می تواند با هر یک از برده های زنش که دارای یکی از ادیان اسلام، یهودیت و یا مسیحیت باشند، همخوابگی کند، ولی این عمل را در باره یک برده زن مشرک نمی تواند انجام بدهد. یک یهودی و یا مسیحی نیز نسبت به برده زنش دارای همان حقوقی است که در اسلام ذکر شده، به استثنای اینکه ارباب مسلمان می تواند پس از دستیابی به برده زن، بیدرنگ با او همخوابگی کند، ولی یک ارباب یهودی و یا مسیحی باید یک تا سه ماه پس از دستیابی به او از این کار خودداری ورزند.^{۱۴۱}

¹³⁸ Thoma Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosm Publications, 1977), p. 597.

¹³⁹ *Sahih Muslim*, vol. 1, p. 2.

¹⁴⁰ *Exodus*, xxi, 20.

¹⁴¹ Thoma Patrick Hughes, *Dictionary of Islam*, p. 600.

طبری می نویسد:

«پیامبر ابن ابی راسا یک گروه ۱۶ نفری به مأموریت حمله و تهاجم فرستاد. مأموریت این گروه مدت ۱۵ روز به درازا انجامید. اموال و دارائی هائی که این گروه غارت کرده بودند، پس از بازگشت بین آنها بخش گردید و به هر یک ۱۲ شتر رسید که بهای هر یک از شترها برابر با ۱۲ گوسفند بود. هنگامی که مسلمانان به طایفه مورد تازش حمله کردند، هر یک به سوتی فرار نمودند و مسلمانان زن های آنها را اسیر کردند و به غنیمت گرفتند. بین زنهای اسیر شده، دختر جوان بسیار زیبایی وجود داشت که هنگام بخش غنائم به ابو قتاده رسید. پیامبر از ابوقتاده درخواست کرد که آن دختر را در اختیار او بگذارد. ابو قتاده او را در اختیار پیامبر گذاشت و وی سپس آن دختر را به مهمیه داد.»^{۱۴۲}

بنابر آنچه که گفته شد، می توان به درستی اظهار داشت که در اسلام هیچ کالائی به آسانی یک برده نمی تواند مورد دادوستد قرار بگیرد.

بدزبانی های الله در قرآن

بدزبانی و زشتگوئی معمولاً روش افراد بی فرهنگ، بدون نزاکت و بیسواد است. بدیهی است که انسان میل ندارد از فروشنده ای که واژه های غیر ادبی و زشت از دهانش خارج می شود، کالا خریداری کند. مانه تنها از افراد فرهیخته، بلکه حتی از افراد عادی مردم انتظار داریم در گفتار خود ادب و نزاکت را رعایت نموده و از کاربرد واژه های غیر ادبی و ناهنجار خودداری ورزند. مکانیسم روانی و مفهوم لعنت و نفرین آنست که فردی می خواهد به هر دلیلی دیگری را آزار کند، ولی چون توان این کار را در خود نمی یابد، از اینرو دست به دامان یک مقام متافیزیکی می شود و از او درخواست می کند تا او این کار را انجام دهد و به طرف او زیان وارد سازد. این

¹⁴² Al-Tabari, *The History of Al-Tabari*, vol. 8, p. 151.

عمل در فرهنگ عوام «نفرین» نامیده می شود.^{۱۴۳} ولی با کمال شگفتی مشاهده می کنیم که در قرآن مقدّس که کتاب دینی بیش از یک بیلیون جمعیت جهان است، اللّٰه همه چیزدان قادر متعال، در یک کتاب مقدّس دینی به بنده هایش واژه هائی را نسبت می دهد که از افراد پائین بدون ادب و نزاکت اجتماع نیز نمی توان انتظار ذکر آنها را داشت. برخی از این واژه ها عبارتند از: «خران گریزان»، «حرامزاده»، «بیشرف»، «تف بر شما» و همانند آنها. واژه های بالا در آیه های زیر به کار رفته است:

عَثَلٍ يَتَعَدَّ ذٰلِكَ نَهْمًا ﴿١٠﴾

«آنها متکبر، خشن، حرامزاده و بیشرفند.» (آیه ۱۳ سوره القلم)

كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَهْتَرَةً ﴿١١﴾

«گوئی خرانی هستند، گریزان.» (آیه ۴۹ سوره المدثر)

فِيَلْ اِلَّا سَلُّ مَا اَكْتَرَهُ ﴿١٢﴾

«مرگ بر انسان، چرا کفر می ورزد.» (آیه ۱۷ سوره عبس)

وَاِذْ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ اَهْلًا تَغْفُلُوْنَ ﴿١٣﴾

«تف بر شما و بر آنچه به جای خدای یکتا می پرستید» (آیه ۶۷ سوره انبیاء)

تَبَّتْ يَدَا اَيِّ لَهَبٍ وَتَبَّ ﴿١٤﴾ وَاَمْرًاۙ ذُوۡرًاۙ حَمٰلًاۙ اَلْحَطَبِ ﴿١٥﴾

«دستان ابولهب بریده و خودش نابود باد ... همسرش حمال آتش دوزخ است.»

(آیه های ۱ تا ۴ سوره المسد)

بَوۡلٍ يُّؤَمِّرُكُمُۥمۡ لِيَكۡذِبُوۡنَ ﴿١٦﴾

«مرگ بر دروغ پروران.» (آیه ۱۱ سوره الطور)

اللّٰه در قرآن به تشبیهات آموزنده ای نیز دست زده که آنها هم دلیل و

فرنود دانائی، ادب و نزاکت او هستند. از جمله تشبیه و همانندسازی او در

آیه های ۵ و ۶ سوره الجمعة می باشد، به شرح زیر:

مَثَلُ الَّذِيۡنَ حَمَلُوۡا التَّوۡرٰتَۃَ ثُمَّ لَمۡ يَحْمِلُوۡهَا كَمَثَلِ الْجِبَارِۃِ يَحْمِلُنَّ اَشۡهٰرًا ﴿١٧﴾

«مثل آنهایی که کتاب (تورات) را پذیرش، ولی به آن عمل نکردند، مانند مثل

¹⁴³ Faruq Sherif, *A Guide o the Contents of the Koran*, p.170.

الاعی است که کتاب بر پشت دارد....»

باز نمود بحث

نه تنها در آیه ۱۱ سوره الطور که در بالا ذکر شد، بلکه در آیه های ۳۲ و ۶۰ سوره الزمر نیز محمد دروغ را گناهی زشت شمرده، به دروغگویان و بویژه آنهایی که به الله دروغ می بندند ناسزا می گوید و آنها را محکوم می سازد:

مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ إِذْ جَاءَهُ وَالْوَسْوَاسَ الْكَلْبِيبَ ﴿۳۲﴾

«چه کسی ستمکار تر از فردی است که به الله دروغ می بندد و وعده درست پیامبران را تکذیب می کند....» (۳۲: ۳۹)

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُاْ عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿۶۰﴾

«در روز قیامت خواهی دید آنهایی که به الله دروغ بستند، چهره شان سیاه خواهد شد. آیا جای اینها در دوزخ نخواهد بود؟» (۶۰: ۳۹)

یکی باید به این فرد شیاد بگوید: «اگر کسی ستمکار تر از فردی نیست که بر خدا دروغ می بندد،» پس آیا به کسی که یک خدای دروغین اختراع می کند و او را آلت دست خود کرده و یک کتاب دروغ های خرافاتی و خردآزار از قول او بهم می یافد، تا بدینوسیله مردم را برای دستیابی به منافع و هدف های جاه طلبانه خود فریب دهد و مرتکب اینهمه تبهکاری می شود چه باید گفت؟ و اگر در روز قیامت چهره آنهایی که به الله دروغ بسته اند سیاه خواهد شد، بنابراین چهره محمد باید به قیر تبدیل شده و جای او نیز همانگونه که «دائنه الیگری» در اثر جاودانی اش گفته، در طبقه نهم دوزخ خواهد بود.^{۱۴۴}

گذشته از آن، آیا می توان تصور کرد که خداوند این واژه های زشت و رکیک را در یک کتاب آسمانی به کار ببرد؟ پاسخ این پرسش اینست که خدای محمد، الله، یعنی همان بتر سنتی است که از جمله ۳۵۹ بت دیگر در خانه کعبه در مکه

¹⁴⁴Dante Alighieri, *Divine Comedy*, trans. Lawrence Grant White (New York: Pantheon Books, 1948) pp. 48-49.

نگهداری می‌شد. از اینرو این واژه‌های غیر ادبی و زشت و زبان افراد دون سرشت را که در برخی از آیه‌های قرآن به کار رفته باید نماد فرهنگ بیابانی شتربانی که در بیابان پرورش یافته دانست و نه زبان و ادبیات هوشیدری بزرگ و والا جاه.

الله و پیامبر او از آنهایی که پرسش‌های مذهبی می‌کنند، نفرت دارند

یکی از شگفتی‌های قرآن و اسلام که دلیلی توانمند و معتبر بر بیهودگی آن به شمار می‌رود اینست که قرآن و حدیث، مسلمانان را از پرسش کردن درباره دین اسلام منع می‌کنند. نوشتارهای اسلامی به مسلمانان توصیه می‌کنند که هرگاه در باره دین اسلام پرسشی به عمل آورند، ایمان خود را نسبت به اسلام از دست خواهند داد. با وجود اینکه چندین آیه در قرآن از جمله (۱۷: ۵۴، ۴۳: ۶۹، ۲: ۳۶، ۲۶: ۷، ۳: ۷۵) تأکید می‌کنند که الله درونمایه کتاب قرآن را برای فهم و به خاطر داشتن همگان، روشن و ساده بیان کرده است، در قرآن و همچنین حدیث آیه‌هایی وجود دارند که مردم را از پرسش کردن درباره آیه‌های قرآن منع می‌کنند. این آیه‌ها عبارتند از:

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَسْـَٔلُوْا عَنِ اَشْيَآءٍ اِنْ سئَلْتُمْ لَكُمْ سَخٰمٌ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَآلِهٖ غَفُوْرٌ حَلِيْمٌ ﴿۱۰۱﴾
الفرعان

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز از چیزهایی پرسید که اگر فاش گردد، شما را ناراحت می‌کند و غمناک می‌شوید...» (۱۰۱: ۵)

فَدَسَّآلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَسْبَحُوْا بِهَا كِبٰرِيْنَ ﴿۱۰۲﴾

«پیش از شما هم برخی از مردم از آن امور پرسش کردند، هنگامی که برایشان بیان شد، کافر شدند.» (۱۰۲: ۵)

ابوالعلاء معدودی، در تفسیر قرآن مشهورش زیر فرنام **The Meaning of the koran** به مسلمانان توصیه می‌کند کورکورانه از اصول دین خود پیروی کرده و کوشش نکنند زیاد وارد ژرفای آن شوند.^{۱۴۵} او در تفسیر آیه بالا می‌نویسد: «پیامبر

¹⁴⁵Seyyed Abul 'Ala Maudoodi, *The Meaning of the Quor'an*, vol. 3, (Lahore: Islamic Publications, 1982), pp. 76-77.

اسلام مردم را از پرسش و یا کنجکاوی کردن درباره امور دینی منع نمود.^{۱۴۶} تنها در قرآن نبود که محمد مسلمانان را از پرسش کردن درباره دین اسلام منع نمود، او در حدیث نیز همین امر را تکرار و تأیید می‌کند و می‌گوید، پرسش درباره امور دینی مجاز نیست. صحیح البخاری در این باره می‌نویسد: «از پیامبر اسلام پرسش هائی شد و او از این کار خوشش نیامد و هنگامی که پرسش کننده درباره پرسشش اصرار ورزید، محمد خشمگین شد...»^{۱۴۷}

صحیح البخاری در این باره همچنین به ذکر حدیث زیر پرداخته است:

الشَّعْبِيُّ نقل کرده است: «منشی المغیره ابن شعبان روایت کرده است: (معاویه نامه ای به المغیره ابن شعبان نوشت و از او خواست، برایش نکته ای را که از زبان محمد شنیده است بنویسد.) مغیره در پاسخ به او نوشت: (من از زبان محمد شنیدم که گفت)، ((اللَّهِ از آنهایی که درباره دین پرسش های زیاد می کنند نفرت دارد.))»^{۱۴۸} ابو موسی نیز روایت کرده است: «از پیامبر پرسش هائی شد که او به پاسخگویی به آنها تمایلی نداشت و هنگامی که پرسش کننده در این باره اصرار ورزید، پیامبر خشمگین شد...»^{۱۴۹}

دانش روانشناسی آن گروه از افراد بشر را که به سبب نادانی، خشک مغزی و خرافه گرایی از منطق و برهان و فرمود گرائی گریزان هستند **Idiophobic** می‌نامد. براستی که قرآن از پیش مسلمانان را در این ردیف طبقه بندی کرده است.

باز نمود بحث

فلسفه منع پرسش درباره قرآن و اسلام را باید در سرشت نابخردانه، بیهوده و

¹⁴⁶Ibid.

¹⁴⁷Sahih al-Bukhari, vol.1, no. 92, p. 75.

¹⁴⁸Ibid., vol. 2, p. 323; vol. 1, p. 76.

¹⁴⁹Ibid., vol. 1, p. 75

خرافات‌های آنها جستجو کرد. گشوده شدن ناسوت راستین قرآن و اسلام را باید کیمیای رهائی مسلمانان از افسون شدگی و ناقوس مرگ این کیش انسان ستیز به شمار آورد. به همین دلیل است که دگانداران این کیش خرافاتی و نابخردانه از محمد گرفته تا خرده ملاح‌های کنونی کوشش می‌کنند، مفاهیم درونمایه آنرا پنهان نگاهدارند. مسلمانان باید به قرآن و اسلام با چشمان بسته و خرد خفته ایمان داشته باشند و گرنه ساختار آن یکباره فرو خواهد ریخت. همین دلیل سبب شده است که فقها و ملاح‌های اسلام، مسلمانان غیر عرب را از خواندن قرآن به زبان غیر عربی منع کنند.

پرسش درباره اصول و احکام دین اسلام بدین سبب منع شده است که بیهودگی‌های قرآن و یاوه‌های اصول اسلام را با هیچ دلیل و منطقی نمی‌توان توجیه کرد. بر پایه همین منطقی، آزاداندیشان و فرهیختگان بشر باور دارند، مطمئن‌ترین راه رهائی مسلمانان بینوا از مشتی خرافاتی که نام دین گرفته است، گشوده کردن درونمایه قرآن و اصول و موازین اسلام است. تردید نیست که عموم مسلمانان از روی ایمان به اسلام باور دارند و نه از روی خرد و منطقی. آنها نه پیامبر این مجموعه خرافاتی را می‌شناسند و نه اینکه به اصول و احکام اسلام آشنائی دارند، بلکه به دین خود به شکل یک داده معنوی موروثی نگاه می‌کنند که باید مانند سایر عواملی که از راه ارث به آنها رسیده، در نگهداری آن کوشش کنند. آنها شاید در همه عمر تنها یکبار هم در صدد خواندن قرآن بر نمی‌آیند، زیرا بر این باورند که پدران و اجداد آنها در پیش این کتاب را خوانده و از روی خرد به آن ایمان آورده و از اینرو، نسل‌های بعدی دیگر به خواندن و درک کردن آن نیازی ندارند، زیرا پدرانشان در پیش برای آنها خوانده‌اند. برآستی می‌توان گفت که این افراد در ناآگاهی شرطی شده، ستمزدگی خودکامانه و کرختی مغزی بسر می‌برند.

فرض کنید مسلمانی از یک مجتهد پرسش کند: «آیه‌های ۹۲ و ۹۸ سوره کهف و آیه‌های ۹۶ و ۹۷ سوره انبیاء می‌گویند، دو طایفه به نامهای یاجوج و ماجوج پشت سدّی در روی زمین پنهان شده و تنها پس از فرا رسیدن روز قیامت ظاهر میشوند و به مردم حمله می‌کنند. این سدّ، در کجا قرار گرفته است؟ چگونه این دو طایفه انسان در درازنای هزاران سال زنده مانده‌اند؟ چرا دانشمندانی که سایر کرات

آسمانی را کشف کرده تا کنون به محل پنهان شدن این افراد پی نبرده اند؟ آیا مجتهد پرسش شونده به این پرسش ها چگونه پاسخ خواهد داد؟ و یا فرض کنید، از مجتهدی پرسش شود، «چرا کسی تا کنون در این دنیا نتوانسته است وجود مخلوقاتی به نام جن را که هفتاد و دومین سوره قرآن در باره آن سخن می گوید، به اثبات برساند؟» و دهها پرسش دیگر مانند آن. آیا مجتهد یاد شده به این پرسش ها چه پاسخی دارد بدهد؟

پاسخ از پیش ساخته شده ای که برای پرسش هائی مانند بالا وجود دارد آنست که «هیچکس بغیر از الله پاسخ این پرسش ها را نمی داند.» مفهوم این پاسخ آنست که مسلمان باید درباره اصول و باورهای دینی، در خردش را با قفل ایمان به خرافات، مهر و موم کند و عمری را در دنیای تاریک ناآگاهی و خرد باختگی بسر ببرد. آیه ۱۰۵ سوره مائده که در بالا شرح داده شد، برای این اختراع شده است. که پاسخ دهنده چنین پرسش هائی را یاری رسانی کند و بدون دلیل و منطق بحث را به پایان برساند، زیرا از گفتارهای دیگران می توان انتقاد به عمل آورد، ولی مسلمانان دوست ندارند و اجازه نخواهند داد کسی از کتاب دینی آنها انتقاد کند.^{۱۵۰} برآستی که اگر مسلمانان خود را از چنگال ستمدینی اسلام رها سازند، بشریت نیز از تازیانه ترور اسلامی نجات خواهد یافت.

به نگر می رسد که محمد خود از بی پایه بودن خرافاتی که در قرآن آورد با خبر بود، به همین دلیل به مسلمانان توصیه کرده است که آنرا با خود به سرزمین های بیگانه نبرند. این حدیث در صحیح مسلم، چنین شرح داده شده است:

«عبداللّه بن عمر روایت کرده است که پیامبر الله گفت: «قرآن را در مسافرت با خود به سرزمین بیگانه نبرید، زیرا ممکن است به دست دشمن بیفتد.» ایوب (یکی از راویان سینه به سینه آن حدیث) می گوید، «دشمن ممکن است از درونمایه آن آگاهی پیدا کند و بر سر مطالب آن با شما نزاع نماید.»^{۱۵۱}

¹⁵⁰ Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. 169.

¹⁵¹ *Sahih Muslim*, Chaptc dclxxvi, pp. 1040-1041.

Zwemer نیز می نویسد: «اسلام فروش قرآن را به غیر مسلمانان منع کرده و به سربازان اسلام دستور داده شده است، قرآن را با خود به سرزمین های خارجی نبرند زیرا ممکن است به دست غیر مسلمانان بیفتد.»^{۱۵۲} دلیل روش مسلمانان را در پنهان نگهداشتن اصول و احکام اسلام، یک گفتار فلسفی به این شرح بیان کرده است: «ایمان به پدیده ای که ما درباره آن هیچ نمی دانیم و هیچگونه آگاهی هم در باره آن نمیتوانیم به دست بیاوریم، وجود آنرا بسیار استوار و پابرجا خواهد کرد.»

ابن خلدون می نویسد: «تاریخنویسان و مفسران قرآن و راویان برجسته احادیث، اشتباهات مکرری درباره گزارش های خود از داستان ها و رویدادها مرتکب شده و بدون اینکه آنها را ارزشیابی کنند، به همان ترتیبی که شنیده اند آنها را نقل کرده اند. آنها این مطالب را نه با اصول و موازینی که باید رویدادهای تاریخی را تأیید کنند برابری کرده، نه اینکه آنها را بر پایه اصول فلسفی و سرشت پدیده های شناخته شده بررسی کرده و نه اینکه آنها را با آگاهی ها و واقعیت های تاریخی سنجیده اند. بنابراین می توان گفت که این افراد از واقعیت ها منحرف شده و در وادی پندارهای غیر منطقی و غیر قابل دفاع سرگردان مانده اند.»^{۱۵۳}

به نگر می رسد که ابن خلدون، تاریخدان شهیر جهانی به درونمایه قرآن و احادیث به شکل پاره ای عقاید منطقی و آموزش های اخلاقی بایسته توجه کرده و برداشت او این بوده است که اصول قرآن و اسلام نیز مانند نوشتارهای فلسفی قابل ارزشیابی های منطقی هستند. شاید ابن خلدون این حقیقت را از نگر دور داشته که هر گاه یک عقیده و یا تئوری دارای زیربنای منطقی باشد، آنزمان آنرا زیر آزمایش های علوم اجتماعی مانند آزمایش های گوناگون علمی و آماری قرار می دهند و بدینوسیله آنرا ارزشیابی می کنند. ولی هرگاه عقیده و یا تئوری مورد نظر بی پایه به نگر آید و حتی ارزش آزمایش شدن نداشته باشد، آنرا نادیده می گیرند. اگر یک انسان روان پریش بگوید، «خداوند آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد،» هر کس چنین نکته ای را بشنود، به او و سخنش می خندد، نه اینکه این تئوری

¹⁵² Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 80.

¹⁵³ Ibn Khaldun, *Al-Muquddima*.

را شایسته انتقاد و آزمایش و ارزشیابی بداند. هنگامی که آیه ۶۵ سوره الحج قرآن به ذکر چنین سخنی می پردازد، هر کسی آنرا بشنود برآستی باید به آن بخندد، زیرا چنین سخن مسخره و بی پایه ای را حتی برای سرگرمی کودکان نیز نمی توان مصرف کرد، چه رسد به اینکه انسان نیروهای ذهنی خود را برای اندیشه گری در این باره تلف سازد.

به هر روی، می توان گفت که یا مسلمانان نوشتارهای مقدس خود را نمی خوانند و از درونمایه بی پایه و کودکانه قرآن آگاهی ندارند و یا اینکه اگر هم آنرا بخوانند، با چشمان ناپینسای ایمان آنرا می خوانند و نه با چشمان خردشان. یک گفتار فلسفی لاتین می گوید: «Credo quia absurdum» یعنی «من می دانم این عقیده نابخردانه است، با این وجود میل دارم آنرا باور کنم.» دلیل وابسته به روانشناسی این امر آنست که برخی اوقات هنگامی که انسان به خرد خود پشت می کند و خویش را قربانی ناآگاهی ها و پیروی از یوچی ها می سازد، ناخودآگاهانه در درون خویش نوعی وارستگی غیر مسئولانه و آرامش کاذب احساس می کند. برآستی که به گفته بنیامین فرانکلین: «برای اینکه انسان بتواند با چشمان ایمان پدیده ها را بنگرد، باید چشمان خردش را ببندد.»

شاید ذکر این نکته بی مناسبت نباشد که انگیزه نویسنده در نگارش این کتاب که در پیش هم چندین کتاب برای فاش کردن کیش نابخردانه و انسان ستیز قرآن و شیادی های محمد بن عبدالله زیر فرنام پیامبر اسلام به رشته نگارش درآورده، روی کار آمدن حکومت های اسلامی در دهه های اخیر در پاره ای از کشورهای جهان، مانند ایران، سودان، عربستان سعودی و غیره است. همانگونه که به گفته زکریای رازی، پیامبران ریش بزی، این شیادان رباینده خرد و نیوند بشر، برای دستیابی به قدرت به بهانه دین و مذهب و خدا بشر را از حقوق و آزادی هایش بی بهره ساختند، به همان گونه نیز رهبران مذهبی نما، فاسد، پلیداندیشه و لاجمیش این کشورها نیز به نام دین و مذهب، پیروی از نوشتارهای مقدس و نمایندگی شیادمدردانی که به خود نام پیامبر بستند، شهروندان خود را از موهبت آزادی محروم کرده و نسبت به آنها مرتکب شرارت های بیشرمانه ای شده اند که سینه تاریخ از ثبت آنها احساس داغداری می کند. تردید نیست زمانی که افراد بشر نیوند خود را از گروهی این

اندیشه‌ها و باورهای خرافی آزاد سازند، این انگل‌های پوسیده نیز همراه کتاب‌ها و نوشتارهای به اصطلاح مقدّس به کلّجان تاریخ واژگون خواهند شد. هر گاه این انگیزه وجود نداشت، نویسنده این کتاب هیچگاه در درازنای اینهمه سال‌ها عمرش را در راه فاش‌سازی اندیشه‌های خرافی مذهبی و بویژه اسلامی که از گهواره تا گور افراد بشر را در زنجیرهای نادانی و ناآگاهی در بند کرده است، تلف نمی‌ساخت و نیروی خود را به کتکاش و پژوهش در سایر رشته‌های علمی ویزگی می‌داد.

ارزشیابی دانش پژوهان از قرآن

مسلمانانی که دروازه‌های خرد و درایتشان را مُهر و موم کرده و حتی استعداد طبیعی سانسور و تردید را از خود آگاه خویش زدوده‌اند، باور دارند که درونمایه کتاب قرآن کلام مستقیم خداوند بوده که بوسیله جبرئیل فرشته به محمد وحی شده است. این افراد با وجود آنهمه مطالب خرافی و بی‌پایه که در قرآن آمده و نیز صدها لغزش ادبی و وابسته به اصول نگارش که نویسنده آن از روی ناآگاهی در کتاب مرتکب شده و به زودی به شرح جزئیات آنها خواهیم پرداخت، همچنان باور دارند که قرآن از هر خطا و لغزشی برکنار بوده و آنچه که در آن آمده، ابدی و غیرقابل تغییر بوده و اصل آن در لوحی در آسمان نگهداری می‌شود. ولی بسیاری از دانش پژوهان و اسلام‌شناسان برجسته باور دارند که قرآن کتاب وحشت‌آور و ترسناکی است که از نگر ادبی و نوشتاری، موضوع، متن و یا ذکر رویدادهای مذهبی و تاریخی بر پایه تاریخ، دارای دهها اشتباه چشمگیر بوده و فاقد یک ساختار منطقی ادبی و نوشتاری است. Clair Tisdall یکی از دانشمندان برجسته اسلام‌شناس در پژوهش بسیار جامعی که زیر فرنام *The Original Sources of the Qura'n* به عمل آورده با استادی ستایش‌انگیزی نشان داده است که بیشتر درونمایه کتاب قرآن با رویدادهای روزانه پیرامون زندگی محمد پیوند مستقیم داشته و هر زمانی که برای او مشکلی در زندگی روزانه به وجود می‌آمده بیدرنگ در باره آن موضوع از قول الله آیه‌ای می‌ساخته و بدینوسیله مشکلاتی را که با آنها روبرو می‌شده از پیش پا

بر می داشته است. محمد در کاربرد این روش تا آنجا پیش رفته که حتی برای روابط جنسی خود با همسرانش نیز به نزول آیه از سوی الله دست زده و بنا بر این هیچ خرد سلیمی نمی تواند باور کند که درونمایه قرآن کلام خداوند باشد. بنا بر این باید بدون تردید به این باور گردن نهاد که درونمایه قرآن و اصول و احکام اسلام مجموعه ای از سنت های تازی های بادیه نشین آغاز سده هفتم میلادی به شمار می رود. Clair Tisdall در این باره می نویسد:

«ارزش های اخلاقی که در قرآن ذکر شده، نگر آن در باره سرشت خدا، اشتباهات تاریخی که در آن آمده و بسیاری از کاستی های دیگری که در این کتاب وجود دارد، برای ما شگنی باقی نخواهد گذاشت که بدون هیچگونه تردید اطمینان داشته باشیم که این کتاب نوشته خود محمد است. هر گاه، ما سوره های قرآن را بر پایه زمان نوشته شدن مطالب آن به رشته ترتیب در آوریم و آنها را با رویدادهائی که در زندگی محمد رخ داده، برابری کنیم، خواهیم دید که متن آن آیه ها با رویدادهای زندگی محمد همخوانی کامل پیدا می کنند و عقیده مسلمانان را در باره اینکه قرآن وحی الهی است، به گونه کامل رد می کند و نشان می دهد که محمد هر زمانی که ایجاب می کرده، این آیه ها را به وجود آورده تا به اعمال و اقداماتش شکل مشروع ببخشد. قرآن را برآستی می توان آینه تمام نمای مشروع زندگی و فروزه های نویسنده آن، محمد دانست. از مطالب قرآن، بوی بیابان به مشام می رسد، درونمایه قرآن، آشکارا تمایلات جنگجویانه محمد و پیروانش را در آغاز ادعای پیامبری در گوش های ما زمزمه می کنند. درونمایه قرآن کارکرد اندیشه ها و خواست های محمد را در متون خود جلوه داده و به این حقیقت انکارناپذیر گواهی می دهند که بتدریج ارزش های انسانی محمد اُفت کرده و از یک فرد نیک گفتاری که با پندارهای جاه طلبانه دست به گریبان بوده، به یک شیاد نفس پرستی که به آنچه که می کرده، آگاهی کامل داشته، شخصیتش دگرپس شده است.»^{۱۵۴}

¹⁵⁴ W. St. Clair Tisdall, *The original Sources of the Quor'an* (New York: E. S. Gorham, 1905), p. 27.

Rana Kabbani پژوهش‌های دو دانشمند دیگر به نامهای Fay Weldon و Conor Cruise O'Brien را نقل کرده و می‌نویسد، دانشمندی نخست در کتابش زیر فرنام *Sacred Cows* درباره هواخواهی اش از رشدی نوشته است:

«قرآن به هیچ دردی نمی خورد. آن حتی مانند کتاب شعری نیست که اجتماعی بتواند به راحتی و آسانی به آن متکی شود. درونمایه آن می تواند همانند سلاحی فرض شود که پلیسی آنرا در دست می گیرد که بوسیله آن در دیگران ایجاد ترس و وحشت کند... هنگامی که من این کتاب را می خوانم تا تعریف خدا را از آن درک کنم، مشاهده می کنم که کتابی است بسیار محدود و بدون پایه.»^{۱۵۵}

Conor Cruise O'Brien دانشمندی که ما را به حدیثی رجوع می دهد که هرگونه احترامی را برای اسلام یک کاستی و ناتوانی فرهنگی بر می شمارد، می نویسد:

«جامعه مسلمان بسیار نفرت آور به نگر می آید... دلیل آن اینست که سرشت این دین چنین است... یک فرد غربی که همبودگاه مسلمان را مورد تمجید قرار می دهد و در همان حال خود را وابسته به ارزش های غرب می داند یا ریاکار است و یا ناآگاه و ناپنود و یا ترکیبی از هر دو... جامعه تازی بیمار بوده و مدت های مدیدی است که دارای این بیماری است. در سده پیش، جمال الدین افغانی اندیشمند تازی نوشت: (هر مسلمانی بیمار بوده و تنها درمان بیماری او قرآن است). شوربختانه، هر اندازه که داروی قرآن برای درمان بیماری مسلمان بیشتر به کار رود، بیماری او سخت تر و بدتر خواهد شد.»^{۱۵۶}

¹⁵⁵ Fay Weldon (London: 1989), quoted by Karen Armstrong, *Muhammad, A Biography of the Prophet* (San Francisco, 1992), p. 43.

¹⁵⁶ Conor Cruise O'Brien, *The Times*, 11 May 1989, quoted by Karen Armstrong, *Muhammad, A Biography of the prophet* (San Francisco: 1992), p. 43

تثوری «ناسخ و منسوخ» در قرآن و اسلام، براسنی یکی از نکات بسیار ناخردانه و مسخره می باشد. زیرا مسلمانان باور دارند که درونمایه قرآن حتی پیش از آفرینش آدم و حوا بوسیله الله نوشته شده و در لوحی در آسمان نگهداری می شده و درونمایه آن تغییرناپذیر است. هرگاه چنین باشد، یعنی سخنان خدا ابدی، جهانی و غیرقابل تغییر باشند، باید از آنها پرسش کرد پس چگونه است که گروهی ملای دژاندیش به اصطلاح خود، دانش «ناسخ و منسوخ» به وجود آورده و بسیاری از آیه های آنرا تغییر داده اند؟ آیا نسخ کردن و از بین بردن آیه های قرآن دلیل آن نخواهد بود که الله مسلمانان برخی اوقات، خرد، درایت و تندرستی مغزی خود را از دست می دهد و دچار اشتباه می شود؟ پرفسور مویر نوشته است، در حدود ۲۰۰ آیه قرآن، بعدها از این کتاب حذف شده است. از این کار می توان چنین نتیجه گرفت که از یکسو ما باید باور داشته باشیم، تمام مطالبی که سراسر قرآن را پر کرده کلام خداست و از دگر سو، به این واقعیت اعتراف داشته باشیم که بسیاری از مطالب قرآن خرافات بیهوده و خردستیزی بیش نیست.^{۱۵۷}

ابوبکر جانشین محمد، برای نخستین بار مطالب قرآن را جمع آوری کرد و آنرا منتشر نمود. انگیزه ابوبکر در انجام این کار آن بود که در آخرین سال زندگی محمد، فردی به نام مسلمه که شاهد پیروزی های او در جایگاه پیامبری بود، در یمامه به رقابت با او برخاست و به فکر افتاد که او هم مانند محمد به باز کردن دکان ریا و فریبی چون او بپردازد تا بتواند به همان موفقیت ها دست یابد. برای اجرای این تصمیم، مسلمه قرآنی به رشته نگارش در آورد و آنرا برای پیروانش به انتشار رسانید. این موضوع سبب شد که ابوبکر در صدد چاپ و انتشار قرآن برآید تا هم از مسلمه عقب نماند و هم بدینوسیله برای دین اسلام تبلیغ نماید.

برای انجام این کار، ابوبکر از حافظه حفصه - یکی از زنان محمد که درونمایه قرآن را از بر کرده بود - و سایر افرادی که می گفتند محمد به آنها قرآن آموزش داده بود بهره برداری نمود و آنگاه به انتشار آن بین مسلمان ها اقدام کرد.

ولی دیرزمانی از انتشار آن نگذشته بود که معلوم شد قرآن منتشر شده بوسیله

¹⁵⁷ Quoted in Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 115.

ابوبکر سرشار از موارد متضاد، بیهوده و نامفهوم می باشد. بنابراین هنگامی که عثمان بن عفان به خلافت رسید، بر آن شد تا بسیاری از مطالب نابخردانه و غیر منطقی قرآن را ویراستاری و حذف کند و آنرا به شکل بهتر و خردآشناتری منتشر نماید. برای انجام این کار، عثمان به بهانه اینکه قصد دارد قرآن های موجود را تصحیح کند، تمام نسخه های موجود را جمع آوری کرد و پس از اینکه نسخه جدید ویراستاری شده آماده گردید، همه نسخه های پیشین را سوزانید. قرآنی که اکنون در دسترس مسلمانان جهان وجود دارد همان نسخه ای است که عثمان آنرا در سال ۳۲ هجری قمری (۶۲۵ میلادی)، ۲۱ سال پس از درگذشت محمد ویراستاری و منتشر کرد.^{۱۵۸} کتاب قرآن به خودش می بالدد که «مبین» یعنی «آشکار کننده و بیان کننده» می باشد، در حالیکه در حدود در هر پنج جمله، یک جمله آن بدون مفهوم است. با توجه به مطالب نابخردانه و تماخره آوری که در قرآنی که اکنون در دسترس می باشد، وجود دارد، می توان حدس زد قرآنی که پیش از ویراستاری بوسیله عثمان وجود داشته، چه مجموعه ژاژخا و خردستیزانه ای بوده است.

Robert Murphy می نویسد:

«مسلمانان باور دارند که پیش از ظهور محمد، الله در آسمان قرآن را روی یک لوح سنگی به رشته نگارش در آورده و متون آن ابدی و تغییرناپذیر است. هر گاه چنین باشد، این پرسش به وجود می آید که پس چرا عثمان در زمان خود، قرآن های موجود را جمع آوری و خود آنرا تجدیدنظر و ویراستاری نمود و نسخه ای که با سایر نسخه های موجود تفاوت داشت، منتشر کرد. افزون بر آن، ما می دانیم که بسیاری از مردم از پذیرش نسخه تجدیدنظر شده بوسیله عثمان سر باز زدند و مایل به نگهداری نسخه خود بودند و عثمان با تهدید به مرگ آنها را وادار به پذیرش نسخه تجدیدنظر شده اش کرد.»^{۱۵۹}

¹⁵⁸Toby Lester, "What is the Koran," in Ibn Warraq, *What the Koran Really Says*, p. 121.

¹⁵⁹Robert Morey, *The Islamic Invasion* (Eugene, Oregon: Harvest House Publishers, 1992), p. 125.

به هر روی، به گونه ای که Charles Adams می نویسد: «اگرچه مشهور است که عثمان نسخه بدون نقص و عیبی را از قرآن آماده و منتشر نمود، ولی باید تأکید کرد که پس از آن هزاران آیه با مفاهیم گوناگون از قرآن کشف شده است...»^{۱۶۰} Arthur Jeffrey همچنین می نویسد، مسلمانان کوشش می کنند این واقعیت را که قرآن های گوناگونی وجود دارد که با قرآن عثمان تفاوت دارد پنهان کنند. او در این باره می نویسد:

هنگامی که پرفسور Bergstrasser در یکی از کتابخانه های مصر مشغول عکسبرداری از شماری کتاب های مقدس دستنویس به خط کوفی برای آرشیو بود، من توجهش را به قرآنی که در کتابخانه الازهر وجود داشت و دارای اشکال عجیب و غریبی بود جلب کردم. او درخواست کرد به وی اجازه داده شود از آن نسخه عکسبرداری کند، ولی به او اجازه چنین کاری را ندادند و آن نسخه را از دسترس همگانی خارج کردند زیرا میل نداشتند یک خارجی از متون آن نسخه آگاه شود... و از آن پس نیز کوشش کردند متن های مخالف با متن های تصویب شده موجود را از بین بردارند.^{۱۶۱}

بسیاری از نویسندگان غربی و شرقی و حتی پژوهندگان مسلمان باور دارند که قرآن کتاب گمراه کننده ای است که نه دارای فروزه الهی بوده و نه اینکه با ارزش های اخلاقی همخوانی دارد. غربی ها عقیده دارند که این کتاب از هر گونه رسائی مطالب و نیز گیرائی ادبی بدون بهره است. از بین نویسندگان غربی، ولتر قرآن را یک کتاب نامفهوم می داند که برای خرد انسان در هر سن و سالی که باشد، اهانت آور به شمار می رود. نویسندگان اروپائی پس از ولتر بر این باور بوده اند که قرآن کسل کننده ترین کتابی است که می توان به پندار آورد.

«مکسیم رادینسون» نوشته است: «بدون تردید من نمی توانم باور داشته باشم که قرآن وحی الهی است.»^{۱۶۲}

¹⁶⁰ C. E. Adams, *Qura'n: The Texts and its History*, in ER, pp. 156-157, quoted by Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 109.

¹⁶¹ Quoted in Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 110.

¹⁶² Maxim Rodinson, *Mohammed* (New York: 180), pp. 217-218.

در سال ۱۲۸۰ میلادی نیز «ابن کمونه» نوشت: «افرادی که اسلام می آورند یا به سبب اینست که بوسیله مسلمانان زیر فشار ترور و وحشت قرار می گیرند، یا در جستجوی قدرت هستند، یا می خواهند از پرداخت مالیات مذهبی (جزیه) خود را رها سازند، یا از تحقیر و اهانت و یا زندانی شدن بوسیله مسلمانان در امان بمانند و یا اینکه شیفته و دلباخته زن مسلمانی شده و با اسلام آوردن می خواهند بر آن زن دستیابی پیدا کنند»^{۱۶۲} هرگاه به قرآن به شکل یک کتاب غیر دینی و عادی نگاه شود، هیچگونه هنر ادبی و یا گیرائی ذهنی در آن نمی توان یافت. روانشاد علی دشتی، دانشمند فرهیخته ای که در نجف بالاترین تحصیلات مذهبی را به پایان رسانیده معجزه هائی را که مفسران ناآگاه به محمد نسبت داده اند با بیانی بسیار توانمند ردّ می کند. دشتی با ژرف نگری ستوده ای اشتباهات وابسته به دستور زبان، صرف و نحو و مفاهیم درونمایه قرآن را مورد بررسی قرار داده و از نظر زبان عربی بیش از یکصد اشتباه گمراه کننده در ساختار قرآن تشخیص داده است.^{۱۶۳}

دشتی درباره اشتباهات وابسته به دستور زبان قرآن می نویسد:

«قرآن دارای جمله هائی است که غیر کامل بوده و قابل فهم نیستند. ترکیبات نارسا و غیر وافیه معنی و مقصود و نیازمند تفسیر، واژه های بیگانه یا نامأنوس به زبان عرب، استعمال کلمه در معنی غیر متداول، عدم مراعات مذکر و مؤنث یا عدم تطابق فعل با فاعل یا صفت یا موصوف و ارجاع ضمیر برخلاف قیاس و دستور یا به نسبت سجع، دور افتادن معطوف از معطوف علیه و موارد عدیده ای از این قبیل انحرافات در قرآن هست که میدانی برای منکران فصاحت و بلاغت قرآن گشوده است و خود

¹⁶³ Ibn Kammuna, *Examination of the Three Faiths*, trans. Moshe Perlman (Berkeley and Los Angeles: 1971), quoted in Ibn Warraq, *Why I am not A Muslim*, p. 3.

^{۱۶۲} علی دشتی، ۲۳ سال (پاریس نشر فرقان، بدون تاریخ انتشار)، برگ ۸۸

مسلمانان متدین نیز بدان پی برده اند و این امر مفسران را به تکاپو و توجیه برانگیخته است... کوساه اینکسه بیش از یکصد مورد از اصول و استخوان بندی زبان عربی ثبت شده است.^{۱۶۵}

معتزله، یکی از فرقه های اسلام که در سده دوم هجری پدیدار شدند و برخی از پژوهشگران آنها را «آزاداندیشان اسلام» و گروهی دیگر آنها را «خردگرایان اسلام» نامیده اند، باور دارند که کتاب قرآن بوسیله خود محمد نگارش شده و فروزه وحی بودن آنرا به گونه کلی انکار می کنند. آنها بر این باورند که قرآن هیچ نشانی از معجزه بودن ندارد و تازی هائی توانند نه تنها کتابی مانند آن، بلکه نوشتاری بمراتب بالاتر از آنرا از نگر دستور زبان، ارزش مطالب و روش نگارش به وجود بیاورند.^{۱۶۶}

مأسون، هفتمین خلیفه عباسی (۸۱۳-۱۹۸ هجری قمری)، باورهای فرقه معتزله را در باره قرآن پذیرش کرد و فرمان داد تمام فرمانداران اسلامی در سراسر امپراتوری اسلام آشکارا به آگاهی مردم برسانند که قرآن وحی الهی نیست. بسیاری از پژوهشگران روشنفکر اسلامی، مانند جدین درهم، ابن ابی العوجا، و ابوالعظیه باور دارند که کتاب قرآن دارای هیچگونه فروزه الهی نیست و بوسیله خود محمد نگارش یافته است. دو نفر دانشمند نخست اعدام و قربانی روشن اندیشی های خود شدند.

دانشمند آلمانی Solomon Reinach می نویسد:

«از نگر ادبی قرآن یک کتاب دون ارزش است. مطالب هجو، تهی از بلاغت، تکراری، بدون منطق و پیوند ادبی، ناپهردانه و بچگانه قرآن هر خواننده ای را که بخواهد مفاهیم آنرا دریابد به کسالت و بیزار می کشاند. برآستی برای درایت انسان اهانت آور است که فکر کند این کتاب دونمایه مورد تفسیرهای بیشمار قرار گرفته و هنوز میلیون ها نفر برای خواندن آن وقت تلف می کنند.»^{۱۶۷}

^{۱۶۵} کتاب بالا، برگ ۸۵

¹⁶⁶ Koran, trans. George Sale (London: 1896), p. 53.

¹⁶⁷ Quoted in Craig Winn, *Prophet of the Doom* (Canada: Cricketsong Books, 2004), p. 573.

Craig Winn درباره دونمایی و بیهودگی کتاب قرآن می نویسد:

«برای درک بی ارزشی مطالب قرآن لزومی ندارد که انسان در درک مطالب آن ژرف یابی کند، حتی یک نگاه پالیده و شتابزده به آن کافی است نشان دهد که آن یک اثر فریگیرانه است. چگونه آفریننده این جهان می تواند کتابی بنویسد که مطالب آن از هر گونه مفهوم منطقی، ترتیب تاریخی، فروزه ادبی و یا جستار خردآگاهانه ای تهی باشد. برآستی که این مطالب بیهوده حتی ارزش آنرا ندارد که از آثار دیگران ربوده شده باشد. هر گاه کسی با تاریخ و دانش آشنا باشد، با ایجاد چنین اثر مسخره ای نابخردی خود را آشکار نخواهد کرد. خدائی که بشر را آفریده است، نه او را فریب خواهد داد و نه اینکه مانند الله او را به آتش دوزخ خواهد افکند. خداوندی که آفریننده بشر است، هیچگاه به آفریده شده های خود به گونه ای که محمد ادعای کند به او وحی شده، دستور نخواهد داد اموال پیروان ادیان دیگر را از آنها بریابند، آنها را به بردگی بگیرند، اعضای بدنشان را قطع کنند، ترورشان نمایند و وجود آنها را تا آخرین نفر از روی زمین پاک سازند. برای رد این گفتارهای نابخردانه و بیمورد ما نیازی به داشتن دانش و فضیلت ویژه نداریم تا بیهودگی این مطالب خردستیز را به اثبات برسانیم. سرشت این مطالب به خوبی نفی کننده اثر وجودی خود هستند.^{۱۶۸} قرآن، تجاوز جنسی، زنا با محارم، دزدی و آدم ربائی را برای پول ستانی، برده داری و برده فروشی، کشتار دسته جمعی و بدتر از همه، پیروزی بر دیگران را بوسیله شمشیر مجاز می شمارد. افزون بر آن، قرآن یک اثر بدون ارزش ادبی است که سرشار از اشتباهات گرامری، گسیختگی مطالب و واژه های بدون مفهوم می باشد. این کتاب را می توان اثری به شمار آورد که ارزشش کمی بیشتر از یساره گوتی های کودکانه، دیوانه وار و هذیان مانندی است که از توهمات سرشتی نویسنده آن ناشی می شود.»^{۱۶۹}

¹⁶⁸Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. ix.

¹⁶⁹*Ibid.*, pp. xix-xx.

همان نویسنده در جای دیگر می نویسد:

«من با تمام وجود نگر **William Muir** را در باره قرآن تأیید می کنم که می نویسد: (قرآن سرسخت ترین دشمنی است که تمدن، آزادی، و درست اندیشی در دنیا تا کنون به خود دیده است).»^{۱۷۰}

چکیده و فرآیند مجموع پژوهش هائی که دانشمندان برجسته در باره ارزشیابی کتاب قرآن به عمل آورده اند اینست که برآستی باید برای افراد خردباخته ای که به درونمایه این کتاب پوچ و خردستیز ایمان بسته اند، به سوگ و مویه نشست. همچنین باید برای آنهمه کاغذهای بیرون از اندازه ای که در درازنای اینهمه سالها به جای چاپ مطالب آموزنده، انسان پرور و زندگی ساز، برای چاپ این مجموعه روان آزار تلف شده و آنهمه نیروهای سازنده ای که برای تهیه آن به هدر رفته، از بن جان آه و افسوس برکشید.

¹⁷⁰ *Ibid.*, p. xxxiv.

فصل سوم

پهوده سرانی مای قرآن

تمام دین‌ها با خدایان، نیمه خدایان، پیامبرها، مُنجی‌ها و مقدّسینشان، فرآیند ساده اندیشی‌ها و زودپاوری‌های افرادی است که به رشد مغزی و خرد آگاهی دست نیافته‌اند.

M.A. Bakunin: *Dieu et l'etat*, 1871

دگاندادان دینی و به اصطلاح روحانیون اسلامی برای پنهان کردن درونمایه نابخردانه قرآن می‌گویند، این کتاب را باید به زبان نزول آن، یعنی به زبان عربی خواند. ولی واقعیت نهفته در پس این فرمود بدون دلیل آنست که آنها نمی‌خواهند مسلمانان و سایر افراد به‌یوچی و بیهودگی مطالب این کتاب پی ببرند. آنها به خوبی می‌دانند، مطالبی که در این کتاب آمده، بی پایه، بدون ارزش و نابخردانه بوده و گرایش دهنده به ترور و خشونت می‌باشد. برای اینکه در این جستار از حقیقت دور نیفتیم، باید گفت که این در این کتاب گاهی اوقات نیز به مطالبی که از منطق تهی نیست برخوردار می‌کنیم، ولی نسبت آن به مطالب نابخردانه اش از پنج در صد تجاوز نمی‌کند و آنها را نیز باید از زیربنای مطلب جدا کرد تا بتوان با خوش بینی و روشنگری برای آنها ترجمه و مفهوم مثبت یافت نمود.¹⁷¹ ولی رویهمرفته می‌توان در

¹⁷¹Craig Winn, *The prophet of Doom* (Canada: Cricketsongs Books, 2004), p. xxi.

جایگاه بیطرفانه پژوهشگری اظهار داشت که درونمایه کتاب قرآن گمراه کننده و نابخردانه است. مطالبی که در این فصل شرح داده می شود، تنها نمادی از اثبات این دیدمان و سرشت درونمایه قرآن می باشد.

چگونه الله زمین را آفرید؟

دانشمندان زمان ما مطلبی را که انجیل، کتاب مقدس مسیحیان که شمارشان از تمام ادیان روی زمین بیشتر است در باره آفرینش هنجار هستی در مدت شش روز گفته، مورد انتقاد قرار داده و آنرا مردود دانسته اند. آفرینش زمین در مدت شش روز، افسانه ای بود که مردم باستان که از دانش و بینش بایسته سرمایه ای نداشتند در باره چگونگی آفرینش کره زمین به کار می بردند و به گونه ای که از متن آیه ۳۸ سوره ق بر می آید، محمد نیز این افسانه عوامانه و خرافاتی را مانند سایر اصول و احکام قرآن که از نوشتارهای ادیان و مذاهب دیگر برداشت کرده، از نوشتارهای مسیحیان گرفته و آنرا در کتابی که معجزه رسالتش به پیامبری بر شمرده، در باره آفرینش زمین به کار برده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّا مِنْ لُحُوبٍ ﴿۳۸﴾

«و ما زمین و آسمان ها و آنچه را که بین آنهاست، همه را در شش روز آفریدیم و

هیچ خستگی احساس نکردیم.» (قرآن، ۳۸: ۵۰)

گذشته از آن محمد بر پایه نوشته طبری گفته است:

«زمانی که الله می خواست هنجار هستی را بیافریند، دود را از آتش به وجود آورد. دود در بالای آب قرار گرفت و آغاز به حرکت موجی کرد. الله آنرا (آسمان) نامید. سپس الله آب را خشک اندخت و آن زمین را تشکیل داد. آنگاه او در روزهای یکشنبه و دوشنبه زمین را به هفت طبقه بخش نمود. الله زمین را روی ماهی بزرگی به نام (هوت) آفرید و این ماهی همان (نون) است که الله در آیه ۱ سوره القلم قرآن از آن نام برده و آنرا با جمله (نون، سوگند به قلم) ذکر کرده است. ماهی در آب بود و آب در پس صخره کوچکی قرار داشت. و آن صخره بر پشت

یک فرشته استوار بود و فرشته بر روی صخره بزرگی قرار داشت. و آن صخره بزرگ که در آیه ۱۶ سوره لقمان ذکر شده در باد وجود داشت، یعنی نه در هوا بود و نه در زمین. ماهی به خود حرکتی داد و به حالت تشویش افتاد و زمین نیز حرکت کرد و از اینرو الله با ایجاد کوه ها در روی زمین آنرا مستقر و استوار نمود و کوه ها نیز با افتخار سر از زمین برکشیدند. این نکته را الله خود در آیه ۱۵ سوره النحل چنین گفته است، (کوه ها روی زمین استوار شدند تا مبادا آن حرکت کند.)^{۱۷۲}

اکنون به گونه کامل روشن شده است که محمد با یهودی ها و مسیحی ها در تماس بوده و بیشتر مطالب قرآن را از کتاب های عهد عتیق و عهد جدید برداشت کرده و موضوع آفرینش یکی از آن موارد است. تنها تفاوت ناچیزی که بین عهد عتیق و عهد جدید در باره آفرینش وجود دارد، آنست که عهد جدید می گوید «خداوند روز هفتم استراحت کرد»، (تکوین، ۲: ۲)، ولی قرآن می گوید، «الله پس از آفرینش جهان هیچگونه احساس خستگی نکرد.» محمد، پیوسته این روش را در سراسر قرآن به کار گرفته تا وانمود کند که رسالت او دنباله رسالت پیامبران پیشین ابراهیمی است، ولی الهاماتی که به او شده، کامل تر از سایر پیامبران است زیرا او به اصطلاح پیامبر پایانی بوده است.

مسلمانانی که با نوعی خودفریبی ادعا می کنند که درونمایه قرآن با دانشهای جدید همخوانی دارد، خاطر نشان می کنند که قرآن می گوید که یک روز برای الله و فرشتگان برابر با ۵۰/۰۰۰ سال است. (قرآن، ۷۰: ۴). بدین ترتیب، آنها ادعا می کنند که الله آفرینش جهان را در مدت ۳۰۰/۰۰۰ سال (۳۰۰/۰۰۰ = ۵۰/۰۰۰ x ۶) تکمیل کرده است. این چگونگی پرهان نه تنها نمی تواند در پی پایه بودن مطالب قرآن اثری بگذارد، بلکه دلیل دیگر و بیشتری در اثبات ناخردانه بودن درونمایه قرآن است. زیرا، دانشمندان فضائی عصر کنونی به این باور رسیده اند که بیلیون ها سال به درازا انجامید تا زمین به وضع کنونی رسید و توانست برای تولید و رشد درخت ها، جنگل ها و حیوانات زمینه مناسب فراهم آورد.

¹⁷²At-Tabari, *The History of At-Tabari*, trans. And Annotated by Ismail K Poonawala, vol. I (Albany: State University of New York Press, 1990), p. 204.

گذشته از آن چنین ادعائی با سایر متون قرآن ناهمخوانی و تضاد دارد و بی پایگی درونمایه قرآن را زیادتر فاش می کند. زیرا آیه ۴ سوره المعارج که سخن از برابری یک روز با ۵۰/۰۰۰ سال به میان می آورد، می گوید:

تَجْرِبُ الْمَلَائِكَةَ وَالرُّوحَ إِلَيْهِ يَوْمَ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةً ﴿۱۷﴾

«فرشتگان به سوی او در روزی که درازای آن ۵۰/۰۰۰ سال است، بالا می روند.»

این آیه در باره شتاب مسافرت فرشته ها سخن می گوید و حاکی است زمانی که فرشتگان در یک روز مسافرت می کنند، درازای آن روز برای افراد بشر ۵۰/۰۰۰ سال است و یا به گفته دیگر، درازای یک روز آسمانی برابر ۵۰/۰۰۰ سال زمینی است که این موضوع با متون سایر آیه های قرآن تضاد آشکار دارد، زیرا متن آیه ۴۷ سوره الحج و آیه ۵ سوره سجده، می گویند، درازای هر روز آسمانی برابر با ۷/۰۰۰ سال انسانی می باشد. افزون بر چنین تضاد آشکار و مسخره ای، آیه ۱۱۷ سوره بقره در باره آفرینش می گوید، در زمان آفرینش، الله گفت، «باش!» و آن به وجود آمد.^{۱۷۳}

باز نمود بحث

آنچه در بالا گفته شد، بدون تردید ثابت می کند که بت الله از سایر بت های خانه کعبه «بزرگتر» بوده است. دلیل این فراخواست آنست که الله با ذهنیت نبوغمایه اش موفق شده است، چنین شاهکاری را در آفرینش گیتی به وجود آورد. افسوس که دانشمندان زمان ما این واقعیات آسمانی را در باره اسرار نهفته آفرینش جهان نادیده گرفته و زمان و نیروی خود را با تئوری هائی مانند Big Bang و «تکامل» به هدر می دهند و توجه ندارند که الله قادر متعال همه چیز دان که آسمان ها و زمین را در شش روز آفریده و پیامبر محبوبش از «داروین»، «گالیله»، و «کوپرنیک» بمراتب بهتر و بیشتر می داند. برآستی که اگر الله سر نوشت یهودی هائی را که روز شنبه دست به کار زدند و به فرمان او بوزینه شدند، بسر این افراد کافر، بیدین و نجس نیز آورده بود، آنها اینچنین حرف های بزرگتر از سر خود نمی زدند!

¹⁷³ Ibid., p. 220; http://infidels.org/library/modern/denis_giron/islamsci.html.

الله افراد مردم را به میمون و خوگ تبدیل کرد

قرآن مقدّس می گوید، زمانی شهری در کنار ساحل دریا وجود داشت. الله در پیش به ساکنان آن شهر گفته بود، در روز سَبْت (شنبه)، از گرفتن ماهی های آن دریا خودداری ورزند. ولی، ماهی های دریا درست در روزهای شنبه به ساحل آمدند، سرهای خود را از آب بیرون آوردند و با دلبری ساکنان آن شهر را برای شکار خود انگیزش کردند. ولی در روزهای دیگر ماهی ها خود را زیر آب پنهان نمودند و خبری از آنها نبود.

برخی از ساکنان شهر فرمان الله را نادیده گرفتند و ماهی ها را در روز شنبه شکار کردند و گروهی دیگر به فرمان الله گوش فرا دادند و از گرفتن ماهی ها در روز شنبه خودداری کردند. الله آگاه از همه چیز به مجرد اینکه مشاهده کرد که گروهی از ساکنان شهر از فرمان او سرپیچی کرده و در روز شنبه به ماهیگیری پرداخته اند، آنها را تبدیل به میمون کرد و گفت: «میمون شوید! ای بیچاره های بدبخت و مصیبت زده زشتکار.»

هرگاه شما خوانندگان فروهنده این کتاب در درستی این آیه آسمانی تردید دارید، مهر فرموده قرآن مقدّس را باز کنید و به آیه ۶۵ سوره بقره و آیه های ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره اعراف نگاه کنید، خواهید خواند الله می فرماید:

• وَتَلَّاهُمْ عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةً يَوْمَ سَخَّرْنَا لَكُمْ آيَاتِنَا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ
فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيَاتُهُمْ كَدَّالِكُمْ يَبْلُغُهُمْ يَمَّا كَانُوا يَتَسَفَّهُونَ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعْبُدُونَ
قَوْلًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ لَّنِ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَسْتَفْهِنُونَ ﴿۶۵﴾ قَلَّمَا نَسُوا
مَا كُفِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعِقَابٍ رَّسٍ يَمَّا كَانُوا يَتَسَفَّهُونَ فَلَمَّا عَاوَأَ
عَسْمَاءُ بَنُو إِسْرَائِيلَ فَكَلَّمُنَّ لَقَدْ نَبَّيْنَهُمْ كَلِمَاتٍ كَلِمَاتٍ كَلِمَاتٍ ﴿۶۶﴾

«شما بدون تردید داستان آنهایی که مقررات روز شنبه را زیر پا گذاشتند، شنیده اید. ما به آنها گفتیم، (شما بدبخت ها بوزینه شوید!) و این چنین ما این افراد را عبرت اخلاف آنها و پندی برای پرهیزکاران نمودیم.» (قرآن، ۶۵: ۲)
«ای رسول، از شهری که در کنار دریا بود و رویدادی که برای مردم آن که مقررات روز شنبه را زیر پا گذاشتند، پرسش کن. هر روز شنبه ماهی های آن

دریا روی آب می آمدند و وجودشان را به رخ آنها می کشیدند، ولی در سایر روزهای هفته از آنها خبری نبود. چون این افراد مرتکب لغزش شده بودند، از اینرو ما این چنین آنها را به وسوسه انداختیم. و هنگامی که گروهی از آنها گفتند: (چرا شما افرادی را که الله محکوم به مجازات شدید و یا نابودی کرده است، پند می دهید؟) آنها پاسخ دادند، (ما به آنها پند می دهیم، زیرا میل داریم در پیشگاه الله وظیفه خود را به انجام رسانیده باشیم و اینکه شاید آنها پند گیرند و پرهیزکاری پیشه کنند.) بنابراین، هنگامی که آنها به پند و اندرز گوش ندادند، ما آنهایی که آن افراد را از دست زدن به کار بد منع کرده بودند، نجات بخشیدیم و گروه خطاکار را به شدیدترین وضع ممکن مجازات کردیم. و زمانی که گروه لغزشکار در ادامه زشتکاری های خود اصرار ورزیدند، به آنها گفتیم، (بوزینه شوید، بدبخت ها!)» (قرآن، ۶۶ - ۱۶۳ : ۷)

در سوره پنجم قرآن الله منش خود را بسیار پلیدتر می کند و خشم خود را از یهودیان نیز فراتر می برد و افراد غیر یهودی را هدف قرار می دهد و می گوید، آنهایی که لعنت و خشم او را به خود خریدند، او آنها را به خوک و بوزینه تبدیل کرده است.

فَلْهَلْ أَنْبَيْتُمْ بَشَرًا مِثْلَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۱۶۳﴾
وَعَبَدُوا الطَّاغُوتَ أَكْثَرَ لِمَّا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿۱۶۴﴾
وَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا لَمَّا كُنْتُمْ جَاهِلِينَ ﴿۱۶۵﴾
وَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا لَمَّا كُنْتُمْ جَاهِلِينَ ﴿۱۶۶﴾
وَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا لَمَّا كُنْتُمْ جَاهِلِينَ ﴿۱۶۷﴾
وَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا لَمَّا كُنْتُمْ جَاهِلِينَ ﴿۱۶۸﴾
وَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا لَمَّا كُنْتُمْ جَاهِلِينَ ﴿۱۶۹﴾
وَأَسْأَلُكُمْ فِيهَا لَمَّا كُنْتُمْ جَاهِلِينَ ﴿۱۷۰﴾

«بگو ای رسول، (آیا میل دارید، به شما آگاهی دهم که الله به چه کسی از همه بدتر پاداش می دهد؟ آنهایی که الله آنها را مورد لعنت و خشم قرار داد و به بوزینه و خوک تبدیلشان کرد....)» (قرآن، ۶۰ : ۵)

بشریت برآستی باید بسیار از الله سیاسگزار باشد که چنین قدرت معجزه ای را در باره بندگان گناهکارش به کار نبرده تا به آنها پندی عبرت آموز بیاموزد. ولی، چه کسی می داند، شاید بسیاری از بوزینه هائی که در جنگل ها و باغ وحش های دنیا بسر می برند، افراد بشری بوده که الله آنها را به بوزینه تبدیل کرده است! دلیل آنها اینست که الله هیچگاه به محمد پیامبر دلبندهش دروغ نخواهد گفت!
شرم بر الله شبه جزیره عربستان که «چارلز داروین» کاشف و دانشمند بزرگ جهانی را که عقیده علمی اش دنیا را تسخیر کرد به جای محمد بن عبدالله، یک کاروانزن عرب به پیامبری اش برگزید!

ماده شتر الله را کشتند و از فرمان خدا سر باز زدند و به پیامبرشان صالح از روی تمسخر گفتند که ای صالح اگر تو از رسولان خدائی، عذابی که ما را با آن تهدید کردی بر ایمان بیاور..» (قرآن، ۷۷-۷۵: ۷)

«قوم ثمود هم آیات ما را تکذیب کردند. آنها گفتند، آیا این سزاوار است که ما بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم، در اینصورت به گمراهی سختی افتاده ایم. آیا تنها اوست که به وی وحی می رسد. او باید فرد دروغگوئی باشد.» (قرآن، ۲۵-۲۳: ۵۴)

«این منکران در فردای قیامت به گونه کامل معلومشان خواهد شد که بی باک کیست. ما برای آزمایش آنها ماده شتری را فرستادیم و گفتیم از او مراقبت کامل به عمل آورید و با او شکبیا باشید. به آنها بگو، که نوشیدن آب چشمه بین شما و آن ماده شتر تقسیم شده و یک روز سهم شتر و روزی برای شما باشد. آنها دوست خود را فراخواندند و او با کاردی او را کشت. پس بنگرید که مجازات ما تا چه اندازه شدید خواهد بود. ما برای آنها یک صیحه آسمانی فرستادیم و همه مانند گیاه خشک شدند.» (قرآن، ۳۱-۲۶: ۵۴)

«قوم ثمود از روی غرور و سرکشی پیامبر خود صالح را تکذیب کردند. هنگامی که زشتکارترین آنها آماده انجام گناه شد، پیامبر خدا صالح به او گفت، این ماده شتر آیت خداست، از خدا بترسید و او را سیراب کنید. آن قوم سخن رسول خدا را نادیده گرفتند و شتر ماده را کشتند. خدا هم آنها را به کیفر گناه مجازات و شهرشان را با خاک یکسان کرد.» (قرآن، ۱۵-۱۱: ۹۱)

الله یک زن ایرانی را به ستاره زهره تبدیل کرد

«باور ناکردنی است، ولی باور کنید،» آیه ۱۰۲ سوره بقره «سحر و جادو» را در اسلام مشروع و مجاز می شمارد و مهمتر از آن تمامی مفسران قرآن باور دارند که بر پایه مفهوم این آیه، سیاره زهره یک زن زیبای ایرانی بوده که الله او را تبدیل به سیاره یاد شده کرده است. این آیه می گوید:

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيْطَانِ عَلَىٰ مَلِكٍ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرْنَا مِنْهُ لِيُرْسِلَهُنَّ الْفِتْنَةَ يَكْفُرْنَ

النَّاسُ الشَّيْخَرُ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يَعْلَمَنَّ مِنَ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا
نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ
أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۷۴﴾

وسخسانی را که دیوها و شیاطین در باره پادشاهی سلیمان می گفتند باور کردند و سلیمان هیچگاه به خدا کافر نشد، ولی دیوها همه کافر شدند و به مردم سحر و جادو آموزش دادند و آنچه را در بابل به دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، یاد می دادند. و آن دو فرشته به هیچکس چیزی یاد نمی دادند، مگر اینکه بدو می گفتند که کار ما فتنه و آزمایش است، مبادا شما کافر شوید. و دیوها به مردم چیزی که بین زن و شوهر جدائی افکند، می آموختند و به کسی زیان نمی رسانیدند، مگر اینکه الله اراده کند و چیزی که به مردم یاد می دادند، برایشان سودمند نبود، بلکه به آنها زیان می رسانید....»

بیشتر مفسران قرآن، از جمله ابن مسعود، ابن عباس، عبدالله بن عمر، و قتاده و همچنین شمار زیادی از مفسران کنونی در نوشتارهای خود، به تفسیر این رویداد پرداخته اند، ولی نویسنده این کتاب از تفسیری که دکتر محمد آیوب^{۱۷۴} در نوشتار جامع و پژوهشگرانه اش به عمل آورده و در این راستا حتی به ارزشیابی تفسیرهای نویسندگان دیگر که به تفسیر این آیه پرداخته اند، استناد جسته، بهره خواهد گرفت. بر پایه نوشته دکتر آیوب^{۱۷۴}، مفسران این آیه باور دارند که در زمان ادریس پیامبر، هنگامی که فرزندان آدم ابوالبشر در روی زمین رو به ازدیاد نهادند و به ارتکاب گناه پرداختند، فرشتگان آسمان ها، زمین و کوهها کوشش کردند خشم الله را بر ضد آنها برانگیزند. از اینرو، به الله گفتند: «چرا تو نسل این گناهکاران را از روی زمین نابود نمی کنی؟» الله به فرشتگان خود وحی کرد: «من در دل فرزندان آدم شهوت نهاده ام. هر گاه با شما نیز چنین می کردم و به شیطان اختیار می دادم که روی شما نفوذ داشته باشد و شما را به زمین می فرستادم، شما هم مرتکب همان گناهان

¹⁷⁴Dr. Mahmoud Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters* (Albany: State University of New York: 1984), pp. 128-136.

فرزندان آدم می شدید.» فرشتگان نتوانستند باورمند سخنان الله باشند و با خود اندیشیدند که هر گاه به زمین فرستاده شوند، مرتکب گناهان فرزندان آدم ابوالبشر نخواهند شد.

آنگاه الله به فرشتگانش وحی کرد که چند نفر نماینده از بین خود برگزینند تا الله عقیده خود را به آنها ثابت کند. فرشته ها بین خود مشورت کردند و سه نفر نماینده از بین خود که از همه بیشتر از فرزندان آدم انتقاد می کردند، برگزیدند. نام این سه نفر عبارت بود از: «عزّاء»، «عزایا»، و «عزّازیل». الله تمام فروزه های بشری، مانند خوردن، آشامیدن، شهوت، ترس و امید را در سرشت نماینده های فرشته ها کارگزاری کرد و به آنها گفت: «به زمین بروید، بر فرزندان آدم ابوالبشر فرمانروائی کنید و از دست زدن به چهار عمل دوری ورزید: به من شرک نیاورید، مرتکب قتل نفس نشوید، زنا نکنید و مشروبات الکلی نیاشامید.»^{۱۷۵}

برای مدتی فرشته ها از دستورات الله پیروی کردند، روزها روی زمین بر فرزندان آدم ابوالبشر فرمانروائی می کردند، با دادگری بین آنها داوری می نمودند و شب ها به آسمان می رفتند. یکی از این فرشته ها که نامش «عزّازیل» بود و از دو فرشته دیگر خرد آگاه تر به نظر می رسید، خود را در برابر تمایلات هوس آلوده بشری نتوان دید و همان روز نخست از الله درخواست کرد، او را از این مأموریت معاف بدارد و به آسمان بازگشت کرد، ولی دو فرشته دیگر که از این پس، چنانکه در قرآن آمده «هاروت» و «ماروت» نامیده شده اند، روی زمین باقی ماندند و به فرمانروائی روی افراد بشر ادامه دادند.^{۱۷۶}

این حدیث، کم و بیش نکاتی را که بوسیله سایر مفسران مورد پذیرش قرار گرفته، تأیید می کند.^{۱۷۷} ذکر این نکته نیز بایسته است که برخی از احادیث، این

¹⁷⁵ Ibn Kathir, vol. 1, pp. 395-396, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 132.

¹⁷⁶ At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 2, p. 428f, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

¹⁷⁷ Nisaburi, vol. 1, p. 391, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, vol. 1, p. 131.

داستان را به آیه ۳۰ سوره بقره پیوند می دهند که می گوید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ
وَيَنۡحُرُ النَّسِيۡمَ يَحۡدِيۡكَ وَنُقۡدِسُ لَكَ قَالِ اِنِّيۡ اَعۡلَمُ مَا لَا تَعۡلَمُوۡنَ ﴿۳۰﴾

به یاد آر، هنگامی که الله به فرشتگان گفت، (من در روی زمین، نماینده ای از بشر خواهم گماشت). فرشتگان گفتند، (آیا کسی را خواهی گذاشت که در روی زمین فساد کند و خون بریزد و حال آنکه ما ترا تقدیس و ستایش می کنیم). الله گفت، (من چیزی می دانم که شما از آن آگاه نیستید).

بر پایه این دیدمان، الله دو فرشته «هاروت» و «ماروت» را به زمین فرستاد تا به فرشته های انتقادگر نشان دهد که فرزندان آدم دارای فروزه های ویژه ای هستند که اگر آن فروزه ها در فرشتگان وجود داشته باشد، حتی آنها نیز ناگزیر از نافرمانی و ارتکاب گناه خواهند شد.^{۱۷۸}

به هر روی، هنگامی که «هاروت» و «ماروت» بر زمینیان فرمانروائی می کردند، یک زن بسیار زیبای ایرانی به نام زهره (ناهید = ونوس)، که با همسرش اختلافی پیدا کرده بود، برای دادخواهی نزد آنها آمد. زیبایی آن زن، فرشته ها را افسون کرد و آنها سخت دلباخته او شدند و به وی پیشنهاد کردند، موافقت کند، او را از همسرش جدا سازند تا بتوانند از وی کام دل بگیرند. زهره با پیشنهاد آنها موافقت کرد و زمانی که آنها او را به مکان ویژه ای بردند تا با او درآمیزند، وی اظهار داشت که چون او بت پرست می باشد، به شرطی خود را به آنها تسلیم خواهد کرد که آنها نیز به کیش او درآیند و از پرستش خدای یگانه دست بردارند. فرشته ها در پاسخ او گفتند: «ما خداپرست هستیم و هرگز چنین کاری نخواهیم کرد.» زهره نیز آنها را ترک کرد، ولی دگر روز با کودک شیرخواره ای نزد فرشته ها آمد. آنها دوباره بر آن شدند تا از او کام نفس بگیرند، ولی او این بار تسلیم شدن خود را موکول به این کرد که فرشته ها آن کودک شیرخواره را به قتل برسانند. آنها از انجام این کار سر باز زدند و اظهار داشتند، هیچگاه مرتکب قتل نفس نخواهند شد. مرتبه بعد، زهره با جام شرابی نزد

¹⁷⁸ Dr. Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

فرشته ها آمد و به آنها اظهار داشت، هر گاه آن شراب را بیاشامند، او خواستشان را برآورده خواهد کرد. فرشته ها به این پیشنهاد تسلیم شدند و شراب را آشامیدند و زیر تأثیر الکل هم با او همخوابگی کردند، هم مرتکب قتل نفس شدند و هم اینکه از ادامه پرستش خدای یگانه دست برداشتند. هنگامی که اثر باده در مغز فرشته ها فرونشست و آنها به خود آمدند، زهره آنها را مورد سرزنش قرار داد و اظهار داشت: «شما پس از آشامیدن شراب، تمام اعمالی را که پیش از آن انکار می کردید، انجام دادید.»^{۱۷۹}

شب بعد، هنگامی که فرشته ها پس از ارتکاب آن اعمال، می خواستند به آسمان بالا بروند، نه بالهایشان باز شد و نه اینکه به آنها پروانه ورود به آسمان داده شد. فرشته ها ناچار به یکی از فرزندان آدم که به نکوکاری شهرت داشت، پناه بردند و از او درخواست کمک کردند. آن مرد به آنها گفت: «چگونه ساکنان روی زمین می توانند در کار ساکنان آسمان دخالت و برای آنها میانجیگری کنند؟» فرشته ها گفتند: «ما در آسمان شنیده ایم که الله نسبت به شما فرزندان آدم، حُسن نیت دارد.» آن مرد نکوکار زمینی با شنیدن این گفته، درخواست فرشته ها را اجابت کرد و برای آنها دست به دعا و نیاز برداشت. دعای او در بارگاه الهی مورد پذیرش قرار گرفت و الله به فرشته های بدکار اختیار داد بین دو مجازات، یکی را برگزینند. یکی مجازات در این دنیا و دیگری مجازات در عالم آخرت. فرشته ها با یکدیگر به مشورت نشستند و مجازات این دنیا را برگزیدند.^{۱۸۰} بنا بر این، الله برای مجازات آنها در این دنیا فرمان داد که آن دو فرشته با زنجیرهای سنگین به بند کشیده شوند و در چاهی در بابل از پا آویزان شوند. بخشی از مجازات آنها اینست که در برابر دهان آنها آب نگهداشته می شود، ولی آنها قادر به آشامیدن آن آب نخواهند بود. تمام مفسران این آیه قرآن و سایر نویسندگانی که در این باره خامه زده نوشته اند، الله به دو

¹⁷⁹ Ibn Kathir, vol. 1, pp. 242, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 132.

¹⁸⁰ At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 2, p. 428, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

«هاروت» و «ماروت» فرمان داده است برای خنثی کردن اقدامات پیامبران دروغین در روی زمین به افراد بشر سحر و جادو یاد بدهند.^{۱۸۱} این موضوع نشان می‌دهد که اولاً سحر و جادو در اسلام به رسمیت شناخته شده و ثانیاً اللّٰه خود توان رویارویی با پیامبران دروغین را ندارد و بندگانش باید در برابر آنها سحر و جادو به کار ببرند. در باره سرنوشتی که به سر زهره که آن دو فرشته را فریب داد آمد باید دانست، زمانی که زهره آن دو فرشته را مست کرد، از آنها واژه‌های رمزی ورود و خروج به آسمان را پرسش نمود و با بهره برداری از واژه رمز ورود به آسمان به آنجا پرواز کرد، ولی اللّٰه ترتیبی داد که واژه رمز بازگشت به زمین را فراموش کند. پس از آن اللّٰه فرمان داد که او به سیاره نورانی زهره (ونوس) تبدیل شود.^{۱۸۲} گفته شده است که چون عبداللّٰه بن عمر که از یاران نزدیک محمّد بود، این داستان را در باره زهره از زبان او شنیده بود، هر زمانی که سیاره زهره را در آسمان مشاهده می‌کرد، به او لعنت می‌فرستاد و می‌گفت: «این ستاره لعنتی بود که هاروت و ماروت را فریب داد.»^{۱۸۳}

Geiger نوشته است متن این داستان در کتاب میدراش یهودی‌ها ذکر شده و بسیاری از نکات آن نیز در کتاب عهد جدید (رساله دوم پطروس، ۴. ۱۱ و یهودا، ۵. ۶) و کتاب یونس در بخش ششم آمده است.^{۱۸۴}

کوتاه اینکه، خرد اللّٰه و پیامبر او در کتاب مقدّس قرآن به ما آموزش می‌دهند که سیاره ونوس که عربی آن زهره می‌باشد، یک زن زینای ایرانی بوده که چون دو فرشته اللّٰه را فریب داده است، از اینرو اللّٰه او را تبدیل به سیاره ونوس کرده است. از اینرو نویسندگان ناچار به شرح پالیده‌ای از سیاره زهره که در اصل و پایه یک زن زیبای ایرانی بوده، خواهد پرداخت تا عظمت معجزه اللّٰه و پیامبرش بیشتر برای اهل دین و ایمان روشن گردد.

¹⁸¹ Dr. Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 135.

¹⁸² *Ibn Kathir*, vol. 2, p. 242, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 135.

¹⁸³ At-Tabari, vol. 2, p. 431, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 136.

¹⁸⁴ E. J. Brill's *First Encyclopedia of Islam*, ed. M. Th. Houtsma, A. J. Wesinck, vol. 3 (Leiden, The Netherlands: 1987), p. 272.

ونوس از نظر فاصله اش با خورشید دومی سیاره در منظومه شمسی بعد از مرکوری است. در فرهنگ برخی از کشورها نام سیاره ونوس با الهه عشق پیوستگی دارد، مانند ونوس، الهه رومی عشق و افرودیت، الهه یونانی عشق. سیاره ونوس از تمام سیاره های دیگر به زمین نزدیکتر بوده و در حدود ۲۶ میلیون میل (۴۲ میلیون کیلومتر) با زمین فاصله دارد. اگر شب هنگام از زمین به ونوس نگاه کرده شود، از هر ستاره و یا سیاره دیگری درخشان تر به نگر آمده و پس از خورشید و ماه یگانه موجود فضائی است که می توان آنرا در هنگام غروب آفتاب و یا شکوفیدن خورشید، مشاهده کرد و به همین مناسبت ستاره صبح و یا ستاره شب نیز نامیده شده است. نه تنها ونوس از هر ستاره دیگری به زمین نزدیکتر است، بلکه از نگر حجم، قطر، اندازه نیز از هر جرم آسمانی دیگری بیشتر به زمین شباهت دارد، ولی گاز کربن آن یکصد بار از زمین بیشتر متراکم بوده و درجه حرارت آن ۶۰ درجه سانتیگراد (برابر ۴۶۰ درجه فارنهایت) می باشد. بیشتر سطح ونوس، یعنی در حدود ۸۵ درصد آنرا کوههای آتشفشان پوشانیده است. این سیاره از ۹۶ درصد گاز کربن و ۳/۵۰ درصد نیتروژن و نیز گازهای هلیوم، آرگون، نئون و کریپتون تشکیل شده است.

ونوس در مدت ۲۲۴/۷ روز زمینی یکبار به دور خورشید می گردد که بدین ترتیب، مدت یک سال در ونوس عبارت از هفت ماه و نیم می باشد، ولی روزهای سیاره ونوس با روزهای کره زمین به گونه کامل تفاوت دارد، زیرا ونوس و کره زمین، هر یک در جهات مختلف دور محورهای خود می گردند. ونوس در هر ۲۴۳/۱۶ روز یکبار به دور محور خود می گردد.

باز نمود بحث

مفسران ناآگاه حرفه ای نوشتارهای مقدس اسلامی برای گرم نگهداشتن تنور دکان دینداری خود با تمام نیروهای حرفه ای دروغین خود کوشیده اند با تعبیرات و تفسیرهای غیر راستین زهر نابخردانه اصول و احکام بی پایه و کاوک اسلام را کم رنگ کنند، ولی نه تنها در این باره توفیقی به دست نیاورده، بلکه ناخودآگاهانه الله، پیامبر و موجودیت دیونهاد این کیش را بیشتر آشکار کرده اند. نکته های زیر، نماد

بارزی از این برهان می باشند:

۱- آیه ۱۰۲ سوره بقره قرآن بر پایه آنچه که در بالا گفته شد، آشکارا سحر و جادو را تجویز می کند و حتی الله دو تن فرشته هاروت و ماروت را که به سبب نافرمانی و ارتکاب گناه در چاهی زندانی شده اند، مأمور می کند تا به افراد بشر روش های سحر و جادو آموزش بدهند. بدیهی است، زمانی که سوره هفتاد و دومین قرآن «سوره جن» نامیده شده، تجویز سحر و جادو در این کتاب نباید شگفت انگیز به نگر برسد.

۲- الله قادر متعال، در قرآن اعتراف می کند که در دل فرشته هایش شهوت و شور نفسانی کارگزاری می کند تا استعداد و تمایل ارتکاب گناه و زشتکاری در آنها به وجود بیاورد. ولی پس از اینکه فرشته ها مرتکب زشتکاری شدند، آنها را با زنجیرهای سنگین به بند می کشد و در چاهی در بابل از پا آویزان می کند تا جزای دست زدن به گناهی را که خود استعداد ارتکاب آنرا در آنها ایجاد کرده، به خوبی بچشند. این را می گویند، دادگری الله و اسلام!

۳- چقدر جالب است که الله خود اعتراف می کند در سرشت افراد بشر، هوای نفس و شور شهوت نهادینه کرده و به شیطان اختیار داده است آنها را گمراه کند، با این وجود، مراتب دادگری و مهر او نسبت به بنده های بشرش تا آن اندازه زیاد است که آنها را به سبب ارتکاب گناه برای ابد در دوزخ کباب می کند!

۴- جای بسیار شگفت است که هیچ نشانه تاریخی و یا حتی افسانه مذهبی وجود ندارد که ذکری از زمانی که هاروت و ماروت بر افراد بشر در روی کره زمین حکومت می کرده اند بکند و یا اینکه از چاهی که این دو فرشته زندانی شده اند نشانی به دست بدهد.

۵- چرا از بین از همه ملت های جهان، یک زن ایرانی برای افسانه سرایان مذهبی برگزیده شده تا فرشته های الله را فریب بدهد و در نتیجه به سیاره زهره تبدیل شود. به نگر می رسد که این کار دو فرزند داشته باشد: نخست اینکه محمد با ایرانی ها دشمنی داشته و در آیه دوم سوره الروم قرآن پیش بینی کرده است که رومی ها، در نبرد ایرانی ها را شکست خواهند داد. افزون بر آن، محمد تا آن اندازه از ایرانی ها نفرت داشته که بر پایه نوشته المتقی در کتاب کنز الامم، گفته است:

«خداوند، دو ملت بیگانه را لعنت کند، ایرانی ها و بیزانتینی ها. هرگاه پسران و دختران ایرانی به رشد برسند، تازی ها را نابود خواهند کرد.»^{۱۸۵} دوّم اینکه زیبایی زنان ایرانی در سراسر درازنای تاریخ مشهور همه ملت های جهان بوده و بویژه مردان تازی پیوسته آرمان داشته اند که یک همسر ایرانی داشته باشند. Solomon Talbur در این باره نوشته است:

«ملت صلحدوست دیگری که دارای کشوری پیشرفته، ثروتمند و فرهنگی برجسته بود و قربانی تازش اسلام و تازی ها قرار گرفت، ملت ایران بود. پیش از اینکه ارتش تازی ها به این کشور تازش کند و آنرا غارت و چپاول نماید، ایران مرکز دانشمندان بزرگی بود که در یهودی ها و مسیحی ها، از هر جهت نفوذی ژرف برجای گذاشته بودند. هنگامی که تازی ها به کشور ایران تازش کردند، آنرا مورد غارت و چپاول قرار دادند و تمام ثروت های ایرانی ها را از آنها ربودند و برای اینکه به زنان ایرانی که از زیباترین زنان جهان به شمار می روند، دست یابند، بیشتر مردان آنها را از دم تیغ گذراندند و نابود کردند. زنان ایران در تمام درازنای تاریخ، به اندازه ای زیبا و دلربا بودند که پیوسته مورد افتخار و مباحثات ایرانی ها بوده و چکامه سرایان سراسر جهان در باره زیبایی آنها چکامه سروده اند. همچنین، مردان دورترین نقاط جهان، برای هزاران سال پیوسته آرزو داشته اند که از میان زنان ایرانی برای خود همسر برگزینند. ولی، هنگامی که تازی ها به سرزمین ایران تازش کردند، این کشور از بین رفت و امروز تنها نامی از آن برجای مانده و ستمگرانه ترین حکومت های اسلامی عربی بر آن فرمانروائی می کند. ایران، این کشوری که زمانی در اوج شکوه فرهنگ و تمدن بسر می برد، یکشبه با وحشیگری های الله به خاک فروماندگی افتاد.»^{۱۸۶}

۶- بدیهی است زمانی که الله فرشتگانش را از کشتن ساکنان روی زمین منع می کند، دست به کاری بسیار اخلاقی و زیبا می زند، ولی چرا همین فرمان را برای پیامبر محبوبش صادر نمی کند؟ آیا خونریزی در روی زمین برای فرشتگان آسمانی

¹⁸⁵ A-Muttaqi, *Kanz al-Ummal*, vii, p. 204, quoted in *Islam from the prophet Muhammad to the Capture of Constantinople*, ed. And trans. By Bernard Lewis, vol. 2 (London: The MacMillan Press Ltd., 1974), p. 196

¹⁸⁶ Solomon Talbure, *President G.W. Bush is a Moron, Islam is not Peace* (U.S.A.: Klibris Corporation, 2002), pp. 24-25.

ممنوع، ولی برای آدمیان زمینی مجاز است؟ اگر کشتار افراد بیگناه در روی زمین گناه باشد، چرا الله اینهمه آیه در قرآن نازل کرده و به پیامبرش اینهمه دستور کشت و کشتار افراد بیگناه و خونریزی داده است؟ شاید، پاسخ این پرسش را بتوان به درستی در فصل دهم این کتاب داد. زمانی که یک شترچران بینوا که دارای ترکیبی از عقده های حقارت و خودبزرگ بینی است، به هر دلیلی به بالاترین زینه قدرت در سرزمینی دستیابی پیدا می کند، ناگزیر برای تسکین دادن جراحت های مزمنی که آن عقده ها در ژرفای ناخودآگاهش نشانده است، دست به شرارت هائی خواهد زد که تنها از یک جانور دوپای درنده می توان انتظار داشت.

با معجزه الله، پرنده ها فیل ها را شکست دادند

متن سوره فیل در قرآن برای آنهایی که در پی تفریح و سرگرمی و مطالب خنده آور هستند، باید گنجی از ثروت به شمار برود. این سوره دارای ۵ آیه است که می گویند:

الْم تَرَكَيْتَ بَعْلَ رَبِّكَ يَا ضَعِيفَ الْاَيْدِي ۝ اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَكُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝ وَاَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا اَبْيَاسًا ۝ تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيلٍ ۝ وَجَعَلَهُمْ كَعَضَابِ مَاكُولٍ ۝

«ای رسول، آیا ندیدی، الله با فیل سواران چه کرد؟ آیا الله کید و مکاری که آنها برای خرابی کعبه اندیشیدند، تباه نکرد؟ و برای هلاک آنها مرغان ابابیل را نفرستاد؟ تا آن سپاه را با سنگ های سجیل سنگباران کردند و نشان چون علفی زیر دندان حیوان خرد گردید.»

تمام مفسران قرآن نوشته اند، مفهوم آیه های این سوره به رویداد حمله ابرحه که به نیابت پادشاه یمن در سا ۵۷۰ میلادی در حبشه فرمانروائی می کرد، پیوند دارد. هنگامی که ابرحه بر فیلی سوار بود و همراه لشکریان فیل سوارش می رفت که شهر مکه را تسخیر کند، ناگهان مرغانی در هوا پدیدار شدند و با سنگ ریزه هائی که در منقار داشتند، نیروهای ابرحه را سنگباران کردند. بر پایه حدیثی که جزئیات این رویداد را شرح داده، این معجزه بدین سبب رخ داد که عبدالمطلب، پدر بزرگ محمد که سرخاندان هاشم بود و نگهبانی خانه کعبه را بر دوش داشت، به درگاه الهی کعبه

نیایش کرد که از خانه خود نگهداری کند. در همان زمان بین تازشگران به خانه کعبه بیماری مسری آبله شایع شد و سبب شد که آنها از تسخیر شهر مکه دست بکشند. ابرحه نیز خود (بر پایه احادیث مسخره اسلامی) دچار آبله و زخم های غیر قابل درمان شد و هنگام بازگشت به صنعا به وضع دردناکی درگذشت. الواقدی، تاریخنویس شهیر تازی، هنگامی که به شرح این رویداد می پردازد، به پیروی از روش قرآن می افزاید: «و این نخستین باری بود که بیماری آبله در جهان معمول گشت.»^{۱۸۷}

با توجه به اینکه عبدالمطلب پدر بزرگ محمد پیش از اینکه او به خود فرنام پیامبری ببندد، درگذشت و حتی محمد اظهار داشت که چون او با باورهای یک خداناپرست درگذشت، جایگاهش در دوزخ خواهد بود^{۱۸۸} و عمویش ابو طالب نیز هیچگاه پذیرای اسلام نشد،^{۱۸۹} اگر فرض کنیم که این افسانه بچگانه درست باشد، تردید نیست، هنگامی که عبدالمطلب در برابر کعبه دست به نیایش برداشته، او دست به دامان بت هائی شده که در خانه کعبه نهاده شده بوده است. بنابراین، هنگامی که آیه های سوره فیل سخن از معجزه خانه کعبه به میان می آورند، هدفشان بت های خانه کعبه بوده و نه الله و یا خدائی که محمد ادعای پیامبری او را داشته است. به گونه دیگر، هنگامی که محمد به تازی ها آموزش یکتاپرستی الله را می دهد، همچنانکه در هنگام رویداد آیات شیطانی و سجده کردن به بت های غرانیق نشان داد، هدفش پرستش الله بزرگ بت خانه کعبه می باشد و نه خدای یکتای همه جهانیان. جای بسیار شگفت است که مسلمانان جهان به درونمایه کتاب دینی خود نیز آشنا نیستند.

یکی از مفسران قرآن که تفسیر او بوسیله دانشگاه الازهر به رسمیت شناخته شده، درباره تفسیر درونمایه سوره یاد شده می نویسد:

¹⁸⁷Quoted in William Muir, *The life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. cxvi.

¹⁸⁸Montgomery Watt, *Mohammed, Prophet and Statesman* (Oxford: Oxford University Press, 1961), p. 80.

¹⁸⁹John Glubb, *The life and Times of Muhammad* (New York: Stein and Day, 1970), p. 137.

سوره (فیل) ۱۰۵ در سال ششم هجرت به محمد وحی شد. هدف درونمایه این سوره آنست که به طایفه قریش یادآوری کند که پسر ابرحه، فرماندار حبشه از سوی یمن چه آمد تا بلکه آنها به خود آیند و به پذیرش اسلام تن در دهند. ابرحه که از سوی پادشاه یمن بر حبشه فرمانروائی می کرد، با خود اندیشید که هر گاه کعبه را نابود کند و مردم مکه را زیر سیوغ خود در آورد، مردم به جای روی آوردن به خانه کعبه، توجهشان به کلیسای (خالص) که خود ساخته بود، منحرف خواهد شد. ابرحه در حمله خود به مکه از فیل بهره برداری می کرد، ولی مرغانی که در فضا ظاهر شدند با سنگریزه هائی که در منقار داشتند و گفته شده است که از سنگ های دوزخی بوده، لشکر فیل سوار ابرحه را سنگباران و نابود کردند و بدین ترتیب، کعبه از حمله ابرحه در امان ماند. این سال، در سنت تاریخی تازی ها، (سال فیل) نامیده شده و همان سالی است که محمد پا به پهنه هستی گذاشته است. (سال ۵۷۰ میلادی).^{۱۹۰}

جالب تر و خنده دارتر از تفسیر بالا، ثواب و پاداش خواندن این سوره می باشد. کتاب مجمع البیان، در باره ثواب قرائت این سوره، می نویسد:

«در باره ثواب و پاداش قرائت این سوره، حدیثی از قول امام جعفر صادق، امام ششم شیعیان ذکر شده که وی گفته است: (کسی که سوره فیل را در هنگام برگزاری نمازهای واجب قرائت کند، زمین و زمان و کوه و هر ذره خاکی که شاهد قرائت درونمایه سوره فیل از سوی او بوده اند، در روز قیامت انجام این عمل را از سوی او گواهی خواهند کرد و خواهند گفت که او مؤمنی نماز گزار بوده است. آنوقت در آنروز صیحه ای به ندا خواهد آمد و خواهد گفت، (شما در باره این بنده من راست می گوئید. من گواهی شما را چه به سود و چه به زیان او باشد، می پذیرم و اجازه می دهم او بدون پرسش و پاسخ و رسیدگی به اعمالش وارد بهشت شود. این پراستی بنده ای است که من هم او و هم اعمالش را می پسندم و او را دوست دارم.)»^{۱۹۱}

¹⁹⁰ Dr. M. M. Katib, *The Bounteous Koran*, authorized by Al-Azhar London: McMillan Press, 1984), p. 822.

¹⁹¹ *Majma' al-Bayan*, vol. 10, p. 539.

الله سوگند می خورد

بسیاری از آیات قرآن سخن از سوگندهای الله می گویند. هفتاد و چهار آیه قرآن به گونه کامل و بخشی از هفتاد آیه این کتاب به سوگندهای الله ویژگی داده شده است. سوگند چیست؟ سوگند عبارت از قول و یا تعهد مقدسی است که دلالت بر اثبات درستی و یا راستی گفته و یا عملی که به وجدان فرد سوگند خورنده وابسته می شود می کند. سوگند، در پایه دارای زیربنای مذهبی است، ولی در امور غیر مذهبی و عرفی نیز کاربرد یافته است. هنگامی انسان به سوگند خوردن دست می زند که با فرد دیگری در جریانی درگیر می شود و احساس می کند که در برابر فرد دیگر مورد تردید و یا نبود اعتماد و اطمینان قرار گرفته و از اینرو برای اینکه شک و تردید و یا نبود اعتماد فرد دیگر را نسبت به خود برطرف سازد، به سوگند خوردن پناه می برد. بنابراین، به گونه کوتاه می توان گفت که سوگند برای جبران کردن و یا برطرف کردن نبود اعتماد و یا ناتوانی منش انسان مورد بهره برداری قرار می گیرد. به همین سبب می توان گفت که سوگند، در زمانی که فردی دارای فروزه های مشکوک و شخصیت مورد پرسش باشد، مانند افراد دروغگو، جرم پیشگان، قماربازها و همانند آنها به کار گرفته می شود. بنابراین، انسانی که قصد سوگند خوردن می کند، باید به مقامات مقدس و یا موجوداتی که دارای ارزش ویژه بوده و در بالای ارزش های سوگندخورنده قرار دارند و یا دست کم وجودشان برای سوگند خورنده دارای ارزش یکتا است، سوگند بخورند.

ولی، با نهایت شگفتی می بینیم در حالیکه هیچ موجود مقدسی فراتر از خدا وجود ندارد، با این وجود به گونه ای که گفته شد، الله در تمامی هفتاد و چهار سوره قرآن و بخشی از هفتاد سوره این کتاب به سوگند پناه می جوید.¹⁹² در قرآن همچنین آیه هائی وجود دارد که الله همه چیزدان قادر متعال بنده هایش را نفرین و لعنت می کند. از دگر سو، مفهوم و مکاتیبم نفرین و لعنت آنست که هنگامی که فردی با دیگری در

¹⁹² Faruq Sherif, *A guide to the Contents of the Koran* (London: Ithaca Press, 1985), pp. 30-31.

موردی اختلافی بهم می‌زند و قصد دارد زبانی به او برساند، ولی توانائی این کار را ندارد با پناهنده شدن به نفرین و لعنت، از یک مقام متافیزیکی درخواست می‌کند که او این زیان را به طرفش وارد سازد. در این موارد نیز به نگر می‌آید که الله، در همان جایگاه پست و ناتوانی بنده‌های بیچاره اش که هیچ توان و اختیاری روی طرف و یا دشمن خود ندارند، قرار می‌گیرد و او را نفرین و لعنت می‌کند. بدون تردید الهی که در قرآن دارای نود و نه نام است، بهیچوجه در جایگاه افراد فرومایه و بیچاره‌ای که به سوگند و نفرین و لعنت طرفهای خود پناه می‌برند قرار ندارد، با این وجود، با غایت شگفتی می‌بینیم که الله در قرآن به عوامل زیر سوگند می‌خورد:

بادها (۱: ۵۱)، ابرها (۲: ۵۱)، کشتیها (۳: ۵۱)، فرشتگان (۴: ۵۱)، کوهها (۱: ۵۲)، خانه کعبه (۴: ۵۲)، طاق بلند (۵: ۵۲)، دریای آتش فروزان (۶: ۵۲)، ستارگان (۱: ۵۳)، قلم (۱: ۶۸)، روز قیامت (۱: ۷۵)، نفس ملامت کننده (۲: ۷۵)، صبحگاه (۱: ۸۹)، ده شب (۲: ۸۹)، فرد و جفت (۳: ۸۹)، شهر (۱: ۹۰)، شب تار هنگامی که جهان را در پرده می‌پوشاند (۱: ۹۲)، روز (۲: ۹۲)، روز روشن (۱: ۹۳)، شب (۲: ۹۳)، انجیر و زیتون (۱: ۹۵)، کوه سینا (۲: ۹۵)، اسبهای که نفسشان به شماره افتاده (۱: ۱۰۰).

در زیر آیه‌های دیگری است که در متن آنها الله به سوگند خوردن دست می‌زند:

وَالصَّابِغَاتِ صَبَاً ۝ بِالْحَبْرِ زَهْرًا ۝ بِاللَّيْلِ ذُكْرًا ۝ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ۝ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشْرِقِ ۝

سوگند به صف زدگانی که صف آرائی کرده و در دفع شر دیونهادان توانمند بوده و پیام الله را اعلام می‌کنند که در حقیقت الله تو یکتا و آفریننده زمین و آسمانها و آنچه در بین آنها واقع است، می‌باشد. (قرآن، ۵-۱: ۳۷)

هیچیک از مترجمین و یا مفسران قرآن تا کنون نتوانسته‌اند برای جمله: «صف زدگانی که صف آرائی کرده‌اند»، تفسیری ارائه داده و هدفی برای ذکر این جمله مسخره و بدون مفهوم به دست دهند.

وَالَّذِينَ ذُرُوا ۝ بِالْحَمِيمِ وَفُرَا ۝ بِالْحَبْرِ يَشْرًا ۝ بِالْمَقْسَمِ أَمْرًا ۝ إِنَّا نَعِدُونَ لَأَصَادِقَ ۝ فَإِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّعُوا ۝

«سوگند به بادهای عالم که یراکنده گر بوده و سوگند به آنهایی که بارهای سنگین را بلند کرده و به دوش می‌گیرند و سوگند به کشتی‌ها که آسان به روی آب روان

می شوند و سوگند به آنهایی که فرمانها را تقسیم می کنند که حقایق دینی واقع خواهد شد.»
(قرآن، ۵۱:۶)

لَا أَفْئِسُّمِ بِهَذَا الْبَلَدِ وَأَنْتَ جَلُّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَالْوَالِدُ وَمَا وُلِدَ لَقَدْ خَلَفْنَا الْأَنْسَانَ فِي كِتَابِهِ
«به این شهر و خانه ای که تو در این شهر داری سوگند یاد نکنم و سوگند به پدر و فرزندان او که ما بشر را در رنج و مشقت آفریدیم.» (قرآن، ۵-۱-۹۵)

وَالظُّوْرُ وَكِتَابٌ مِّنْظُورٍ فِي رِزْقٍ مِّنْشُورٍ وَالْبَيْتِ الْمَغْمُورِ وَالسَّفْوَى الْمَرْفُوعِ
وَالْبَحْرِ الْمَنْجُورِ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ

«سوگند به کوه تور، سوگند به کتاب نوشته شده، سوگند به تو مار کتاب گشوده قرآن، سوگند به خانه غیر مسکونی، سوگند به طاق بلند و سوگند به دریای آتش افروز، روز قیامت که الله قول داده است، خواهد رسید.» (قرآن، ۷-۱-۵۲)
وَالْبَيْتِ وَالرِّثْوَى وَالظُّوْرُ سِيبِيْنِ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِيْنِ لَقَدْ خَلَفْنَا الْأَنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيْمٍ

«سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به کوه سینا و سوگند به سرزمین امن که ما انسان را به بهترین شکل آفریدیم.» (قرآن، ۴-۱-۹۵)

مترجمین و مفسرین قرآن واژه «والد» (پدر) را در آیه ۳ سوره البلد که در بالا شرح داده شد، «آدم ابوالبشر» که در ادیان سامی پدر افراد بشر ذکر شده است، دانسته اند. اگر چنین باشد، بسیار جالب توجه است که الله، او را به سبب نافرمانی و ارتکاب گناه از بهشت اخراج کرده و با این وجود الله در کتاب مقدس به او سوگند یاد می کند.

وَالْعَدِيْتِ صَبْحَا وَالْمُورِيْتِ قَدْحَا وَالْمُخْرَبَاتِ صَبْحَا فَأَنْزَلْنَاهُ فِي سَعْيَا
فَوَسَّطْنَاهُ فِي سَعْيَا إِنَّ الْأَنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُورٌ

«سوگند به اسپانی که نفثسان به شماره افتاد. سوگند به آنهایی که جرقه های آتش برافروختند. سوگند به آنهایی که صبحگاهان به دشمن تاختند و گرد و غبار پراکنیختند و سپاه دشمن را در میان گرفتند که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است.» (قرآن ۶-۱-۱۰۰)

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا أَنْتَ بِمُخْتَلِفٍ رَّبِّكَ بِمَجْنُونٍ
«سوگند به نون و قلم و آنچه قلم می نگارد که تو به مهر پروردگارت دیوانه

نیستی.» (قرآن، ۲۰-۱: ۶۸)

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿۱﴾ مَا ضَلَّ صَیْحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿۲﴾

«سوگند به ستاره، چون فرود آید، که پیامبر هیچگاه نه در گمراهی بوده و نه اینکه

به هوای نفس سخن می گوید.» (قرآن، ۳-۱: ۵۳)

وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَىٰ ﴿۱﴾ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ﴿۲﴾ وَمَا خَلَقَ الذَّکَرُ وَالْأُنثَىٰ ﴿۳﴾ إِنَّ سَعِیْرَكُمْ لَشِیْبَىٰ ﴿۴﴾

«سوگند به شب، هنگامی که جهان را در پرده سیاه پیوشاند. سوگند به روز،

هنگامی که جهان را به ظهور خود روشن سازد. سوگند به مخلوفاتی که نر و ماده

آفریده شده اند و سوگند که کوشش های شما مردم بسیار مختلف است.» (قرآن:

۴-۱: ۹۲)

لَا اَنفِیْمُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ﴿۱﴾ وَلَا اَنفِیْمٌ بِالنَّفِیْسِ الْوَالِیَةِ ﴿۲﴾ اَیْخِیْبُ الْاِنْسَانِ اَلْاَلْ نَجْمَ عِظَامَهٗ ﴿۳﴾ یَلٰی قَدِیْرٍ ﴿۴﴾

عَلٰی اَنْ تُسَوِّیَ بِنَانَهٗ ﴿۵﴾

سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس پر ملامت انسان، آیا او فکر می کند که ما

نمی توانیم استخوان های او را بهم ببیوندیم؟ اینگونه نیست، ما توان آنرا داریم که

سرانگستان او را نیز به شکل منظم درآوریم.» (قرآن، ۴-۱: ۷۵)

جای بسیار شگفت است که در حالیکه الله بکرات در قرآن به چنین عوامل و موجودات مسخره و بی پایه ای سوگند یاد می کند، آیه ۱۰ سوره القلم، سوگند خوردن را محکوم می سازد. بیشتر تفسیر نويسان قرآن برای ایجاد زمینه انسانی برای مفهوم آیه بالا، در باره تفسیر آن نوشته اند: «تنها افراد دروغگو هستند که در هر موردی، خواه مهم و خواه بدون اهمیت سوگند می خورند، زیرا سخنان عادی آنها را نمی توان باور کرد. بر پایه یک گفته، (سخن یک مرد راستگو به اندازه قول او ارزش و اعتبار دارد.)»^{۱۹۳} خنده دار تر از مورد بالا، متن آیه های ۳۲ و ۶۰ سوره الزمر می باشد. در این دو آیه محمد آنهایی را که به الله دروغ می بندند به گونه شدید محکوم می کند، ولی در آیه های بالا خودش را به جای الله می گذارد و اینچنین بیشرمانه از زبان او سوگند می خورد.

¹⁹³The Holy Qur'an (Saudi Arabia: undated), p. 1794; Abdullah Yusuf Ali, The Holy Qur'an, vol. 2, (New York: Hafner Publishing Company, 1946), p. 1586.

فردی که کتاب قرآن را با چشم خرد و نه با ایمان مذهبی می خواند تا آنرا بفهمد، بدون تردید به این نتیجه می رسد که نویسنده این کتاب، فردی است با یک ذهنیت میانه و فرهنگی سطح پائین، ولی با عقده خود بزرگ بینی فراسوی پندار که با گفتن این سخنان بدون مفهوم و بی پایه، از هر موقعیتی برای دستیابی به قدرت و فرمانروائی بر هموعانش بهره برداری می کند. بنابراین، سوگندهای بدون مفهوم و بی اساسی را که او از قول الله خود ساخته اش می خورد، تراوشات پلشت مغزی انسان کژنهادی است که برای جامه عمل پوشانیدن به هدف های خود خواهانه اش تکاپو می کند. ولی چون مفسران سودجوی قرآن با همه هنری که در این راستا دارند قادر نیستند برای چنین مطالب بیهوده ای مفهوم ادبی به وجود آورند، از اینرو مجبورند مفاهیم واژه ها را با پیچش های ادبی درهم شکسته و از آنها مفاهیمی بزایانند که به مغز نویسنده آن نیز نیامده بوده است.

یاجوج و ماجوج

قرآن در چندین آیه در باره دو طایفه یاجوج و ماجوج سخن می گوید. بر پایه آیه های ۹۱ تا ۹۸ سوره کهف و آیه های ۹۶ و ۹۷ سوره النبیاء و احادیث مربوط، یاجوج و ماجوج دو طایفه از فرزندان یافث، پسر نوح هستند که به گونه کامل دارای تمام فروزه های انسانی می باشند و در پشت سدّی بسر می برند. هنگام فرا رسیدن روز قیامت این افراد به فرمان الله از محل سکونت خود، در شمار غیر قابل پندار بیرون می ریزند و چون دارای سرشت ویرانگر هستند، در همه سرزمین ها رخنه کرده و تمام خوراک ها و آشامیدنی های موجود افراد بشر را می بلعند، به گونه ای که کره زمین از آب تهی می شود. افراد این دو طایفه هر زمانی که به افراد بشر دست می یابند، آنها را مورد آزار و اذیت قرار می دهند و بدینمناسبت، تمام افراد مردم با پدیدار شدن این دو طایفه از آنها وحشت کرده و با حیوانات و متعلقات خود به داخل خانه ها و پناگاههای خود می روند. هر گاه باور کردن چنین رویدادی برای شما خوانندگان فرهیخته این کتاب امکان ناپذیر است، به آیه های ۹۱ تا ۹۸ سوره کهف قرآن به شرح زیر نگاه کنید:

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَأَ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ الشَّدَائِنِ وَالْحَدِيثِ ذُو نُهْمَا قَوْمًا لَا يَتَكَادُونَ يَتَقَهُونَ قَوْلًا ﴿قَالُوا لَئِنَّا لَتَنَزَّلُ الْآلِقِينَ إِنَّ
 يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ قَهْلٌ يُجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿قَالَ مَا
 مَكَّنِّي فِيهِ رَبُّ خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿ثَوَابُهُ رُبُّ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ
 الصَّدِيقِينَ قَالَ آتِنهُمُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي بِفِرْعَ عَلَيْهِمْ فَظُرُّوا ﴿فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَنْظُرُوهُ وَمَا
 اسْتَطَعُوا لَهُ نَفْسًا ﴿

حَتَّىٰ إِذَا فَيَّحَتْ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿ وَافْتَرَبَ الْوَعْدَ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ
 أَبْصُرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُخَالِفُونَ بِأَنَّهُمْ لَأَتَنقِلُ أَعْيُنُهُمْ مِنَ الْغَيْبِ إِلَى الْبَلَاءِ لَمَّا قَالَ كَلِمَاتٍ فَلَا يَحْتَسِبُونَ ﴿

«سپس، او (ذوالقرنین)،^{۱۱۶} راهش را ادامه داد تا به میان دو کوهی رسید که قومی در آنجا بسر می بردند که سخن فهم نمی کردند. آنها گفتند، (ای ذوالقرنین، دو طایفه یأجوج و مأجوج در اینجا بسیار ستمگری و وحشیگری می کنند، اگر ما هزینه آنها بر دوش بگیریم، آیا بین ما و آنها سدی خواهی ساخت که ما از شر آنها آسوده شویم؟) ذوالقرنین پاسخ داد، (نیرو و توانی که الله به من دهش فرموده، از هزینه شما برتر است. شما با نیروهای انسانی خود به کمک من آید تا میان شما و آنها سدی بسازم تا از مزاحمت های آنها نجات یابید.) آنگاه ذوالقرنین دستور داد، برایش آهن بیساورند و زمین را تا به آب حفر کنند و از عمق زمین تا برابر سطح دو کوه، دیواری از سنگ و آهن بسازند، سپس آهن را گداخته کنند و آنگاه مس گداخته بر آن آهن و سنگ بریزند. از آن پس، آن دو طایفه نه توانستند، آن سد را

^{۱۱۶} سوره کهف قرآن در ۱۶ آیه سخن از داستان ذوالقرنین می گوید. در این آیه ها الله به محمد می گوید: «آنها در باره ذوالقرنین از تو پرسش می کنند. بگو، (ما داستانش را برای شما بازگو می کنیم. ما در روی زمین او را به قدرت رساندیم و تمام امکانات را در اختیارش گذاشتیم.)»

یوسف علی در قرآن مشهورش در تفسیر آیه های وابسته به ذوالقرنین می نویسد: «ذوالقرنین در لغت معنی (کسی که دو شاخ دارد) می دهد که در این مورد معنی (پادشاه دو شاخ) و یا فردی که (دو زمانه است) می دهد. ما نمی دانیم ذوالقرنین چه کسی بود و در چه زمانی بسر می برد؟ لزومی هم ندارد که ما پاسخ این پرسش ها را بدانیم. زیرا این رویداد در قرآن به عنوان یک ضرب المثل به کار رفته است. آگاهی های همگسانی بساور دارد که ذوالقرنین، اسکندر بزرگ بوده است. عقیده دیگر در باره ذوالقرنین آنست که او یک پادشاه ایرانی و یا یک پادشاه باستانی از دودمان هیماریت ها بوده است.

Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an* (U.S.A. Brentwood, Maryland: 1992), p. 753.

بشکنند و نه اینکه بر روی آن بروند و نه اینکه رخنه‌ای در آن ایجاد کنند.» (قرآن، ۹۸-۹۱: ۱۸)

«تا روزی که راه یاجوج و ماجوج باز شود و آنها از هر سوی پست و بلند زمین شنابان در آیند. آنگاه وعده الله بسیار نزدیک شود و ناگهان چشم کافران از حیرت بدون حرکت فرومانند و فریاد کنند، ای وای بر ما که از این روز غافل بودیم و سخت به ستمکاری شتافتیم.» (قرآن، ۹۷-۹۶: ۲۱)

محمد خود در باره دو طایفه یاجوج و ماجوج می گوید:

«گروهی از آنها به رودخانه‌ها می روند و تمام آبهای آنرا می آشامند، به گونه‌ای که رودخانه خشک می شود. آنهایی که پس از آنها می آیند و از کنار این رودخانه گذر می کنند، می گویند، (اینجا رودخانه‌ای وجود داشت و آب در آن جاری بود، ولی طایفه‌های یاجوج و ماجوج همه آب آنرا آشامیدند.) رهبران یاجوج و ماجوج به آنها نگاه می کنند و می گویند، (اینها افراد روی زمین هستند ما دیگر با آنها کاری نداریم. آنچه که ما برایشان باقی گذاشته ایم، در آسمان است.)»^{۱۹۵}

محمد می افزاید:

«یکی از افراد طایفه یاجوج و ماجوج نیزه‌ای در دست می گیرد و آنرا به سوی آسمان پرتاب می کند. نیزه در حالیکه پر از خون شده است به سوی او باز می گردد. پس از آن مصیبت و ناآرامی به وجود می آید. هنگامی که آنها مشغول ویرانگری در روی زمین هستند، الله کرمهائی می فرستد که به پشت گردن آنها می چسبند و همه آنها را می کشند. دیگر کسی از آنها آثاری نخواهد دید.»^{۱۹۶}

حدیث دیگری به شرح زیر، در باره یاجوج و ماجوج بوسیله محمد گفته شده

¹⁹⁵ Abdullah Muhammad Khoje, *The End of the Journey* (Washington, D.C. The Islamic Center, 1987), p. 58.

¹⁹⁶ *Ibid.*

که برآستی قصه گویان جنّ و پری باید آنرا از شاهکارهای جهانی به شمار آورند:

«زینب بنت جحش روایت کرده است که روزی پیامبر الله وارد اتاق او شد و در حالیکه وحشت زده به نگر می آمد، اظهار داشت (پرستش ویژه الله بکناست. وای بر تازی ها که بلای بزرگی ممکن است برایشان در راه باشد. زیرا امروز در سدّ آهنی که اسکندر در میان دو کوهی که دو طایفه یا جوج و مأجوج در پشت آن بسر می برند، ساخته، سوراخی پدید آمده است). سپس محمّد با دو انگشت شست و اشاره اش دایره ای می کشد و می افزاید، (سوراخ شبیه این است). زینب از محمّد پرسش می کند، (یا رسول الله، با وجود اینکه افراد نکوکاری در بین ما هستند، ولی آیا ما نابود خواهیم شد؟) محمّد پاسخ می دهد، (بله، هر گاه افراد گناهکار بر نکوکاران فزونی یابند، همه نابود خواهند شد).»^{۱۹۷}

تمامی مفسران و افراد عادی «ذوالقرنین» و «اسکندر مقدونی» را یکی می دانند، ولی تاریخ می گوید که او یک ژنرال یونانی بود که پس از پیروزی های بسیار، به سبب زیاده روی در خوردن مشروبات الکلی و عیاشی، در سنّ ۳۳ سالگی درگذشت. او یک فرد بت پرست بود که ادّعا می کرد، فرزند «آمون» الهه مصری خورشید بوده است. هنوز در کشور مصر تصویری وجود دارد که نشان می دهد، اسکندر مشغول پرستش الهه «آمون» می باشد. در جهان ما هیچ اثر و یا نشانه ای وجود ندارد که دلالت بر ساختن یک سدّ و یا دیوار آهنین و برنجی بین دو کوه بکند. هر گاه اسکندر موفق به ایجاد چنین شاهکاری می شد، نامش به عنوان یکی از بزرگترین معماران آثار پابرجای تاریخی در تاریخ ثبت می شد.^{۱۹۸} جای بسیار شگفت است که تاریخ نام محمّد را با این افسانه بافی های شرم آور آنهم به نام الهامات آسمانی به عنوان یکی از شیادان بزرگ و بدون رقیب جهان به شمار نیاورده است.

¹⁹⁷ *Sahih al-Bhari*, trans. Dr. Muhammed Muhsin Khan, 9 vols. (New Delhi: India: Kitab bhavan, 1984), vol. 9, No. 249, p. 187.

¹⁹⁸ Winn, *The prophet of Doom*, p. xlvi.

مخلوقات نادیدنی به نام جن

بیهودگی های قرآن، در سراسر مطالب این کتاب دیده می شود. تمامی سوره هفتاد و دوّم قرآن در باره برخی موجودات نادیدنی به نام جن سخن می گوید. این موجودات مرموز نادیدنی می گویند:

وَإِنَّ لَمَعًا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكْفُرُونَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«و چون بنده ویژه الله (محمد) برای نیایش به درگاه او قیام کرد، جن ها برای شنیدن سخنان او ازدحام کردند.» (قرآن، ۱۹: ۷۲)

نکته جالب اینجاست که این موجودات نادیدنی را بغیر از یک فرد شیّاد، هیچکس دیگر نمی تواند ببیند. الله بارها در قرآن به محمد فرمان می دهد، به مردم بگوید که او هم مانند آنها تنها یک فرد بشر می باشد و دانش او توان آنرا ندارد که چیزهای غیر قابل دیدن را مشاهده کند. او نه فرشته است و نه اینکه به گنج های الله دسترسی دارد و نه اینکه دارای توان غیر عادی است، بلکه تنها یک پیامبر می باشد. (قرآن، ۱۸۸، ۷: ۵۰، ۶) در آیه ۶ سوره فصلت نیز الله به محمد فرمان می دهد به مردم بگوید، که او نیز مانند سایر افراد بشر یک انسان بوده و دارای توان برتر از عادی نیست. ولی جای شگفت است که او درونمایه این آیه ها را فراموش می کند و سخن از دیدن موجودات مرموزی به میان می آورد که بغیر از او کسی توان مشاهده آنها را ندارد.

جانوری که بین دو شاخش چهار میل فاصله است

آیه ۲۸ سوره النمل دارای آنچنان مفهوم شیرین و خنثه آوری است که افسانه نویس های کمدی را به شگفت وامی دارد. این آیه می گوید، هنگامی که وعده عذاب کافران فرا برسد، الله از ژرفای زمین جانوری را می فرستد تا حساب کافران را برسد. این جانود، دارای انگشتر سلیمان پسر داود و عصای موسی پسر عمران است. این جانور که «دَابَّةُ الْأَرْضِ» نامیده می شود با عصای موسی سبب می شود که چهره ایمانداران بیشتر نورانی شود. او بینی کافران را با مهر سلیمان مهر می کند مردم

گرد هم جمع می‌آیند و هر یک می‌گوید: «تو یک فرد با ایمان هستی.» دیگران می‌گویند: «تو یک کافر هستی.»

پسامبر در باره فروزه‌های «دَابَّةُ الْأَرْضِ» گفته است، او دارای جثه‌ای بس بزرگ و پشمالو و دم و ساق پا‌های دراز است. بین دو شاخ او ۶ کیلومتر (در حدود ۴ میل) فاصله است؛ سرش شبیه به گاو، گردنش مانند شتر مرغ و سینه اش به سینه شیر شباهت دارد.¹⁹⁹ نخستین بار او از مناطق بیابانی پدیدار می‌شود و کسی از اهالی مکه از او آگاهی پیدا نمی‌کند. سپس، او ناپدید می‌شود. آنگاه دوباره پدیدار می‌شود و در این هنگام بیابان نشین‌ها از آمدنش آگاهی می‌یابند و خبر آمدنش در شهر مکه نیز شایع خواهد شد. مرتبه سوم که «دَابَّةُ الْأَرْضِ» پدید می‌آید، مردم در مسجد بزرگ مکه، او را بین گوشه خانه کعبه و مقام ابراهیم مشاهده خواهند کرد. هنگامی که او سرش را تکان می‌دهد، گرد و خاک از آن بیرون می‌ریزد. هر کسی بغیر از افراد با ایمان از او فرار می‌کنند.²⁰⁰

آیا پرستی مسلمانان جهان به این اراجیف خرد آزار ایمان دارند؟ هر گاه پاسخ مثبت باشد، باید برای خرد مرده آنها به سوگ نشست!

تئوری ناسخ و منسوخ، برهان علمی بوجی قرآن

برای پنهان نگهداشتن بیهودگی‌های قرآن، یک رشته به اصطلاح علمی در فقه اسلامی به وجود آورده‌اند که تئوری ناسخ و منسوخ نامیده می‌شود. این تئوری در دو آیه قرآن به شرح زیر وارد شده است:

• مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِمَّا أُرْسِلُوا لِمَنْ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٠﴾

ما هیچ آیه‌ای را ناسخ نمی‌کنیم و یا حکم آنرا متروک نمی‌سازیم، مگر اینکه بهتر

¹⁹⁹Abdullah Muhammad Khoje, *The End of the Journey* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1987), pp. 48-49.

²⁰⁰Mehdi Elahi Ghomsheie, *Koranelkarim* (Ghom: Osweh Publications, 1991), p. 384.

²⁰¹Khoje, *The End of the Journey*, pp. 48-49.

از آن یا مسائند آنرا بیساوریم. آیا مردم نمی دانند که الله بر هر چیزی قادر است.
(قرآن، ۱۰۶: ۲)

وَإِذَا بَدُلْنَا آيَةً مِّمَّكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَنْزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُبْتَلٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۶﴾
هنگامی که ما آیه ای را از روی مصلحت نسخ کنیم، به جای آن آیه دیگری می آوریم و الله خوب می داند، چه آیه ای نازل کند. می گویند، تو همیشه بر الله افترا می بندی، چنین نیست، بلکه بیشتر آنها نمی فهمند. (قرآن، ۱۰۱: ۱۶)

هیچکس این حقیقت را انکار نمی کند که برخی از آیه های قرآن منسوخ شده اند، ولی در بین مقامات مذهبی اسلام در بساره شماره آیه های منسوخ شده اختلاف بسیاری وجود دارد. برخی از به اصطلاح علمای اسلام، شماره آیه های منسوخ شده را بسیار ناچیز دانسته و آنها را به پنج آیه محدود می کنند، ولی گروهی دیگر باور دارند که شماره آیه های منسوخ شده، به ۲۲۵ آیه می رسد.

بسیار تماخره آمیز است که در حالیکه آیه ۲۶ سوره کهف می گوید: «... الله به گونه کامل به تمام اسرار و رموز آسمان ها و زمین آگاهی دارد و او هر چیزی را می بیند و می شنود...» و نیز آیه ۶۴ سوره یونس می گوید: «... سخنان الله را بهیچوجه نمی توان تغییر داد...» ولی در باره آیه های ناسخ و منسوخ، الله نخست آیه های اشتباه و نامناسبی را به اصطلاح به پیامبرش وحی می کند و سپس، در پی اصلاح و بهترسازی و تغییر آنها برمی آید. باید گفت که اگر براستی الله همه چیزدان و قادر متعال بوده و هیچگونه تغییری در سخنان او امکان پذیر نیست، چگونه است که او در آغاز بهترین آیه را وحی نمی کند که بعد ناچار به تغییر آن نباشد. هرگاه غایت نیکی ها از الله ناشی می شود، چرا او در آغاز مرتکب اشتباه می شود و سپس در پی اصلاح و تغییر آن برمی آید. بدیهی است که اگر یک فرد عادی بشر (البته نه یک فیلسوف، یا سیاستمدار و غیره)، در ابراز عقیده و یا تصمیمی مرتکب اشتباهی بشود، اعتبار و ارزش خود را از دست خواهد داد، ولی به نگر می رسد که الله لوده اسلام و پیامبرش در ارتکاب اشتباه مصوئیت دارند.

بیشتر آیه های منسوخه، وابسته به زمانی هستند که محمد در مکه بسر می برده است. زیرا هنگامی که محمد در مکه بسر می برد و هنوز مزه قدرت را نچشیده بود، وانمود می کرد که او اندرزگوئی بیش نیست و وظیفه اش تنها اینست که آیه هائی را

که الله به او فرمان می‌دهد به آگاهی مردم برساند و در برابر آنها و بازتابی که در این راستا نشان می‌دهند، شکیبائی به خرج دهد و مجازات افراد نافرمان را به الله واگذارد. ولی هنگامی که به مدینه رفت و قدرت حکومت را در این شهر به دست گرفت، «کشتیان را سیاستی دگر آمد.» در مدینه محمد بسیاری از آیه‌هائی را که دلالت بر نرمش منش داشت، منسوخ کرد و برای وادار کردن مردم به پیروی از دستورانش سیاست شمشیر در پیش گرفت. آیه‌های جدیدی که محمد در مدینه به وجود آورد، آیه‌های مکی را نسخ و لغو می‌کنند و به او و مسلمانان فرمان می‌دهند، به جنگ و جهاد دست بزنند، ترور کنند و بکشند. در زیر چند نمونه هم از آیه‌های ناسخ و هم منسوخ خواهیم آورد:

آیه‌های منسوخ شده - «بگو، ای مردم شما هر چه می‌خواهید بکنید، من نیز به وظیفه خود عمل می‌کنم، به زودی شما خواهید دید چه کسی در آخرت رستگار خواهد شد....» (۱۳۵: ۶). پس اگر شما از حق روی گردانیده و اندرز مرا نپذیرید، از شما مزدی نخواهم خواست، زیرا پاداش من با الله است....» (۷۲: ۱۰). «آمت را از روزی که مردم از آن غافلند، آگاه کن.» (۳۹: ۱۹). «بنا بر این، در کار آنها شتاب مکن....» (۸۴: ۱۹). «کوشش کن در برابر آنچه که آنها می‌گویند، شکیبا باشی....» (۱۷: ۲۰، ۳۸: ۱۳۰). «بگو هر یک از ما شکیبائی به کار گرفته ایم، شما هم همین کار را انجام دهید....» (۱۳۵: ۲۰). بگو، ای مرد، من به رسالت برگزیده شده‌ام که تنها به شما آگاهی بدهم.» (۴۹: ۲۲). «اگر آنها با تو با تو دشمنی ورزیدند، بگو، (الله خوب می‌داند، شما چه می‌کنید.» (۶۸: ۲۲). «کوشش کن، برای مدتی آنها را در جهل و ناآگاهی باقی بگذاری.» (۵۴: ۲۳). «تو آزار و بدیهای آنها را به آنچه نیکوتر است، پاداش ده....» (۹۶: ۲۳). «و نسبت به آنچه که آنها می‌گویند، شکیبا باش، و به گونه نیکوئی از آنها دوری گزین.» (۱۰: ۷۳).

آیه‌های ناسخ - «هر زمانی که به آنها دست یافتی، آنها را بکش...» (۱۹۱: ۲). «تا آن اندازه از آنها بکش تا فتنه و فساد از روی زمین برداشته شود و دین الله همه جا گسترش یابد....» (۱۹۳: ۲). «جنگ و کشتار برای شما مقرر گردیده، اگر چه

ممکن است، شما به آن تمایلی نداشته باشید....» (۲:۲۱۶). «... هر کجا آنها را یافتید بگیرید و بکشیدشان....» (۴:۸۹). «مشرکین را هر کجا یافتید، آنها را بکشید....» (۹:۵). «در برابر آنهایی که به الله و روز قیامت ایمان ندارند، جهاد کنید....» (۹: ۲۹). «با غیر مسلمانانی که پیرامون خود می یابید، جنگ و جهاد کنید....» (۹: ۱۲۳). هر زمانی که آنها یافت شوند، باید دستگیر شده و بیرحمانه کشته شوند....» (۳۳: ۶۱)^{۲۰۳}.

الهیات اسلامی به اندازه ای دامنه تئوری ناسخ و منسوخ را گسترش داده که آنرا به یک رشته علمی تبدیل کرده است. یکی از کتاب های تفسیر قرآن (کشف الاسرار، در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره بقره می نویسد: «عقیده نخستین این بوده که تئوری ناسخ و منسوخ، هم شامل قرآن می شود و هم حدیث.» بدین ترتیب می توان گفت که از یکسو، قرآن خود را نسخ می کند و حدیث قرآن را و از دگرسو، حدیث خودش را نسخ می کند و قرآن حدیث را. تمام این نکات را فقه اسلامی مورد پذیرش و تأیید قرار داده است.^{۲۰۴}

تردید نیست که مباحث بچگانه فقه اسلامی که تمام اصول و احکام اسلام را دربر گرفته، مغز های افراد مسلمان را سنگی و ایستا کرده است. شگفت نیست که ملت های اسلامی که دارای بزرگترین بخش ثروت های طبیعی جهان هستند، از واپسگراترین ملت های دنیا به شمار می روند. Michael Moravesik بر پایه تعریفی که Whewell در سال ۱۸۴۰ برای «دانشمند» به عمل آورده، آمار دانشمندان نویسنده را در سال ۱۹۷۶ به شرح زیر پژوهش کرده است:

تمام جهان	۳۵۲/۰۰۰
کشورهای جهان سوم	۱۹/۰۰۰
کشورهای مسلمان	۳/۳۰۰
اسرائیل	۶/۱۰۰

²⁰³ Ibid.

²⁰⁴ Ibid., p. 60.

نکته جالب آنست که در حالیکه در سال ۱۹۷۶، شمار نویسندگان هندوستان ۲.۲۶۰٪ و پاکستان یک کشور اسلامی ۰.۰۵۵٪ بوده است. اهمیت این آمار در آنست که هندوستان و پاکستان، هر دو تا سال ۱۹۴۷ یک مملّت واحد بودند و این دو کشور تشکیل شبه قاره هندوستان را می‌دادند. ولی، در سال ۱۹۴۷ که این شبه قاره به سبب وجود اختلاف بین هندوها و مسلمانان به دو سرزمین هندوستان و پاکستان تجزیه شد و بخش‌های شمال غربی و شمال شرقی که مسلمان نشین بودند، تشکیل کشور پاکستان و بقیه شبه قاره که هندونشین بود، به شکل هندوستان باقی ماند. از زمان جدائی این دو سرزمین اختلاف بین مسلمانان و هندوها از نگر علمی آشکار شد تا به نسبت ذکر شده در آمار رسید. پژوهش دیگری در باره شماره کتاب‌های علمی که در این دو کشور به چاپ رسیده، نشان می‌دهد که در سال ۱۹۸۸ در هندوستان (با جمعیت هفتصد میلیون نفر)، ۹۰ کتاب و در پاکستان (با جمعیت نود میلیون نفر)، تنها ۴ کتاب بوده است.^{۲۰۵}

مسلمان حق اندیشیدن ندارد، الله و پیامبر برای او می‌اندیشند و تصمیم می‌گیرند

بر پایه آیه ۳۶ سوره احزاب قرآن، هنگامی که الله و پیامبرش در باره امری تصمیم گرفتند، دیگر فرد مسلمان حق اندیشیدن برای تغییر تصمیم الله و پیامبر را ندارد. متن آیه چنین است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ لِيَاذُبَ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ أَسْرًا أَنْ تَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿۳۶﴾

«هیچ مرد و زنی را در کاری که الله و رسول حکم کنند و تصمیم بگیرند، اراده و اختیاری نیست و هر کس از رسول و الله نافرمانی کند، سخت به گمراهی افتاده

²⁰⁵ Data on trade and technology in Muslim countries has been collected in useful form in the *International Conference on Science in Islamic Polity*, vol. 1, (Islamabad: Ministry of Scienc and Technology), pp. 350-354, quoted by Parvez Hoodbhoy, *Islam and Science* (New Jersey: Zed Books, 1991), pp. 33-34.

است.»

قرآن یوسف علی، آیه بالا را چنین تفسیر می کند: «ما نباید با خرد تو دریی رقابت با خرد الله بر آئیم... ما باید تصمیم الله را با کمال وفاداری و ایمان بپذیریم و برای اجرای دستور و تصمیم او غایت کوشش خود را به کار گیریم. ما باید برای همیشه اراده خود را در خواست و اراده الهی ادغام کنیم.»²⁰⁶ قرآن دیگری با فرنام **The Bounteous Koran** که با کوشش کاتب به چاپ رسیده، آیه بالا را چنین تفسیر می کند: «این آیه در باره زینب بنت جحش، دختر عموی پیامبر به او وحی شد. بدین شرح که پیامبر میل داشت، زینب بنت جحش را به ازدواج پسر خوانده اش زید بن حارث در آورد، ولی زینب و برادرش، هر دو با این کار مخالف بودند و از اینرو، آیه بالا نازل شد که زمانی که الله و پیامبرش در باره موضوعی تصمیم گرفتند، فرد با ایمان، چاره ای بجز پذیرش آن ندارد. بنابراین زینب با وجود اینکه مایل به ازدواج با زید نبود، ولی ناچار به پذیرش دستور محمد شد. ولی، بعدها از زید طلاق گرفت و همسر محمد شد.»²⁰⁷ (این همان زینبی است که محمد، روزی که برای دیدن زید به خانه اش رفته بود، بدن نیمه لختش را دید و عاشق او شد و او را با پشت هم اندازی از دست زید در آورد و او را به زنان حرمسرایش افزود. این باز نمود از نویسنده کتاب است.)

باز نمود

متن آیه بالا بدون هیچ تردید، نشان می دهد که اسلام یک کیش فATALISM و جبری است. در اسلام، همه چیز از پیش بوسیله الله مقدر شده و فرد مسلمان بهیچوجه دارای آزادی اندیشه و گزینش داوطلبانه نیست. مسلمان باید در خرد و سایر سرمایه های ذهنی اش را قفل کند و منتظر باشد تا ببیند الله برای او از پیش چه

²⁰⁶ Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an*, vol. 2, (New York: Hafner Publishing Company, 1946), Commentary 2731, p. 1117.

²⁰⁷ Dr. Katib *The Bounteous Koran*, Commentary 34, p. 555.

تصمیمی گرفته و برایش چه مقدر کرده است. اصل تقدیر و سرنوشت، مسلمانان را وادار می‌کند باور داشته باشند که رویدادهای زندگی آنها بوسیله یک نیروی خارجی مطلق و نرزش ناپذیر زیر کنترل قرار دارد و اختیار زندگی آنها در دست خودشان نیست. بدین ترتیب، یک مسلمان راستین از خرد خود جدا بر سر می‌برد و گیاهوارانه زندگی می‌کند.

نکته جالب در تفسیر دوّم آیه بالا که بوسیله کاتب به عمل آمده، اینست که یک زن بینوا نخست بر خلاف احساسات درونی اش، آلت ارضاء تمایل خودپسندانه یک فرد حیلّه باز به نام پیامبر الله شده و به ازدواجی که او برایش مصلحت می‌داند، تن در می‌دهد و سپس قربانی شهوت نفسانی همان فرد پیامبر قرار می‌گیرد، از ازدواجی که او به فرمان الله برایش مصلحت دیده، می‌برد و به ازدواج خود پیامبر در می‌آید. در مورد نخست، آن زن بینوا مجبور می‌شود بر خلاف اراده اش به یک ازدواج ناخواسته تن در دهد و در مورد دوّم همسر جوانش را که ممکن است نسبت به او احساسات عاطفی پیدا کرده باشد، طلاق دهد و به ازدواج مرد سالخورده شیادی درآید که سن پدرش را دارد. اگر چه موضوع ازدواج، مهمترین رویداد تاریخ زندگی آن زن به شمار می‌رود، ولی در هیچیک از آنها، اراده وی هیچ نقشی ندارد و الله و پیامبر برایش تصمیم می‌گیرند.

این رویداد آشکارا ثابت می‌کند که اسلام کیش تقدیر و سرنوشت از پیش ساخته شده است. مسلمان در اداره امور زندگی خود، دارای اندیشه آزاد و اختیاری نیست و باید به جای بهره برداری از اراده اش منتظر بماند تا در یابد الله و پیامبر برای او در پیش چه تصمیمی گرفته اند.

یکی از کاتبان قرآن شیادی محمد را کشف کرد و از اسلام خارج شد

یکی از منطقی ترین فر نو ده ها برای اثبات اینکه کتاب قرآن بوسیله خود محمد به رشته نگارش در آمده، رویداد وابسته به «عبدالله بن سعد بن ابی سرح،» یکی از کاتبان قرآن می باشد. هنگامی که محمد در مدینه سکونت داشت، عبدالله و چهار نفر دیگر را استخدام کرده بود تا به اصطلاح الهاماتی را که به او می شود، به رشته نگارش در آورند. در چندین مورد، هنگامی که محمد موضوعی را به عبدالله دیکته

می کرد، وی عقیده اصلاحی اش را در آن باره اظهار می داشت و محمد نیز بدون هیچگونه اعتراض و یا مقاومتی عقیده او را می پذیرفت. پس از چندین مرتبه که عبدالله نگر مشورتی و اصلاحی خود را برای محمد بیان کرد و وی بدون هیچ بازتابی به پیشنهادات او تسلیم شد، عبدالله ایمانش را نسبت به محمد و قرآن به عنوان یک کتاب الهی از دست داد و محمد را ترک کرد و به مکه رفت و به قریش پیوست.^{۲۰۸}

محمد دستور داده بود، چند نفر از مخالفانش ولو آنکه خود را به پرده های خانه کعبه چسبانیده باشند، اعدام شوند که یکی از آنها عبدالله بود. در زمانی که محمد بر مکه پیروز شد، عبدالله دستگیر شد و محمد دستور داد او را اعدام کنند. ولی، عثمان، داماد محمد که برادر رضاعی عبدالله بود، از محمد درخواست بخشش او را نمود. محمد، برای مدتی سکوت کرد و به درخواست عثمان پاسخی نداد. پس از مدتی محمد سکوتش را در باره سرنوشت عبدالله شکست و به پیرانش گفت: «من در باره عبدالله سکوت کردم تا یکی از شما سر او را برای من بیاورید.» یکی از انصار گفت: «چرا تو به من اشاره ای نکردی تا سرش را برایت بیاورم.» محمد، پاسخ داد: «پیامبر با اشاره دستور کشتن کسی را نمی دهد.»^{۲۰۹} محمد، سرانجام از روی بی میلی عبدالله را بخشید.

باز نمود

محمد در باره کشتن «عبدالله بن سعد بن ابی سرح» که میج او را در پشت هم اندازی باز کرد، به گونه ای که گفتیم اظهار می دارد: «پیامبر با اشاره دستور کشتن کسی را نمی دهد.» در حالیکه به کیفیتی که در مطالب فصل پنجم همین کتاب خواهد آمد، او آشکارا دستور داد، مخالفانش به وحشیانه ترین وضع ممکن ترور و کشته شوند.

²⁰⁸ Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1995), p. 114.

²⁰⁹ At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 8, pp. 178-179, Ibn Ishaq, p. 550.

خرافات قرآن باید بر اصول اخلاقی برتری داده شوند

در دانش حکمت الهی دیدمانی وجود دارد که Antinomianism نامیده می‌شود. این دکترین حاکی است که ایمان به باورهای مذهبی باید بر اصول و موازین اخلاقی برتری داده شوند و رستگاری انسان تنها بوسیله ایمان به باورهای دینی او به وجود می‌آید و نه کارکرد اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی. این تئوری که در زبان فارسی می‌توان آنرا به (دین برتر از اخلاق) برگردان کرد، در اصول و احکام اسلامی بیش از سایر ادیان ابراهیمی کاربرد کامل دارد و به همین دلیل نیز دین اسلام از سایر ادیان ابراهیمی جزمی‌تر و بنیادگرایانه‌تر به شمار می‌رود.

هنگامی که دین و اخلاق با یکدیگر مقایسه می‌شوند، پیوسته باورهای دینی در بالای اصول اخلاقی قرار می‌گیرند. یک فرد انسان در همبودگاه بشر بوسیله عقاید دینی اش ارزشیابی می‌شود و نه اصول و ارزش‌های انسانی او. بویژه اسلام باور دارد، پیش از اینکه فرد بشر یا به یهنه هستی بگذارد، بوسیله خداوند در سرشت یا نیکو آفریده شده و یا مردود و ملعون. در این راستا، به نگر می‌رسد که محمد، بر آنچه که مارتین لوتر و جان کالون برای بشریت به ارمغان آوردند، هزاران سال پیشی گرفته است. زیرا، آنها به بشر گفتند: «هیچیک از شما تنها بوسیله اعمال و رفتارشان رستگار نخواهید شد، زیرا رستگاری انسان یا در نتیجه اینکه عیسی مسیح خود را برای نجات پیروانش قربانی کرد به وجود خواهد آمد و یا بوسیله شفاعت و میانجیگری او و نه مهر خدا نسبت به بندگانش.»²¹⁰ محمد نیز پیش از آنها به پیروانش گفته بود: «در رفتارشان پیوسته میانه روی را پیشه کنید. ولی اگر در انجام این کار توفیق نیافتید، از بهشت بگذرید و هرچه می‌خواهید انجام دهید، زیرا هیچکس تنها به سبب کردار و رفتارشان به بهشت نخواهد رفت.»²¹¹

امانوئل کانت، فیلسوف والاجاه سده هیجدهم باور داشت که منش اخلاقی یک

²¹⁰ *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 4, (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2002), pp. 1472-1473.

²¹¹ *Ibid.*, p. 1473.

پدیده درون ذاتی است که نباید آنرا با عوامل خارجی پیوند داد. او باور داشت انگیزه انسان برای انجام عمل نیکو باید نفس درونی او باشد و نه اینکه در انتظار گرفتن پاداش و یا حتی جبران آن به عمل نیک دست بزنند. این فلسفه اخلاقی که **Deontology** نامیده می شود حاکی است که عمل نیک و بد را باید از فروزه های ذاتی آن شناخت و نه نتایج و فرآیندهای آن. برای مثال، هر گاه انسان به سبب پیوند دوستی با دیگری دست به عمل نیکو می زند نمی توان به عمل او ارزش مثبت داد. زیرا انگیزه فرد برای انجام آن عمل پیوندهای دوستی اش با دیگری بوده و نه اینکه منش نیک را به خاطر نفس مثبت عمل انجام داده باشد. این دیدمان فلسفی باور دارد که برخی از اعمال بدون توجه به نتایجی که به باور خواهند آورد، در نفس نکوهیده و زشت هستند، مانند دروغگوئی، شکستن قول و پیمان، مجازات فرد بیگناه و ارتکاب آدمکشی. ولی به گونه ای که در شرح رویدادهای زندگی محمد نوشته شد، او آشکارا دروغگوئی را در برخی موارد تجویز کرده و در مذهب شیعه، «تقیه» یعنی «دروغگوئی شرعی» مجاز شده است. (به صفحه ۲۷۸ همین کتاب و مطالب صفحه ۱۳۹ به بعد کتاب شیعه گری و امام زمان نگارش همین نویسنده مراجعه فرمائید).

گفتارهای سپنتای مشهوری مانند «انجام وظیفه باید به خاطر نفس وظیفه انجام بگیرد»، «پاداش پاکدامنی، وجود نفس پاکدامنی است» و «عدالت به بهای خراب شدن آسمان باید اجرا گردد» از دست آوردهای همین دیدمان فلسفی است. ولی در فرهنگ ادیان آسمانی اندیشه و منش نیک را تنها در خواست های سودجویانه نمایندگان موجودات نادیده آسمانی که در وجود خود خواه و نفس پرست خود آنها دگر دیس شده و غیر از خودشان فرد دیگری توان تماس با آنها را ندارد باید جستجو کرد. به هر روی، کانت فیلسوف و الارته آلمانی اصول اخلاق و ارزش های اخلاقی انسان را بالا و برتر از «متافیزیک» قرار می دهد، ولی پیامبران و دگانداران دینی خرافات و افسانه های خود ساخته متافیزیکی را بالاتر از اخلاق و ارزش های اخلاقی انسان بر می شمارند.

به گونه ای که می دانیم چون محمد اظهار داشت که او پیامبر پایانی بوده و کتاب قرآن برای همه ملّت ها و تمام دوره های گوناگون به وجود آمده، از اینرو امکان ایجاد هر گونه جنبش اصلاحی را در اسلام از بین برد و این دین به شکل یک کیش

جزمی و در بسته درآمد. هر گاه نیز به ندرت جنبش‌هایی مانند جنبش معتزله برای اصلاح اسلام و دادن یک چهره نسبتاً انسانی به آن پدید آمده بیدرتنگ سرکوب و نابود شده است. ولی در مسیحیت جنبش‌های مذهبی بسیاری برای دین مسیح به وجود آمد که یکی از آنها پس از جنگ دوّم جهانی در برابر تئوری Antinomianism پدید آمد و در سال‌های دهه ۱۹۶۰ به اوج خود رسید. این تئوری Situation ethics نامیده شده که در زبان فارسی می‌توان آنرا به «اخلاق متناسب با موقعیت» برگردان کرد. این تئوری بازتابی بود که در برابر قانونمندی متافیزیکی و مطلق‌گرایی مذهبی پدید آمد و نوآوران آن زیر تأثیر شدید فلاسفه اگزیستانسیالیسم Existencialism (وجودگرایی) فرانسه و تا حدودی مبتکرین دیدمان Nihilism (انکارگرایی) آلمان پس از جنگ دوّم جهانی قرار گرفته بودند.

بر خلاف اصول اخلاقی سنتی که عمل انسان را تنها بر پایه نفس فیزیکی عمل ارزشیابی می‌کرد، فلاسفه نوآور تئوری Situation ethics باور داشتند که ارزشیابی عمل انسان تنها بر پایه نفس فیزیکی عمل، بسنده نیست، بلکه افزون بر آن قصد و هدف عامل عمل، شرایطی که عمل در آن انجام گرفته و فرآیندهای قابل پیش‌بینی از عمل نیز برای ارزشیابی عمل انسان باید در نظر گرفته شود. این تئوری اصول سنتی اخلاقی را ردّ نمی‌کرد، بلکه معتقد بود که عوامل یاد شده نیز باید در هنگام ارزشیابی عمل در نظر گرفته شوند. به گونه کلی باید گفت که این تئوری اصول و مقرّرات اخلاقی را که بر پایه حقوق طبیعی بنیاد گرفته بود ردّ می‌کرد و باور داشت که ارزش اخلاقی عمل انسان باید از وجدان او و بدون اینکه عادات و رسوم و آداب در آن نقشی داشته باشند انجام بگیرد و داور لزوم انجام عمل و یا خودداری از عمل باید وجدان آزاد انسان باشد. به گفته دیگر، این تئوری باور داشت هنگامی که انسان به انجام عملی تصمیم می‌گیرد نباید خود را در چارچوب قوانین و مقرّرات جزمی و دوگماتیسم سنتی محدود کند، بلکه باید عمل را با داور کامل وجدان و بر پایه وظائفی که اجتماع بر دوشش گذاشته مسئولانه انجام دهد.

اگر چه مسیحیان نسبت به سایر ادیان ابراهیمی از برخی آزادی‌های نسبی بهره می‌برند با این وجود، پاپ پی دوازدهم اصول عقاید فلاسفه نوآور این تئوری را

مخالف اخلاقیات کاتولیک ها تشخیص داد و آنها را متهم به Moral relativism (نسبی گرایی اخلاقی)، Subjectivism (احساس گرایی فردی) و Individualism (فردگرایی) کرد.

ثروتمندان نباید به نیازمندان کمک کنند

در فصل دوم این کتاب در باره نادیده گرفتن حقوق بشر در اسلام بررسی بایسته انجام گردید و روشن شد که نگر اسلام در باره حقوق بشر با سایر ادیان و مذاهب و فرهنگ های گوناگون جهان به گونه کامل متفاوت بوده و قرآن بیشتر به حقوق الله توجه دارد و نه افراد بشر. دلیل این امر نیز آنست که محمد با تمام وجود در سراسر قرآن کوشش می کند خود را در ردیف الله جای دهد. یکی دگر از کاستی های کتاب قرآن در این راستا آنست که در این کتاب و نیز سایر نوشتارهای اسلامی به انسانگرایی نیز توجهی نشده است. از درونمایه قرآن چنین به نگر می رسد که الله جهان را برای آن آفریده است که موجوداتش در سراسر عمر آلت شکنجه او باشند. شاید بتوان گفت، هیچ مکتب فکری به اندازه اسلام نسبت به انسانگرایی بی اعتنا نبوده، چه رسد به سایر مذاهب. در قرآن آیه های زیادی وجود دارند که در باره برده داری و چگونگی رفتار با برده ها سخن می گویند. درست است که قرآن و اسلام، زنان را برابر با کالا و یا آلت بر آوردن نفسانیات مرد به شمار آورده، با این وجود وضع برده ها در اسلام از زنها نیز اسفبارتر است. آیه ۷۱ سوره نحل می گوید:

وَاللّٰهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَلِلرِّزْقِ قَمَآلِذِیْنَ فَضَّلُوا بَرَآءَةً رِّزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ اَیْمَانُهُمْ قَهْمٌ
وَبِهٖ سُوْرَةٌ اَفْیَحْتَمِلُهٗا اللّٰهُ یُحْمَدُوْنَ ﴿۷۱﴾

«الله رزق و روزی برخی از شما را بر بعضی دیگر فزونی داده است. آنهایی که رزقشان بر دیگران افزونتر شده، به زیردستان و برده هایشان افزونی خود را نخواهد داد تا با آنها برابر شوند. پس آیا موهبت ایمان به خدا را باید انکار کنند.»^{۲۱۲}
مانند سایر مواردی که مفسرین قرآن کوشش کرده اند، با هنر پیچانیدن

²¹² Faruq Sherif, *A guide to the Contents of the Koran*, pp. 135-136.

واژه‌های قرآن، معانی آنها را دگرگون کرده و برای مفاهیم آنها، یک چهره انسانی به وجود بیاورند، سید ابوالعلاء معدودی نیز در این راستا در باره تفسیر آیه بالا می‌نویسد: «حقیقت آنست که متن این آیه بهیچوجه با امور و مسائل اقتصادی پیوندی ندارد. بلکه هدف این آیه تأیید یگانگی وجود الله و ردّ شرک و چندخدایرستی است.»^{۲۱۳} ولی تردید وجود ندارد که هدف این آیه بهیچوجه با موضوع یکتایرستی و چندخدایرستی پیوندی ندارد و معدودی با این سخنان غیرمنطقی خواسته است وظیفه زشت ملائی خود را به مورد اجرا بگذارد و ذهن خواننده را از مفهوم نابخردانه و انسان ستیزانه این آیه منحرف سازد. در متن عربی این آیه دو بار واژه «رزق» ذکر شده است، باید از این ملای سنگی مغز پرشش نمود، در کدام فرهنگ لغتی واژه «رزق» مفهوم «یکتایرستی» و «چندخدایرستی» دارد.

در آیه ۲۸ سوره روم، الله مثالی می‌زند تا مهر خود را نسبت به طاغوتی‌هایی که به آنها بیش از دیگران ثروت بخشیده و آنها را بر دیگران برتری داده است به اثبات برساند. آیه‌های بعدی نیز با همین موضوع پیوند دارند.

شَرِبْتُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ أَذْنُوبًا وَلَا يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۸﴾
فَأَنْتُمْ بِهِ سَوَاءٌ تَعَابُرْتَهُمْ كَجَحِيَّتِكُمْ أَنْتُمْ كَذَلِكَ تَفْضِلُ الْآيَاتِ الْيَوْمِ يَعْلَمُونَ ﴿۲۹﴾
«در اینجا مثالی از زندگی خود شما برایتان زده می‌شود. آیا هیچیک از غلامان و کنیزان ملکی شما در آنچه که ما روزی شما کردیم با شما شریک هستند تا شما آنها در آن چیز برابر باشید؟ و آیا همانگونه که شما از یکدیگر ترس دارید از آنها هم می‌ترسید؟»

شَرِبْتُمْ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ أَذْنُوبًا وَلَا يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۸﴾
فَأَنْتُمْ بِهِ سَوَاءٌ تَعَابُرْتَهُمْ كَجَحِيَّتِكُمْ أَنْتُمْ كَذَلِكَ تَفْضِلُ الْآيَاتِ الْيَوْمِ يَعْلَمُونَ ﴿۲۹﴾

«الله مثالی برای شما می‌زند. دو نفر مرد وجود دارند، یکی بنده مملوکی که قادر

²¹³Sayyid Abul Alaa' Mawdudi, *Toward Understanding the Qur'an*, English version of *Tafhim al-quor'an*. (United Kingdom: The Islamic Foundation, 1993), p. 345.

به هیچ چیز نیست و به گونه کامل زیر قدرت اربابش بسر می برد و دیگری بنده آزادی که ما به او روزی نیکو و مال فراوان دهش کردیم و او آشکار و پنهان به هر کس اراده کند، بخشش می کند. آیا این دو یکسان هستند؟ ستایش ویژه الله است، ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.» (قرآن، ۱۶: ۷۵)

وَمَنْ يَأْتِ اللَّهَ تَنَاجُتًا فَهُوَ بِأُذُنِ غَلِيظٍ لَّائِيهَا أَسْمَعُ ۚ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَنْبَغِينَ عَلَيْكَ فَأَنْصُرْهُمْ بِرَبِّكَ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۷۵﴾

در آیه ۷۶ همان سوره (نحل)، الله با پرسشی که می کند، نشان می دهد که او افراد مردم را چنین آفریده که برخی فرمانبردار بعضی دیگر باشند و این سرشت طبیعی زندگی بشر است:

أَلَمْ نَجْعَلْ لَكَ خَلْقًا يُسَبِّحُونَ ۚ رَحْمَتَ رَبِّكَ كُنْ فَسَمِعْتُم مَّبَیْثَتَهُمْ وَنَعَوْتَ الْكَافِرِينَ إِذْ يَبْغُونَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ ۗ لِيُتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا ۗ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۷۶﴾

آیا بین یک فرد گنگ و لال و عاجز که باری بر دوش مالک خود هست و مردی آزاد و توانمند که با دادگری رفتار می کند و راه درست را می پیماید، برابری وجود دارد؟ (قرآن، ۱۶: ۷۶)

آیه های بالا و سایر متون قرآن نشان می دهند که فرمانبرداری برخی از افراد مردم نسبت به بعضی دیگر غیر منصفانه و ناعادلانه نیست، بلکه برعکس از اصول ثابت زندگی به شمار می رود. در آیه ۳۲ سوره زخرف، الله آشکارا می گوید، «او روزی بعضی از مردم را بر برخی دیگر برتری و افزونی داده تا گروهی از مردم گروه دیگری را به خدمت خود در آورند.»^{۲۱۴}

آیه ۲۵ سوره نساء به مسلمانان توصیه می کند که اگر توان مالی برای ازدواج با یک زن آزاد را ندارند، می توانند یک زن برده مسلمان را به ازدواج خود در بیاورند. آیه ۶ سوره المؤمنون و آیه ۳۰ سوره المعارج، مردان ازدواج کرده را از پیوندهای جنسی نامشروع منع می کند، ولی این قاعده درباره زنان برده به کار نمی رود و مرد ازدواج کرده می تواند با زنان برده مسلمان نیز روابط جنسی داشته باشد. آیه ۵۲ سوره احزاب، محمد را از زندگی جنسی با گروهی از زنانی که نام می برد، نهی

²¹⁴ Ibid. p. 136.

می کند، ولی زنان برده را از شمول آن قاعده برکنار می نماید. آیه ۳۱ سوره النور مقرر می کند که زنان باید شرمگاه خود و زیورآلاتشان را از مردان (بغیر از آنهایی که در طبقه خویشاوندی ویژه ای قرار دارند) بیوشانند، ولی این قاعده نیز شامل زنان برده نخواهد شد.^{۲۱۵}

اگر چه مارکسیسم در این زمان به شکل یک تئوری ورشکسته درآمده، ولی به نگر می آید که حتی این تئوری نیز از جهت انسانگرایی با اسلام شایسته برابری نبوده و بمراتب بالاتر از آن قرار دارد. فرنود این باور آنست که بر پایه مارکسیسم، پس از انقلاب پرولتاریا، نخستین مرحله کمونیسم که «کمونیسم خام» و یا «سوسیالیسم» نامیده شده، آغاز می شود. در این مرحله حکومت و قانون که شامل تشریفات اداری، پلیس و نیروهای نظامی است، بتدریج از بین خواهند رفت. در پایان این دوره انتقالی، مرحله دوم که «کمونیسم کامل» نامیده شده، آغاز خواهد شد. بنابر نوشتارهای مارکسیست ها، «سوسیالیسم» و یا «کمونیسم خام» بمراتب از کاپیتالیسم دموکراتیک تر خواهد بود، ولی دموکراسی «کمونیسم کامل» به اندازه ای تمامیت و کمال خواهد داشت که هر گونه اختلاف عقیده ای بدون ایجاد هیچگونه اثر نامطلوبی حل خواهد شد.^{۲۱۶}

اکنون باید توجه داشت که در مرحله «کمونیسم خام» هر کسی بر پایه توانائی اش کار می کند و به اندازه زمانی که کار کرده، مزد می گیرد. ولی، در مرحله «کمونیسم کامل» هر فردی بر پایه توانائی اش کار خواهد کرد و به اندازه نیازهای زندگی اش مزد خواهد گرفت. به گفته دیگر، در یک همبودگاه کمونیستی، مزد کار بر پایه «نیازهای انسانی» پرداخت خواهد شد و چون نیازهای افراد گوناگون انسان با یکدیگر تفاوت دارد (یک فرد ازدواج کرده که دارای چهار فرزند است، نیازش بمراتب بیش از یک فرد مجرد است)، مزد کار نیز به همان اندازه متفاوت خواهد بود. به گفته دیگر، برابری مزد بر پایه توانائی کار انسان، در سیستم کمونیسم به همان اندازه دادگرانه خواهد بود که برابری مزد بر پایه ساعت های کار در رژیم

²¹⁵ Ibid.

²¹⁶ P. H. Vigor, *A Guide to Marxism* (New York: Humanities Press: 1966), p. 104.

سوسیالیسم.^{۲۱۷}

این بود شرح چگونگی سیستم کار و مزد، در همبود گاههای سوسیالیسم و کمونیسم، ولی در سیستم دادگری الله و اسلام بر پایه آیه ۷۱ سوره نحل که در بالا شرح داده شد، «اگر ثروتمندان به برده های خود و آنهایی که از نگر مالی پائین تر از آنها هستند، کمک بکنند، مهر الله را نسبت به خود انکار کرده اند.»

مسلمانان دروغین

در زمان کنونی اسلام پس از مسیحیت از نگر جمعیت دومین دین روی زمین بوده و مسلمانان بیش از یک بیلیون نفر و یا یک ششم از جمعیت کره زمین را تشکیل می دهند. ولی می توان گفت که شاید بیشتر مردم مسلمان دنیا و بویژه مسلمانان غیر عرب، از اسلام چیزی نمی دانند، اصول و احکام آنرا به جای نمی آورند و تنها با برچسب مسلمان «زندگی می کنند. بنابراین این گروه از مسلمانان را باید براساسی «مسلمانان دروغین و یا غیر راستین» خواند. این افراد، اسلام را از پدران و مادران خود به ارث می برند و هیچگاه نه در پی خواندن قرآن بر می آیند و نه اینکه با اصول و احکام اسلام آشنائی دارند و نه اینکه آنها را می فهمند. از نگر روانشناسی آنها فکر می کنند که پدرانشان قرآن را برای آنها نیز خوانده و احکام آنرا پذیرفته اند و دیگر لزومی ندارد که آنها آنرا بخوانند و در باره پذیرش و یار د آن تصمیم بگیرند و همان پیوند عاطفی و احساسی ناخود آگاهانه ای را که نسبت به پدر و مادر و سرزمینی که در آن زاده شده اند، دارند به دین موروثی خود نیز پیدا می کنند. بدین ترتیب، بیشتر مسلمانان جهان در باره درونمایه قرآن و اسلام به آنچه که پدران آنها آموخته اند، بسنده می کنند و در باره فروزه های انسانی فردی که خود را پیامبر اسلام نامید و الله خود ساخته او نیز آگاهی های درست ندارند و تنها خود را مسلمان می نامند.

به تازگی یکی از دانشجویان نویسنده این کتاب برای پایان نامه تحصیلی اش با من دیدار کرد تا در باره آن با من گفتگو کند. این دختر دارای موهای طلائی و

²¹⁷ Ibid. p. 162.

چشمان آبی بود و من از ظاهر او در آغاز فکر کردم که باید یک دختر مسیحی و یا یهودی امریکائی باشد. ولی در جریان گفتگو او اظهار داشت که مسلمان است. آگاهی از این موضوع به سختی نویسنده را شگفت زده کرد و هنگامی که در این باره کنجکاوی کردم، معلوم شد که مادرش آلمانی و پدرش یک عرب فلسطینی است. او برایم توضیح داد که مادرش تمایل به ازدواج با پدرش را داشته و پدر شرط این کار را مسلمان شدن مادرش تعیین کرده و از اینرو مادرش به اسلام درآمده و بر پایه تمایل هر دو او نیز مسلمان زاده شده و در همین دین باقی مانده و از این موضوع نیز بسیار شاد و راضی است.

هنگامی که نویسنده در باره درونمایه قرآن و اصول و احکام اسلام با او سخن می‌گفتم، متوجه شدم که او کوچکترین دانشی نسبت به این دین ندارد. سپس به چگونگی وضع اندوهبار حقوق زن در اسلام اشاره کردم و او با نزاکت پایسته و لبخندی کنجکاوانه وانمود کرد که باور کردن سخنانم در این باره برایش بسیار مشکل است. بیدرنگ یک جلد کتاب قرآن مشهور یوسف علی را که در کتابخانه کوچک دفترم داشتم به او نشان دادم و توجهش را به متن آیه ۳۴ سوره نساء که به مرد حق می‌دهد تا «اگر همسرش نافرمانی کرد او را کتک بزند»، جلب کردم. سپس نیز فرنام چند کتاب را به او یادآوری کردم و از او خواستم در این باره بررسی کند و نتیجه را با من در میان بگذارد. افزون بر آن جهت کنجکاوی چند پرسش در باره اسلام از او به عمل آوردم و برایم معلوم شد که او حتی با شماره رکعت‌های نمازهای واجب روزانه مسلمانان نیز آشنا نیست و تا کنون نیز در عمرش روزه نگرفته است. از همه جالب تر اینکه او اظهار داشت، اگرچه خود را مسلمان می‌داند، ولی با حجاب اسلامی نیز به گونه کامل مخالف است. به هر روی، در حالیکه از آگاهی از متن آیه ۳۴ سوره نساء سخت به شگفت افتاده بود، دفترم را ترک گفت. دگر روز که در این باره با او به سخن نشستیم، اظهار داشت، مطالب کتاب‌های پیشنهادی مرا خوانده و از آگاهی از آنها به شگفت افتاده و موضوع را با مادر خود نیز در میان گذاشته است. ولی پاسخ مادر به او این بوده که اگرچه او پس از ازدواج با پدرش هیچگاه در صدد برنیامده است که با اصول و احکام اسلام آشنائی پایسته پیدا کند، ولی از ازدواج و زندگی با پدرش بسیار شاد و راضی بوده و از آن پس نیز میل دارد بدون اینکه

در باره سرشت قرآن و اسلام، دانشی به دست بیاورد، مانند گذشته یک مسلمان باقی بماند و به او نیز توصیه کرده است، از کنجکاوی در باره شناسائی اسلام دست بردارد و مانند گذشته یک مسلمان باقی بماند و با اسلام زندگی کند.

شرح زندگی اسلامدینی این خانواده نماد راستینی از بسیاری از مردم مسلمان دنیاست. بویژه زمانی که این افراد زیر افسون های ملاحی اسلامی قرار می گیرند، ناخودآگاهانه خود را تسلیم خرافات اسلامی می کنند و حتی به مسلمان بودن خود افتخار می ورزند. آنچه که برای تاریخ دنیا به اثبات رسیده اینست که دگانداران دینی و یا به اصطلاح خود این افراد، روحانیون به هر دین و مذهب و مسلکی که وابسته باشند، بویژه ملاحی اسلام از فرومایه ترین چینه های همبودگاه بشری بوده و هیچکس انتظار ندارد این افراد بر پایه نیوند اخلاقی و شرافت انسانی با مردم رفتار کنند، زیرا آنها برای خود یک زندگی انگلی گزینش کرده و سود زندگی مفتخوارگی و طفیلی خود را در کاربرد فریب و نیرنگ و افسون کردن پیروان دین می بینند. اگر اسلام به گونه ناگهانی ناپدید شود، بدیهی است که در حدود یک میلیون ملاحی اسلام و پادشاهان و فرمانروایان کشورهای اسلامی نیز یکباره قدرت، ثروت و حرفه مفتخوارگی خود را از دست خواهند داد.²¹⁸

اگر آنهایی که به خود برجسب مسلمانی زده، قرآن را برای درک مطالب و نه از روی ایمان به اینکه کلام خداست بخوانند، گواهی می کنند که حتی اگر ما به فرض محال بساور کنیم که محمد پیامبر یک خدای راستین موجود در جهان بوده که برای هدایت مردم به رسالت برگزیده شده، بر پایه خود متون قرآن، دین اسلام تنها برای ده درصد مسلمانان دنیا یعنی تنها تازی هائی که در داخل مرزهای عربستان بسر می برند مقرر شده و نود درصد آنها چه خواهند و چه نخواهند مسلمانان دروغین و یا غیر راستین به شمار می روند. این نکته ای است که در خود کتاب قرآن چندین مرتبه با واژه ها و عبارات روشن تأکید شده، ولی مسلمانانی که در خارج از شبه جزیره عربستان بسر می برند به آسانی از آن گذر کرده و هیچگاه به آن نیندیشیده اند. برهان فراخواست بالا، چندین آیه خود کتاب قرآن است که آشکارا می گوید، ما

²¹⁸ Winn, *The prophet of Doom*, pp. xxxiv-xxxv.

محمد را بدانمناسبت به پیامبری برگزیدیم تا تنها ساکنان مادر شهرها (أم القرى = مکه) و نواحی اطراف آنرا به اسلام فراخواند و با زبان مردم همان سرزمین که عربی است با آنها گفتگو کند. آیه های زیر به خوبی و آشکارا این دیدمان را به اثبات می رسانند:

وَلَعَلَّ أُمَّةً رَسُوْلًا فَاِذَا جَاةَ رَسُوْلُهُمْ فُضِيْ بَيْنَهُمْ بِالْفُطْحِ وَهُمْ لَا يَصْلُوْنَ ﴿٤٧﴾

«برای هر ملتی رسولی است که هر گاه رسول آنها آمد، حجت بر آنها تمام خواهد شد و به هیچکس ستمگری روا نخواهد گردید.» (قرآن، ۴۷: ۱۰)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُوْلٍ اِلَّا يَلْتَمِسُ فَوْقَ رُءُوسِهِمْ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيْ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ ﴿٤٤﴾
«و ما هیچ رسولی برای قومی نفرستادیم مگر اینکه به زبان همان قوم با آن مردم سخن گوید و حجت را بر آنها تمام کند.» (قرآن، ۴: ۱۴)

وَكَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ فَاَنْعَمْنَا لِيَشِيْرَتِمْ اَلْقُرٰى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرُوْنَ لَلْجَمْعِ لَا يَأْتِيْهِمْ قَرْيٰنٌ فِى الْيَوْمِ وَقَرْيٰنٌ فِى السَّجْرِ ﴿٧٠﴾

و چنین قرآن فصیح عربی را به تو وحی کردیم تا مردم أم القرى (مکه) و اطراف آنرا از روز قیامت که بدون تردید خواهد آمد و گروهی را به بهشت و گروه دیگری را به دوزخ خواهد فرستاد، بترسانی.» (قرآن، ۷: ۴۲)

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيْلُ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ﴿١٠١﴾ نَزَلَ بِوَالرُّوْحِ الْاَمِيْنِ ﴿١٠٢﴾ عَلٰى قَلْبِكَ لِتَكُوْنَ مِنَ الْمُنذِرِيْنَ ﴿١٠٣﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِيْنٍ ﴿١٠٤﴾

«و این قرآن به حقیقت از سوی الله نازل شده است. جبرئیل آنرا بر قلب تو فرود آورده تا به حکمت و اندرزهای آن مردم را از الله به زبان فصیح عربی بترسانی.» (قرآن، ۱۹۶-۱۹۲: ۲۶)

وَكَذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ مُتَّبِعًا مَّصْدِقًا لِّذِيْنَ بَدَّوْهُ وَنُنذِرُكُمْ اَلْقُرٰى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ وَهُمْ عَلٰى صَلٰاتِهِمْ يَحٰطِطُوْنَ ﴿١٠٤﴾

«و این کتابی است که ما فرستادیم با برکت بسیار تا در برابر سایر کتابهای آسمانی آسمانی گواه راستین باشد و مردم مکه و اطراف آنرا پند و اندرز آموزش دهد....» (قرآن، ۹۲: ۶)

گذشته از آنچه که در بالا گفته شد، برخی از آیه های قرآن می گویند، این کتاب

تنها برای تازی‌ها نازل شده (۱۲: ۴۶، ۳: ۴۳، ۴: ۱۴)، در حالیکه برخی آیه‌های دیگر می‌گویند، برای تمام بشریت نازل شده است (۳۰: ۳۳، ۲۸: ۳۴). آیه‌های گروه نخست، زمانی که محمد در مکه بسر می‌برد و هنوز قدرت را در مدینه در دست نگرفته بود اختراع شده و گروه دوم در مدینه و زمانی که او به قدرت فرمانروائی آن شهر دست یافته، خود را پیامبر پایانی خوانده و رؤیای حمله به سایر کشورها و گرایانیدن آنها را به کیش خرافاتی اسلام در سر می‌پرورانده نوشته شده است. از هر جهتی که ما اسلام را مورد بررسی قرار دهیم، آنرا بی پایه، بوج، خرافاتی و خردآزار خواهیم یافت.

به گونه‌ای که در بالا گفته شد، هرگاه فرض کنیم که محمد پیامبر برگزیده یک خدای راستین باشد، بر پایه آیه‌های خود قرآن که در بالا آوردیم، این کتاب سرشار از خرافات که نشان از مغزی بیمارگونه دارد، تنها برای ساکنان شبه جزیره عربستان آمده و به هیچ ملت دیگری ارتباطی ندارد. بنا به این دلیل و سایر فرودهایی که در بالا ذکر شد، مسلمانان غیر عرب را باید «مسلمانان دروغین» خوانند.

فصل چهارم قرآن و دانش های فضائی

کسی که قانون علیت را در باره گردش جهان هستی پذیرفته،
دخالت موجودی را در هنجار هستی برای یک لحظه نیز نخواهد
پذیرفت.
اینشتین

کوپرنیک در سده شانزدهم و گالیله در سده هفدهم برای نخستین بار از گردش زمین به دور خورشید سخن گفتند، ولی کوپرنیک تا زنده بود از ترس کشته شدن بوسیله مقامات مذهبی کلیسا جرأت انتشار کتابی را که در این باره نوشته بود پیدا نکرد و گالیله نیز مجبور شد در برابر مقامات مذهبی از انتشار کشف خود در باره گردش زمین به دور خورشید توبه کند. سپس در حدود سیصد سال بعد، پس از پایان جنگ دوم جهانی نخستین پژوهش های فضائی آغاز گردید. در روز ۴ اکتبر سال ۱۹۵۷ شوروی Sputnik 1 را به فضا پرتاب نمود و در روز ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۶۹ کشور آمریکا «نیل آرمسترانگ» را در ماه پیاده کرد و از آن پس بشر به فضا پر کشید و به کشف ستارگان و سیاراتی که تا کنون برای او ناشناخته مانده بودند و چگونگی گردش آنها پرداخت. ولی الله، قرآن و نویسندگان آن محمد بن عبدالله از چگونگی ستارگان و سیارات فضائی سخنانی گفته اند که هر گاه بنیادگراترین مسلمانان با چشم خرد به این افسانه باقی ها توجه کنند، از اینکه زمانی به این کیش خرافاتی و نابگردانه ایمان باخته بودند هیچگاه خود را نخواهند بخشید. در این فصل

به چند مورد از مطالبی که الله، قرآن و محمد در این باره دانش پراکنی کرده اند، سخن خواهیم گفت.

آفرینش زمین ها و آسمان ها چه مدتی به درازا انجامید؟

کشفیات فضائی دانشمندان نشان می دهد که هنجار هستی در حدود بیست بیلیون سال پیش در نتیجه انفجار بزرگ Big Bang به وجود آمده، ولی قرآن می گوید زمین ها (قرآن این واژه را در یک مورد مفرد و در سایر موارد به گونه جمع به کار برده است) و آسمان ها بوسیله الله آفریده شده است. کتاب قرآن نه تنها می گوید آسمان ها و زمین ها بوسیله الله آفریده شده، بلکه حتی در باره مدت زمانی که الله برای آفرینش آنها یعنی اجرای این تئوری مسخره و نابخردانه صرف کرده نیز سخنان ناهمگون به کار برده است. قرآن بکرات در ۴۳ آیه از آفرینش زمین ها و آسمان ها بوسیله الله سخن می گوید. ولی، در باره مدت زمانی که برای الله به درازا کشید تا آفرینش زمین و آسمان ها را کامل کند، سخنان ناهمگون به کار می برد و این زمان را در آیه های گوناگون بین ۲ تا ۶ روز ذکر می کند.

الله در ۴ آیه (۴: ۳۲، ۵۹، ۲۵، ۷، ۵۴، ۱۱: ۷) می گوید، زمین و آسمان ها را در شش روز آفریده است. در یک آیه (۱۰: ۴۱)، الله تأکید می کند که زمین و آسمان ها را در مدت ۴ روز آفریده و در دو آیه (۱۲ و ۹: ۴۱)، می گوید، زمین و آسمان ها را در مدت ۲ روز آفریده است. نکته بسیار جالب در این بحث آنست که آیه های ۹ و ۱۰ سوره فصلت، یکی پس از دیگری می آیند، با این وجود، در باره شمار روزهایی که الله به آفرینش زمین و آسمان ها پرداخته با یکدیگر اختلاف دارند.

اکنون اگر کسی بخواهد برآستی بداند الله این جهان را در چه مدتی آفرید، پاسخ آنست که الله در نتیجه آفرینش جهان به خستگی افتاده و مغزش درهم شده و پیامبر شیاد هم از بس از قول الله پشت هم اندازی کرده، دچار پریشان مغزی گردیده است. قرآن به ما می آموزد که در آغاز آسمان ها و زمین به یکدیگر چسبیده بودند، ولی الله همه چیزدان آنها را از یکدیگر جدا کرد. او همچنین تا آن اندازه نسبت به بنده هایش مهربان و با گذشت بود که در روی زمین، کوههای ثابت و بیحرکتی

به وجود آورد که از تکانهای زمین جلوگیری کنند. آیه های زیر، آیت های اثبات مهربان های فراسوی پندار الله بخشنده و مهربان نسبت به بندگانش می باشند:

• **أُولَئِكَ يَرْزُقُونَ كَثِيرًا وَأَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿۳۰﴾**

«آیا کافران نمی بینند که آسمان ها و زمین در آغاز به یکدیگر چسبیده بودند و ما آنها را از یکدیگر جدا ساختیم (۲۱: ۳۰)

• **وَجَعَلْنَا مِنَ الْأَرْضِ رَوَاسِيًّا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا جِبَالًا سَلْبًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳۱﴾**

و ما در روی زمین کوههای ثابت و بدون حرکت قرار دادیم تا از تکان و حرکت زمین جلوگیری کنند (۲۱: ۳۱)

گذشته از تمام بیهوده سرائی هائی که آیه های بالا در باره آفرینش آسمان ها و زمین گفته اند. آیا برآستی چند زمین در منظومه خورشیدی وجود دارند؟ در آیه های یاد شده در بالا و نیز سایر آیه های قرآن، الله و پیامبر عزیز دُر دانه اش سخن از هفت آسمان و یک زمین به میان می آورند، ولی در آیه ۱۲ سوره الطلاق، گفته می شود که شماره زمین ها و آسمان ها برابر هستند:

• **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ وَاللَّهُ يَتَزَلَّلُ الْأَمْرَ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدَّحَاتٍ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿۱۲﴾**

«الله آن کسی است که هفت آسمان آفرید و به همان تعداد نیز زمین آفرینش کرد و فرمان نافذ خود را در بین هفت آسمان و زمین نازل کرد تا بدانید که الله بر همه چیز توانا بوده و بوسیله علم و دانش بر همه چیز احاطه دارد.» (ظریف مؤمن مسلمانی که این آیه را می خواند و در هنگام قرائت آن از هیبت الله، اشک از چشم فرو می ریخت، می گفت: «بر منکر چنین حقیقتی که ما با چشم و خرد و جان و روان می بینیم، لعنت باد!»)

به هر روی، اگر در منظومه خورشیدی هفت زمین وجود دارند، پس شش تای دیگر آن در کجا قرار گرفته اند؟ شاید پاسخ آن باشد که شش زمین دیگر برای زندگی اجنه که سوره هفتاد و دومین قرآن به آن ویژگی داده شده، انحصار یافته است. چون ما توان دیدن جن ها را نداریم، بدیهی است که محل سکونت آنها را نیز نمی توانیم ببینیم. ولی تردید نیست که الله همه چیز دان و بصیر و سمیع و پیامبر فروهنده اش، هم از موقعیت آن

شش زمین آگاهی دارند و هم اینکه می توانند آنها را ببینند!

چند مشرق و مغرب در دنیا وجود دارند؟

آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره المعارج و آیه ۹ سوره المزمّل قرآن می گویند، در جهان یک «مشرق» و یک «مغرب» وجود دارد. آیه ۱۷ سوره الزّحمان حاکی است که دنیای ما دارای دو «مشرق» و دو «مغرب» است. و آیه ۵ سوره الصّافات می گوید، دنیای ما چندین «مشرق» و «مغرب» دارند.

بنابراین چگونه می توانیم بفهمیم که دنیای ما دارای چند مشرق و چند مغرب است؟ گوئی پاسخ وابسته به سرزمین ها و دنیای اجنه است. زیرا ممکن است آن مشرق ها و مغرب هائی که قرآن و الله به آن اشاره فرموده و ما افراد بشر از آنها ناآگاه هستیم، وابسته به دنیای اجنه باشند که ما از آنها آگاهی نداریم. اللهی که در قرآن بکرات خود را «مگّار» و «گمراه کننده» نامیده، بسیار چیز هائی می داند که ذهن ما افراد بشر و دانشمندانمان اگر چه به سایر کرات زمین دست یافته اند، از آن دانش ها و آگاهی ها تهی است! شاید هم الله در وحی این آیه ها به پیامبرش خواسته است ایمان ما را آزمایش کند. بدیهی است که هر گاه ما به خزعبلات الهی گردن نهیم، او میفهمد که ما افراد مؤمن و با ایمانی هستیم و هر گاه آنها را نپذیریم، دلیل آن خواهد بود که ما از او و پیامبر راستگو و درستگردارش، ایمان خود را بریده ایم.

خورشید و ماه لباس بر تن می کنند

ابو ذر غفّاری روایت می کند: «من یک روز در هنگام غروب زمانی که خورشید در حال غروب کردن بود، شانه به شانه محمّد راه می رفتم. ما به گونه دائم به خورشید نگاه می کردیم، تا غروب کرد. من از پیامبر الله پرسش کردم: (خورشید پس از غروب به کجا می رود؟) او پاسخ داد، (آن در آسمان غروب می کند و سپس در هنگام طلوع تا آن اندازه از یک آسمان به آسمان دیگر می رود تا به آسمان هفتم که بالاترین آسمان است می رسد. هنگامی که به زیر عرش الله رسید، به سجده می افتد

و فرشتگانی که از او نگهداری می‌کنند نیز با او در برابر الله به سجده می‌افتند. آنگاه خورشید می‌گوید، [ای الله بزرگ! از کجا فرمان می‌دهی من طلوع کنم، از جایی که غروب کردم و یا از محلی که به گونه عادی طلوع می‌کنم؟] آنگاه به محلی می‌رود که شب‌ها در آنجا سکونت دارد و در زیر عرش الهی واقع شده است. سپس جبرئیل برایش لباس درخشانی می‌آورد که نورش از عرش الله گرفته شده و برابر نوری است که در ساعات روز باید به زمین بتابد. آن لباس در تابستان‌ها بلندتر و در زمستان‌ها کوتاهتر و در بهارها و پاییزها متوسط می‌باشد. خورشید آن لباس را می‌پوشد و در هوای آسمان آزادانه گردش می‌کند تا زمان طلوعش فرا برسد. محمد ادامه داد: «ماه نیز برای طلوع بدون کم و زیاد همین مراحل را می‌پیماید. تنها تفاوتی که ماه با خورشید دارد آنست که جبرئیل برای او لباسی می‌آورد که نورش از یکی از چهار پایه‌های عرش الله تأمین می‌شود. لباس یاد شده خورشید را تابناک و ماه را نورانی می‌کند.»²¹⁹

محمد افزود: «الله برای خورشید از نور عرش خود کالسه‌ای آفریده که دارای ۳۶۰ دستگیره است و ۳۶۰ فرشته که در آسمان پائین تر با خورشید بسر می‌برند، هر کدام یکی از آن دستگیره‌ها را در دست نگه‌می‌دارند. الله به همان ترتیب ۳۶۰ فرشته نیز در اختیار ماه قرار داده است.»²²⁰ (وای بر حال مسلمانانی که به این اسرار و رموز مقدس الهی شگ‌کنند.)

خورشید در یک چشمه آب تیره غروب می‌کند

الکساندر پوشکین، چکامه‌سرای روسی و مهمترین نویسنده در تاریخ روسیه که برابر با ویلیام شکسپیر در انگلستان و دانته الیگری در ایتالیا به شمار رفته، می‌گوید: «کتاب قرآن از نگر دانش نجوم بسیار مسخره و مزخرف، ولی از نگر شعر و شاعری کتاب بزرگی است.» اگر کسی نمی‌داند و یا نمی‌تواند باور کند که خورشید در

²¹⁹ At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 1, pp. 231-232.

²²⁰ *Ibid.*, p. 234.

چشمه آب تیره ای غروب می کند، باید این دانش مرموز را از مسلمانان مؤمن بیاموزد و یا اینکه به آیه ۸۶ سوره کهف نگاه کند که می گوید:

«در باره ذوالقرنین (اسکندر مقدونی) از تو پرسش می کنند، بگو، (من داستان او را برایتان باز خواهم گفت). ما او را در زمین قدرت و ثروت بخشیدیم و از هر رشته ای به او سرمایه ای دادیم تا بتواند به پیروزی هائی دست یابد. او هم از فرمان ما پیروی کرد و به پیروزی هائی دست یافت. او به مسافرت پرداخت تا هنگامی که در مسیرش به سوی مغرب، به چشمه آب تیره ای رسید و مشاهده کرد که خورشید در آنجا غروب کرده است و آنجا قومی را یافت که به او فرمان دادیم، (تو اختیار داری که این قوم را با مجازات کنی و یا اینکه نسبت به آنها مهربانی نمائی).»

باز نمود بحث

اللّه قادر متعال همه چیزدان ، در آیه بالا به چند نکته نابخردانه ای اشاره کرده که باز نمود آنها شایسته بررسی است:

۱- اسکندر بزرگ را قرآن با ذوالقرنین، یکی می داند و او را پیامبر به شمار آورده است.

۲- اللّه که یکی از نود و نه نامش در قرآن «دادگر» می باشد، به «ذوالقرنین» و یا «اسکندر مقدونی» اختیار می دهد که بنا به گزینش خود آن قوم را یا مجازات کرده و یا با مهربانی با آنها رفتار کند. درود بر دادگری چنین اللّهی!

۳- اللّه که یکی دیگر از نود و نه نامش «همه چیزدان» هست، به پیامبرش آموزش می دهد که خورشید در چشمه آب تیره ای غروب می کند. به نگر می آید که گویا در روزی که اللّه چنین الهامی را برای محمد فرستاده بسیار سر حال بوده و بر آن بوده است که یا سرسری پیامبر عزیز دُرْدانه اش بگذارد و یا اینکه با همه چیز دانی اش، فراموش کرده بوده است که هنگامی که خورشید را آفریده فرمان داده است که ۹۳/۰۰۰/۰۰۰ میل از زمین فاصله داشته باشد. براستی که چه اللّه همه

چیزدان لوده ای و چه پیامبر شیاد نادانی!

خورشید در برابر الله سجده می کند و ممکن است از مغرب طلوع نماید

افزون بر روایتی که در پیش از ابو ذر غفاری درباره طلوع و غروب خورشید نقل شد، او در جای دیگری روایت کرده است: «پیامبر الله در هنگام غروب از من پرسش کرد، (آیا می دانی خورشید در هنگام غروب به کجای رود؟) و پس از اینکه من تمایلم را برای شنیدن پاسخ ابراز داشتم، اظهار داشت، (خورشید هر روز پس از غروب به زیر عرش الهی می رود و برای طلوع بعدی از الله اجازه می خواهد و پس از دریافت اجازه طلوع می کند و به کار روزانه اش ادامه می دهد، ولی زمانی خواهد آمد که به او اجازه معمول همیشگی داده نخواهد شد و او ناگزیر است، به همان محلی که غروب کرده بود برود و از آن محل که مغرب می باشد طلوع کند. و این امر حاکی از تفسیر آیه زیر است:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿۳۸﴾

«و خورشید تسابان که بر مدار معینی که برایش تصمیم گرفته شده در حرکت می باشد. این دلیل قدرت الهی است.» (۳۶:۳۸)

آیه ۳۷ همان سوره (یاسین)، شاهکار معجزه گر الله را در باره آیه بالا به شرح زیر تأیید می کند و می گوید:

وَآيَةٌ لَهُمْ لَيْلٌ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿۳۹﴾

«و برهان دیگر برای مردم در اثبات قدرت الله شب است که چون روز را از آن بگیریم ناگهان همه چیز را تاریکی فرامی گیرد.»

الله در آیه ۳۹ همان سوره (یاسین)، تشبیهی در باره ماه و محور حرکت آن به عمل آورده که برآستی از زیسائی خردها را به لرزه و شگفت در می آورد، بدین شرح که:

وَالْقَمَرَ قَدْرَتَهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْوَةِ الْقَدِيمِ ﴿۳۹﴾

«و ما برای گردش ماه منازلی مقرر کرده ایم تا مانند ساقه خشک و لاغر و زرد خرما بازگشت کند.» (۳۶:۳۹)

باز نمود بحث

محمد یک عرب بیابانی جاه طلب سده ششم میلادی بود که در بیابان های عربستان پرورش یافت و بنا بر این دانش او از بیهوده گوئی های خرد آزاری که در قرآن آمده فراتر نمی رفته و از اینرو مطالب بی پایه ای که در قرآن آمده نباید، شگفت به نگر آید. ولی آنچه که برآستی برای افراد خرد آگاه جای شگفتی آمیخته با ندوه دارد، آنست که در هزاره سوم میلادی، بیش از یک بیلیون نفر از مردم جهان پیشرفته پیرو این مطالب بیهوده، کودکانه و خرد آزار هستند. بدیهی است هر اندازه که دانش و آگاهی های افراد مردم فزونی یابد به گونه طبیعی باورهای خرافی آنها پالایش خواهد یافت، ولی به همین سبب اسلام و دگانداران آن با تمام وجود کوشش می کنند، مسلمانان را در ژرفای واپسگرایی و ماندگی ذهنی نگهدارند.

چرا و چگونه خورشید می گیرد؟

سبب گرفتگی ماه و خورشید، در دبیرستان ها به دانش آموزان آموخته می شود و آنها یاد می گیرند زمانی که ماه در حرکت خود بین زمین و خورشید قرار می گیرد از تابش نور خورشید بر روی زمین جلوگیری می کند و آن بخش از زمین که زیر سایه ماه واقع می شود از نور خورشید محروم می گردد که آنرا «کسوف» و یا «خورشید گرفتگی» می گویند. «ماه گرفتگی» و یا «خسوف» نیز در زمانی ایجاد می شود که زمین بین خورشید و ماه قرار بگیرد و از تابش نور خورشید روی ماه جلوگیری کند. ولی دانشمندان اسلام مکانیسم گرفتگی خورشید و ماه را از الله و پیامبر آموخته و آنها را در این باره عقیدتی دیگر است. برای آگاهی از دانش الله و پیامبر او در باره «خسوف» و «کسوف» نخست شرح پالیده ای از چگونگی وضع خورشید در دستگاه الهی (از تاریخ طبری، جلد اول، برگ ۲۳۳ به بعد) و از قول محمد به خامه می آوریم.

«هنگامی که الله، آفرینش جهان را به پایان رسانید و تنها آفریدن آدم و حوا برایش باقی مانده بود از نور عرش خود دو خورشید آفرید. ولی او می دانست که این جهان به بیش از یک خورشید نیاز ندارد زیرا اگر دو خورشید در جهان وجود

می داشتند تشخیص روز از شب امکان پذیر نمی بود. بنابراین از روی مهری که الله به بنده هایش داشت بر آن شد تا یکی از خورشیدها را که بزرگی اش به اندازه جهان ما از شرق به غرب بود نگهدارد و دیگری را تبدیل به ماه کند. نور خورشید از نور عرش الهی و نور ماه از نور چهارپایه ای که نزدیک عرش قرار دارد ناشی می شود.» محمد ادامه می دهد: «الله برای خورشید عرّابه ای آفریده که دارای ۳۶۰ دستگیره است که این دستگیره ها از نور عرش الهی به وجود آمده و ۳۶۰ فرشته که با خورشید در پائین ترین آسمان بسر می برند و مسئول نگهداری عرّابه خورشید هستند هر کدام یکی از آن دستگیره ها را در دست می گیرند. دلیل اینکه خورشید می گیرد آنست که بندگان الله که در روی زمین بسر می برند مرتکب گناه و نافرمانی می شوند و از اینرو، الله برای ترسانیدن آنها و وادار کردن آنها برای فرمانبرداری از خود به خورشید فرمان می دهد از عرّابه اش خود را به اقیانوس فضائی بیندازد. هنگامی که الله بخواهد بندگان را بسیار بترساند تمام وجود خورشید در آبهای اقیانوس فضائی فرومی افتد که در این زمان کسوف کامل به وجود می آید و هوا در روز روشن تاریک می شود. ولی اگر الله اراده کند تا حدودی بندگان را بترساند، یک سوّم یا نیم و یا دو سوّم وجود خورشید در آبهای اقیانوس فضائی می افتد و بقیه وجودش روی عرّابه باقی می ماند. در این زمان است که ما در روی زمین خسوف را جزئی و غیر کامل می بینیم. خورشید و ماه به انجام چنین کاری تمایل ندارند ولی ناچار از اجرای فرمان الهی هستند. هنگامی که خورشید و ماه به خواست و فرمان الله می گیرند، بندگان الله به وحشت می افتند و ناچار می شوند دست به توبه بدارند و از او درخواست بخشش کنند. الله نیز در این زمان در برابر لابه های بندگان فرمان می دهد خورشید و یا ماه به جایگاه خود بازگشت کنند و بدین ترتیب کسوف و یا خسوف پایان می پذیرد. ولی چگونه؟»

«۳۶۰ فرشته ای که الله مأمور نگهداری از عرّابه خورشید کرده به دو گروه تقسیم می شوند و درحالیکه افراد هر دو گروه به نیایش و ستایش الله می پردازند، افراد یک گروه نزد خورشید می روند و آنرا به سوی عرّابه می کشند و افراد گروه دیگر عرّابه را می گیرند و آنرا به سوی خورشید حرکت می دهند تا آنرا در جای خود مستقر نمایند. بدین ترتیب خورشید در جای خود قرار می گیرد و به وظیفه

معمولی خود ادامه می دهد.»

سخنان بالا را همان مردی ادا کرده که همانند گفتار بالا یک کتاب سرشار از مطالب یاوه و پوچ زیر فرنام قرآن از قول الله به خورد مردم ناآگاه و ساده دل داده و انسان باخردی که غربی ها او را Homo Sapient یعنی انسان با هوش و درایت و خرد و منطق می نامند، به درونمایه آن ایمان باخته است. خوانندگانی که از ناسوت فریگر این مرد آگاه می شوند ناچار از استعداد لجام گسیخته او در افسانه بافی و دروغگوئی در ژرفای شگفتی و امانده می شوند، در حالیکه در واقع باید از علت به معلول تغییر توجه داده و از اینهمه انسانی که در عصر digital به این خرافات خرد آزار ایمان بسته اند شگفت زده شوند.

بدر و هلال ماه نشانه عبادات حج است

شاید گزافه گوئی نباشد اگر بگوئیم بهترین کمدی نویسان نبوغمایه جهان نیز توان رقابت با نوشتارهای قرآن را در باره چگونگی کارکرد عوامل نجومی ندارند. برای مثال، آیه ۱۸۹ سوره بقره، سبب بدر و هلال ماه را برگزاری عبادات حج که یکی از رسوم خرافه گرایی تازی ها پیش از ظهور اسلام بوده می داند. این آیه می گوید:

«يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْهَلَالِ وَالْقَمَرِ فَلْيَقُلْ هُنَّ مَوَاقِفُ لِلتَّائِبِينَ وَالْحَجِّ

«از تو در باره بدر و هلال ماه پرسش می کنند. بگو، (بدر و هلال ماه نشانه هائی

برای امور و معاملات مردم و تعیین اوقات عبادات حج است.)»

این عقیده نابخردانه در باره ماه و تغییرات شکلی آنرا محمد از نوشتارهای ادبی یهودی ها برداشت کرده است. در کتاب Talmud Yerushalmi می خوانیم که ماه نشانه ای برای روزهای تعطیلی و اوقات زیارت است. همچنین در Midrash آمده است که شکل ماه و تغییرات آن نشان دهنده اوقات زیارت و اعیاد و جشنهاست.^{۳۳}

²²¹ Gen. 1:14; Ps. 104: 19.

دانش‌های ستاره‌شناسی و فضائی به ما می‌آموزند که ماه نیز مانند سایر اقمار آسمانی نور خود را از خورشید می‌گیرد. به همین جهت ما تنها آن بخش از ماه را که بوسیله اشعه خورشید روشن است در فضا می‌بینیم. استثنای این قاعده در زمان نزدیک به هلال ماه انجام می‌گیرد. در این زمان نور زمین روی ماه بازتاب می‌یابد و آنرا تا حدودی روشن می‌کند و سبب می‌شود که ماه کهنه در بازوی ماه نو قرار حدودی روشن می‌کند و سبب می‌شود که ماه کهنه در بازوی ماه نو قرار بگیرد.

ماه در مدت ۲۷ روز و ۷ ماه و $\frac{43}{2}$ دقیقه یک دور کامل (۳۶۰ درجه) دور زمین گردش می‌کند. در خلال این مدت، زمین نیز به دور خورشید در همان محور دور می‌زند. بدین ترتیب، معلوم می‌شود که موقعیت نسبی سه سیاره خورشید، ماه و زمین، پس از هر حرکت ماه به دور خود تکرار نمی‌شود، مگر پس از ۵۳ ساعت. به گونه متوسط، قرص کامل ماه نیز هر ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و $\frac{1}{44}$ دقیقه که درونمایه زمانی ماه را تشکیل می‌دهد، مشاهده می‌شود. هر سال خورشیدی نیز دارای $\frac{37}{12}$ ماه قمری است، به گونه‌ای هر ۷ سال از ۱۹ سال می‌توان قرص کامل ماه را در ۱۳ ماه مشاهده کرد.^{۳۳}

ولی، مغز بیابان پرورده محمد از تمام این حقایق علمی تهی بوده و یاوه سرانی می‌کند که «بدر و هلال ماه نشانه معاملات و اوقات عبادات حج است.»

ورود به خانه از در پشت، یک عمل غیر مذهبی و غیر اسلامی است

با کمال شگفتی آیه بالا (۱۸۹ سوره بقره) چنین ادامه می‌یابد:

وَلَيْسَ الْبِرَّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتَى الْبُيُوتَ مِنْ أَسْوَافِهَا وَأَقْبُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۱۸۹﴾

«... و نیکوکاری بدان نیست که از پشت دیوار به خانه در آئید، چه این کار ناشایست است. نیکوکاری آنست که از درهای عادی وارد خانه‌های خود شوید. پارسا باشید، شاید رستگار شوید.»

²²² Collier's Encyclopedia, 1994 ED., S. V. by Harold C. Urey.

نویسنده این کتاب برآستی از متن این آیه به شگفت افتادم، زیرا بین «بدر و هلال ماه» و «زشتی ورود به خانه ها از در پشت» نتوانستم پیوند منطقی بیابم. بنابراین، برای گشودن این پیوند شگفت انگیز و بفرنج به چند تفسیر قرآن نگاه کردم، ولی شوربختانه، نه تنها آنها نتوانستند این گره پیچیده ادبی را برایم بگشایند، بلکه بمراتب بیشتر به سردرگمی من افزودند، زیرا کتابهای تفسیری که به تفسیر آن آیه پرداخته اند، همه با یکدیگر ضد و تقیض و حتی از خود آیه ها پیچیده تر بودند. قرآنی زیر فرنام *The Qur'an the Fundamntal; Law of Human Life* نوشته سید انور علی می نویسد:

«تازی ها بسیار خرافاتی بودند و هر زمانی که عربی تصمیم به انجام کاری می گرفت و از عهده آن بر نمی آمد، از در عبادی وارد خانه اش نمی شد، بلکه کوشش می کرد، از در پشتی وارد خانه اش شود و این کار را برای مدت یک سال ادامه می داد. همچنین، زمانی که آنها در حالت اهرام (انجام مناسک حج بودند)، از در جلوئی وارد خانه هایشان نمی شدند، بلکه در پشتی را برای ورود بر می گزیدند و فکر می کردند، این کار بسیار نیکو و پارسایانه است.»²²³

یوسف علی نیز در قرآن مشهورش می نویسد:

در باره این گفته اسلامی بسیار می توان نوشت که تنها چند مورد آن ذکر خواهد شد. (۱) اگر شما وارد اجتماعی می شوید، به رسوم و آداب آن اجتماع احترام بگذارید. (۲) هر گاه شما قصد دارید با افتخار به هدفی دستیابی پیدا کنید، آشکارا آن کار را انجام دهید و نه به شکل پوشیده و پنهانی. (۳) هر گاه در پی رسیدن به هدفی هستید از این شاخه به آن شاخه نپرید و کوشش کنید در جهت هدف پیش بروید. (۴) اگر برای دستیابی به هدف در پی پیروزی هستید، تمام وسائل بایسته را

²²³Syed Anwar Ali, *Qur'an, The Fundamental Law of Human Life*, vol. (Karachi, Pakistan: Hamdard Foundation Press, 1984), p. 98.

به کار ببرید.^{۲۲۴}

مفسر دیگری به نام دکتر کاتب می نویسد:

«این آیه به گونه مجازی و غیر مستقیم قصد دارد برخی افراد را که از محمد پرسش هائی می کردند که به آنها ارتباطی نداشت، سرزنش کند. این آیه می خواهد بگوید که این کار شبیه ورود به خانه ها از در پشتی است که عادتى نکوهیده به شمار رفته است. به هر روی، بیشتر مفسرین در باره تفسیر این آیه نوشته اند، هدف این بخش آیه آنست که تازی ها را از این عادت نکوهیده دور نگهدارد و آنها را وادار سازد که از درهای جلوتی وارد خانه هایشان شوند.»^{۲۲۵}

باز نمود بحث

اگر ورود به خانه ها از درهای پشتی عملی نکوهیده به شمار رفته، پس (۱) چرا الله آشکارا به تازیها در یک آیه جداگانه نگفت که این کار زشت است (۲) چگونه تازی های بیسواد می توانند به مفهوم مجازی این آیه پی ببرند و بدانند که اگر می خواهند در عملی به پیروزی دست یابند، باید تمام وسائل ممکن را در راه رسیدن به هدف به کار گیرند؟ (۳) چرا الله زشتی های این عمل نکوهیده را آشکارا برای تازی ها بیان نکرد و آنرا در چنین مفهوم پیچیده ای پنهان نمود؟ (۴) چرا تازی ها باید از دانستن هلال ماه نگران باشند؟ آیا آنها در این دنیا بسر نمی برند؟ (۵) اگر ورود از در پشتی خانه ها عمل نکوهیده ای به شمار می رود، چرا باید برای خانه ها در پشتی ساخت؟ (۶) چرا الله به تازی ها دستور نداده است، از ساختن درهای پشتی برای خانه هایشان خودداری کنند؟ (۷) آیا فلسفه و فرمود الهی، در

²²⁴ Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an* (United States: McGregor & Werner, Inc., 1946), p. 75.

²²⁵ Dr. Katib, *The Bounteous Koran*, p.37.

رابطه با «بدر و هلال ماه» و «زشتی ورود به خانه ها از در پشتی» چیست؟ شاید، برای دانستن پاسخ اینهمه چیستانها یگانه راه آن باشد که در کیسه شعبده بازی یک فرد شیاد را باز کرد و پاسخ های آنها را از درون آن کیسه استخراج نمود!

الله آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد

آیه زیر را بخوانید و باور کنید که آیه ۶۵ سوره الحج می باشد:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَاءَ الْأَرْضِ وَالْفَلَاقِ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِ رَبِّهِ وَمِنْ مَسْكِ السَّمَاءِ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ الْأَبْيَادُ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

«آیا ندیدید که الله هر چه را که در روی زمین است در اختیار شما قرار داده و کشتی ها به فرمان او در دریا سیر می کنند؟ و اینکه لو آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد و براستی که الله بسیار رئوف و مهربان است.»

براستی که الله تا چه اندازه نسبت به بندگانش مهربان و نوازشگر است. اگر چنین نبود، یکباره زمین را رها می کرد و آن زمان گناهکاران سرشان به حساب می آمد و می فهمیدند، دنیا دست کیست! کاترلیون ها بارشکر و شکر الله بزرگ بخشنده و مهربان را که کلیمی ها را به میمون تبدیل کرد (قرآن، ۲: ۶۵ و ۱۶۵ تا ۱۶۳: ۷)،^{۲۲۶} و برخی از آنها را به موش و خوک تبدیل شکل داد^{۲۲۷} و قوم ثمود را به سبب اینکه از ماده شترش مراقبت نکردند با زلزله نابود کرد (قرآن، ۱۴، ۱۳، ۱۱، ۹۱: ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۳: ۵۴، ۷۷، ۷۳: ۷)، به پرنده های ابابیل دستور داد، ریگ هائی در منقار جای دهند و بوسیله آنها لشگر فیل سوار ابرحه را نابود کنند (۵: ۱-۵)، یهودی ها و مسیحی ها را که به اسلام ایمان نیاوردند، فرمان داد چهره و پشت سرشان با یکدیگر عوض شوند (۴: ۴۷)، ولی خوشبختانه تا کنون آسمان را روی زمین رها نکرده است! کفر و لعنت بر بنده های حق ناشناس الله مهربان، بخشنده، بنده دوست

.....

²²⁶ See also *Sahih al-Bukari*, vol. 4, p. 415.

²²⁷ *Sahih al-Bukari*, vol. 4, p. 333.

فرشته‌ها، شیاطین و اجنه‌ای را که اطراف عرش‌الله جاسوسی کنند با شهاب می‌رانند

الله در قرآن می‌گوید که او پائین‌ترین آسمان را با زمین با ستاره‌ها آراسته کرده و به آنها توان موشکی داده تا بتوانند اجنه‌ای را که در اطراف عرش‌اللهی جاسوسی می‌کنند برانند و برای مجازات آنها آتش دوزخ را آماده کرده است. بسیار جالب است که در آیه‌های ۸ و ۹ سوره جن قرآن می‌گوید، اجنه برای آگاهی از اسرار الهی در آسمان فضولی می‌کردند، ولی الله نگهبانانی را در آنجا گماشت تا آنها را با شهاب بزنند. جن‌ها می‌گویند، آنها در اطراف عرش‌اللهی برای جاسوسی و گوش دادن به اسرار الهی کمین می‌کردند، ولی پس از آن فهمیدند که نگهبانان با شهاب آماده زدن آنها هستند.

براستی که بیهوده سرائی‌های قرآن فراسوی درونمایه این پژوهش است. در زمان کنونی، بشر دامنه کشفیاتش را به آن سوی کره زمین و به سیاره‌های دور دست کشانده و حتی موفق شده است در سایر کرات انسان پیاده کند، ولی قرآن سخن از اجنه‌ای می‌گوید که در اطراف عرش‌اللهی جاسوسی می‌کنند و هدف تیزهای فرشتگان قرار می‌گیرند. قصه‌های جن و پری سرگرم‌کننده، ولی بیهوده سرائی‌های قرآن خردآزار است. به آیه‌های زیر توجه کنید تا به سرشت خردآزار قرآن بیشتری ببرید:

إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِرَبِّينَا الْكَوَكِبِ ۝ وَجَعَلْنَا مِنْ كُلِّ قَوْمٍ طَائِفَةٌ لِيَسْمَعُوا إِلَى السَّمَاءِ الْأَعْلَى
وَيَقُولُوا مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝ ذُحْرًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝ لَئِنْ خَلِيفَ الْخَلْقَةَ فَاَتَّبَعَهُ، شَهَابٌ ثَابِتٌ ۝
وَإِنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلْتَأَتًا فَسَاءَ صَبَابًا وَشُهَابًا ۝

«مانز دیکترین آسمان را با ستاره‌ها آراسته کردیم. و با شهاب‌های ثاقب آسمان را از شیاطین گمراه در امان داشتیم تا آنها از وحی و سخنان فرشتگان عالم بالا هیچ نشنوند و از هرسو مورد حمله شهاب‌های ثاقب قرار بگیرند و به قهر از آسمان رانده شوند و هم اینکه سرانجام به مجازات و عذاب دائم روز قیامت گرفتار آیند. و اگر کسی بخواهد خبرچینی کند، تیز شهاب اورا براند.» (قرآن، ۱۰-۶: ۳۷)

وَلَقَدْ زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ۝

«و ما آسمان دنیا را با ستارگان زینت بخشیدیم و با تیرهای شهاب، شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را بر ایشان آماده کردیم.» (قرآن، ۶۷:۵)
وَلَا تُكِنُّ فِتْنَتَهُمْ فَلْيَفْجِدْ فِي السَّمَاءِ لَمَمًا تَمِيمًا
وَلْيَخْشَ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ لِوَجْهِ رَبِّهِمْ أَذْنَبْتَ إِنَّمَا يُجِزَلُ الْمُجْرِمُونَ بِأَسْمَائِهِمْ وَوَجْهِ رَبِّهِمْ أَكْبَرُ
«و جن ها گفتند، ما به آسمان می رفتیم تا اسرار وحی را به دست آوریم، ولی آگاهی یافتیم که آنجا فرشتگان زیادی با قدرت تیر شهاب گمارده شده اند.» (قرآن، ۷۲: ۸-۹)

«ابوقتیاده در تفسیر گفته الله ابراز داشته است، (آفرینش این ستارگان به سه دلیل است. یکی زینت دادن آسمان. دوم، شهاب هائی که شیاطین و اجنه را برانند. و سوم اینکه مسافران را راهنمائی کنند. به همین دلیل، هرگاه کسی در پی این باشد که تفسیر دیگری برای این آیه ها بیابد، در اشتباه است و بیهوده وقت و نیروی خود را بر باد می دهد و برای دستیابی به دانشی که در فراسوی مغزش قرار دارد، خود را به زحمت می اندازد. (بنابر این، فرستادن انسان به ماه و سایر سیارات، نتیجه اش تنها اتلاف پول و نیرو می باشد.)»^{۲۲۸}

به این سوره ها و آیات نیز توجه فرمائید (۲-۳: ۸۶، ۳۵-۳۳: ۵۵، ۱۸-۱۶: ۱۵)

بنسبیه آنچه که گفته شد، قرآن مقدس و احادیث هر دو می گویند که الله قادر متعال با آنهمه قدرت های فراسوی پندارش در آسمان امنیت ندارد، زیرا جن ها برای گروهی از فرشتگان را مأمور دفع آنها کرده است. احادیث اسلامی نیز مطالب قرآن را به گونه کامل تأیید و تشریح می کنند. بنابر این، معلوم نیست که چگونه کشورهای پیشرفته برای کشفیات فضائی هوانورد به سایر کرات می فرستند. چه کسی در این باره دروغ می گوید و فرنام شارلاتان برای خود خریده است؟ الله، قرآن و شیادی که نام پیامبر به خود بسته و یا دانشمندان دانش های فضائی؟ آیا مسلمانان دنیا شهامت آنها دارند که در این باره خود به دلاوری بنشینند؟

²²⁸ Ibid., p. 282.

کره زمین ساکت و بدون حرکت است

قرآن آسمانی باور دارد که کره زمین ساکت بوده و بدون حرکت است. راز دیگری که دانش فرجودگر نجومی قرآن در آیه های گوناگون برای افراد بشر آشکار کرده، آنست که الله همه چیزدان، آسمان ها را بدون ستون های قابل مشاهده خلق کرده، زمین را مانند بستری گسترده و کوههای غیر قابل حرکتی را همانند میخ در آن فرو کرده که از حرکت زمین جلوگیری کنند و نگذارند افراد بشر با حرکت کوه ها به جنبش در آیند. به آموزش های آیه های زیر توجه فرمائید تا به دانش نجومی الله، قرآن و پامبر الله پی ببرید:

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بَعْدَ أَنْ أَنْزَلَ فِي الْأَرْضِ رِجْسًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَيَهْلِكُ كُلَّ بَشَرٍ
وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿۳۱﴾

او آسمان ها را بدون ستون های غیر قابل مشاهده آفریده و کوههای ثابت و بدون حرکتی را روی زمین قرار داده که مبادا زمین شما را به حرکت در آورد و در روی زمین انواع حیوانات آفریده و ما از آسمان باران می فرستیم تا برای شما سبب باروری شوند. (قرآن، ۳۱: ۱۰)

وَاللّٰهُ فِي الْاَرْضِ رَءِیْسٌ اَنْ تَمِیْدَ بِكُمْ وَاَنْهٰرًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُوْنَ ﴿۳۱﴾

و او کوهها را به گونه محکم روی زمین قرار داد، مبادا شما با آن به حرکت در آید و رودخانه ها جاری کرد و راهها پدیدار ساخت تا مگر شما راهنمایی شوید. (قرآن، ۳۱: ۲۱، ۱۵، ۱۶)

اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مَهْدًا وَاَلْجِبَالَ اَوْتَادًا ﴿۷۸﴾

«آیا ما زمین را مانند بستر نگسترديم و کوههایی مانند میخ در آنها قرار ندادیم؟»
(قرآن، ۷۸: ۷-۶)

براستی که ما زمینیان چه الله توانمند، همه چیزدان، مهربان و بشردوستی داریم که اینهمه به فکر ما بوده، ولی ما قدردان او نیستیم. آیا ما بنده های حق ناشناس هیچ فکر کرده ایم که اگر او کوهها را مانند میخ در زمین فرو نمی کرد که زمین را از حرکت باز نگهدارد، بسر ما افراد نادان و از خود راضی بشر چه می آمد؟

تنها اله می داند چه زمانی باران می بارد و آیا در زهدان زن باردار جنین مذکور وجود دارد و یا مؤلت؟

دانش پراکنی های اله نیز در قرآن خالی از سرگرمی نیست. الله در آخرین آیه سوره لقمان می گوید، تنها اوست در تمام جهان که از پنج چیز آگاهی دارد: (۱) فرارسیدن روز قیامت، (۲) زمان ریزش باران، (۳)، جنس جنین در شکم زن باردار، (۴) پولی که انسان در روز بعد به دست می آورد، (۵) سرزمینی که انسان در آن جان می دهد.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿۳۱﴾

همانا این الله است که از روز قیامت، زمان ریزش باران و آنچه از تر و ماده و زشت و زیبار رحمهای زنان آستن است، آگاهی دارد. و بغیر از الله کسی نمی داند، فردا انسان چه کسب خواهد کرد و در کدام سرزمین مرگش فرامی رسد. پس تنها این الله است که بر همه این حقایق آگاهی دارد. (قرآن، ۳۳: ۳۱)

یک مفسر قرآن ممکن است، در خوشبینی به غایت سخاوتمند باشد و چشمش را به سه مورد از موارد پنجگانه بالا ببندد، ولی دو مورد آن کلاه ریا و فریب را از سر الله و آفرینندگان شیادش بر می دارد. این دو مورد عبارتند از: جنس جنینی که در زهدان زن باردار وجود دارد و دیگری زمان آمدن باران.

به احتمال زیاد می توان گفت، الهی که در ۱۴۰۰ سال پیش، جنین آگاهی هائی را به پیامبرش وحی کرده با الله کنونی مسلمانان جهان تفاوت کامل دارد. حال اگر مسلمانان کنونی نمی خواهند چنین حقیقتی را پذیرا شوند، این کاستی خود آنهاست. بدون تردید الهی که در ۱۴۰۰ سال پیش جنین یساره هائی را به خورد تازی های شبه جزیره عربستان داده یا بوسیله پیامبری که او را آفریده تغییر سمت یافته، یا بازنشسته شده و یا اینکه مرده است. زیرا، در دنیای امروز بر پایه روش های دانشهای Micrometeorology و Hydrometeorology سازمان های گوناگون هواشناسی، قادرند چگونگی وضع هوا را تا ده روز تعیین کنند. همچنین بر پایه آزمایش های علمی Amniocentesis, Sonogram و Radioimmunoassay

به آسانی می‌توان جنسیت جنین را ۱۴ تا ۱۶ ماه پس از باردار شدن زن تعیین نمود. در حالیکه دانش و تکنولوژی بشر در زمان کنونی دارای چنین پیشرفت‌های شگفت‌انگیزی شده، ولی به نگر می‌رسد که خرد و نیوند ذهنی ما افراد بشر در همان فراز ۱۴۰۰ سال پیش ایستا و سنگی مانده است. درست است که در همان زمان نیز بسیاری از افراد در برابر وسوسه‌های شیادانی که دگان دینفروشی و دینداری می‌گشودند، به چالش برمی‌خواستند، ولی به هر روی، ایمان به چنین خرافاتی در زمان کنونی که ۳۰۰ سال از دوره روشنگری پشت سر گذاشته شده، بسیار اندوه آور است.

اقیانوس آویزان در فضا

در مطالب این فصل تا آنجائی که گنجایش کتاب اجازه می‌داد، پاره‌ای از بیهوده‌سرانی‌های کتاب قرآن و یاوه‌گوئی‌های محمّد را به‌رشته نگارش در آوردم و اکنون جُستار این فصل را با چند حدیث که از نگر خردستیزی رقیب شایسته‌ای برای بیهوده‌گوئی‌های قرآن به شمار می‌رود، به پایان می‌بریم.

اگر افسانه‌سرانی که در خیال پرداززی بیمانند است، سخن از «اقیانوس آویزان در فضا» به میان آورد، شاید حتی یک کودک خرد نارس نیز وقتش را برای خواندن چنین مطلب خردآزاری به هدر ندهد، ولی مسلمانان باید به حقیقت چنین یاوه‌هائی باور بیندند تا در ایمان مذهبی آنها خللی وارد نشود. به هر روی، بر پایه نوشته طبری، و بنا به روایت ابوذر غفّاری، محمّد برای شش نفر از یاران نزدیکش که پیوسته با او بوده‌اند، توضیح داده است که: «محمّد گفته است: «اللّه اقیانوسی آفریده که ۱۸ کیلومتر از آسمان فاصله دارد. این آسمان به امر اللّه در فضا (میان زمین و آسمان) آویزان بوده، قطره‌ای از آب آن روی زمین نمی‌چکد و امواج آن ساکت و بدون حرکت است (قرآن، ۲۱: ۳۳). تمام اقیانوس‌ها ساکت و بدون حرکت هستند ولی آب‌های این اقیانوس با شتاب تیر در حرکت می‌باشد. جریان آب این اقیانوس مانند تنابلی که از شرق به غرب کشیده باشند در حرکت می‌باشد. خورشید، ماه و ستاره‌های بازگردنده (قرآن، ۸۱: ۱۵) در ژرفای این اقیانوس فرو می‌روند و مانند

عرب‌ابه ای در ژرفای اقیانوس حرکت می‌کنند. سوگند به آلهی که جان محمد در دست اوست، هر گاه خورشید از آن اقیانوس طلوع کند آنچه را که در روی زمین وجود دارد حتی صخره‌ها و سنگ‌ها را نیز می‌سوزانید و اگر ماه از اقیانوس سر به درآورد، حرارتش آنچنان در افراد مردم اثر می‌گذارد که آنها بغیر از الله خدایان دیگری را می‌پرستیدند. تنها دوستان الله ممکن است بنا به اراده خود او استثنائاً از ارتکاب این گناه برکنار بمانند... سایر ستارگان مانند چراغ‌های مساجد از آسمان آویزان هستند و به گرد آسمان دور می‌زنند و الله را ستایش می‌کنند.» پیامبر الله سپس افزود: «اگر شما می‌خواهید این جریان را به خوبی درک کنید به گردش عوامل گوناگون در اینجا و آنجا نگاه نمائید.»²²⁹

باز نمود

آیا برآستی چه کسی را می‌توان مسلمان نامید؟ یک مسلمان (آنهم نه یک مسلمان خوب) آنست که به آنچه که الله، پیامبر، قرآن و حدیث می‌گویند باور داشته باشد. اگر چنین تعریف ساده‌ای از یک فرد مسلمان درست باشد باید در حدود بیش از یک بیلیون مسلمان جهان به آنچه که در بالا گفته شد ایمان و اعتقاد داشته باشند و گرنه آنها نه مسلمان بوده و نه اینکه می‌توان آنها را مسلمان نامید. اگر برآستی این افراد مسلمان باشند باید به افسانه بافی‌های روان پریشانه‌ای که یک تازی شترچران به شرح بالا در یک هزار و چهار صد سال پیش گفته باور داشته باشند. حال اگر این افراد بخواهند به ندای خرد خود گوش کرده و به این یاوه گوئی‌ها خنده تمسخر آمیز بزنند، دیگر نمی‌توانند ادعای مسلمانی بکنند! از دگرسو بدون تردید آنهایی که به این یاوه گوئی‌ها ایمان می‌بندند و خود را قربانی‌های هموعان شیادشان می‌کنند، نفرین‌های خردشان را به جان می‌خرند و توجه ندارند که خرد و درایت آنها پیوسته آنها را لعن و نفرین می‌کند. شرم بر روان آنهایی که با این یاوه گوئی‌ها خرد هموعان ناآگاهشان را آلوده کردند.

²²⁹ At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 1, pp. 235-236.

چه کسی خود را مسلمان می‌نامد؟ یک مسلمان (آنهم نه مسلمان خوب)، کسی است که به آموزش‌های الهی، پیامبر او، قرآن و حدیث ایمان داشته باشد. اگر چنین باشد، بیش از یک میلیارد نفر از مردم دنیا که مسلمان هستند باید به مطالبی که در بالا گفته شد ایمان داشته باشند و گرنه مسلمان نیستند. هر گاه این بیش از یک میلیارد نفر مردم جهان مسلمان باشند باید به یاوه‌هایی که یک فرد شتریان در حدود ۱۴۰۰ سال پیش افسانه بافی کرده است، ایمان داشته باشند.

فصل پنجم

حدیث

آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی

محقق: «ترور» مراد پیروز کرده است. هنگامی که من در خواب بودم، کلیدهای گنجهای جهان برای من آورده شد و در دست های من گذاشته شد.^{۲۳۰}

صحیح البخاری، جلد چهارم، صفحه ۱۴۰

اسلام تنها یک کیش دینی نیست، بلکه یک ساختار سیاسی، نظامی، اجتماعی، جزائی، اقتصادی و آداب و رسوم پرستشی است.^{۲۳۱} دنیای غیر مسلمان با اهمیت و نقش حدیث و یا سنت در ققه اسلامی آشنائی ندارد. آنها قرآن و یا قانون اساسی اسلام را مهمترین نوشتار مقدس اسلامی می دانند، در حالیکه حدیث که در بردارنده مقررات، دستورات عبادتی و آداب و رسوم اسلامی است، اهمیتش در اسلام از

^{۲۳۰} اگر محقق راست می گوید، چرا مرتکب اینهمه کاروانزنی شد و با زجر و شکنجه اموال و دارائی های مخالفانش راه زور از آنها می گرفت. (به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.)

^{۲۳۱} در نوشتارهای اسلامی حدیث و سنت هم معنی و به جای یکدیگر به کار رفته اند. با این وجود بین آنها تفاوت اندکی وجود دارد. به این شرح که واژه «سنت» مفهوم عادت دارد و تنها در باره اعمال و رفتار محمد به کار می رود. ولی «حدیث» معنی خیر، رویداد و یا آنچه که در پیش رخ داده می دهد. در واقع «حدیث» در باره اعمال و رفتاری که محمد آنرا تصویب و یا رد کرده است، به کار می رود. حدیث، دارای دو بخش می باشد: افرادی که آنرا سینه به سینه روایت کرده و متن.

قرآن کمتر نیست. فقهای اسلامی، برخی اوقات حدیث را «الهام نخست» و قرآن را «الهام دوم» می خوانند.

به گونه کلی می توان گفت که ساختار اسلام از قرآن و حدیث تشکیل شده است. مسلمانان باور دارند که قرآن کلام الله و حدیث عامل توضیح و روشن سازی قرآن می باشد. همانگونه که فقهای اسلام میل ندارند درونمایه بی پایه اسلام بر افراد غیر مسلمان آشکار شود، به همان ترتیب نیز آنها میل نیستند، این بخش از کالای دینی آنها به آگاهی افراد غیر مسلمان برسد. در این باره مویر می نویسد: «من تا کنون نتوانسته ام درک کنم که چگونه یک مترجم به خود اجازه می دهد، مطالبی را که در احادیث اسلامی ذکر شده، مانند ازدواج، آداب طهارت در آبستنگاه، طلاق و برده داری به خامه درآورد.»^{۳۳۲}

واژه «حدیث» از فعل «حَدَّثَ» که مفهوم «نوبودن» می دهد، گرفته شده است. در زبان عبری "hadash" همان مفهوم را داشته و واژه "hodesh" معنی «ماه نو» می دهد. قرآن و حدیث دو ستون ثابتی هستند که زیربنای اسلام را به وجود می آورند و هر دو اختراع محمد می باشند. به درستی می توان ادعا کرد که قرآن بدون وجود حدیث در زندگی روزانه مسلمانان چشمه ای بدون آب می باشد. قرآن در پایه متن و حدیث، واژه های سازنده متن را به وجود می آورد. برای مثال، بر پایه باورهای فقهای اسلام قرآن بکرات می گوید، «نماز بر پای دارید و زکات بپردازید»، ولی در باره چگونگی انجام این اعمال توضیحی نمی دهد. و این حدیث و یا چگونگی انجام این اعمال بوسیله محمد است که آداب و رسوم برگزاری و پرداختن زکات را روشن می سازد. بنابراین در اسلام محمد چگونگی انجام هر فریضه دینی را با گفتار، اعمال و رفتار خود به قاعده درآورده است. به همین دلیل، در اسلام، یک فرد مسلمان، همانگونه که به قرآن نیاز دارد، برای آشنائی

²³² Willaim Muir, *The life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923, quoted by Suhaz Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of Permanent War* (New Delhi, India: Voice of India, 1994), p.18.

به چگونگی روش های زندگی به داشتن حدیث نیز نیازمند می باشد.^{۲۳۳} در واقع قرآن بدون حدیث قابل درک نیست و برای روشن کردن پیچیدگی های قرآن باید از حدیث یاری گرفت.^{۲۳۴} حدیث را می توان گوشت و خون به اصطلاح الهامات قرآن و تعبیرکننده انگیزه های دنیوی آن به شمار آورد.^{۲۳۵} به گونه پالیده باید گفت که تمامی گفتار و رفتاری را که به محمد نسبت داده شده و نیز در مواردی که او در برابر انجام آداب و رسوم سکوت کرده و این اعمال بوسیله همسران، منسوبین و یاران او مورد تأیید قرار گرفته، درونمایه حدیث را در اسلام به وجود می آورند. بدین ترتیب، حدیث را باید تالمود اسلام دانست و ارزش و اهمیت آنرا برابر قرآن به شمار آورد. محمد گفته است:

«کسی که حدیث را به کار نیندند، از امت من نیست. هر کس در هنگام نیاز و گرفتاری به حدیث عمل کند، به ثواب یکصد شهید دست خواهد یافت.»^{۲۳۶}

تا زمانی که محمد زنده بود پیروانش نیازی به حدیث نداشتند، زیرا در تمام امور دینی و دنیوی از او پیروی می کردند. ولی حدیث و یا سنت به مفهوم عملی از زمان درگذشت او به وجود آمد. نفوذ گسترده ای که محمد روی پیروانش داشت سبب شد پس از مرگ، گفتار و کردار او در زندگی در موقعیت های گوناگون نسخه برداری شده و راهنمای زندگی مسلمانان قرار بگیرد.^{۲۳۷} باید توجه داشت که

²³³ Alhaj Maulana Fazlul Karim, *Mishkat-ul-Masabih*, trans. Alhaj Maulana Fazlul Karim, book 1 (Calcutta, India: Mohammadi press, 1938), p. 3.

²³⁴ Alhaj Maulana Fazlul Karim, *Mishkat-ul-Masabih*, vol. 1, p. 2.

²³⁵ Ram Swarup, *Understanding the Hadith* (Prometheus Books, 2002), p. 7.

²³⁶ J. Murdoch, *Arabia and its Prophet* (Madras, India: The Christian Literature Society for India, 1922), p. 29.

²³⁷ Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam* (Salem, New Hampshire: Ayer Company, 1987), p. 13.

شیعیان دوازده امامی که امامهای خود را لغزش ناپذیر به شمار می آورند، روش های زندگی آنها را به احادیث اسلامی افزون می سازند. هر حدیثی در اسلام از دو بخش تشکیل می شود: یکی متن و دیگری افرادی که متن را سینه به سینه از گفتار و یا کردار محمد روایت می کنند.

مجموعه احادیث در اسلام، چندین برابر قرآن بوده و از جهت بی پایگی و پوچی مطالب با قرآن رقابت می کند و شامل جزئیات بی اهمیت زندگی محمد می شود که مسلمانان به آنها به شکل اصول اخلاقی جزمی نگاه می کنند. اگر چه محمد در قرآن (۴۱: ۶)، می گوید، او هم فرد بشری است مانند سایر افراد بشر و با دیگران هیچ تفاوتی ندارد، ولی از قول الله مزایای بسیاری در قرآن برای خود قائل شده که می گوید ویژه اوست و از جمله گفتار و کردار او برای مسلمانان به شکل الگوی اخلاقی در آمده است. اصول و موازین اسلام در تمام جنبه های زندگی انسان، حتی امور خصوصی زندگی او، مانند ازدواج، امور جنسی، پوشاک، خورد و خوراک، چگونگی غذا خوردن، همچنین مسواک کردن دندان و آداب تخلیه روده و مثانه نیز کار برد می یابد و به گفته دیگر از زمانی که یک کودک مسلمان از زهدان مادر با به پهنه هستی می گذارد تا زمانی که به گور میرود، در کنترل اسلام است. بدین ترتیب به نگر می رسد که مسلمانان ساختار خرد و درایت خود را به فسیل های یک مغز فاسد گره زده و کهنه گرایی را بر آزدنیستی و بهگرایی خود برتری داده اند. برای مثال گفته شده است که امام ابن حنبل، رهبر مذهب حنبلی، اگر چه می دانست که محمد هندوانه می خورد ولی او از خوردن هندوانه خودداری می کرد، زیرا نمی دانست وی چگونه هندوانه می خورده است. همین مورد در باره پایزید بسطامی گفته شده، اگر چه او عارف بزرگی بود که آموزش هایش نه تنها از نوشتارهای قرآن فراتر می رفت، بلکه در بسیاری موارد خلاف آن می بود.^{۲۳۸}

به گونه پالیده باید گفت که مسلمانان به تمامی ساختار اسلام ایمان باخته و در برابر اصول و موازین خرافاتی آن، خرد و درایت خود را نادیده می گیرند. یک غیر مسلمان هنگامی که به چگونگی زندگی یک فرد مسلمان نگاه می کند، آنرا

²³⁸ Swarup, *Understanding the Hadith*, p. 4.

حدیث، آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی ۲۳۹

احساساتی، ستمگرانه و خردستیزانه می‌یابد. ولی در دید یک مسلمان، غایت ارزش‌های اخلاقی و انسانی از روش‌های زندگی محمد و آنچه که او بدان عمل می‌کرد، ناشی می‌شود و نه اینکه مسلمان فکر کند که روش‌های زندگی محمد را باید بر پایه اصول اخلاقی و انسانی ارزشیابی کرد. دلیل روانشناسی این امر آنست که فرد مسلمان فکر می‌کند، الله براستی یک خدای راستینی بوده که فرمان‌هایش جنبه غایت‌نیکی‌ها را داشته و بر پایه چنین اندیشه غیر منطقی و نابخردانه‌ای، کردار و عادات محمد برای مسلمانان فروزه تقدس پیدا کرده و به‌عنوان اصول شرعی اسلام در این کیش خرافاتی نهادینه شده است.^{۲۳۹}

حدیث و قرآن

در قرآن ۲۳ بار از حدیث سخن گفته شده است. حدیث، بعد از قرآن مهم‌ترین بنمایه فقه اسلام به شمار می‌رود و مانند قرآن اجرای درونمایه آن برای مسلمانان اجباری است. چنانکه به‌گونه رسمی بوسیله فقهای اسلامی در مقدمه قرآن نوشته شده: «قرآن یکی از دو پای بنیاد اسلام و دومین آن حدیث و یا سنت محمد است. تفاوت قرآن با حدیث در شکل آنهاست. بنا به باور به اصطلاح علمای اسلام، قرآن کلام مستقیم و خالص الله و حدیث الهامات الله است که در سخنان و کردار محمد تجلی یافته است.»^{۲۴۰} نکته تماخره آور در این گفته آنست که به‌گونه‌ای در فصل دوم گفتیم، برخی از واژه‌هایی که در قرآن آمده آنچنان رکیک و خارج از ادب و نزاکت ادبی است که حتی افراد عادی مردم نیز از کاربرد آنها خودداری می‌کنند، چه رسد به اهل خامه، معنی و ادب.

محمد گفته است: «من دو چیز برای مسلمانان به ارث گذاشته‌ام که افرادی که

²³⁹ *Ibid.*, p. 11.

²⁴⁰ Craig Winn, *Mohammed, Prophet of Doom* (Canada: Cricketsong, 2004), p. v.

به آنها عمل کنند، هیچگاه گمراه نخواهند شد و آنها عبارتند از قرآن و حدیث.^{۲۴۱} بنابر این، اهمیت حدیث در حکمت الهی اسلام، پس از قرآن به شمار رفته است. قرآن در باره اهمیت حدیث می گوید:

وَمَا يَطَّلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ

«و پیامبر هیچ چیزی را از خود نمی گوید. سخن او غیر از وحی الله نیست.» (قرآن، ۵۳: ۳-۴)

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا

«و هر چه رسول به شما می دهد آنرا بپذیرید و هر چه را نهی کند از آن دست بردارید....» (قرآن، ۵۹: ۷)

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ۗ

«کسی که از رسول پیروی کند از الله فرمانبرداری کرده و هر که با رسول به مخالفت برخیزد کفر مخالفتش با الله است....» (قرآن، ۴: ۸۰)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

«شما در پیروی از رسول به نیکی و سعادت دست خواهید یافت....» (قرآن، ۲۱: ۳۳)

یک نویسنده تازی می نویسد، تمام گفتار و کردار محمد از الله ناشی می شده است. او می نویسد:

« سنت و حدیث را نباید گفتارها و سخنان فلاسفه و افراد خردگرا و با فرمان های فرماندهان و رهبران به شمار آورد. هر کسی با تمام وجود باید ایمان داشته باشد که گفتار و کردار پیامبر اراده الله بوده و آنرا در تمام شئون زندگی خود به کار ببرد.^{۲۴۲}»

آیه ها و نوشتارهای بالا به خوبی نشان می دهند که ارزش گفتارها و کردار محمد

²⁴¹ Mohammed Abdu Rauf, *Al-Hadith* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1974), p. 11.

²⁴² Dr. Mazhar U. Kazi, *A Treasury of a Hadith*, Introduction.

برابر با آیه های قرآن بوده و مسلمانان باید برابر اصول و احکام قرآن برای حدیث اعتبار قائل باشند. افزون بر آن، هر زمانی که در آیه های قرآن ابهامی وجود داشته باشد، حدیث می تواند بیانگر اصول و احکام قرآن باشد.^{۲۴۳} فقهای اسلام بین قرآن و حدیث تفاوتی قائل نبوده و هر دو را وحی و یا الهامات الله می دانند. آنها باور دارند که حدیث قرآن عملی است، بدین شرح که در قرآن، الله از زبان خود سخن می گوید و در حدیث در وجود محمد عمل می کند.

هر کسی با قرآن آشنائی داشته باشد، گواهی می کند که مطالب خرافاتی و بدون پایه آن به سادگی قابل فهم نیست. در این موارد حدیث به کمک قرآن می آید و در برخی موارد بر مفاهیم آیه های آن نیز برتری می یابد. برای مثال، قرآن برای مسلمانان سه بار در روز نماز تعیین کرده (۱۷: ۷۸، ۳۰: ۱۷، ۱۱۴: ۱۱)، ولی حدیث از پنج بار نماز در روز سخن گفته است.^{۲۴۴} جالب است که مسلمانان نیز گوئی رفتار محمد، یعنی گفته حدیث را بر سخنان الله در قرآن برتری داده و روزی پنج مرتبه نماز می گزارند.^{۲۴۵}

دست کم، بنا به یک برهان می توان گفت که در اسلام حدیث از قرآن نیز مهمتر می باشد و آن دلیل اینست که مفسرین گوناگون آیه های قرآن را به گونه متفاوت ترجمه کرده اند، ولی چون حدیث به روش زندگی و عمل محمد وابسته است، از اینرو ابهامی در آن وجود ندارد که نیاز به تفسیر داشته باشد و بنابراین می توان آنرا از قرآن نیز مهمتر به شمار آورد.

شیعیان و بویژه شیعیان دوازده امامی نیز به حدیث بسیار وابسته هستند و به بسیاری از احادیثی که متعلق به سنی هاست، ایمان دارند و به آنها عمل می کنند. ولی به احادیثی که از امامان شیعه گری نقل شده، بیشتر اهمیت می دهند. سنی ها چون شیعه را رافضی می دانند و در پایه به تشیع به شکل مذهب نمی نگرند، از اینرو

²⁴³ Ibid.

²⁴⁴ Craig Winn, *Mohammed, Prophet of Doom*, p. v.

²⁴⁵ Suhas Majumdar, *Jihad. The Islamic Doctrine of permanent War* (New Delhi: Voice of India, 1994), p. 10.

به احادیث امامان شیعه نیز اعتقادی ندارند و به آنها اهمیت نمی دهند.^{۲۴۶} اکنون پس از اینکه از سرشت حدیث آگاه شدیم به شرح احادیثی که از ترور و کشتاردم می زنند، می پردازیم.

جایگاه الله پیش از آفرینش و نخستین چیزی که او آفرید

یکی از یاران محمد از او پرسش کرد: «آیا خدای ما پیش از آفریدن زمین و آسمانها در کجا بود؟» محمد پاسخ داد: «در آن زمان او روی ابر زندگی می کرد و هم در بالا و هم در زیر او هوا وجود داشت. آنگاه نخستین چیزی که او آفرید عرشش بود که آن را آفرید و بیدرنگ روی آن نشست ... و سپس پیش از اینکه چیز دیگری بیافریند، فرمان داد آنچه که باید آفریده شود روی لوح رویدادها نگارش یابد.»^{۲۴۷}

باز نمود

در باره شرح جایگاه الله پیش از آفرینش به نظر می رسد که پیامبر الله در زمانی که گرفتار آثار بیماری صرع بوده در مورد جایگاه الله پیش از آفرینش به ذکر چنین مطالب سرگرم کننده ای پرداخته است. دلیل این امر آنست که جایگاه الله پیش از آفرینش در لابلای درخت های شبه جزیره عربستان بوده و تازی ها از آن چوب ها بت او را ساخته و آنرا در بین سایر بت های خانه کعبه قرار داده اند. ولی چون تازی ها بت او را بزرگتر از ۳۵۹ بت دیگری که در خانه کعبه نگهداری می شد ساختند، از اینرو به آن فرنام «الله اکبر» که معنی «الله بزرگتر» از سایر بت هاست دادند. بنابراین ای کاش این پیامبر بینوا می دانست که بر پایه تئوری Big Bang هنجار آفرینش

²⁴⁶Mircea Eliade, ed., *The Encyclopedia of Religion*, vol. 6 (New York: MacMillan Publishing Company, 1987), p. 150.

²⁴⁷Tabari, *The History of al-Tabari*, trans. And annotated by Ismail K. Poonawala, Vol. I (Albany: State University of New York Press, 1990), p. 204.

مدت بیست و بیلیون سال پیش به وجود آمد. براستی که پیامبر اسلام از نگر شرح قصه‌های سرگرم کننده چه سرمایه نبوغمایه و بی انتهای دارا بوده است!

الله‌ترور و غارت و چپاول اموال رادر جنگ برای محمد مشروع و مجاز کرده است

محمد موسویت و مسیحیت را به رسمیت می شناسد و موسی کلیم و عیسی مسیح را پیامبر می خواند، ولی ادعا می کند که الله او را در شش مورد بر آنها برتری داده که یکی از آن موارد، مشروع بودن مالکیت اموالی است که در جنگ ها غارت و چپاول می کند که اصطلاح قهپی و قرآنی آن «غنیمت» می باشد. حدیث شماره ۱۰۶۲ جلد اول صحیح مسلم و حدیث شماره ۳۳۱ جلد اول صحیح البخاری در این باره می نویسند:

جابر بن عبدالله روایت کرده است که محمد گفت: «الله به من پنج مزیت داده است که پیش از من آنرا به هیچکس دهش نکرده است. آنها به شرح زیر می باشند:

۱- الله از فاصله مسافتی که یک ماه مسافت می باشد، در دل دشمنان من ترس و هراس افکنده است.

۲- کره زمین برای نمازگزاری و تیمم من و پیروانم ویژه داده شده است. پناسر این، پیروان من می توانند در هر نقطه ای از کره زمین در اوقات مقرر شده، نماز بگذارند.

۳- غنیمت (غارت و چپاول اموال مردم در جنگ) پیش از من برای هیچکس مشروع نبود، ولی برای من مجاز شده است.

۴- هر پیامبری تنها برای ملت خویش به پیامبری برگزیده شده، ولی من برای تمام افراد بشر به این مقام برگزیده شده ام.^{۳۳۸}

^{۳۳۸} این گفته محمد با متن آیه ۷ سوره شوری و آیه ۱۴ سوره ابراهیم ناهمگونی بسیار آشکار دارد. زیرا، آیه ۷ سوره شوری می گوید: «ما قرآن عربی را به تو وحی کردیم تا تو مردم مادر شهرها (ام القراء) را از روز قیامت که در آن هیچ تردهی وجود ندارد پترسانی ...» و آیه ۱۴ سوره ابراهیم می گوید: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به زبان خود آن مردم سخن بگوید، به گونه ای که پیام او برای همه روشن باشد»

۵- در روز قیامت به من اختیار شفاعت داده شده است.^{۲۴۹}

«غنائم جنگی» که اصطلاح ادبی غارت و چپاول اموال مردم در جنگ ها می باشد، آنچنان در کیش اسلام و انگیزش مسلمانان به خونریزی اهمیت دارد که قرآن و حدیث در بسیاری از موارد به آن اشاره کرده اند. در فقه اسلام، اموال و دارائی هائی که مسلمانان در نتیجه جنگ، غارت و چپاول می کنند به دو بخش تقسیم شده است: «غنیمت» و «فتی». غنیمت، شامل اموال و دارائی هائی می شود که مسلمانان در نبردها غارت و چپاول کرده و پس از پایان جنگ بین آنها تقسیم می شود. فتی عبارت از اموال و دارائی هائی است که مردم بدون ورود به جنگ به مسلمانان تسلیم می نمایند.

در فصل دوم شرح داده شد که بر پایه قرآن (۸: ۴۱)، یک پنجم غنائم جنگی به محمد و یزگی داده شده است. ولی نگهداری و اختلاس غنائم جنگی بدون آگاهی به فرمانده اسلامی، گناهی بزرگ به شمار می رود. محمد در این باره گفته است:

«در برابر آنهایی که به الله ایمان ندارند نبرد کنید، ولی اموالی را که در این نبرد مقدس به دست می آورید بدون اجازه از آن خود نسازید.»^{۲۵۰}

دکترین خودداری از اختلاس غنائم در نبردها در قرآن نیز شرح داده شده است. هیچکس نمی تواند انکار کند که غارت و چپاول اموال دیگران، پیشه دزدان و راهزنان است. هنگامی که گروهی از دزدان برای دزدی اموال دیگران اقدام می کنند، هر یک از آنها کوشش می کند تا آنجا که ممکن است، سهم بیشتری

²⁴⁹ *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 1 (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2002), pp. 265-266; *Sahih al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammed Muhsin Khan, 9 vols. (New Delhi: Kitab Bhavan, 1984), 1: 199-200.

²⁵⁰ *Sahih Muslim*, No. 4294, p. 943.

به دست آورد و تنها انضباط شدیدی که از سوی رهبر گروه به افراد آن تحمیل می‌شود، آنها را از اینکه سهم بیشتری به خود ویژگی دهند، باز می‌دارد. اکنون، روشن است که اگر کسی توان آنرا داشته باشد که برای غارت و چپاول اموال دیگران از سوی خدا آیه و فرمان بیاورد، به همانگونه نیز خواهد توانست برای منع از اختلاس اموال غارت شده از سوی خدا فرمان بیاورد و این کاری است که محمد در قرآن و حدیث انجام داده است.²⁵¹

در مطالب فصل دوم توضیح داده شد که بر پایه یکی از آیه‌های قرآن (۴: ۲۴)، مسلمانان حق دارند با زنانی که در جنگ‌ها دستگیر می‌کنند ولو آنکه شوهر داشته باشند، همخوابگی کنند. حدیث زیر این موضوع را آشکارا شرح می‌دهد:

«ابو سعید خدوری گزارش داد که در نبرد حنین پیامبر الله گروهی از مسلمانان را به آوتاس گسیل داشت... مسلمانان بر دشمنان خود پیروز شدند و گروهی از زنان آنها را دستگیر کردند، ولی چون آنها شوهر داشتند، از همخوابگی با آنها خودداری کردند. از اینرو الله آیه ۲۴ سوره نساء را نازل کرد که می‌گوید، (همخوابگی با زنانی که در نبردها دستگیر می‌کنید، مشروع و مجاز است، ولی این کار را پس از اتمام عده آنها انجام دهید).»²⁵²

حدیث درباره تئوری «غنیمت» از قرآن بسیار فراتر می‌رود و تمامی کره زمین را ملک الله و پیامبرش می‌داند. قرآن سخن از غنائمی به میان می‌آورد که هنوز مسلمانان نتوانسته‌اند به آن دست یابند. (۴۸: ۲۱) حدیث زیر در این راستا سخن از اسلامی کردن تمام افراد بشر به میان می‌آورد. صحیح البخاری به روایت از ابوهریره نقل کرده است:

«ما در مسجد نشستیم بودیم که پیامبر الله وارد شد و اظهار داشت، (آماده شوید تا به سراغ یهودی‌ها برویم). ما همراه او به راه افتادیم تا به محل سکونت آنها رسیدیم.

²⁵¹ Majumdar, Jihad, The Islamic Doctrine of permanent War, p. 31.

²⁵² Sahih Muslim, No. 3432, p. 743.

پیامبر الله سر یا ایستاد و گفت: (ای گروه یهودی، اسلام را بپذیرید تا بتوانید در امان زندگی کنید.)»

مفهوم سخنان بالا آنست که تمام زمین منطقه غارتگری مسلمانان است و چون محل سکونت یهودی ها نیز جزئی از کره زمین است، اگر آنها اسلام را نپذیرفتند، محل امنی برای زندگی نخواهند داشت.

نوع دوم چپاول و غارت اموال در نبردها که «فتنی» نامیده می شود، حتی از نوع دوم نیز به مراتب جالب تر است. زیرا این نوع اموال مربوط به مواردی است که افراد مردم بدون ورود در نبرد تسلیم می شوند و اموال و دارائی های خود را به مسلمانان تحویل می دهند. قرآن و حدیث می گویند، این نوع اموال همه باید به پیامبر داده شود. آیه ۶ سوره الحشر در این باره می گوید:

وَمَا آيَاتُ اللَّهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ، مِنْهُمْ فَمَا أَوْحَيْنَاهُ عَلَيْهِ مِنْ خَبْرٍ وَلَا رِكَابٍ

«و آنچه که الله از مال آنها (یهودیان بنی نضیر) به رسم غنیمت داد، متعلق به رسول است، زیرا شما مسلمانان بر آنها اسب و استری نتاختید.»

حدیث آیه بالا را تأیید می کند و می گوید:

«ابو هریره روایت کرده است که محمد گفت، (هر گاه شما وارد شهری شوید که ساکنان آن بدون نبرد به شما تسلیم شوند و در آنجا بمانید، از اموالی که از آنها به دست می آورید تنها به شما پاداشی داده خواهد شد. ولی، هر گاه هنگام ورود شما به آن شهر مردم در برابر شما نافرمانی و نبرد کنند، از اموالی که به دست می آید یک پنجم سهم الله و پیامبر او بوده و بقیه بین شما تقسیم خواهد شد.)^{۲۵۳} همچنین گفته است، (اموال و دارائی هائی که از یهودی های بنی نضیر به غنیمت گرفته شد الله به رسولش داد، زیرا شما در آن درگیری اسب و استری نتاختید و از اینرو تمامی این اموال به رسول تعلق دارد.)^{۲۵۴}»

²⁵³ Ibid., No. 4346, pp. 953-54.

²⁵⁴ Ibid., No. 4347. p. 954.

محمد قطعه ای از زمین هائی را که از غارت و چپاول اموال مردم به دست آورده بود و «باغ تابستانی ماری» نامیده می شد، به ماریه قبطیه یکی از صیغه های برده اش که مقوقس پادشاه مصر به او داده بود، بخشید. محمد همچنین در مدینه دارای هفت باغ بود که گروهی می گویند، یکی از یهودی ها به نام «موخایریق» در اختیارش گذاشته بود و برخی دیگر باور دارند، باغهای یاد شده بخشی از املاکی بود که مسلمانان در هنگام حمله به طایفه یهودی بنی قریظه، چپاول کرده بودند. محمد در خیبر نیز دارای املاکی بود که آنها را در زمان حمله به یهودی های خیبر از آنها غارت نموده بود.^{۲۵۵}

کوتاه اینکه، حدیث روندهای خردستیزانه و شرارت های محمد را در فرهنگ کیش خرافاتی اسلام جاودانی و نهادینه کرد و روح تجاوز و خشونت را نسل بعد از نسل در مسلمانان دنیا شرطی نمود.

باز نمود

اگر چه محمد الله را مانند پوست بدن به خود نزدیک نگه می دارد، ولی چون هیچکس توان دیدن و سخن گفتن با الله را جز خود او ندارد، بنابراین هر زمانی که محمد در قرآن از الله و رسولش سخن می راند، بدیهی است که هدف او خودش بوده و به گفته دیگر واژه الله نام مستعار محمد می باشد. محمد به خوبی می داند چگونه با زبان الله به سود خود سخن بگوید و به آرمان هایش رنگ وحی الهی بزند و به خورد پیروانش بدهد تا فرمانبرداری آنها را نسبت به خود استوار سازد.

ولی، آیا برآستی این اللهی که اینگونه با پیامبرش گره خورده، چگونه موجودی است؟ این موجود نادیده پیش از اینکه محمد اندیشه نامزدی پیامبری الله را در سر پیروانند، یکی از سرنشینان خانه کعبه بود. او یکی از بت های چوبی خانه کعبه و بزرگتر از سه دخترش بود. محمد روان این بت را نگهداری کرد و نامش را روی خدائی گذاشت که می خواست خود را پیامبر او به شمار آورد. در خانه کعبه ۳۶۰ بت

²⁵⁵ Swarup, *Understanding the Hadith*, p. 113.

وجود داشت که بت الله از همه آنها و بویژه سه بتی که دختران او (بتات الله) نامیده می شدند، بزرگتر بود. به همین سبب است که در حدود بیش از یک بلیون نفر از مسلمانان سراسر جهان، هر روز هم در هنگام عبادات مذهبی و هم به عنوان یک شعار دینی، دهها بار عبارت «الله اکبر» را بر زبان می آورند که معنی آن «الله بزرگتر» است. آیا الله بزرگتر از چه کسی می باشد؟ پاسخ، بزرگتر از سایر بت های موجود در خانه کعبه. (به کتاب الله اکبر همین نویسنده مراجعه فرمائید.)

به هر روی، با آگاهی از احکامی که محمد از زبان الله در قرآن آورده و بویژه آشنائی با شرح حال محمد، هر کسی می تواند گواهی بکند که ترور از عوامل جدائی ناپذیر مغز محمد بود که او را برای رسیدن به هدفهای جاه طلبانه اش به ارتکاب شرارت و خونریزی رهنمون شد. بنابراین، زمانی که او خود می گوید، «وجود ترور در دل دشمنانش به او کمک کرده»، در واقع درونمایه ناخودآگاه مغزی اش را که کاربرد ترور برای دستیابی به امیال کوفته شده اش می باشد، آشکار می سازد.

همچنین، هنگامی که می گوید، «غنایم جنگی و یا اموال به دست آمده از غارت و چپاول برایش مشروع و مجاز» شده، او در واقع به یک مکانیسم دفاع روانی دست می زند تا غارت و چپاول اموال و دارائی های مردم راناشی از فرمان الله سر به فرمانی وانمود کند که ساخته خود اوست.

یک گفته مشهور می گوید، «دروغگو حافظه ندارد.» نه تنها در حدیث بالا، بلکه در آیه ۱۵۸ سوره اعراف، محمد لاف می زند که پیامبر تمامی مردم سراسر جهان و همچنین پیامبر پائینی است. هنگامی که محمد زبان به این ادعای ریاکارانه باز می کند، فراموش کرده است که زمانی که در مکه اقامت داشت و تنها چند نفر از جمله افراد خانواده اش دور او گرد آمده بودند، در آیه ۴ سوره ابراهیم، آیه ۴۷ سوره یونس و آیه ۷ سوره شوری از قول الله گفته است که او پیامبر هر ملتی را تنها از درون خود آن ملت به پیامبری بر می گزیند و اینکه الله او را تنها برای مردم مکه و اطراف و حول و حوش آن سه پیامبری برگزیده که به زبان فصیح عربی به اصطلاح الهامات الله را به آنها برساند.

این سخنان غیر منطقی نشان می دهد که محمد، تشنه دستیابی به قدرت است و برای رسیدن به هدف و حکومت بر عربستان، از تمام حيله ها و ترفندهای ممکن

۲۴۱ حدیث، آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی

بهره می گیرد. این مطالب ناهمگون و خردستیزی که سراسر آیه های قرآن و درونمایه احادیث را پر کرده اند، نشانگر آنست که محمد با این نیرنگ ها، بر آنست تا بوسیله این افسون ها تازی ها را از خرد تهی کرده و آنها را فرمانبردار اندیشه های نابخردانه اش بکند.

بهشت زیر سایه شمشیر قرار دارد

شعار بالا گفته مستقیم محمد است.²⁵⁶ او همچنین گفته است: «شمشیر کلید بهشت و دوزخ می باشد.»²⁵⁷ عبدالله بن ابی عوفا روایت کرده است که محمد گفت: «شما باید بدانید که بهشت زیر سایه شمشیر قرار دارد.»²⁵⁸ تازی ها گفته ای دارند که حاکی است: «تاریخ شمشیر تاریخ بشریت می باشد،» و «هر گاه شمشیر وجود نمی داشت، شریعت محمد نیز به وجود نمی آمد.» در زمان امپراتوری عثمانی، شمشیر اسلام (سینف الاسلام) شعار رژیم آن امپراتوری بود و به مسلمانان آن کشور آموزش داده می شد که: «نیازهای زندگی در سه عامل کوتاه می شوند: آب، خوراک و جهاد.»²⁵⁹ درونمایه احادیث اسلامی نشان می دهند که محمد برای گسترش دین نوپیدایش تنها به شمشیر می اندیشید. هزاران حدیث اسلامی پر است از اصول و احکامی که به مسلمانان آموزش می دهد که برای گرایانیدن غیر مسلمانان به اسلام باید با آنها نبرد کرد. انس بن مالک روایت می کند:

«... پیامبر الله آنها را نابود کرد و رزم آورانشان را از دم شمشیر گذرانید و زنان و

²⁵⁶ Bernard Lewis, editor and translator, *Islam from the Prophet Muhammad to the Capture of Constantinople*, 2 Vols., vol. 1 (United Kingdom: Macmillan Press, 1975), p. 210.; *Sahih al-Bukhari* xxxxxx

²⁵⁷ Al-Muttaqi, *Kanzal al-Ummal*, p. 258.

²⁵⁸ *Sahih al-Bukhari*, vol. 4, p. 55.

²⁵⁹ Ameen Rihani, *Arabian Peak and Desert* (London: Constable & Co Ltd, 1930), p. 109

فرزندانشان را اسیر کرد. یکی از زنان اسیر شده صقیه دختر حی بن اخطب (همسر کنانه بن ربیع بن الحقیق) و همچنین دو دختر عموی او بودند. صقیه از زیبائی بیمانندی برخوردار بود و هنگامی که محمد چشمانش با او برخورد کرد، ردایش را بر روی او انداخت که در رسم تازی ها مفهومش این بود که او متعلق به وی می باشد. دحیه کلبی از محمد درخواست کرد، صقیه را به او بدهد، ولی محمد درخواست او را رد کرد و به جای صقیه، دو دختر عموی او را به دحیه کلبی داد. محمد با صقیه ازدواج کرد و مهریه اش را بهای آزادی اش قرارداد.²⁶⁰

در تفسیری که در باره کتاب غزالی زیر فرنام کتاب پرستش نوشته شده، آمده است که واعظان اسلامی هنگامی که در مسجد به وعظ می پردازند، دست خود را روی قبضه شمشیر و یا عصائی قرار می دهند. سنت نگهداری شمشیر در دست به زمان خود محمد و روزهای نخستینی که او در مدینه بالای منبر می رفت برمی گردد. George Lane دانشمند اسلام شناسی که در این باره پژوهش به عمل آورده، به این نتیجه رسیده که منبر در پایه محلی بوده که محمد روی آن می نشسته و در باره امور و اختلافات مردم به کار داوری می پرداخته است. در تاریخ اسلام منبر و شمشیر از یکدیگر جدائی ناپذیر هستند. محمد بنیانگزار دین اسلام از ابتدا موعظه های اسلامی را با تبلیغات نبرد طلبانه و انگیزش مسلمانان به جنگ با یکدیگر گره زد.²⁶¹

شرق شناس مشهور، Becker دیدمان «لین» را در باره کاربرد شمشیر در اسلام به گونه کامل پذیرا شده و در این راستا می نویسد: «واعظ اسلامی با یک عصا، شمشیر، نیزه و یا کمانی که در دست داشته، بالای منبر می رفته است.»²⁶²

²⁶⁰ *Sahih al-Bukhari*, vol. 2. No. 68, p. 35.

²⁶¹ Edward William Sale, *Manners and Customs of the Modern Egyptians* (London: Darf Publishers Ltd, 1986).

²⁶² C. H. Becker, *Die Kanzel im Kultus des alten Islam* ("Islam Studien," Leipzig, 1924), pp. 451, 456, 469, quoted by Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 35.

دانشمند دیگری به نام Valentine Chirol می نویسد:

«بین تمام ادیان روی زمین، اسلام تنها دینی است که با شمشیری که در دست بنیانگزارش بود، زائیده شد. اسلام همیشه به شمشیر متکی بوده و برای یکهزار و سیصد سال، ملاهای اسلام که نماز روز آدینه را برگزار می کنند با شمشیر به انجام این کار می پردازند. اگر هم امکان بهره گیری از شمشیر واقعی برایشان ممکن نباشد با یک شمشیر چوبی به برگزاری نماز می پردازند تا از کاربرد وسیله ای که نشان عقیده مذهبی آنهاست، دور نیفتند.»^{۲۶۳}

ویلیام مویر نیز می نویسد: «... شمشیر پاسخ چاره ناپذیر انکار اسلام می باشد «... او ادامه می دهد: «شمشیر محمد و کتاب قرآن، خطرناک ترین دشمنان تمدن بشریت، آزادی و راست نگری هستند که جهان ما تا کنون به خود دیده است.»^{۲۶۴}

در سال ۱۷۳۴، George Sale برای نخستین بار قرآنی به زبان انگلیسی ترجمه کرد که نقطه عطف مهمی در بازشناسی این کتاب در غرب به وجود آورد، می نویسد: «ایجاد اسلام و گسترش آن به گونه کامل و امدار شمشیر است.»^{۲۶۵}

اسلام و صلح با یکدیگر سازگاری ندارند

در مطالب فصل دوم گفتیم که قرآن بر پایه آیه ۳۵ سوره محمد آشکارا به مسلمانان توصیه می کند از صلح و آرامش بپرهیزند و به جنگ و جهاد روی کنند. افزون بر

²⁶³ William Chirol, *Foreign Affairs*, vol. I, No. 3.

²⁶⁴ William Muir, *The Life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 522.

²⁶⁵ Norman Daniel, *Islam and the West* (Edinburg: Edinburg University press, 1960), p. 300.

قرآن، احادیثی نیز وجود دارد که حاکی است، اسلام دین صلح و آرامش نیست و اینکه الله رزم آوری را دوست دارد. آنهایی که با متون قرآن و حدیث آشنا هستند می دانند که تنها مسلمان شدن برای رهائی از کوره دوزخ و رستگاری کافی نیست، بلکه قرآن مسلمان را یا خوب و یا بد می داند. بدین شرح که مسلمان خوب کسی است که برای نبرد، کشتن و ترور کردن شور و تمایل داشته باشد. چنین مسلمانی خانه اش را ترک می گوید و مال و ثروت و زندگی اش را در راه الله برای جنگ و نبرد با غیر مسلمان هزینه می کند. الله در قرآن می گوید، چنین مسلمانی اگر پس از دست زدن به جنگ و آدمکشی زنده بماند، اموال و دارائی ها و زنان افرادی که خونشان را ریخته به او تعلق خواهد یافت و هر گاه در جهاد کشته شود، با جای گرفتن در عشرتکده بهشت به او پاداش داده خواهد شد. ولی، مسلمان بد کسی است که صلح جو و آرامش طلب باشد. الله حتی می گوید، مسلمانان صلح جو، «فرومایه ترین مخلوقات به شمار می روند»، و شعله های گدازنده آتش در دوزخ انتظار آنها را دارد.²⁶⁶

مشکات المصابیح، حدیثی را ذکر کرده که آشکارا نشان می دهد، اسلام و صلح بهیچوجه با یکدیگر همخوانی ندارند. این حدیث نشان می دهد که محمد به ادیانی که دم از صلح و آرامش زده اند با دیدی اهانت آمیز نگرسته است. در این حدیث ابوعمامه روایت می کند:

«زمانی ما با محمد به نبرد می رفتیم. در سر راه ما مزرعه ای وجود داشت که چاه آبی در کنار آن واقع شده و گیاهان سبز و دلنوازی در اطراف آن روئیده بودند. یکی از افرادی که در بین ما بود، زیر تأثیر زیبایی آن منظره و سبزه و آب قرار گرفت و اظهار داشت، (آرمان داشتم تمام موهبت های زندگی را کنار می گذاشتم و باقیمانده عمرم را در کنار چنین منظره زیبایی می گذراندم). و پس از اظهار این هدف آرمانگرایانه روی به محمد کرد و از او پرسش نمود، آیا او چنین اجازه ای را به وی می دهد؟ محمد با چهره ای که نشانه های نارضائی آشکارا در آن مشاهده

²⁶⁶ Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. v.

می شد، به او پاسخ داد، (گوش بده، ای مرد ناآگاه! من بوسیله الله برای آن به پیامبری برگزیده نشده‌ام تا در باره دین موسی و عیسی به وعظ بشتیتم. زمانی که انسان تنها یک روز بسامداد و یا یک پس از نیمروز در راه الله و هدف‌ها و خواست‌های او گام بردارد، بر تمام دنیا و تمام ثروت‌های آن برتری دارد. و درگیر شدن در جبهه جنگ و جهاد بهتر از مدت ۶۰ سال برگزار کردن نمازهای اضافی است.»^{۲۶۷}

متن و مفهوم حدیث بالا نشان می‌دهد که حتی، آرامش طلبی و مسالمت جوئی نسبی دین‌های موسوئیت و مسیحیت نیز مورد پذیرش محمد و کیش او اسلام نبوده است.^{۲۶۸}

الله نسبت به آنهایی که بوسیله محمد گشته می‌شوند، خشمگین می‌گردد

حمام بن منبه احادیث چندی از قول محمد روایت کرده است که یکی از آنها می‌گوید: «فردی که بوسیله پیامبر الله گشته می‌شود، الله نسبت به او بسیار خشمگین می‌گردد.»

این حدیث نشانگر این حقیقت است که نه تنها محمد، پیامبر عزیز دُر دانه الله مجاز است هر فردی را که مایل است به قتل برساند، بلکه قربانی عمل او نیز مورد خشم شدید الله عادل، بخشنده و مهربان قرار خواهد گرفت. همان اللهی که پیوسته و در همه جا همراه پیامبر است تا هر گامی که او برای استوار کردن قدرتش بر می‌دارد ولو آنکه منتهی به ریختن خون دیگران بشود، بیدرنگ عمل او را با آیه ای تأیید سازد!^{۲۶۹}

²⁶⁷ *Mishkat al-Masabih*, No. 4489, quote by Majumdar, *Jihad, the Islamic Doctrine of permanent War*, p. 22.

²⁶⁸ *Ibid.*, p. 23.

²⁶⁹ *Ibid.*, p. 986.

مجازات بازگشت از دین در اسلام مرگ است

یک فرد انسان داوطلبانه می‌تواند به اسلام درآید، ولی هنگامی که این کیش را پذیرفت، هر گاه بخواهد از آن خارج شود، مرتد به شمار می‌رود و مجازات ارتداد در اسلام مرگ می‌باشد. در مجموعه احادیث صحیح البخاری در جلد نهم در باره مجازات کسی که از اسلام بازگردد، می‌خوانیم:

«ابوموسی روایت می‌کند، (یک مرد یهودی اسلام آورد و سپس دوباره به دین خود برگشت. معاذ بن جبل روزی او را در نزد من دید و در باره او از من پرسش کرد. پاسخ دادم، او نخست اسلام آورد و سپس دوباره به دین پیشینش بازگشت نمود.) ابوموسی اظهار داشت، (تا این مرد کشته نشود من نخواهم نشست، زیرا الله و پیامبر او دستور داده اند هر کس از دین اسلام برگردد باید کشته شود).»²⁷⁰

صحیح البخاری در حدیث دیگری می‌نویسد:

«... ابن عباس روایت می‌کند که محمد گفت: (اگر مسلمانی از دین اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.)»²⁷¹

جالب تر از همه احادیثی که در باره بازگشتگی از دین در اسلام گفته شد، حدیث زیر می‌باشد:

«اکرمه روایت می‌کند، گروهی از مشرکین را نزد علی آوردند و او دستور داد آنها را بسوزانند. خبر این عمل به ابن عباس رسید و او با شنیدن این خبر اظهار داشت، (هر گاه من به جای علی می‌بودم دست به چنین کاری نمی‌زدم، زیرا پیامبر الله

²⁷⁰ *Sahih al-Bukhari*, vol. 9, p. 201.

²⁷¹ *Ibid.*, vol. 4, No. 260, p. 161.

سوزانیدن افراد را منع کرده و در این راستا گفته است: ((سوزانیدن کار الله است، شما هیچکس را با مجازات الله که آتش زدن آنهاست، کیفر ندهید.)) بنابراین هر گاه من به جای علی می بودم، دستور می دادم آنها را با وسیله ای بغیر از سوزانیدن به قتل برسانند. از این پس هر مسلمانی که از اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.))^{۲۷۲}

یکی از ناهمگونی های قرآن در بین سایر ناهمگونی های فراوان آن، گزینش دین و مذهب است. آیه ۲۵۶ سوره بقره می گوید: «در گزینش دین اجباری نیست، راه درست از نادرست روشن و آشکار است.» متن این آیه بدون اینکه نیازی به تفسیر داشته باشد آشکارا می گوید، گزینش دین یک امر ارادی است و هر کسی می تواند آزادانه هر دینی را که میل داشته باشد، پذیرش کند. ولی با کمال شگفتی، آیه ۸۵ سوره مائده برخلاف متن آیه بالا می گوید: «هر کسی بغیر از اسلام دینی را قبول کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در زندگی آخرت از زیانکاران خواهد بود.» افزون بر آیه بالا، آیه ۳۳ همان سوره می گوید: «تنها مجازات آنهایی که بر ضدّ الله و پیامبر او دست به نبرد می زنند و در روی زمین فساد می کنند، باید کشته شوند و یا به دار آویزان گردند و یا دست ها و پاهایشان را بر خلاف بپرند (یعنی دست راست را با پای چپ و بر عکس) و یا باید از محل سکونتشان اخراج شوند....»

باز نمود

براستی که مسلمانان جهان باید بسیار خوشبخت باشند که دارای چنین الله و پیامبر دادگری هستند! این الله و پیامبر دادگر برای مسلمانان اصول و احکام ضدّ و تقیض صادر می کنند و سپس به سبب تخلف از اجرای آن اصول، آنها را به دوزخ می برند و برای همیشه هر روز بدنشان را با آتش دوزخ کباب و استخوان هایشان را به خاکستر تبدیل می کنند!

²⁷²Ibid., vol. 9:57, p. 45.

اگر الله در سرزمین عربستان، عربی را که کمتر از محمد در شید سرشتی و فریگیری هنرمند باشد، در اختیار نداشت، آیا عرب دیگری را که حافظه اش توانمندتر از محمد باشد نیز نمی شناخت تا دست کم آبروی نسبی خود را نگهداری کرده باشد؟

مجازات بازگشت کننده از اسلام، زناکار^{۱۷۲} و قاتل مرگ است

حدیث ۴۱۵۲ صحیح مسلم می گوید:

«مسعود بن عمر روایت کرده است که محمد گفت: (هر گاه مسلمانی شهادت داد که در این دنیا خدائی بجز الله وجود ندارد و من نیز پیامبر الله هستم، جان او در امان خواهد بود و کسی حق کشتن او را ندارد، مگر در سه مورد: مسلمانی که از اسلام دست بکشد، زن شوهرداری که مرتکب زنا شود و کسی که دست به ارتکاب قتل بزند. مجازات زناى ساده برای هر یک از زن و مرد، یکصد ضربه سازبانسه ((۳: ۲۴))، ولی برای زناى زن شوهردار مرگ بوسیله سنگسار کردن^{۱۷۳}

^{۱۷۲} رابطه نامشروع جنسی در اسلام «زنا» نامیده می شود و عبارت است از مردی است که یکی از دو طرفی که با یکدیگر همخواهی می کنند ازدواج کرده و با هر دو مجرد باشند. ولی در فرهنگ زبان انگلیسی بین "adultery" و "fornication" تفاوت وجود دارد. بدین شرح که "adultery" در باره مرد و زنی به کار می رود که یکی از آنها ازدواج کرده باشد و واژه "fornication" در باره زن و مردی که هیچیک از دواج نکرده باشند مورد استعمال بیسنا می کند. حدیث شماره ۴۱۴۹ صحیح مسلم می نویسد، مجازات همخواهی بین زن و مردی که هر دو مجرد باشند، یک صد ضربه تازیانه و یک سال اخراج از محل سکونت برای هر یک می باشد. و مجازات برای همخواهی بین زن و مردی که هر دو ازدواج کرده باشند، یک صد ضربه تازیانه و مرگ بوسیله سنگسار می باشد.

^{۱۷۳} ماده ۱۱۹ قانون مجازات عمومی ایران (در بخش حدود و قصاص) حاکی است، سنگ هائی که در هنگام مجازات سنگسار به گناهکار پرتاب می شود باید نه تا آن اندازه بزرگ باشد که گناهکار با سنگ اول و دوم از پای در آید و نه تا آن اندازه کوچک باشد که نتوان نام سنگ بر آنها گذاشت.

می باشد.)» همان حدیث تأکید می کند که همه فقها موافقت دارند که مجازات بازگشتگی از اسلام مرگ می باشد.
صحیح البخاری نیز حدیثی را ذکر می کند که آشکارا می گوید، هر گاه فردی از اسلام دست بردارد، باید کشته شود:

«اگر مه روایت می کند از محمد شنیده است که گفت: (اگر کسی از اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.)»^{۲۷۵}

توجیهی که فقهای اسلام برای اجرای مجازات مرگ در باره آنهایی که از اسلام بازگشت کرده اند به عمل می آورند، شایسته بررسی است. یکی از حدیث نویسان می نویسد، مجازات مرگ برای مسلمانانی که از اسلام دست می کشند نباید وحشیانه به شمار رود. فرودگرائی این حدیث نویس در مورد این دیدمان آنست که مقررات آسمانی که پایه شان در قلب مسلمانان کارگزاری شده باید در تمام جنبه های اجتماعی زندگی بشر، از قبیل سیاست، اقتصاد، حقوق، روش های زندگی و روابط بین المللی کاربرد داشته باشند. بنابراین، به گونه کامل بدیهی است که هر گاه فردی در دل خود از مقررات الهی و آسمانی سرپیچی و نافرمانی کرد، او در واقع بر ضد حکومت آسمان در روی زمین مرتکب خیانتی بزرگ شده است. گناه این فرد درست مانند کسی است که بر ضد ساختار سیاسی کشورش شورش کند و بدان مناسبت بوسیله حکومت آن سرزمین محکوم به مرگ شود. دین را در اسلام نباید بین فرد انسان و خدا یک امر فردی و خصوصی به شمار آورد، بلکه این رابطه با اجتماعی که فرد انسان در آن بسر می برد درهم پیچیده شده است. بنابراین، هنگامی که مسلمانانی از دین خود اسلام دست می کشند، در واقع او در برابر حکومت و اجتماع اسلامی بر پا خاسته و مانند کسی که به کشورش خیانت می کند باید بوسیله مرگ مجازات شود.^{۲۷۶}

²⁷⁵ *Sahih al-Bukhari*, vol. 4, pp. 161-162.

²⁷⁶ *Sahih Muslim*, Nos 4152-4156, pp. 899-90.

باز نمود

در فرهنگ دموکراسی های غرب، دین و مذهب از عوامل خصوصی زندگی افراد و حکومت از عوامل اجتماعی به شمار می رود. دلیل این امر آنست که دین یا ارزش های اخلاقی افراد بشر و رابطه یکسویه او با خدای نادیده و سایر مقامات متافیزیکی سروکار دارد، ولی سیاست به روابط دوسره بین افراد یک کشور و حکومت آن وابستگی پیدا می کند. بدین ترتیب، در فرهنگ غرب حکومت ها شهروندان خود را آزاد می گذارند تا هر دینی را که میل دارند بپذیرند و هر گاه اراده کردند، آن دین را ترک کرده و یا آنرا به دین دیگری تبدیل سازند. دیدمان های Laicism و Secularism که اولی از منع دخالت روحانیون در امور حکومت و دومی از جدائی کامل دین از حکومت سخن می گویند، تکلیف حقوقی دو عامل دین و حکومت را به گونه کامل روشن ساخته و حاکی است که این دو عامل نباید در یکدیگر هیچ اثری داشته باشند. افزون بر آن، قانون اساسی کشورهای غیر مسلمان، تبعیض دینی را تخلف از حقوق بشر شهروندان خود به شمار آورده و آنرا مستوجب مجازات می داند.

ولی در اسلام و کشورهای اسلامی، موضوع پیوند دین و حکومت با کشورهای دموکراسی به گونه کامل تفاوت دارد و در فرهنگ اسلامی حکومت و ایمان مذهبی، دوروی یک سگه به شمار می رود. در دموکراسی های غرب، خدا را تنها در کلیساها می توان یافت، ولی در اسلام وجود خدا هیچگاه از انسان جدا نمی شود و در تمام ساختار ارکان های حکومتی از قبیل مجلس قانونگزاری، فعالیت های اقتصادی، تشریفات اداری و جزئیات زندگی فردی مسلمانان حضور فرمانروایانه دارد. در کشورهای دموکراسی اگر حکومت برگزیده شده از سوی مردم آنگونه که آنها از آن انتظار داشته اند، به وظائف خود عمل نکند و یا به خواست های مردم توجهی نداشته باشد، قانون به مردم حق داده است نارضائی خود را از حکومت بیان داشته و حتی مسئولان امر را زیر پیگرد قانونی قرار دهند. ولی در همبودگاههای اسلامی، مقامات حکومتی خود را نماینده خدائی که هیچک او را ندیده است، به شمار آورده و هرگونه انتقاد از حکومت و ابراز نارضائی از کارکنان او را یک گناه

مذهبی و در بسیاری از موارد برابر بازگشتگی از دین به شمار می آورند. چنانکه در حکومت جمهوری اسلامی ایران هرگونه مخالفت با حکومت اسلامی نافرمانی در برابر الله بوده و مجازات آن مرگ می باشد. آخوند روح الله خمینی تنها در سال ۱۹۸۸ شماری دست کم ۱۲/۰۰۰ نفر^{۳۷۷} از مخالفان خود را بدون حکم دادگاه به طناب های دار سپرد. سازمان عفو بین المللی نام ۲/۰۰۰ نفر زندانی سیاسی را که در میانه های سال ۱۹۸۸ اعدام شده اند به ثبت رسانیده و توضیح داده است که بیشتر قربانیان این اعدام ها افرادی بودند که نه تنها مرتکب خلافی بر ضد دولت نشده بودند، بلکه حتی پرونده ای نیز بوسیله مقامات قضائی خود رژیم برایشان تشکیل نشده بود.^{۳۷۸}

اگر مسلمان فرد غیر مسلمانی را بکشد، نباید مجازات شود

هرگاه یک مسلمان یک فرد کافر و یا غیر مسلمانی را بکشد نباید مجازات شود، زیرا کشتن انسان کافر و یا غیر مسلمان حق هر فرد مسلمانی می باشد.

«ابو جحیفه روایت می کند: من از علی بن ابیطالب پرسش کردم، آیا بغیر از قرآن، در اسلام نوشتار مقدس دیگری نیز وجود دارد؟ و یا به گونه ای که زمانی اونینه اظهار داشت، بغیر از آنچه که در دست مردم است، نوشتار مقدس دیگری نیز در اسلام وجود دارد؟ علی پاسخ داد، (به خداوندی که دانه را در زمین می رویاند و زمین را آفریده است، ما بغیر از قرآن و استعداد فهم درک کتاب الله که او به مخلوقاتش دهش می کند و آنچه در روی کاغذهای آن نوشته شده، هیچ چیز دیگری نداریم.) من پرسش کردم، (چه چیزی روی کاغذهای قرآن نوشته شده؟) علی پاسخ داد، (اصول و مقررات دین) (پول خون)) و بهای آزاد کردن

^{۳۷۷} دکتر مسعود انصاری، کشتار ۶۷ (واشینگتن، دی سی: ۱۳۸۱-۲۰۰۲). همچنین به کتب زیر نگاه فرمائید.

N. Mohajer, "The Mass Killings in Iran," *Aresh* 57 (August 1996): 7.

^{۳۷۸} Amnesty International, *Iran: Violations of Human Rights, 1987-1990* (London: 1991), 12.

اسیران جنگی و داوری در اینکه قصاص در هنگام کشتن یک فرد غیر مسلمان به دست یک مسلمان اجرا نخواهد شد.^{۲۷۹}»

وظیفه یک فرد مسلمان آنست که تمام نیروی خود را برای کشتار غیر مسلمان به کار بندد و همه افراد غیر مسلمان و یا آنهایی را که با اسلام مخالفت دارند، از دم شمشیر بگذرانند و ناپودشان سازد.^{۲۸۰} **William Montgomery Watt** استاد دانشگاه ادینبورگ که از مدافعان اسلام می باشد، نوشته است:

«باید این نکته را تأکید کرد که تازی ها در پایه کشتن فرد دیگری را جرم به شمار نمی آوردند. بلکه این عمل را زمانی جرم می دانستند که عربی یکی از افراد خاندان خود و یا متحدان قبیله اش را به قتل برساند. مفهوم این گفته آنست که در اسلام کشتن هر فرد غیر مسلمانی جاز به شمار می رود. اگر زمانی یک فرد تازی از کشتن دیگری خودداری کند، به سبب آنست که فرد مورد نظر به یک طایفه نیرومند وابسته می باشد و به علت ترسی که او از قصاص بوسیله افراد آن طایفه احساس می کند، از کشتنش خودداری می ورزد. در سایر موارد یک تازی برای کشتن فرد دیگر بی‌می به خود راه نخواهد داد.»^{۲۸۱}

آزار رسانیدن به غیر مسلمانان و دزدیدن از آنها مجاز است

یکی از خبرنگاران روزنامه پر تیراژ واشینگتن پست که یکی از مشهورترین و معتبرترین روزنامه های امریکاست، گفتگویی با دانش آموزان آموزشگاه اسلامی

²⁷⁹ *Sahih al Bukhari*, vol. 9, pp. 37-38.

²⁸⁰ Dr. Solomon Talbure, *Islam Exposed* (Coral Springs, Florida: Metier Books, 2002) p. 139.

²⁸¹ William Montgomery Watt, *Mohammed's Mecca* (Edinburgh: Edinburgh University press, 1988), pp. 18-19.

عربستان سعودی در ویرجینیای شمالی انجام داده که روزنامه یاد شده آنرا در شماره روز دوشنبه ۲۲ فوریه سال ۲۰۰۲ به شرح زیر به چاپ رسانیده است:

«مقامات آموزشگاه که حتی کوشش می کنند در عربستان سعودی آزاداندیشی مذهبی به وجود آورند، به خبرنگاران اجازه شرکت در کلاس های آموزشگاه را نخواهند داد، ولی شماری از دانش آموزان آموزشگاه در باره مطالبی که در کلاس های آموزشگاه تدریس می شود و درونمایه جزوه ها و کتاب هائی که در اختیار دانش آموزان قرار داده می شود، مطالبی اظهار داشته اند. یکی از دانش آموزان این آموزشگاه به نام علی الاحمد که بسیاری از کتاب های درسی آموزشگاه را خوانده می گوید، هدف بسیاری از مطالبی که در این آموزشگاه تدریس می شود آنست که در مسلمانان نسبت به غیر مسلمان ها و پیروان شیعه گری احساس تنفر به وجود بیاورد. برای مثال، کتاب های درسی کلاس یازدهم می نویسند، یکی از نشانه های فرارسیدن روز قیامت آنست که مسلمانان با یهودی ها نبرد می کنند و آنها را می کشند. یهودی ها برای فرار از کشته شدن بوسیله مسلمان ها پشت درخت ها پنهان می شوند، ولی درخت ها فریاد می زنند، (ای مسلمان! ای بنده الله! یک یهودی در پشت من پنهان شده است، بیا و او را بگیر و بکش.) چند نفر از دانش آموزانی که به گروه های سنی متفاوت متعلق بودند و خواستند نامشان برده شود اظهار داشتند، در کلاس های آموزشگاه به آنها آموزش داده می شود که بهتر است از یهودی ها، مسیحی ها و شیعیان مسلمان دوری کنند و حتی نسبت به آنها احساس تنفر نمایند. یکی از دانش آموزان زیر ۲۰ سال که نشانه های فرارسیدن روز قیامت را از بر کرده بود اظهار داشت، آموزگاران آموزشگاه کوشش می کنند هر چه که بیشتر ممکن است در دانش آموزان احساس نفرت به وجود آورند. آنها به دانش آموزان می آموزند که هر عملی که نسبت به کفار (غیر مسلمانان) انجام دهند مشروع بوده و آنها مجازند به افراد غیر مسلمان آسیب رسانده و یا اینکه اموال آنها را بربایند.»^{۲۸۲}

²⁸² Valerie Strauss and Emily Wax, "Where Two Worlds Collide," *Washington Post*, Monday February 25, 2002, sec. A1, p. 1.

چشمهای افرادی که فضولانه نگاههای کنجکاوانه می کنند باید از حدقه درآید

سهل بن سعدالاسدی روایت کرده است که مردی از سوراخی به درون خانه محمد نگاه می کرد و در آن زمان محمد میله آهنی توک تیزی در دست داشت که با آن مشغول خواراندن سرش بود. زمانی که محمد مشاهده کرد فردی فضولانه از آن سوراخ به درون خانه او نگاه می کند، از جای خود برخاست و به او گفت: «هرگاه من اطمینان داشتم که تو از سوراخ در به درون خانه من نگاه می کردی، چشمهایت را با این آهن برنده از حدقه در می آوردم.» محمد سپس افزود: «چون هر کس بخواهد وارد خانه دیگری شود باید نخست از او اجازه بگیرد، بنابراین کسی بدون اجازه دیگری حق نگاه کردن درون خانه او را نیز ندارد.»^{۲۸۳}

ابوهریره نیز روایت کرده است که محمد گفت: «اگر کسی بدون اجازه شما و فضولانه به خانه شما نگاه کند و شما چشم های او را از حدقه درآورید، گناهی مرتکب نشده و سزاوار مجازات نخواهید بود.»^{۲۸۴}

جهاد (جنگ مقدس)، روح نامقدس اسلام

در مطالب فصل دوم شرح دادیم که جهاد یک واژه مذهبی است که امیرالیسم و تروریسم اسلامی در زیر آن پنهان شده اند. در این فصل به شرح احادیثی خواهیم پرداخت که تروریسم و یا خونریزی به اصطلاح مقدس را ترغیب می کنند. دیدمان جهاد را می توان نیروی زاینده و گسترش دهنده اسلام به شمار آورد. محمد گفته است: «جهاد تا روز قیامت برقرار خواهد بود.»^{۲۸۵} یکی از نویسندگان نوشته است،

²⁸³ *Sahih al-Bukhari*, vol. 9, pp. 30-31

²⁸⁴ *Ibid.*, p. 31.

²⁸⁵ Marcel A. Boisard, *Jihad: A Commitment to universal Peace* (Indianapolis, Indiana: American Trust Publication, 1979), p. 31.

هدف جهاد نابود کردن سیستم های حکومت غیر اسلامی بوسیله نبرد و ایجاد حکومت های اسلامی به جای آنهاست.^{۲۸۶}

صحیح البخاری در حدیث زیر نشان می دهد که مقدس ترین عملی که یک فرد مسلمان می تواند انجام دهد، جنگ کردن و یا جهاد است. هرگاه این حدیث درست باشد، بنابراین می توان گفت که «اسلام برآستی دین ترور می باشد.»

«ابوهریره روایت کرده است که فردی نزد محمد آمد و گفت، (به من انجام عملی را آموزش بده که پاداشش برابر با جهاد باشد.) محمد پاسخ داد، (من از چنین عملی آگاهی ندارم.) و سپس افزود، (مگر اینکه هنگامی که مسلمانان به نبرد اشتغال دارند، شما وارد مسجدی بشوید و نماز به جای آورید و روزه بگیرید بدون اینکه هیچگاه از نماز باز ایستید و یا اینکه روزه خود را بشکنید.) آن مرد گفت، (ولی چه کسی می تواند چنین کاری انجام دهد!)»^{۲۸۷}

حدیث دیگری بوسیله صحیح البخاری درباره جهاد می گوید:

«انس بن مالک روایت کرده است که محمد گفت، (یک کوشش جزئی در جهاد در راه الله پیش از نیمروز و یا پس از نیمروز بهتر از تمام دنیا و آنچه در این دنیا وجود دارد می باشد.)»^{۲۸۸}

متن حدیث بالا تأیید می کند که ثواب جهاد بر انجام همه اصول دین برتری دارد. حدیث شماره ۳۵ جلد اول مجموعه احادیث صحیح البخاری می گوید:

«ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: (کسی که در نبردهای مقدس شرکت

²⁸⁶ A. Ghosh, *The Koran and the Kafir (Islam and the Infidel)*, (Houston, Texas, 1983), p. 88.

²⁸⁷ *Sahih al-Bukhar*, vol. 4, p. 36.

²⁸⁸ *Ibid.*, vol. 4, p. 41.

می جوید و تنها هدفش ایمان به الله و پیامبر هایش می باشد هر گاه زنده بماند، الله از غنائم به دست آمده در جهاد به او مزد و پاداش خواهد داد و اگر در نبرد کشته شود، الله به عنوان شهید او را در بهشت جای خواهد داد. هر گاه به خاطر پیروانم نبود، من پیوسته برای شهید شدن در راه الله در جهاد داوطلبانه پیشدستی می کردم و آرمان می داشتم دوباره و چند باره زنده شده و هر بار در راه الله به شهادت برسم.»

حدیث بالا بوسیله ابوبکر، عثمان، علی، معاذ بن جبل، ابو موسی اشعری، عبدالله بن عباس، خالد بن ولید و بسیاری دیگر از یاران محمد تأیید شده و تمامی احادیث اسلامی آنرا ذکر کرده اند.²⁸⁹ آیا براستی محمد در ذکر این سخنان راستگویی می کرد؟ موعظه های ملاهای اسلامی امروز در افسون کردن تروریست های انتحاری و آماده کردن آنها برای بستن بمب های انفجاری به بدن خود و منفجر کردن خود و دیگران، به این پرسش پاسخ داده و به ما نشان می دهد که آیا محمد در اظهار این یاوه گوئی ها راستگو بود یا نه؟ زیرا آیا تا کنون هیچکس دیده است که یک ملای اسلامی که جوان ها را برای انجام عملیات انتحاری ترغیب و آماده می کند، برای دستیابی به ثواب و یا رفتن به بهشت به بدن خود و یا یکی از افراد خانواده اش بمب بیندود و در راه دین و الله خود را نسابود کند؟ ولی این کار را وظیفه دینی قربانیان خردباخته دگان ریاکاری خود می داند و آنها را به این کار تشویق و ترغیب می کند. در جنگ هشت ساله ایران و عراق (۱۳۶۷-۱۳۵۹)، در حدود یک میلیون نفر از ایرانی هائی که بیشترشان جوان بودند، جانشان را در جبهه های جنگ از دست دادند. ملایان با فریب و نیرنگ کلیدهای پلاستیکی را که در کشور چین کمونیست ساخته شده بود، به عنوان کلید به گردن جوانهای در حدود ده ساله می بستند و آنها را روی مین هائی که عراقی ها کار گذاشته بودند می فرستادند، ولی در بین اینهمه کشته، حتی یک نفر ملای و یا فردی از افراد خانواده او مشاهده نشد. جای بسیار شگفت است

²⁸⁹ Robert A. Morey, *Winning the War Against Radical Islam* (Las Vegas, Nevada: Christian Scholars Press, 2002), p. 92

که تا کنون هیچیک از تروریست ها و یا بمب پوشان انتحاری از این ملاءهای روان پیریش و جانورخوئی که آنها را ترغیب به منفجر کردن خود و دیگران می کنند پرسش نکرده اند که، (اگر این اقدام دارای چنین ثواب بزرگی بوده و انسان را به گونه مستقیم روانه بهشت می کند، چرا خود شما به این کار دست نمی زنید؟)

حدیث دیگری در این باره از محمد روایت شده که وی گفته است:

«بهبوجه کسی مجاز نیست خون مسلمانی را که شهادت می دهد بغیر از الله خدای دیگری وجود ندارد و من پیامبر او هستم بریزد، ولی این اصل در سه مورد استثنا دارد: (۱) کسی که دست به کشتار دیگری زده و عمل او سزاوار قصاص باشد. (۲) فرد از دواج کرده ای که مرتکب زنا شود. (۳) کسی که از اسلام دست بکشد و امت اسلامی را ترک گوید.»^{۲۹۰}

بر پایه اصول قرآن و درونمایه احادیث هیچ تردیدی وجود ندارد که جهاد در اسلام بزرگترین و مهمترین وظیفه دینی مسلمانان به شمار می رود. همچنین تردیدی وجود ندارد که جهاد و نبرد مفهوم آدمکشی و برادرکشی دارد. در خلال ده سالی که محمد تا زمان مرگ در مدینه سکونت داشت، دست به ۸۲ نبرد زد که خود در ۲۶ مورد آن شرکت داشت و عملیات جنگی را رهبری می کرد. این ۲۶ جنگ «غزوه» نامیده شده اند، زیرا خود محمد به عنوان «غازی» و یا «رزم آور» در آنها شرکت داشته و مخالفانش را از دم تیغ گذرانده است.^{۲۹۱}

در احادیث امام صحیح مسلم می خوانیم:

«ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت، (کسی که با زندگی بدرود بگوید و نه

²⁹⁰ Ibid.

²⁹¹ Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of permanent War*, p. 20.

در راه الله نبرد کرده و نه اینکه تمایلی به شرکت در جهاد از خود نشان داده باشد، در جایگاه یک فرد منافق خواهد مرد.»^{۲۹۲}

برای درک کامل حدیث بالا ما باید نخست به مفهوم واژه «منافق» بپردازیم. واژه «منافق» در قرآن برای آن گروه از مردم مدینه به کار می رود که هنگام فرار محمد از مکه به مدینه به او پناه دادند و پس از اینکه محمد و پیروانش در مدینه سکونت اختیار کردند و قدرت را در دست گرفتند، مشاهده نمودند که آنها گروهی افراد خشونتگر و تجاوزپیشه هستند، ولی چون محمد رهبری آنها را در دست داشت، از اینرو ساکنان مدینه توان رویارویی با آنها را نداشتند. رهبر آنها فردی بود به نام «عبدالله بن ابوی» که بین مردم مدینه قدرت قابل توجهی داشت. محمد این گروه را در قرآن زیر فرنام «منافق» به سختی مورد سرزنش و اهانت قرار داده است. دلیل اینکه در قرآن اینچنین به این افراد توهین شده آنست که آنها نسبت به اسلام روی خوش نشان نمی دادند و از شرکت در نبردهای محمد خودداری می کردند. محمد همچنین در قرآن می گوید، مسلمانان صلح دوست بدترین مخلوقات روی زمین هستند و جایگاه آنها در دوزخ محلی است که سوزنده ترین آتش ها وجود دارند. الله از آنهائی که صلح دوست هستند نفرت دارد.^{۲۹۳}

حدیثی همچنین گفته است که جایگاه منافقین پائین ترین طبقه دوزخ است - و این محل یک طبقه پائین تر از جایگاه بت پرست ها می باشد.^{۲۹۴} بنابراین حدیث بالا مجازات مسلمانان صلح دوست را حتی از قرآن نیز شدیدتر ذکر کرده است. بر پایه این حدیث، کسی که در جهاد شرکت نکند و یا فرد غیر مسلمان را نکشد، در پایه مسلمان نیست و جایگاه او در زندگی اخروی دوزخ می باشد.^{۲۹۵}

²⁹² *Sahih Muslim*, No. 4696. p. 1057.

²⁹³ Craig Winn, *Muhammad, Prophet of the Doom*, p. v.

²⁹⁴ Majumdar, *Jihad, the Islamic Doctrine of permanent War*, p. 20.

²⁹⁵ *Ibid.*, p. 21.

احادیث زیر که از کتاب کنز العمال^{۲۹۶} برداشت شده و همه آنها از زبان محمد گفته شده است، آشکارا نشان می دهد که ارزش و پاداش فردی که در جهاد به شهادت برسد، از انجام تمام اعمال و فریضه های مذهبی بیشتر است:

هنگامی که قلب مسلمان با ایمانی در راه الله به طپش افتد، مانند خرما می رسیده ای که از نخل فروافتد، بیکباره گناهان او فرو خواهد ریخت.

اگر کسی در راه الله به دشمن تیری پرتاب کند، خواه تیر او به هدف بنشیند یا نه، ثواب عمل او برابر فردی است که برده ای را آزاد کند.

کسی که یک روز و یک شب جهاد کند، ثواب عملش بیش از کسی است که یک ماه نماز بخواند و روزه بگیرد.

بهترین چیزی که یک فرد مسلمان می تواند در راه الله در اختیار داشته باشد، یک تیر است.

شمشیرها، کلیدهای بهشت هستند.

هر پیامبری دارای یک رشته اصولی است که دلالت بر پارسائی دارند و اصول پارسائی اسلام نبرد مقدس در راه الله می باشد.

اگر یک مبارز اسلامی در دریا دچار بیماری دریا شود، ثواب یک شهید و هرگاه در این راه غرق شود، ثواب دو شهید خواهد داشت.

بسرده نوعی فریب است.

یهودی ها و مسیحی ها را از شبه جزیره عربستان اخراج کنید.

گزش یک مورچه برای یک شهید دردناکتر از ضربه یک سلاح جنگی می باشد.

در واقع ضربه یک سلاح جنگی برای یک شهید، مطلوب تر و شیرین تر از آب سرد در یک روز داغ تابستان است.

الترمیزی و ابن ماجه روایت می کنند که محمد گفته است: «الله به یک فرد شهید شش مزیت می دهد: (۱) با نخستین قطره خونی که از بدنش خارج می شود، تمام گناهانش بخشوده خواهد شد، (۲) جایگاه او در بهشت به او نشان داده خواهد شد،

²⁹⁶ Quoted by Lewis, *Islam, from the Prophet Muhammad ton the Capture of Constantinople*, pp. 210-121.

(۳) او از مجازات فشار گور و آتش دوزخ در امان خواهد بود، (۴) تاج افتخاری از جواهر روی سرش گذاشته خواهد شد که هر یک از جواهرات آن بیش از تمام این دنیا و آنچه که در آن وجود دارد، ارزش خواهد داشت، (۵) او با هفتاد حوری باکره چشم سیاه ازدواج خواهد کرد، (۶) و اینکه او می تواند برای هفتاد نفر از خویشاوندانش شفاعت بکند.^{۲۹۷}

یکی از دانشمندان مصری به نام احمد حسن الزایات در مشهورترین نشریه مصری الاظهر نوشت:

«جنگ مقدس (جهاد) یک موهبت عربی و یک وظیفه مذهبی است. فرد مسلمان باید همیشه به یاد داشته باشد که دین او قرآن و شمشیر است... بنابراین، مسلمان را باید همیشه یک فرد جنگجو دانست.»^{۲۹۸}

شیخ صالح الفوزی، نویسنده مطالب آموزشی کشور عربستان سعودی و کتاب های مذهبی که هم اکنون کتاب هایش برای پنج میلیون دانش آموزان و دانشجویان آموزشگاههای درون و بیرون کشور عربستان از جمله منطقه واشینگتن، پایتخت امریکا تدریس می شود، به گونه بسیار آشکار پشتیبانی خود را از «برده داری» ابراز داشته و گفته است: «برده داری جزئی از اسلام و جهاد بوده و تا اسلام وجود دارد، برده داری نیز وجود خواهد داشت.»^{۲۹۹} الفوزی، یکی از مقامات مهم حکومتی عربستان سعودی، عضو ارشد شورای روحانیون بلند پایه ترین سازمان مذهبی عربستان، عضو شورای پژوهش مذهبی، امام مسجد شاهزاده میتاب در ریاض و استاد بزرگترین مرکز آموزشی کشور، دانشگاه اسلامی امام محمد بن سعودی است. این دانشمند بلند پایه اسلامی، دیدمان آن گروه از مفسران اسلامی را که باور

²⁹⁷ Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 112.

²⁹⁸ Ahmad Hassan az-Zayat, *al-Azhar*, August, 1959.

²⁹⁹ 2004-Saudi Information Agency, quoted from the websight: www.arabiannews.org/english/article.cfm?qid=132&sid=2 by Ali Al-Ahmed.

دارند اسلام کوشش کرده است بر پایه برابری بین نژادها برده داری را لغو کند رد کرده است. او از نابرابری بین نژادها دفاع کرده و می گوید: «آنهائی که از چنین نکاتی سخن می گویند، افرادی ناآگاه بوده و هنرشان تنها نویسندگی است. هر کس چنین مطالبی را بر زبان می آورد کافر می باشد.»^{۳۰۰}

مشهورترین کتاب الفوزی زیر فرنام التوحید نوشته شده و در مدارس متوسطه عربستان سعودی تدریس می شود. او در این کتاب می نویسد، بیشتر مسلمانان مشرک بوده و خون و مال آنها برای «مسلمانان راستین» مباح و حلال است.^{۳۰۱} در کتاب دیگرش *الملخص الفتح*، فتوائی صادر کرده و بر پایه آن تماشای تلویزیون منع و حرام اعلام شده است. او همچنین نوشته است که انتخابات مجالس قانونگزاری و تظاهرات مردم برای ابراز خواست هایشان، تقلیدات غربی می باشد.^{۳۰۲}

The Dictionary of Islam می نویسد: «یکی از اساسی ترین وظایفی که پیامبر اسلام برای مسلمانان راستین مقرر کرده و بوسیله آیه ۲۴۴ سوره بقره تأکید شده عبارتست از، (جهاد فی سبیل الله) و یا کشتن در راه الله. بدین معنی که برای گسترش اسلام در درون و بیرون عربستان باید نبرد (جهاد) کرد. با این تعبیر می توان گفت که اسلام دنیا را به دو بخش تقسیم می کند، (دارالحرب) و (دارالسلام) یعنی منطقه جنگ و منطقه صلح.»^{۳۰۳}

طبری می نویسد، زمانی محمد به یکی از یاران نزدیکش به نام قیس بن ثابت دستور داد، در پاسخ فردی که در حضور او به یک سخنرانی چالشگرانه پرداخته بود، پاسخ گوید، ثابت برپا خاست و از جمله گفت: «اعراب شریف ترین و بهترین نژاد روی زمین بوده و از نگر رفتار و کردار نیز بیمانند هستند. به همین مناسبت ما نخستین مردمی بودیم که به ندای الله برای پیروی از پیامبرش پاسخ مثبت دادیم. ما فرمانبر

³⁰⁰ *Ibid.*

³⁰¹ *Ibid.*

³⁰² *Ibid.*

³⁰³ Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosmo publications, 1977), p. 710.

اللّه و یاری دهنده پیامبر او هستیم. کسی که به اللّه و پیامبر او ایمان داشته باشد، جان و مالش در امان خواهد بود، ولی کسی که به اللّه و پیامبرش ایمان نداشته باشد ما در راه آنها با وی همیشه نبرد خواهیم کرد و کشتن او کمترین کاری است که ما انجام خواهیم داد.»^{۳۰۴}

محمد، عربی که بسیار مسافرت و با بادیه نشینان نشست و برخاست کرده بود، به خوبی می دانست که بادیه نشینان تازی زمانی به یک دین تازه خواهند پیوست که به آنها تفهیم شود که باید برای دستیابی به مال و منال دست به نبرد بزنند.^{۳۰۵} با این وجود برخی از آنها پرسش می کردند: «هرگاه ما در جهاد کشته شویم، مزد و پاداش ما چه خواهد بود؟» و محمد، بیدرنگ پاسخ می داد: «بهشت! اگر شما در نبرد کشته شوید، شهید به شمار خواهید رفت و هر قطره خونی که از بدن شما روی زمین بریزد و یا هر شیبی را که شما در نبرد بگذرانید، ثوابش از دو ماه نماز گزاردن و روزه گرفتن بیشتر خواهد بود. هر کسی که در نبرد مذهبی کشته شود، بیکباره از گناه پاک خواهد شد. زخمهای بدن چنین کسی در روز قیامت با شکوه ویژه ای درخشش خواهد کرد و بوی مشک از آن بر خواهد خاست و فرشته های آسمان بالهای خود را جانشین اعضای قطع شده بدن او خواهند نمود.»^{۳۰۶}

این سخنان افسونگرانه در بادیه نشینان ساده دل اثری عمیق به جای می گذاشت و چگونگی اندیشه گری آنها را زیرورو می کرد و آنها با میل به صفوف سربازان اسلام در می آمدند. این نویدهای دلپذیر از هر عاملی که برای جنگیدن لازم بود، اثر بیشتری در بادیه نشینان تازی به وجود می آورد. با شنیدن این نویدها مقاومت تازی ها در برابر خستگی، ناراحتی و حتی استقبال از مرگ افزون می شد و از هر پاداش زمینی و یا آموزش رزمی نیز سودمند تر واقع می گردید. این سخنان فریبگرانه چنان در مغز و روان تازی ها نهادینه شد که هم اکنون نیز آثار آنرا در

³⁰⁴ Tabari, *The History of al-Tabari*, vol. ix, p. 69.

³⁰⁵ R.V.C. Bodley, *The Messenger: The Life of Mohammed* (New York: Doubleday & Company, Inc., 1946), p. 151.

³⁰⁶ Bodley, *The Messenger, The Life of Mohammed*, p. 157.

نسل های کنونی تازی ها مشاهده می شود. با شنیدن این افسون های ترفندگرانه، ترس تازی ها از مرگ، تبدیل به استقبال از رویدادی می شد که آنها را از رنج و تعب زندگی رهائی می بخشید. این گفته هائی که بشارت دهنده رهائی از رنج دنیا و زندگی با مهرویان آسمانی می شد، هنوز انگیزه تروریست های تشنه به خونی است که با بستن بمب های انتحاری به بدن خود، به ریختن خون افراد بیگناه در سراسر دنیا دست می زنند.^{۳۰۷} کوتاه اینکه حدیث حتی از قرآن نیز بمراتب در صلح و دوستی مسلمانان بیشتر سختگیری و تأکید می کند که یک مسلمان صلح دوست را در پایه نمی توان مسلمان نامید.^{۳۰۸}

بر پایه اصول و احکامی که در قرآن و حدیث در باره جهاد مقرر شده، می توان گفت که جهاد در اسلام دست کم پنج هدف را پیروی می کند: (۱) گسترش اسلام با کاربرد زور و تجاوز، (۲) کشتن و نابود کردن غیر مسلمانان بوسیله جهاد، (۳) گرفتن جزیه از مردم شکست خورده در جهاد، (۴) غارت و چپاول اموال و دارائی های شکست خوردگان، (۵) اسیر کردن زنان و کودکان و سایر افراد خانواده ملت های شکست خورده.^{۳۰۹}

غیر مسلمانان ناگزیر از پذیرش سه گزینه هستند: یا اسلام، یا پرداخت جزیه و یا مرگ

هنگامی که مسلمانان سرزمینی را می گشایند، سه گزینه به ساکنان آن پیشنهاد می کنند: (۱) پذیرش دین اسلام، (۲) پرداخت مالیات مذهبی، (۳) مرگ برای آنهایی که از پرداخت جزیه و یا پذیرش اسلام خودداری می کنند. چگونگی وصول جزیه را قرآن در آیه ۲۹ سوره توبه به شرح زیر پیش بینی کرده است:

³⁰⁷ Ibid.

³⁰⁸ Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of Permanent War*, p. 21.

³⁰⁹ Ibid., p. 34.

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٥٠﴾

«ای اهل ایمان، با آنهایی که به الله و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را که الله و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند، قتال و کارزار کنید تا آنگاه که با ذلت و خواری جزیه بیردازند.»

در فرهنگ مذهب اسلام، تمام غیر مسلمانان جهان کافر نامیده شده اند. ولی کافران به دو گروه بخش می شوند: دینداران و اهل ذمه. واژه «ذمی» از ریشه «ذم» برداشت شده و معنی «نکوهش» می دهد. یهودی ها و مسیحیان نیز مانند مسلمانان اهل دین به شمار می روند، ولی پیروان سایر ادیان، مانند زرتشتی ها، ستاره پرستان (صائین)، هندوها، چین ها، سیک ها و غیره همه کافر نامیده می شوند. اسلام برای گروه دوم حق زندگی قائل نیست و افراد وابسته به این گروه باید یا بدون قید و شرط به اسلام روی آورند و یا کشته شوند. به هر روی، افراد این هر دو گروه باید به حکومت اسلامی جزیه بیردازند تا جان و مالشان از گزند در امان بماند.

به گونه ای که در متن آیه بالا آمده، «ذمی ها باید با خواری و ذلت جزیه بیردازند.» به همین دلیل و برای اجرای این بخش از آیه، ذمی ها نمی توانند بوسیله دیگری جزیه بیردازند، بلکه باید خود با پای پیاده و در حال ایستادن جزیه بیردازند. ولی جزیه گیرنده در زمان جزیه گیری نشسته و در حالیکه دستش را روی بدن ذمی می گذارد، فریاد می زند: «ای ذمی، جزیه خود را بیرداز.»³¹⁰

بسیاری از نویسندگان شهیر جهان، اسلام را با چپاول و غارت اموال و دارائی های دیگران برابر می دانند. برتراند راسل، فیلسوفی که فرنام فیلسوف سده بیستم به او ویژگی داده شده، می نویسد:

«اگر چه تازی ها بخش بزرگی از جهان را به نام دین نو تسخیر کردند، ولی یک نژاد مذهبی نبودند و انگیزه آنها در پیروزی هائی که به دست آوردند غارت و چپاول اموال سایر ملّت ها بود و نه دین و مذهب. دلیل اینکه شمار محدودی جنگجوی عرب به آسانی موفق شدند بر جمعیت بزرگی از دنیا که دارای تمدنی

³¹⁰ Ghosh, *Islam and the Infidel*, p. 85.

برتر از تازی ها و مذهب ویژه خود بودند فرمانروائی کنند، آن بود که تازی ها از معتقدات مذهبی عمیق برخوردار نبودند و میانی ایدئولوژیکی آنها از جمع آوری ثروت و دستیابی به قدرت سرچشمه گرفته بود. ایرانی ها برخلاف آنها از ابتدای تاریخ خود قومی بسیار مذهبی و اندیشمند بودند. از اینرو از اسلامی که تازی ها با خود به کشورشان وارد کردند دینی بمراتب جالب تر، مذهبی تر و فلسفی تر از آنچه که بوسیله خود محمد و یارانش می توانست پندار شود به وجود آوردند.^{۳۱۱}

یک تاریخ‌نویس تازی به نام متول می نویسد، برای بادیه نشینان تازی عامل دیگری وجود داشت که بمراتب از اسلام و جهاد مهمتر بود و آن عامل، غارت و چپاول اموال و دارائی های ملت هائی بود که بر آنها پیروز می شدند.^{۳۱۲} نویسنده دیگری نیز می نویسد، اگر چه تازی ها سه گزینه به ملت هائی که آنها را از پای درمی آوردند پیشنهاد می کردند که عبارت بودند از: (۱) پذیرش اسلام، (۲) پرداخت جزیه و یا (۳) مرگ، ولی در حقیقت آنها برتری می دادند که ملت های مغلوب از پذیرش اسلام خودداری کنند و به آنها جزیه بپردازند. این نویسنده ادامه می دهد که اگر چه کشاورزان ایرانی حاضر به پذیرش اسلام شدند، ولی حجاج بن یوسف ثقفی فرماندار وقت به آنها اظهار داشت که باید همان مبلغی را که پیش از پذیرش اسلام می پرداختند، مانند پیش بپردازند که این کار منجر به شورش آنها شد.^{۳۱۳} همچنین نویسنده دیگری می نویسد، انگیزه اصلی جنگ های اسلامی برای تازی ها پیروزی های سیاسی اسلام بود و نه هدف های دینی. او باور دارد که تازی ها بر آن بودند که یک امپراتوری عربی اسلامی در دنیا به وجود آورند.^{۳۱۴}

³¹¹ Bertrand Russell, *A History of Western philosophy* (New York: Simon and Schuster, 1945), p. 421.

³¹² Motavval, *Tarikh ol'Arab*, vol. 1, p. 195.

³¹³ Ibn Khordad Beh, *Almasalik Valmamalik*, ed., M. J. De Goege (1889), pp. 14-15.

³¹⁴ Abdolaziz al-Dowry, *Moghaddamah fi Tarikh Sadre Islam* (Beirut: Catholic Press, 1960), pp. 44-46.

تازی ها نه تنها با توهین و اهانت از ذمی ها جزیه می گرفتند، بلکه عمل پول ستانی را با روش های وحشیانه و زجر و شکنجه هائی که به مرگ منتهی می شد انجام می دادند. نمایندگان تازی ها در شمال شرقی ایران (خراسان)، برای وادار کردن مردم آن منطقه به پرداخت جزیه به آنها تازیانه می زدند و دست هایشان را نعل می کردند.^{۳۱۵} در یک مورد ساکنان یکی از شهرهای ایران (اصفهان)، از پرداخت جزیه خودداری کردند. حجاج بن یوسف ثقفی فرماندار کوفه، عربی را به اصفهان گسیل داشت تا جزیه های عقب مانده را از ساکنان آن ایالت دریافت کند. هنگامی که این فرد وارد اصفهان شد، دو نفر از بزرگان آن شهر را به ضمانت گرفت و به مردم دو ماه مهلت داد تا جزیه عقب افتاده خود را بپردازند. پس از دو ماه آندو نفر را احضار و از آنها مطالبه پول کرد. آنها اظهار داشتند، چون با ماه روزه روپرو بوده و در این ماه با مشکلات مالی درگیر بوده اند شوربختانه توان پرداخت نداشته، ولی آنها شهروندان فرمانبرداری بوده و به زودی آنرا پرداخت خواهند کرد. نماینده عرب سوگند خورد که هر گاه تا پایان آن روز آنها جزیه عقب افتاده خود را پرداخت نکنند، سرشان را از بدن جدا خواهد کرد. چون مردم شهر نتوانستند تا پایان آنروز جزیه عقب افتاده خود را بپردازند، نماینده عرب ضامن ها را احضار کرد و سرهایشان را یکی پس از دیگری برید. آنگاه سرهای هر یک از آنها را در کیسه ای گذاشت، نام هر کدام از آنها را روی آن کیسه نوشت و آنرا مهر و موم کرد. هنگامی که مردم شهر چنین جنایت وحشیانه ای را از سوی عرب یاد شده مشاهده کردند، از او یکی دو ساعت مهلت خواستند و سپس پول را در اختیارش قرار دادند.^{۳۱۶}

حمله و یورش به غیر مسلمانان نیازی به آگاه کردن آنها ندارد

بر پایه حدیث شماره ۴۲۹۲ صحیح مسلم، حمله و هجوم به غیر مسلمانان نیازی

³¹⁵ Dr. Mohammed Malayeri, *The History and Culture of Iran*, vol. 3 (Tehran: Tus Publications, 1379), P. 231.

³¹⁶ *Ibid.*, pp. 220-221.

حدیث، آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی ۲۶۷
به آگاه کردن آنها پیش از حمله و تازش ندارد. عبدالله بن عمر پسر عمر بن الخطاب خلیفه دوم که جزء افرادی بود که به طایفه بنی مطلق حمله و هجوم برد و نیز جویریّه، زیباترین زن آن طایفه که هنگام حمله محمد به طایفه او به اسارت سربازان محمد درآمد و وی او را به سبب زیبایی خیره کننده اش به زنان حرمسرایش افزود، هر دو گواهی داده اند که محمد بدون آگاهانیدن این طایفه و زمانی که آنها بدون خبر از تهاجم محمد مشغول آب دادن به چهارپایانشان بودند به آنها حمله و یورش برده است. در این حمله ای که محمد بدون آگاهی پیشین به طایفه یهودی بنی مطلق انجام داد، آنها را که در برابر او سلاح به دست گرفتند همه را از دم تیغ گذرانید و دیگران را به اسارت در آورد.

ابن عون روایت کرده است: «من نامه ای به نافی نوشتم و از او پرسش کردم، آیا پیش از حمله و تهاجم به غیر مسلمانان لازم است که آنها را به اسلام دعوت کرد و به آنها آگاهی داد که هر گاه از پذیرش اسلام خودداری کنند، مورد حمله قرار خواهند گرفت؟ او در پاسخ من نوشت، این کار در آغاز ظهور اسلام معمول بود، ولی پس از مدتی متروک گردید. زیرا پیامبر الله بدون آگاهی پیشین و در زمانی که افراد طایفه یهودی بنی مطلق مشغول آب دادن به چهارپایانشان بودند، به گونه ناگهانی به آنها حمله برد. در این حمله پیامبر الله یهودیانی را که در برابرش سلاح به دست گرفتند کشت و دیگران را اسیر کرد و در همان روز (جویریّه بنت الحارث) را به اسارت گرفت. نافی اظهار داشت که این حدیث را عبدالله بن عمر که خودش جزء سربازان حمله کننده به طایفه یهودی بنی مطلق بوده، ابراز داشته است.»^{۳۷}

جابر و ابو هریره از یاران نزدیک محمد روایت کرده اند که محمد آشکارا گفته است: «جنگ بغیر از فریب و تیرنگ چیز دیگری نیست.» (صحیح مسلم، حدیث شماره ۴۳۱۱)

³¹⁷ Sahih Muslim, No. 4292, p. 942.

کشتن زنان و کودکان در یورش های شبانه مجاز است

صعب بن جثامه از محمد پرسش کرده است که آیا کشتن زنان و کودکان در یورش های شبانه مجاز است؟ محمد بنیانگزار در واقع دین وحشت پاسخ داده است: «آنها هم متعلق و وابسته به مردانشان هستند.»^{۳۸}

این حدیث دنباله و کامل کننده حدیث بالاست. زیرا در حدیث پیش محمد حمله و یورش به غیر مسلمانان را بدون آگاهی پیشین آنها مجاز و مشروع به شمار آورده و در این حدیث کشتار زنان و فرزندان افرادی را که به آنها حمله می شود، مجاز و اخلاقی بر شمرده است. بدیهی است که یک دین ترور و وحشت بدون دست زدن به چنین شرارت ها و جنایت های وحشیانه ای به هدف های شرم آور و دد منشانه اش دست نخواهد یافت.

باز نمود

حمله به افراد بیگناه و غارت و چپاول اموال آنها بدون اینکه از پیش به آنها آگاهی داده شود روش مجرمین حرفه ای است، چه رسد به کسی که با غایت گستاخی بر چسب پیامبری خدا به خود چسبانده است. در فرهنگ حقوق جزائی «دزدی ساده» و «دزدی تجاوزگرانه» با یکدیگر تفاوت داشته و دومی بمراتب زشت تر و ناپسند تر از اولی بوده و مجازاتش نیز بسیار شدیدتر از آنست. بدین شرح که «دزدی ساده» عبارت است از تصرف مال دیگری به گونه پنهانی و بدون آگاهی، اجازه و رضایت مالک آن. ولی «دزدی تجاوزگرانه» عبارتست از تصرف اموال دیگری با حمله و تهدید و جبر و زور و در حضور خود مالک آن.

بدیهی است که چون پیامبر الله هیچ کاری را بدون آگاهی و رضایت او انجام نمی دهد، بنابراین برای حمله و هجوم به افراد مردم و تصرف اموال و دارائی آنها با جبر و زور و خونریزی و اسیر کردن زنان و فرزندان آنها، از پیش اجازه الله و رضایت

³¹⁸ Sahih Muslim, Nos. 4319-4324, pp. 946-947.

اللّٰه را به دست آورده و لزومی نمی بیند که این کار را بدون آگاهی قربانیان جنایت خود و به گونه پنهانی انجام دهد.

گذشته از آنچه که گفته شد، در حالیکه اللّٰه خود را با افتخار در قرآن، مکار و آنهم بدترین مکارها (۴۲:۲۲:۵۰: ۲۱:۱۳: ۱۰: ۳۰: ۸: ۹۹: ۷: ۵۴: ۳)، قاهر (۶: ۱۸)، ممیت به معنی کشنده (۷: ۲۸)، گمراه کننده (۳۱: ۷۴: ۸: ۳۵: ۴۳: ۲۹: ۴: ۲۶: ۳۹: ۲۳: ۳۳، ۳: ۱۳: ۱۸۶: ۱۴۳: ۴)، غالب (۱۲: ۲۱)، قهار (۴۲: ۱۳)، جبار (۲۳: ۵۹)، منتقم بزرگ (۳۶: ۳۹) و همانند آنها می نامد، بنابراین، شگفت نیست که پیامبر چنین اللّٰهی جنگ را فریب و نیرنگ دانسته و به ارتکاب چنین جنایاتی دست بزند.

قاتل اسلامی مالک قانونی اموال مقتول است

ابوقتیاده روایت کرده است که در جنگ حنین، او یکی از مشرکین را به هلاکت رسانید و نبرد با پیروزی مسلمانان پایان پذیرفت. سپس محمّد کار تقسیم اموال غارت شده شکست خوردگان را بر دوش گرفت و در خلال انجام این کار اظهار داشت: «کسی که دشمنی را می کشد و دلیلی در دست دارد که این عمل را به اثبات برساند، اموال و دارائی های او را مالک خواهد شد.» ابوقتیاده ادامه می دهد: «در این جریان یکی از سربازان اسلام جلو آمد و ضمن اینکه گواهی داد که فرد مورد نظر بوسیله من کشته شده است، اظهار داشت که اموال فرد کشته شده در اختیار اوست و از من خواست که از حق خود در باره تصاحب اموال او چشم پوشی کنم. ولی محمّد و ابوبکر با پیشنهاد آن مرد مخالفت کردند و داوری نمودند که اموال او به من باید تعلق بگیرد. بنابراین آن مرد اموال فرد کشته شده را به من تحویل داد و من با فروش باره ای از آنها باغی در خیابان بنو سلمه خریداری کردم. این نخستین مالی بود که من پس از پذیرش اسلام به دست آوردم.»³¹⁹

عبدالرحمن بن عوف نیز روایت می کند: «در جریان جنگ بدر، دو نفر از جوانان انصار که به گونه کامل جوان بودند نزد من آمدند و به من گفتند، اگر ابوجهل را

³¹⁹ Ibid., No. 4340, pp. 950-951.

بشناسند با او به نبرد خواهند پرداخت و تا آن اندازه نبرد را با او ادامه خواهند داد تا یا آنها و یا ابوجهل کشته شود. من ابوجهل را به آنها نشان دادم. آن دو جوان با او درآویختند و سرانجام او را با شمشیرهای خود از پا درآوردند. سپس، آنها نزد محمد رفتند و شاهکار خود را به آگاهی او رساندند. محمد شمشیر آنها را بررسی کرد و هنگامی که مشاهده کرد از شمشیرهای آنها خون می چکد، دستور داد اموال و دارائی های ابوجهل در اختیار آن دو جوان قرار داده شود. یکی از این جوان ها (معاذ بن عمر بن الجموه) و دیگری (معاذ بن افرأ) نامیده می شد.^{۳۲۰}

سلامه بن الکوار روایت کرده است: «ما در جنگ هوزین در کنار محمد مشغول نبرد بودیم. یکی از روزها هنگامی که با محمد مشغول خوردن صبحانه بودیم، مردی که سوار شتر سرخرنگی بود از راه رسید، از شتر پیاده شد و پس از آنکه آنرا بست نزد ما آمد و به خوردن صبحانه مشغول شد و پیوسته کنجکاوانه به اطراف خود نگاه می کرد. ما نه او را می شناختیم و نه اینکه در وضع دفاعی مطلوبی بودیم. سپس به گونه ناگهانی آن مرد با شتاب برخاست، شترش را سوار شد و فرار اختیار کرد. من او را تعقیب کردم و هنگامی که به وی رسیدم، افسار شترش را در اختیار گرفتم و آنرا وادار به زانو زدن کردم. آنگاه شمشیرم را کشیدم و به فرق شترسوار نواختم و او را از پای درآوردم. پس از آن تمام اموال و از جمله سلاح های او را نزد محمد آوردم. پیامبر الله با پیروانش به استقبال من آمد و هنگامی که آگاهی یافت که او به دست من کشته شده، دستور داد تمام اموال و دارائی هایش به من تعلق بگیرد.^{۳۲۱}

باز نمود

در حدیث بالا محمد این پیامبر خدا، برای پیروان مسلمان مؤمنش وعظ می کند که ریختن خون فرد دیگری برهان مالکیت اموال و دارائی های اوست. به گفته دیگر، الله و پیامبر و قرآن، مردان با ایمان مسلمان را تشویق و ترغیب میکنند تا برای

³²⁰ Ibid., No. 4341, pp. 951-952.

³²¹ Ibid., No. 4344, pp. 952-953.

تملک اموال و دارائی های غیر مسلمانان و نیز زنان و فرزندان و از جمله زنان شوهردارشان، آنها را مقتول سازند. و پرسشی که در اینجا به وجود می آید اینست که آیا دزدان حرفه ای بغیر از این عمل می کنند؟ و پاسخ این پرسش شاید مثبت و یا «آری» باشد. زیرا دزدان حرفه ای پس از ارتکاب جرم و ربودن اموال قربانیان جنایت خود، ممکن است زیر تأثیر برخی ارزش های انسانی قرار گرفته و دست کم از تجاوز جنسی به همسر قربانیانشان خودداری کنند، ولی مسلمانان به این داده اخلاقی توجهی ندارند. زیرا الله در آیه ۲۴ سوره نساء، همخوابگی با زنان شوهردار افراد شکست خورده در جنگ هارا برای آنها مشروع و مجاز به شمار آورده است. براستی که اسلام چه مذهب مقدّسی است!

جهاد همسران محمد، پیامبر خدا

عایشه، سوگلی حرم محمد که در اسلام مادر مؤمنان فرنام گرفته است، روایت می کند: «زمانی همسران محمد از وی پروانه خواستند موافقت کند تا آنها نیز در جهاد شرکت جویند. محمد به آنها پاسخ داد که جهاد آنها برگزاری مراسم حج است.»³²²

باز نمود

آیا کسی از پیامبر مقدّس الله انتظار داشت پاسخی غیر از این به همسرانش بدهد؟ بدیهی است که الله آنقدر بی هوش و حواس نیست که یک فرد کبودن را به پیامبری اش برگزیند. او می داند چه می کند و به همین دلیل، پیامبرش را از بین ساهوش ترین بندگانش برگزیده است. پیامبر الله فرد نادان و راکاره مغزی نیست که به همسرانش پروانه بدهد به نبرد بروند و در جهاد شرکت کنند و چه بسا در میدان نبرد شهید شده و او را در رختخواب تنها بگذارند. تمام مزایا و پاداش های فرجودگری که

³²² Sahih al-Bukhari, vol. 4, pp. 83-84.

او برای شهدای جهاد شرح داده، درباره سایر مؤمنان مسلمان کار برد دارد و نه همسران محبوب و دلیند او. آیا هیچکس تا کنون فکر کرده است که هر گاه عایشه یا ماریه و یا زینب در جهاد زخمی می شدند و یا به دست دشمنان محمد می افتادند و آنها قرار بود متن آیه سوره نساء را درباره همسران محمد اجرا کنند چه می شد؟ در صورت پیش آمد چنین رخدادی دیگر چه کسی برای پیامبر الله باقی می ماند تا با او در زیر یک سقف حتماً بگیرد؟ تردید نیست در لحظه ای که او در پاسخ همسرانش گفته است: «جهاد شما برگزاری مراسم حج می باشد»، او کوشش کرده است خود را دیپلمات مآبانه با ادب و نزاکت نشان دهد، و گرنه هر گاه او می خواست راستگویانه و غیر ریاکارانه به آنها پاسخ دهد، می گفت: «جهاد شما آنست که با تمام وجود پیامبر مقدس و عزیز الله را در رختخواب راضی نمائید.»

پاداش های شهید شدن در جهاد

ابوهریره روایت کرده است که محمد گفت: «هر زخمی که در هنگام جهاد به بدن یک فرد مسلمان وارد شود، در روز قیامت مانند همان لحظه ورود ضربه به بدن او در هنگام جهاد به گونه شدید خونریزی خواهد داشت. رنگ خونی که از بدن جهادکننده خارج می شود دارای رنگ طبیعی خون است، ولی از آن بوی مشک برمی خیزد. من همیشه در جهاد پیشرو و پیشتاز خواهم بود و بسیار شوربختم که وسائل و امکانات کافی در اختیار ندارم تا سر بازانم بتوانند آنگونه که باید و شاید در جهاد از من پیروی کنند، ولی تردید ندارم که آنها در قلب هیچگاه میل ندارند از من عقب بمانند. به اللهی که جان من در دست های اوست سوگند که من آرمان می داشتم در راه الله کشته می شدم و سپس چندین مرتبه دوباره زنده می شدم و موهبت شهادت را تکرار می کردم.»^{۳۲۳}

انس بن مالک نیز روایت کرده است که پیامبر الله گفت: «هر کس که وارد بهشت شود، دیگر اگر تمام نعمت های این دنیا را نیز در اختیارش قرار دهند میل بازگشت

³²³ Ibid., No. 4630, pp. 1043-1044.

به این دنیا را نخواهد داشت مگر شهیدی که بخواهد ده مرتبه به این دنیا باز گردد تا هر مرتبه در راه الله کشته شود و از موهبت های افتخار آمیز شهادت چند باره بهره مند گردد.^{۳۲۲}

ابوهریره نیز روایت کرده است که از پیامبر الله پرسش شد: «چه عملی در این دنیا ثوابش برابر با کشته شدن در راه الله خواهد بود؟» پیامبر الله پاسخ داد: «هیچکس توانائی انجام چنین عملی را نخواهد داشت.» هنگامی که سه مرتبه از محمد این پرسش تکرار شد، او اظهار داشت: «مسلمانی که برای شرکت در جهاد از خانه خارج می شود، مانند فردی است که از زمانی که او از خانه خارج می شود تا زمانی که او از جهاد باز گردد به گونه دائم به نماز می ایستد، روزه می گیرد و تمام دستوراتی را که الله در قرآن داده است با نهایت رغبت و بدون کوچکترین سستی به مورد اجرا می گذارد.»^{۳۲۵}

انس بن مالک، سهل بن سعد اسدی و ابوهریره نیز روایت کرده اند که پیامبر الله گفت: «مسافرتی که در هنگام یک بامداد و یا شب برای جهاد در راه الله انجام می گیرد، ثواب و پاداشش از تمام دنیا و آنچه که در آن وجود دارد بهتر خواهد بود.»^{۳۲۶}

باز نمود

آیا در این گفته محمد که او آرمان دارد در راه الله کشته شود و سپس دوباره زنده گردد و در جهاد به همین ترتیب کشته شود، حقیقت وجود دارد؟ پاسخ این پرسش در برگ های تاریخ به ثبت رسیده است. برگ های تاریخ می گویند، زمانی که او جانش بسویله ساکنان مکه به مخاطره افتاد، برای نگهداری از جان خود، در سپتامبر سال ۶۲۲ همراه پدرزن جدیدش، ابوبکر از مکه به مدینه فرار اختیار کرد. همچنین، در جنگ احد محمد از بیم کشته شدن در حلقه چند نفر از پیروان

³²⁴ Ibid., No. 4635, p. 1045.

³²⁵ Ibid., No. 4346, p. 1045.

³²⁶ Ibid., No. 4641, p. 1046.

فداکارش پناه گرفت و آنها سپر او شدند. اگر این افراد سپر او نشده بودند، وی به آسانی جانش را در این جنگ از دست می داد. این افراد عبارت بودند از هفت نفر از انصار و هفت نفر از مهاجرین. با وجود این، سنگی به سوی او پرتاب شد که لب پائینش را پاره کرد و یکی از دندان های او را شکست و ضربه دیگری پیشانی اش را شکافت. یکی از سربازان قریش به نام قمنه ضربه شمشیری به فرق سرش حواله کرد که فکر کرد آن ضربه او را کشت ولی طلحه بن عبیدالله با دستش آن ضربه را دفع کرد، به گونه ای که برای همه عمر انگشتانش را از دست داد. محمد روی زمین در غلطید و قمنه با شادی به قریشی ها اظهار داشت که او ویرا از پای در آورد. این خبر در سراسر جبهه های نبرد از هر دو طرف شایع شد و بویژه بین سربازان محمد آشفتگی به وجود آورد. آنها فریاد می زدند: «پس الله تو کجاست و قولی که به تو داده بود، چه شد؟» تردید نیست کسی که یک کتاب از قول یک خدای فرضی دروغ می بافت، اظهار چنین لاف های فریبگرانه ای برایش بسیار آسان خواهد بود.^{۳۲۷}

یکی از مراسم حج هفت بار دویدن بین آلت های جنسی یک زن و مرد زناکار است

بر پایه آیه ۹۷ سوره آل عمران، هر مسلمان بالغی خواه زن و خواه مرد به شرط داشتن توانایی مالی موظف است دست کم یک بار در عمر به مکه برود و به انجام مناسک حج بپردازد.^{۳۲۸} نویسندگان فرهنگ های لغت، واژه حج را «آهنگ کردن برای انجام کاری» معنی کرده و این فریضه اسلامی پنجمین اصل از اصول اسلام را تشکیل می دهد. هر سال در حدود دو میلیون نفر از مسلمانان در روزهای هشتم، نهم و دهم ماه ذی الحجّه برای زیارت خانه کعبه، انجام مناسک حج و به دست آوردن فرنام «حاجی» به شهر مکه در عربستان سعودی مسافرت می کنند. مراسم حج شامل انجام

³²⁷ Willaim Muir, *The life of Mohammed*, pp. 261-262.

³²⁸ A. J. Wensinck, "Hadjdj," *The Encyclopedia of Islam*, New Edition (Leyden: E. J. Brill, and London: Luzac and Company, 1971), III, p. 31.

اعمال خرافاتی چندی است که یکی از آنها هفت مرتبه دویدن بین دو محلی است که یکی «صفا» و دیگری «مروه» و رو بهمرفته سعی بین «صفا و مروه» نامیده می شود که فاصله بین آنها در حدود یک چهارم میل می باشد. درباره تاریخچه صفا و مروه دو سنت و یا افسانه تاریخی وجود دارد، یکی «ابراهیمی» که در تورات آمده و دیگری که بوسیله مشرکین نقل شده و یکی از دیگری خرافاتی تر و مسخره تر به نگر می رسد.^{۳۲۹}

شرح ابراهیمی تاریخچه مروه و صفا که در تورات^{۳۳۰} آمده و تاریخنویسان و بسویژه^{۳۳۱} طبری هم به شرح آن پرداخته اند حاکی است، زمانی که ابراهیم ۸۵ ساله و همسرش سارا ۷۶ ساله بودند، چون فرزندی نداشتند، دل شکسته شدند و از اینرو شبی خدا به ابراهیم گفت: «من به زودی به تو برکت خواهم داد و ترا دارای فرزندی خواهم کرد.» آنگاه سارا برده مصری خود به نام هاجر را در اختیار ابراهیم گذاشت تا او را صیغه کند. ابراهیم با هاجر همخوابگی کرد و در نتیجه اسماعیل از هاجر زایش یافت. سپس، ابراهیم با سارا همخوابگی و اسحاق را زایش کرد. ولی هنگامی که سارا موقت شد اسحاق را زایش کند، نسبت به هاجر و اسماعیل احساس حسادت کرد و به ابراهیم فشار آورد تا آنها را از نزد خود براند. بنابراین، ابراهیم با اندوه و دلشکستگی هاجر و اسماعیل را از نزد خود اخراج کرد و آنها راه بیابان در پیش گرفتند. یهودی های شبه جزیره عربستان باور داشتند که عربها از نسل اسماعیل و یهودی ها از نسل اسحاق به جود آمده اند. ابراهیم بعدها هاجر و فرزندش اسماعیل را به مکه آورد و آنها را در آن درّه رها کرد و از آن پس الله مراقبت از آنها را بر دوش گرفت.

هنگامی که هاجر و اسماعیل در مکه بودند، روزی اسماعیل بسیار تشنه شد.

³²⁹ Genesis, 15:5, 16: 10-11; 17: 20-21; 21: 8-21.

³³⁰ Karen Armstrong, *Muhammad* (London: Victor Gollancz Ltd., 1991), p. 161; F. E. Peters, *The Hajj* (Princeton, New Jersey: Princeton University Press, 1994), pp. 4, 18-19.

³³¹ Tabari, *The History of al-Tabari*, vol. 2: 72-74.

مادرش در جستجوی آب برآمد، ولی نتوانست آبی در آنجا بیابد. در این اثنا آوائی از سوی صفا به گوشش رسید و برای یافتن آب بدان محل رفت ولی آبی نیافت. سپس آوای دیگری از سوی مروه، هاجر را به خود آورد. او در جستجوی آب برای فرزندش اسماعیل بدانجا رفت، ولی در آنجا نیز آبی نیافت. آنگاه از محلی که اسماعیل را ترک کرده بود آوای چند جانور شنید. با شتاب به آن محل رفت و مشاهده کرد که جبرئیل در آنجا حضور یافته و به فرزندش اسماعیل آموزش می دهد با پایش زمین را بکند و از نقطه ای که اسماعیل به کندن زمین پرداخت، ناگهان چشمه آبی به خارج فواره زد. این چشمه بعد از آن به چاه مقدس زمزم تبدیل و مشهور گردید. کتاب سفر تکوین تورات باور دارد که چاه زمزم قدیمی ترین چاهی است که در دنیا به وجود آمده است. اکنون نکته آنست که هفت بار دویدن بین صفا و مروه که یکی از مراسم برگزاری مناسک حج به شمار می رود برای آن به وجود آمده تا دویدن هاجر بین صفا و مروه را در جستجوی آب، در ذهن حاجیان یادآوری و بزرگ نمائی کند.

افسانه دیگری که در باره تاریخچه رسم هفت بار دویدن بین صفا و مروه در هنگام برگزاری مناسک حج در مکه وجود دارد بوسیله ابن اسحق^{۳۳۲} این کثیر^{۳۳۳} و بسیاری از حدیث نویسان مشهور دیگر شرح داده شده است. بر پایه نوشته ابن اسحق پیش از ظهور محمد و اسلام، مردی به نام «اساف بن عمر» و زنی به نام «نعیلا بنت وائل» که هر دو از طایفه جهرم بودند، در خانه کعبه با یکدیگر عمل زنا انجام دادند و به سبب انجام این عمل زشت در خانه مقدس کعبه، الله آندو را به سنگ تبدیل کرد. ابن اسحق، به روایت عایشه همسر محمد می نویسد: «ما پیوسته می شنیدیم که اساف و نعילה مرد و زنی بودند از طایفه جهرم که در خانه کعبه مرتکب زنا شدند و در نتیجه الله قادر متعال آنها را تبدیل به سنگ کرد.»^{۳۳۴}

^{۳۳۲} *Ibn Ishaq*, 1955: 3

^{۳۳۳} *Ibn Kathir, The Life of the prophet Muhammad*, trs. Prof. Trevor Le Gassick, vol. 1(U.K. Garnet Publishing Limited, 2000), pp. 39, 47.

^{۳۳۴} *Ibid.*, p. 39.

پس از اینکه اساف و نعילה به سنگ تبدیل شدند، مردم قریش برای اینکه دیگران درس عبرت بگیرند، مجسمه سنگی اساف را روی کوه صفا و مجسمه سنگی نعילה را روی کوه مروه قرار دادند. هر گاه چنین باشد، تردید نیست که هر مسلمانی که هنگام برگزاري مناسک حج هفت بار بین صفا و مروه می دود، به گونه طبیعی بین مجسمه های این دو فرد زناکار و همچنین بین آلات تناسلی سنگی شده آنها هم خواهد دوید. ابن اسحق همچنین می نویسد: «در دوره ای که طایفه خزعه در مکه قدرت را در دست داشت، مردم این سرزمین بغیر از بت الله، این دو مجسمه سنگی را نیز می پرستیدند.»^{۳۳۵}

در باره این داستان دست کم پنج پرسش وجود دارد که هیچ فقیه و یا عالم اسلامی حاضر نیست به آنها پاسخ گوید:

- ۱- این دو مجسمه در کجا نهاده شده اند که تا کنون کسی آنها را ندیده است؟
- ۲- این چگونه فلسفه ای است که مسلمانان دیندار و پرهیزکار باید مجسمه دو فرد زناکار را پرستش کنند؟
- ۳- منطق الهی را در باره هفت بار دویدن بین مجسمه های سنگی دو فرد زناکار چگونه می توان فرودگرائی کرد؟
- ۴- چرا به جای اینکه الله قادر متعال فرمان بدهد که مجسمه های سنگی دو فرد گناهکار و زناکار را در دوزخ قرار دهند، مقرر داشته است، آنها را در نزدیکی خانه خودش نگهداری کنند؟
- ۵- آیا بهتر نبود که به جای مجسمه دو فرد زناکار لعنتی الله فرمان می داد تا مجسمه های آدم و حوا را در بالای کوههای صفا و مروه قرار دهند.

اگر هیچ دانشمند اسلامی نه می تواند و نه میل دارد به پرسش های بالا پاسخ دهد، ولی ایمان نابینای مسلمانان خردباخته در انجام این کار تاج پیروزی را بر سر نهاده است؟

دروغگوئی و فریبکاری در اسلام مشروع و مجاز به شمار می روند

محمد، فردی که خود را پیامبر الله شناختگری می کرد، آشکارا می گوید: «جنگ، نوعی فریب است»، افزون بر آن دروغگوئی و فریب در روابط انسانی مشروع و مجاز است. شگفتی ندارد که دروغگوئی «تقیه» یکی از فروزه های مذهب شیعه گری بر شمرده شده است. صحیح البخاری و صحیح مسلم هر دو به شرح احادیثی پرداخته اند که بر پایه آنها محمد، دروغگوئی، فریبکاری و ریاکاری را در روابط انسانی مجاز شمرده است.

ماکیاولی پدر دانش های سیاسی عصر امروز در نه سده پیش، ناپلئون بناپارت دوست سال پس از او و ژاپنی ها در میانه های سده بیستم، نوعی از چنین عقیده ای را مورد بررسی قرار دادند.^{۳۳۶} ولی هیچیک از این افراد پیوندی با الله نداشتند، در حالیکه محمد خود را پیامبر الله شناختگری کرد. صحیح البخاری می نویسد:

«ابوهریره روایت کرده است که پیامبر گفت، (پادشاه ایران نابود خواهد شد و پس از او دیگر پادشاهی در آن سرزمین روی کار نخواهد آمد. پس از او سزار روم از بین خواهد رفت و شما اعراب قادر خواهید بود گنجینه های ثروت آنها را در راه الله هزینه کنید.) او ادامه داد که جنگ و نبرد نوعی نیرنگ و فریب است.»^{۳۳۷}

در دو حدیث بعدی نیز صحیح البخاری تکرار می کند که محمد پیامبر الله اظهار داشت که: «جنگ نوعی فریب و نیرنگ است.» در رویدادهای زندگی محمد، رخدادهایی به وقوع پیوسته که واقعیت احادیث بالا را در زندگی عملی او به اثبات می رساند. یکی از آن رویدادها آنست که زمانی محمد بوسیله نیروهای مخالف خود محاصره شد و نعیم بن مسعود را که به طایفه غطفان وابسته بود و به تازگی اسلام

³³⁶ R.V.C. Bodley, *The Messenger, The Life of Mohammed* (New York: Doubleday and Company Inc., 1946), pp. 154-55.

³³⁷ *Sahih Al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammed Muhsin Khan, vol. iv, No. 267, pp. 166-167; *Sahih Muslim*, vol iii, p. 945.

آورده و در سرشت فردی توطئه گر و دوپهمن بود، احضار کرد و از او خواست در برابر پاداشی که به وی پرداخت خواهد کرد بین دشمنانش که بر ضد او متحد شده بودند، با دروغگوئی و اظهار مطالب نادرست فتنه و توطئه کند و روابط آنها را درهم بریزد. هنگامی که محمد کوشش می کرد وی را برای این کار آماده کند به وی اظهار داشت که این عمل به گونه کامل مجاز است، زیرا جنگ بغیر از نیرنگ و فریب چیز دیگری نیست.

بر پایه آموزش هائی که محمد به نعیم بن مسعود داد، او نخست نزد رؤسای طایفه یهودی بنی قریظه رفت و در حالیکه خود را دوست و همیار آنها معرفی می کرد، اظهار داشت آنها نباید به قریش که با آن طایفه بر ضد محمد متحد شده اند، اعتماد کنند، زیرا ممکن است طایفه قریش در جریان درگیری آنها را تنها بگذارند. بنابراین بهتر است برای اطمینان از اینکه طایفه قریش اتحادشان را با آنها نخواهند شکست، از آنها بخواهند گروگان هائی در اختیارشان بگذارند تا این امر ضمانتی برای پایبندی به تعهدشان باشد. رؤسای طایفه یهودی بنی قریظه که از نفس این توطئه نا آگاه بودند با خود اندیشیدند که این کار برایشان زیانی به بار نخواهند آورد و خود را قربانی توطئه محمد کردند.

از دگر سو، نعیم بن مسعود نزد سران قریش که بر ضد محمد با بنی قریظه متحد شده بودند رفت و به آنها گفت، یهودی های بنی قریظه با محمد کنار آمده و برآند تا از آنها درخواست کنند گروگان هائی در اختیارشان قرار دهند تا برای نشان دادن حسن نیتشان به محمد گروگان ها را به او تحویل دهند و بدیهی است که محمد آنها را خواهد کشت. این توطئه به زودی به ثمر نشست و بین قریش و بنی قریظه جدائی افتاد. ابن اسحق تأکید می کند که نقشه این توطئه را خود محمد طرح ریزی کرد و چگونگی اجرای آنرا به نعیم بن مسعود آموزش داد.^{۳۳۸}

در حدیث دیگری صحیح البخاری می نویسد:

³³⁸ Muir, *The Life of Mohammad*, p. 313; John Bagot Glubb (New York: Stein and Day, 1970), p. 247.

نگاهی نو به اسلام

«جاسر روایت کرده است که محمد روزی روبه پیروانش کرد و گفت، (چه کسی حاضر است کعب بن اشرف یهودی را بکشد و مرا از دست او نجات دهد؟) محمد بن مسلمه پاسخ داد، (آیا میل داری من این کار را انجام دهم؟) پیامبر به او پاسخ مثبت داد. محمد بن مسلمه افزود، (بنا بر این به من اجازه می دهی که این کار را با دروغگوئی و فتنه و توطئه به فرجام برسانم؟) محمد، اظهار داشت، «آری، تو اختیار کامل داری در این باره هرگونه که مناسب بدانی عمل کنی.»^{۳۳۹}

ابن اسحق به شرح رویداد دیگری می پردازد که سرشت کژنهاد محمد را بیشتر آشکار می کند. بدین شرح که زمانی که محمد یهودیان خیبر را شکست داد، یکی از پیروانش به نام حجاج بن ایلات از او درخواست کرد به وی اجازه دهد به مکه برود و وامهائی را که برخی از بازرگانان و مردم مکه به او بدهکارند، وصول کند. هنگامی که محمد با درخواست او موافقت کرد وی افزود، آیا او می تواند برای انجام هدفش دروغ بگوید؟ محمد نه تنها برای حفظ ظاهر هم که شده بود در دادن پاسخ به او درنگ نکرد، بلکه با روی خوش به او گفت، «هرچه میل داری به آنها بگو.»^{۳۴۰}

پس از اینکه حجاج موافقت محمد را به دست آورد، به مکه رفت و هنگامی که با نخستین گروه مردم مکه روبرو شد و آنها از خبرهای جنگ خیبر از وی پرسش کردند، در پاسخ به آنها اظهار داشت: «در این باره خبرهای خوبی برایتان دارم. بدین شرح که محمد به گونه کامل در این جنگ شکست خورده و پیروانش کشته شده اند. یهودی ها محمد را دستگیر کرده، ولی نمی خواهند خودشان او را بکشند، بلکه برآند تا او را به مکه بیاورند تا بازماندگان افراد خانواده هائی که به دست او کشته شده اند او را بکشند و انتقام خون افراد خانواده شان را از او بگیرند.» این خبر با شتاب در سراسر شهر مکه منتشر شد. به دنبال این شایعه پراکنی دروغ و تهی از واقعیت، حجاج از بدهکارانش درخواست کرد، وامهای خود را به او بازپرداخت کنند

³³⁹ *Sahih Al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammed Muhsin Khan, vol. iv, Nos. 270 and 271.

³⁴⁰ Ibn Ishaq, p. 519

تسا او بتوانند با شتاب به مدینه بازگردند و پیش از اینکه بازرگانان وارد مدینه شوند، اموال و دارائی هائی را که یهودی های خیر از محمد به غنیمت گرفته اند، از آنها خریداری نماید.

اهالی مکه سخنان حجاج را باور کردند و به بدهکاران او فشار آوردند که وامهای خود را به او بازپرداخت کنند. پس از اینکه حجاج بستانکاری های خود را وصول کرد با شتاب نزد عباس، عموی محمد رفت و از او قول گرفت تا مدت سه روز (که او فکر می کرد از دسترس مردم مکه خارج خواهد شد)، آنچه را که وی به او می گوید برای مردم مکه فاش نسازد. پس از اینکه عباس در این باره به او قول داد به وی اظهار داشت: «به الله سوگند پسر برادرت یهودیان خیر را به گونه کامل شکست داده، تمام اموال و دارائی های آنها را به غنیمت گرفته و بین خود و پیروانش تقسیم کرده و در لحظاتی که من در شرف ترک مدینه بودم، او در حال ازدواج با صقیه، همسر یکی از سران خیر بود که محمد شوهرش را در جنگ کشته بود.»³⁴¹

مشروعیت دروغگوئی در اسلام نشانگر آنست که یا محمد از متن ده فرمان ناآگاه بوده و یا ارزش های اخلاقی او به اندازه ای دونمایه بوده که او آنرا نادیده گرفته است. زیرا محمد همه جا پیوسته گفته است، کیش او دنباله دو دین پیشین موسویت و مسیحیت و بسویژه شکل تکاملی آنهاست، ولی شگفتنا که اصل نهم ده فرمان را که در (سفر خروج، ۱۶: ۲۰) می گوید: «تو نباید در باره همسایه ات شهادت دروغ بدهی،» نادیده گرفته است. این اصل در سفر تثبیه (۵: ۲۰) نیز تکرار شده و در زبور داود (۱۱: ۲۷، ۳۵) نیز این عمل بسیار زشت شمرده شده است. در کتاب امثال تورات نیز نوشته شده است، یکی از چیزهائی که خداوند به سختی از آن نفرت دارد، دروغگوئی و شهادت دروغ است. (۶: ۱۹) کتاب امثال در جای دیگر می نویسد: «مردی که حقیقت گوست شهادت درست می دهد، ولی مرد فرومایه در گفتارش دروغ و نیرنگ به کار می برد. نه تنها شهادت دروغ عملی زشت و نکوهیده می باشد، بلکه دروغگو از مجازات نیز در امان نیست.» (۱۷: ۱۲) عهد جدید نیز در کتاب

³⁴¹S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1972), pp. 184-185.

مقرس (۱۵:۱۹)، شهادت دروغ را یکی از گناهانی بر شمرده که تنها افراد زشت سیرت به ارتکاب آن می پردازند.

اگر چه محمد کیش نوپنیادش را دنباله ادیان ابراهیمی و شکل تکاملی آنها می دانست، ولی گویا خدای او با خدای آن دو دین تفاوت داشت. او برای خود الهی را آفرینش کرد که ارزش های اخلاقی اش از سرشت خود او در وجودش دمیده شده بود و بنابراین او هم مانند خود محمد، گویا با اصول اخلاق، شرافت و نیوند و گفتار و کردار راستین بیگانه می باشد. درست است که محمد بسیار تلاش کرد تا نشان دهد که خدای او همان خدائی بوده که موسی و عیسی را به رسالت برگزیده، ولی در دروغگوئی، نیرنگ و آدمکشی، ثابت کرد که سرشت او با پادیه نشینان بدون فرهنگ، تجاوزگرو راهزن عربستان پیوند خود را نگهداری کرده است.

بدن های پرنده های سبز در بر دارنده روان شهدای باشند

زمانی از عبدالله بن عمر درباره آیه ۱۶۹ سوره آل عمران پرسش شد. این آیه می گوید:

وَلَا تُحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَمُنُّونَ بِاللَّهِ وَأَمَّوْنَا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَوُّونَ

«فکر نکنید که شهیدان راه الله مرده اند، بلکه آنها زنده جاودانی بوده و نزد الله منتقم می باشند.»

عبدالله بن عمر در برابر پرسشی که درباره آیه بالا از او شد، پاسخ داد: «ما مفهوم این آیه را از پیامبر الله پرسش کردیم و او پاسخ داد،» (روان های شهدای اسلام در بدن پرنده های سبزی که در درون چلچراغ هائی که از عرش الله آویزان است برای خود آشیانه ساخته، نهاده شده است. آنها از هر یک از درخت های بهشت که اراده کنند میوه خواهند خورد و در آشیانه هائی که در لابلای چلچراغ های عرش الله ساخته شده، بسر خواهند برد. زمانی الله به آنها نگرسی افکند و پرسش کرد، ((آیا شما به هیچ چیزی نیاز دارید؟)) آنها پاسخ دادند، ((بالا تر از این ما چه می توانیم داشته باشیم، از هر یک از درخت های بهشت که اراده کنیم هر میوه ای که میل داشته

باشیم خواهیم خورد.)» الله این پرسش را سه مرتبه تکرار کرد. هنگامی که آنها فهمیدند تا به پرسش الله پاسخ ندهند پرسش تکرار خواهد شد گفتند، ((ای الله، ما آرمان داریم تو دوباره روان ما را به بدنمان بازگردانی تا باز زنده و بتوانیم دوباره شهید شویم.)) هنگامی که الله اطمینان یافت که نعمت های بهشت هیچ نیازی برای آنها باقی نگذاشته آنها را به حال خود گذاشت تا به بهره گیری از لذت های بهشت ادامه دهند.^{۳۳۲}

زمانی که عدل اسلامی اجازه آب دادن به افراد در حال جان کندن نمی دهد

در فصل دوم زیر فرنام «آیا محمد یک فرد خونخوار بود؟» در باره رویداد بادیه نشینان طایفه «اکل» به گونه یالیده توضیحی داده شد، ولی جزئیات این رویداد بنا به روایت «انس بن مالک» به شرح زیر است:

«هشت نفر از بادیه نشینان طایفه (اکل) و یا (اورینیا) در مدینه نزد محمد آمدند و اسلام آوردند و آنگاه تصمیم گرفتند در مدینه بمانند و با مردم قبیله الصفا مشغول ادامه زندگی شدند. ولی آب و هوای مدینه برای آنها سازگار نبود و به بیماری طحال مبتلا شدند. پس از ابتلای به بیماری آنها نزد محمد رفتند و از بیماری لب به شکوه گشودند. محمد به آنها توصیه کرد به بیابان های نزدیک «الجمعه» نزد شتربان او به نام یاسر بروند و از او بخواهند به آنها شیر و ادرار شتر بدهد تا درمان پیدا کنند. آنها بر پایه توصیه محمد رفتار کردند و درمان یافتند. آنگاه شتربان را کشتند، شترها را ربودند و راه بیابان در پیش گرفتند. یاسر شتربان محمد آنها را تعقیب کرد تا از این کار بازشان بدارد و شترها را از ایشان بازستاند. آن گروه هشت نفری زمانی که مشاهده کردند شتربان از آنها دست بردار نیست، وی را کشتند و در دل بیابان فرار اختیار کردند.

هنگامی که خبر این رویداد به محمد رسید، او بیست نفر از پیروانش را

³⁴² Sahih Muslim, No. 4651, pp. 1047-1048.

به فرماندهی (کُرزین جابر)^{۳۳۳} که او نیز در پیش به راهزنی اشتغال داشت و بعد اسلام آورده و خدمت محمد را بر دوش گرفته بود، برای تعقیب و دستگیری آنها روانه داشت. (کُرزین جابر) آنها را دستگیر کرد و با شترهای ربوده شده، بغیر از یکی که بوسیله شترربایان کشته شده بود نزد محمد آورد. بدیهی است که مجازات این گروه بر پایه سنت تازی ها مرگ بود، ولی محمد آنچنان مجازات وحشیانه ای برای آنها تعیین کرد که سنگدل ترین و وحشی ترین فرد نیز چنین عمل ستمگرانه ای را در بساره افراد دیگری هر اندازه نیز جنایتکار باشند انجام نخواهد داد، چه برسد به فردی که خود را پیامبر خدا، رهبر مذهبی و منادی عدل و انصاف معرفی می کند. بدین شرح که محمد دستور داد دستها و پاهاى آنها را ببرند و چشمهایشان را درآورند. آنگاه بدن های مُثله شده آنها را روی سنگ های سوزان بیابان القبه (که محمد در آن زمان در آنجا حضور داشت) در زیر آفتاب بیندازند تا جان دهند. وحشیانه تر از اعمال نسانسانی یاد شده اینکه افراد آن گروه که بدنشان پاره پاره و چشمهایشان از حدقه بیرون آورده شده و در حال جان کندن بودند، درخواست آب کردند، بر پایه حدیث صحیح البخاری که اعتبارش برابر با کتاب قرآن است، محمد دستور داد به آنها آب نیز داده نشود تا جان دادند.^{۳۳۴}

صحیح البخاری در حدیث دیگری می نویسد: «پیامبر دستور داد حتی از دادن آب به افسرادی که از دین برگشته و بر ضد او شورش کرده بودند، داده نشود تا آنها جان دادند.»^{۳۳۵}

^{۳۳۳} در سال دوم هجری (۶۲۳ میلادی)، کُرزین جابر رئیس طایفه فحری که یک غارتگر حرفه ای بود به گله های گوسفندان و شتران محمد که در چند میلی شهر مدینه به نام «الجمعه» مشغول چریدن بودند حمله کرد و آنها را ربود. محمد او را تعقیب کرد و به دژه ای به نام صفوان در ناحیه بدر رسید، ولی در دستگیری او موفقیتی به دست نیاورد و به مدینه بازگشت کرد. این نخستین باری بود که محمد به منطقه بدر لشکر کشی کرد. کُرزین جابر بعدها اسلام آورد و به پاران محمد پیوست.

^{۳۴۴} Ibn Hisham, p. 998f.; At-Tabari, 1:1559; Al-Wakidi, p. 240f.; Ibn Sa'd, p. 67f. quoted in William Muir, *The Life of Mohammad*, p. 350; *Sahih al-Bukhari*, viii: 519-522.

^{۳۴۵} *Sahih al-Bukhari*, viii: 520-521.

در پی شاهکار ناجوانمردانه بالا، محمد برای رهائی از فشار احساس درونی گناه از این عمل قضابانه، آیه ۳۳ سوره مائده را به قرآن افزود که می گوید:

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِمَّنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۳۳﴾

«کیفر آنهایی که با الله و رسول او در روی زمین به جنگ برخیزند و فساد کنند، جز این نباشد که آنها را بکشند یا به دار بزنند و یا دستها و پاهایشان را برخلاف (دست راست و پای چپ و پای راست و دست چپ) و یا آنها را از شهرشان بیرون کنند که این مجازات دنیوی آنهاست، ولی در آخرت نیز عذابی سخت خواهند کشید.»

پرفسور مویر، پس شرح رویداد بالای می نویسد: «اینچنین قاتون و داوری ستمگرانه ای که این آیه قرآن برای مسلمانان مقرر کرده تا به امروز در سراسر دنیای اسلام رسمیت خود را نگهداری کرده است.»^{۳۳۶}

الله محمد پیامبر خود را مجاز کرده است، هر گونه جنایتی که میل دارد در باره مخالفانش مرتکب شود

اگر چه خون و خونریزی با فرهنگ بادیه نشینی تازی هادر آمیخته بود، ولی آنها بر پایه سنت های قبیله ای از دیرباز اگر چه بت پرست بودند، چهار ماه سال که آنها را ماههای حرام (ذیقعه، ذیحجه، محرم و رجب) می نامیدند، از خونریزی و برادر کشی اجتناب می ورزیدند و همچنین از ریختن خون کسی که به خانه کعبه پناه می برد خودداری می کردند.^{۳۳۷} ولی محمد مردی که ادعا می کرد رسالتش ترغیب تازیان به یکتاپرستی است، هر دوی این قواعد سنتی را زیر پا گذاشت. او حتی برای قاعده نخست آیه ۵ سوره توبه را وارد قرآن نمود و بر پایه نوشته ابن اسحق با آوردن حدیث زیر خود را از قاعده دوم نیز استثنا کرد و بیشرمانه گفت، الله تنها به من اجازه

³⁴⁶ William Muir, *The Life of Mohammad*, p. 350.

^{۳۳۷} به مطالب صفحه ۵۲ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

داده است، هر کس را اراده کنم جاننش را بگیرم. ابن اسحق در این باره نوشته است که محمد گفته است:

«قانون سنتی تازی ها به هیچکس اجازه نمی داد در مکه خونریزی کند. پیش از من هیچکس حق نداشت کسی را در مکه به قتل برساند، پس از منم این عمل برای هیچکس مجاز و قانونی نیست. اگر کسی بگوید، (پیامبر در مکه مرتکب قتل و خونریزی شده است)، به او بگوئید، (الله به پیامبرش چنین اجازه ای را داده، ولی به کس دیگری چنین پروانه ای را نخواهد داد).»^{۳۴۸}

باید دانست که این تنها آدمکشی نبود که الله پروانه ارتکاب آزادانه آنرا به گونه انحصاری برای پیامبرش صادر کرد و به او اجازه داد هر زمانی که اراده کرد خون هر کسی را که خواست بریزد، بلکه الله همچنین در آیه ۵۰ سوره احزاب به او پروانه داد، با هر زنی که خود را در اختیار او گذاشت و پیامبر نیز آن زن را پسندید با وی به رختخواب برود. و این الله لَجْرَ تر از پیامبر در پایان آیه یاد شده تأکید کرد، «ما اینهمه مزیت را تنها به تومی دهیم و نه سایر مؤمنان تا در امر زنیارگی برای تو هیچ اشکالی به وجود نیاید.»

³⁴⁸ Ibn Ishaq, p. 555.

فصل ششم

فرمان محمد برای ترور و کشتار مخالفانش

آنهایی که مخالف کشتار هستند، در اسلام جانی ندارند. پیامبر ما با دست‌های مبارکش آدم می‌کشت. امام ما، علی در یک روز بیش از هفتصد نفر را کشت. اگر برای زنده نگهداشتن دین، خونریزی لازم باشد ما آماده انجام این خدمت هستیم.

Sheikh Sadegh Khalkhali, Islamic Judge (Amir Taheri, *Holy Terror*, p. 36)

پیروزی شگفت‌آور محمد در جنگ بدر (فوریه ۶۲۴ میلادی - سال دوم هجری قمری)، نقطه عطف بزرگی در تاریخ اسلام، حتی جهان و زندگی محمد به وجود آورد. اهمیت پیروزی محمد را در این جنگ با پیروزی کنستانتین بزرگ بر ماکزنتیوس در جنگ پل میلویان و همچنین شکست آتیلادر شالونس می‌توان برابر دانست. پس از جنگ بدر، محمد یک کاروانسرن جاه‌طلب و تشنه قدرت توانست به آرمان‌های متراکم شده دیرینه‌اش جامه عمل بپوشاند و ادعای پیامبری کند. در ماه‌های پیش از آغاز جنگ بدر، محمد و اسلام او دچار بحران شده و به فتور و ناتوانی اقتصادی بود و هر گاه جنبه روحانی و دینی ادعای او نبود، ساختار سیاسی آن به آسانی نابود شده بود. به هر روی، پیروزی محمد در جنگ بدر جایگاه او را در مدینه به گونه قابل توجهی توانمند نمود و قدرت‌ش را در این شهر استوار کرد. مسلمانان جنگ بدر را یک معجزه الهی به‌شمار آوردند، چنانکه آیه ۱۷ سوره انفال

می گوید: «تو آنها را نکشتی، الله آنها را کشت و این تیرهای تو نبود که به آنها اصابت می کرد، بلکه تیرهایی بود که الله به سوی آنها پرتاب می کرد...» پس از جنگ بدر، پیروزی محمد روز به روز افزون تر شد و بخت نیز در رویدادهای بعدی با او یاری نمود. یکی از موفقیت های او این بود که برخی از زمین های بین مکه و مدینه در جهت دریسای سرخ را بوسیله امضای پیمان و برخی دیگر را با نبرد در اختیار گرفت. شترچرانی که ادعای پیامبری اش را با کاروانزنی آغاز کرد، اکنون در جایگاه یک پیامبر تکیه می زد.^{۳۴۹}

پا به پای توانمند شدن در مدینه، محمد انتظار داشت، یهودی های این شهر دعوت پیامبری اش را پذیرا شوند، ولی هنگامی که مشاهده کرد، بجز گروه ناچیزی، سایر یهودی ها بهیچوجه پذیرای ادعای پیامبری اش نیستند، پیوندش را با آنها برید. در نتیجه این رویداد، نه تنها یهودی های مدینه ادعای پیامبری اش را نپذیرفتند، بلکه او را به ساد تمسخر گرفتند و روز به روز به دشمنی خود نسبت به او افزودند. چون محمد توانائی آنرا نداشت تا به چکامه های نیشدار و طعنه آمیزی که چکامه سرایان یهودی بر ضد او می ساختند پاسخ بگوید، به عملیات تروریستی متوسل شد و آنها را یکی پس از دیگری وحشیانه ترور کرد.

کشتن عصما دختر مروان

به گونه ای که در بالا گفتیم، پیروزی محمد در جنگ بدر در پیشبرد هدفهایش بسیار کارساز بود و پایه های قدرتش را در مدینه استحکام بخشید. بنابراین، از اینکه برخی از افراد در برابرش بر پا خیزند و ادعای پیامبری اش را انکار کنند، به سختی بهییم و هراس افتاد. بدیهی است در همبودگاهی که افراد آن از سواد بهره ای ندارند، چکامه سرایان در چنین اجتماعی جای رسانه های گروهی را می گیرند و با چکامه هایشان در کیفیت اندیشه گری مردم نفوذ می کنند. نخستین کسی که از بین این افراد هدف نابکاری محمد واقع شد، بانوی چکامه سرائی بود به نام عصما دختر مروان که به طایفه بنی اوس و خانواده ای که با محمد مخالف بودند تعلق

³⁴⁹ David S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (New York: Books for Librarian Press, 1972), pp. 288-289.

داشت. کشته شدن این بانوئی که دارای پنج پسر بود، نخستین خونی است که به فرمان محمد در مدینه ریخته شد.^{۳۵۰}

عصما از اسلام نفرت داشت و با محمد مخالف بود. این زن با استعداد سرشاری که در چکامه سرائی داشت، در چکامه های خود اسلام را به باد اهانت می گرفت و آنهایی را که پشت سر محمد، آدمکشی که اینهمه از افراد قبیله خود را از دم تیغ گذرانده بود جمع شده و از او پشتیبانی می کردند، به سختی انتقاد می کرد. افراد سامی به آسانی چکامه سرائی را می آموزند و چکامه های عصما بزودی در سراسر مدینه ورد زبانها شد و خشم محمد و پیروانش را به سختی بر ضد عصما برانگیخت.

چکامه ها و هجوئیاتی که عصما دختر مروان بر ضد اسلام و محمد می سرود، بمراتب از چامه های سایر چکامه سرایان نیشدارتر و تهاجره آورتر بود. چکامه زیر یکی از آنهاست:

گا ... باد مردان مالک و نیات و عوف
گا ... باد مردان خزر ج (از قبایل و طوایف مدینه)
شما دور بیگانه ای گرد آمده اید که به ما تعلق ندارد،
او نه از مراد است و نه مذهب (طوایف یعنی):
آیا این درست است که او رهبرانتان را بکشد و شما به او امید بیندید؟
درست مانند آدم گرسنه ای که به آشی که در حال پختن است، دل می بندد
آیا بین شما فرد با شرفی یافت نمی شود تا حساب او را برسد؟
و ریشه امید را در دل ساده لوحان خشک کند.^{۳۵۱}

به زودی ابیات اشعار عصما دهان به دهان گردش کرد و به سختی در دل محمد بیم و هراس تولید نمود. بنابر نوشته پروفیسور مویر که از ابن هشام برداشت کرده

³⁵⁰ Muir, *The Life of Mohammad*, p. 239.

³⁵¹ *Ibn Hisham*, ed. Cit. 292f., quoted in Rodinson, *Mohammad*, trans. Ann Carter, pp. 157-158.

است، محمّد که چکامه های عصما به سختی او را آزرده بود، به بیروانش اظهار داشت:

«چه کسی حاضر است، مرا از دست این زن آزاد سازد؟»^{۳۵۲}

عمیر بن ادی الختمی، مرد نایبانی که شوهر پیشین عصما و از قبیله او بود، داوطلب شد تا هدف زشت محمّد را به فرجام برساند. آن زمان سال دوم هجری بود و تنها چند روز از بازگشت محمّد از جنگ بدر می گذشت. در دل یک شب تاریک، هنگامی که عصما در خواب بود و جگرگوشه هایش در اطرافش خوابیده و کم سن و سال ترین آنها روی سینه مادر غنوده و از پستانش شیر می خورد، عمیر نایبانی که نه تنها از چشمان بدن، بلکه از چشمان دل نیز نایبانی بود، کودک شیرخواره عصما را از روی او دور کرد و آنچنان وحشیانه خنجرش را در سینه او فرو برد که از پشتش خارج گردید.

بامداد روز بعد، هنگامی که محمّد پیامبر خدا از کشتن عصما آگاه شد، زمانی که برای نمازگزاری به مسجد آمد، روبه عمیر کرد و اظهار داشت: «آیا دختر مروان را تو کشتی؟»

عمیر، پاسخ داد: «آری، ولی آیا کار بدی کرده ام؟»^{۳۵۳}

محمّد، اظهار داشت: «بهیچوجه! تو به الله و پیامبر او خدمت بزرگی انجام دادی. حتی دو بزرگاله هم برای چنین رویدادی با یکدیگر سرشاخ نخواهند شد.»^{۳۵۴} سپس محمّد روبه افرادی که در مسجد حضور داشتند کرد و گفت: «اگر میل دارید کسی را ببینید که به الله و پیامبرش خدمت کرده اند، به این مرد نگاه کنید.»^{۳۵۵} عمر بن الخطاب به سخن آمد و گفت: «آیا منظورت از (این مرد)، عمیر نایبانیست؟»

³⁵² Muir, *The Life of Mohammad*, p. 171.

³⁵³ *Ibid.*, p. 239.

³⁵⁴ *Ibid.*

³⁵⁵ Ronald Victor Courtenay Bodley, *The Messenger: The life of Mohammed* (New York: Doubleday Incorporation, 1946), p. 170.

محمد پاسخ داد: «او را عمیر نایبنا نامید، بلکه او را عمیر بینا مورد خطاب قرار دهید.»^{۳۵۶}

هنگامی که عمیر جانی به خانه اش که در شمال مدینه واقع بود، باز می‌گشت، در راه با پسران عصما که مشغول دفن مادرشان بودند، برخورد کرد. یکی از پسران عصما با آهنگ آوایی که اندوه و خشم را با هم نشان می‌داد، از عمیر پرسش کرد: «آیا تو مادر ما را کشتی؟» و عمیر جنایتکار نایبنا با صدائی که هیچ رنگ و بوی پشیمانی از آن احساس نمی‌شد، به پرسش او پاسخ مثبت داد و افزود: «اگر میل داری می‌توانی به سبب اینکه مادرت را کشته‌ام با من به نبرد برخیزی و سوگند به الله، اگر انکار کنی که مادرت آن چکامه‌های هجو را می‌سرود آنقدر با تو به نبرد ادامه خواهم داد تا یا تو مرا از پای درآوری و یا اینکه من جان ترا بگیرم.»

این جنایت وحشیانه و شرم‌آور اثر خود را بخشید و سبب شد تمام افراد طایفه شوهر عصما از بیم پیامبر وحشت و ترور اسلام بیاوردند. البته گروهی از افراد این طایفه در پیش اسلام آورده بودند، ولی چون مورد تهدید سایر افراد طایفه شان قرار داشتند، از اینرو به گونه پنهانی از محمد پیروی می‌کردند، ولی ارتکاب این شرارت و حشمتاک از سوی محمد و پیروانش به آنها فرصت داد تا باورهای خود را آشکار سازند.

کشتن ابو عفک، سالخورده مردی بالای یکصد سال

هنوز مدت یکماه از کشتن عصما دختر مروان نگذشته بود و در حالیکه محمد و پیروانش مشغول بهره‌گیری از نشأه پیروزی در جنگ بدر بودند، محمد فرمان کشتن یکی دیگر از چکامه‌سرایان مخالفش را صادر نمود.^{۳۵۷} این بار قربانی قرعه، یهودی

³⁵⁶ *Ibid.*, pp. 239-240.

³⁵⁷ Abu Muhammad "Abd al-Malik Ibn Hisham, *Sirat Rasul Allah* (Cairo, Egypt: 1937), p. 994f; al-Wakidi, *Kitab al-Maghazi*, ed. Von Kremer (Calcutta, India: 1856), p. 91; Muhammad Ibn Saad, *Kitab al-Tabaqat al-Kabir*, ed. E. Sachau (Leiden: 1322 A.H.), p. 19, quoted in Muir, *The Life of Mohammad*, p. 40.

سالخورده ای بود که سالهای عمرش از یکصد فراتر رفته بود. این یهودی سالخورده که ابو عفک نامیده می شد، در حومه مدینه بسر می برد و به خاندان بنو عمر بن عوف که شعبه ای از بنو عبید بود، تعلق داشت. اگر چه ابو عفک فرد سالخورده و فرتوتی بود با این وجود بر ضد محمد و دین نوینش بسیار فعال بود.

ابو عفک در چکامه هائی که بر ضد محمد و اسلام می سرود، به سختی او و پیروانش را هجو می کرد و افراد طایفه اش را بر می انگیخت تا بر ضد محمد بر پای خیزند و او و دینش را از بین بردارند. ابو عفک به اندازه ای بر ضد محمد و مسلمانان فعال بود که حتی پس از جنگ بدر بر ضد محمد و اسلام چکامه می سرود و آنها را هجو می کرد. او از اینکه مسلمانان اجازه داده بودند یک فرد بیگانه از شهر دیگری به شهر آنها بیاید و برای پیشبرد سودهای شخصی و چیره کردن افراد خاندانش بر آنها کوشش کند، به آنها سخت می تازید و سرزنششان می کرد. او در چکامه هایش به مردم مدینه گوشزد می کرد که اگر میل داشتند یک فرد مستبد با زور و ستمگری بر آنها حکومت کند، بهتر می بود تابعیت خود را از پادشاهان پیشین مستبد یمن نگهداری می کردند.

«رودینسون» چکامه سرایان هجوگویی را که بر ضد محمد و اسلام چکامه می سرودند، ژورنالیست های زمان ما به شمار می آورد.^{۳۵۸} این چکامه سرایان مردم مدینه را از اینکه خود را به یک بیگانه مهاجر تسلیم کرده، او را بر خود حاکم نموده و بدینوسیله به شرف و نیوند انسانی و ملی خود پشت کرده اند، سرزنش می کردند. ابو عفک بویژه پس از اینکه محمد یکی از مخالفانش به نام «حارث بن سوید بن سمید» را کشت بر ضد او به چکامه سرائی پرداخت و همچنین فرزندان قبلا (اوس و خزرج) را نیز به سبب اینکه به محمد پیوسته بودند، شماتت می کرد. برای مثال، او سروده است:

^{۳۵۸} رودینسون در صفحه ۱۴۹ کتاب *Mohammad* می نویسد، بر پایه نوشته Loel Camichael، چکامه سرای عرب تنها یک چکامه سرانجامه بود، بلکه نوشتار او به منزله فراخوانی برای جنگ به شمار می رفت و هنگامی که یک چکامه سرای عرب شعر می سرود، تازی ها آنرا ندائی برای آغاز جنگ به شمار می آوردند.

من روزگار درازی را پشت سر گذاشته ام

ولی هرگز ندیده ام که هیچ ملتی

در زمان نیاز و فراخوانی

به متحدانش بیش از فرزندان قیلا

(اوس و خزرج) پاسخگو باشد

در حالیکه یک کوه هم توان نفوذ در آن ملت را نداشت

ولی، سواری از راه می رسد و بین آنها جدائی می افکند

این مردی که خود را پیامبر می نامد

به همه چیز روی می کند و

می گوید: «این خوب و آن بد است»

حال اگر شما مردم در جستجوی یک دیکتاتور و زور و قدرت بودید

چرا از «توبا» (یک فرمانروای جنوبی) پیروی نکردید؟^{۳۵۹}

ابوعفک در چکامه اش خطاب به مردم می گوید: «توبا پادشاهی بود که در

عربستان جنوبی فرمانروائی می کرد، ولی شما مردم در برابر او بر پای خاستید،

اکنون چه شده است که شما خود را تسلیم یک مهاجر اهل مکه کرده اید؟»

محمد که از چکامه های نیشدار ابوعفک به سختی آزرده شده بود، مانند روشی که

برای نابود کردن عصما به کار برده بود، روزی پیروانش را مخاطب قرار داد و در حالیکه

آهنگ صدایش از خشم و نفرت می لرزید، اظهار داشت: «چه کسی حاضر است مرا ز

دست این انسان پلید رها سازد؟»^{۳۶۰}

یکی از افراد هم طایفه ابوعفک به نام «سمیر بن عمیر»، که به تازگی اسلام آورده

بود داوطلب شد تا هدف ناپاک محمد، پیامبر خدا را به مورد اجرا بگذارد. بنابراین،

عمیر یکی از روزها وارد خانه ابوعفک شد و در حالیکه آن مرد سالخورده در حیاط

خانه اش زیر درختی آرمیده بود، شمشیرش را کشید و با یک ضربه او را کشت و

فرار اختیار کرد.

³⁵⁹ Ibn Hisham, ed. Cit. 292f., quoted in Rodinson, *Mohammad*, trans. Am Carter, pp. 157.

³⁶⁰ R. V. C. Bodley, *The Messenger: The Life of Mohammad*, p. 171.

با آگاهی از این کشتار وحشیانه همسایه های ابو عفک به بیرون آمدند، ولی قاتل ناپدید شده بود.^{۳۶۱} پس از کشتار عصما و ابو عفک هیچکس جرأت هیچ اقدامی را بر ضد قاتلان آنها به خود راه نداد، زیرا مردم می دانستند که این جنایت ها به دستور محمد ارتکاب شده و هرگاه در این موارد اقدامی به عمل آورند، خود نیز ممکن است قربانی ترور و جنایت پیامبر الله واقع شوند.^{۳۶۲}

در زبان فارسی گفته ای وجود دارد که می گوید، «انسانی که در خواب است، امنیت داشته و حتی مار هم او را نخواهد زد.» ولی هنگامی که پای الله و پیامبر در میان باشد، شرف، نیوند و ارزش های انسانی را باید نادیده گرفت و اخلاق را حکم و فرمانی دگر است. چون فرهنگ و هنجار الله و پیامبر و تمام افرادی که خود را به منافع نادیده می چسبانند از آسمان نازل می شود، از اینرو بر ارزشهای اخلاقی ما زمینیان برتری دارد و بنابر این، کشتن افراد بیگناه در خواب نیز اخلاقی، مشروع و مجاز به شمار می رود.

ترور کعب بن الاشرف

محمد دستور داد، یکی از مخالفانش که کعب بن الاشرف نام داشت با کاربرد دروغ و نیرنگ کشته شود.

کعب بن الاشرف پسر عربی از طایفه تیه بود، ولی چون مادرش یک یهودی از طایفه بنی النضیر بود، از این نگر یهودی نامیده می شد. او یک خاخام با دانش و ثروت مند و چکامه سرائی مشهور و ستوده شده در زبان عربی بود. او تا زمانی که محمد با یهودی ها دشمنی پیشه نکرده بود، از او پیروی می کرد. ولی هنگامی که محمد با یهودی ها دشمنی آغاز کرد و قبله مسلمانان را از اورشلیم به مکه تغییر داد، کعب بن الاشرف نیز او را ترک نمود. سپس، هنگامی که آگاهی یافت که چگونه محمد سران قریش و اشراف مکه را در جنگ بدر به خاک و خون کشیده، به گونه

³⁶¹ Muir, *The Life of Mohammad*, p. 240.

³⁶² S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 169.

کامل از اسلام و پیامبر شیاد آن برگشت و بر ضد او به چکامه سرانی مشغول شد. او زمانی که از پیروزی محمد در جنگ بدر آگاه شد، اظهار داشت، «به خداوند سوگند! که اگر برستی محمد، قریش و آنهمه مردان نیک آنرا شکست داده باشد زندگی در دل خاک برای ما بهتر از زندگی در روی این زمین است.»^{۳۶۳}

کعب دوستدار طایفه قریش بود و پس از جنگ بدر به مکه رفت و در آنجا در باره افراد کشته شده در جنگ بدر به سرودن چکامه پرداخت و برای انگیزش حسن انتقام افراد طایفه قریش بر ضد محمد چکامه هایش را برای آنها قرائت می کرد. کعب در این راستا چکامه های بسیاری سرود که از جمله آنها چکامه زیر است:

ای نیکمردانی که هنگام کشته شدنتان
زمین دو پاره شد و ساکنانش را بلع کرد،
کسی که خیر این فاجعه را منتشر کرد، دل همگان را پاره کرد
و از آن پس با ترور، وحشت، نابینائی و ناشنوائی بسر برد.^{۳۶۴}

چکامه های کعب آشکارا به قریشی هами گفت، بسیاری از ساکنان عربستان و بویژه یهودی ها با محمد سر سازگاری ندارند. چکامه سرانی در زندگی سیاسی و اجتماعی اعراب اثر شگرفی داشت و بویژه چکامه هائی را که کعب خود قرائت می کرد، خون رزم آوری تازه ای در رگهای مردم افسرده قریش روان می ساخت و حسن انتقامجویی آنها را بر ضد محمد انگیزش می نمود.

بیشتر رهبران قریش در جنگ بدر کشته شده بودند و پس از شکست قریش ابوسفیان در جایگاه مهمترین رهبر مکه قرار گرفته بود. از اینرو، کعب وظیفه خود

³⁶³ al-Tabari, *The History of al-Tabari*, p. 94; Maudoodi, Syed Abu'l Ala', *Al Jihad Fil Islam*, p. 258.

³⁶⁴ *Al-Wakidi*, p. 191; Guillaum, A translation of Ibn Ishaq's *Sirat Rasul Allah, The Life of Mohammad*, p. 365.

می دانست احساسات و اندیشه های افراد قریش را بر ضدّ محمّد بشوراند و آنها را برای دست زدن به نبرد تازه ای در برابر او برانگیزد. از دگر سو کعب آشکارا با تمام گروه هائی که در مدینه با محمّد دشمنی داشتند دست اتحاد و دوستی داد. کعب در یکی از چکامه هائی که در وصف اشراف قریش که در جنگ بدر کشته شده بودند سروده بود، افراد آن طایفه را به نبرد انتقامجویانه به شرح زیر بر ضدّ محمّد انگیزش می کرد:

خون افرادی که در رویداد بدر ریخته شد
و رویدادهای دیگری همانند آن باید اشک شما را جاری سازد
نیک ترین افراد در حفره هائی که در بدنشان ایجاد شد، ناپدید شدند
آیا این شگفت نبود که اینهمه مردان نیک به خاک و خون در غلتیدند
چه مردان شریف، نیک و زیبایی
همان نیکمردانی که پناه افراد بی پناه بودند
آزادمردانی که در هنگام رنج دیگران و در زمان بی بارانی ستارگان
بار رنج های آنها را به دوش می کشیدند
به من آگاهی داده شد که الحارث بن هاشم
با روانی توانمند مشغول گردآوری نیروست
و پالشگریانش وارد یثرب خواهد شد
زیرا تنها مردان شریف و نیک بالاترین شهرت ها را به خود ویژگی می دهند^{۲۶۵}

در مرثیه دیگری کعب، سرود:

افراد نادان را از خود برانید تا امنیت خود را تأمین کنید
به گفتارهای پوچ مدعیان پیامبری پشت کنید
آیا شما مرا برای اشکهایی که در سوگ نیکمردان می ریزم، سرزنش می کنید
تا زمانی که نفس در بدن داشته باشم برای نیکمردانی که فخر وجودشان

سبب شکوه خانه های مکه است اشک می ریزم و یادشان را گرامی می دارم^{۳۶۶}

محمد با توجه به امکانات آن زمان برای خود سیستم جاسوسی و خبرگیری کارسازی به وجود آورده بود و هنگامی که از فعالیت های کعب در مکه بر ضد خود آگاه شد، چکامه سرای خود حسن بن ثابت را به مکه فرستاد تا المطلب دختر الوداع را که مهماندار کعب در مکه بود هجو کند. این موضوع سبب شد که کعب به مدینه بازگردد و مردم مکه را بر ضد محمد به شورش برانگیزد. در حالیکه عصما طوایف اوس و خزرج را که با محمد همکاری می کردند مورد سرزنش قرار می داد، ولی کعب بن اشرف در چکامه هایش همسران مسلمان ها انجام می داد و با اهانت، پاکدامنی آنها را زیر پرسش می برد.^{۳۶۸} این عمل که در سنت اعراب عملی بسیار نکوهیده و اهانت آور به شمار می رود، بی نهایت مورد رنجش آنها شد:

آیا ممکن است شما حرمتان را ترک کنید
و علیا مخدّره امّ الفضل را تنها در آن باقی بگذارید؟
هنگامی که او در فشار بازوان قرار می گیرد
رنگش می پرد و از او بوی مطبوع عطر، زعفران و حنا تراوش می کند
او بر آن می شود تا بر خیزد، ولی به این کار تن در نمی دهد
زیرا آنچه که بین قوزک های پاها و آرنجش قرار دارد، به لرزه می افتد
درست همانند امّ حکیم که زمانی که نزد ما بود
همه چیز ما آزادانه به یکدیگر تعلق داشت
یکی از زنان بنی امیر که قلب من دیوانه وار برایش می زند
اگر اراده کند می تواند مرا از این رنج احساسی آزاد سازد

³⁶⁶ *Ibid.*, p. 366.

³⁶⁷ Muhammad ibn Sallam al-Jumahi, *Tabaqat al-Shura*, ed. Joseph Hell (Leiden: 1916), p. 71.

³⁶⁸ *Ibn Hisham*, p. 550.

نگاهی نو به اسلام

این زنی که بانوی بانوان و پدرش رهبر قبیله است
و افرادی مشهور و تابع تعهداتشان می باشند
من هرگز تا کنون ندیده ام در شبی که ماه نیز وجود ندارد
خورشیدی برای ما مانند او در تاریکی شب پدیدار شود.^{۳۶۹}

محمد که چالشگری سترگ چون کعب بن الاشرف در برابر خود دید و مشاهده کرد که اقدامات او ممکن است اریکه قدرت او را سرنگون کند به فکر چاره برآمد و به جای اینکه از راههای جوانمردانه و شرافتمندانه با او روبرو شود، بر آن شد تا او را هم مانند عصما و ابوعفک با شیوه ناجوانمردانه تروریستی از سر راه خود بردارد. برای دستیابی به این هدف، بر پایه روشی که در پیش برای صدور دستور قتل مخالفانش به کار برده بود، روزی پیروانش را مخاطب قرار داد و اظهار داشت:

«چه کسی حاضر است کعب بن اشرف، این یهودی فاسد را که براستی سبب آزار و زیان الله و پیامبرش شده است بکشد؟»^{۳۷۰}

یکی از انصار به نام محمد بن مسلمه بر پای خواست و اظهار داشت: «من او را خواهم کشت و ترا از دست او نجات خواهم داد.»

محمد گفت: «پس اگر می توانی این کار را به فرجام برسان»^{۳۷۱}

محمد بن مسلمه او را ترک گفت و برای مدت سه روز از خوردن و آشامیدن بفری از آنچه که برای زنده ماندنش لازم بود، خودداری کرد. هنگامی که محمد از این جریان آگاهی یافت، محمد بن مسلمه را احضار کرد و از او پرسش کرد چرا او خوردن و آشامیدن را کنار گذاشته است. او پاسخ داد: «دلیل این کار آنست که من به تو قول انجام عملی را داده ام که اطمینان ندارم بتوانم از عهده آن برآیم.»

محمد گفت: «آنچه که تو باید انجام دهی آنست که نهایت کوششت را برای انجام

³⁶⁹ Guillaum, A translation of Ibn Ishaq's *Sirat Rasul Allah, The Life of Mohammad*, p. 366-367.

³⁷⁰ Muir, *The Life of Mohammad*, p. 246.

³⁷¹ Ibn Ishaq, p. 365.

این برنامه به کار ببری.»

محمد بن مسلمه اظهار داشت: «ولی شرط انجام این کار آنست که من به او حرف های نادرست و سخنان دروغ بگویم تا بتوانم او را فریب دهم و جاننش را بگیرم. آیه تو اجازه کار برد این روش را به من خواهی داد؟»^{۳۷۲}

محمد پاسخ داد: «برای انجام این کار تو هر عملی که به ذهنت می رسد می توانی انجام دهی و هیچ گناهی در این باره مرتکب نخواهی شد.»^{۳۷۳} سپس، محمد همکاری داوطلب قتل کعب را ستایش و به او توصیه کرد، در این باره با رئیس طایفه اش سعد بن معاذ نیز مشورت کند.

کعب بن اشرف در خانه دژمانندی در حومه مدینه بسر می برد و در دام انداختن او کار آسانی نبود. بنابراین هنگامی که محمد بن مسلمه به دیدار سعد بن معاذ رئیس طایفه اش رفت، سعد به او توصیه کرد که برای این کار باید حيله و نیرنگ به کار ببرد. محمد بن مسلمه پنج نفر مسلمان از طایفه بنی اوس را برای انجام این جنایت برگزید، از جمله ابو نعילה نایب اداری کعب و سلکان بن سلمه از طایفه بنو عبدالاشهل. برای هموار کردن راه جهت ارتکاب این جنایت خونخوارانه، گروهی که مسئولیت ارتکاب این ترور را بر دوش گرفته بودند، ابو نعילה نایب اداری کعب را برگزیدند تا با او وارد گفتگو شود و اعتماد او را به خود جلب کند. ابو نعילה شبی به دیدار نایب اداری اش کعب، چکامه سرا رفت و مدت یک ساعت تمام در نور مهتاب با او به گفتگو نشست و در باره مطالب بسیاری و از جمله گرفتن وامی از او سخن به میان آورد. ابو نعילה در بین سخنان خود از مشکلاتی که ظهور محمد و اسلام برای مردم شبه جزیره عربستان به وجود آورده و بویژه سبب فقر و تنگدستی مردم شده است شکایت نمود. او بویژه افزود: «در نتیجه ظهور محمد و اسلام طوایف گوناگون تازی با ما دشمن شده و بر ضد ما به نبرد برخاسته اند، راههای کاروانروی ما ناامن شده، بین خانواده های عرب اختلاف افتاده، روحیه ما ناتوان و رو بهمرفته گذران

³⁷² al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 3, p. 95.

³⁷³ Emile Dermenghem, *The life of Mahomet* (Great Britain: Stephen Austin and Sons Ltd., 1930), p. 214; at-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 7, p. 95.

کردن زندگی برای اعراب بسیار مشکل شده است.» کعب به او پاسخ داد: «مگر فراموش کرده ای که من تمام این رویدادها را مدتی پیش برای مردم عرب پیش بینی کردم.» به هر روی، ابونعیلا آن شب موفق شد با اظهار این سخنان اعتماد کعب را به خود جلب کند و از او درخواست کرد، وامی در اختیار او و دوستانش قرار دهد. کعب که مشاهده کرد امکان مخالفت با درخواست ابونعیلا از او گرفته شده، اظهار داشت برای انجام این کار آنها باید در برابر وام، نخست ودیعه ای در اختیار او قرار دهند. ابونعیلا اظهار داشت، آنها سلاح های خود را که از بهای قابل توجهی برخوردار است نزد او ودیعه خواهند گذاشت. کعب پیشنهاد کرد او میل دارد آنها فرزندانشان را نزد او ضمانت بگذارند. ابونعیلا گفت چنین عملی برای آنها اهانت آور بوده و با ارزش های انسانی و مناسبت های خانوادگی و دوستی آنها همگونی ندارد. کعب ناچار پیشنهاد ابونعیلا را پذیرفت و آنها قرار گذاشتند شبی دیر هنگام یکدیگر را دیدار کرده، کعب مبلغ وام را در اختیار ابونعیلا و دوستانش قرار دهد و آنها در برابر سلاحهایشان را نزد او گرو بگذارند. پس از آن ابونعیلا برادر رضاعی اش کعب را ترک گفت و نزد توطئه گران آمد و آنچه را بر او و کعب گذشته بود برای آنها باز گفت و به آنها توصیه کرد سلاحهایشان را آماده سازند.

پس از آن شبی محمد بن مسلمه پنج نفر از شریکان اجرای طرح جنایتش را نزد محمد بن عبدالله، پیامبر الله برد و از او برای اجرای جنایتی که او و همدستانش آماده اجرای آن بودند پروانه گرفت. آن شب پرتوی نور ماه همه جا گسترده بود، محمد آنها را تا بقیة القرقد در حومه شهر همراهی کرد و سپس در زمانی که آنها او را ترک می کردند اظهار داشت: «دست الله همراهتان باد! ای الله بزرگ به آنها کمک کن تا این یهودی زسان دراز را بکشند و ناسودش سازند!»^{۳۷۴} بدین ترتیب آن گروه برای اجرای دستور خونین محمد در دل تاریکی شب به سوی خانه کعب بن اشرف به راه خود ادامه دادند.

گروه ترور محمد بن مسلمه پس از در حدود یک و یا دو میل راه پیمائی به سمت شمال در حومه های مدینه به خانه کعب رسیدند. کعب در این زمان در رختخواب

³⁷⁴ Sahih al-Bukhari, vol. 5, p. 369.

بود. ابونعیلا با صدای بلند او را ندا داد. کعب به خود آمد و با لباس خواب از رختخواب درآمد و قصد ترک خانه اش را کرد. همسرش زن جوان زیبایی که به تازگی به ازدواجش درآمده بود لبه لباسش را گرفت و به او التماس کرد چون او یک فرد مبارز بوده و دارای دشمنان زیادی است، صلاح نیست در آن زمان شب از منزل خارج شود.

کعب گفت: «تو فراموش کرده ای که او ابونعیلا برادر من است. آیا صدای او را نمی شنوی؟ اگر من در خواب باشم او مرا بیدار نمی کند؟» همسرش گفت: «به خدا سوگند که من از آهنگ صدای او رگه های تزویر و ریا به گوشم می رسد. کعب جامه اش را از دست همسرش درآورد و افزود: «آیا من از نابرداری خود هم باید ترس و وحشت داشته باشم؟ آیا هنگامی که یک فرد مبارزه نبرد طلبیده می شود نباید به حریفش پاسخ دهد؟ یک فرد شجاع باید حتی اگر در دل شب برای کشتن فراخوانده می شود، به آن ندا پاسخ گوید.»^{۳۷۵}

بدین ترتیب کعب همسرش را ترک گفت و در دل شب به گروه تروریست هائی که کمر همت به کشتنش بسته بودند پیوند خورد تا بر پایه قرار پیشین سلاح های آنها را در برابر پرداخت وام از آنها ودیعه بگیرد. از زمانی که کعب و گروهی که برای کشتنش آماده شده بودند یکدیگر را دیدار کردند، در حدود یک ساعت راه پیمودند و در راه از مصیبت هائی که گریبانگیر مردم مدینه شده بود، با یکدیگر سخن گفتند. بویژه گروه آدمکشان تا آنجائی که توانستند از مصیبت هائی که محمّد برای مردم مدینه از قبیل کمبود مواد غذایی به وجود آورده بود دم زدند و اعتماد کعب را به گونه کامل به خود جلب کردند.^{۳۷۶}

در بین راه آنها به سواحل آبشاری رسیدند و بر آن شدند تا چند لحظه ای در آنجا توقف کنند و از زیبایی آن منظره در نور مهتاب بهره بگیرند. آنها در کنار یکدیگر نشستند و ابونعیلا برادر رضاعی کعب در کنار او قرار گرفت. ابونعیلا همچنانکه در کنار کعب نشسته بود بازویش را به نشانه برادری و دوستی پشت شانته های او گذاشته

³⁷⁵ at-Tabari, *The History of at-Tabari*, vol. 7, p. 97.

³⁷⁶ *Ibid.*

و هر چند گاهی دست در موهایش فرو می برد و از بوی عطری که او به موهایش زده تعریف می کرد و حتی به او گفت: «من تاکنون چنین عطر خوشبوئی در سراسر عمر تجربه نکرده ام.» کعب اظهار داشت که آن عطر را همسر تازه عروسیش به موهای او زده است.

در این زمان که گروه تروریست های محمد به گونه کامل اطمینان کعب را به خود جلب کرده بودند، ناگهان ابو نعילה موهای کعب را در دست گرفت و او را روی زمین کشید و فریاد برآورد: «بکشید این دشمن الله را!» با شنیدن این صدا تمام افراد گروه تروریست شمشیرهای خود را از نیام خارج کردند و به جان کعب افتادند. کعب همچنان به ابو نعילה برادر رضاعی اش چسبیده بود و در برابر مهاجمین مقاومت می کرد. ولی تلاش او در برابر ضربه های شمشیرهای آن جانپان بدون فایده بود و سرانجام محمد بن مسلمه با خنجرش ضربه غائی را در سینه او فرو برد و او را هلاک کرد. پس از انجام این جنایت وی اظهار داشت: «هنگامی که مشاهده کردم شمشیرهای ما چگونه که باید و شاید در کشتن او کارساز نیستند، خنجری را که در نیام داشتم بیرون آوردم و آنچنان در سینه اش فرو بردم که تا بالای آلت تناسلی اش را پاره کرد و دشمن الله بر زمین افتاد.»^{۳۷۷}

پس از آنکه ضربه غائی کعب را از پای درآورد، او فریاد ترسناکی از سینه بیرون داد که بادیه نشینان را از خواب پراند و سبب شد که آنها از چادرهای خود بیرون بیایند. ولی در این زمان بدن پاره پاره شده کعب سیل خون به راه انداخته و امکان عملی وجود نداشت. تروریست ها در واقع در ارتکاب این جنایت هم به اجرای فرمانی که الله در آیه ۶۱ سوره برای مسلمانان نازل کرده دست زده و هم اینکه در راستای دستور پیامبر الله و رضایت او دستشان را به خون آن مرد بیگناه آلوده کرده بودند. این آیه مبارکه می فرماید: «افراد ملعون را هر کجا یافتید آنها را بگیرید و بپزید و بکشیدشان.» آیا جنایتی که آن گروه تروریست انجام دادند در راستای اجرای چنین فرمانی نبود؟

هنگامی که آن گروه تروریست در پرت کردن ضربه های شمشیر به بدن کعب بن

³⁷⁷ Bodley, *The Messenger: The life of Mohammed*, p. 170; (New York: Doubleday Incorporation, 1946), p. 170; Guillume, *A Translation of Ibn Ishaq's Sirat Rasul Allah, The life of Mohammad*, p. 368.

الاشرف با یکدیگر مسابقه گذاشته بودند، دوتای آن ضربه ها به یکی از افراد گروه که «الحارث بن اوس» نامیده می شد اصابت کرد. از اینرو تروریست ها پس از پایان بخشیدن به رسالت الهی خود، سر کعب را از بدنش جدا کردند و آنرا با خود برداشتند و با شتاب صحنه جنایت را ترک گفتند و در حالیکه کوشش می کردند در راه فرار بوسیله یهودی ها و اعرابی که از محل سکونتشان عبور می کردند دیده نشوند، الحارث بن اوس، تروریست زخمی شده آنها را از شتاب در فرار باز می داشت. زیرا او به سبب خونریزی جراحات هایش به ناتوانی افتاده و قادر نبود پایه پای آنها راه برود و آنها مجبور بودند از شتاب خود بکاهند تا او از آنها واپس نماند. سرانجام سایر تروریست های جنایتکار بر آن شدند تا جانی زخمی شده را با خود حمل کنند و او را به مسجدی که محمد، پیامبر الله در ساعات پایانی شب انتظارشان را داشت آوردند. همچنانکه تروریست ها به در مسجد نزدیک می شدند، محمد به پیشواز آنها آمد و فریاد برآورد: «خوش آمدید! من در چهره شما نور پیروزی می بینم.» آنها همچنانکه سر بریده و رنگ پریده کعب را به پای محمد پرتاب می کردند گفتند: «ما نیز به تو شادباش می گوئیم.» محمد از مشاهده سر بریده کعب به وجد و شادی آمد. آدمکشان او چگونگی انجام آن جنایت فجیع را برایش بازگفتند. هنگامی که محمد زخم (حارث بن اوس) را که به سبب ضربه های هدف گم کرده همکاران تروریستش به وجود آمده بود مشاهده کرد، به روی آن آب دهان انداخت و با انجام این عمل که نشانگر شخصیت راستین او بود، خواست بگوید که این کار او را درمان خواهد کرد.³⁷⁸ روز بعد محمد اعلام داشت کشتن هر یهودی که به چنگ مسلمانان بیفتد از نگر اسلام به گونه کامل مجاز و مشروع است. او در این باره آشکارا اعلام داشت: «هر یهودی که در این سرزمین زندگی می کند باید کشته شود.»³⁷⁹ افرادی که در مسجد حاضر بودند و سخنان محمد را شنیدند، برایش کف زدند و یهودی های مدینه آنچنان از روشهای ضد یهودانه محمد به وحشت افتادند که دیگر جرأت نداشتند، بعد از

³⁷⁸ Bodley, *The Messenger: The life of Mohammed*, p. 173.

³⁷⁹ Guillaume, *A Translation of Ibn Ishaq's Sirat Rasul Allah, The life of Mohammad*, p. 387.

غروب آفتاب از خانه خارج شوند.^{۳۸۰}

چون یهودیان مدینه می دانستند که جنایت وحشیانه کشتار کعب بن الاشرف به دستور و پشتیبانی خود محمد انجام گرفته، از دادخواهی در این باره خودداری کردند و به فکر نگهداری جان و امنیت خود افتادند.^{۳۸۱}

آنچه که در این گفتار در باره کشتار ستمگرانه کعب ناگفته ماند آنست که این فرد در ابتدا اسلام آورده و یکی از پشتیبانان استوار محمد بود، ولی زمانی که محمد قبیله مسلمانان را از اورشلیم به مکه تغییر داد به شیادی محمد پی برد و به مخالفت با او برخاست. کشتار این فرد، یکی از فرودهای بنیادین برای اثبات سرشت تروریستی اسلام و هنجار غیر اخلاقی محمد به شمار می رود. کاستی های اخلاقی و کمبودهای انسانی محمد نه تنها در احادیث اسلامی که رویداد بالا نمونه ای از آن می باشد، بلکه در سراسر کتاب قرآن مشهود بوده و نشان می دهد که اسلام یک سیستم تروریست نهاد، انسان ستیز و وحشی سرشت می باشد. تمام جزئیات رویداد بالا ضمن اینکه از احادیث مشهور اسلامی برداشت شده، همچنین نمادی از اصول و احکام بی پایه قرآن می باشد که در واقع برای تأمین منافع محمد و استوار کردن پایه های قدرت او به وجود آمده و در این راه دستگاہ الهی را نیز در خدمت خود گرفته و آنرا برای رسیدن به هدف هایش هزینه کرده است.

باز نمود

در رویداد بالا که تمامی جزئیات آن از بنمایه های معتبر و مشهور اسلامی برداشت شده، گفتیم هنگامی که محمد تلاش می کند داوطلبی برای کشتن کعب بن الاشرف بیابد می گوید: «چه کسی حاضر است کعب بن الاشرف، این یهودی فاسد را که براستی سبب آزار و زیان الله و پیامبرش شده است، بکشد؟»
از دگر سو، چهار آیه در دو سوره قرآن وجود دارند که تأکید می کنند: «هرگز

³⁸⁰ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 173; W. Montgomery Watt, *Mohammed at medina*, p. 211.

³⁸¹ W. Montgomery Watt, *Mohammed at medina*, pp. 210-211.

کسی نمی تواند کوچکترین آزار و زبانی به الله وارد سازد.» این چهار آیه عبارتند از: آیه های ۱۴۴، ۱۷۶ و ۱۷۷ سوره آل عمران و آیه ۳۲ سوره محمد.

وَمَنْ يَتَقَلَّبْ عَلَى عَقِبَتَيْهِ وَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا

هر کس مرتد شود به الله زبانی نخواهد رسانید، خود را به زیان انداخته. (۳:۱۴۴)

وَلَا يَخْزِيكَ الَّذِينَ يَسْتُرُونَ لَهُ الْكُفْرَ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا

گروهی که به راه کفر می شتابند هرگز به الله زبانی نخواهند رسانید. (۳:۱۷۶)

لَنْ الَّذِينَ أَشْرَكُوا الْكُفْرَ بِالْإِيْمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۳۱﴾

آنانکه به جای ایمان خریدار کفر شدند به الله زبانی نخواهند رساند. (۳:۱۷۶)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَسَافَرُوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا

آنانکه به الله کافر شدند زبانی به او نمی رسانند. (۴۷:۳۲)

متن آیه هائی که در بالا آمد، آشکارا و بدون لزوم تفسیر می گویند، «کسی هرگز نمی تواند کوچکترین زیان و آزاری به الله برساند.» ولی حدیثی که صحیح البخاری معتبرترین حدیث نویس اسلامی و سایر تاریخنویسان و نویسندگان از زبان محمد نقل کرده اند، حاکی است که چون کعب بن اشرف به الله زیان می رسانیده، از اینرو تروریست های محمد خون او را ریخته اند.

کدامیک درست می گویند و چه کسی دروغ می بافد، الله، قرآن و یا محمد

به اصطلاح پیامبر؟

پاسخ روشن است، نه الله و نه قرآن، بلکه هر سه آنها. چرا؟

زیرا الله و قرآن هر دو از فرآورده های مغز فرد سالوس پیشه ای هستند که نام پیامبر بر خود گذاشته و این هر دو را خود آفریده است تا بوسیله آنها هموعانش را بفریبد و بر آنها فرمانروائی کند و به نام الله و فرمان های او به هر نیرنگی که مغز ریاکارش توان ساختن آنها را داشته باشد دست بزند و کسی نیز جرأت نقد و ارزشیابی این یاوه سرانی ها را نداشته باشد. زیرا فرض است که یاوه های یاد شده در کارخانه تولید اشیا، مقدسه الهی در آسمان ساخته شده و از اینرو، مازمینیان را خرد درک این کالاهای ساخته شده در آسمان نیست.

شوربختانه هم اکنون نیز پس از صدها سال که از ساختن این کالاهای تقلبی پیشه وران دینی می گذرد، هنوز این داده خرد آزار بر ساختار ذهنی و مغزی ما به حکومت ادامه می دهد و در نتیجه ما را از دستیابی به جایگاهی که شایستگی آنرا داریم باز داشته است.

به گونه کلی می توان گفت که ساختار هر دینی از مثلثی تشکیل شده که یک ضلع آن خدا، ضلع دیگر کتاب آسمانی و ضلع سوم، پیامبر است. بدیهی است که ما خدا را نمی توانیم ببینیم و یا با او سخن بگوئیم و کتاب مقدس نیز نمی تواند با ما سخن بگوید، ولی پیامبر از قول هر دوی آنها برای ما پیام می آورد. این فردی که نام پیامبر بر خود گذاشته است، خویشتن را از دو عامل دیگر یائین تر شناختگری می کند و فلسفه وجود و رسالتش را اجرای فرمان خدا که در واقع تبلیغ کتاب مقدس اوست، می داند. در حالیکه در واقع این فرد ریاکار آن دو عامل دیگر را خود به وجود آورده تا بوسیله آنها بتواند مردم را با این فریب در اختیار خود در آورد و از آنها به سود خویش بهره برداری کند.

کشتن ابن سینه

به گونه ای که در گفتار پیشین آوردیم، یک روز پس از کشته شدن کعب بن الاشرف محمد به پیروانش دستور داد: «هر کجا یهودی ها را یافتید، آنها را از پای در آورید.»^{۳۸۲} پس از صدور دستور محمد، یکی از پیروانش به نام «مخیصه بن مسعود» با یک بازرگان یهودی به نام «ابن سینه» برخورد کرد و اگرچه با او پیوندهای نزدیک دوستی، اجتماعی و بازرگانی داشت، او را از پای در آورد.^{۳۸۳} «هوئصه بن مسعود» (برادر بزرگتر مخیصه)، در آن زمان اسلام نیاورده بود و هنگامی که آگاهی یافت برادرش «ابن سینه» را به قتل رسانده، او را زیر کتک

³⁸² Guillume, A translation of Ibn Ishaq's *Sirat Rasul Allah, The life of Mohammad*, p. 369; Muir, *The life of Mohammad*, p. 246.

³⁸³ Guillume, A translation of Ibn Ishaq's *Sirat Rasul Allah, The life of Mohammad*, p. 369; Muir, *The life of Mohammad*, p. 246.

گرفت و گفت: «ای دشمن خدا، چرا این مرد بیگناه را کشتی؟ خوراکی که او به تو داده، هنوز در شکمت هضم نشده است» محیصه پاسخ داد: «به الله سوگند که اگر کسی که فرمان داد: یهودی ها باید کشته شوند، این دستور را در باره تو می داد سر ترا هم از بدن جدا می کردم.»

هنگامی که هوئصه این سخن را از برادرش شنید فریاد کرد: «چی، می دانی چه می گوئی، آیا می خواهی بگوئی اگر محمد دستور بدهد حتی من برادرت را هم خواهی کشت؟»

محیصه پاسخ داد: «آری، به الله سوگند اگر محمد دستور دهد جان ترا هم خواهم گرفت.»

بازتاب هوئصه از سنخنان برادرش بسیار شگفت انگیز بود. زیرا اظهار داشت: «براستی که دیدمانی که چنین ایمانی را در تو به وجود آورده به یک فرجود شبیه است.»^{۳۸۲} و در همان لحظه ای که این سخن را بر زبان آورد، دین اسلام را پذیرا شد. محیصه چکامه زیر را در باره این رویداد سروده است:

پسر مادرم از اینکه اگر به من فرمان داده شود او را خواهم کشت، مراسرزنش می کند

من سرش را با شمشیر تیزی جدا خواهم کرد،

با تیغه شمشیر سفیدی که همانند نمک جلا یافته است.

ضربه ای که من به طرف خود وارد می کنم هیچگاه خطا نخواهد رفت.

و اگر بخواهم کسی را با اراده خودم به قتل برسانم برایم لذتی نخواهد داشت

اگر چه عربستان را از شمال تا جنوب به من بدهند.^{۳۸۵}

سویر می نویسد: «تاریخنویسان قتل ابوسنینه را به مناسبت اثر فرجودگر سخنان

³⁸⁴ R.F. Dibble, *Mohammed* (New York: The Viking Press, 1926), p. 168; Dermengham, *The life of Mahomet*, p. 216.

³⁸⁵ Gillaume, A translation of the Ibn Ishaq's *Sirat Rasul Allah, The Life of Mohammad*, p.675.

قاتل او در ذهنیت برادرش که بیدرنگ پذیرای دین اسلام شده ذکر کرده اند. و نه اینکه خواسته باشند به شرح چگونگی کشته شدن یک بازرگان بدون اهمیت یهودی به دست مسلمانان بپردازند.^{۳۸۶} این نوشته پرفسور مویر، نویسنده راناکریر می کند تا نکته ای در باره چگونگی مکانیسم روانی آنهایی که در آغاز پذیرای دین اسلام شدند به خامه آورد.

کمتر کتابی بوسیله پژوهشگران بیطرف در باره اسلام نوشته شده که تأکید نکرده باشد که اسلام بوسیله روش های ترفند آمیز، زور و شمشیر به مسلمان تحمیل شده است. سوریه ای ها، مصری ها، ایرانی ها، هندی ها و پریورها، اسلام را تنها برای رهایی از کشته شدن پذیرش کردند. هنگامی که اعراب بر مکت های مغلوب خود دست می یافتند آنها را مجبور می کردند بین مرگ، پرداخت جزیه و یا تسلیم شدن به اسلام، یکی را برگزینند. طبیعی است که نسل اول تنها برای گریز از پرداخت جزیه و زنده ماندن، بظاهر به پذیرش اسلام و به تن در می دادند و به همین مناسبت آنرا جدی نمی گرفتند. ولی به خاطر ایجاد امنیت برای فرزندانشان مجبور می شدند، آنها را در آموزش آداب و رسوم خرافی اسلام آزاد بگذارند و از اینرو نسل دوم کیش یاد شده را جدی تر می گرفت. همین گونه که این مکانیسم روانی در نسل های بعدی پیش می رفت، اسلام بیشتر و بیشتر در فرهنگ آن مکت نهادینه می شد تا سرانجام کار به جایی می رسید که نسل های آینده اسلام را یک کیش راستین و خود را مسلمان واقعی به شمار می آوردند.

قتل ابورفیع

اخراج طایفه یهودی بنی النضیر و کشتار عصما دختر مروان، کعب بن الاشرف و ابو سنینه نتوانستند رضایت روانی محمد را تأمین کنند، او در پی خونریزی بیشتری بود. پس از اینکه محمد اموال و دارائی های طایفه یهودی بنی النضیر و محل سکونت آنها را تصاحب کرد، گروهی از آنها به خیبر رفتند و در آنجا به کار و سکونت اشتغال

³⁸⁶ Muir, *The life of Mohammad*, p. 246.

جستند. یکی از آنها یهودی ثروتمند و مشهوری بود به نام «ابو رفیع سلامه بن ابوالحقیق» که او را ابو رفیع می نامیدند. ابو رفیع رئیس بخشی از طایفه بنی النضیر بود که پس از اخراج از مدینه در خیبر سکونت گزیده و آنرا «بازرگان حجاز» می نامیدند. ابو رفیع نیز پس از اخراج از مدینه در خیبر سکونت گزیده و مانند کعب بر ضد محمد به چکامه سرانی پرداخته بود. او همچنین مظنون بود که طایفه بنی فزرا و سایر طوایف بادیه نشین عربستان را بر ضد محمد تحریک می کرد.

مدتی پیش علی بن ابیطالب را محمد با یکصد نفر مسلمان برای گوشمالی طایفه بنی سعد بن بکر که با یهودیان خیبر بر ضد محمد توطئه کرده بودند گسیل داشته و علی موفق شده بود شمار زیادی از گله های گاو و گوسفندان آنها را غارت کند، ولی آنها از انجام اقدامات دشمنانه بر ضد محمد باز نایستاده بودند.^{۳۸۷}

در شهر مدینه دو طایفه عرب وجود داشتند که هر دو با محمد همکاری می کردند و در این راه حتی با یکدیگر رقابت می نمودند. یکی از این دو طایفه اوس و دیگری خزرج بود که هر دو طایفه از ساکنان مدینه و انصار بودند. پنج نفری که در پیش کعب بن الاشرف را کشته بودند وابسته به طایفه بنی خزرج بودند و اکنون افراد طایفه بنی اوس ابراز آمادگی کرده بودند خدمتی شبیه آن به محمد انجام دهند تا از طایفه رقیب خود در خدمات آدمکشی عقب نمانند.^{۳۸۸} بنا بر این هنگامی که محمد گفت: «چه کسی داوطلب است مرا از شر این یهودی رذل نجات دهد»، افراد طایفه خزرج درک کردند که محمد بر آن شده تا به کشتن ابو رفیع بپردازد، پنج نفر از آنها که وابسته به خاندان بنی سلیمه که بخشی از طایفه خزرج بودند به نامهای: عبدالله بن عتیق، مسعود بن سنان، عبدالله بن اوتیس، ابو قتاده الحارث بن ربیع، و خزعه بن اسود، نزد محمد رفتند و آمادگی خود را برای کشتن ابو رفیع به وی اعلام داشتند. محمد، عبدالله بن عتیق را که با طایفه یهودی بنی النضیر آشنائی داشت و با فصاحت به زبان آنها سخن می گفت و نامادری اش نیز در خیبر بسر می برد، به رهبری گروه ترور برگزید.

آدمکشان محمد پس از دریافت دستور او به سوی خیبر به راه افتادند. هنگامی که نزدیک خیبر رسیدند، خورشید در حال غروب کردن بود و ساکنان خیبر مشغول

³⁸⁷ Muir, *The life of Mohammad*, p. 348.

³⁸⁸ *Ibid.*

باز پس آوردن حیواناتشان به قلعه بودند. دربان قلعه که فکر می کرد آدمکشان محمد از ساکنان قلعه هستند به آنها گفت چون می خواهد در را ببندد هر گاه آنها قصد ورود به قلعه را دارند بهتر است وارد شوند. عبدالله بن عتیق با سایر دستیارانش وارد قلعه شد و هنگامی که ساکنان قلعه مشغول شام خوردن بودند، خود را در یکی از ستورگاههای حیوانات آنها پنهان کرد. هنگامی که دربان قلعه اطمینان یافت که همه ساکنان آن وارد شده اند، در را قفل و کلیدش را به گیره ای که ویژه این کار بود، آویزان کرد.

پس از اینکه ساکنان قلعه همه به خواب رفتند، عبدالله کلید در قلعه را از جایگاه ویژه اش برداشت تا بتواند پس از انجام جنایت در قلعه را به آسانی باز و فرار کند. محل سکونت ابورفیع در طبقه بالا بود. آنها از پله های مارپیچ ساختمان بالا رفتند و به در اتاق ابورفیع رسیدند. همسرش جلو آمد و شناسه و هدفشان را جویا شد. آنها گفتند چند عرب هستند که برای خرید غلات از ابورفیع به آنجا آمده اند. همسرش آنها را نزد ابورفیع راهنمایی کرد و آنها برای اینکه مبادا مأموران حفاظتی قلعه سر برسند، در راه روی خود بستند. ابورفیع در رختخواب آرمیده بود و پیش از اینکه خطر را درک کند آدمکشان عرب با شمشیرهای خود به جان او افتادند. اتاق تاریک بود، ولی سفیدی بدن ابورفیع به مهاجمین آدمکش کمک می کرد تا قربانی خود را به خوبی هدف گیری کنند.

همسر ابورفیع که مشاهده کرد، آدمکش ها با شمشیرهایشان به جان شوهرش افتاده اند شروع به جیغ کشیدن کرد، ولی یکی از تروریست ها با تهدید شمشیر صدایش را در گلو خفه ساخت. عبدالله شمشیرش را به گونه ای در سینه ابورفیع فرو کرد که نوک شمشیر از پشتش خارج شد. یهودی بینوا زیر ضربه های شمشیر فریاد می زد، کافی است، کافی است.»³⁸⁹ گویی او از مشیت الله و پیامبرش ناآگاه بود و نمی دانست که فرمان کشتنش از آسمان نازل شده و آدمکشان جانورخوی محمد مشغول اجرای فرمان آسمانی بوده و از خود اختیاری ندارند.

سرانجام کار به جایی رسید که که آدمکشان نیازی به شنیدن عبارت «کافی

³⁸⁹ al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 7, p. 102; Ibn Ishaq, p. 483.

است» از سوی قربانی جنایت خود نداشتند، زیرا بدن او بیحرکت شده بود و از اینرو آنها با شتاب پا به فرار گذاشتند. عبدالله بن عتیق از بینائی کامل محروم بود و از اینرو هنگامی که از پلّه ها با شتاب پائین می رفت، به پائین پرت شد و یکی از پاهایش به شدت پیچید. دستیارانش ناچار شدند او را با زحمت با خود به خارج قلعه ببرند و از آنجا فرار کنند.

ساکنان قلعه با شنیدن صداهای غیر عادی چراغهایشان را روشن کردند و در جستجوی آدمکشان برآمدند، ولی از آنها اثری نیافتند و با ناامیدی به بالین رئیس خود که بدن بیجانش در خون غلت می خورد رفتند و دور او گرد آمدند.

طبری^{۳۹۰} از قول عبدالله نوشته است:

«هنگامی که به ابورفیع نزدیک شدم، او در تاریکی اتاق با افراد خانواده اش مشغول گفتگو بود. چون نتوانستم محلی را که او در آنجا قرار داشت بیابم ندا در دادم «ابورفیع!» او گفت: «تو کی هستی؟» من به سوی صد ارفتم و ضربه شمشیری حواله او کردم. او فریادی از حلقوم برآورد که سبب آشفتگی من شد. از اتاق خارج شدم، ولی در آن نزدیکی ایستادم. دوباره وارد اتاق شدم و گفتم: «این صدا چی بود ابورفیع!» پاسخ داد: «یک لعنتی در این اتاق است که ضربه ای با شمشیر به من وارد آورد.» من به او نزدیک شدم و او را با شمشیرم ضربه باران کردم، ولی او پیوسته فریاد می زد و من می دانستم که ضربه ها کاری نبوده از اینرو نوک شمشیرم را در شکمش فرو کردم و آنقدر فشار دادم که از پشتش درآمد. این ضربه مرا قانع کرد که سرانجام کارش ساخته شد، از اینرو فرار در پیش گرفتم و به پلّه ها رسیدم. هنگامی که با شتاب از پلّه ها پائین می رفتم فکر کردم به پلّه آخری رسیده ام از اینرو خواستم پاهایم را روی زمین بگذارم ولی از پلّه ها پرت شدم و پاهایم شکست. ناچار پاهایم را با عمامه ام بستم و لنگان لنگان خودم را به در قلعه

³⁹⁰ al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 7, pp. 100-101.

رسانیدم. در آنجا چند لحظه مکث کردم و با خود گفتم: «به الله سوگند تا اطمینان پیدا نکنم که این یهودی را به قتل رسانده ام، قلعه را ترک نخواهم کرد.» در آن زمان که سپیدی بامداد پدیدار می شد و خروس ها آغاز به آواز خوانی کرده بودند شنیدم، یکی از ساکنان قلعه می گوید: «ابورفیع، بازرگان حجاز را کشته اند.» با شنیدن این صدا اطمینان یافتم که رسالتم را با پیروزی انجام داده ام، از اینرو نزد همیارانم رفتم و به آنها گفتم: «مژده! الله ابورفیع را کشت!»

با این وجود هنوز آدمکشان اطمینان نداشتند که قربانی آنها مرده است. از اینرو، یکی از آنها داوطلب شد به درون قلعه برود و از چگونگی جریان آگاهی پیدا کند. او نیز با گروه افرادی که به اتاق ابورفیع می رفتند، به آنجا رفت و در بازگشت گزارش داد که همسر ابورفیع با چراغی که در دست داشت به چهره او از نزدیک نگاه کرده و گفته است، او دیگر زنده نیست. همچنین او شنیده بود همسر ابورفیع گفته بود صدائی که ابورفیع را خواند، صدای عبدالله بن عتیق بوده است. هنگامی که آدمکشان محمد از انجام خونریزی پیروزمندانه خود اطمینان یافتند، یار یا شکسته خود را بلند کردند و به سوی مدینه روان شدند تا گزارش جنایت خود را به بزرگ رهبر تروریستشان، محمد بن عبدالله مژده دهند. زمانی که محمد آنها را دید فریاد کشید، «پیروز باشید!» آنها پاسخ دادند: «تو هم همینطور!» آنها جزئیات ماجری را برای محمد شرح دادند و او آنها را ستود. هر یک از آن جنایتکاران کوشش می کرد، اعتبار ارتکاب قتل را به خود ویژگی دهد. محمد سلاح های آنها را یکی یکی بازدید کرد و داوری نمود که اعتبار قتل از آن عبدالله بن اونیس می باشد، زیرا او آثار استخوان های ابورفیع، قربانی جنایت را در روی شمشیر او مشاهده کرد.³⁹¹ بسیار جالب است بدانیم، هنگامی که مسلمانان بنیادگرا از جنایت هائی که پیامبرشان مرتکب شده آگاه می شوند، در برابر دو گزینه قرار می گیرند: یکی اینکه مذهبی و اراته خود را به نابخردی می زنند و چنین رویدادهائی را نادرست فرض می کنند و به سادگی از آنها می گذرند. دیگر اینکه ناخود آگاهانه فکر می کنند، چون

³⁹¹ Ibid. p. 103.

این اعمال بدون توجه به زشتی آنها از سوی افرادی که به خود برچسب پیامبر زده اند، مرتکب شده، از اینرو باید اعمال مقدس به شمار رود. جالب تر اینکه اگر ما در نوشتاری ارتکاب همانند این اعمال را از سوی برخی افراد جنایتکار بخوانیم، نسبت به آنها احساس خشم و نفرت می کنیم، ولی هنگامی که این اعمال تبهارانه را از سوی آنهایی که خود را به مقامات متافیزیک چسبانیده اند می خوانیم به آنها به شکل شاهکارهای شجاعانه نگر می افکنیم.

ترور عیسیر بن رزیم و شماری از یهودی های دیگر با مکر و حيله

قتل ابو رفیع و سایر یهودی ها باز هم نتوانست خیال محمد را آرامش ببخشد. زیرا او بری اینکه بتواند با آرامش خیال بر مدینه حکومت کند، می بایستی همه مخالفانش را از بین بر میداشت. عیسیر بن رزیم از یهودیان توانمند خیبر بود که مشغول انگیزش افراد طایفه غطفان برای حمله به محمد بود. محمد به عبدالله بن رواحه یکی از رهبران طایفه خزرج و سه نفر دیگر از پیروانش (که یکی از آنها عبدالله بن اویس بود)، مأموریت داد تا در باره انجام یک حمله تروریستی به عیسیر بن رزیم بررسی کنند. عبدالله بن رواحه در پیش دو بار به خیبر حمله کرده بود، ولی این بار متوجه شد که چنین کاری بسیار مشکل است، زیرا یهودیان خیبر برای محافظت خود نهایت اقدامات احتیاطی را به عمل آورده بودند.

بنابر این عبدالله بن رواحه به مدینه بازگشت و جریان را به همان ترتیب به محمد گزارش داد. محمد که در سرشت انسانی حيله گر و ترفند باز بود، چون مشاهده کرد که کار حمله به عیسیر بن رزیم آسان نخواهد بود، بر آن شد تا با مکر و حيله او را از بین بردارد. بنابر این سی نفر از پیروانش را در اختیار عبدالله بن رواحه گذاشت و به او آموزش داد نزد عیسیر بن رزیم برود و با نهایت مهربانی به او پیشنهاد کند که هرگاه نزد محمد برود، وی حکومت خیبر را در اختیارش خواهد گذاشت و از هیچ کمکی به او فروگزار نخواهد کرد. اگر چه دوستان عیسیر بن رزیم به او هشدار داده بودند که نباید فریب نیرنگ های محمد و یارانش را بخورد، ولی سرانجام او در برابر فشارهای عبدالله بن رواحه موافقت کرد تا با سی نفر از یهودیان با آنها به مدینه نزد محمد برود.

هر یک از مسلمانان یک نفر یهودی را پشت سر خود روی شتر سوار کردند و به سوی مدینه به راه افتادند.^{۳۹۲} عبدالله بن اونیس برای اینکه در ظاهر رعایت احترام عیسیر بن رزیم را بکند، او را روی شترش سوار کرد و خود پشت سر او روی شتر قرار گرفت. هنگامی که آنها به القره که شش میلی خیبر بود رسیدند، عیسیر بن رزیم عقیده اش را تغییر داد و به عبدالله بن اونیس اظهار داشت که از آمدن به مدینه نزد محمد پشیمان شده است.^{۳۹۳}

این موضوع و همچنین عمل عیسیر بن رزیم که در راه یکی دو بار به سوی شمشیر عبدالله بن اونیس دست دراز کرده بود، سبب شد که اونیس با شمشیر ضربه سختی که سبب قطع پای عیسیر بن رزیم شد به او وارد آورد. عیسیر بر اثر ضربه یاد شده از شتر به زیر افتاد، ولی با چوب چماق ماتندی که در دست داشت ضربه ای به سر اونیس نواخت و سرش را زخمی کرد. با وقوع این رویداد، مسلمانان به جان یهودی های همراه خود افتادند و همه آنها را بغیر از یکنفر که پیاده موفق به فرار شد، کشتند.

پس از اینکه مسلمانان یهودیان همراه خود را از پای در آوردند، به سوی مدینه راهشان را ادامه دادند. هنگامی که عبدالله بن اونیس نزد محمد آمد و او زخم سرش را مشاهده کرد، آب دهانش را به روی زخم سر او نداشت و گفت: «شکر الله که شما را از دست گروهی افراد نابکار نجات داد.»

این نخستین باری نبود که محمد به روی زخم یارانش آب دهان می انداخت. هر زمانی که سربازان او در نبردها زخمی می شدند محمد اقدام به این عمل پچل می کرد و بدیهی است که این کار از فرهنگ و فروزه های پلشت مایه او سرچشمه می گرفت.^{۳۹۴}

³⁹² al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 9, p. 120; Muir, *The life of Mohammad*, p. 349.

³⁹³ al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 9, p. 120; Muir, *The life of Mohammad*, p. 349.

³⁹⁴ al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 9, p. 120.

قتل سفیان بن خالد

شکست رسوائی بار محمد در جنگ اُحد سبب شد که روحیه دشمنانش توانمند شود و آنها بر آن شدند تا بر ضد او با یکدیگر متحد شوند. یکی از این افراد سفیان بن خالد، رئیس طایفه لحيان و طوایف اطراف آن بود. این منطقه در حدود دو روز مسافت از شرق مکه فاصله داشت و سفیان بن خالد مشغول گردآوری سربازانی از ناحیه اورانا و یا نخله محلی بین مکه و طایف بر ضد محمد بود.^{۳۹۵}

هنگامی که محمد از فعالیت های سفیان بن خالد بر ضد خود آگاهی یافت، بر آن شد تا او را نیز با عملیات تروریستی هلاک کند. برای انجام این هدف محمد با عبدالله بن اویس از آدمکشان حرفه ای خود که در پیش نیز چند نفر از مخالفین او را ترور کرده بود تماس گرفت و به او گفت، آگاهی یافته است که سفیان بن خالد مشغول گردآوری نیرو بر ضد او می باشد و از اینرو از او می خواهد تا او را از بین بردارد. عبدالله بن اویس به محمد گفت، چون او تا کنون با خالد روبرو نشده، بنابراین بهتر است فروزه هایش را برای او شرح دهد تا وی بتواند او را شناسائی و برنامه کشتنش را به فرجام برساند. محمد اظهار داشت: «یکی از نشانه های مسلم او آنست که هر گاه او را ببینی آنچنان به وحشت خواهی افتاد که گویی شیطان را دیده ای.»^{۳۹۶} پس از اینکه عبدالله در باره ترور خالد آموزش های کافی از محمد گرفت، شمشیرش را برداشت و عازم انجام مأموریت خونینش شد.

یکی از روزها در ساعات پس از نیمروز عبدالله با سفیان روبرو شد و مشاهده کرد که او سرگرم ترتیب دادن محل نشستن گروهی از زنان در هودج می باشد. عبدالله به سوی سفیان پیش رفت و با احترام به او تعظیم کرد. سفیان از شناسه او پرسش کرد و عبدالله پاسخ داد، او یک عرب می باشد و چون شنیده است که وی

³⁹⁵ Ibn Hisham, p. 975; al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 1, p. 1759; al-Waqidi, p. 151f; Ibn Saad, p. 35.

³⁹⁶ Guillume, A translation of Ibn Ishaq's *Sirat Rasul Allah, The life of Mohammad*, p. 366.

بر آنست تا نیروئی بر ضدّ محمّد تجهیز کند و به وی حمله نماید، وی داوطلب است که به گروه سربازان او بپیوندد. سفیان با گشاده روئی به وی شادباش گفت و با او به راه رفتن پرداخت. پس از اینکه عبدالله اعتماد سفیان را به گونه کامل به خود جلب نمود، در زمانی که مشاهده کرد کسی در اطراف او نیست ناگهان با شمشیر به او حمله برد، سرش را از بدن جدا نمود و در حالیکه زنها شیون و فریاد سر می دادند پا به فرار گذاشت.

پس از اینکه عبدالله جنایتش را به فرجام رسانید با شتاب راه بازگشت به مدینه را پیش گرفت و برای دیدار محمّد به مسجد رفت. محمّد به او خوش آمد گفت و در باره چگونگی انجام مأموریت خونینی که به او داده بود از وی پرسش کرد. عبدالله در پاسخ او سر بریده سفیان را جلوی پای محمّد انداخت. وی با مشاهده سر بریده دشمنش به شور و شادی آمد و به عبدالله تکلیف کرد با او به خانه اش برود. آنگاه محمّد تگه چوبی را برای سپاسگزاری از عبدالله به او داد و به وی گفت، آن تگه چوب را نگهداری کند.

هنگامی که عبدالله از خانه محمّد بیرون آمد، برخی از دوستانش از جریان آگاه شدند و از او مورد استعمال آن تگه چوب را پرسش کردند. او پاسخ داد تنها چیزی که محمّد هنگام دادن آن تگه چوب به وی اظهار داشت این بود که وی آنرا نگهداری کند. آنها به وی تکلیف کردند نزد محمّد باز گردد و چگونگی مورد استعمال آنرا از وی پرسش کند. عبدالله این کار را انجام داد و محمّد در برابر پرسش او اظهار داشت: «این تگه چوب در روز قیامت بین من و تونشانه ای است که من ترا بشناسم و از الله برایت پاداش رستگاری بگیرم. زیرا در روز قیامت کسی چنین وسیله ای با خود ندارد.»^{۳۹۷}

عبدالله بن اونیس آن تگه چوب را به شمشیرش بست و تا زمانی که زنده بود آنرا با خود حمل می کرد. در هنگام مرگ وصیت کرد آن تگه چوب را در کفنش بگذارند و با او در گورش دفن کنند. برآستی که اگر انسان بی خرد در دنیای ما وجود نداشته باشد، خرد دزد نیز

³⁹⁷ Ibn Hisham, vol., 2, pp. 395-396.

هیچگاه یافت نخواهد شد.

عبدالله بن اویس در باره ارتکاب این جنایت ناجوانمردانه گفته است: «من با یک شمشیر تیز هندی که در اختیار داشتم آنچنان ضربه ای به او زدم که اگر یک کلاه خود فولادین نیز در سر می داشت با این وجود مغز او به همان آسانی دو نیمه می شد. این ضربه همانند جرقه ای که قتیله ای را شعله ور می کند کارساز افتاد. همچنانکه شمشیر بُران خود را در مغز او فرو می کردم به وی گفتم، من ابن اویس هستم و نه یک اسب سوار هرزه گرد. و افزودم، بگیر این ضربه را از فردی که به دین محمد پیامبر در آمده است. هر زمانی که پیامبر اراده کند تا فرد بیدینی را از روی زمین بردارد، من نخستین کسی هستم که با دل و جان به ندای او پاسخ مثبت می گویم و فرمانش را به جان اجرا می کنم. و در حالیکه بدن بیجان او در خونش شناور شده بود، ابن ثور را مانند یک شتر جوان و تیزرو ترک کردم و زنانی را که با مشاهده جسد غرقه در خون او ضجه می کشیدند، جامه می دریدند و خاک بر سر و روی می مالیدند با شتاب پشت سر گذاشتم.»^{۳۹۸}

ترور سفیان بن خالد نیروهائی را که در اورانا (نخله) بر ضد محمد متحد شده بودند شهلیده کرد، ولی در شناسه و شهرت او تغییری به وجود نیاورد، زیرا تازی ها از پیش به او فرنام «جانی و آدمکش» داده بودند. به هر روی، این جنایت او بدون پاسخ نماند، زیرا اندک مدتی پس از ترور خالد بن سفیان گروهی از افراد طایفه بنی لحيان، گروهی از پیروان او را به انتقام خون رهبر خود در الرَّاجی از پای در آوردند!^{۳۹۹}

کشتن رفیعه بن قیس الا جوسهمی

بر پایه نوشتارهای تاریخنویسان مشهور و معتبر از جمله طبری،^{۴۰۰} واقدی،^{۴۰۱} و ابن

³⁹⁸ Guillume, A translation of Ibn Ishaq's *Sirat Rasul Allah, The life of Mohammad*, p. 78.

³⁹⁹ Ibn Hisham, p. 638f.; al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 1, p. 1431f.; al-Waqidi, p. 151f; Ibn Saad, p. 39f.

⁴⁰⁰ al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 8, pp. 149-150.

⁴⁰¹ al-Waqidi, 2, pp. 777-780.

هشام^{۴۰۲} در سال ۶۳۰ میلادی، عبدالله بن ابی حدر دالاسلمی نزد محمد رفت و به او گفت: «من با زنی از طایفه خودم ازدواج کرده و پرداخت مهریه ای را به او قول دادم، ولی اکنون که زمان پرداخت آن فرارسیده قادر به پرداخت این مبلغ و در اختیار درآوردن همسرم نیستم. محمد از من پرسش کرد مبلغ مهریه چقدر است، به او پاسخ دادم دویست درهم. او گفت شوربختانه در این باره نمی تواند به من کمکی بکند. چند روزی از این جریان گذشت، سپس آگاهی یافتم که مردی به نام رفیعه بن قیس از طایفه جوسهم که در بین افراد آن طایفه دارای شهرت والا و احترام بسیاری بود با گروه زیادی وارد شده و در القبه اردو زده و بر آنست که نیروی بیشتری از ساکنان القبه گرد آورده و به محمد حمله کند. محمد من و دو نفر دیگر از مسلمانان را فرا خواند و به ما گفت، (به شما مأموریت می دهم نزد این مرد بروید و یا او را با خود به اینجا بیاورید و یا اینکه در باره او بررسی کرده و پس از کسب آگاهی های بایسته در باره او و نیروهایش نزد من بازگردید و مرا از چگونگی وضع و هدف او آگاه سازید.) همچنین، محمد برای اجرای این مأموریت شتر سالخورده ای در اختیار ما گذاشت که کار آئی زیادی نداشت، ولی محمد توصیه کرد که ما به نوبت از او سواری بگیریم و با فرتوتی او بسازیم.»

«ما شمشیرها و تیرها و کمانهایمان را با خود برداشتیم و به سوی محلی که رفیعه بن قیس اردو زده بود، به راه افتادیم. در حدود زمانی که خورشید در حال غروب کردن بود به آنجا رسیدیم. من خودم را نزدیک محلی که او اردو زده بود پنهان کردم و به دو نفری که همراهم بودند نیز توصیه کردم خود را در آن نزدیکی پنهان کنند و هر گاه صدای (الله اکبر) و حمله از سوی من شنیدند، از پنهانگاهشان خارج شوند و آنها هم با سر دادن صدای (الله اکبر) به کمک من بیایند.»

«هنگامی که تاریکی شب بر هامون گسترده شد، رفیعه بن قیس آگاهی یافت که یکی از گله بان هایش که هنگام بامداد برای چرای گوسفندان به بیابان رفته بود، هنوز بازگشت نکرده است. بنابراین او خود شمشیرش را برداشت و به سربازانش گفت او خود به بیابان می رود تا ببیند چرا گله بان یاد شده هنوز بازگشت نکرده است.

⁴⁰² Ibn Hisham, vol. 4, pp. 629-631.

برخی از یارانش به او توصیه کردند تنها به بیابان نرود و اجازه دهد، گروهی او را همراهی کنند. ولی، او اصرار ورزید که مایل است تنها به انجام این کار دست بزند. هنگامی که او در تیررس من قرار گرفت، من تیری به سویش پرتاب کردم. آن تیر به بدنش اصابت کرد و او بدون ذکر کلمه‌ای بر روی زمین در غلغله و جان داد. من به سوی او رفتم و سرش را از بدن جدا کردم. آنگاه به سوی اردوی او باز گشتم و شعار (الله اکبر) سر دادم. دوتفر دستیار من باشنیدن صدای (الله اکبر) آن شعار را تکرار کردند و به سوی من آمدند. ما به آنها حمله کردیم و تا آنجا که برایمان امکان داشت اموال و دارائی‌های آنها را غارت کردیم و زنان و فرزندان‌شان را به اسارت گرفتیم و با شترها، گوسفندها و بزغاله‌های زیادی که از آنها غارت کردیم نزد رسول الله، محمد باز گشتیم. محمد از اموال غارت شده سیزده رأس شتر به من داد که من با فروش آنها توانستم مهریه همسرم را بپردازم و او را در اختیار بگیرم.^{۴۰۳}

طبری می‌نویسد، الواقدی رویداد بالا را چنین شرح داده است: «پیامبر این ابی حدرد را با ابوقتاده به مأموریتی گسیل داشت. افرادی که در این حمله شرکت داشتند، شانزده نفر بودند و مأموریت آنها مدت پانزده روز به درازا انجامید. به هر یک از افرادی که در این حمله شرکت کرده بودند دوازده شتر رسید که بهای هر شتر برابر با ده گوسفند و یا ده بز بود. هنگامی که مهاجمین به افراد مورد نظر حمله بردند، آنها از هر سو پا به فرار گذاشتند، ولی مسلمانان مهاجم در جستجوی زنان آنها برآمدند و موفق شدند چهار نفر از زنان آن طایفه را که یکی از آنها بسیار زیبا بود، دستگیر کنند و به اسارت بگیرند.»^{۴۰۴}

براستی که باید با آهنگ رسا به افراد خردباخته و افسون شده‌ای که به خرد و درایت انسانی خود پشت کرده، به این سیستم غارت، چپاول، آدمکشی و زربانی ایمان بسته و آنرا دین می‌نامند، شادباش گفت!

⁴⁰³ Guillaume, A translation of Ibn Ishaq's *Sirat Rasul Allah, The life of Mohammad*, pp. 671-672.

⁴⁰⁴ al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 8, pp. 150-151.

کشتار عبدالله بن قتل

بر پایه نوشتار طبری^{۴۰۵} که از ابن اسحق، ابن حومید، و سلمه نقل کرده، هنگامی که محمد مگه را تسخیر کرد، فرمان داد گروهی از مخالفانش هر کجا یافت شوند ولو اینکه به دیوارهای کعبه (که بر پایه سنت اعراب، خونریزی در آنجا حرام بود)، پناه گرفته باشند کشته شوند. یکی از این افراد عبدالله بن قتل از طایفه بنو تمیم بن الغالب بود. دلیل فرمان محمد برای کشتن این فرد آن بود که چون او در پیش اسلام آورده بود، محمد برای دریافت زکات به او مأموریت داده و یکی از انصار را نیز همراه او کرده بود تا به وی برای انجام این کار کمک کند. عبدالله یکی از بردگانش را نیز که مسلمان بود، در این مسافرت با خود برده بود. در بین راه عبدالله در محلی توقف کرد و به برده اش دستور داد بزغاله ای را بکشد و برایش خوراک بپزد و خود به خواب رفت. هنگامی که از خواب بیدار شد مشاهده کرد که برده اش دستورش را اجرا نکرده و برایش خوراک تهیه ندیده است. عبدالله از نافرمانی برده اش به خشم آمد و او را کشت. آنگاه اسلام را نیز کنار گذاشت و به کیش پیشینش که بت پرستی بود، روی آورد. عبدالله بن قتل، همچنین دو دختر آوازه خوان در اختیار داشت که یکی فارتانا و دیگری سارا نامیده می شدند. این دو دختر با صدای دلچسبی که داشتند بر ضد محمد آواز می خواندند و او و دینش را به باد هجو و تهاخره می گرفتند. محمد دستور داد که هر سه نفر این افراد باید کشته شوند.

دو نفر از مسلمانان یکی به نام سعید بن حارث المخدومی و دیگری ابو برزه الاسلمی که از خاندان او بودند، دستوری را که محمد برای ترور عبدالله بن قتل داده بود، اجرا کردند و او را از پای در آوردند. آن دو دختر آوازه خوان نیز هر دو کشته شدند. بدین شرح که پیروان محمد فارتانا را کشتند ولی سارا موفق به فرار شد. بعدها از محمد خواستند از خون سارا بگذرد و او موافقت کرد و وی تا زمان خلافت عمر بن الخطاب زنده بود، ولی در این زمان یکی از آدمکش های اسلامی او را هم به قتل رسانید.

⁴⁰⁵ *Ibid.*, pp. 178-179.

ترور الهوریت بن تقیض

یکی دیگر از افرادی که محمد دستور داده بود ولو اینکه به پرده خانه کعبه پناهنده شود باید به قتل برسد، الهوریت بن تقیض بود. او یکی از مخالفان سرسخت محمد در مکه بود و پیوسته او را مورد تماخره قرار می داد. این فرد نیز بوسیله علی بن ابیطالب یکی از دژخیمان حرفه ای محمد و که به خلافت اسلام نیز دست یافت، کشته شد.^{۴۰۶}

قتل مقیاس بن سبابه

دیگر از افرادی که محمد بن عبدالله دستور داده بود هر کجا دیده شود بیدرنگ خونس ریخته شود، مقیاس بن سبابه بود. تنها گناه این فرد آن بود که او یکی از انصار را که به اشتباهی برادرش را کشته بود، به قتل رسانیده و سپس به قریش پناهنده شده و از اسلام برگشته بود.^{۴۰۷} محمد بدین سبب فرمان ترور این فرد را داده بود که او از اسلام برگشته و به دشمنان او پیوسته بود و نه اینکه قاتل برادرش را کشته بود.

مردی از خاندان خود مقیاس بن سبابه به نام نومیله بن عبدالله برای اجرای دستور محمد داوطلب شد و او را به قتل رسانید. خواهر مقیاس بن سبابه در سوگ او سروده است:

به عمرم سوگند که «نومیله» شرم خاندانش را بر خود خرید
و با کشتن مقیاس، مهمانان زمستان را در ژرفای افسردگی فرو برد.
آیا این درست بود که مردی مانند مقیاس در زمانی که
حتی زنانی که در حال وضع حمل بودند غذا نداشتند، به خاک و خون بیفتد.^{۴۰۸}

⁴⁰⁶ *Ibid.*, pp. 179, 181.

⁴⁰⁷ *Ibid.*, pp. 179-180.

⁴⁰⁸ *Ibid.*, p. 180.

کوشش برای قتل ابوسفیان بن حرب

بر پایه نوشته طبری^{۴۰۹} در سال ۶۲۵ میلادی محمد به یکی از انصار به نام عمر بن امیه‌الدردمی دستور داد به مکه برود و دشمن سرسخت او ابوسفیان را از پای در آورد. عمر بن امیه چگونگی اجرای دستور محمد را به شرح زیر بیان کرده است:

«هنگامی که محمد به من دستور داد به مکه بروم و ابوسفیان را به قتل برسانم، من شتری در اختیار داشتم ولی فرد دیگری از انصار که مرا همراهی می کرد شتری نداشت و از ناحیه یا نیز رنج می برد، از اینرو من او را روی شتر خودم نشاندم تا ما به درّه یا جاج رسیدیم. من خنجری با خود حمل می کردم که بوسیله آن می توانستم هر کسی را که اراده می کردم به آسانی از پای در آورم. هنگامی که وارد مکه شدیم دوست همراهم به من اصرار ورزید که بهتر است نخست به طواف خانه کعبه برویم و هفت بار آنرا طواف کنیم و در آنجا نماز بگذاریم. من با پیشنهادش موافقت کردم و این کار را به جای آوردیم. هنگامی که از آنجا خارج شدیم به گروهی که دور یکدیگر گرد آمده بودند برخوردیم. یکی از آنها هنگامی که ما را مشاهده کرد گفت، (این عمر بن امیه است و من به الله سوگند می خورم که او با قصد نیک بدینجا نیامده است.) (عمر بن امیه، در آدمکشی و جرم پیشگی بین اعراب شهرت بسیار بدی داشت.)»

«به هر روی، گروهی از مردم مکه که من و دوستم را دیده بودند بر آن شدند تا ما را تعقیب کنند. من که متوجه این جریان شدم به همیارم اظهار داشتم ما نمی توانیم به ابوسفیان دسترسی پیدا کنیم و از اینرو بهتر است جان خود را به خطر نیندازیم و از اینجا دور شویم. همیارم با پیشنهاد من موافقت کرد و ما با شتاب از آنجا دور شدیم و در غاری خود را پنهان کردیم. من در غار را با سنگ پوشانیدم تا گمان کسی را جلب نکند. همچنانکه ما در غار بودیم من صدای عثمان بن عبدالله را که سوار بر اسب خود بود شنیدم و به دوستم گفتم این صدای پسر مالک است، اگر او ما را در اینجا ببیند موضوع را به همه مردم مکه خواهد گفت و جان ما در پروا خواهد افتاد.

⁴⁰⁹ al-Tabari, *The history of at-Tabari*, vol. 7, pp. 147-150.

بنا بر این من از غار خارج شدم و با خنجرم ضربه ای به زیر سینه او وارد کردم. او بر اثر آن ضربه فریادی از حلقوم خارج کرد که گوش های مردم مکه را به خود آورد و در حالیکه مردم شهر مکه با شتاب هر چه تمامتر به سوی صدای فریاد عثمان بن عبداللّه به حرکت آمدند، من دوباره وارد غار شدم و خود را در آنجا پنهان کردم. گروهی از مردم به بدن عثمان که آخرین نفس های خود را از سینه بیرون می داد نزدیک شدند و از او پرسش کردند، (چه کسی به تو ضربت زده است؟) عثمان پاسخ داد، (عمر بن امیه) و پس از آن دیگر حرکتی نکرد. آنها نتوانستند محلّ پنهان شدن ما را حدس بزنند و تنها گفتند، (ما می دانستیم که او برای ارتکاب جنایتی به این شهر آمده است.) افزون بر آن چون آنها می خواستند بدن او را با خود ببرند، بیشتر از آن در جستجوی ما برنیامدند.

ما برای دو روز در غار ماندیم تا احساسات برانگیخته شده مردم مکه فرونشست و آنگاه به التعمیم که بدن خویب بن ادی در آنجا نگهداری می شد رفتیم. خویب یکی از شش نفر مسلمانی بود که محمد به عدل و القاره گسیل داشته بود تا به مردم آن نواحی قرآن آموزش بدهند، ولی مردم آنجا آنها را کشته بودند. من می خواستم جسد خویب را به مدینه حمل کنم و به همین مناسبت آنرا بر پشتم حمل می کردم که ناگهان متوجه شدم آنها در تعقیب من هستند. من نیز جسد خویب را رها کردم و با شتاب به سوی القفا روانه شدم و همیار من نیز با شتر به سوی مدینه به راه افتاد و نزد محمد رفت و جزئیات رویدادهائی را که بر ما گذشته بود برایش شرح داد. من آنقدر پیاده راه رفتم تا به قلیل دجنان رسیدم. در آنجا وارد یک غار شدم و تیر و کمانم را نیز با خود به آنجا بردم. هنگامی که من در غار بودم، یک مرد بلند قدّ یک چشم با چند گوسفند وارد غار شد و با من به گفتگو پرداخت. سپس در کنار من دراز کشید و شروع به خواندن آواز زیر کرد:

تا زمانی که من زنده ام هیچگاه مسلمان نخواهم شد،
و هیچگاه نیز به اسلام و مسلمانی ایمان نخواهم آورد.

به او گفتم: «به زودی خواهی دید.» آنگاه هنگامی که او چشم برهم گذاشت و

آوای خُر خُرش بلند شد او را به وحشتناکترین وضعی که تا کنون کسی دیگری را کشته است، جانش را گرفتم. بدین ترتیب که روی او خم شدم و نوک کمانم را در چشم سالم او فروبردم و تا آن اندازه آنرا فشار دادم که از پس گردنش بیرون آمد. سپس مانند یک جانور وحشی از غار خارج شدم و همانند یک عقاب برای حفظ جانم پا به گریز گذاشتم.

در راه به مدینه به ناحیه النقی رسیدم و به دو نفر از اهالی مکه که قریشی ها برای جاسوسی بر ضد پیامبر الله به آنجا فرستاده بودند برخورد کردم. من آنها را به خوبی تشخیص دادم و از آنها خواستم به من تسلیم شوند. آنها حاضر به این کار نبودند و در برابرم مقاومت کردند. منم با تیر و کمانم یکی از آنها را از پای در آوردم و به دیگری تکلیف کردم که اگر نمی خواهد به سرنوشت او دچار گردد تسلیم شود. او سرانجام حاضر شد تسلیم شود و من دستهایش را بستم و با خود به مدینه بردم و او را تحویل پیامبر الله دادم.

من شست های او را با بند کمانم به یکدیگر بسته بودم و هنگامی که پیامبر الله او را در آن حال دید، آنچنان به خنده افتاد که دندانهای پسین او نیز آشکار شد. سپس او از جریان رویداد پرسش کرد و من جزئیات آنچه را که رخ داده بود برایش شرح دادم. او گفت: «آفرین بر تو!» و برای موفقیت بیشتر من دعا کرد.

براستی که مسلمانان چه الله بخشنده و مهربان چه پیامبر انسانگرا و نکومنش و چه دین هژیر و بشر دوستانه ای دارا می باشند!

زن سالخورده ای که بدنش را دو شقه کردند

بر پایه نوشتارهای طبری^{۴۱۰}، الواقدی^{۴۱۱} و ابن هشام^{۴۱۲} در ماه رمضان سال ۶۲۷ میلادی، محمد گروهی را به فرماندهی زیدین حارث برای رویارویی با افرادی که در

⁴¹⁰ al-Tabari, *The history of al-Tabari*, vol. 8, pp. 96-97.

⁴¹¹ al-Waqidi, 2, pp. 564-565.

⁴¹² Ibn Hisham, vol. 4, pp. 617-618.

وادی القراء بسر می بردند به آن ناحیه گسیل داشت. زید بن حارث در این محل با افراد طایفه بنوفزاره برخورد کرد و در نبردی که بین آنها در گرفت، برخی از سربازان زید بوسیله بنوفزاره کشته و برخی از جمله خود زید زخمی شدند به گونه ای که مسلمانان بدن زخمی شده زید را در بین کشته ها یافتند و آنرا با خود به مدینه بردند. هنگامی که زید به مدینه بازگشت سوگند خورد تا انتقام شکست خود را از بنوفزاره نگیرد از انجام روابط جنسی خودداری خواهد کرد. پس از اینکه زخم های زید بن حارثه التیام پذیرفت، محمد او را به فرماندهی نیروئی دوباره برای رویارویی با بنوفزاره گسیل داشت. زید با بنوفزاره در وادی القراء روبرو شد و این بار تلفاتی بر آنها وارد آورد و در نبرد پیروز گردید. در این نبرد، قیس بن المسخر موفق شد مصعب بن حکمه را از پای در آورد و فاطمه دختر ربیع، یکی از دختران فاطمه و عبدالله بن مسعه را نیز به اسارت بگیرد...

زید بن حارث به قیس بن المسخر دستور داد فاطمه را که زنی بسیار سالخورده و همسر مالک بود به قتل برساند و او به وحشیانه ترین وضع ممکن او را کشت. بدین شرح که او هر یک از پاهای فاطمه را با تنابی بست و سپس سر هر یک از آن تناب ها را به پای یک شتر گره زد و آنگاه شترها را در دو جهت مختلف به حرکت در آورد و در نتیجه بدن آن زن فرتوت و سالخورده به دو شقه تقسیم گردید.

آنگاه دختر فاطمه و عبدالله بن مسعه را نزد محمد آوردند. دختر فاطمه بانوئی بسیار فرهیخته بود و بین اهل طایفه اش به غایت احترام داشت و چون سلامه بن عمر او را دستگیر کرده بود، می بایستی به او تعلق می گرفت. ولی محمد از سلامه خواست تا او را به وی بدهد. سلامه ناچار خواست محمد را پذیرفت و او را در اختیار محمد قرار داد. محمد بعدها او را به دائی اش حزن بن ابی وهب بخشید و او در نتیجه این ازدواج عبدالله بن حزن را زایش کرد.

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

ترورهای وحشیانه ای که در این فصل شرح داده شد تنها نماد ناچیزی از خونریزی هائی است که محمد بن عبدالله فردی که خود را پیامبر شناختگری

می کرد، در راستای منافع شخصی خود و استوار کردن پایه های قدرتش دستور اجرای آنها را به آدمکشانش صادر نمود و همه اقدامات تروریستی او از جمله کشتار شش مرد و چهار زن دیگر را شامل نمی شود.⁴¹³ تاریخنویسان برجسته عرب و بنمایه های معتبر تازش های محمد به طایفه های تازی، غیر تازی و کشتارهای دسته جمعی او دزده سالی که قدرت را در مدینه در دست داشت، به گونه کلی به هشتاد و یک مورد برشمرده اند. **Montgomery Watt** بر پایه بنمایه های معتبر مجموع تازش های محمد بر ضد طایفه های بیگناه و کشتن مردان و اسیر گرفتن زنان و کودکان و غارت و چپاول اموال آنها را شامل تاریخ رخداد آنها و شماره افرادی که در آن تازش ها شرکت داشتند، در کتاب خود در فهرست جامعی شرح داده است.⁴¹⁴

⁴¹³ *Ibid.*, p. 181.

⁴¹⁴ W. Montgomery Watt, *Mohammed at Medina*, pp. 339-343.

فصل هفتم

آیا براتی به محمد وحی می شد؟

دانش و تاریخ از دشمنان مذهب به شمار می روند.

Napoleon 1, *Maxims* (1804-1815)

در بیشتر دوره های تاریخ بشر، مذهب مادر تبهکاران و شرارت های خدانشناسانه بوده است.

Religio peperit scelerosa atque impia facta.
Lucretius DeDerum Natura, 1., 76.

گروهی از دانشمندان روانشناسی محمد را مورد باز شکافی قرار داده و به نتایجی دست یافته اند که ما را بیشتر به آمیزه درهم پیچیده روانی او آشنا می کند. Koelle رویدادی را که در سن پنج سالگی در زمانی که محمد زیر سرپرستی یک زن بادیه نشین به نام حلیمه در بیابان ها بسر می برده برایش رخ داده، برای شناخت عوامل تشکیل دهنده شخصیت او و تاریخ زندگی اش بسیار با اهمیت به شمار آورده است. دانشمند یاد شده می نویسد، این رویداد نشان می دهد مسلمانان باور دارند حالات غش و ضعفی که برخی اوقات گریبانگیر محمد می شده در نتیجه حضور جبرئیل فرشته و آوردن وحی برای او بوده است، درحالیکه بهیچوجه چنین نبوده بلکه بر خلاف عقیده آنها غش و ضعف های گاهگاهی محمد، فرآیند روان بیمارگونه محمد و ساختار بدنی غیر عادی او بوده که ریشه های آنها با نوعی بیماری که او در زمان کودکی به آن مبتلا بوده پیوند داشته است. دانشمند یاد شده می نویسد، همانگونه که

محمّد در زمان بلوغ از احساساتی که در هنگام حمله های غش و ضعف برایش رخ می داده آگاه بوده و به شرح آنها می پرداخته، به همان ترتیب نیز در زمان کودکی از چگونگی این حمله ها آگاهی داشته و پندارهائی را که در آن حالت در مغزش ظاهر می شده، واقعی می پنداشته و آنها را برای پرستار بادیه نشینش به عنوان رویدادهای راستین و تجربه شده غیر پنداری شرح می داده است.^{۴۱۵}

Sprenger یکی دیگر از اسلامشناسان شهیر که شرح حال محمّد را از نگر پزشکی به نگارش آورده، بیماری روانی او را *Hysteria Muscularis* تشخیص داده است. این حمله ها اگر چه شباهت کاملی با حمله های بیماری صرع دارند، ولی تا حدودی نیز با آنها متفاوت می باشند. زیرا در بیماری صرع، فرد مصروع از آنچه در زمان حمله بیماری بر او وارد شده آگاهی ندارد، ولی در این گونه حمله ها آگاهی بیمار از رویدادهای زمان حمله بیماری برجای می ماند. تردید نیست که حمله های صرع بدون کنترل و اراده محمّد روی می داده، ولی همچنانکه احساسات و پندارهای ما در زمان رؤیا بدون اینکه خود اراده داشته باشیم از درونمان ناشی می شوند، همانگونه نیز احساسات و پندارهای بیمارگونه ای که در زمان حمله های یاد شده برای محمّد به وجود می آمده، از درون بدن او سرچشمه می گرفته اند. سرشت هردوی این حالات به گونه کامل پنداری بوده و با ساختار فیزیکی انسان وابستگی ندارند.^{۴۱۶}

پرفسور ویلیام مویر از اسلام شناسان برجسته، همچنین باور دارد، حمله های عصبی محمّد در زمانی که او در خیمه حلیمه بسر می برده و از درون بر او عارض می شده، حاکی از همان نشانه هائی هستند که بعدها در حالت غش و ضعف بر او وارد می شده و وی در بحران آن حالت به مغز خود الهام می کرده که جبرئیل به دیدارش می آمده و از سوی اللّٰه برایش وحی می آورده است.^{۴۱۷}

یکی دیگر از دانشمندان اسلام شناس به نام Palmer باور دارد که الهامات

⁴¹⁵ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 41-42.

⁴¹⁶ *Ibid.*

⁴¹⁷ Muir, *The Life of Mohammad*, p.

محمد فرآیند کیفیت جسمی او بوده است. او می نویسد: «محمد از زمان جوانی به بعد از نوعی بیماری عصبی که در فرهنگ پزشکی صرع نامیده می شود رنج می برده، ولی نشانه های بیماری او شبیه به ناراحتی غش و ضعف بوده ... که کم و بیش همیشه با پندارهای ناهنجار مغزی همراه می باشد.»^{۴۱۸} نویسنده دیگری به نام Rodwell عقیده دارد، پندارهایی که محمد آنها را به عنوان وحی الهی به مردم بازنمود می داد، «ممکن است او هالی بوده که در هنگام حمله های غش و ضعفی که او از آغاز جوانی به آنها مبتلا بوده برایش رخ می داده است.»^{۴۱۹} این عقیده با باور Sprenger درباره سرشت روانی بیماری محمد همخوانی کامل دارد و حاکی از این دیدمان است که آنچه که محمد به نام وحی الهی از آن نام می برده، ترکیبی از وضع جسمانی ویژه و حالت روانی غیر عادی او بوده است.^{۴۲۰}

Noldeke از دانش پژوهان نامدار اسلام، معتقد است، در زمانی که محمد ادعا می کرده مورد وحی قرار می گیرد، در واقع در یک حالت صرع عمیق که می توان آنرا ترکیبی از بیماری مغز و بدن به شمار آورد فرو می رفته است. نشانه های این حمله شدید صرع عبارت بوده اند از: کف کردن دهان، افتادگی سر روی گردن، پریدن رنگ چهره و یا قرمز شدن آن، فریاد کردن مانند یک کره شتر، و تعرق زیاد حتی در هوای سرد زمستان.^{۴۲۱} دانشمندی یاد شده ادامه می دهد که الواقدی چنین حمله ای را «تب» نامیده، ولی سایر پژوهشگران از جمله رومی ها، [به درستی] آنرا «صرع» نامیده اند.^{۴۲۲}

Margoliouth از دیگر دانشمندان شهیر اسلام شناس، حالاتی را که محمد در زمانی که وانمود می کرده، زیر حالت وحی قرار گرفته از خود بروز می داده،

⁴¹⁸ *The Qur'an, Introduction, xx-xxii, xlvi, quoted in John Clark Archer, Mystical Elements in Mohammed (dissertation), (New York: Yale University Press, 1890), p. 16.*

⁴¹⁹ J.A. Rodwell, *Koran* (London: J.M. Dent & Sons Ltd., 1953), page 21, note 1.

⁴²⁰ Sprenger, *Das Leben und die Lehre des Mohammad* (Berlin, 1869).

⁴²¹ Noldeke, *Geschichte des Korans* (Göttingen, 1860), p. 26.

⁴²² *Ibid.*

خودساختگی و تصنعی به شمار آورده است.^{۴۲۳} او عقیده دارد که تنها در دو مرتبه حمله هائی که بر محمد عارض شدند در اختیار او نبوده است، یکی در زمانی که او در جنگ بدر هنگامی که کشته های قریشی ها را مشاهده کرد، آنچنان به هیجان آمد که به حالت غش افتاد و دیگری زمانی که روزه گرفته بود و پس از پایان آن دچار خونریزی شد.^{۴۲۴}

نویسنده دیگری به نام John Clark Archer که در باره چگونگی حالاتی که محمد در زمانی که ادعا می کرده مورد وحی قرار می گرفته کنکاش نموده، می نویسد: «از جستار مارگولیوت در باره حالات محمد در زمانی که تظاهر به وحی می کرده، می توانیم برداشت کنیم که او دارای توان مغزی و نیروی درک و بصیرت قابل توجهی بوده که بوسیله آنها قادر به ابراز حالات ویژه ای که به آنها تظاهر می کرده بوده و ارتباطی به ناراحتی های جسمی و روانی او و یا غش و ضعف نداشته است.»^{۴۲۵}

بسیاری از دانشمندان اسلام شناس که در باره زندگی محمد پژوهش کرده، از جمله John Clark Archer^{۴۲۸} و Otto Stoll Charles, Cutler Torrey^{۴۲۷} به این نتیجه رسیده اند که هر زمانی که محمد وانمود می کرده زیر تأثیر وحی قرار می گرفته و به ورود به حالات شگفت انگیزی که نشان از هیستری و صرع داشته، تظاهر می نموده، در واقع خود را هیپنوتسم می کرده است.^{۴۲۹}

John Clark Archer با غایت نیک اندیشی ابراز داشته است که محمد یک فرد صوفی مسلک بوده و در زمانی که در غار حرا با خود خلوت می کرده در تکنیک های خود هیپنوتسم کردن آزمودگی پیدا کرده و قادر بوده است این روش را

⁴²³ Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam*, p. 46.

⁴²⁴ *Ibid.*

⁴²⁵ Archer, *Mystical Elements in Mohammed*, pp. 71-74, 87.

⁴²⁶ Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New York: Ktav Publishing House, Inc., 1968), p. 59.

⁴²⁷ Otto Stoll, *Suggestion and Hypnotismus*, 2et Aufl. (Leipzig: 1904), pp. 256-258.

⁴²⁸ Archer, John Clark, *Mystical Elements in Mohammed* (New Haven: Yale University Press, 1980), pp. 18-19.

⁴²⁹ *Ibid.*

به گونه عادت هر زمانی که اراده می کرده به کار ببرد. بنا به باور نویسنده یاد شده روش های خود هیینوتیسم کردن در آن زمان در بین برخی از افراد سرزمین های پیشرفته و متمدن نزدیک عربستان و حتی بین برخی از افراد خود سرزمین عربستان معمول بوده و محمد نیز از آنها بهره گرفته بوده است. در نتیجه تکرار این عمل هر زمانی که محمد به این عمل دست می زده و نشأه آن روش بر او چیره می شده، پندار می کرده که زیر وحی الهی قرار گرفته است.

ارزشیابی دیدمان های دانشمندان در باره حالت های محمد در زمانی که به وحی تظاهر می کرد

بنا به باور نویسنده این کتاب توضیحات آقای آرچر و سایر نویسندگانی که در باره چگونگی حالت های محمد در هنگامی که وانمود می کرده زیر تأثیرات وحی قرار می گرفته بروز می داده، باید «خوش بینی ساده اندیشانه»^{۴۳۰} نام داد. نگاهی پالیده، ولی ژرف به برخی از اقدامات ستمگرانه و تبهارانه محمد به شرح زیر ارزش این دیدمان را آشکار می سازد.

زمانی که محمد بین سایر اقدامات ستمگرانه اش دستور داد، نخلستان های خرمسای یهودیان طایفه بنی النضیر را قطع کنند تا آنها را از نگر روانی ناتوان سازد و سپس برای مشروعیّت دادن به این اقدام ناجوانمردانه آیه ۵، سوره الحشر را خودسازی کرد، آیا براستی در آن لحظه در زیر نشأه حالت هیینوتیسم، رؤیای وحی الهی را پندار و یا تجربه می کرده است؟ برخی اوقات محمد با یکی از زیباترین جوانان عربستان به نام دحیّه بن خلیفه الکلبی دیدارهای خصوصی برگزار می کرد و دستور داده بود، هر زمانی که او با دحیّه دیدار می کند کسی اجازه ورود به محل دیدار آنها را نداشته باشد.^{۴۳۱} او همچنین ادعا کرده است که فرشته جبرئیل به شکل دحیّه نزد او می آمده است.^{۴۳۲} اکنون باید از آقای آرچر پرسش کرد، زمانی که محمد

⁴³⁰ Subjective naivety

⁴³¹ ملا محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، جلد هشتم (تهران: ۱۱۱۰ هجری)، صفحه ۲۲۶

⁴³² Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam*, p. 366.

ادعا می کرد که جبرئیل به شکل دحیه بر او ظاهر می شود و یا هنگامی که دستور داده بود، در هنگامی که او یا دحیه زیباترین جوان عرب دیدار داشته کسی اجازه ورود به محل دیدار آنها را نداشته باشد، آیا برآستی اثر نشأه هیینوتیسم و وحی الهی را تجربه می کرده است؟

همچنین می دانیم زمانی که محمد تنها برای اینکه ناامیدی و ناکامی خود و پیروانش را از رویداد حدیبیه و پیمان بازنده ای که در آن رویداد بسته بود جبران کند به یهودیان شهرک خیبر که از آبادترین و پر بارترین منطقه حجاز بود حمله کرد، کنانه بن ربیع رهبر یهودیان خیبر و عموزاده اش را دستگیر نمود و از آنها خواست تا جواهرات و طلاهایی را که پنهان کرده بودند در اختیارش بگذارند. کنانه بخشی از آنها را به محمد تحویل داد و اظهار داشت این تمام سرمایه ای است که برایش باقی مانده زیرا بقیه را برای تدارکات جنگ هزینه کرده است. محمد به دریافت آن بخش از پول قانع نشد و به شکنجه گران خود دستور داد محل پنهان کردن جواهرات را زیر شکنجه از کناسه اعتراف بگیرند. شکنجه گران محمد روی سینه کنانه آتش روشن کردند و آتشدان را روی سینه اش نگهداشتند تا آخرین نفس او از سینه خارج شد. آنگاه محمد دستور داد سر کنانه و عموزاده اش هر دو از بدن جدا شود و صقیه، همسر جوان و زیبای ۱۷ ساله او را به رختخواب برد.^{۴۳۲} آیا محمد این تبهکاری های شرم آور را به فرمان خدا و در نتیجه وحی او مرتکب شد؟

در مورد دیگر، محمد از کشتار دسته جمعی هفتصد نفر از مردان طایفه یهودی بنی قریظه و غارت اموال و دارائی های آنها و اسارت زنان و فرزندانشان پشتیبانی کرد. تمام هفتصد نفر از مردان این طایفه را در یک روز در جلوی چشمان او گردن زدند و محمد زیباترین زن آن طایفه به نام ریحانه را که ۲۰ سال بیشتر نداشت و شوهرش یکی از افراد هفتصد نفر کشته شده بود، با خود به رختخواب برد. پس از ارتکاب این شاهکار جنائی هولناک محمد آیه های ۹ تا ۲۷ سوره احزاب را خودسازی کرد که به اصطلاح الله آن تبهکاری را توجیه می کرد. آیا زمانی که محمد دست به ارتکاب اینهمه جنایت های هولناک زد، آن ۱۸ آیه سوره احزاب را

⁴³² Muir, *The life of Mohammad*, p. 377.

جبرئیل از سوی الله زیر تأثیر هیپنوتیسم برای او دیکته کرد؟

فرنودهای بالا به آسانی ثابت می کنند که آقای آرچر بهتر بود برای توجیه پیاوه گوئی های بی سر و ته و فریکارانه محمد به اندیشه های دیگری دست می یازیدند، ولی جای امیدوارکننده ای برای ایشان و سایر دانش پژوهانی که در کشتی ایشان حرکت می کنند باقی مانده و آن اینست که هنگامی که محمد به پیروانش دستور داد عصما دختر مروان را در زمانی که کودکانش در کنارش آرمیده و یکی از آنها روی سینه اش غنوده و مشغول شیر خوردن بود بکشد و نیز دستور کشتار ابوعفک و کعب بن الاشرف را صادر نمود، خوشبختانه آقای آرچر ادعا نکرد که این تبهکاری های وحشیگرانه را در راستای وحی الهی مرتکب شده است.^{۳۳۴}

بر پایه آنچه که در بالا شرح داده شد، نویسنده این کتاب باور دارد در باره وانمودسازی محمد به دریافت وحی از سوی الله «خود هیپنوتیسم کردن» باید از «وحی الهی» تمیز داده شود. بدین شرح که محمد ممکن است برای هدف هائی که در مغز می پرورانیده خود را هیپنوتیسم می کرده تا فکر کند آنچه را که می خواسته انجام بدهد بوسیله وحی از الله می شنود و نه اینکه آنگونه که آقای آرچر گفته، بر اثر دریافت وحی هیپنوتیسم می شده است. دانشمندان و پژوهشگران علوم اجتماعی در پژوهش های علمی بین «متغیر مستقل»^{۳۳۵} و «متغیر غیر مستقل»^{۳۳۶} تفاوت می گذارند. «متغیر غیر مستقل» عاملی است که در نتیجه عوامل دیگر به وجود آید که آن عوامل عبارتند از متغیرهای مستقل. «متغیر مستقل» که متغیر پیش بینی کننده نیز نامیده شده، عاملی است که «متغیر غیر مستقل» را پیش بینی می کند.

اکنون باید توجه داشت که آقای آرچر پندار کرده است که محمد «خود هیپنوتیسم کردن» را به عنوان «متغیر غیر مستقل» و دریافت وحی را به عنوان «متغیر مستقل» به کار می برده، در حالیکه این رابطه به گونه کامل برعکس بوده است. به گفته دیگر، محمد در نتیجه الهاماتی که به او می شد زیر نشأ هیپنوتیسم قرار

^{۳۳۴} برای آگاهی از این جنایت دلخراش به صفحه های ۲۸۸ تا ۲۹۱ فصل ششم همین کتاب مراجعه فرمائید.

^{۳۳۵} Independent variable

^{۳۳۶} Dependent variable

نمی گرفت، بلکه خود را هیپنوتیسم می کرد تا زیر نشأ هیپنوتیسم برخی نشانه های غیر عادی روان-بدنی از قبیل عرق کردن، سرخ شدن و غیره در خود به وجود آورد و تظاهر کند که برایش از آسمان وحی آورده شده و در نتیجه وحی، آن آثار و نشانه ها در بدنش به وجود می آمده است. او می دانست چه هدفی در مغز دارد و برای جامه عمل پوشانیدن به آن هدف، خود را هیپنوتیسم می کرد تا با فریب و نیرنگ وانمود کند که آن هدف بوسیله وحی به او ابلاغ شده است. بدین ترتیب برخلاف آنچه که آقای آرچر فکر کرده محمّد خود هیپنوتیسم کردن را به عنوان یک «متغیر مستقل» و وحی را به عنوان «متغیر غیر مستقل» به کار می برده است.

می دانیم بسیاری از آیه های قرآن را محمّد بر پایه نیازهای آنی و لحظه ای نازل می کرده و در آن هنگام خود را در حالت حمله ای که شبیه به صرع بوده قرار می داده است. Torrey نیز در این باره می نویسد: «من از مدت ها پیش باور داشته ام حمله هائی که محمّد وانمود می کرده بر اثر وحی بر او عارض می شود، در نتیجه هیپنوتیسم کردن خود برایش تولید می شده است. پیش از اینکه محمّد به ادعای وحی بپردازد، روش ایجاد این حالات غیر عادی جسمی و روانی را مانند بسیاری دیگر از افراد بوسیله روزه گیری، شب زنده داری، و تمرینات ریاضت کشی آموخته بوده است بهترین و منطقی ترین سبب حالت های غیر عادی جسمی و روانی ویژه ای را که محمّد در زمانی که وانمود می کرده به او وحی می شده برای خود تولید می کرده و شرح حال نویسان او به شرح آنها پرداخته اند، تنها بوسیله (خود هیپنوتیسم کردن) می توان توجیه نمود.»^{۲۳۷}

نویسنده این کتاب بیش از مدت بیست سال است که با دانش و تجربه هیپنوتیسم سر و کار داشته و در نتیجه خدماتی که در پیشرفت علم هیپنوتیسم انجام داده و کشفیاتی که در این باره نموده ام به سه جایزه علمی **Presiden's Award** دست یافته ام، یکی از سازمان **National Guild of Hypnotists** در سال ۱۹۹۱ و دو جایزه دیگر از سازمان **Eastern Institute of Hypnotherapy** یکی در سال ۱۹۹۵ و دیگری در سال ۱۹۹۹. افزون بر آن کتابی که به زبان انگلیسی زیر

^{۲۳۷} Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam*, p. 59.

فهرنام **Modern Hypnosis: Theory and Practice** به رشته نگارش درآورده ام در ۹ دانشگاه و آموزشگاه در امریکا تدریس می شود. همچنین برای ترک سیگار، الکل، از دست دادن وزن اضافی و نیز درمان انحرافات و اختلالات جنسی بوسیله هیپنوتیسم و هیپنوتراپی نیز کتاب هائی برای راهنمایی درمان کنندگان عادات و ناراحتی های یاد شده به رشته نگارش درآورده ام.

درست است که دانش هیپنوتیسم هنوز در زمان محمد کشف نشده بود، ولی بر پایه مدارجی که نویسنده در این رشته به دست آورده ام با دانش پژوهانی که باور دارند در زمانی که محمد وانمود می کرده جبرئیل فرشته برایش از آسمان وحی می آورده، بوسیله «خود هیپنوتیسم کردن» حالات شگفت انگیزی را که همانند نشانه های هیستری و صرع می باشد برای خود ایجاد می کرده، گونه ای همخوانی دارم. زیرا بغیر از روش «خود هیپنوتیسم کردن» (که کاملترین آنهاست)، روش های دیگری نیز وجود دارد که بوسیله آنها می توان روان خود آگاه (Conscious mind) انسان را خنثی و غیر فعال کرد و روان ناخود آگاه (Unconscious mind) او را رو آورد که در این حالت امکان ایجاد تغییرات جسمی و روانی که مورد بحث ماست، به گونه کامل امکان پذیر بوده و حتی می توان بوسیله این روش ها - چنانکه در عمل تجربه شده - انسان را برای عمل جراحی بیهوش کرد و یا اینکه حالت نبود احساس درد در او ایجاد نمود. نویسنده در زمانی که در دانشگاه لندن تحصیل می کردم، در بیمارستان دانشگاه بانوان باردار را برای زایمان بدون درد بوسیله هیپنوتیسم یاری می کردم. با کاربرد این روش ها و با توجه به اینکه روان ناآگاه دستگاه سیستم خودکار عصبی انسان را نیز در کنترل خود دارد، انسان می تواند تغییر حالت های جسمی و روانی شگفت انگیزی در خود به وجود آورد که حالات محمد در زمانی که تظاهر به دریافت وحی می کرده، از نمادهای بسیار ساده آن به شمار می رود. نویسنده این کتاب در کاربرد این روش ها تجربه بسنده داشته و قادر به ایجاد چنین حالت های جسمی و روانی در خود بوده ام.

در راستای روشن سازی چگونگی روان بیماری محمد، در زمانی که او آدعا می کرد زیر وحی قرار می گیرد و خود را به حالت های شگفت انگیز می انداخت، از پژوهشگران شهیر تاریخ اسلام، می نویسد، چه حالت هائی که در

زمانی که محمد ادعای دریافت وحی می کرد ساختگی باشد و یا غیر آن، او با کاربرد این روش کوشش داشته به آنچه که وانمود می کرده به او وحی شده است شکل مشروح و منطقی بدهد. بدین ترتیب، نویسندگان باور شده باور ندارد آنگونه که برخی از نویسندگان نوشته اند، بین زمانی که محمد خود را به حالت هائی همانند صرع می زده و دریافت وحی هیچگونه رابطه علت و معلولی وجود داشته است. مکدونالد باور دارد حالت های صرع مانند می که محمد به آنها تظاهر می کرده ترکیبی از فروزه های یک «شخصیت بیمارگونه» و «نبوغمایه» بوده است.⁴³⁸

برخی از نویسندگان رومی و غربی حتی در زمان های اخیر بر پایه روایت عایشه همسر محمد که بیش از زنان دیگرش با او عمر گذرانیده، بر این باور بوده اند که محمد دارای بیماری صرع بوده است. زیرا عایشه گفته است: «در زمان دریافت وحی، پیامبر الله، دچار تب می شد و حتی در روزهای سرد قطره های عرق از چهره اش پائین می ریخت.» در این باره باید گفت، اگر چنانکه برخی عقیده دارند حالت های ناخودآگاهانه، نیمه خودآگاهانه و تغییرات جسمی و روانی همانند آنها را بتوان نشانه های حمله های صرع نامید، آنگاه می توان گفت که محمد دچار بیماری صرع بوده است. دانشمند اسلام شناس دیگری به نام Tor Andrae بر اثر پژوهش هائی که در این باره به عمل آورده به این نتیجه رسیده است که ادعای محمد را درباره دریافت وحی مبنی بر برگزیده شدن به جایگاه پیامبری تنها باید فرآیند شخصیت ویژه و فروزه های روانی گزافه گوی او دانست.⁴³⁹

با توجه به آنچه که دانشمندان گوناگون در مورد مکانیسم جسمی و روانی حالانی که محمد در هنگامی که تظاهر به وحی می کرده برای خود به وجود می آورده گفته شد، پرسشی که اکنون باقی می ماند آنست که برآستی چگونه باید در باره این مرد داوری کرد؟ آیا بر پایه آنچه که نویسندگان اروپائی در پیش نوشته اند او یک «شیاد» بوده و یا اینکه بر اساس نوشتارهای نویسندگان جدید، حالاتی که او در

⁴³⁸ Macdonald, Duncan Black, *Aspects of Islam* (Freeport, New York: Books for Libraries Press, 1943).

⁴³⁹ Tor Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Harper & Brothers, 1960) pp. 50-52.

زمانی که وانمود می کرده به وی وحی می شود از خود نشان می داد ناشی از فروزه های بیمارگونه او بوده است؟ آیا محمد چگونه نشانه های حمله های جسمی و روانی ویژه ای مانند کف کردن دهان، افتادن سر روی گردن، رنگ پریدگی چهره و یا سرخ فام شدن آن و آلوده شدن به تب حتی در هوای سرد را در زمانی که تظاهر به دریافت وحی می کرده در خود ایجاد می نموده است؟ آیا این نشانه های جسمی و روانی را محمد از داخل و با قدرت اراده به وجود می آورده تا به پیروانش ثابت کند که آنها فرآیند آثار وحی از آسمان است و یا اینکه آنها آثار داده هائی بودند که از خارج بر او وارد می شده اند؟

نگاهی نو به مکانیسم جسمی و روانی محمد در زمان تظاهر به دریافت وحی

نویسنده این کتاب بغیر از آنچه که در بالا آورده شد، به پژوهش دیگری برای پاسخگویی به این پرسش برخورد نکرده و بنابر این شرح زیر را در راستای پاسخ پرسش یاد شده به بحث می افزاید:

نویسندگانی که در باره هنرهای تآتر و دراماتیک پژوهش کرده، برای پاسخ به رموز حالاتی که محمد در زمان تظاهر به وحی از خود نشان می داده، تحلیلی دارند که از سایر دانشمندان جالب تر به نگر می رسد. بین این پژوهشگران می توان از Konstantin Stanislavsky هنرپیشه نامدار روسی که در هنر تآتر نوآور روشی است که «سیستم استانیسلاوسکی» نام گرفته و در تاریخ هنرهای دراماتیک غرب در سده های نوزدهم و بیستم تأثیری انقلابگونه داشته نام برد. بررسی مکتب استانیسلاوسکی ما را قادر می کند تا بتوانیم روش روان-جسمی ویژه ای را که محمد در هنگام تظاهر به دریافت وحی به کار می برده درک کنیم.

سیستم استانیسلاوسکی بر پایه این روش بنیاد گرفته که هنرپیشه باید در روی صحنه تمام جزئیات عوامل مثبت و منفی واقعی شخصیت فردی را که قرار است در جلد او فرو رود بدون کم و زیاد و بدون هیچگونه سانسور احساسی در خود بریزد و در چارچوب فروزه های روانی راستین او به مرحله نمود و نمایش بگذارد. اجرای این روش مستلزم آنست که هنرپیشه نخست احساساتی را که در پیش در موارد شبیه

به احساسی که در چارچوب آن می‌خواهد نقشش را اجرا کند، در خود ایجاد نماید و آنگاه آنرا به شخصیتی که درون آن فرورفته پیوند بزند و جوهر راستین وجودی او را با تمام جنبه‌های زشت و زیبای آن در صحنه به مورد اجرا بگذارد. برای انجام این کار هنرپیشه باید وجود جسمی و روانی‌اش را از تماشاکنندگان به گونه کامل جدا و بدون تأثیر نگهدارد و خود را در آرامشی که می‌تواند از خود بیخودی کامل نام بگیرد، وارد کند. در این حالت ناخودآگاهانه و یا از خود بیگانگی کامل هنرپیشه همچنین باید تمام ذهنیتش را زوی جزئیات فروزه‌های روانی، شخصیتی، جسمی، معنوی و ذهنی فردی که در جلد اجرای نقش او فرورفته تمرکز دهد و چون در حالت ناخودآگاهی و از خودبیگانگی کامل قرار دارد، اجازه دهد این وظیفه را نیروهای ناخودآگاه او بدون کوشش خودآگاه به انجام برسانند.⁴⁴⁰ هر اندازه بیشتر هنرپیشه بتواند نیروهای ناخودآگاهش را به گونه‌ای که گفته شد بدون دخالت نیروهای خودآگاه به کاراندازد، بیشتر موفق خواهد شد فروزه‌های انسانی و روانی‌اش را در در نمایش چگونگی زندگی شخصی که اجرای نقشش را بر دوش دارد بریزد.⁴⁴¹ استانیسلاوسکی چگونگی کاربرد مطلوب و کامل این روش را به شرح زیر توضیح می‌دهد:

هنرپیشه باید توجه داشته باشد که اجرای نقش در روی صحنه شامل دو گامه است: یکی ریختن جزئیات شخصیت فردی که نقشش اجرامی شود در درون و نمود کامل آن به برون. برای نمود و یا برون سازی شخصیتی که نقش او اجرا می‌شود هنرپیشه باید از چگونگی ظاهر فرد، حرکات و عادات جسمی او، چگونگی سخن گفتن او، نصادهای روانی او، همچنین تصاویر، گراورها، حکاکی‌ها، کتاب‌های نقاشی، داستان‌ها و یا رویدادهای عادی و ناچیز بهره برداری شود.⁴⁴²

⁴⁴⁰ Colliers's Encyclopedia, 1994 ed. s.v. "Stanislavsky's Method." By Rodolph Goodman.

⁴⁴¹ Konstantin Stanislavsky, *An Actor Prepare*, trans. Elizabeth Reynolds Hapgood (London: Methuen, 1984), p.5.

⁴⁴² Konstantin Stanislavsky, *Building A Character* (New York: Theatre Arts Books, 1949), p. 7.

نویسنده دیگری در این باره می نویسد:

نخستین گام برای اینکه هنرپیشه بتواند از خود آگاهی خویش خارج شود و ناخودآگاهانه در خود آگاه طبیعی فردی که در نقش آن بازی می کند فرو رود آنست که فکر کند در زندگی روزانه با فرد دیگری در ارتباط است، ولی سانسورچی ذهنش را از پهنه مغز اخراج کرده و یا به گفته دیگر در خود آگاه سانسورگرش را بروی رفتارش قفل کرده و لجام اندیشه و هنجارش را به دست ناخودآگاهش سپرده است. انجام این روش از زمانی که انسان خود را زیر فشار خود آگاه قرار می دهد بمراتب آسانتر بوده و انسان به سهولت و بدون اینکه خود را زیر فشار سانسور خود آگاه قرار دهد به انجام یک کردار طبیعی می پردازد. بهترین مثال برای درک چنین رفتاری رابطه ناخودآگاهانه مادر و فرزند است که بدون هیچگونه سانسور خود آگاهانه و اینکه یکی از دو طرف فکر کند که در یک محیط اجتماعی مشغول انجام نقش دیگری می باشد، به مورد اجرا و عمل درمی آید.^{۴۴۳}

نویسنده دیگری وابسته به همین مکتب، تئوری بالا را زیر فرنام «قانون بازتاب روانی»^{۴۴۴} توضیح می دهد. این نویسنده عقیده دارد، هر انگیزه ای که روی سیستم وجودی انسان اثر وارد می کند سبب ایجاد یک بازتاب روانی می شود. این بازتاب روانی در نتیجه دو عامل به وجود می آید: یکی طبیعت و سرشت انگیزه و دیگری ماهیت تجربه پیشین وجود انسان.

انگیزه، اثری است که روی یکی از حواس انسان وارد می شود و حس یاد شده بوسیله دستگاه خودکار عصبی آنرا به مغز منتقل می کند. همچنین باید توجه داشت که انگیزه ای که از پیش در حافظه وجود داشته و یا در مغز پندار شود نیز می تواند بازتاب روانی به وجود آورد. «بازتاب روانی» یک نیروی محرک آنی است که بوسیله نیروهای عصبی به اعضای بدن منتقل می شود. اگر این نیروی محرک آنی

⁴⁴³ Ramon Delgado, *Acting With Both Sides of the Brain* (New York: Holt, Rinehart and Winston), 1986), p. 137.

⁴⁴⁴ The law of motor response

به اندازه‌ای توانمند باشد که هیچ عاملی در سیستم وجودی نتواند آنرا سرکوب و یا بدون اثر نماید، به انجام یک حرکت عضلانی منتهی می‌شود. هر زمانی که ما چیزی را می‌بینیم، می‌شنویم، لمس می‌کنیم، می‌چشیم و یا می‌بوئیم، ما به گونه‌ای از خود یک بازتاب روانی به وجود می‌آوریم که برای چشمانمان قابل درک نیست.^{۴۴۵}

استادان فنون هنرهای دراماتیک در باره تغییرات روان-بدنی که هنرپیشه‌ها می‌توانند در هنگام اجرای نقش دیگران در خود به وجود بیاورند و فروزه‌های گوناگون افراد متفاوت را به گونه طبیعی در چارچوب رفتاری خود بریزند و به اجرای نقش آنها بپردازند و همچنین کنش‌ها و واکنش‌های مغز و بدن در برابر یکدیگر که سبب ایجاد حالت‌های روان-بدنی ویژه‌ای در انسان می‌شود، ما را به آسانی به حالت‌هایی که محمد در زمانی که تظاهر به دریافت وحی می‌کرده، در خود به وجود می‌آورده، آشنا می‌کند.

اگر هنرپیشه‌ای بتواند با بهره‌برداری از نیروهای روان ناخودآگاهش، حالت‌های هیجانی ویژه‌ای را در خود به وجود بیاورد، محمد نیز که تردید نیست هوش و استعدادش دست کم بالاتر از افراد عادی بوده، می‌توانسته است چنین نقش‌هایی را بازی کند و در زمانی که تظاهر به دریافت وحی می‌کرده، برای فریب دیگران حالت‌های هیجانی ویژه‌ای مانند انداختن سر روی گردن، سرخ فام شدن چهره و یا تعرق در خود به وجود آورد.

افزون بر آنچه که در بالا گفته شد باید توجه داشته باشیم که برای محمد بسیار آسان تر بوده است تا با بهره‌برداری از نیروهای ناخودآگاه مغزی‌اش در هنگامی که ادعای دریافت وحی داشته، رنگ چهره‌اش را تغییر دهد و یا سرش را روی گردنش بیندازد تا اینکه زیر تأثیر حضور جبرئیل و یا آیات وحی قرار بگیرد. زیرا ما می‌دانیم اگر کسی از جذبه مغناطیسی شخصیت‌های برجسته زیر تأثیر قرار بگیرد، این اثر در دیدار نخست و یا حد اکثر دیدارهای اولیه به وجود می‌آید و از آن پس چنین دیداری برایش عادی و بدون اثر می‌شود، بویژه اینکه آن شخصیت نتوانسته

⁴⁴⁵ John Dolman, Jr. and Richard K. Knaub, *The Art of Playing Production* (New York: Harper & Row Publishers, Inc., 1973), pp. 12-13.

باشد آنگونه که آن فرد از او پندار داشته در نظرش جلوه کنند. از دگر سو می دانیم که پدیده ها و عوامل تکراری به گونه معمول نمی توانند اثر غیر عادی در ساختار ذهنی، هیجانی و روانی ما به وجود بیاورند. ما به گونه عادی زیر تأثیر عواملی قرار می گیریم که در پیش در ساختار روانی و در انبار حافظه مان وجود نداشته باشند. تنها عوامل و پدیده هائی که ما تا کنون از آنها آگاهی نداشته ایم ممکن است ما را شگفت زده کرده و در ما ایجاد هیجان نموده و در ساختار روانی و هیجانی ما سبب ایجاد تغییر شوند. بنابراین دیدار مکرر به اصطلاح جبرئیل با محمد نمی توانسته است در دفعات تکراری برایش رویداد تازه ای به شمار رود و حالت روانی و یا هیجانی تازه و غیر قابل کنترل برایش به وجود آورد.

مورد دیگری که به آسانی می تواند پشت هم اندازی ها و شیادی های محمد را در این جستار به اثبات برساند، موضوع مسافرت پنداری شبانه او به آسمان هاست. هنگامی که او به شرح جزئیات رویدادهای مسافرت پنداری اش به هفت آسمان پرداخته بهیچوجه سخنی از اینکه هنگام دیدار با پیامبران گوناگون در آسمان های مختلف و یا خود الله زیر تأثیر هیبت الله و یا پیامبران قرار گرفته باشد، مطلقاً وجود ندارد. در اینجا پرسشی به وجود می آید و آن اینست که آیا هیبت و جذبۀ مغناطیسی شخصیت جبرئیل بیشتر است و یا آنهمه پیامبران و بویژه الهی که او لاف می زند در آسمان های گوناگون با آنها دیدار کرده است؟ افزون بر آن بر پایه لاف های خودش این نخستین باری نبوده که او با الله و پیامبرانش در آسمان ها دیدار می کرده، در حالیکه با جبرئیل دیدارهای مکرر داشته است. و نکته دیگر اینکه نه تنها جذبۀ ها و هیبت هیچیک از این پیامبران و نیز خود الله در او اثری ننموده، بلکه او با کمال گستاخی مدت پنج بار در نتیجه اصرار موسی از آسمان ششم به آسمان هفتم نزد الله بازگشته و در باره شماره دفعاتی که مسلمانان در شبانه روز باید نماز برگزار کنند با او چانه زده است.

بنابر آنچه که در بالا گفته شد، هر آینه اگر هم سخنان محمد درست می بود و او با جبرئیل دیدارهای مکرر می داشت، منطق اجازه نمی دهد ما باور کنیم هر زمانی که او با جبرئیل دیدار می کرده هیبت غیر عادی به اصطلاح آن فرشته او را وادار به غش و ضعف و یا ایجاد حالات غیر عادی، هیجانی و روان بدنی می کرده است. به همین

دلیل چون محمد از پیش می دانسته است که با تظاهر به حضور جبرئیل چه آش تازه ای می خواهد به خورد پیروانش بدهد، از اینرو به گونه ای که استادان هنرهای دراماتیک به اثبات رسانیده اند تنها با کاربرد نیروهای ناخودآگاه روانی اش می توانسته است در خود حالت های هیجانی شگفت انگیز به وجود بیاورد. برای مثال، هنگامی که محمد دلباخته زینب همسر پسر خوانده اش شد و با پشت هم اندازی شرم اقدام به این عمل را با آوردن آیه ۳۷ سوره احزاب جبران و وانمود کرد که جبرئیل از سوی الله برای او وحی آورده و به او اجازه داده است با همسر پسر خوانده اش ازدواج کند، بدون تردید او می دانسته چه در مغز می پروراند و چه می کرده است. بنابر این هرگاه در زمانی که وانمود به دریافت وحی آن آیه کرده، حالات و هیجانات روان - بدنی شگفت انگیزی در خود ایجاد کرده باشد، این کار را با بهره برداری از نیروهای ناخودآگاه روانی اش انجام داده و نه اینکه زیر تأثیر جذبه مغناطیسی جبرئیل و یا متن وحی که خود آنرا در پیش در مغز طرح کرده و از آن آگاه بوده قرار گرفته باشد. و شاید گفته یک پژوهشگر اسلامی بسنده باشد که ما با ذکر آن این جستار را در اینجا ببندیم. این دانشمند اسلام شناس می نویسد: «آنهائی که هنوز فکر می کنند که درونمایه قرآن بوسیله الله به محمد وحی شده، از این حقیقت آشکار غافل مانده اند که او دارای شخصیتی بیمارگونه بوده و فرومایه ترین فردی است که تا کنون تاریخ بشر به خود دیده است.»^{۴۴۶}

داوری تاریخ در باره محمد

هیچ دینی در دنیا تا کنون به اندازه دین اسلام مورد انتقاد قرار نگرفته است. انتقادهای شدید بر ضد غیرمنطقی بودن اسلام از زمان خود محمد آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد. در سراسر مطالب این کتاب، نویسنده بر پایه نوشتارهای دانشمندان غربی و شرقی که بی پایگی کیش اسلام را مورد مسخره و تماخره قرار

⁴⁴⁶ Winn, Muhammad, The Prophet of Doom, p. xxivi.

داده اند، دُزخردانه بودن اصول و احکام قرآن و اسلام را به شرح آورده ام. در این جستار به شرح پالیده ای از آنچه که دانش پژوهان در باره گزافه گوئی های او نوشته اند به خامه در می آورم.

پس از اینکه محمد افسانه معراج خود به آسمان ها را برای امه هانی دختر عمویش شرح داد، امه هانی که می دانست هرگاه او این افسانه نابخردانه را برای اعراب شرح دهد او را دیوانه خواهند خواند و مسخره اش خواهند کرد، زمانی که محمد می خواست او را ترک کند ردایش را چسبید و از او درخواست کرد این جریان را برای دیگران بازگو نکند. ولی محمد درخواست امه هانی را نادیده گرفت و آنرا برای مردم مکه شرح داد. تازی هائی که به این داستان نابخردانه گوش می دادند به دو دسته بخش شدند. افرادی که با سخنان نابخردانه او آشنائی داشتند، گفتند، «آیا دلیلی بهتر از این برای اثبات دیوانگی این مرد می توان یافت؟» ولی تازی هائی که در پیش به او ایمان آورده بودند، بغیر از یاران بسیار نزدیکش سر خود را از شرم عملی که در پیش انجام داده بودند، به زیر انداختند و از اسلام برگشتند، زیرا شنیدن چنین عملی با هیچ خرد و منطقی سازگاری نداشت.^{۴۴۷}

نوشتارهای تاریخ نویسندگان عرب نشان می دهد که تازی های مشرک گزافه گوئی های محمد در باره رسالت پیامبری و یا معراج و روز قیامت و همانند آنها را مسخره می کردند و تنها انگیزه آنها در گرایش به اسلام جمع آوری مال و منال و مزایای دنیوی بود. بنابر این بسیاری از رزم آوران روزهای نخستین اسلام مانند سعد بن وقاص فاتح ایران، خالد بن ولید تسخیرکننده متصرفات روم، عمر بن العاص که مصر را به تصرف درآورد و عثمان بن طلحه کلیددار خانه کعبه که ثروت کلانی از حمله ها و تازش های اسلامی به سایر طوایف تازی و ملت ها به دست آورد، همه در جستجوی مال و ثروت بودند و نه پیروی از اعتقاد به یک آئین مذهبی.

در حالیکه آشامیدن مشروبات الکلی در اسلام حرام می باشد، یزید بن معاویه (۶۸۶ - ۶۸۲)، دومین خلیفه اموی پیوسته دائم الخمر بود. او ابن عقبه را به فرماندهی لشکری برای سرکوبی عبدالله زبیر که خود را والی مدینه اعلام کرده بود به مدینه

⁴⁴⁷ Essed Bay, Mohammed (London: Cobden - Sanderson, 1972), p. 126.

گسیل داشت. ابن عقبه بر عبدالله پیروز شد و مسجد مدینه را به ستورگاه حیوانات تبدیل کرد. عبدالله به مکه فرار کرد و در خانه کعبه که بر پایه سنت تازی ها از حمله مصون بود و تازی ها از خونریزی در آنجا خودداری می کردند پناه برد. ولی ابن عقبه خانه کعبه را آتش زد و آنرا با خاک یکسان و سنگ حجاز الاسود را به سه پاره خرد کرد.^{۴۴۸} مروان بن حکم (۶۸۷-۶۸۶)، خلیفه ای که از شاخه دیگر خاندان اموی ها بود در حال مستی برای برگزاری نماز جماعت به مسجد رفت و در محراب تهوع کرد. او در همین حال گفت: «اگر بخواهید من در این حالت نماز جماعت شما را رهبری کنم، هر اندازه که میل داشته باشید برایتان این کار را انجام خواهم داد»^{۴۴۹}

عبدالملک بن مروان که فرزند خلیفه بالا بود، هنگامی که خبر مرگ پدرش را شنید مشغول خواندن قرآن بود ولی با شنیدن آن خبر بیدرنگ قرآن را کنار گذاشت و اظهار داشت: «این آخرین مرتبه ای بود که من با تو دیدار داشتم، دیگر تا زنده ام با تو کاری نخواهم داشت.» آنگاه به کاخ پدر رفت تا در مراسم جانشینی اش به جای پدر شرکت کند. بعدها او دستور داد نسخه های قرآن را آتش بزنند. روزی او از روی منبر اظهار داشت: «من از شنیدن شعار ترس از خدا خسته شده ام. از این پس هر کس سخن از مجازات خلیفه بوسیله الله به زبان آورد گردن او را از سرش جدا خواهم کرد»^{۴۵۰} یکی از امرای او به نام حجاج بن یوسف ثقفی که از خون آشامان مشهور تاریخ عرب به شمار است و از خداناشناسان راستین بود، به هیچ مسلکی عقیده نداشت و روزی قرآن را لگدمال کرد. او به رهبر خود عبدالملک بن مروان می گفت که خلافت بالاتر از پیامبری است و او برتر از پیامبر می باشد. خالد قسری یکی از امرای هشام بن عبدالملک نیز به خلیفه می گفت که او بالاتر از پیامبر است.

سرانجام حجاج بن یوسف ثقفی دستور داد عبدالله بن زبیر را در زمانی که به خانه کعبه پناهنده شده بود، به هلاکت برسانند. ابتدا سربازان وی از حمله به عبدالله چون به خانه کعبه پناهنده شده بود خودداری می کردند، ولی حجاج بن

⁴⁴⁸ Robert Payne, *The History of Islam* (New York: Dorset Place, 1987), p. 127.

⁴⁴⁹ حسن عمادزاده اصفهانی، *تاریخ مفصل اسلام و تاریخ ایران* (تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷۰ هجری

شمسی)، صفحه ۲۷۴

⁴⁵⁰ همان کتاب، صفحه ۱۲۷.

یوسف ثقفی به آنها قول داد که هر گاه به کعبه حمله کنند و عبدالله را از پای در آورند به آنها پاداش شایسته ای خواهد داد. با شنیدن این نوید سربازان حجاج خانه کعبه را ویران کردند و عبدالله بن زبیر را کشتند.^{۲۵۱}

زمانی که مکه در اختیار زبیر بود، مسلمانانی که برای انجام مناسک حج و زیارت خانه کعبه به مکه می رفتند زبیر برای خود از آنها بیعت می گرفت و این کار برای عبدالملک بن مروان خلیفه وقت بسیار گران می آمد. بنابراین عبدالملک برای اینکه این مزیت را از عبدالله بن زبیر سلب کند، بر خلاف تمام اصول اسلامی اعلام داشت حدیثی از قول محمد یافته که می گوید، ارزش مذهبی مسجد اورشلیم درست برابر ارزش مسجد کعبه بوده و تقدیس سنگی که محمد در شب معراج بر روی آن پا گذاشته و به آسمان بالا رفته است همانند تقدیس سنگ حجرالاسود می باشد. پس از آن عبدالملک دستور داد روی آن سنگ ضریحی بسازند و اطراف آن محل هائی به وجود آورند تا زائرین بتوانند اطراف آن طواف کنند. هنگامی که ضریح ساخته شد، عبدالملک دستور داد آنرا با پرده های زریفت و سنگ های قیمتی و پنجره هائی که از چوب آبنوس ساخته شده بود آزين کردند. با این ترفند عبدالملک موفق شد مرکز توجه مسلمانان را از کعبه به اورشلیم تغییر دهد و اورشلیم برای مدت شصت و دو سال، یعنی از سال ۶۹۲ تا سال ۷۵۴ مرکز برگزاری حج مسلمانان شد.

یکی دیگر از دلائل نامسلمانی آنهائی که خود را مسلمان شناختگری می کردند عملی بود که یکی از خلفای اموی به نام ولید بن یزید (۷۱۸ - ۶۹۰) با قرآن انجام داد. بدین شرح که روزی او مشغول خواندن قرآن بود، هنگامی که به آیه ۱۴ سوره ابراهیم رسید که آن آیه می گوید: «... بهره هر فرد ستمگر و جبار ناامیدی و حرمان است...»، از مفهوم این آیه به خشم آمد و قرآن را به گوشه ای پرتاب کرد و گفت: «تو افراد سخت سر و خود رأی را سرزنش می کنی، در حالیکه من یکی از آنها هستم. در روز قیامت به الله بگو، ای الله ولید مرا پاره کرده است.» آنگاه دستور داد قرآن را به دیوار بستند و با تیر آنرا پاره پاره کرد. سپس او که از چکامه سرایان مشهور زمان خود به شمار می رفت، چکامه زیر را سرود:

^{۲۵۱} عمادزاده اصفهانی، تاریخ مفصل اسلام و تاریخ ایران، صفحه ۲۲۷، ۲۸۳

تو چگونه جرأت می کنی به غرور شورشگر من بتازی؟
من ولید هستم - یکی از شورشگران نامدار!
ای قرآن زمانی که تو در روز قیامت در صحرای محشر ظاهر می شوی،
به الله بگو که چه کسی ترا پاره پاره کرد.^{۲۵۲}

بر پایه نوشته تاریخ‌نویسان، بامداد یک روز ولید بن عبدالملک برای برگزاری نماز صبحگاه از خواب برخاست و چون زیر تأثیر مشروبات الکلی بود نخست با یکی از کنیزهایش همبستر شد و در حالیکه آن کنیز هم مست بود به او به زور دستور داد لباس های او را بپوشد و به مسجد برود و در مقام امامت نماز به برگزاری نماز جماعت بپردازد.^{۲۵۲} گفته شده است که ولید حوضی را از شراب پر می کرد و به درون آن می رفت و تا آن اندازه شراب می آشامید که نفس کشیدن برایش مشکل می شد.^{۲۵۳} رویدادهای بالا نشان می دهد که مسلمانان در تمام دوره ها به سرشت خرافاتی و اصول تهی از منطق و نابخردانه اسلام پی برده بودند و حتی مقامات بلند پایه چون به سبب قدرت از تعقیب و مجازات مصون بودند آنرا به سخریه می گرفتند، ولی مسلمانان روشنفکر و فرهیخته به سبب فرهنگ اختناق مذهبی امکان انتقاد از آنرا نداشتند. زیرا آنهایی که جرأت و شهامت انتقاد از قرآن و اسلام را داشتند وحشیانه مجازات و نابود می شدند. در جستار آینده نام گروهی از این افراد ذکر خواهد شد. فرقه معتزله به خرافات اسلام از قبیل تئوری آفرینش، وحی، معاد و معراج را به شدت مورد انتقاد قرار می دادند و باور داشتند که قرآن بوسیله محمد نوشته شده و وحی الهی نیست.^{۲۵۴} گلد زیهر در باره روشنگری های این فرقه نوشته است که: «فرقه معتزله انسان آزاد را بالای خدای کم و بیش غیر آزاد قرار دادند.» یکی از هواخواهان خردگرای معتزله به نام النّظام باور داشت که خداوند در پایه باید دادگر و خردمند باشد، ولی خدای اسلام خود از این فروزه ها بدون بهره بوده است.^{۲۵۴} احمد

^{۲۵۲} Payne, *The History of Islam*, p. 145; Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 243.

^{۲۵۳} عمادزاده اصفهانی، تاریخ مفصل اسلام و تاریخ ایران، صفحه ۳۰۲

^{۲۵۴} همان کتاب، همان صفحه.

^{۲۵۵} Ignaz Goldziher, *Introduction to Islamic Theology and Law*, trans. Andrad and Ruth Hamori (Princeton: 1981), p. 91.

^{۲۵۶} W. Montgomery Watt, *Free Will and Predestination in Early Islam* (London: 1948), p. 73.

بن هابت یکی از شاگردان النظام از استاد خود نیز در روشنگری فراتر رفت و به مرز بیدینی رسید و ضمن اینکه زنجارگی محمد را به سختی مورد انتقاد قرار داد، اظهار داشت که در جهان ما افرادی وجود داشتند که بمراتب از محمد پارسا تر بودند.^{۴۵۷}

مأمون خلیفه عباسی که از خلفای روشنگر سلسله عباسی به شمار می رود، زیر تأثیر عقیده فرقه معتزله در باره اینکه قرآن وحی الهی نیست قرار گرفت و این دیدمان را به عنوان یک تئوری رسمی دینی به سراسر سرزمین های اسلامی بخشنامه کرد. بر پایه این دستور مأمون به همه فرمانداران امپراتوری اسلام دستور داد به مردم اعلام دارند که قرآن وحی الهی نیست و بوسیله خود محمد به رشته نگارش درآمده است. مأمون حتی فرمان داد سازمانی به وجود بیاید و مراقبت کند که مردم از عقیده غیر وحی بودن قرآن پیروی نکنند. این سازمان «محنه» نامیده می شد و در واقع نوعی سازمان بازرسی عقاید همگانی بود. الواثق بالله نهمین خلیفه عباسی که برادرزاده مأمون و جانشین خلیفه بعد از او بود، یکی از علمای اسلام را که معتقد بود قرآن وحی الهی است با دست های خود گردن زد.

ابن راوندی یکی از خردگرایان آغاز سده نهم میلادی در روشنگری تا آنجا پیش رفت که به گونه کامل دیدمان آفرینش و آفریننده را انکار کرد. بسیاری از فلاسفه زمان ابن راوندی زیر تأثیر باورهای او قرار گرفتند و بویژه الحازم یکی از پیروان سرسخت او بود. ابن راوندی در کتابش زیر فرنام کتاب الزمرد دیدمان نبوت را به گونه کلی و عقیده به پیامبری محمد را بالاخص انکار می کند. او می گوید خرد و درایت انسان بر وحی برتری دارد. راوندی می گوید، یا آنچه که به اصطلاح پیامبران می گویند با خرد همخوانی دارد و یا مخالف موازین خرد می باشد. هر گاه گفتارهای پیامبران با خرد انسان همگامی داشته باشد، وجود آنها زائد است. زیرا اولاً این تنها پیامبران نیستند که خرد دارند، همه افراد بشر دارای خرد هستند و ثانیاً بسیاری از افراد بشر خردشان از آنهایی که خود را پیامبر می نامند بمراتب بیشتر است. و هر گاه گفتارهای پیامبران بر خلاف خرد باشد که به گونه یقین باید انکار گردند. ابن راوندی باور داشت تمام اصول جزئی ادیان گوناگون مخالف موازین خرد می باشد و

⁴⁵⁷ Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 247.

بنابر این باید انکار شوند. عقیده راوندی درباره قرآن این بود که این کتاب نه معجزه بوده و نه اینکه غیر قابل تقلید است.^{۴۵۸} از نگر ادبی کتابی است پیش پا افتاده، زیرا مفاهیم آن نه روشن است، نه جامع و نه اینکه می توان آنها را وحی دانست. از خردگرایانی که اصول خرافاتی قرآن و اسلام را مورد انتقاد قرار دادند و به شکل وحشیانه ای بوسیله مقامات اسلامی کشته شدند، عبارتند از:

جد بن درهم که باور داشت قرآن بوسیله محمد نوشته شده و موسی هیچگاه با خدا سخن نگفته است. پیروان جد بن درهم نیز باور داشتند که محمد فرد دروغگوئی بیش نبوده است. خلیفه اموی هشام بن عبدالملک دستور داد جد بن درهم را در سال ۷۴۲ میلادی اعدام کردند.

منصور خلیفه عباسی بسیاری از خردگرایان دوره خود را اعدام کرد که مشهورترین آنها ابن المقفع بود. ابن المقفع به جنبه های نابخردانه دین اسلام، پیامبر آن و تئوری خدا در اسلام حمله می کرد. منصور خلیفه عباسی ابن المقفع را به وحشیانه ترین شکل ممکن اعدام کرد. بدین شرح که دستور داد اعضای بدنش را یکی یکی بریدند و در آتش انداختند.

یکی دیگر از جنایت هائی که منصور در کشتن خردگرایان دوره خود مرتکب شد، کشتن ابن ابی العوجا در سال ۷۷۲ بود. ابن ابی العوجا باور داشت که دنیا ابدی بوده و تئوری روز قیامت یک عقیده خرافی بیش نیست و اینکه دنیای ما آفریننده ای ندارد. او همچنین باور داشت که قرآن وحی نیست و از مجازات های وحشیانه ای که قرآن تعیین کرده انتقاد می کرد. بر پایه عقیده ابوریحان بیرونی، روشی که ابن ابی العوجا برای آگاه کردن مردم از حقایق به کار می برد آن بود که از آنها تا آن اندازه درباره اصول اسلام پرسش می کرد که آنها باور خود را نسبت به دین از دست می دادند.^{۴۵۹}

بشّار بن برد چکامه سرائی بود که در یک خانواده فرهیخته ایرانی نابینا زایش یافته بود. او پیوسته ایرانیان باستان را ستایش می نمود، ولی تازی ها را دونمایه می پنداشت. بشّار تمامی اسلام و جامعه اسلامی را مسخره می کرد، وحی بودن

⁴⁵⁸ Ibid., p. 260.

⁴⁵⁹ Ibid., p. 253.

قرآن را انکار می نمود، روز قیامت و مراسم حج را تماخره می کرد و برای تمسخر کردن اذان، زمانی که مست بود با روش مسخره ای تقلید اذان گویان را در می آورد. بر پایه نوشته گلدزیه‌ر در اجتماعی که شعرای تازی در بصره تشکیل داده و به خواندن چکامه های خود می پرداختند، او اظهار داشت که برخی از آن چکامه ها برتر از آیه های قرآن بوده است. در مورد دیگری هنگامی که یک دختر آوازه خوان در بغداد شعر می خواند، بشار اظهار داشت اشعاری که او می خواند برتر از آیه های سوره الحشر می باشند. زمانی یکی از افراد بدعتگزار مطلبی را که آیه ۶۳ سوره الصافات در باره تشبیه میوه های درخت زقوم که در دوزخ می روید با سر دیوها ذکر کرده است به سخریه کشید. بشار اظهار داشت، در این آیه یک عامل قابل مشاهده به یک عامل نادیده ای که هیچ آگاهی از آن نداریم تشبیه شده است زیرا ما هیچگاه سر دیو را ندیده ایم، بنابراین تشبیه یاد شده منطقی و خردگرایانه نیست.^{۴۶۰} بشار بن برد را سرانجام دستگیر کردند و وحشیانه او را به اندازه ای کتک زدند تا بدرود زندگی گفت و سپس جسدش را به درون باتلاقی انداختند.

صالح بن القدوس چکامه سرای دیگری بود که در سال ۷۸۳ بوسیله خلیفه المهدی اعدام شد. هیچ مدرک و نشانه ای وجود ندارد که چکامه سرای نامبرده سخنی در مخالفت با اسلام گفته باشد، از اینرو نیکولسون باور دارد او به این دلیل اعدام شد که دارای اندیشه های فلسفی که برابر با ضدیت با اسلام می باشد بوده است.^{۴۶۱}

حمید اجرد نیز یکی دیگر از چکامه سرایان آزاداندیش بصره بود که چون به شکل سنتی نماز برگزار نمی کرد و چکامه های خود را بالاتر از قرآن می دانست بوسیله فرماندار بصره اعدام شد.

ابو ثمن یکی از چکامه سرایان دربار خلیفه عباسی معتصم بود که اگر چه در چکامه هایش سخنی از مخالفت با مذهب دیده نمی شد ولی چون زمانی که او در

⁴⁶⁰ Ignaz Goldziher, *Muslim Studies*, 2 vols., trans. C.R. Barber and S.M. Stern (London: 1971), pp. 363-364.

⁴⁶¹ Raynold A Nicholson, *A Literary History of the Arabs* (Cambridge: University of Cambridge, 1941), p. 374.

فارس با یکی از پیروانش دیدار داشت، در باره عبادات اسلامی از خود شگ نشان داده بود اعدام گردید.

این وژاق یکی از نویسندگان برجسته در روشنگری های اسلامی در کتاب خود زیر فرنام *Why I am not a Muslim* فهرست گروهی از خردگرایان و آزاداندیشان و بدعت گزارانی را که به نام «زندیق» مشهور شده و پس از کشف مطالب بیهوده و بی پایه قرآن ابتدا زندانی و سپس وحشیانه کشته شدند به رشته نگارش در آورده است.

نویسندگان و پژوهشگران غربی که ذهنیتشان از وحشیگری های رژیم های فاشیست اسلامی در امان مانده و خطر کشتار و نابودی آنها بوسیله بنیادگرایان اسلامی نمی رفته در پژوهش های خود در باره بی پایگی اسلام و کاستی های اخلاقی و شخصیتی محمد بسیار نوشته اند. آنها محمد را فرد مصروعی می دانند که دارای یک زندگی جنسی انحراف گونه بوده و افراد مردم را تنها بوسیله راضی کردن فرومایه ترین نفسانیتشان برای ورود به اسلام تشویق می کرده است. نویسندگان یاد شده همه بر این باورند که محمد در باره هیچیک از ادعاهایش راستگوئی نمی کرد و با شیادی و پشت هم اندازی تمام افراد مردم را با فریب به گمراهی کشانید. آنهایی نیز که دور او گرد آمده و به سرشت اندیشه های بیهوده و گمراه کننده اش بی بردند، تنها به سبب هدف های غیر شرافتمندانه و سود آوری که داشتند در کنارش باقی ماندند.⁴⁶² دانتیه الیگری چکامه سرای مشهور ایتالیائی که کتابش زیر فرنام «کمندی الهی» *Divine Comedy* به همه زبان های زنده دنیا چندین مرتبه برگردان شده و او را در ردیف چهره های بزرگ ادبی دنیا قرار داده، در گشت و گذاری که به دوزخ می کند بوسیله راهنمایش *Virgil* به طبقه هشتم از نه طبقه دوزخ که دخمه جانفرسائی است می رسد. در این دخمه محمد بن عبدالله و علی بن ابیطالب جای داده شده و به سبب گناهانی که در زندگی مرتکب شده و بویژه بین افراد بشر تخم جدائی و تفاق کاشته اند، مورد مجازات قرار دارند.

⁴⁶² Karen Armstrong, *Muhammad, A Western Attempt to Understand Islam* (London: Victor Gollanz Ltd., 1991), pp. 26-27.



دانته الیگری
چکامه سرای نامدار «کمدی الهی»

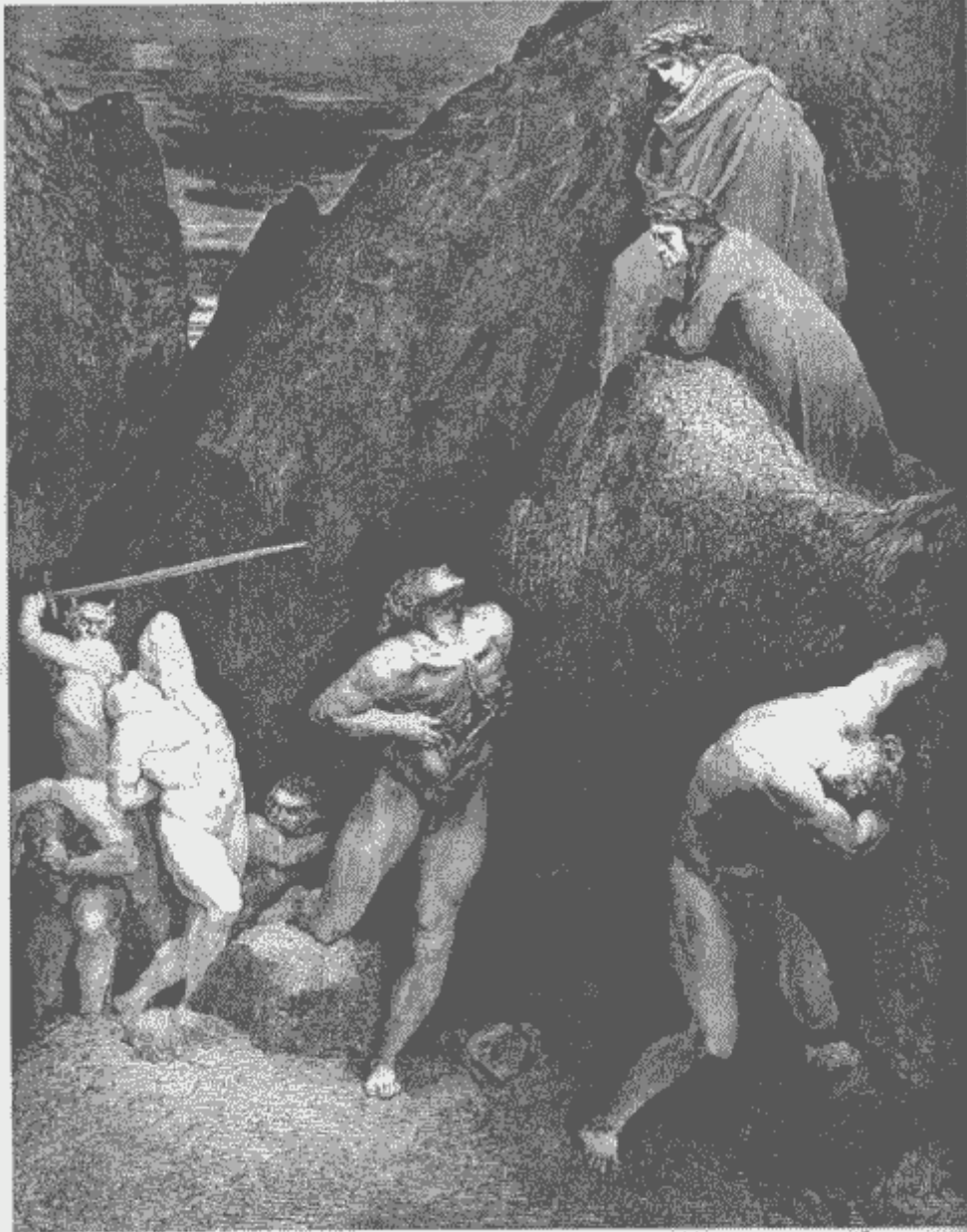
پیش از اینکه دانته الیگری به جایگاه دوزخی محمد بن عبدالله و علی بن ابیطالب برسد، گذارش در دوزخ به نقاطی می افتد که گناهکارانی که مرتکب گناهان کوچکتر شده اند بوسیله دژخیمان دوزخ مجازات می شوند. این گناهکاران عبارتند از: افراد شهوت پرست، آزمند، پرخور، بدعتگزار، خشمگین، خودکش و توهین کننده به مقدسات. بعد از جایگاه محمد بن عبدالله و علی بن ابیطالب در دوزخ، دروغگویان، متقلبین و خائنین در ژرفای دوزخ جای داده شده اند.

محمد بن عبدالله و علی بن ابیطالب و سایر دوزخیانی که در این دخمه جای دارند اعضای بدنشان از یکدیگر جدا شده و امعاء و احشاء آنها از درون بدنشان بیرون ریخته و غرقه در خون است. این افراد مجازات های بسیار شکنجه بار و دردآوری را متحمل می شوند و فریادها و ناله های جانخراش آنها سراسر دوزخ را پر کرده است. این گناهکاران دوزخی به افراد زنده هشدار می دهند از دست زدن به جنایت هایی که آنها در زندگی مرتکب شده اند دوری جویند تا به سرنوشت در دبار آنها دچار نشوند. دانته الیگری در بخشی از فصل بیست و هشتم شاهکار ادبی جاودانه اش درباره مجازات های محمد بن عبدالله و علی بن ابیطالب سروده است:

هیچ خمره چوبی که یکی از تخته های بدنه آن افتاده باشد مانند بدن از میان شکاف خورده محمد نیست. هنگامی که به او نگاه کردم دیدم بدنش از چانه تا تهیگاه (محل دفع گاز معده) شکافته بود تمام اعضای درونی بدنش از قبیل دل و روده ها، شش و طحال و کبدش از جا کنده شده و از میان دو ساق پاهایش آویزان بودند. قلب و ریه های او نیز از جا در آمده و دیده می شدند معده و روده های متعفن و کثیف او، یعنی عضوی که غذائی را که انسان وارد دهان می کند به چامیر تبدیل می سازد نیز از بدنش آویزان بودند من با غایت شگفتی به محمد، به این فرد گناهکار نگاه می کردم هنگامی که او مرا دید با دو دست به سینه شکافته شده و قلب و ریه ها و روده ها و معده آویزانش اشاره کرد و گفت: «به من نگاه کن، این من محمد هستم، بین چگونه پاره پاره شده ام و او کسی که جلوی من راه می رود و می گرید، علی است که از فرق سر تا چانه اش شکافته شده است تمام این گناهکارانی را که در اینجا می بینی مانند من در زندگی تخم فساد، نفاق و جدائی بین افراد بشر کاشتند و از اینرو به گونه ای که می بینی اکنون بدنشان بند از بند جدا شده است. اینجا در پشت ما دیوی با داس تیزی که در دست دارد انتظار ما را می کشد ما باید پیوسته در این دخمه دور بزنیم و هر زمانی که از جلوی او رد می شویم با آن داس ستمگرانه بدنمان را می درد و پوست بدنمان را می کند ولی همانگونه که ما این دخمه را دور می زنیم بتدریج زخم هائی که او در هر دور به ما می زند بسته می شود. زمانی که دوباره از جلوی او رد می شویم از نو به ما زخم می زند و بدنمان را از هم می شکافد و این داستان به گونه دور و تسلسل پیوسته تکرار می شود.»^{۴۶۲}

در فرنودسار اسلام، D'Herbelot زیر عنوان Mahomet می نویسد:

⁴⁶³ Dante Alighieri, *The Divine Comedy*, trans. Dorothy L. Sayers (London: 1949) Canto xxviii: 22-7, p. 297



در ۲۱ دوزخ، محلی که بنا بر سروده های «دانتِه الیگری» در شاهکار جلودانی اش «گمدی الهی» محمد بن عبدالله و ابن ابیطالب در آن مجازات می بینند. در فرتور بالا «دانتِه الیگری» و راهنمایش از بالای گودال با کمال شگفتی به محمد زیر چانه نا تهیگاهش دریده شده نگاه می کنند. (به متن توجه فرمائید) برگرفته شده از:

Dante Alighieri, *Divine Comedy*, trans. Lawrence Grant White (New York: 1948), p. 48.

«این شیاد مشهور محمد، نویسنده و بدعت گزار سیستمی است که نام دینی که ما آنرا اسلام می نامیم به خود گرفته است. درونمایه قرآن و مفسران آن، همچنین علما و مقررات اسلام تمام ستایش هائی را که آریان ها، پیروان پاول و سایر بدعت گزاران در حالیکه عیسی مسیح را از فروزه الوهیت تهی دانسته نثار او کرده اند، به این پیامبر دروغین نسبت داده اند...»^{۴۶۴}

شرق شناس و خردگرای مشهور انگلیسی Humphrey Prideaux در کتاب خود زیر فرنام *Mahomet The True Nature of Imposture* باورد دارد که اسلام رونوشت مسیحیت می باشد. او در باره محمد نوشته است:

«این مرد در بخش نخست زندگی، خود را در هرزگی و شرارت غرق کرد و به پیروی از سنت تازی ها که اغلب به غارت و چپاول اموال دیگران و خونریزی اشتغال داشتند و پیوسته بر آن بودند تا با سلاح خود به قبیله دیگر حمله کنند و تا آنجا که برایشان امکان دارد اموال آنرا بر بایند، او هم همین روش را پیشه گرفت... دو فروزه مهم او عبارت بودند از: جاه طلبی و شهوت پرستی. روشی که او برای بنیادگزاری امپراتوری عرب به کار برد، فروزه نخست و زن های زیادی که در حرمسرایش گرد آورد، فروزه دوم او را به اثبات می رسانند. و برآستی که می توان گفت سراسر دین او از این دو فروزه پر شده است. به گونه ای که بندرت می توان سوره ای در قرآن او یافت که خون و خونریزی را تشویق نکرده و در باره آزادی زنیاری در این دنیا و نوید بهره گیری از زنان در آن دنیا سخن نگفته باشد.»^{۴۶۵}

Simon Ockley در باره محمد نوشت: «او در ظاهر مردی بسیار زیرک و حیل گر بود، تنها آنچه را که نیک بود ظاهر می کرد، در حالیکه درونمایه روان او را

⁴⁶⁴ Edward W. Said, *Orientalism* (New York: Pantheon Books, 1994), p. 66.

⁴⁶⁵ Humphrey Prideaux, *Mahomet: The True Nature of Imposture* (London: 1708), p. 80.

جاه طلبی و شهوت پرستی پر کرده بودند.»^{۴۶۶}

George Sale نخستین مترجم قرآن به زبان انگلیسی در باره اسلام و محمد می نویسد: «به گونه دقیق و بدون هیچ تردیدی می توان گفت، ثابت شده است که اسلام ساخته شده و اختراع بشر می باشد و پیشرفت آن تنها بوسیله شمشیر به تحقق پیوسته است ... و اینکه محمد زنباره بزرگی بود.»^{۴۶۷}

در سال ۱۷۴۲ ولتر فیلسوف شهیر فرانسوی در پیش گفتار کتابش زیر فرنام *Mahomet or Fanaticism* به محمد و دین او تازش کرده و می نویسد، او شترچرانی بود که به ایجاد شورش دست زد، ادعا کرد که با جبرئیل فرشته سخن گفته و کتاب سراپا چرندی از او دریافت داشته که آنرا قرآن نامیده که «هر برگ آن مخالف خرد سلیم بوده، خونریزی را تشویق می کند و به مردان آموزش زنبرائی برای وادار کردن آنها به پذیرش کتابش می دهد.» بنا به باور ولتر تنها انسانی که می تواند در دنیا از اندیشه ها و رفتاری که محمد برای بشریت به ارمغان آورد دفاع کند، فردی است که با کاستی های مغزی زائیده شده و یا اینکه خرافه پرستی نور خرد را در او خاموش کرده باشد. ولتر محمد را نماد تمام شارلاتان هائی می داند که شهروندان خود را بوسیله حيله، نیرنگ و فریب برده دین خود کرده اند. ولتر در کتاب دیگری که بعدها زیر فرنام *Essai sur les moeur* به رشته نگارش درآورد نسبت به محمد گویش سلایمتری به کار برده و از بزرگی و توانمندی های او سخن می گوید، ولی زبان به ستمگری ها و وحشیگری های او می گشاید و به گونه قطعی اظهار عقیده می کند که در دین او بغیر از اینکه «محمد پیامبر الله است.» هیچ نکته تازه ای وجود ندارد.^{۴۶۸}

شاتوبریان باور دارد که بین تمام ادیان، «مسیحیت از همه بیشتر هواخواه آزادی

⁴⁶⁶ Norman Daniel, *Islam and the West: The Making of An Image* (Edinburgh: The University Press, 1960), p. 257.

⁴⁶⁷ *Ibid.*, p. 300.

⁴⁶⁸ Daniel, *Islam and the West: The Making of An Image*, p. 257; Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel, pp. 174-175; Armstrong, *Muhammad, A Western Attempt to Understand Islam*, p. 37.

بود، ولی اسلام با تمدن بشر دشمنی داشت و خواهان نادانی، استبداد، بستگی فکری و بردگی بود... مسلمانان از آزادی و آداب و رسوم انسانیت هیچ نمی دانند و خدای آنها زور می باشد.⁴⁶⁹ شاتوبریان در کتابی که در سال‌های (۱۸۱۰ - ۱۸۱۱) زیر فرنام *Journey from Paris to Jerusalem and from Jerusalem to Paris* به رشته نگارش درآورد و پرفروش‌ترین کتاب شد می نویسد: «اعراب همانند سربازانی هستند بدون رهبر، شهروندانی بدون قانونگذار و خانواده‌ای بدون پدر.» آنها را می توان «به ملت‌های متمدنی تشبیه کرد که دوباره به حالت توحش افتاده‌اند.»⁴⁷⁰

اگر چه Thomas Carlyle نخست محمد را یک فرد مذهبی نیک اندیش به شمار آورده، با این وجود باور دارد که کتاب قرآن بی پایه‌ترین و خسته‌کننده‌ترین کتابی است که در دنیا به رشته نگارش درآمده است. او می نویسد: «باید اعتراف کنم، خواندن قرآن پر زحمت‌ترین کاری است که من تا کنون با آن روبرو شده‌ام. قرآن کتابی است که دارای مطالب بی سر و ته بوده، واژه‌های ناهنجار و سردرگم آن بکسرات تکرار شده و می توان گفت که رویهمرفته مجموعه مطالب ناخردانه این کتاب بغیر از سردرد، خستگی و بی‌زاری به خواننده چیز دیگری نمی دهد.»⁴⁷¹

دیدرو شخصیت محمد را به باد انتقاد بسیار شدید گرفته و باور دارد محمد بزرگترین دوست زنان و نیز بزرگترین دشمن عقل سلیم در تاریخ بشر بوده است.⁴⁷²

پرفسور ویلیام مویر محمد را فردی حيله گر و ناشرافتمند و انسانی که باور داشت هدف وسیله را توجیه می کند به شمار آورده و می افزاید، او این تئوری را در موارد زیادی به کاربرد. مویر می نویسد، او آنچه را که برای اثبات ادعای پیامبری و نیز زندگی سیاسی و دستیابی به هدف‌های شخصی‌اش نیاز داشت وانمود می کرد

⁴⁶⁹ Quoted in Said, *Orientalism*, p. 172.

⁴⁷⁰ Quoted in Armstrong, *Muhammad, A Western Attempt to Understand Islam*, p. 39.

⁴⁷¹ Thomas Carlyle, *On Heroes, Hero-Worship and the Heroic in History* (Lincoln: University of Nebraska Press, 1966), pp. 64-64.

⁴⁷² Andrae, *Mohammed: The Man and his Faith*, trans. Theophil Menzel, pp. 175.

که وحی الله تحقق آنها را لازم می داند، در حالیکه آنچه را که او وحی الله می نامید در واقع بازتاب آرمان های فردی خودش بودند. بدتر از همه کشتارهای ناجوانمردانه و وحشیانه ای بود که او برای نابودی مخالفان سیاسی و مذهبی اش مرتکب شد. برخی از این کشتارها را او خودش دستور ارتکابشان را صادر می کرد و این امر برای همیشه شخصیت تاریخی او را تنگین کرده است.^{۴۷۳}

Maxime Rodinson محمد را مردی آگاه، دیپلماتی بسیار ماهر و فردی که قادر بوده با خردآگاهی استدلال نموده و با منطق روشنی سخن بگوید، به شمار آورده است. پس از اینکه دانشمند یاد شده شخصیت محمد را چنین ارزشیابی می کند، می افزاید: «ولی در زیر روینای شخصیت او به گونه ای که شرح داده شد، سرشتی عصبی، تندخو، شهوانی، بیقرار و پرحرارت که برای دستیابی به هدف های غیر ممکنش در آتش ناشکیبائی می سوخت، دیده می شد.» این فروزه آنچنان در محمد توانمند بود که موجب بحران های شدید عصبی بیمارگونه در او می شد که نیاز به درمان داشت.^{۴۷۴}

Dagobert Runes می نویسد، پس از اینکه محمد در مدینه سکونت گزید، درست مانند یک عرب بدوی راستین به کاروان ها دستبرد می زد و به دهکده ها حمله می برد و یا ساکنان آنها را قتل عام می کرد و یا آنها را به اسارت می گرفت ... او افرادی را که از دستش فرار می کردند، دست ها و پاهایشان را قطع، چشم هایشان را از حلقه در می آورد و بدنشان را در زیر خورشید سوزان می انداخت و حتی از دادن آب به آنها خودداری می کرد. **Runes** از ابن هشام نقل می کند که محمد گفت: «تمام افسراد غیر مسلمان را از عربستان اخراج کنید.» همچنین محمد به پیروانش دستور داد: «هر یهودی که به دستتان افتاد او را بکشید.» نویسندگان می نویسند، گروهی از افراد سرکش فرشی را که روی آن می خوابیدند به دور خود پیچیدند تا برهنگی بدنشان را بیوشانند و زیر پرچم فردی که خود را به پیامبری

⁴⁷³ Muir, *The life of Mohammad*, p. 514.

⁴⁷⁴ Maxim Rodinson, *Mohammed*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971), p. 57.

بود، گرد آمدند: ۲۷۵

William Cash معتقد است، هر کس که کتاب C.M. Doufgyt زیر فرنام *Travels in Arabia Deserta* را بررسی کند متوجه می شود حمله هائی که محمد به طوایف گوناگون تازی می کرد و البخاری و الحلبي به شرح آنها پرداخته اند، درست همانند حمله های سنتی اعراب به یکدیگر بوده است. نویسندگان معتبر مسلمان به شرح حمله هائی که محمد یکی پس از دیگری به طوایف و قبيله های گوناگون عرب می کرد پرداخته اند. محمد به سادگی دستور می داد مخالفانش را ترور کنند و بدینوسیله آنها را از سر راه خود برمی داشت. تازی ها بر پایه سنت های دیرین خود موافقت کرده بودند در نبردهای قبيله ای از قطع درخت های خرما که وسیله اعاشه آنها بود خودداری کنند، ولی محمد هنگامی که به طایفه یهودی بنی النضیر حمله کرد، نخل های خرماي آنها را یا سوزانید و یا قطع کرد. Cash نوشته است، این موضوع را از نوشتارهای ابن اسحق قدیمی ترین شرح حال نویس محمد که خود مسلمان بوده برداشت کرده است. محمد با زنانی که در نبردها به دست او می افتادند بسیار وحشیانه عمل می کرد. او قاعده ای به وجود آورد که زن های شهرداری که در نبردها به وسیله مسلمانان دستگیر می شوند، ازدواج پیشین آنها به گونه خودکار باطل می شود و آنها به اسیر کننده خود تعلق می گیرند: ۲۷۶

ارزشیابی Craig Winn از محمد از هر نویسنده ای که تا کنون در باره اسلام پژوهش کرده، اهانت آورتر می باشد. او در این باره می نویسد:

«هر دین و مذهبی باید در نهاد برای افراد بشر مفید باشد. بیشتر پیامبران دینی افراد نکومنش و نکوکاری بودند و نه تروریست. ولی یکی از پیامبران تروریست بود.

⁴⁷⁵ Dagobert D. Dunnes, *Philosophy for Everyman* (New York: Philosophical Library, Inc., 1968), p. 67.

⁴⁷⁶ William Wilson Cash, *The Expansion of Islam* (London: Edinburgh House Press, 1928), pp. 18-19.

محمد تمامی هزینه دینش را از راهزنی و تجارت برده تأمین کرد. این پیامبر جنون آدمکشی داشت. بدتر از همه، خدای او تروریسم، راهزنی، غارت و چپاول اموال دیگران، نژادپرستی، فریب و آدمکشی را برایش مجاز کرد... دلیل و مدرک برای اثبات آنچه که گفته شد از لابلای برگ های کتاب های قرآن و مجموعه احادیث طبری، ابن اسحق، البخاری و صحیح مسلم فریاد می زنند... در کتاب قرآن الله به مسلمانان دستور می دهد تمامی افراد غیر مسلمان را از روی زمین نابود کنند. در حدیث محمد می گویند: (هر یهودی را هر کجا یافتید بکشید. آنها را بکشید، زیرا هر کسی آنها را بکشد پاداش خواهد گرفت.) تروریست های امروزی آنچه که انجام می دهند در اجرای دستورهای دینی خود می باشد. حقیقت آنست که تروریست ها کوشش می کنند دینداران خوبی بوده و به اصول دینی خود پشت نکنند. آدمکش های اسلامی به دنبال اجرای دستورهای پیامبر خود هستند... پنج عدد از قدیمی ترین و معتبرترین بنمایه اسلامی محمد را یک انسان بزرگ و با خدا نمی شناسند. آنها این حقیقت را آشکار می کنند که او یک دزد، یک دروغگو، یک آدمکش، یک بچه باز، یک زنباره، یک زناکار، یک قاتل گروهی، یک راهزن، یک فرد جنگجو و یک سیاستمدار توطئه گر و ستمکار بود.^{۴۷۷}

⁴⁷⁷ Winn, Muhammad, The Prophet of Doom, pp. xiii-xiv.

فصل هشتم

کاربرد روش های فریبگرانه برای اثبات پیامبری

نابخردان نامدار فر آیند مکنیسم مذهب هستند.

Ben Johnson: *Se Janus*, v, 1603

مسافرت به آسمان ها (معراج)

پس از اینکه اهالی طایف با سنگ پرانی به محمد او را از شهر خود بیرون راندند، او عازم مکه شد. هنگامی که در راه طایف به مکه به نخله که میانه راه قرار دارد رسید، بر آن شد تا در آنجا استراحت کند. شب هنگام، زمانی که برای نمازگزارى برخاست، در حال رؤیا و یا اینکه پندار فریبگرانه اش به کار افتاد و بعدها برای دیگران داستان بسیار خنده داری را تعریف کرد. بدین شرح که هنگامی که مشغول قرائت قرآن بوده، گروهی از اجنه که از آنجا عبور می کرده اند زیر تأثیر آیات قرآن قرار گرفته و حتی این موضوع را در آیات زیادی از قرآن نیز ذکر کرده است. (آیه های ۲۸ به بعد سوره احقاف و آیه های ۱ به بعد سوره جن)

پس از آن هنگامی که وارد مکه شد، به شرح داستان دیگری پرداخت که از داستان قرآن خواندنش برای اجنه بمراتب خنده دارتر بود و آن موضوع مسافرت

چند ساعته او به آسمان ها بود. در سراسر درازنای تاریخ اسلام، موضوع مسافرت شبانه محمد به آسمان ها در ۲۷ ماه رجب که مسلمان ها هر سال این شب را جشن می گیرند پیوسته سبب شده است که افراد غیر مسلمان این ادعای پوچ و نابخردانه را مورد مسخره و خنده قرار دهند. نکته بسیار جالب آنست که نمازهای پنجگانه ای که مسلمانان در شبانه روز برگزار می کنند و اینهمه زمان گرانبهای عمرشان را با برگزاری عمل خرافی نماز تلف می سازند، فرآیند همین افسانه دروغین می باشد. زیرا به گونه ای که خواهیم گفت، محمد ادعا کرد که الله در همین مسافرت برای مسلمانان نمازهای پنجگانه را تعیین کرده است.

به هر روی شرح این لافزنی محمد آنست که وی شبی در خانه دختر عمویش آمنه هانی که خواهر علی بود و نزدیک خانه کعبه زندگی می کرد دعوت داشت. در میانه های شب محمد از خواب برخاست و بنا به روایت خودش برای خواندن قرآن به خانه کعبه رفت و در هنگام خواندن قرآن خواب او را دربرود.^{۴۷۸} پالیده این افسانه پنداری بر پایه آنچه که صحیح البخاری نوشته به شرح زیر می باشد:

انس بن مالک از مالک بن سعصعه روایت کرده است که پیامبر الله از زبان خود برایشان شرح داد: «هنگامی که من در الحاتم و یا الحجر خوابیده بودم به گونه ناگهانی کسی نزد من آمد و بدنم را از گلو تا بالای آلت تناسلی ام باز کرد... آنگاه قلبم را بیرون آورد و با آب چشمه زمزم شستشو داد و با عقل و ایمان که در یک سینی طلائی قرار داشت آنرا پر کرد. سپس قلبم را دوباره در جای خود قرار داد و آنرا بست.»

«سپس حیوان سفیدی که کوچکتر از قاطر و بزرگتر از الاغ بود و براق نامیده می شد برآیم آوردند. فاصله گام های آن حیوان تا اندازه ای بود که چشم های آن حیوان می توانست ببیند. ما از روی مدینه و خیبر معجزه آسا گذشتیم و به اورشلیم (که قرآن آنرا مسجدالاقصی نامیده) و از آن پس به نزدیکترین آسمان رسیدیم. جبرئیل از دروازه بان آسمان اول خواست که در را باز کند. فردی پرسش کرد، (تو کی هستی؟) جبرئیل پاسخ داد، (فرشته جبرئیل.) از او پرسش شد، (چه کسی ترا

⁴⁷⁸ Sahih al-Bukhari, vol. 1, pp. 211-214; vol. 1v, pp. 143-149.

همراهی می کند؟) جبرئیل پاسخ داد، (محمد..) از او پرسش شد، (آیا محمد با دعوت آمده است؟) جبرئیل به او پاسخ مثبت داد. آنگاه آن فرد گفت، (به او خوش آمد می گویم، چه سعادت بی بهره ما کرده است!) آنگاه درب آسمان نخست باز شد و ما وارد آن شدیم. من در این آسمان آدم ابوالبشر را دیدم که گروهی سمت راست و گروهی سمت چپ او نشسته بودند. هنگامی که آدم به سمت راست نگاه می کرد می خندید و زمانی که به سمت چپ نظر می افکند گریه می کرد. جبرئیل به من گفت، (این پدر تو آدم ابوالبشر است، به او احترام کن.) من به او سلام کردم، او پاسخ مرا داد و افزود، (تو فرزند پرهیزکار و پیامبر دیندار خوش آمدی.) من از جبرئیل در باره افرادی که در سمت چپ و راست آدم نشسته بودند پرسش کردم. جبرئیل پاسخ داد، آنها روان های فرزندان او هستند. افرادی که در سمت راست نشسته اند، اهل بهشت و افرادی که در سمت چپ نشسته اند، ساکنان دوزخ هستند. به همین دلیل است که هنگامی که او به راست نگاه می کند می خندد و زمانی که به چپ می نگرد گریه می کند.»

بر پایه آنچه که صحیح البخاری نوشته، جبرئیل محمد را با همان تشریفات به آسمان دوم، سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم می برد. محمد در آسمان دوم یحیی و عیسی را کنه عموزاده های یکدیگرند دیدار می کند. در آسمان سوم، یوشع، در آسمان چهارم ادریس، در آسمان پنجم، هارون و در آسمان ششم موسی را دیدار می کند. در این آسمان، رویدادی تازه رخ می دهد که شرح آن از زبان محمد چنین است: «هنگامی که من موسی را ترک می کردم، او به گریه افتاد. کسی از او پرسش کرد، (چرا گریه می کنی؟) وی پاسخ داد: (دلیل گریه من آنست که بعد از من یک انسان جوان به پیامبری برگزیده شده و پیروان او بمراتب پیش از پیروان من به بهشت خواهند رفت.)»

سپس محمد ادامه می دهد: «آنگاه جبرئیل مرا با همان تشریفات به آسمان هفتم برد. در این آسمان من ابراهیم را دیدار کردم. پس از آنکه به او سلام کردم، جبرئیل مرا به ارتفاع بسیار بالائی برد که در آنجا صدای خش خش قلم روی کاغذ را شنیدم. سپس من را به سدرة المنتهی برد. آن درختی است که در آخرین نقطه آسمان هفتم وجود دارد و دارای رنگ های گوناگون است. من از آن رنگ ها چیزی سر

در نیاوردم. جبرئیل به من گفت گوش بده، (میوه های این درخت همانند کوزه هائی است که در حجر (محلّی نزدیک مدینه)) می سازند و برگ های آن به اندازه گوش های فیل ها می باشد. این درخت سدرةالمنتهی است که حدّ پایانی این آسمان می باشد. نگاه کن! در اینجا چهار رودخانه وجود دارد، دوتای آنها پنهان و دوتای آنها آشکار هستند. آن دو رودخانه پنهان در بهشت جاری بوده و دو رودخانه آشکار عبارتند از: رودخانه های نیل و فرات. سپس، جبرئیل بیت المعمور را به من نشان داد و گفت، (این خانه الله است.) در آنجا جبرئیل سه جام به من پیشکش کرد یکی پر از شراب، دیگری شیر و سومی عسل بود. من جام شیر را برگزیدم. جبرئیل اظهار داشت، (گزینش تو روشی است که در دین اسلام مقرر شده و پیروان این دین به کار می برند.) پس از آن به من فرمان داده شد که مسلمانان باید در هر روز پنجاه مرتبه نماز بگذرانند. من پس از دریافت این فرمان آسمان هفتم را ترک کردم و به آسمان ششم پائین آمدم.»

«هنگامی که در آسمان ششم از کنار موسی عبور می کردم از من پرسش کرد (چه فرمانی به تو داده شد؟) به او پاسخ دادم، (به من دستور داده شد که مسلمانان باید هر روز پنجاه بار نماز بخوانند.) موسی اظهار داشت، (پیروان تو نمی توانند روزی پنجاه بار نماز بخوانند. من این موضوع را در باره افراد بنی اسرائیل آزمایش کرده ام. دوباره نزد الله برگرد و کوشش کن از بار پیروانت کم کنی.) بنابراین من به آسمان هفتم باز گشتم و الله ده بار نماز در شبانه روز را برای مسلمانان تخفیف داد. دوباره نزد موسی باز گشتم و همان گفتگو تکرار شد. پس از آن جبرئیل مرا به بهشت برد، محلّی که از مروارید و خاک آن از مشک ساخته شده بود. آنگاه من به سوی الله باز گشتم و ده بار دیگر از شمار نمازهای مقرر شده تخفیف گرفتم. هنگامی که به سوی موسی باز گشت کردم، همان موضوع را تکرار و مرا وادار کرد دوباره نزد الله باز گردم و شمار نمازهای مسلمانان را به ده مرتبه کاهش دهم. زمانی که به آسمان ششم نزد موسی باز گشتم، همان داستان تکرار شد و این بار موفق شدم شمار نمازهای مسلمانان را به پنج مرتبه برسانم. این مرتبه هنگامی که نزد موسی باز گشتم از من پرسش کرد، (کار به کجا رسید؟) پاسخ دادم، (موفق شدم شمار نماز مسلمانان را به پنج مرتبه در روز برسانم.) موسی گفت، (من این موضوع را در باره

کاربرد روش های فریگرانه برای اثبات پیامبری ۳۶۵

قوم بنی اسرائیل تجربه کرده ام، روزی پنج بار نماز خواندن در روز کار آسانی نیست نزد الله بازگرد و باز هم تخفیف بگیر). به او پاسخ دادم، (من به روزی پنج مرتبه نمازگزاری راضی هستم و دیگر شرم دارم نزد الله بازگردم و باز هم درخواست تخفیف کنم و بنا بر این در اینجا به فرمان الله تسلیم می شوم).

سپس محمد و جبرئیل به اورشلیم و از آنجا به مکه بازگشت کردند. هنگامی که آنها به خانه کعبه رسیدند، هنوز تاریکی شب بر فضا حکمفرما بود. از آنجا محمد دوباره به خانه امه هانی رفت و داستان مسافرت پنداری اش را برای او شرح داد. هنگامی که محمد می خواست خانه امه هانی را ترک گوید، او ردایش را چسبید و به او التماس کرد رویداد مسافرت به آسمانهایش را برای کسی بازگو نکند، زیرا این کار سبب خواهد شد که مردم او را دروغگو بنامند و مورد اهانتش قرار دهند. محمد از پذیرش توصیه امه هانی سر باز زد و به گونه مستقیم به مسجد رفت و جریان را با پیروانش در میان گذاشت. این موضوع دشمنان محمد را بسیار شاد کرد، زیرا آنها وسیله ای یافتند تا به او برچسب دیوانگی بزنند.

مسلمانان باور دارند که هنوز اثر پای محمد را در زمانی که سوار آن حیوان آسمانی بالدار شده در اورشلیم می توان یافت. هر گاه کسی نتوانست این داستان را باور کند بهتر است به نخستین آیه هفدهمین سوره قرآن نگاه کند آنوقت باورش در باره شهادی های پیامبر الله و خردباختگی مسلمانانی که به این باوه گوئی ها ایمان دارند، استوار خواهد شد. این آیه می گوید:

سُبْحٰنَ الَّذِیْ یَعْبُدُهٗ لِیَلَّا یَمِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اِلَی الْمَسْجِدِ الْاَقْصَا الَّذِی بَرَكْنَا حَوْلَهٗ لَیْلَهٗ مِنْ اٰیٰتِنَا اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ الْبَصِیْرُ ﴿۱۰۷﴾

پاک و منزه است خدائی که شبی بنده اش محمد را از مسجد الحرام به مسجد الاقصائی که پیرامونش را مبارک و پر برکت ساخت سیر داد تا آیات و اسرار غیب خود را به او بنمایاند که الله به حقیقت شنوا و بیناست.

باز نمود

آنهائی که با قرآن و درونمایه آن آشنا هستند، بدون تردید از وقوع این رویداد

به شگفت می افتند و فکر می کنند یا الله (خدای مسلمانان) حافظه خود را از دست داده و یا پیامبر عزیزش و یا هردو. زیرا الله در آیه ۵۰ سوره القمر می گوید:

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَجْدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ ﴿۵۰﴾

«فرمان ما در همه عالم یکی است و در سرعت یک چشم به همزدن باید اجرا گردد.»
بنابراین چنین برداشت می شود که زمانی که الله از پیامبر عزیزش در آسمان مشغول پذیرائی بوده فراموش کرده بود که در قرآن، کتاب با عظمتی (آیه ۸۷ سوره الحجر) که در لوح محفوظ حق و صفحه علم ازلی (آیه ۲۲ سوره البروج) پیش از آفرینش عالم نگهداری می شده، فرموده است که «فرمان ما در عالم یکی است و باید به یک چشم به همزدن اجرا گردد.» و گویا با فراموش کردن این واقعیت مقدس به محمد اجازه داده است پنج مرتبه با گستاخی در آسمان هفتم مزاحمش شود و در باره شمار دفعاتی که مسلمانان باید نماز برگزار کنند با او چانه بزند.

نکته خنده دار دیگری که در باره آیه ۱ سوره بنی اسرائیل (اسری) وجود دارد اینست که این آیه می گوید، محمد در هنگام این مسافرت شبانه آسمانی به دورترین مسجد رفت. دورترین مسجد، یا باید معبد یهودی ها باشد و یا مسجد الاقصی، ولی بر پایه نوشتارهای مفسران قرآن و احادیث موجود هیچیک از ایندو بنا در زمان محمد (۶۲۰ میلادی) وجود نداشتند. معبد یهودی ها (معبد سلیمان) برای آخرین مرتبه در سال ۷۰ میلادی بوسیله تیتوس امپراتور روم ویران شد و مسجد الاقصی ۵۹ سال پس از مرگ محمد در سال ۶۹۱ میلادی بوسیله عبدالملک بنا گردید.^{۴۹}
براستی که مسلمانان خرد باخته ای که به این خرافات خرد آزار ایمان دارند، چه افراد شایسته ترحمی می باشند!

آیه های شیطانی

رویداد آیه های شیطانی آنچنان داغ شرم و ننگی بر چهره اسلام و قرآن گذاشته که

⁴⁹ The Holy Quran, Revised and Edited by the Presidency of the Islamic Researchers, IFTA (Medinah, Saudi Arabia: undated), p. 774.

کاربرد روش های فریگرانه برای اثبات پیامبری ۳۶۷

هیچیک از نویسندگان اسلامخواه و یا پدافندگران آن قادر نبوده اند این رویداد را به گونه منطقی تفسیر و یا توجیه کنند. به احتمال زیاد این رویداد زمانی رخ داد که محمد در خانه آرکم می زیست. در این زمان محمد با تمام نیرو و وجودش کوشش می کرد ساکنان مکه را به آئینش فرا خواند، ولی آنها در انکار کیش نوینباد او بسیار سرسختی نشان می دادند. بنابر این محمد برای دستیابی به هدفش روش بسیار شگفت انگیزی را برگزید. بدین شرح کسی که سرسختانه خودش را یکتاپرست ترین پیامبر تاریخ شناختگری می کرد، یکباره و به گونه ناگهانی به آئین پیشین بت پرستی اش بازگشت کرد و سه آیه در قرآن آورد که پرستش سه بتی را که در خانه کعبه وجود داشت، مجاز می شمارند. این آیه ها می گویند:

أَقْرَبُ إِلَيْكُمْ إِلَهَاتُ الْعَرَبِ وَالْعَرَبِ وَمَثَلُ الْآلِهَةِ الْأُخْرَى ﴿١٠﴾

«بت های لات و عززی و بت سوومی دیگر، منات را دیدید؟ آن بت ها (پرنده ها) بزرگ اند و همانا شفاعت آنها پذیرفته است.»

بر پایه نوشتارهای تاریخی مسلمانان، هنگامی که افراد قریش این آیه ها را از زبان محمد شنیدند به غایت به شوق آمدند و آنهایی که در زمانی که محمد این آیه ها را می خواند در مسجد بودند از جمله خود محمد با شنیدن نام های آن بت ها به سجده افتادند. پس از این رویداد یاران نزدیک محمد او را از انجام این عمل و اینکه بت های مشرکین را مورد ستایش قرار داده بود، به باد انتقاد گرفتند و او ناچار وانمود کرد که آن سه آیه باطل شده و آیه های دیگری نازل و جانشین آنها شده اند، به شرح زیر:

الْكُفْرَ وَاللَّاتِ وَالْعَزَّىٰ ﴿١١﴾ يَلْبَسُونَ الْأَئِمَّةَ الَّتِي عَلَيْهِمْ سَقَاتُهَا أَسْمَاءُ سَقَّيْتُهُنَّ بِمَاءِ الْوَيْسُوتِ وَأَنَا سَقَّيْتُهُنَّ بِمَاءِ الْوَيْسُوتِ ﴿١٢﴾ وَإِنِّي لَأَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١٣﴾

«آیا شما را فرزند پسر و الله را فرزند دختر است؟ اگر چنین بود باز هم این تقسیم نادرست می بود. این بت ها جز نام هائی که شما و پدرانتان بر آنها نهاده اید چیز دیگری نیست و الله هیچ دلیلی بر معبودیت آنها نازل نکرده و مشرکان چیزی بغیر

⁴⁸⁰ Tabari, *The History of at-Tabari*, vols. 1, 3, pp. 1192f.

از گمان باطل و هوای نفس فاسد خود را در بت پرستی پیروی نمی کنند و از جانب خدایشان هدایت بر آنها آمد و آنها دانسته گمراهی نفس را برگزیدند.»
محمد نخست آیه هائی را که بت پرستی را ستایش کرده بود و سپس آیه هائی را که بعد جانشین آنها نموده بود برای تازی ها قرائت نمود و با پشت هم اندازی های همیشگی اش وانمود کرد که آیه های نخست را شیطان به او الهام کرده و او متوجه موضوع نشده است. خوشبختانه الله قادر متعال و بخشنده و مهربان و همه چیز دان، بیدرنگ به کمک پیامبر عزیز پایانی اش آمد و با وحی آیه زیر او را از اشتباه نابخردانه ای که مرتکب شده بود پاک نمود:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْفَى الشَّيْطَانَ مِنْ أُمَّنِيِّهِ بِئْسَ الَّذِي مَاتَلَفَى
الشَّيْطَانُ نَمَّ يَخْتَكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

«و ما پیش از تو پیامبری را نفرستادیم مگر آنکه هنگامی که او به گفتار وحی می پرداخت شیطان مطالبی در میان آنها وارد می کرد و الله آنها را نسخ و فرمان خود را استوار می نمود و الله دانا و حکیم است.» (قرآن، ۵۲: ۲۲)

در این آیه دو نکته وجود دارد که برآستی هر گاه کسی چشم خردش را باز کند، خواهد دید که درونمایه کتاب قرآن تا چه اندازه نابخردانه و غیر منطقی می باشد. نخست اینکه این الهی که محمد نود و نه نام برای او تعیین کرده و دارای آگاهی و دانش و توان فراسوی پندار است، در برابر شیطان یعنی به اصطلاح خود دانشمندان اسلام یک فرشته نافرمان و یاغی تا آن اندازه ناتوان و زبون است که شیطان می تواند در گفتارهای وحی الله دخالت کرده و آنها را تحریف نموده و یا با مفاهیم ناهمگون به گوش پیامبرش برساند. نکته دوم مفهوم آیه های ۳۹ و ۴۰ سوره الحجر می باشد. زیرا مفهوم این دو آیه اینست که الله به شیطان اجازه می دهد در کالبد هر یک از بندگانش که اراده کرد جای بگیرد و او را گمراه کند بغیر از بندگان صالح و پاک او. بنابراین چون شیطان در محمد نفوذ کرده و او را از وحی راستین الهی گمراه نموده معلوم می شود که محمد جزء بندگان پاک و صالح الله نبوده است.

به هر روی، رویداد بالا که در تاریخ به غرائق مشهور شده سبب شد که افراد طایفه قریش فکر کنند که کیش نویناد محمد انقلابی نبوده، او با خدایان سنتی آنها دشمنی ندارد و اینکه او ایمانش را نسبت به آنها نگهداری کرده و این امر سبب

کاربرد روش های فریگرانه برای اثبات پیامبری ۳۶۹

نزدیک کردن آنها به یکدیگر شد. ولی بعد که مشاهده کردند محمد سخنان پیشین خود را انکار می کند، دوباره بین آنها اختلاف و جدائی افتاد. یکی از فرآیندهای این رویداد آن بود که یهودی ها و مسیحی ها پس از شنیدن این رویداد اظهار داشتند که محمد به کیش سنتی بت پرستی اجدادی خود بازگشته است. مهمتر از همه اینکه آنهایی که شاهد سجده و احترام محمد نسبت به بت ها و شنیدن سخنان او در باره اینکه بت ها می توانند در باره رستگاری گناهکاران میانجیگری و شفاعت کنند بودند، لب به انتقاد گشودند و اظهار داشتند اگر بت ها بتوانند در باره گناهکاران شفاعت کنند دیگر چه لزومی دارد که الله فردی را به پیامبری برگزیند که آنها را از روز قیامت بترساند. (قرآن، ۷:۴۲)

آیا محمد با سواد بوده و یا بدون سواد؟

احادیث اسلامی پافشاری می کنند که محمد سواد خواندن و نوشتن نداشته و بنابراین نمی توانسته است درونمایه قرآن را از سایر بنمایه های موجود برداشت کند. موضوع بیسوادی و یا باسوادی محمد صدها سال است که مورد جستار و بررسی پژوهندگان قرار داشته است. فرآیند پژوهش های ژرفی که دانشمندان در این باره کرده اند به ما نشان می دهد که محمد بظاهر به بیسوادی تظاهر می کرده تا به کتاب قرآن رنگ و بوی معجزه بدهد. او پیوسته خود را «پیامبر بیسواد» می نامید و قرآن را کتابی شناختگری می کرد که در فصاحت و بلاغت بی نظیر بوده و هر گاه جنّ و انس گرد هم آیند موفق نخواهند شد یک و یا ده سوره مانند آن بیاورند و بنابراین کتاب قرآن دلیل اثبات معجزه نبوتش خواهد بود. امروز نیز بیشتر مسلمانان باور دارند محمد سواد خواندن و نوشتن نداشته تا بدینوسیله به قرآن فروزه معجزه و به محمد مشروعیت پیامبری ببندند.

اسناد و مدارک و احادیث زیادی وجود دارد که نشان می دهد در زمان محمد خواندن و نوشتن در مکه معمول بوده⁴⁸¹ و همچنین ما می دانیم که محمد به طایفه

⁴⁸¹ Samuel M. Zwemer, *Studies in Popular Islam* (London: The Sheldon Press, 1939), p. 101.

قریش که از اشراف شهر مکه بودند تعلق داشت. علی نیز برخی از دستورها و گفتارهای محمد را می‌نوشت و آنها را به شمشیرش می‌بست تا هر زمانی که خواست به آنها مراجعه کند در دسترسش باشند.^{۴۸۲} تردید نیست که بین همه زنان محمد دست کم عایشه و حفصه با سواد بودند و هر آینه اگر محمد در زمان کودکی هم خواندن و نوشتن نیاموخته، می‌بایستی این هنر را از آنها آموزش دیده باشد. مهمتر از همه اینکه محمد برای مدتی دراز سرپرستی امور تجارتي همسر نخستش خدیجه را عهده دار بود و بویژه اینکه این مسئولیت را در سرزمین های دوردست به مورد اجرا می‌گذاشت و بدیهی است فردی که چنین مسئولیتی بر دوشش گذاشته شده باشد، نمی‌توانسته بیسواد بوده باشد. همچنین باید توجه داشت که پدید آمدن اسلام سبب ایجاد با سوادی در شبه جزیره عربستان نشد، بلکه آنرا در این منطقه گسترش داد.^{۴۸۳} در کتاب قرآن شش بار واژه اُمّی به کار رفته و نویسندگان مسلمان این واژه را «بیسواد» ترجمه کرده اند. برای مثال امام الغزالی می‌نویسد: «پیامبر اسلام یک فرد اُمّی بود که در یک کشور ناآگاه و در بیابان ها و بدون پدر و مادر پرورش یافته بود و او نه می‌توانست بنویسد، نه بخواند و نه با ارقام حساب نویسی کند، بلکه این الله بود که به او اصول انسانیت و دانش گذشته و زمان حال را آموزش داد.»^{۴۸۴} ولی بیشتر دانشمندان تأکید کرده اند که واژه اُمّی معنی «غیر یهودی» می‌دهد و به کسی اُمّی می‌گفته اند که قصد داشته اند او را از یهودی ها تمیز دهند.^{۴۸۵} «این واژه در پایه مفهوم غیر یهودی داشته، ولی بعد این واژه برای کسی که از هنر خواندن و نوشتن بی بهره بوده به کار می‌رفته است.»^{۴۸۶} در آیه ۱۵۷ سوره اعراف، واژه های النبی الامّی (پیامبر اُمّی) مفهوم بیسواد دارد.

⁴⁸² Muir's *The Mohammedan Controversy*, p. 114, quoted in Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 102.

⁴⁸³ Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 102

⁴⁸⁴ Imam al-Ghazali, *Ihya*, vol. ii, p. 250.

⁴⁸⁵ Tabari, *The History of at-Tabari*, vols

⁴⁸⁶ Rodinson, *Mohammed*, p. 240.

کاربرد روش های قریبگرا نه برای اثبات پیامبری ۳۷۱

واژه «اُمّی» یا مفهوم کسی را می دهد که نمی تواند بخواند و بنویسد و یا در جامعه عرب زمان محمد در باره کسی به کار می رفت که نه یهودی و نه مسیحی بود.^{۲۸۷} آیه ۱۹ سوره آل عمران واژه «اُمّی» را به گونه یقین در باره کسی به کار می برد که اهل کتاب، یعنی یا یهودی و یا مسیحی باشد. این آیه می گوید: «به اهل کتاب و اُمّی ها بگو...» تردید نیست زمانی که این آیه می گوید: «به اهل کتاب و اُمّی ها بگو»، هدفش از ذکر این عبارت «بیسوادی» نیست، زیرا هرگاه چنین هدفی در میان می بود تمام اهل کتاب، یعنی یهودی ها و مسیحیان می بایستی بیسواد بوده باشند که البته چنین نبوده است.

برخی از نویسندگان مسلمان دلیل دیگری در قرآن یافته اند که آنرا به بیسوادی محمد مربوط می کنند و آن آیه ۴۸ سوره عنکبوت می باشد. این آیه می گوید: «تو پیش از این نه کتابی خوانده و نه اینکه متنی را با دست هایت نوشته بودی و این می توانست ناساوران را در باره نبوت تو به تردید بیندازد.»^{۲۸۸} پژوهشگران تازه با فرمودهای قانع کننده ثابت کرده اند که این آیه نمی تواند دلیل بیسوادی محمد باشد. زیرا اولاً می دانیم که تمامی درونمایه کتاب قرآن بوسیله خود محمد نوشته شده تا به نیازهای جاه طلبانه اش به بهانه الهامات الله جامه عمل ببوشاند و ثانیاً در جاهای دیگر قرآن واژه «اُمّی» برای افرادی به کار رفته که اهل کتاب نبوده اند و در هیچ محلی در قرآن این واژه برای رساندن مفهوم «بیسواد» به کار نرفته است. حدیث بیسوادی محمد پیوسته برای مسلمانان بهانه و وسیله ای بوده تا پیامبری محمد را به الوهیت او پیوند بزنند.^{۲۸۹}

Noldeke. بساور دارد هر زمانی که واژه «اُمّی» در قرآن به کار رفته، در واقع

^{۲۸۷} Fariq Sherif, *Guide to the Contents of the Qur'an* (London: Ithaca Press, 1985), p. 25.

^{۲۸۸} *Ibid.*, pp. 33-34.

^{۲۸۹} Mircea Eliade, ed., *The Encyclopedia of Religion*, vol. 12 (New York: MacMillan Publishing company, 1987), p. 157; see also Samuel M. Zwemer, *Across the world of Islam* (New York: Fleming H. Revell company, 1972), chapter 111.

عطف بیان عبارت «اهل الکتاب» و یا افرادی که به کتاب های آسمانی باور داشته اند (یهودیان و مسیحیان) بوده و مفهوم بیسواد برای واژه «اُمّی» بعدها بمناسبت هدف های سیاسی به وجود آمده است. او همچنین باور دارد که بر پایه نوشته حیات القلوب^{۴۹۰} سنی ها معتقد به بیسواد بودن محمد هستند، در حالیکه شیعیان مخالف این عقیده بوده و باور دارند که محمد با سواد بوده است.^{۴۹۱} دلائل بسیاری به شرح زیر وجود دارد که ثابت می کند محمد با سواد بوده و توانائی خواندن و نوشتن داشته است.

۱- امام جعفر صادق امام ششم شیعیان اظهار می دارد، محمد سواد خواندن و نوشتن داشته و زمانی که برای جنگ اُحُد از مکه خارج شده، عمویش عباس به او نامه ای نوشته و جریان راه آگاهی او رسانده و او نیز نامه را باز کرده و پس از خواندن آن موضوع راه آگاهی یاران نزدیکش رسانده است.^{۴۹۲}

۲- یکی دیگر از دلائل غیر قابل انکار با سواد بودن محمد رویداد پیمان حدیبیه، مکانی در سه میلی شمال مکه بوده که در سال ششم هجرت بین محمد و قریش به امضاء رسیده است. محمد برای امضای این پیمان نامه علی و قریش، سهیل بن عمر را نماینده تعیین کردند. محمد به علی دستور داد بنویسد: «این پیمانی است بین محمد پیامبر الله و سهیل بن عمر»، ولی سهیل بن عمر با ذکر عبارت «پیامبر الله» مخالفت کرد و به جای آن نوشت: «این پیمانی است بین محمد و سهیل بن عمر». علی از عمل سهیل بن عمر سخت بر آشفت و اظهار داشت به بهای سرش اجازه نخواهد داد، فرنام محمد که پیامبری الله است در پیمان نامه ذکر نشود. سهیل بن عمر روبرو محمد کرد و فریاد زد: «اگر ما ترا پیامبر الله می دانستیم که هیچگاه در برابر تو سلاح به دست نمی گرفتیم.» محمد که مشاهده کرد کار دارد به جای پارک می کشد، قلم و نامه را گرفت و عنوان «پیامبر الله» را خط زد و به جای آن نوشت:

⁴⁹⁰ Muhammad Baqir al-Majlisi, *The Life and Religion of Muhammad Hyat al-kuloob*, trans. James L. Merrick (San Antonio, Texas: Zahra Trust, 1982).

⁴⁹¹ Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 102.

⁴⁹² Al-Majlisi, *The Life and Religion of Muhammad Hyat al-kuloob*, pp.86-87.

«محمد بن عبدالله»^{۴۹۳} جالب تر اینکه بر پایه نوشته پرفسور مویر، محمد در پائین آن پیمان نامه نوشت: «همان تعهداتی را که بر پایه این پیمان نامه ما نسبت به شما داریم، شما نیز همان تعهدات را نسبت به ما خواهید داشت»^{۴۹۴}

۳- دلیل دیگر مبنی بر اینکه محمد سواد خواندن و نوشتن داشته، عملی است که در هنگام مرگ انجام داد. بدین شرح که زمانی که او در بستر مرگ بود و می دانست که ساعات پایانی عمرش را سپری می کند اظهار داشت: «برای من قلم و کاغذ بیاورید، زیرا می خواهم مطالبی را برای شما بنویسم که مبادا پس از مرگ من گمراه شوید»^{۴۹۵} ولی وخامت حالش فرصت چنین کاری را به او نداد.^{۴۹۶}

۴- محمد سال ها با کاروان های تجارتنی و بویژه زمانی که به استخدام خدیجه درآمد و سرپرستی امور تجارتنی او را بر دوش گرفت به انجام مسافرت های بازرگانی مشغول بود. بدیهی است که او بدون سواد خواندن و نوشتن و ثبت ارقام ریاضی نمی توانسته است چنین وظیفه ای را به انجام برساند.

۶- در آیه های ۱ تا ۵ سوره العلق، جبرئیل (به اصطلاح) فرشته وحی به محمد فرمان می دهد قرآن را بخواند و او این کار را انجام می دهد. هر گاه محمد سواد خواندن نداشت، الله از همه چیز آگاه هیچگاه به خبرئیل فرمان نمی داد به او خواندن تکلیف کند. مهمتر اینکه در آیه ۴ همان سوره الله به محمد به عنوان فردی اشاره می کند که با قلم آموزش گرفته است. هر گاه محمد نوشتن نمی دانست بدیهی است که الله هیچگاه چنین مطلبی را به او (به اصطلاح) وحی نمی کرد.

با توجه به آنچه که در بالا فرمودگرائی شد می توان گفت که بیسواد دانستن محمد دفاع از معجزه بودن قرآن و پیروی از عقیده مشروع بودن دین اسلام می باشد. این تئوری یعنی بیسواد دانستن محمد به همان اندازه نابخردانه است که باور کنیم او

⁴⁹³ Coetani, *Annali dell' Islam*, vol. 1, pp. 716-717; *Sahih al-Bukhari*, vol. IV, p. 273; Ibn Hisham, *Sirat Rasulallah*, vol. II, p. 175.

⁴⁹⁴ Quoted in Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 116.

⁴⁹⁵ Muir, *The life of Mohammed*, vol. IV, pp. 482.

⁴⁹⁶ Dr. Anis A. Shorrosh, *Islam Revealed* (Nashville: Thomas, Nelson Publishers, 1988), p. 52.

شبی به هفت آسمان پرواز کرده و با الله در آسمان هفتم سخن گفته و یا اینکه با موجوداتی نامرئی به نام جن دیدار کرده، برایشان قرآن خوانده و آنها را به اسلام درآورده است. یک گفتار مشهور می گوید: «قدرت فساد می آورد.» شاید در پیرو این گفتار بی مناسبت نباشد بگوئیم که «بسیاری از تشنگان قدرت در جهان، دستیابی به قدرت با بهره گیری از اقدامات فسادآور را مشروع می دانند.» فراموش نکنیم به گونه ای که در پیش گفته شد، محمد باور داشت که «هدف وسیله را توجیه می کند.» (الغایات مبرر المبادی)

پیامبر الله به گونه غیر مستقیم یک گروه راهزن را حمایت می کند

پس از اینکه محمد از حدیبیه^{۲۹۷} بازگشت کرد، جوانی به نام «ابو بصیر بن اوسید» که به خاندان بنو زهره از طایفه بنی ثقیف که با طایفه قریش پیمان دوستی داشت و در مکه بسر می برد، به سبب اینکه اسلام آورده بود بوسیله قریشی ها دستگیر و زندانی شده بود. ابوبصیر موفق شد از زندان فرار کند و با پای پیاده به مدینه نزد محمد برود. به دنبال فرار ابوبصیر به مدینه ساکنان مکه نامه ای بوسیله دو نفر برای محمد ارسال داشتند و از او خواستند بر پایه اصول پیمان حدیبیه، ابوبصیر را به مکه بازگردانند. محمد پس از بررسی نامه اهالی مکه درخواست آنها را مشروع خواند و دستور داد ابوبصیر را در اختیار مأموران اعزامی از سوی اهالی مکه بگذارند. ابوبصیر به دستور محمد اعتراض کرد، ولی محمد به او اظهار داشت که بر پایه اصول پیمان حدیبیه

^{۲۹۷} حدیبیه دژه ای است در راه بین جدّه و مکه که محمد در ماه ژوئن ۶۲۸ میلادی در این محل با قریشی ها پیمانی منعقد کرد. در این مسافرت که محمد از مکه به مدینه انجام داد، ۱۲۰۰ نفر از پیروانش همراه او بودند. او در حدیبیه متوقف شد و به قریشی ها اظهار داشت که قصد زیارت خانه کعبه را دارد. پس از گفتگوهایی که با قریشی ها انجام داد، بر پایه پیمان حدیبیه موافقت کرد که آن سال از انجام این کار منصرف شود و سال بعد به انجام حج عمره بپردازد. او همچنین بر پایه یکی از مواد آن پیمان نامه موافقت کرد که هر گاه قریشی ها اسلام آوردند، آنها را به قریشی ها تحویل دهد، ولی قریشی ها مجاز بودند از استرداد تازی هائی که از اسلام بر می گشتند و به آنها پناهنده می شدند، به محمد خودداری کنند. این پیمان عدم تجاوز به یکدیگر قرار بود برای مدت ده سال بین طرفین معتبر بماند، ولی در سال ۶۳۰ که محمد شهر مکه را فتح کرد، از اعتبار ساقط شد.

ناچار است او را به مأموران اعزامی از مکه تحویل دهد، و افزود که نگران وضع خود نباشد، زیرا الله در این باره به او کمک خواهد کرد و نخواهد گذاشت که نسبت به او ستمگری شود.

نکته جالب در این رویداد آنست که محمد در جریان این ماجری از نظر رعایت اصول اخلاقی از الله نیز گامی فراتر می رود. زیرا الله در آیه ۲ سوره التحريم می گوید:

قَدْ رَضَّ اللَّهُ لَكُمْ مَجَلَّةً أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۲﴾

«الله موافقت کرده است که شما سوگندهای خود را بشکنید و او مولای شما بوده و پر از دانش و خرد می باشد.»

شاید بتوان گفت دلیل اینکه این آیه می گوید، «الله پر از خرد و دانش است»، آنست که او با گشاده مغزی فرمان داده است که بندگان می توانند سوگندهای خود را بشکنند، ولی در این مورد ویژه پیامبر الله در اخلاق دانی، دانش آگاهی و خردگرایی از الله نیز پیش افتاده است. زیرا در حالیکه الله شکستن سوگند را اجازه داده، پیامبرش به امضای خود در پیمان حدیبیه وفادار مانده و ابوبصیر را به مأموران اعزامی مکه تحویل داده است اگرچه سرانجام این کار را نکرد.

به هر روی، ابوبصیر با وجود جوانی فردی کاردان و با تدبیر بود و هنگامی که برای نخستین بار در محلی به نام ذوالخولیفه که در هشت میلی جنوب مدینه قرار داشت آنها برای استراحت توقف کردند، ابوبصیر شمشیر یکی از آنها را لمس کرد و از او پرسش نمود: «آیا شمشیرت تیز است؟» او پاسخ داد: «البتّه.» ابوبصیر پرسش کرد: «ممکن است من به آن نگاهی بیفکنم؟» به محض اینکه پاسخ مثبت از زبان مأمور پرسش شونده خارج شد، ابوبصیر شمشیرش را گرفت و او را با آن به قتل رسانید. با مشاهده این جنایت مأمور دومی که کوثر نامیده می شد به سوی مدینه پا به فرار گذاشت و ابوبصیر نیز به دنبال او در حالیکه هنوز از لبه شمشیرش خون می چکید وارد مدینه شد و هر دو نزد محمد رفتند. کوثر از جنایتی که ابوبصیر مرتکب شده بود نزد محمد لب به شکایت گشود و ابوبصیر نیز درخواست آزادی خود را کرد.

محمد اظهار داشت که چون او ابوبصیر را به مأموران اعزامی از سوی قریش

تحويل داده، متن پیمان خدیبه را به مورد اجرا گذاشته، ابوبصیر دیگر از اسلام خارج شده و وی مسئول خونبهای فرد کشته شده نخواهد بود. ابو بصیر نیز به محمد اظهار داشت که چون او به مأموران اعزامی قریش تحويل داده شده، محمد از آن پس نسبت به وی مسئولیتی بر دوش ندارد و او خود را یک فرد آزاد می‌داند. محمد از هرگونه پاسخ آشکاری در برابر سخنان ابوبصیر خودداری کرد و تنها در ستایش از شجاعت ابوبصیر زیر لب اظهار داشت: «شیر مادرت حلال است! اگر او نیروئی در اختیار داشت چه جنگجوی قابلی می‌توانست باشد!»^{۴۹۸}

هنگامی که ابوبصیر آهنگ موافق سخنان محمد را در باره خود شنید جرأت تازه‌ای یافت و ادعا کرد که سلاح و زره و شترهای مأموران اعزامی قریشی‌ها باید به عنوان غنیمت تقسیم گردد و بر پایه حکم قرآن و مقررات جاری خمس آن در اختیار محمد گذاشته شود و بقیه به او تحويل گردد. محمد که بر پایه اصول پیمان خدیبه خود را در برابر قریشی‌ها متعهد می‌دید، به کوثر مأمور زنده مانده که هنوز آثار وحشت از مشاهده جنایت ابوبصیر در چهره اش آشکار بود رو کرد و اظهار داشت در باره اموال برجای مانده از مأمور کشته شده او باید تصمیم بگیرد و ابوبصیر نیز از این پس در اختیار او خواهد بود و او باید ویرا با خود به مکه ببرد. کوثر که به گونه کامل خود را باخته بود از پذیرش انجام چنین مأموریتی سر باز زد و برای نجات جاننش به مکه فرار اختیار کرد. محمد نیز با توجه به اینکه دو بار ابوبصیر را به مأموران اعزامی مکه تحويل داده بود، دیگر خود را در برابر اصول پیمان خدیبه مسئول نمی‌دانست و به ابوبصیر اشاره کرد که او از آن لحظه فرد آزادی است و به هر کجا که میل دارد می‌تواند برود.^{۴۹۹}

پس از اینکه ابوبصیر فرمان آزادی اش را از زبان محمد شنید، بیدرنگ با پنج نفر از دوستانی که در مکه داشت مشورت کرد و آنها راه بیابان را در پیش گرفتند و پس

⁴⁹⁸ Ronald Victor Courtenay Bodley, *The Messenger: The Life of Mohammed* (New York: Doubly and Company Inc., 1949), p. 259; John Bagot Glubb, *The Life and Time of Muhammed* (New York: Stein and Day Publishers, 1970), p. 278; Muir, *The Life of Mohammed*, p. 364.

⁴⁹⁹ Ibn Hisham, *Sirat Rasulallah*, p. 751f.; al-Waqidi, p. 261f. quoted in ; Muir, *The Life of Mohammed*, p. 364; Ibn Ishaq in Guillaume, *The Life of Muhammad*, p. 752.

از چند روز به «وادی الا یصل ایضا» که محلی نزدیک دریای سرخ بود رسیدند و در آنجا خود را مستقر کردند. این محلی بود که کاروان های تجارتی که از مکه به سوریّه و برعکس مسافرت می کردند از آنجا عبور می نمودند. به زودی سخنان ستایش باری که محمد در باره ابوبصیر ادا کرده بود در سراسر مکه شایع شد و جوانان بیکاره، اوباش و هرزه مکه که مانند خود ابوبصیر از همه جا رانده شده بودند، یکی پس از دیگری به گروه او پیوستند به گونه ای که شماره آنها به هفتاد نفر رسید.

این گروه ابوبصیر را به رهبری خود برگزیدند و به هر کاروانی که از آن محل عبور می نمود وحشیانه حمله می کردند، اموال آنها را می ربودند و هر کسی را که به دستشان می افتاد بیدرتنگ در جا می کشتند. به زودی ساکنان مکه به خود آمدند و متوجه شدند که راه های کاروانروی آنها از هر زمانی و حتی پیش از زمانی که محمد قدرت را در مدینه در دست بگیرد، ناامن تر و خطرناک تر شده و دیگر قادر به انجام مسافرت های تجاری به سوریّه نیستند. نکته بسیار جالب و البته به گونه کامل طبیعی این بود که بیشتر افرادی که به گروه راهزنان ابوبصیر پیوستند، جوانانی بودند که تازه به اسلام گرویده بودند و از اینرو ابوبصیر رهبری دینی گروه راهزنان را نیز بر دوش گرفت و در جایگاه پیشوای نماز جماعت آنها نماز برگزار می کرد و به پرسش ها و مسائل دینی آنها پاسخ می گفت.

چون گروه راهزنان ابوبصیر به گونه رسمی عضو جامعه مسلمانان نبود، محمد خود را مسئول اقدامات جنایتکارانه آنها نمی دانست و به همین جهت نیز باور داشت که نادیده گرفتن جنایتکاری های این گروه نمی تواند نقض اصول پیمانی که با قریشی ها داشت به شمار رود. به هر روی، با توجه به اینکه گروه یاد شده از اسلام پیروی می کرد، محمد چشمانش را به روی اعمال و رفتار جنایتکارانه آنها بسته بود. قریشی ها نیز از دگرسو چون پس از شکست از مسلمان ها به ناتوانی افتاده بودند برایشان مشکل بود که به چنین مسافت دور دستی لشگرکشی کنند.

گروه راهزنان ابوبصیر نیز که مشاهده کردند از یک سو محمد چشمانش را به روی اعمال آنها بسته و از دگرسو قریشی ها توان اعزام نیرو برای جلوگیری از راهزنی های آنها را ندارند، شرارت را به درجه ای رساندند که سرانجام رهبران قریش نامه ای به محمد نوشتند و از او درخواست کردند جلوی اقدامات راهزانه آن

گروه را بگیرد.^{۵۰۰} محمد درخواست رهبران قریش را برای جلوگیری از شرارت های گروه راهزنان ابوبصیر رد کرد و اظهار داشت که این موضوع به او هیچ ارتباطی ندارد. رهبران قریش ناچار نامه دیگری به محمد نوشتند و از او خواستند گروه راهزنان ابوبصیر را در اختیار خود بگیرد و افزودند که در اینصورت آنها بر پایه پیمان حُدیبیه، درخواست استرداد آن گروه را نخواهند کرد. رهبران قریش فکر کردند که بدین ترتیب اگر محمد پاسخ مثبت به آنها بدهد، دست کم راههای کاروان های تجارتی آنها امن خواهد شد و هرگاه پاسخ منفی بدهد، خود را به گونه غیر مستقیم در ارتکاب جنایات راهزنی گروه یاد شده شریک خواهد کرد. محمد با این درخواست رهبران قریش موافقت کرد و نامه ای به ابوبصیر نوشت و از او خواست از راهزنی کاروان های تجارتی قریش و کشتن بازرگانان قریشی دست بردارد. محمد همچنین در آن نامه افزود که اکنون شرایطی به وجود آمده که او و اعضای باندش می توانند به مدینه بازگردند.

هنگامی که نامه محمد به ابوبصیر رسید وی در بستر با مرگ دست و پنجه نرم می کرد. زیرا در یکی از درگیری های راهزنی زخم شدیدی برداشته و رهائی از مرگ برایش امکان ناپذیر می نمود. هنگامی که خبر وخامت حال ابوبصیر به محمد رسید، او پیامی برایش فرستاد و خدمات او را به اسلام ستایش کرد و به او نوید داد که مرگ او در واقع یک شهادت اسلامی است و او باید در آستانه مرگ اطمینان داشته باشد که گروهی حوری های زیبارو (با تمام فروزه هائی که در قرآن برایشان ذکر شده) در بهشت در انتظار او هستند.^{۵۰۱}

پس از درگذشت ابوبصیر، افراد باند او جسدش را به خاک سپردند و بر روی گور او مسجدی بنا نهادند^{۵۰۲} و سپس بر آن شدند تا با مرگ رهبرشان به خود نیز والاتی مقام بدهند، زیرا پس از مرگ رهبر راهزنان به مدینه رفتند و به خدمت محمد بزرگ پیامبر شهادت در آمدند. بر پایه نوشته پرفسور مویر جانبداری و پشتیبانی محمد

⁵⁰⁰ Bodley, *The life of Mohammed*, p. 260; Rodinson, *Huhammad*, p. 257.

⁵⁰¹ Bodley, *The life of Mohammed*, p. 260.

⁵⁰² Al-Waqidi, *Kitab al-Maghazi*, pp. 624-629; Ibn Ishaq, pp. 751-753, quoted in Martin Lings, *Muhammad, His Life Based on the Earliest Sources* (New York: Inner Traditions International, Ltd., 1983), p. 258.

از اقدامات جنایتکارانه، شریرانه و راهزنی های ابوبصیر و گروه جنایت پیشه او نه با اصول پیمان حُدیبیه که محمد با قریشی ها بسته بود سازگاری داشت، نه با موازین یک دین آسمانی و نه با اصول و موازین اخلاقی.^{۵۰۳}

دارالاسلام و دارالحرب

بر پایه جهاد اسلامی همبودگاه بشر به دو بخش تقسیم شده است، مسلمانان و غیر مسلمانان. مسلمانان عضو بخش دارالاسلام و غیر مسلمانان عضو بخش دارالحرب می باشند. دارالاسلام به کشورهایی گفته می شود که بر پایه شریعت اسلامی اداره شوند و زیر کنترل اسلام باشند و لو آنکه اکثریت جمعیت آن کشور مسلمان نبوده و دست کم پاره ای از قوانین اسلامی در آن کشور به مورد اجرا گذاشته شود. بقیه سرزمین های جهان دارالحرب نامیده می شوند.

با توجه به اینکه هدف غائی اسلام همیشه جهانی بوده، بنابراین دارالاسلام پیوسته با دارالحرب در پیکار و نبرد بوده است. مسلمانان نیز همیشه تبلیغ اسلام را یک وظیفه دینی به شمار آورده و خلفای اسلام پذیرش اسلام بوسیله غیر مسلمانان را جانشین پرداخت مالیات دینی (جزیه) بر شمرده اند. حال اگر ملّت های غیر مسلمان نه حاضر به پذیرش اسلام و نه پرداخت جزیه باشند باید خود را آماده نبرد و نابودی کنند و این وظیفه دینی هر مسلمان و یا حکومت اسلامی است که در برابر این افراد وارد جهاد (نبرد مقدّس) شود. جهاد در فرهنگ اسلام عاملی است که حکومت اسلامی بوسیله آن قادر خواهد بود دارالاسلام را به دارالحرب تبدیل کند. در موردی محمد به یکی از پیروانش دستور داد در پاره هدف های اسلام در جمعی به سخنرانی بپردازد، فرد یاد شده به نوشته طبری در حضور خود محمد از جمله سایر مطالبی که ایراد کرد اظهار داشت: «کسی که به الله و پیامبرش ایمان داشته باشد، جان و مالش از تجاوز ما در امان خواهد بود. ولی کسی که به الله و پیامبر او ایمان نداشته باشد، برای همیشه ما را در برابر خود آماده نبرد خواهد دید. کشتن این افراد

⁵⁰³ Muir, *The life of Mohammed*, p. 514.

کوچکترین کاری است که ما می توانیم انجام دهیم.^{۵۰۲} «تئوری جهانی بودن اسلام که پایه ایمان هر مسلمانی را شکل می دهد، مفهومی نیست که مسلمان با ملت های غیر مسلمان در نبرد دائمی بوده و این نبرد هرگاه به برخورد نظامی نینجامد دست کم جنبه های روانی و سیاسی اش را نگهداری خواهد کرد.^{۵۰۵} بنیادگرایان اسلامی باور دارند، هر عامل نیکی در این دنیا از اسلام سرچشمه گرفته و تاریخ بشر، شرح چالشگری بین مسلمانان و غیر مسلمانان بوده است.^{۵۰۶} بر پایه نوشته دکتر عزیز پاشا، رئیس اتحادیه انجمن های مسلمانان در بریتانیا و ایرلند حتی آدم، موسی و عیسی نیز مسلمان بوده اند. زیرا مفهوم اسلام عبارت است از: «تسلیم به خواست های الله.»^{۵۰۷}

مسلمانان باور دارند بین دارالحرب و سرزمین هائی که زیر کنترل مسلمانان وجود دارد هیچگاه صلح و آشتی برقرار نخواهد شد و انجام هر عمل رزمجویانه ای در دارالحرب مجاز خواهد بود. تا زمانی که تمام سرزمین های دنیا اسلام را پذیرش کنند مسلمانان با آنها در جنگ خواهند بود. بدیهی است که ملاحظات سیاسی زمان ممکن است رهبران مسلمانان را وادار کند تا با رهبران دارالحرب در شرایط صلح موقتی بسر برند، ولی این امر دلیل آن نخواهد بود که مسلمانان تعهد دینی خود را در تبدیل دارالحرب به دارالاسلام فراموش کرده و یا ایستا کنند. همچنین باید مسلمانان توجه داشته باشند، سرزمینی که زمانی در اختیار مسلمانان وجود داشت نباید بهیچوجه به غیر مسلمانان بازگشت کند. مسلمانان باید به نام الله نبرد کنند و بکشند. و این چگونگی اندیشه گری جوهر تئوری امپریالیسم اسلامی را تشکیل می دهد که همانند تئوری امپریالیسم کمونیستی است که لنین در حدود ۱۳۰۰ سال بعد برای «انقلاب پرولتاریای جهانی» نوآوری کرد. محمد خود گفته است، وظیفه دینی هر

⁵⁰⁴ Tabari, *The History of at-Tabari*, p. 69.

⁵⁰⁵ Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam* (Baltimore: The John Hopkins Press, 1955), p. 64.

⁵⁰⁶ این تئوری بوسیله قطب، خمینی و محمد عبدالاسلام فرج تأیید شده است. نقل از:

Amir Taheri, *Holy Terror* (London: Sphere Books Limited, 1987), pp. 191, 287.

⁵⁰⁷ مصاحبه رادیویی دکتر عزیز پاشا با رادیوی BBC در روزهای ۴ و ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۸۶. نقل از:

Amir Taheri, *Holy Terror*, p. 191.

کاربرد روش های فریبگرانه برای اثبات پیامبری
۳۸۱
همبودگاه اسلامی آنست که جهاد را تا زمانی که یک مسلمان در این دنیا باقی مانده
به هر شکل ممکن به گونه دائم ادامه دهد. مسلمانان باید تا زمانی که دنیا از غیر
مسلمان پاک نشده، آنانرا ترور کنند.^{۵۰۸}

بر پایه نوشتار Steven Runciman پس از فروپاشی دارالحرب:

ارتش پیروز اسلام سه روز بدون هیچ حدّ و مرزی به غارت و چپاول اموال و
دارائی های مملّت مغلوب دست خواهد زد و تمام پرستشگاه ها و ساختمان های
آنها ملک رهبر پیروز درآمده و به هر گونه که او دستور دهد با آنها رفتار خواهد
شد. سربازان سلطان مهمت (پس از فروپاشی قسطنطنیه در پائیز سال ۱۴۵۳) سه
روز به هرچه دست یافتند تاراج کردند... هر کسی که در خیابان ها به دست آنها
افتاد، خواه مرد، خواه زن و خواه کودک بدون تبعیض کشتار نمودند. در نتیجه
کشتاری که آنها نمودند خون در رودخانه هائی که در پائین خیابان هائی که دارای
سراشیب بودند به راه افتاد... ولی به زودی شهوت کشتار آنها فرونشست و مشغول
بهره برداری از اسیران و اموال تاراج شده گردیدند.^{۵۰۹}

در خلال جهاد در دارالحرب کشتن مردان بجز سالخوردهگان، زنان و کودکان
مجاز خواهد بود. مردان این سرزمین بغیر از ذمی ها (غیرمسلمانانی که قبول
کرده اند به جای پذیرش اسلام جزیه بپردازند)، یا کشته و یا به عنوان غنائم جنگی
اسیر خواهند شد. به پیروی از یک قاعده کلی، تمام اموال منقول افراد شکست
خورده در جهاد به عنوان غنیمت تاراج شده ولی اموال غیر منقول به حکومت اسلامی
تحویل داده خواهد شد. به گفته دیگر غنائم در فقه اسلام عبارتند از: چهارپایان
مانند اسب، شتر و گوسفند، هر کالای بهادار، پول نقد، طلا، نقره، لباس و افراد اسیر

⁵⁰⁸ Sulayman Abu Davud, *Sunan*, 4 vols., vol. III (Cairo: 1935), p. 4.

⁵⁰⁹ Steven Runciman, *The Fall of Constantinople 1453* (Cambridge: 1990), p.

شده چه زن و چه مرد. شانه خالی کردن از شرکت در جهاد از گناهان بزرگ به شمار می رود و کسی که مرتکب این گناه شود در آتش دوزخ کباب خواهد شد. (قرآن، ۷۴: ۴، ۳۹: ۹، ۱۶-۱۵: ۸)

پسائیده نوشتاری که در نشریه «عروة الوثقی» از تاریخ محمد عبده چاپ شده چنین است: «وظیفه همه مسلمانان است که با تمام وجود در نگهداری قدرت اسلام و سرزمین هائی که زیر حکومت مسلمان ها بوده کوشش نمایند و بهیچوجه زیر بار سخنان صلح آمیز و مسالمت جوینان افرادی که آنها را دعوت می کنند قدرشان را با دیگران تقسیم نکنند نروند و تلاش نمایند که قدرت کامل را از آن خود سازند.»^{۵۰}

تئوری «سرنوشت و تقدیر» نیز که یکی از باورهای تماخره آور و واپسگرای اسلامی به شمار می رود، دیدمان های «جهاد» و «شهادت» را استواری بخشیده است. زیرا بر پایه تئوری «سرنوشت و تقدیر»، سرنوشت افراد بشر از پیش تعیین شده و هیچ عاملی توان تغییر آنرا ندارد. هیچ فردی در این دنیا لحظه ای دیرتر و یا زودتر از زمانی که مرگش رقم خورده نخواهد مرد. زمانی که لحظه مرگ کسی فرا می رسد، چه در بستر ناز آرمیده و چه در در پهنه جنگ مشغول نبرد باشد، فرشته مرگ جاننش را خواهد گرفت. (قرآن، ۴۹: ۵۴، ۱۳۹: ۳، ۲: ۸۷، ۱۷: ۳، ۵۱: ۹، ۳۰: ۱۳، ۵۴: ۱۴، ۱۰۱: ۱۸)

⁵¹⁰ Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 38.

فصل نهم تبعید و گشتار یهودیان مدینه

برای یهودیان خبر بجزید که لشکر محمد در راه اورشلیم است تا خون آنها را در دریای جلیله بریزد.

محمد عبدالسلام فرج^{۵۱۱}

تبعید و گشتار یهودیان

از زمان های بسیار دور یهودیان از محل های سکونت اجدادی نخستینشان با زور و اجبار به خارج رانده شده اند. هر گاه بخواهیم از چند رویداد تاریخی در این باره نام ببریم باید اشاره ای به اقدامات بخت النصر در سال ۵۸۶ پیش از میلاد، یومی در سال ۶۳ پیش از میلاد و تیتوس در سال ۷۰ میلادی داشته باشیم.^{۵۱۱} پیشینه های تاریخی نشان می دهند که گروهی از اسرائیلیان در یارو و یهودیانی که از خانه و کاشانه خود به زور رانده شده و یا به سبب رهایی از آزار مهاجمان فرار کرده بودند، وارد شبه جزیره عربستان شده و در این سرزمین برای خود تشکیل زندگی داده بودند.

پس از اینکه تیتوس امپراتور روم، اورشلیم را غارت کرد، سه طایفه یهودی بنی

^{۵۱۱} محمد عبدالسلام فرج مغز متفکر ترور انور سادات، رئیس جمهوری مصر و نویسنده جزوه «الْفَرِیضَةُ الْعَبِيَّة» بود که در باره تشویق مصریان به ترور مقدس نگارش شد و بسیار از آن استقبال به عمل آمد. این فرد در روز ۱۵ آوریل ۱۹۸۲ اعدام شد.

^{۵۱۲} Bodley, *The Messenger: The life of Mohammed*, p. 164.

النضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع به شهر یثرب (مدینه) آمدند و در بخش های بارور این شهر سکونت گزیدند و به ایجاد نخلستان های خرما، درخت های میوه و کشتزارهای سرنج اقدام کردند.^{۵۱۳} از این سه طایفه یهودی که برای سکونت دائم وارد یثرب شدند، طایفه بنی قینقاع دارای سرزمین های کشاورزی نبودند، و به کارهای صنعتی و هنری و ایجاد بازار زرگری و همانند آنها پرداختند. ولی دو طایفه بنی النضیر و بنی قریظه بارآورترین سرزمین های کشاورزی آن منطقه را در اختیار گرفتند. افزون بر طوایف یادشده خاندان های دیگری نیز مانند بنی هذل و ثعلبه در این سرزمین بسر می بردند. به گونه کلی می توان گفت که یهودی های یثرب [که پس از فرار محمد از مکه به یثرب نام آن به «مدینه» تغییر یافت، اقتصاد و اختیار سیاسی این شهر را در دست داشتند.^{۵۱۴} نوشتارهای تاریخی نشان می دهند که که یهودیان سبب گسترش شهرنشینی، کشاورزی و آبادی در یثرب و عربستان غربی مانند خیبر شدند. به همین دلیل، تازی ها در یثرب تنها دارای سیزده و یهودی ها دارای پنجاه و نه دژ و یا قلعه بودند. از دگرسو، چون یهودی ها دارای دین سازمان داده شده بودند و از نوشتارهای مقدس آسمانی پیروی می کردند از تازی های بت پرست در مدینه دارای احترام اجتماعی بیشتری بودند.

در حوالی آغاز سده یکم میلادی، یهودی ها خود را در یثرب به گونه کامل مستقر کرده و کشاورزی و صنعت این شهر را در دست داشتند. هنگامی که دو طایفه تازی بنی اوس و بنی خزرج از جنوب به یثرب آمدند، یهودی ها اجازه دادند زیر کنترل آنها در سرزمین هائی که کشاورزی در آنها وجود نداشت ساکن شوند. بدیهی است که در آن زمان چند گروه کوچک تازی دیگر نیز در این شهر می زیستند که آنها هم زیر کنترل یهودی ها بودند.^{۵۱۵} به مرور زمان، تازی ها توانستند از یهودی ها قدرت بیشتری به دست آورند و دلیل این امر آن بود که تازی ها افرادی رزمجو و

⁵¹³ Heinrich Graetz, *History of the Jews*, vol. 3 (Philadelphia: The Jewish Publication of America, 1894), pp. 54-55.

⁵¹⁴ Watt, *Muhammed at medina*, p. 193.

⁵¹⁵ *Ibid*.

تبعید و کشتار یهودیان مدینه

۳۸۵

جنگنده بودند و پیوسته با یکدیگر در نزاع و جنگ و نبرد بسر می بردند^{۵۶} و این امر سبب شده بود که آنها فروزه و نیروی جنگ آوری قابل توجهی به دست آورند. از این زمان به بعد پیوسته بین یهودی ها و طوایف تازی بنی اوس و بنی خزرج جنگ و نبرد برقرار بود. به همین مناسبت از آغاز پدیدار شدن اسلام بین این دین و موسوئت شکاف و دوگانگی وجود داشت.

در سال های نزدیک به فرار محمد از مکه به مدینه و در دست گرفتن قدرت این شهر در سال ۶۱۸ میلادی، بین یهودی ها و تازی ها نبردی در محلی بین بوآت روی داده بود. در نتیجه این نبرد یهودی ها و تازی ها تصمیم گرفتند از آن پس با یکدیگر در صلح و آشتی بسر برند و قدرت حکومت را به دست فردی بسپارند که مورد پذیرش هر دو گروه باشد. فردی که نامزد این مقام شد یکی از تازیان یثرب به نام «عبدالله بن اوبی» بود که با یهودی ها پیوندهای تنگاتنگ دوستی داشت. ولی پیش از اینکه وی بتواند بر اریکه قدرت تکیه بزند، محمد و گروهی از پیروانش با دست خالی و در حالیکه پولی در جیب نداشتند وارد شهر یثرب شدند و از آن پس همه برنامه ها در این شهر بهم ریخت و همه چیز تغییر کرد. بدیهی است که یهودی های یثرب با ورود محمد و یارانش به مدینه زیاد خوشبین نبودند و عبدالله اوبی نیز با تشویق آنها به محمد و سخنان او باور نداشت و حتی در یکی از موارد به او گفت، بهتر است او تنها به امور پیروانش پرداخته و از دخالت در سایر امور خودداری کند.

با توجه به اینکه محمد در این زمان هنوز پایه های قدرتش را استوار نکرده بود با یهودی ها از در دوستی درآمد و پیمانی با آنها دستینه گذاشت که «قانون اساسی مدینه» نامیده شده و در اصول آن پیمان پیش بینی شده بود که مسلمان ها و یهودی ها در این شهر با یکدیگر در صلح و آرامش بسر برده و در همه امور شهر به یکدیگر یاری رسانند و در برابر دشمنان مشترک یار و متحد یکدیگر خواهند بود. مهمترین اصل آن پیمان نامه به شرح زیر بود:

«یهودی هائی که در این شهر بسر می برند با ما دارای حقوق یکسان شهروندی

⁵⁶ Ibid., pp. 193-194.

خواهند بود و تمامی آنها به هر طایفه و خاندانی که وابسته باشند با مسلمانان ملت یگانه ای را در شهر یترب تشکیل خواهند داد. همچنین آنها حق خواهند داشت آزادانه مانند ما به انجام وظائف دینی خود بپردازند. افزون بر آن تمام یهودی ها و متحدان وابسته به آنها مانند مسلمانان از حق آزادی و امنیت برخوردار خواهند بود.»^{۵۱۷}

ولی با وجود پیمان نامه یاد شده، همچنانکه محمد قدرت خود را بیشتر و بیشتر در مدینه استوار می کرد، قول و نویدهای خود را نسبت به یهودیان نادیده می گرفت و نسبت به آنها سختگیر تر می شد و سرانجام آنها را یکی پس از دیگری از مدینه اخراج کرد و گروهی از آنها را نیز به گونه دسته جمعی اعدام نمود. با یقین کامل می توان گفت که پیروزی محمد در جنگ بدر بیش از کشته شدن سران قریش، تاراج اموال و دارائی های آنها و نابودی دشمنان مهم او مانند ابوجهل و غیره برایش بار آور بود. پیروزی محمد در این جنگ نخستین گام مهم برای استوار کردن پایه های قدرتش در مدینه بود، ولی بدیهی است که باز هم بعد از این پیروزی مخالفانی برایش باقی مانده و برای از بین بردن هر گونه مخالفتی او راه درازی در پیش داشت. یگانه افرادی که حاضر نبودند زیر بار قدرت او بروند و حتی موضوع پیامبری او را به باد مسخرگی می گرفتند، یهودی های شهر مدینه بودند. این افراد به ادعای پیامبری محمد می خندیدند و پرسش های دینی پیچیده ای از او می کردند که او در پاسخگویی به آنها در می ماند و نیز مانند افراد قریش زمانی که محمد در مکه بسر می برد از او خواستار اثبات ادعایش با ارائه معجزه و یا نشانه هائی از آثار متافیزیکی بودند که البته او توان چنین کاری را نداشت. یهودی ها همچنین باور داشتند آنچه که او به عنوان وحی به مردم ارائه می کند و در قرآن می گنجانند، دروغ های بزرگی بیش نیستند. یهودی ها می گفتند، مطالبی که او به عنوان وحی در قرآن می نویسد با نوشتارهای مقدسی که آنها در دست دارند، مابینت و ناهمخوانی کامل دارد و بنا بر این نه آنها می توانند وحی الهی به شمار بروند و نه اینکه محمد می تواند خود را

⁵¹⁷ Bodley, *The Messenger: The life of Mohammed*, p. 167-168.

پیامبر بنامد. یهودی ها با چکامه هائی که می سرودند محمد را هجو و بیروانش را مسخره می کردند. برخی از یهودیان جوان دامنه مخالفت خود را با محمد تا آنجا گسترش داده بودند که به او سنگ پرانی می کردند و حتی به فکر کشتن او بودند. از دگرسو، کشاورزی و صنعت شهر مدینه در دست یهودیان بود. آنها در شبه جزیره عربستان قدرت مهمی به شمار می رفتند و از اینرو مخالفت آنها با محمد برایش بسیار گران تمام می شد.

محمد در آغاز تصمیم به ادعای نبوت بر آن بود که اصول و احکام دین ادعائی اش را بر پایه موسویت بنیانگذاری کند، زیرا او فکر می کرد قادر نخواهد بود دینی با اصول و موازین نو و بدون پیشینه به وجود آورد. او تا آنجائی که برایش امکان داشت باورها، اصول و داستان های عهد عتیق را بررسی کرده و بر آن بود دینی به وجود آورد که جهانی بوده و او را نیز همه به عنوان پیامبر پایانی بپذیرند.⁵¹⁸

اگر به آیاتی که محمد در سوره های مکی وارد کرده توجه کنیم می بینیم در سراسر آیه های مکی که محمد خود را در جایگاه یک اندرزگوی برگزیده شده از سوی خدا گذاشته و مسالمت جویانه از تازی ها درخواست می کند به سخنان وعظ گونه اش گوش فرا دهند از یهودیان و مسیحیان به عنوان «اهل کتاب» نام می برد و بسویزه به مهر یهودی ها دل بسته و از آنها انتظار دارد که پیرو دین او شده و به اسلام در آیند. به همین مناسبت به گونه ای که در پیش گفته شد، او اورشلیم را به عنوان قبله نماز مسلمانان برگزید و همچنین اصول روزه یهودی ها را نیز برای مسلمانان پذیرش کرد و مقرر داشت که مسلمانان نیز مانند یهودیان در روز عاشورا (دهم ماه تیشرین) روزه بگیرند. به همین دلیل، آیه های مکی قرآن از «اهل کتاب» با احترام و خوش بینی نام می برد:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالصَّابِقِينَ مِنَ آتَمِنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۵۶۹﴾

«هر یک از گروندگان به موسویت، مسیحیت و ستاره پرستان که به الله و روز قیامت ایمان آورد و نکوکار شود هر گز ترس و اندوهی نباید به خود راه دهد.»
(قرآن، ۶۹: ۵)

⁵¹⁸ William Wilson Cash, *The Expansion of Islam* (London: Edinburgh House Press, 1928), pp. 18-19.

ولی محمد در هفدهمین ماه ورودش به مدینه از اینکه یهودی ها دین او را پذیرا شوند ناامید شد و قبله نماز مسلمانان را از اورشلیم به مکه تغییر داد. (قرآن، ۱۵۰-۱۴۲: ۲) همچنین یکی از روزهای بامداد نوامبر سال ۶۲۳ میلادی در میان برگزاری نماز به عنوان اینکه از آسمان به او وحی رسیده، همانند یک هنرپیشه حرفه ای به گونه ناگهانی چهره اش را از اورشلیم به سوی مکه تغییر جهت داد و وانمود کرد که الله به او وحی کرده است از این پس، مسلمانان به جای اورشلیم به سوی مکه نماز بگزارند. هنگامی که او چنین کرد، پیروانش نیز همه جهت خود را به سوی مکه تغییر دادند.^{۵۱۹} اندکی بعد نیز او روزه را از روز تیشترین یهودی ها به یک ماه روزه ماه رمضان تغییر داد. (قرآن، ۱۸۷، ۱۸۵: ۲) محمد با این کار به یهودی ها نشان داد که زمان زندگی مسالمت آمیزانه با آنها بسر آمده و در پی آن از قول الله آیه ای آورد و بیکباره چاپلوسی های پیشینش را در باره یهودیان و مسیحیان باطل کرد:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ إِنَّ اللَّهَ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ إِنَّ اللَّهَ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَتَلْتُمْ اللَّهَ آيَةُ يُوقَعُونَ ﴿۹۰﴾

«یهودی ها عزیز و مسیحی ها عیسی را فرزند خدای دانند. این سخنانی است که تنها از زبان این افراد بیرون می آید. لعنت خدا بر آنها باد، چگونه اینها از حقیقت دور افتاده اند.» (قرآن، ۹۰: ۳۰)

یهودی ها نیز هنگامی که مشاهده کردند، محمد شمشیر را از رو بسته و آنها را هدف گرفته است، بر ضد او آغاز به کارشکنی کردند و مفهوم این دشمنی بین محمد و یهودی های مدینه آن بود که از این پس اصول «قانون اساسی مدینه» که بوسیله محمد و یهودی ها هر دو دستینه گذاشته شده بود، مرده انگاشته شد. در بحران این اوضاع و احوال محمد بر پایه معمول آیه هائی از سوی الله که تمام امور خود را در این جهان فراسوی پندار ترک کرده و در بیابان های عربستان انتظار می کشید برای انجام هدف های جاه طلبانه محمد خدمتگزاری کند آیه هائی نازل کرد و به او فرمان داد، یهودی ها را از آن سرزمین بیرون بریزد. این آیه ها عبارت بودند از: آیه های ۵۸

⁵¹⁹ Ibid., p. 169.

و ۶۱ سوره انفال. نخستین قربانی آیه ها طایفه یهودی بنی قریظه بود. این آیه ها به ترتیب می گویند:

وَأَمَّا غَدَابَةٌ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةٌ يَأْتِيهِمُ مِنَ اللَّهِ عَلَى سَوَاءٍ لَنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٥﴾

«اگر تو از خیانتکاری معاهدین خود بیم داری تو هم پیمانت را با آنها نادیده بگیر.

اللَّهُ خِيَانَتَكَارَانَ رَا دُوسْت نَدَارِدُ.» (قرآن، ۸: ۵۸)

وَأَنْ جَعَلُوا لِلشَّلَامِ بِأَجْنَحِهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

«و هر گاه دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز تمایل به صلح داشته

باش و کار خود را به الله واگذار کن که او شنوا و داناست.» (قرآن، ۸: ۶۱)

باز نمود

در گفتارهای پیش، چندی از نمود و نه نام الله ذکر شد. اگرچه الله در بین سایر نامهایش خود را فریب دهنده، انتقامجو، گمراه کننده، مکار، جبار، متکبر و همانند آنها می خواند، ولی هیچگاه خود را «حسود» ننامیده است. با این وجود به نگر می رسد که او در ناخود آگاهی از این فروزه نیز آزاد نیست و می بایستی با افزودن فروزه «حسود» به نمود و نه نامش فهرست افتخاراتش را به یکصد و گامه تکامل برساند. آیا شگفت انگیز نیست که الله خود را مکار، انتقامجو، گمراه کننده و متکبر بخواند، ولی در آیه بالا نسبت به فروزه «خیانتکار» که به نگر می رسد از سایر فروزه هائی که برای خود بر شمرده ملایمر باشد، اظهار تنفر بکند؟ دلیل این امر آنست که او شاید «حسود» نیز هست و میل دارد فروزه «خیانتکاری» را تنها برای خود حفظ کند و به دیگران از این جهت سهمی ندهد. از بین دهها و شاید صدها دلیل ما تنها به دو دلیل به شرح زیر بسنده می کنیم:

۱- آیا زمانی که الله ابتدا دو پیامبر به نام های موسی و عیسی را به پیامبری بر می گزیند و فرمان می دهد تمام بندگانش از آنها و کتاب های آسمانی که بوسیله آنها برایشان فرستاده فرمانبرداری کنند و پس از چند صد سال پیامبر دیگری را با کتاب آسمانی مقدس متفاوتی به پیامبری بر می گزیند و دستور می دهد هرگاه بندگانش از فرمانبرداری از پیامبران پیشین او و کتاب های دینی آنها دست برندارند،

همه آنها را از دم تیغ بگذرانند، آیا چنین خدائی «خائن» نیست؟

۲- هنگامی که الله محمد را به پیامبری برگزید و مردم مکه او را مسخره می کردند و می گفتند، این بزچران بینوا با این سخنانی که می گوید معلوم می شود که خردش را از دست داده، الله بر پایه آیه ۱۱ سوره ابراهیم، آیه ۱۱۰ سوره کهف و آیه ۵ سوره فصلت به او گفت به مردم بگوید، «او هم مانند آنها یک فرد بشر است و با آنها هیچ تفاوتی ندارد»، بغیر از اینکه به او دستور داده شده است به آنها بگوید، «الله یکی است.» ولی هنگامی که محمد به مدینه فرار کرد و در آنجا قدرت را در دست گرفت، الله بر پایه آیه ۵۰ سوره احزاب تمام زنان عالم را استثناً برای او آزاد کرد و در آن آیه فرمود، «ما زنانی را که مهرشان ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی که الله به گونه غنیمت به تو داد و ملک تو شد و نیز دختران عمه، دختران خالو و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود مهاجرت کردند و نیز زن مؤمنه ای که خود را بدو دن شرط و مهر به رسول ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم تنها مخصوص توست نه دیگر مؤمنان و ما این اجازه را برای آن تنها به تو می دهیم که در امر نکاح برای تو زحمت و حرجی پیش نیاید.» آیا چنین خدائی خائن نیست؟

اخراج طایفه یهودی بنی قینقاع از مدینه و تاراج اموال آنها

نخستین طایفه یهودی که قربانی ستمگری محمد قرار گرفت و از مدینه اخراج شد، طایفه بنی قینقاع بود. دلیل اینکه محمد نخست طایفه بنی قینقاع را برای خروج از مدینه برگزید این بود که دو طایفه دیگر یهودی (طایفه های بنی النضیر و بنی قریظه) که در این شهر بسر می بردند با طایفه توانمند اوس متحد و هم پیمان بودند. ولی طایفه بنی قینقاع از آن دو طایفه کوچکتر و با طایفه خزرج که از قدرت زیادی بهره نمی برد هم پیمان بود. گذشته از آن افراد طایفه بنی قینقاع از ثروتمندترین ساکنان شهر مدینه به شمار می رفتند. افراد این طایفه در نزدیکی های مرکز مدینه بسر می بردند و بر خلاف دو طایفه دیگر یهودی که به کشاورزی روزگار می گذراندند، افسراد این طایفه به کارهای صنعتی اشتغال داشتند. بنا بر این محمد که هم از ستمگری و هم زیرکی سرمایه ای بسنده داشت، این طایفه را نخستین قربانی اجرای برنامه ای

قرار داد که هدفش اخراج تمام یهودی ها از مدینه و غارت و چپاول اموال آنها بود. با داشتن چنین هدفی، پس از گذشت یک ماه از جنگ بدر و در حالیکه محمد خود را بمراتب توانمندتر از پیش از پیروزی اش در جنگ بدر احساس می کرد، روزی یهودیان طایفه بنی قینقاع را در بازار جنوب مدینه جمع نمود و به آنها گوشزد کرد، کوشش کنند از خشم الله که گریبانگیر قریش شد دوری ورزند. یهودیان بنی قینقاع با سکوتی که زیر آن خشم و نافرمانی خوابیده بود به سخنان محمد گوش فرا دادند و پس از پایان سخنانش پاسخ دادند: «محمد! به خودت آنقدر نوازش مده، فکر مکن که ما اتباع تو هستیم. به فکر اینکه در بدر افرادی را شکست داده ای که از فنون جنگ بهره ای نداشتند خود را فریب مده، زیرا اگر قرار باشد ما در برابر تو نبرد کنیم آنگاه خواهی فهمید چه کسی باید از چه کسی بیم داشته باشد.»⁵²⁰ پس از اینکه محمد اینچنین یهودیان بنی قینقاع را تهدید کرد در انتظار رویدادهای بعدی باقی ماند و یهودیان نیز فکر کردند با پاسخی که به او داده اند، ویرا سر جایش نشانده اند.

پس از چند روز که از آن رویداد سیری شد، روزی در همان بازار رویدادی رخ داد که به محمد بهانه داد تا یهودیان بنی قینقاع را مورد حمله قرار دهد. شرح رویداد چنین است که روزی زن مسلمانی برای فروش شیر به بازار بنی قینقاع رفت و در جلوی مغازه زرگری نشست. چون آن زن شیرفروش بر پایه رسم مسلمان ها چادر بر سر داشت، یکی از جوانان یهودی بدون اینکه او متوجه شود دامنش را با لباس بالاتنه اش با خاری سنجاق کرد، به گونه ای که هنگامی که آن زن از جا برخاست بخشی از بدنش در برابر دید دیگران قرار گرفت. این رویداد سبب خنده تماشاگرانی که در محل حاضر بودند شد و زن مسلمان نیز با آزردهگی ویژه ای که از عمل آن جوان پیدا کرده بود شروع به فریاد زدن کرد. یکی از مردان مسلمانی که شاهد جریان بود و فکر می کرد با این عمل به اسلام و مسلمانان اهانت شده است به کمک زن شیرفروش مسلمان رفت و جوانی را که دست به آن کار زده بود مورد حمله قرار داد و او را از پای در آورد. چون آن بازار به یهودی ها تعلق داشت، بدیهی است که شمار آنها بیشتر از دیگران بود و از اینرو آنها نیز به آن جوان مسلمان حمله کردند و او

⁵²⁰ In Ishaq, *Sira* 543, quoted in Guillume, *The life of Mohammed*, p. 363.

را کشتند.

این موضوع در مدینه سبب اغتشاش شد، مسلمانان این رویداد را برای خود اهانتی بزرگ به شمار آوردند و اعلام داشتند که مسلمانان باید بر ضد طایفه بنی قینقاع وارد جنگ شوند. اگر چه محمد با یهودیان بنی قینقاع پیمان دوستی بسته و قرار بود مسلمانان و یهودیان با یکدیگر در صلح و آرامش بسر برند، به جای اینکه کوشش کند موضوع بحران بر پایه مقرراتی که در آن زمان معمول بود حل شود و برای مثال تنها قاتل به مجازات برسد، وانمود کرد جبرئیل آیه ۸ سوره انفال را که در بالا ذکر شد در این باره برایش نازل کرده و در صدد حمله به یهودی های بنی قینقاع برآمد.

بنا بر این محمد مدینه را به «ابولبابه بن عبدالمنذر» سپرد و با لشگر بزرگی از مسلمانان، عازم دژهای طایفه یهودی بنی قینقاع شد و آنها را به محاصره درآورد. افراد طایفه بنی قینقاع به درون دژهای خود عقب نشینی کردند و دروازه های دژهایشان را بستند. محاصره یهودیان مدت ۱۵ روز به درازا کشید و محمد بر آن بود تا آنها را بوسیله گرسنگی از پای درآورد.

یهودیان بنی قینقاع انتظار داشتند عبدالله بن اوبی رئیس طایفه خزرج و رهبر منافقین مدینه که از دیرباز با آنها پیمان دوستی داشت و تیز سایر طایفه های یهودی به یاری آنها بیایند، ولی هیچیک از آنها جرأت چنین کاری را در خود نیافتند. یهودیان بنی قینقاع که خود را درمانده دیدند برای اینکه بیشتر از این کینه دشمن سرسختشان را بر ضد خود انگیزش نکنند ناچار به تسلیم شدند. بدیهی است که طایفه یهودیان بنی قینقاع دارای هفتصد نفر مرد جنگجو بودند و هر گاه متحدان عرب آنها به کمکشان می آمدند محمد توان شکست آنها را نداشت، ولی آنها متحد یهودی خود را تنها گذاشتند. پس از آنکه یهودیان بنی قینقاع از یاری رسانی متحدان یهودی و عرب خود ناامید شدند، موافقت کردند بدون قید و شرط به نیروهای محمد تسلیم شوند. همچنانکه آنها یکی یکی از دژهایشان بیرون می آمدند سربازان محمد دست هایشان را از پشت می بستند و آنها را آماده اعدام می کردند.

عبدالله بن اوبی که رهبر منافقین مدینه - یعنی آنهایی که در ظاهر خود را مسلمان شناختگری می کردند ولی در درون به این کیش باور نداشتند - اگر چه

جسرات نکرده بود به یاری طایفه ای که از دیرباز با آن پیشینه دوستی و اتحاد داشت بشتابد ولی بر آن شد تا از کشتار دسته جمعی آنها بوسیله محمد جلوه‌گیری کند. محمد در آغاز چشمانش را به درخواست عبدالله بن اوبی بست ولی هنگامی که مشاهده کرد او از خواست خود دست بردار نیست در حالیکه از یافشاری عبدالله بن اوبی در این باره به خشم آمده بود موافقت کرد به شرط اینکه افراد طایفه بنی قینقاع تمام اموال خرد و درشت خود از قبیل خانه، زمین، برده‌ها، تسلیحات و حتی وام‌هایی را که دیگران به آنها بدهکار بودند در اختیار محمد بگذارند و بیدرنگ از مدینه خارج شوند، از کشتار دسته جمعی آنها درگذرد.

به دنبال میانجیگری عبدالله بن اوبی محمد تمام اموال و دارائی‌های طایفه یهودی بنی قینقاع را از آنها تحویل گرفت و به عبدالله بن اوبی اظهار داشت مراقبت کند آنها هر چه زودتر مدینه را ترک گویند. یهودیان بنی قینقاع نیز که جان خود را در مخاطره می‌دیدند بدون اعتراض مدینه را ترک گفتند و به سوی جنوب غربی به سمت وادی القراء که یکی دیگر از طوایف همکیش آنها در آنجا بسر می‌برد سکونت گزیدند و سپس با کمک آنها در مرزهای سوریه محل تازه‌ای برای سکونت خود ایجاد کردند.

بدین ترتیب طایفه یهودی بنی قینقاع نخستین طایفه ای از یهودیان مدینه بودند که محمد موفق شد آنها را از مدینه بیرون براند. این رویداد در سال ۶۲۴ میلادی (سال دوم هجری) و در حدود یک ماه پس از پیروزی محمد در جنگ بدر رخ داد. پس از اینکه محمد در جنگ اُحُد از قریش شکست خورد نوبت اخراج طایفه یهودی بنی النضیر فرا رسید که او بتواند تا حدودی با شکست این طایفه و غارت و چپاول اموال آنها دل سربازان شکست خورده اش را در آن جنگ به دست آورد.

اخراج طایفه یهودی بنی النضیر از مدینه

عبید بن الحارث یکی از عموزاده‌های محمد بود که در آغاز جنگ بدر در نبرد تن به تن از پشای درآمد و همسرش زینب دختر خزیمه از طایفه بادیه نشین بنی امیر که بمراتب از خودش جوانتر بود بیوه شد و محمد پس از یک سال از درگذشت

شوهرش او را به همسری برگزید. طایفه بنی امیر و طایفه بنی سلیم که در همسایگی آن بسر می برد به طایفه بزرگ هوازین در نجد تعلق داشتند که در پیش در برابر طایفه قریش به جنگ پرداخته بودند. دو طایفه بنی امیر و بنی سلیم دارای دو رئیس بودند به نام های «ابوبارا» و «امیر بن الطفیل». در ماه مه و یا جون ۶۲۵ هنگامی که محمد با زینب از دواج کرد، ابوبارا درخواست نمود با محمد دیدار کند. محمد با درخواست ابوبارا موافقت نمود و ابوبارا در زمان دیدار با محمد دو اسب و دو شتر به او پیشکش کرد. محمد اظهار داشت به شرطی به پذیرش هدیه های ابوبارا تن در خواهد داد که او اسلام بیاورد. ابوبارا پیشنهاد محمد را رد کرد ولی به او پیشنهاد نمود تا گروهی از مسلمانان را به نجد بفرستد تا به افراد آن طایفه اسلام آموزش دهند و همه آنها را به اسلام در آورند.

محمد برای پذیرش این پیشنهاد آمادگی نداشت زیرا در پیش شش نفر از مسلمانان پیرو خود را برای اجرای همان هدف به الرّاجی^{۵۱۱} فرستاده بود که سه نفر آنها در این مأموریت کشته و دو نفر اسیر و به عنوان برده فروخته شده بودند. افزون بر آن برخی از افراد الرّاجی با طایفه قریش متحد بودند. ولی ابوبارا به محمد قول داد که خودش مراقبت از مسلمان های اعزامی او را بر عهده خواهد گرفت و امنیتشان را تضمین خواهد کرد. محمد به قول ابوبارا اعتماد کرد و بر پایه نوشته ابن اسحق چهل نفر (و بر پایه نوشته طبری هفتاد نفر) از بهترین پیروانش را به سرپرستی منذر بن عمر با نامه ای به بنی امیر گسیل داشت تا به افراد آن طایفه اسلام آموزش دهند. پس از چهار روز مسافرت گروه یاد شده به محلی رسیدند که بیرمئونه نامیده می شد و در حدود پنجاه میلی جنوب شرقی مدینه بین محل سکونت طوایف بنی امیر

^{۵۱۱} دو ماه پس از پایان جنگ اُحُد در ماه مه ۶۲۵ گروهی از مردان طایفه ای که در الرّاجی در ۳۰ میلی بین مکه و مدینه بسر می بردند، نزد محمد آمدند و از او درخواست کردند، چند نفر از پیروان آگاهش را برای آموزش اسلام به افراد طایفه آنها به الرّاجی گسیل دارد. محمد درخواست آنها را پذیرفت و شش نفر از مسلمانان را برای آموزش اسلام به مردم آن طایفه به الرّاجی گسیل داشت. هنگامی که این افراد وارد الرّاجی شدند بوسیله گروهی از افراد خاندان بنی لحيان که به طایفه هدیل وابسته بودند مورد حمله قرار گرفتند. از آن شش نفر، سه نفر در نبرد کشته شدند. از سه نفر دیگر، یک نفر در زمانی که قصد فرار داشت کشته شد و دو نفر دیگر یکی به نام «خویسب بن عدی» و دیگری به نام «زید بن الدثینه» به قریشی ها فروخته شدند.

و بنی سلیم قرار داشت و چشمه آبی نیز در آنجا دیده می‌شد و بدینمناسبت آن گروه تصمیم گرفتند در آنجا استراحت کنند. محمد با وجود اینکه کوشش می‌کرد از تمام رویدادهای عربستان آگاه بماند از یک نکته غافل مانده و آن نکته این بود که ابوبار را احترام خود را بین برخی از افراد طایفه‌اش از دست داده و قرار بود پسر برادرش جانشینی او را بر عهده بگیرد. با توجه به اینکه نامه‌ای که محمد به رئیس آن طایفه نوشته بود در اختیار یکی از مسلمانان به نام «حرم بن ملحان» بود، هنگامی که وی نامه را به رهبر طایفه تحویل داد، او بدون نگاه کردن به نامه گردن او را با شمشیر زد و به افراد طایفه‌اش دستور داد بقیه افراد آن گروه را به قتل برسانند ولی طرفداران ابوبار را به عنوان اینکه وی نزد محمد امنیت گروه اعزامی مسلمانان را تضمین کرده از اجرای دستور او سرباز زدند.

هنگامی که امیر بن الطفیل رهبر طایفه بنی امیر مشاهده کرد که افراد طایفه‌اش حاضر نیستند گروه اعزامی محمد را قتل عام کنند پیامی به طایفه مجاور خود بنی سلیم که برخی از افراد خاندانشان در جنگ بدر بوسیله محمد کشته شده بودند و از اینرو نسبت به وی دشمنی داشتند فرستاد و آنها را به کشتار گروه اعزامی محمد انگیزش کرد. آنها بیدرنگ گروهی اسب سوار به محل گسیل داشتند و افراد گروه اعزامی محمد را تکه تکه کردند. از بین تمام افراد آن گروه تنها دو نفر به نام‌های «عمر بن امیه» و «عمر بن عوف» برای چرانیدن شترهای خود از سایر افراد گروه دور شده بودند و زمانی که به محل استراحت یارانشان بازگشت کردند مشاهده نمودند که آنها در خون خود غلت می‌خورند.

با مشاهده این یهنه وحشتناک «عمر بن امیه» باور داشت که آنها بیدرنگ باید به مدینه فرار کنند و جریان رویداد را با محمد در میان بگذارند. ولی «عمر بن عوف» اظهار داشت که او نه می‌تواند شاهد کشته شدن رهبرشان «منذر بن عمر» باشد و نه اینکه می‌تواند تنگ فرار را برای خود بخرد و بنا بر این آنقدر در برابر افراد طایفه بنی سلیم شمشیر خواهد زد تا به یارانش ملحق شود و همین کار را نیز انجام داد. سپس افراد بنی امیر نام کشته شدگان را از «عمر بن امیه» پرسش کردند و او را آزاد نمودند و به وی اظهار داشتند که آن کشتار بوسیله طایفه بنی امیر انگیزش شده است. در راه بنازگشت به مدینه «عمر بن امیه» به دو نفر از مردان طایفه بنی امیر

برخورد کرد و در آغاز با آنها دوستی گزید ولی همینکه آنها به خواب رفتند به انتقام کشتار یارانش هردوی آنها را کشت و به راه خود به مدینه ادامه داد. زمانی که به مدینه رسید و جریان را با محمد در میان گذاشت معلوم شد که آن دو نفر از یاران وفادار ابوسرا بوده و پیش از ترک مدینه نزد محمد بوده اند. بنابراین محمد به جای اینکه عمل «عمر بن امیه» را ستایش کند از اقدام او خشمگین شد و ویرا مورد سرزنش قرار داد و بر آن شد تا خونهای آنها را به افراد خانواده شان بپردازد. انتشار این خبر برای محمد بسیار گران آمد و بدیهی بود که او تا حیثیت از دست رفته اش را در رویداد قتل عام پیروانش در بیرمونه ترمیم نکند آرام نخواهد گرفت.

طایفه یهودی بنی النضیر از دیرباز دوست و متحد طایفه عرب بنی امیر بودند و در نزدیکی آنها بسر می بردند. با توجه به این نکته محمد فکر کرد که چون طایفه بنی امیر آن فاجعه را بسر پیروانش آورده اند بنابراین طایفه یهودی بنی النضیر که هم پیمان آنها بودند باید در پرداخت خونهای آن دو فرد کشته شده شرکت کنند. با داشتن این هدف در مغز، کم و بیش یکسال پس از اینکه محمد دستور داده بود کعب بن الاشرف که به همین طایفه بستگی داشت در اواخر اگوست سال ۶۲۵ ترور شود، روزی محمد همراه گروه کوچکی از پیروانش شامل ابوبکر، عمر و علی به محل سکونت طایفه یهودی بنی النضیر که در دو یا سه میلی خانه کعبه بود رفت و موضوع خونبها را با زهبران آنها در میان گذاشت. آنها با خواست محمد موافقت کردند و از آنها دعوت نمودند خوراک را مهمان آنها باشند و برای آماده شدن آن اندک زمانی صبر کنند. محمد و یارانش دعوت یهودی ها را پذیرفتند ولی پس از چند لحظه محمد به گونه ناگهانی بدون ذکر واژه ای از جا برخاست و ناپدید شد. همراهانش فکر کردند برای پاسخگویی به نیاز بدنی آنها را ترک کرده^{۵۲۲} و به زودی بازگشت خواهد نمود. ولی هر چه در انتظارش ماندند از او خبری نشد، ناچار با پیشنهاد ابوبکر محل را ترک گفتند و به مدینه بازگشت کردند.

هنگامی که آنها به مدینه بازگشت کردند مشاهده نمودند که محمد پس از ترک آنها به گونه مستقیم به مسجد آمده و در پاسخ پرسش آنها درباره سبب ترک ناگهانی

⁵²² Tabari, *Annales*, ed. Cit., I, 3, p. 1450; Ibn Saad, ed. Cit., vol. II, I, 41.

محل اظهار داشت که جبرئیل بر او ظاهر شده و وحی آورده است که افراد طایفه یهودی بنی النضیر بر آن بوده اند تا سقفی را که او زیرش نشسته بوده بردارند و سنگ هائی را که از پیش آماده کرده بودند بر سر او بریزند و بدینوسیله مقتولش سازند. تردید نیست که محمد با این اقدام شیادانه و سراپا دروغ می خواست بهانه ای ایجاد کند تا بوسیله آن همان سرنوشت شومی را که بر سر یهودیان طایفه بنی قینقاع آورده بود در باره طایفه یهودی بنی النضیر نیز تکرار کند.

پس از آن محمد بیدرنگ به محمد بن مسلمه (کشنده کعب بن الاشرف)، یکی از رؤسای طایفه اوس که با طایفه یهودی بنی النضیر پیمان دوستی داشت دستور داد به آنها اولتیماتم دهد که یا باید در مدت ده روز مدینه را ترک گویند و یا آماده نبرد شوند. همچنین محمد در پیام خود به طایفه یهودی بنی النضیر افزوده بود که چون آنها در صدد قتل او بوده اند، پیمان دوستی با او را شکسته و آن پیمان دیگر اعتباری ندارد و آنها پس از برنامه خائنانه ای که برای کشتنش طرح کرده اند از آن پس حق زیستن در شهر مدینه را ندارند. بنابراین باید در ظرف ده روز مدینه را ترک گویند و هر یک از آنها که از آن پس در مدینه مشاهده شود بیدرنگ کشته خواهد شد. یهودیان نامبرده بر پایه گفته محمد اجازه داشتند کلیه چهارپایان و اموالشان را نیز با خود ببرند و محمد بهای بخشی از فرآورده های نخلستان های خرمایشان را نیز به آنها پرداخت خواهد کرد.^{۵۲۳}

هر فردی می داند که چنین اولتیماتومی با آن بهانه متهمانه ای که محمد به طایفه یهودی بنی النضیر وارد کرده بود بهیچوجه برابری نداشت، ولی این اتهام غیر منطقی تنها بهانه ستمگرانه ای بود که محمد قصد داشت با اتکاء به آن طایفه یهودی بنی النضیر را از مدینه اخراج و اموال و دارائی هایشان را غارت و چپاول کند. هنگامی که محمد بن مسلمه چنین اولتیماتومی را از محمد به آگاهی یهودیان بنی النضیر رسانید آنها از اینکه یکی از افراد طایفه اوس که از متحدان آنها به شمار می رفت چنین اولتیماتومی برایشان آورده است به شگفت افتادند. یهودیان بنی النضیر نیز مانند یهودیان بنی قینقاع که محمد در یک سال پیش همین بلا را بسرشان آورده بود نمی توانستند باور کنند که وی به این سادگی پیمانی را که با آنها دستینه گذاشته است نادیده بگیرد. هنگامی که آنها مراتب شگفت زدگی خود را از

⁵²³ Watt, *Muhammed at Medina*, p. 211.

اینکه یکی از افراد طایفه ای که با آنها پیمان دوستی دارد چنین اولتیماتومی را برایشان می آورد به محمد بن مسلمه اظهار داشتند، وی پاسخ داد: «اکنون همه چیز تغییر یافته و محمد پیامبر اسلام تمام پیمان هائی را که در پیش بسته شده، بدون اعتبار می داند.»^{۵۲۴}

این رویداد براساسی برای طایفه یهودی بنی النضیر بسیار دردآور بود که آنها از زمین های اجدادی خود بیرون رانده شوند و بویژه آنهمه کشتزارهای کشاورزی پر بار و نخلستان های پیمانند خود را ترک کنند. ولی سرنوشت دردناک و وحشتناکی که در یک سال پیش محمد بسر طایفه همکیش آنها بنی قینقاع آورده بود، جلوی چشمانشان بود. در حالیکه حی بن اخطب رهبر طایفه یهودی بنی النضیر در باره اولتیماتوم محمد اندیشه گری می کرد، عبدالله بن اوبی، یکی از رهبران مدینه که شکیبائی اش از رفتار ستمگرانه محمد به پایان رسیده بود برای حی بن اخطب پیامی فرستاد و به او توصیه کرد در برابر محمد ایستادگی کند و به او قول داد که او به آنها کمک خواهد کرد و طایفه یهودی بنی قریظه و طایفه هم پیمان او بنی غطفان نیز به یاری آنها خواهند آمد. با دریافت این پیام و همچنین درخواست هائی که حی بن اخطب برای دریافت کمک از سایرین کرده بود بر آن شد تا در برابر محمد ایستادگی کند. بنابر این او برای محمد پیامی فرستاد و اظهار داشت آنها خانه و کاشانه و متعلقات خود را ترک نخواهند کرد و او آنچه که در قدرت دارد می تواند در برابرشان به کار ببرد.

محمد با شنیدن پیام حی بن اخطب بسیار شاد شد و فریاد بر آورد: «اللّه اکبر! بنابر این یهودیان بنی النضیر تصمیم به نبرد گرفته اند.» پس از آن محمد مدینه را به «عبدالله بن مکتوم» سپرد و در سال ۶۲۵ (چهارم هجری) با نیروهای خود عازم محل سکونت طایفه یهودی بنی النضیر گردید و آنها را در محاصره گرفت. یهودیان طایفه یاد شده در دژهای خود جای گرفتند و در انتظار عبدالله بن اوبی و سایر هم پیمانان خود باقی ماندند تا به یاری آنها بشتابند، ولی هیچ خبری از آنها نشد. محمد محاصره آنها را مدت ۱۵ روز ادامه داد تا آنها از همه جا ناامید شدند و در آستانه

⁵²⁴ Rodinson, *Mohammad*, p. 192.

تسلیم قرار گرفتند.^{۵۲۵}

محمد نیز در این مدت ۱۵ روز محاصره شکیبائی اش را از دست داد و برای وادار کردن یهودیان بنی النضیر به تسلیم اقدام به عمل بدون پیشینه ای نمود که بر خلاف تمام سنت های معمول بود و حتی طایفه هائی که بر ضد یکدیگر نبرد می کردند تا کنون دست به چنین عملی نزده بودند. بدین شرح که دستور داد نخلستان های آنها را قطع و به آتش بکشند. یهودیان این اقدام محمد را نکوهش کردند و اظهار داشتند این کار یعنی نابود کردن وسیله خوراک و ارتزاق مردم نه تنها عملی وحشیانه به شمار می رود بلکه بر پایه قانون موسی در تورات (تثنیه، ۱۹: ۲۲) و نیز سنت های عرب نیز منع شده است. بدیهی است که قطع وحشیانه نخل های خرماهای یهودیان و سایر اقدامات ستمگرانه ای که محمد بر ضد آنها انجام داد سبب شد که او به شدت مورد سرزنش قرار بگیرد.^{۵۲۶} ولی محمد درسش را از بر می دانست و برای خاموش کردن انتقاداتی که بر ضد او به عمل آمد، آیه ۵ سوره الحشر را از سوی الله نازل کرد که می گوید:

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْتَةٍ أَوْ نَضُيَّةٍ فَلْيَأْكُلُوا مِنْهَا قَبْلِ أَنْ يَتَّخِذَ اللَّهُ عَلَيْهَا صُلْبًا صَلْبًا لِقَوْمٍ مُّسِيئِينَ ﴿۵﴾

«آنچه از درختان خرما را که بریدید و آنچه را بر پا گذاشتید همه به امر الله برای خواری یهودیان نابکار بوده است.»

عمل وحشیانه قطع نخلستان های خرماهای یهودیان اعصاب یهودیان بینوا را که در محاصره مسلمانان قرار داشتند بیش از پیش شهلیده کرد و رهبر آنها حنی بن اخطب برای محمد پیامی فرستاد و اظهار داشت، آنها آماده اند چنانچه او خواسته است اموال و دارائی های خود را بپردازند و از مدینه بیرون بروند. ولی محمد دیگر پذیرش شرایطی را که در پیش به آنها پیشنهاد کرده بود کافی نمی دانست و به آنها پاسخ داد باید تمام زمین ها و تسلیحات خود را تحویل دهند و تنها آنچه را که می توانند بار شترهایشان بکنند با خود بدارند و از مدینه خارج شوند و بابت نخلستان های خرما نیز دینساری به آنها پرداخت نخواهد شد. یهودیان بینوا بغیر از تسلیم در برابر محمد

⁵²⁵ Tabari, *The history of al-Tabari*, vol. 7, p. 86.

⁵²⁶ Muir, *The life of Mohammad*, p. 282.

چاره دیگری نداشتند و کوشش کردند آنچه را که می توانستند بار ششصد شتر خود بکنند و با شادی از اینکه از دست تازی های مسلمان خون آشام جان سالم بدر برده اند زیر رهبری حی بن اخطب و سایر رهبرانشان («سلام بن عبدالحق» و «کنانه بن ربیع») راهی خیبر در هفتاد میلی شمال مدینه شوند. یهودیان خیبر با آغوش باز آنها را پذیرا شدند و برخی از آنها که در خیبر دارای املاکی بودند در آنجا ماندند و بقیه آنها رهسپار شمال به سوی مرزهای سوریه شدند.

پس از انجام این شاهکار ستمگرانه مانند همیشه الله به یاری پیامبر نابکارش آمد و برای مشروعیت دادن به اقدامات ناجوانمردانه محمد تمام ملامت را خود بر دوش گرفت و آیه ۲ سوره الحشر را به شرح زیر برایش وحی کرد:

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتَتْهُمْ قِبَلَهُمْ إِلَهَهُمْ وَجَاءَهُمْ يَخِيفُونَ
يُؤْتِيهِم مَّا يَدْعُونَ وَيُؤْتِيهِم مَّا يَدْعُونَ وَيُؤْتِيهِم مَّا يَدْعُونَ وَيُؤْتِيهِم مَّا يَدْعُونَ

«اوست خدائی که کافران اهل کتاب را برای نخستین بار از دیارشان بیرون راند و شما مسلمانان هرگز گمان نمی بردید که آنها از دیار خود بیرون روند و آنها هم فکر می کردند خدا حصارهای محکمشان را نگهداری خواهد کرد. و خدا هم بر خلاف انتظار آنها در دلشان ترس افکند تا به دست خود و مؤمنان خانه هایشان را ویران کردند. ای هوشیاران عالم از این رویداد پند و عبرت بگیرید.»

افراد طایفه یهودی بنی النضیر در مدینه دارای زمین های کشاورزی بسیار گسترده، پر بار و گرانی بودند که محمد همه آنها را تصاحب کرد. تسلیحاتی که محمد از این طایفه تاراج کرد عبارت بودند از: ۳۴۰ شمشیر، ۵۰ زره و ۵۰ کلاه خود که محمد آنها را برای آدمکشی ها و غارت ها و چپاول های آینده مسلمانان ضبط نمود. در تمام جریسان این رویداد هیچ خونریزی و یا نبردی رخ نداد و بنابراین محمد آیه دیگری از سوی الله نازل کرد که او به مسلمانان می گوید، چون شما در این رویداد اسب و استری نتاختید تمام اموال و دارائی های چپاول شده یهودیان بنی النضیر به مالکیت پیامبرش در خواهد آمد. این آیه که آیه ۶ سوره الحشر می باشد می گوید:

« آنچه را که الله از مال آنها (یهودیان بنی النضیر) به غنیمت بهره شما کرد متعلق به رسول است، زیرا شما سپاهیان اسلام در این رویداد اسب و استری نتاختید و الله رسولانش را بر هر کس که بخواهد پیروز می گرداند.»
صحیح مسلم نیز در این باره می نویسد:

عمر روایت کرده است: «الله همه اموال و دارائی هائی را که یهودیان بنی النضیر از خود برجای گذاشتند به رسولش داد زیرا در این رویداد مسلمانان از اسب و استر بهره برداری نکردند و این اموال منحصرأً به مالکیت محمد درآمد. محمد نیز درآمد آن اموال را صرف هزینه های سالیانه خانواده و نیز خریداری اسب و اسلحه و مهمات برای اقدامات جهادی آینده نمود.»^{۵۲۷}

کشتار دسته جمعی یهودیان بنی قریظه

دو سال پس از اخراج طایفه بنی النضیر از مدینه ارتش بزرگی شامل قریشی ها و تازی های بدوی به سوی مدینه حرکت کردند و بین آنها جنگی به وجود آمد که در تاریخ «جنگ خندق» نامیده شده است. با توجه به اینکه ابوسفیان، رهبر ارتش مکه یقین نداشت که در جنگ یاد شده پیروز خواهد شد تصمیم گرفت با طایفه یهودی بنی قریظه، یگانه طایفه یهودی که در مدینه باقی مانده بود متحد شود. از دگر سو، حی بن اخطب رهبر طایفه بنی النضیر که محمد آنها را در پیش از مدینه اخراج کرده بود نزد رهبران طایفه بنی قریظه آمد و به آنها گفت او با قریش و طایفه تازی غطفان هم پیمان شده و آنها به آسانی می توانند محمد را شکست دهند. کعب بن اسد، رهبر طایفه بنی قریظه با شنیدن مطالبی که حی بن اخطب به او آگاهی داد اظهار داشت: «تو برای ما مزده آور ناامیدی هستی. تو برای ما ابری پر از رعد و برق ولی بدون باران آورده ای.»^{۵۲۸}

⁵²⁷ Sahih Muslim, No. 4276, p. 954; Sahih al-Bukhari, vol. 4, p. 99.

⁵²⁸ Ibn Hisham, vol. II, p. 200.

طایفه یهودی بنی قریظه با محمد پیمان دوستی و اتحاد بسته بود، ولی میل داشت پیمان خود را با او بشکنند زیرا می دانست که محمد به پیمان هائی که با دیگران بسته وفادار نخواهد ماند و هر زمانی که مصلحتش ایجاب کند، همانگونه که در رفتارش با دو طایفه یهودی بنی قینقاع و بنی النضیر نشان داده بود به آسانی پیمانی را که با دیگران بسته زیر پا می گذاشت. بنابراین، کعب بن اسد، رهبر طایفه بنی قریظه موافقت کرد با حی بن اخطب و قریش متحد شود و از پشت به نیروهای محمد حمله کند.

هنگامی که محمد از اتحاد بین ابوسفیان (قریش) و طایفه یهودی بنی قریظه آگاهی یافت بر آن شد تا بر ضد آنها به حيله و نیرنگ توسل جوید. در آن زمان بین افرادی که به تازگی اسلام آورده بودند مردی بود به نام «نعیم بن مسعود» که کارش جاسوسی، توطئه چینی و دوپهزنی بود. درست یک سال پیش قریشی ها از وجود او برای رسانیدن خبرهای نادرست و مبالغه آمیز در باره قدرت جنگی خود به محمد بهره برداری کرده و به او مأموریت داده بودند برای ناتوان کردن روحیه محمد با او تماس بگیرد و در باره توان جنگی قریش مبالغه کرده و در دل او برای ورود به جنگ بر ضد قریش ترس و وحشت بکارد تا وی از جنگیدن با قریش انصراف حاصل کند. ولی پس از آن نعیم بن مسعود اسلام آورده و به خدمت محمد درآمده بود. بنابراین محمد بر آن شد تا از وجود او برای برهم زدن اتحاد بین قریش و طایفه یهودی بنی قریظه بهره برداری کند. در راستای اجرای این هدف و ایجاد جدائی و اختلاف بین قریش و طایفه یهودی بنی قریظه، محمد با نعیم بن مسعود تماس برقرار نمود و پس از اینکه او را مورد آموزش های بایسته قرار داد، در پایان به او اظهار داشت: «باید توجه داشت که جنگ بغیر از حيله و نیرنگ چیز دیگری نیست.»^{۵۲۹}

در راستای انجام این مأموریت نعیم بن مسعود نخست با رهبران طایفه یهودی بنی قریظه تماس گرفت و در حالیکه کوشش می کرد خود را دوست و هواخواه آنها نشان دهد به آنها اظهار داشت باید در اتحاد با قریشی ها بسیار دقت به کار ببرند، زیرا هدفهای قریشی ها با آنها به گونه کامل متفاوت می باشد. و سپس افزود بنا به باور او

⁵²⁹ Ibid., p. 313.

بهتر است افراد طایفه بنی قریظه در زمانی که با مردم مکه پیمان می بندند از آنها درخواست کنند گروگان هائی در اختیارشان قرار دهند تا مطمئن باشند به تعهداتی که آنها می کنند پای بر جا خواهند ماند. رهبران قریش با دقت به سخنان نعیم گوش فرا دادند و چون فکر کردند که او با نیک اندیشی به آنها چنین پیشنهادی می کند، بر آن شدند تا به پیشنهاد او جامه عمل بپوشانند.

سپس نعیم نزد رهبران مکه رفت و به آنها اظهار داشت، او اخباری دریافت کرده مبنی بر اینکه طایفه یهودی بنی قریظه قصد دارند وفاداری خود را نسبت به محمد حفظ کنند و به همین دلیل بر آنند تا از آنها درخواست گروگان بکنند و بدیهی است زمانی که به این کار توفیق حاصل کنند گروگان ها را در اختیار محمد قرار خواهند داد و وی آنها را خواهد کشت. این توطئه با موفقیت کار خود را کرد و هنگامی که رهبران قریش از رهبران طایفه یهودی بنی قریظه درخواست کردند در راستای اجرای تعهدشان در روز بعد که روز شنبه بود به مسلمانان حمله کنند آنها اظهار داشتند نمی توانند قانون اجدادی خود را بشکنند و در روز شنبه که بر پایه اصول موسوت نبرد منع شده به مسلمانان حمله کنند.

به هر روی مسلمانان به توصیه سلمان فارسی گرد نیروهای خود خندقی کردند تا از حمله سربازان مکه خود را در امان نگهدارند و سربازان مکه نیز آنها را محاصره کردند. این محاصره مدت دو هفته به درازا انجامید ولی هیچیک از طرفین جنگ از آن سودی نبردند. خوراک و آذوقه هر دو طرف نبرد بتدریج پایان می گرفت و اسب های آنها از گرسنگی و یا تیر هائی که به بدنشان می خورد و آنها را زخمی می کرد، از پای در می آمدند. سربازان مکی کوشش بسیار به عمل آوردند تا از خندق بگذرند و به مسلمانان حمله کنند. حتی در شب هنگام دست به چندین حمله زدند، ولی مسلمانان به گونه دائم به دقت از خندق نگهداری و حمله مسلمانان را دفع می کردند. مکی ها ارتش خود را به چند بخش تقسیم کردند و به سختی کوشش نمودند با یک حمله برق آسای نهائی ایستادگی مسلمانان را درهم بشکنند و بر آنها چیره شوند ولی سرما و طوفان شدیدی در بیابان در گرفت، خیمه های آنها را به هوا پرتاب کرد، آتش های آنها را خاموش نمود و دیگر های غذای آنها را به هوا پراکنده کرد. ابوسفیان که در برابر عوامل جوی یاد شده خود را باخته بود دستور داد

بیدرنگ خیمه‌ها را جمع و به سوی مکه بازگشت کنند. ناتوانی ارتش مکه برای وارد کردن شکست سختی بر مسلمانان در این نبرد، پیروزی بزرگی برای محمد به‌شمار آمد.

پس از عقب نشینی ارتش مکه اکنون زمان آن فرا رسیده بود که محمد به حساب طایفه یهودی بنی قریظه که آخرین طایفه یهودی باقی مانده در مدینه بود نیز رسیدگی نماید. محمد از تماس طایفه یهودی بنی قریظه با قریش آگاهی یافته و بر آن بود تا آنها را تیر نابود نماید. در زمانی که ارتش مکه او را در محاصره گرفته بود محمد به خوبی به این حقیقت دست یافته بود که هرگاه او دشمنی در مدینه داشته باشد، در زمانی که با بحرانی روبرو شود آن دشمن می‌تواند ضربه کارسازی به او وارد نماید. بنابراین برای نابودسازی طایفه یهودی بنی قریظه که آنها را دشمن خود می‌پنداشت دست به توطئه زشتی زد که نشانگر نبود ناجوانمردی و ارزش‌های اخلاقی در ساختار وجود انسانی اش بود.^{۵۲۰} بدین شرح که بر پایه نوشته ابن اسحاق، روز پس از اینکه ارتش قریش به مکه بازگشت نمود و محمد از حمله ارتش مکیان خیالش آرام گرفت، او نیز با سربازانش برای استراحت به مدینه بازگشت نمود. ولی در حدود نیمروز همان روز با یک پشت هم اندازی حرفه‌ای وانمود کرد که جبرئیل به گونه ناگهانی بر او نازل شده و از سوی الله برایش وحی پرسش‌گونه‌ای آورده است. متن آن وحی به گفتار ترفندگرانه او به این شرح بود: «در حالیکه فرشته‌ها هنوز سلاح‌های خود را زمین نگذاشته‌اند، آیا شما تصمیم دارید سلاح‌هایتان را بر زمین بگذارید؟» و به گفتار محمد پس از آن جبرئیل ادامه داده است، «الله فرمان می‌دهد به نبرد با طایفه یهودی بنی قریظه بروید و کار آنها را یکسره کنید، من نیز خود به آنجا می‌روم تا امکان پیروزی شما را فراهم سازم.»^{۵۲۱} پس از این دروغ ناجوانمردانه، محمد مدینه را به «عبدالله بن امّ محتوم» سپرد و با سربازانش رهسپار قلعه‌های طایفه یهودی بنی قریظه شد.

⁵²⁰ Tor Andrae, *Mohammed: The man and His Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Harper & Brothers, 1960), p. 155.

⁵²¹ Quoted in Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 175.

طایفه یهودی بنی قریظه دارای چندین قلعه در نزدیکی های جنوب شرقی مدینه بودند. هنگامی که افراد آن طایفه از عزیمت محمد به قلعه های خود آگاه شدند به درون آنها پناه بردند و در آنها را بستند. محمد مدت ۲۵ روز آنها را با سه هزار سرباز و ۲۶ سرباز اسب سواری که همان روز از جنگ خندق بازگشت کرده بودند محاصره نمود.^{۵۲۲} افراد طایفه یهودی بنی قریظه که خود را درمانده دیدند ناچار پذیرش کردند تسلیم شوند و اظهار داشتند حاضرند تمام اموال و دارائی هایشان را به مسلمانان واگذارند و با دست های خالی مدینه را ترک گویند. ولی چون محمد در پیش مدینه را از وجود یهودی ها پاک کرده و مطمئن بود افراد دیگری در مدینه وجود ندارند که از آنها پشتیبانی کنند درخواست آنها را رد کرد. یهودیان بنی قریظه بر آن شدند تا از طایفه عرب متحد و دوست پیشین خود اوس یاری بجویند. بنابراین از محمد درخواست کردند اجازه دهد با «ابولبابه بن منذر» یکی از افراد طایفه اوس که با آنها پیوندهای تنگاتنگ دوستی داشت مشورت نمایند. محمد با درخواست آنها موافقت کرد و ابولبابه را نزد آنها فرستاد.

هنگامی که ابولبابه وارد قلعه های بنی قریظه شد زنان و کودکان آنها گردوی جمع شدند و به گریه و زاری و ناله پرداختند به گونه ای که ابولبابه سخت زیر تأثیر آنها قرار گرفت و اگر چه نسبت به آنها زیاد خوشبین نبود، ولی احساس همدردی نسبت به آنها به وی دست داد. رهبران طایفه بنی قریظه از او پرسش کردند، آیا پنا به پاور او باید به محمد تسلیم شوند و یا اینکه در برابرش ایستادگی کنند. ابولبابه ابتدا پاسخ داد بهتر است آنها به محمد تسلیم شوند و سپس در حالیکه دستش را روی گلویش حرکت می داد افزود، محمد در صدد کشتن دسته جمعی آنهاست و از اینرو آنها باید تا آخرین قطره خون در برابر وی نبرد کنند. ابولبابه این پیشنهاد را بر خلاف میلش به رهبران بنی قریظه ابراز داشت و سبب شد مدت محاصره یهودی ها بیشتر به درازا بیسانجامد. پس از آن ابولبابه نزد محمد رفت و از اینکه به یهودی های بنی قریظه پیشنهاد کرده بود در برابر محمد ایستادگی کنند پوزش طلبید و درخواست بخشش کرد، ولی محمد به او اعتنائی نکرد. ابولبابه نیز به گونه مستقیم به مسجد رفت

⁵³² *Ibid.*, p. 255.

و برای اینکه به اصطلاح از گناهی که مرتکب شده بود خود را مجازات کند بدنش را به یکی از ستون های مسجد بست و مدت چند روز در آن حالت بناقی ماند تا سرانجام محمد نرم شد و او را بخشید. به همین دلیل آن ستون به «ستون توبه» مشهور شده و جزء آداب و رسوم مذهبی خرافی مسلمانان درآمده است.

سرانجام آذوقه و خوراک یهودیان بینوا به پایان رسید و برخلاف توصیه ای که ابولبابه به آنها کرده بود از محمد درخواست کردند به آنها اجازه دهد با همان شرایطی که دو طایفه دیگر یهودی (بنی قینقاع و بنی النضیر) مدینه را ترک کرده بودند آنها هم با همان شرایط شهر مدینه را ترک گویند. محمد درخواستشان را رد کرد و اظهار داشت آنها باید بدون قید و شرط تسلیم شوند. فردای آنروز افراد طایفه اوس بوسیله نمایندگانی که نزد محمد گسیل داشتند از او درخواست کردند، همانگونه که او با میانجیگری عبدالله بن اویی رهبر طایفه خزرج موافقت کرد طایفه هم پیمان آنها (یهودیان بنی قینقاع) را ببخشد، به همانگونه نیز آنها درخواست دارند طایفه یهودی بنی قریظه را که هم پیمان دیرین طایفه آنها (اوس) می باشد، به خاطر آنها مورد بخشش قرار دهد.

درخواست طایفه اوس محمد را در برابر مشکل بزرگی قرار داد. زیرا او بر آن بود تا تمام افراد طایفه یهودی بنی قریظه را از دم تیغ بگذرانند و از دگر سو میل نداشت عملی انجام دهد که نارضائی طایفه اوس را بر ضد خود برانگیزد. بنابر این ناسوت حیلہ گرانه اش به یاری او آمد و راهی پیدا کرد که خود را از این تنگنا برهاند و به گفته دیگر هم تبت ناپاکش را در باره افراد طایفه یهودی بنی قریظه به مورد اجرا بگذارد و هم اینکه اسباب نارضائی طایفه اوس را فراهم نیاورد.

این برنامه را محمد بدینگونه به انجام رسانید که یکی از پیروانش مردی بود به نام «سعد بن معاذ» که از مردان مهم طایفه اوس به شمار می رفت و در جنگ خندق زخم بزرگی برداشته و در خیمه ای که در گوشه ای از مسجد محمد برایش زده بودند با مرگ دست و پنجه نرم می کرد. محمد ابتدا با «سعد بن معاذ» به گفتگو نشست و سپس از رهبران طایفه اوس پرسش کرد، آیا آنها موافقت می کنند که یکی از اعضای طایفه خودشان در باره سرنوشت یهودیان بنی قریظه داوری کند؟ رهبران طایفه اوس به پرسش او پاسخ مثبت دادند و او «سعد بن معاذ» را برای این کار تعیین

کرد.^{۵۳۳} به عبارت دیگر، عدل و انصاف و کاردانی پیامبر الله، مردی را درباره تعیین سرنوشت یهودیان یاد شده به داوری نشانید که از شمشیر یکی از افراد متحد طایفه او زخم برداشته و در حال مرگ بود.

چون «سعد بن معاذ» به اندازه‌ای بیمار بود که توان راه رفتن نداشت، از اینرو او را با الاغ به محلّ داوری آوردند. در طول راه افراد هم طایفه اش به او اصرار ورزیدند که چون سرنوشت افراد طایفه یهودی بنی قریظه در دست های او نهاده شده باید به گونه ای داوری کند که مبادا جان آنها در مخاطره بیفتد. «سعد بن معاذ» به تمام این گفته ها گوش می داد و بهیچوجه سخنی بر زبان نمی آورد. هنگامی که او با محمد روبرو شد، وی به گونه بدون پیشینه ای به او احترام گذاشت و از او خواست داوری اش را درباره سرنوشت یهودیان بنی قریظه آغاز کند. «سعد بن معاذ» اظهار داشت، به شرطی در این باره داوری خواهد کرد که هر دو طرف قول بدهند بدون قید و شرط داوری او را به مورد اجرا بگذارند. پس از آنکه هر دو طرف به او پاسخ مثبت دادند، «سعد بن معاذ» به سخن آمد و اظهار داشت: «تمام مردان طایفه یهودی بنی قریظه باید کشته شوند، زنان و فرزندانشان اسیر و به عنوان برده فروخته شوند و اموال و دارائی های آنها بین مسلمانان تقسیم گردد.» با شنیدن این داوری بسیار ستمگرانه افراد یهودی بنی قریظه آنچنان دل شکسته شدند که گوئی دنیا بر سر آنها فرود آمد، ولی محمد به شور و شادی آمد و اظهار داشت: «داوری تو گوئی از زبان الله که در آسمان هفتم نشسته شنیده شده است.»^{۵۳۴}

محمد اکنون فرصتی یافته بود تا کینه اش را درباره یهودیانی که ادعای او را در باره پیامبری اش به باد تماخره و استهزاء می گرفتند خالی کند. زنان طایفه از شوهران و برادران و کودکان از پدرانشان جدا شدند و آنها را به شهر آوردند. مردان طایفه را نیز دستبند زدند تا فردای آن روز فرمان الله از آسمان هفتم درباره آنها به مورد اجرا گذاشته شود. مردان در آن شب به قرائت نوشتارهای مقدّس خود وقت

⁵³³ *Ibid.*, p. 176; Watt, *Mohammad, Prophet and Statesman*, pp. 173-174.

⁵³⁴ Rodinson, *Mohammad*, p. 213; Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p.

گذرانیدند و هر یک دیگری را دلداری می داد. طبری در این باره می نویسد:

«همچنانکه آنها را در گروه های کوچک نزد محمد می بردند، آنها از یکدیگر می پرسیدند، (به عقیده تو چه بلاتی می خواهند بر ما بیاورند؟) یکی از آنها گفت، (آیا نمی بینی چه خبر است؟ آیا از نام هائی که خوانده شده و افرادی که از بین ما برده شده کسی باز گشته است؟ آیا تا کنون او از خون کسی گذشته است؟ موضوع مسافرت مرگ است؟) این کار تا آنجا ادامه یافت تا آخرین فرد یهودی کشته شد.^{۵۳۵}»

قصابی مردان یهودی بنی قریظه از بامداد آن روز آغاز و تا شامگاه ادامه یافت. بر پایه نوشتارهای تاریخنویسان تازی بین ششصد تا نهصد نفر از مردان یهودی بنی قریظه در جلوی چشمان محمد و درحالیکه خود او بر تمام جزئیات این شاهکار وحشیانه تاریخی اش نظارت می کرد کشته شدند. پرفسور مویر شمار کشته شدگان را هشتصد نفر ذکر کرده است.^{۵۳۶} این شاهکار قصابی تاریخی اسلامی روی آدولف هیتلر را سفید کرده است، زیرا هیتلر از دیدار «آشویتز» شرمسار بود و هیچگاه حاضر نشد از آن محل بازدید به عمل آورد.

محمد دستور داد در محل بازار شهر گورهای دسته جمعی کنده شود و یهودیان را در حالیکه دستهایشان بسته و زنجیر شده بودند در گروه های چند نفری می آوردند و آنها را لب گور می نشانندند و گردن آنها را می زدند. سرهایشان خود به خود به داخل گور می افتاد و سپس جسد بدون سر آنها را نیز به داخل گور پرتاب می کردند.^{۵۳۷} پس از کشتار دسته جمعی مردان بنی قریظه زمین ها، اموال، خانه ها و حیواناتشان بین سه هزار نفر از مسلمانان تقسیم گردید و زنان و کودکانشان به فروش رفتند. در بین سربازان محمد سی و شش اسب سوار وجود داشت که سهم هر یک از آنها سه برابر سربازان عادی بود، دو برابر برای اسب و یک برابر برای خود سرباز.

⁵³⁵ Tabari, *The history of al-Tabari*, vol. 8, p. 35.

⁵³⁶ Muir, *The life of Mohammad*, p. 319.

⁵³⁷ Suhas Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of permanent War* (India: New Delhi: Voice of India, 1994), p. 44.

سایر سربازانی که اسب در اختیار نداشتند یک سوّم سربازان اسب سوار سهم می گرفتند. یک پنجم از تمام اموال تاراج شده یهودیان بر پایه آیه ۴۱ سوره انفال در اختیار محمّد گذاشته شد. سهم یک پنجم محمّد از زنان و کودکان اسیر شده، دو بیست نفر زن و کودک بود.

از میان زنان یهودیان بنی قریظه تنها یک زن به نام «حسن القرطی» کشته شد، زیرا در هنگامی که سربازان مسلمان آنها را محاصره کرده بودند، او سنگ آسیابی به یکی از مسلمانان به نام «خالد بن سوید» پرتاب کرده و بدینوسیله او را از پای در آورده بود.^{۵۳۸} هنگامی که او آگاهی یافت که شوهرش اعدام شده با آهنگ بلند به کرده خود اعتراف نمود و از محمّد خواست دستور دهد او را نیز اعدام کنند تا از عذاب این زندگی نجات یابد. محمّد از درخواست او به وجد آمد و دستور داد آن زن نگون بخت را نیز اعدام کنند. عایشه سوگلی حرمسرای محمّد در باره او گفته است: «به الله سوگند من هیچگاه سرشت شادمنشانه این زن را فراموش نخواهم کرد. بویژه هنگامی که محمّد با اعدام او موافقت کرد آنچنان خنده معنی داری سر داد که مرا به شگفت آورد.»^{۵۳۹}

پس از مشاهده این شاهکار تبهکارانه و احساس خستگی از تماشای گردن زدن دست کم هفتصد نفر انسان بیگناه، محمّد به یک سرگرمی شهوانی نیاز داشت و چه سرگرمی می توانست برای او بالاتر از افزودن زن تازه ای به زنان حرمسرایش باشد. هنگامی که محمّد به زنان اسیر شده نگاه می کرد توجهش به زن جوانی افتاد که زیبایی او چشمان شرربارش را از حرکت ایستا کرد. نام این زن ریحانه و دختر سیمون یکی از مردان ثروتمند و پر قدرت یهودی بود که در اصل به طایفه یهودی بنی النضیر تعلق داشت و با یکی از مردان بنی قریظه ازدواج کرده بود. همسر این زن و تمام بستگان مردش در قصابی پیامبر الله از مردان قبیله اش نابود شده بودند. محمّد ریحانه را دعوت کرد تا به همسری او در آید، ولی آن زن نگون بخت که گوئی روانش با مردان طایفه اش اعدام شده بود پیشنهاد ویرا رد کرد و اظهار داشت برتری

⁵³⁸ Ibn Hisahm, vol. II, p. 255.

⁵³⁹ Ibn Hisham, ed. Cit, p. 690.

می دهد به عنوان برده و یا صیغه با وی زندگی کند و افزود که چنین حالتی به سود هر دوی آنها خواهد بود. ریحانه همچنین از پذیرش اسلام خودداری کرد و اظهار داشت که میل دارد با ایمان پیشینش زندگی کند که این امر سبب نارضائی محمد شد. اگرچه برخی از تاریخنویسان نوشته اند که او بعدها مسلمان شد. ریحانه تنها پنج سال در حرمسرای محمد به زندگی ادامه داد و در سن ۲۵ سالگی یک سال پیش از مرگ خود محمد بدرود زندگی گفت. تردید نیست که این دختر جوان در حرمسرای این دیوانسان نما دق مرگ شده است. با این اقدامات تبهکارانه و ناجوانمردانه، مردی که خود را پیامبر خدا می نامید به ثروت و قدرت دست یافت و بادیه نشینان عربستان را نیز به جاه و مکننت رسانید.

و اما همیار و همدست محمد یعنی الله قادر متعال و بخشنده و مهربان پیامبرش را تنها نگذاشت و با وحی آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب قصابی های وحشیانه او را به شرح زیر تأیید کرد:

وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيفًا نَفْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيفًا ﴿۲۶﴾

وَأَوْزَقَكُمْ أَرْضَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطْفُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿۲۷﴾

«و الله آن گروه از اهل کتاب را که پشتیبان مشرکین بودند از سنگرهایشان بیرون آورد و در دلشان از شما مسلمین ترس افکند تا اینکه گروهی از آنها را به قتل رسانده و گروهی را اسیر کردید. و شما را وارث سرزمین و اموال آنها کرد و نیز سرزمینی را که هیچ بر آن گام ننهادید بهره شما کرد.»

با کشتار دسته جمعی یهودیان بنی قریظه محمد تا آنجا که تیغ ستمگری اش برش داشت یهودی های مدینه را از شهر بیرون راند. در پیش دو طایفه یهودی بنی قینقاع و بنی النضیر را از مدینه اخراج و اموال و دارائی هایشان را تاراج کرده بود و اکنون با کشتار دسته جمعی یهودیان طایفه بنی قریظه تمام ثروت یهودیان مدینه در اختیار او قرار گرفت. بدیهی است که هنوز هم در گوشه و کنار شهر مدینه یهودیانی وجود داشتند که به گونه انفرادی می زیستند ولی هنگامی که وحشیگری های محمد را نسبت به همکیشانانشان مشاهده کردند، دست کم از نگر ظاهری به اسلام گرویدند. بدین ترتیب محمد موفق شد با زور شمشیر و ترور به بهانه دینی نوبه نام اسلام، کیش نویایش را در سراسر مدینه گسترش دهد و خود را در جایگاه فرمانروای توانمند

مدینه در آورد.

قصایب دسته جمعی یهودیان بنی قریظه نه تنها بر چهره یزایگن محمد و اسلام خرافی او برای همیشه برجسب رسوائی زده، بلکه بر تاریخ انسانیت نیز داغ شرم نشانده است.^{۵۴۰} بسیاری از نویسندگان از جمله **William Muir, Sprenger, Weil** و **Wilson** خونریزی های وحشیانه محمد را با خون آشامی های «نرو» امپراتور روان پریش و خونخوار رم برابر دانسته اند. نویسنده این کتاب مقایسه بالا را منطقی نمی داند، زیرا «نرو» امپراتور بود ولی محمد ادعای پیامبری نمود. تفاوت این برابری اینست که «نرو» شرم جنایاتش را خود به دوش می کشید، ولی چون محمد خود را پیامبر الله وانمود می کرد، هم یک مقام متافیزیکی دیگری را با تیهکاری های خود سهیم کرد و هم اینکه با این ادعا مردم را فریب داد و کشتار گروهی از افراد را به دست گروهی دیگر مشروع به شمار آورد.

غارت و چپاول اموال و دارائی های یهودیان خیبر و کشتن رهبران آنها زیر زجر و شکنجه

هنگامی که مدینه زیر کنترل کامل محمد قرار گرفت و دین او در سراسر این شهر گسترش یافت، محمد به فکر افتاد مسافرتی به مکه انجام دهد تا دل آن گروه از پیروانش را که با او از مکه به مدینه فرار کرده بودند به دست آورد و به گونه طبیعی بهترین بهانه او برای انجام این برنامه می توانست زیارت خانه کعبه باشد. ولی این بار محمد روش خود را تغییر داد و به جای اینکه وانمود کند الله برای او وحی فرستاده و به او فرمان داده است به مکه برود، روزی به پیروانش گفت شب پیش خواب دیده است وارد مکه شده، خانه کعبه را طواف کرده، شهدا را زیارت نموده و به انجام سایر مناسک حج پرداخته است. پیروان او از شنیدن این موضوع شاد شدند و آرزو نمودند رؤیای او هر چه زودتر به عمل بیوندد.

بنابر این در فوریه سال ۶۲۸ میلادی که برابر با سال ششم فرار محمد و پیروانش

⁵⁴⁰ Muir, *The life of Mohammad*, p. 335.

از مکه به مدینه بود، محمد به اتفاق یکهزار و پانصد نفر از مسلمانان برای برگزاری مراسم حج عمره عازم مکه شد. محمد گروهی از تازی های بادیه نشین را نیز فراخواند بود تا در این مسافرت او را همراهی کنند، ولی چون آنها فکر کردند که در این مسافرت مذهبی غارت و چپاولی وجود ندارد و در نتیجه چیزی عایدشان نخواهد شد درخواست محمد را رد کردند و این موضوع سبب افسردگی او شد. افزون بر آن فراخوانده شدگان به مسافرت مکه فکر کردند که شاید مسلمانان نتوانند از این مسافرت سالم به مدینه بازگشت کنند. بدین ترتیب غارتگران حرفه ای و اشتراری که پیوسته انتظار می کشیدند تا محمد آنها را برای حمله تازه ای که فرآیند آن غارت و چپاول اموال دیگران و زربائی بود، فرا بخواند در مدینه باقی ماندند.⁵⁴¹ به همین دلیل بود که محمد در حمله هائی که از آن پس به منظور غارت و چپاول اموال دیگران انجام می داد به بادیه نشینان اجازه شرکت در آن عملیات را نداد.

بدیهی است که بر پایه سنت های تازی ها در آن زمان هر عربی حق داشت بدون مانع به مسافرت مکه برود و به اصطلاح حج عمره بجا بیاورد، ولی ذهن محمد حتی برای انجام این عمل نیز از نیرنگ و ترفند تهی نبود و هدفش از برگزاری این مسافرت در ظاهر مذهبی ولی در باطن سیاسی بود، زیرا او برخی از سنت های مقدس تازی ها از قبیل خودداری از خونریزی در ماه های حرام را زیر پا گذاشته بود و اکنون بر آن شده بود تا به زیارت شهری برود که در پیش او را از خود رانده بود و در خانه کعبه آن شهر مناسک حج عمره بجا بیاورد. در این مسافرت مسلمانان با خود اسلحه حمل نمی کردند و حیواناتی را برای قربانی کردن با خود همراه آورده بودند.⁵⁴²

زمانی که اهالی مکه از قصد محمد برای مسافرت به آن شهر آگاه شدند فکر کردند هدف او از این مسافرت اینست که بر ضد آنها وارد جنگ شود و در مسافرت های تازی ها به مکه برای زیارت خانه کعبه و همچنین شرکت در بازارهای مکاره که هر سال در آن شهر تشکیل می شد، اخلاص به وجود آورد. بنابراین اهالی مکه با شتاب نیروئی در حدود دویست نفر به فرماندهی خالد بن ولید آماده کردند و برای

⁵⁴¹ Watt, *Muhammed at Medina*, p. 49.

⁵⁴² Essad Bey, *Mohammed* (London: Cobden Sanderson, 1938), p. 239.

تبعید و کشتار یهودیان مدینه

۴۱۳

جلوگیری از ورود او به شهر مکه به بیابان فرستادند تا جلوی ورود او را به مکه بگیرد. پیروان محمد فکر می کردند وی در برابر اهالی مکه ایستادگی خواهد کرد و دست به نبرد خواهد زد. ولی بر خلاف انتظارشان مشاهده کردند که او به هشدار اهالی مکه گردن نهاد و در محلی به نام حُدَیبِیّه که در ده میلی شمال غربی مکه واقع بود متوقف شد و به قریش پیشنهاد کرد تا با یکدیگر پیمان صلح و دوستی امضاء کنند. اهالی مکه پیشنهاد محمد را پذیرفتند و از سوی وی علی بن ابیطالب و از سوی مکیان سهیل بن عمرو مأمور دستینه گذاشتن بر آن پیمان شدند. نمایندگان دو طرف مدتی در باره متن پیمان با یکدیگر به گفتگو نشستند و سپس هر دو آنرا دستینه گذاشتند. آیه های ۱۰ و ۱۸ سوره الفتح در این باره می گوید:

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَذُوقُوا الْعَذَابَ لَمَّا يُبَدِّلُ بَعَثَ لَمَّا يَبْتَغِي عَلَىٰ نَفْسِهِ. وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَنْ أَتَىٰ اللَّهَ فَسَوَّيْتَهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۰﴾

«آنهاست که با تو بیعت کردند در حقیقت با الله بیعت کردند. دست الله بالای دست های آنهاست. پس از آن هر کسی که بیعت خود را بشکند بر زیان و هلاک خود اقدام کرده و هر کسی که به عهدهی که با الله بسته است وفا کند به زودی الله به او پاداش بزرگی خواهد داد.» (قرآن، ۱۰: ۴۸)

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا

«الله از مؤمنانی که با تو بیعت کردند بسیار شاد شد و از وفا و خلوص قلبی آنها آگاه بود که وقار و اطمینان کامل برایشان نازل فرمود و به فتحی نزدیک پاداش داد.» (قرآن، ۱۸: ۲۸)

اصول پیمان حُدَیبِیّه که بین محمد و قریش دستینه گذاشته شد حاکی بود که برای مدت ده سال بین دو طرف پیمان صلح موقتی برقرار خواهد بود و محمد و مسلمانان می توانند نه آن سال، بلکه سال بعد برای برگزاری مناسک حج وارد مکه شوند. همچنین در این پیمان پیش بینی شده بود که هر گاه یکی از ساکنان مکه بدون اجازه فردی که سرپرستی او را بر عهده دارد به مدینه برود، مسلمانان مدینه باید او را به مکه بازگردانند. از دگرسو در پیمان یاد شده ذکر شده بود که هر گاه یکی از پیروان محمد به مکه برود، قریشی ها مجبور به بازگرداندن او به مدینه نخواهند بود.

تنها مزیت پیمان خُدَیبِیّه برای محمد و مسلمانان، یکی ایجاد یک صلح موقتی دراز مدت بین آنها و مکی ها و دیگری این بود که آنها می توانستند در سال بعد برای مدت سه روز بدون حمل سلاح از مکه دیدار کنند. پس از بازگشت از خُدَیبِیّه محمد به فکر تدارک حمله ای جدید و دستیابی به غنائمی تازه بوسیله تاراج اموال دیگران افتاد. چندین طایفه از طوایف بادیه نشین داوطلب شرکت در حمله تازه شدند، ولی چون همراه محمد در مسافرت به مکه و حجّ عمره شرکت نکرده بودند محمد درخواست آنها را ردّ کرد و اظهار داشت افرادی که در عملیات بدون سود مالی شرکت نکرده اند، در عملیات سودآور نیز حقّ شرکت ندارند.

به گونه ای که از متن پیمان خُدَیبِیّه بر می آید، این پیمان برای محمد و مسلمانان سرشکستگی بزرگی به شمار می رفت، ولی محمد برای جبران این شکست رسوائی بار به مسلمانان نوید داد که به زودی به یک پیروزی بزرگ و غنائم بسیاری دست خواهند یافت. تاریخ رویدادهای سیزده ساله حکومت محمد در مدینه نشان می دهد، هر زمانی که به هر سببی او دچار شکست و یا ناامیدی می شد و آثار و فرآیندهای آن پیوندهای او را با پیروانش سست می کرد، بیدرنگ به سراغ یهودیان مدینه می رفت، آنها را از محلّ سکونتشان اخراج، اموالشان را غارت و بین مسلمانان تقسیم می کرد و با این روش گزداس پیشگی دوباره پیوندهایش را با آنهائی که اسلام آورده بودند استوار می نمود. این بار قرعه به نام یهودیان خیر اصابت کرد. پس از بازگشت از خُدَیبِیّه، محمد برای جبران شکست خُدَیبِیّه و گرمی بخشیدن به روحیه پیروانش بر آن شد تا به شهرک خیر حمله کند.^{۵۴۳} خیر در واژه مفهوم دژی بسیار استوار می دهد. این شهرک در یکصد میلی شمال شرقی مدینه در راه سوریّه قرار گرفته و دارای چندین قلعه و دژ بسیار محکم بود و ساکنان آنرا یهودیان ثروتمندی که در آنجا به صنعت، تجارت و کشاورزی مشغول بودند تشکیل می دادند و از نگر باروری در تمام سرزمین حجاز مشهور و بیماند بود. در این شهرک بارور و ثروتمند نخلستان ها و کشتزارهای پر بار و مراتع مناسب برای چرای گله های گاو،

⁵⁴³ David S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (Freeport, New York: Books for Libraries press, 1972), p. 355; *Washington Irving's Life of Mohammed* (Ipswich, Massachusetts: 1989), p. 127; Muir, *The life of Mohammad*, p. 374; Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 180.

گوسفند، شتر و غیره وجود داشت و مدت پنج روز برای مسافرت از مدینه به آنجا وقت لازم بود.

شهرک خیبر در زمانی که محمد بر مدینه حکومت می کرد پناهگاه یهودیانی شده بود که قریبانی خشم محمد قرار می گرفتند و ناچار مدینه را ترک و در خیبر سکونت می گزیدند. این اوضاع و احوال و همچنین ثروتی که در این شهرک خوابیده بود آنجا را به شکل گنج ایده آلی در آورده بود که محمد با غارت و چپاول ثروت این شهرک می توانست به روحیه افسرده پیروانش نیروئی تازه ببخشد و سرشکستگی پیمان خدیبه را از یاد آنها ببرد. از دگر سو محمد در آیه ۱۸ سوره الفتح برای انصراف اندیشه پیروانش از شکست رسوائی بار خدیبه از قول الله نوید پیروزی های تازه ای داده بود و از اینرو از هر جهت زمان را برای حمله به شهرک خیبر بایسته می دید. چون شهرک خیبر دارای ثروت هنگفتی بود بسیاری از تازی ها داوطلب شرکت در آن حمله شدند، ولی محمد تنها افرادی را پذیرفت که در خدیبه او را همراهی کرده بودند. بر پایه نوشته تاریخنویسان تردیدی وجود ندارد که محمد این عملیات را به جبران شکست خدیبه انجام داد.

به هر روی، پس از بازگشت از خدیبه محمد مدت بیست روز در مدینه به تدارک حمله تازه پرداخت و در سپتامبر سال ۶۲۸ میلادی مدینه را به «نمیلان عبدالله» واگذار کرد و عازم شهرک خیبر شد.^{۵۴۴} محمد برای اینکه یهودی ها را غافلگیر کند، شب هنگام با یکهزار و ششصد سرباز یعنی همان تعدادی که در مسافرت مکه او را همراهی کرده بودند وارد نزدیکی های شهرک خیبر شد. حرکت مسلمانان به سوی شهرک خیبر آنچنان با شتاب انجام گرفت که هنگام پامداد زمانی که یهودی ها برای رفتن به مزارع خود از قلعه هایشان خارج می شدند ناگهان خود را در برابر ارتشی مجهز یافتند و از اینرو به دژهای خود بازگشتند. هیچیک از یهودیان خیبر فکر نمی کردند که محمد به گونه ناگهانی و بدون هیچ سبب و فرمودی آنها را مورد حمله قرار دهد. یهودیان خیبر در پیش با طایفه بادیه نشین غطفان پیمان

⁵⁴⁴ John Bagot Glubb, *The Life and Times of Muhammad* (New York: Stein and Day Publishers, 1970), p. 280.

بسته بودند که هرگاه مورد حمله و تجاوز قرار گرفتند افراد آن طایفه به یاری آنها بشتابند، ولی حمله محمد به آنها آنچنان برق آسا انجام گرفت که یهودیان خیبر هیچ فرصتی برای تماس با آن طایفه به دست نیاوردند و به آسانی ثروت و اموال و دارائی های آنها طعمه غارت و چپاول محمد و مسلمانان پیرو او شد.

سربازان محمد دژها و قلعه های یهودیان خیبر را یکی پس از دیگری محاصر کردند و آنها را به تصرف خود درآوردند. برای اینکه محمد از یهودیان زهر چشم بگیرد و ایستادگی آنها را خنثی کند دستور داد سربازانش با هر یهودی مسلحی که روبرو شدند بیدرنگ او را بکشند. بدین ترتیب یهودیان نود و سه کشته و مسلمانان در تمام این نبرد سیزده کشته دادند.^{۵۴۵} محمد در آغاز دژهای کوچکتر نعم را تسخیر کرد و سپس به سوی القاموس که دژ اصلی خیبر بود پیش رفت و آنرا نیز به تصرف درآورد. پس از آن قلعه های الوتیح و السولالیم پس از ده روز محاصره به دست محمد افتاد. برخی از یهودیان شجاعانه در برابر مسلمانان نبرد کردند، ولی در جنگ های تن به تن به دست مسلمانان از پای درآمدند. آنگاه مسلمانان مانند سیل به جان یهودیان افتادند و آنها به کنج خانه های خود پناه بردند. مسلمانان آنها را که تسلیم نمی شدند بدون استثناء از دم تیغ می گذراندند. هنگامی که یهودیان ساکن سایر دژها و قلعه ها مانند قلعه فدک، وادی القراء و تیما و حشیگری های ستمگرانه محمد و مسلمانان و سرنوشت دردناک و ناجوانمردانه ای را که برای برادرانشان فراهم آورده بودند مشاهده کردند بدون ایستادگی به آنها تسلیم شدند.

محمد در آغاز تصمیم داشت همه یهودیان را از آن محل اخراج کند ولی آنها پیشنهاد کردند چون در اداره امور کشتزارها و باغستان های میوه های خود دارای مهارت بایسته هستند، بهتر است او موافقت کند آنها در خانه هایشان باقی بمانند و سالیانه ۵۰ درصد درآمد خود را به او بپردازند. محمد به این شرط که آنها تمام اموال و دارائی های خود را به او تحویل دهند و هر زمانی که او تصمیم گرفت آنها را از آنجا اخراج کند فرمان او را بیدرنگ به مورد اجرا بگذارند با پیشنهادشان موافقت کرد.

نخستین تاریخ نویس مشهور و معتبر اسلامی، طبری می نویسد:

⁵⁴⁵ Muir, *The life of Mohammad*, p. 376.

«پیامبر خیبر را پس از جنگ بنا زور تصاحب کرد. خیبر شهرکی بود که الله به عنوان غنیمت به پیامبرش داد. او یک پنجم آنرا برای خود برداشت و بقیه آنرا بین مسلمانان تقسیم کرد. یهودیانی که تسلیم می شدند به شرط اینکه آن محل را ترک گویند جانشان محفوظ می ماند.⁵⁴⁶ پس از اینکه پیامبر بر خیبر مسلط شد و یهودیان را زیر فرمان خود درآورد، الله در دل یهودیان فدک ترس و وحشت انداخت و زمانی که آنها از سرنوشت یهودیان خیبر آگاه شدند تسلیم گردیدند و برای محمد پیام فرستادند تا با پرداخت نیمی از درآمد آن محل به پیامبر با او صلح کنند. بدین ترتیب فدک به مالکیت انحصاری پیامبر الله درآمد.»⁵⁴⁷

ارزش اموال و دارائی هائی که محمد از یهودیان خیبر غارت کرد فراسوی پندار بود. درست است که اموالی که محمد از یهودیان بنی قریظه غارت کرد بسیار زیاد بود، با این وجود ارزش آنها با اموال و دارائی هائی که محمد از یهودیان خیبر غارت کرد قابل مقایسه نبود. یک پنجم تمام اموال منقول یهودیان به محمد و چهار پنجم آن بین مسلمانان تقسیم گردید. محمد همچنین ۵۰ درصد زمین های خیبر را خود تصاحب کرد و بقیه آنها را بین سربرازانش تقسیم نمود. با توجه به اینکه ساکنان دژهای فدک، تیما و وادی القراء بدون ایستادگی و جنگ تسلیم شدند، محمد بر پایه آیه ۶ سوره الحشر ادعا کرد که تمامی آنها به وی تعلق می گیرد و آنها را برای خود برداشت.

اموالی که مسلمانان از غارت اموال یهودیان خیبر به دست آوردند فراتر از انتظارشان بود. سهم کلان یک پنجمی که از اموال یاد شده بهره محمد گردید سبب شد که همسران، صیغه ها، دختران و فرزندانانشان، دوستان و حتی نوکرها و خدمتکاران او را نیز به ثروت برساتند. یکهزار و هشتصد قطعه زمین زراعی و مسکونی بین یکهزار و چهارصد نفر از رزمنده های محمد که دوپست نفرشان اسب سوار بودند و سه برابر سایرین سهم هر یک از آنها شد، تقسیم گردید.... «اموالی که محمد از یهودیان بنی قریظه غارت کرد با اموالی که مسلمانان در پیش از سایر

⁵⁴⁶ Tabari, *The history of al-Tabari*, vol. 8, p. 130.

⁵⁴⁷ *Ibid.*, p. 129.

یهودیان و غیر مسلمانان به غارت گرفته بودند تفاوت بزرگی داشت. بدین شرح که آن اموال هنگامی که مصرف می شد دیگر بازدهی به وجود نمی آورد، ولی اموال خیبر چنین نبود، زیرا قرار شده بود یهودیان در سرزمین خود باقی بمانند، در آنجا به کشت و زرع ادامه بدهند و پنجاه درصد درآمد آنرا به او بپردازند و این سود دائمی بود که برای محمد پایانی نداشت.^{۵۴۸} این نخستین باری بود که در تاریخ اسلام جزیه برقرار شد و مسلمانان غیر مسلمانان را وادار کردند مالیات غیر مسلمان بودن بپردازند.

صحیح البخاری در این باره می نویسد:

عبدالله بن عمر روایت کرده است: «هنگامی که پیامبر الله شهرک خیبر را فتح کرد، چون زمین های خیبر ملک الله پیامبر او و مسلمانان شد، پیامبر می خواست آنها را از مدینه اخراج کند. ولی یهودی ها از پیامبر الله درخواست کردند به آنها اجازه دهد در آنجا بمانند به شرط اینکه نگهداری از کشتزارها و باغات میوه را بر دوش بگیرند و نیمی از درآمد آنها را دریافت دارند. پیامبر الله به آنها گفت، (ما به این شرط با درخواست شما موافقت می کنیم که هر زمانی که اراده کردیم شما را از این سرزمین اخراج کنیم). بنابراین آنها تا زمان خلافت عمر بن الخطاب در آنجا باقی ماندند تا اینکه عمر با زور آنها را اخراج کرد و یهودیان نامبرده ناچار به سوی تیما و اریحه خیبر را ترک گفتند.»^{۵۴۹}

گفته شده بود که تقدینه ها و جواهرات طایفه یهودی بنی النضیر در اختیار کنساره بن ربیع بود و او آنها را در محلی در شهرک خیبر پنهان کرده بود. زمانی که شهرک به گونه کامل در اختیار مسلمانان قرار گرفت، آنها تمام گوشه و کنار شهر را برای دستیابی به تقدینه های یاد شده جستجو کردند ولی نتوانستند آنها را بیابند. محمد از

⁵⁴⁸ Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam*, pp. 361-362.

⁵⁴⁹ *Sahih al-Bukhari*, vol.

کنانه بن ربیع و عموزاده اش در باره محلّ پنهان کردن تقدینه ها و جواهرات پرسش کرد، کنانه پاسخ داد که آنها را صرف هزینه های جنگی و دفاعی یهودیان نموده است. یکی از یهودی هائی که از محلّ پنهان کردن آنها آگاه بود جریان را به محمد آگاهی داد. محمد گروهی از پیروانش را برای یافتن جواهرات یاد شده به محلّ گسیل داشت. مأموران محمد آنها را کشف کردند و نزد محمد آوردند. ولی تقدینه ها و جواهرات یاد شده نتوانست انتظارات محمد را برآورده سازد و او محلّ پنهان کردن بقیه آنها را از کنانه پرسش کرد. کنانه پاسخ داد بغیر از آنها چیز دیگری در اختیار او نیست. محمد زبیر بن العوام را خواست و به او فرمان داد آنقدر او را شکنجه دهد تا به محلّ پنهان کردن بقیه آنها اعتراف نماید. زبیر با سنگ چخماق روی سینه او آتش روشن کرد و تا آن اندازه آتش را روی سینه اش نگاهداشت تا او جان داد. سپس محمد دستور داد سر او و عموزاده اش هر دو را از بدن جدا کنند.⁵⁵⁰

طبری این رویداد دلخراش را به شرح زیر توضیح می دهد:

«کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق جواهرات و تقدینه های طایفه یهودی بنی النضیر را در اختیار داشت. او را نزد پیامبر الله آوردند و او محلّ جواهرات را از وی پرسش کرد. در حالیکه کنانه از محلّ پنهان کردن آنها آگاه بود به پیامبر الله گفت از این موضوع آگاهی ندارد. پیامبر در این باره از سایر یهودی ها پرسش نمود. یکی از آنها پاسخ داد او مشاهده کرده است که کنانه در پیرامون ویرانه ای راه می رفته است. محمد دوباره کنانه را احضار کرد و اظهار داشت، (آیا می دانی که اگر من موفق به کشف محلّ آن تقدینه ها و جواهرات بشوم ترا خواهم کشت.) کنانه پاسخ مثبت داد. سپس پیامبر دستور داد آن خرابه را برای کشف تقدینه ها و جواهرات مورد کند و کاو قرار دهند و بخشی از آنها کشف گردید. آنگاه محمد در باره محلّ پنهان شدن بقیه آنها از کنانه پرسش کرد، ولی او از افشای محلّ سر باز زد. پس از آن پیامبر الله زبیر را فرا خواند و به او گفت: (این فرد را ببر و آنقدر به او زجر و شکنجه بده تا به محلّ پنهان کردن تمام تقدینه ها و جواهرات اعتراف کند.) در

⁵⁵⁰ Guillume, *The life of Mohammed*, p. 515.

شکنجه بسته تا به محل پنهان کردن تمام تقدینه ها و جواهرات اعتراف کند). در اجرای فرمان پیامبر الله زیر روی سینه کنساره آتش روشن کرد و آنرا با انبر پیوسته هم می زد تا آتش در ژرفای قلبش نفوذ کند. هنگامی که زیر به مرگ نزدیک می شد، پیامبر به مسلمه دستور داد سرش را از بدنش جدا سازد.⁵⁵¹

پس از اینکه محمد به تقدینه ها و جواهراتی که مأمورانش کشف کردند دست یافت و کنساره را کشت، دست به جنایت تازه ای زد که نیوند جانور خوی و ناانسانی او را بیش از پیش آشکار کرد و داغ تنگ جدیدی به چهره رسوای او زد. بدین شرح که از بین زنانی که به دست مسلمانان اسیر شده بودند، سه نفر آنها را که یکی صقیه و دو نفر دیگر دختر عموهایش بودند نزد او آوردند. صقیه دختر جوان بی نهایت زیبایی بود که تنها هفده و یا هیجده سال از سنش می گذشت و از جهت زیبایی در تمام شهر مدینه مشهور بود. او دختر حیی بن اخطب، رئیس طایفه بنی قریظه بود. پس از اخراج این طایفه از مدینه حیی بن اخطب به خیبر رفته و در آنجا پناه گرفته بود و سپس محمد به اتفاق مردان بنی قریظه او را اعدام کرده بود. صقیه همسر کنانه بن ربیع بود که زیر چند ساعت پیش به دستور محمد او را با زجر و شکنجه بوسیله روشن کردن آتش روی سینه اش کشته بود. بنابراین پدر، برادر و همسر صقیه همه بوسیله محمد کشته شده بودند. هنگامی که صقیه و دختر عموهای او را نزد محمد می بردند آنها در سر راه با جسدهای غرقه در خون شوهر و خویشاوندانشان روبرو شدند و در حالیکه از خود بیخود شده بودند شیون و فریاد سر دادند. هنگامی که محمد فریادهای دلخراش آنها را شنید روبه سر بازانش کرد و گفت: (این جفدها را از سر راه من دور کنید.) سپس هنگامی که چشمش به زیبایی خیره کننده صقیه افتاد، ردایش را روی سر او انداخت که مفهومش در سنت عرب آن بود که او از آن پس به وی تعلق دارد و عضو جدید حرمسرای او خواهد بود که در واقع به عنوان دهمین زن او وارد حرمسرایش شد. دحیة بن خلیفة الکلبی از محمد درخواست کرد صقیه را به عنوان سهم وی از غنائم زنیایی های یهودیان خیبر به او بدهد، ولی محمد به جای صقیه دستور داد دو

⁵⁵¹ Tabari, *The history of al-Tabari*, vol. 8, p. 122.

دختر عمویش را به دحیه بدهند. صحیح مسلم به روایت انس بن مالک که از خدمتکاران شخصی همیشه ملازم محمد بوده در این باره می نویسد:

«ما منطقه خیبر را با زور تسخیر کردیم و زنان و فرزندان آنها را به اسارت گرفتیم. دحیه نزد پیامبر الله آمد و اظهار داشت، (یا رسول الله یکی از دختران اسیر شده را به من بده.) محمد گفت، (هر یک از آنها را که میل داری برای خود برگزین.) دحیه زن های اسیر شده را مورد بررسی قرار داد و صقیه را برای خود برگزید. سپس یکی از مسلمانان نزد پیامبر الله آمد و اظهار داشت، (یا رسول الله! تو دختر حی بن اخطب رئیس طوایف بنی النضیر و بنی قریظه را به دحیه داده ای، در حالیکه این دختر تنها شایستگی خود ترا دارد. ...) هنگامی که رسول الله صقیه را دید به دحیه گفت، (بغیر از صقیه هر یک دیگر از زنان اسیر شده را که خواستی برای خود برگزین. ...) آنگاه محمد صقیه را آزاد کرد و با او ازدواج نمود. در راه بازگشت به مدینه امه سلیم او را آرایش کرد و شب هنگام ویرا به اتاق خواب پیامبر الله فرستاد. بامداد آن شب پیامبر الله از اتاق خود به شکل یک داماد خارج شد.»⁵⁵²

محمد خود در قرآنی که ادعا می کرد وحی الهی است، در آیه های ۲۲۸ و ۲۳۴ سوره بقره تأکید کرده بود زن طلاق داده شده باید سه طهر و زن شوهر مرده چهار ماه و ده روز عید نگهداری کند و پس از آن به ازدواج تازه دست بزند، ولی خودش در هیچ موردی این قاعده را رعایت نکرد. یکی از آن موارد بردن صقیه به رختخواب در شب همان روزی بود که شوهرش را زیر زجر و شکنجه کشته بود. آیا دلیل این بی اعتنائی به احکام قرآنی که خود آورده بود آن نبود که شهوت نفس خود را مقدس تر از اصول و احکام الهی به شمار می آورد؟ پاسخ اینست که او خود می دانست که رسول دروغین الله است. نکته بسیار جالب در این ماجری اینست که محمد پس از کشتار یهودیان خیبر و غارت و چپاول اموال آنها هنگامی که قصد بازگشت به مدینه را داشت شترش را برای صقیه آورد و خود شتر را وادار کرد زانو

⁵⁵² Sahih Muslim, No. 3325, pp. 720-721.

بزند و سپس زانوی خویش را تا کرد تا صقیه بر روی آن پانهد و سوار شتر شود.^{۵۵۲} یکی از پیروان شیدای محمد به نام ابو ایوب تمام شبی را که محمد در خیمه و یا حجله ای که برای آمیزش او با صقیه بر پا کرده بودند تا بامداد داوطلبانه با شمشیر کشیده نگهبانی داد. در هنگام بامداد محمد از وی پرسش کرد، چه فرودی سبب شد که او دست به این کار بزند؟ ابو ایوب پاسخ داد: «تو پدر، برادر و خویشاوندان این زن را کشته‌ای و من نگران بودم که ممکن است از این جهت آسیبی به تو وارد شود و از اینرو داوطلبانه به انجام این کار پرداختم.» تردید نیست نادیده گرفتن احساس و عواطف زنی که محمد پدر، شوهر و منسوبینش را کشته بود و همخوابه شدن با آن زن در همان شبی که شوهرش را کشته بود، یکی از فرودهای غیر قابل انکار بیمارگونگی روان، کاستی های اخلاقی و جانورخونی این مرد بوده است.

یکی از رویدادهای شایسته توضیح رخداد خیر آنست که هنگامی که محمد در خیبر بود یکی از زنان یهودی که زینب نام داشت محمد و یاران نزدیک او را برای صرف خوراک دعوت کرد و بر پایه نوشته های شرح حال نویسان محمد از وی پرسش کرد کدام بخش از بدن یک گوسفند کباب شده را او بیشتر دوست دارد؟ محمد پاسخ داد به شانه گوسفند بیش از سایر اعضای بدن آن علاقه دارد. آن زن یهودی نیز گوسفندی کباب کرد و به شانه آن زهر کشنده ای زد و آنرا در سفره گذاشت. محمد لقمه ای از گوشت شانه گوسفند را در دهان گذاشت و پیش از آنکه آنرا فروبرد به خارج تف کرد و اظهار داشت، فکر می کند آن گوسفند را با زهر آلوده کرده باشند. آنگاه زینب را فرا خواند و از او پرسش کرد به چه سبب به این کار دست زده است؟ زینب بیدرنگ به عمل خود اعتراف کرد و افزود: «تو خود می دانی نسبت به خانواده و منسوبین من چه جنایت هائی مرتکب شده ای؟ من با خود فکر کردم اگر تو تنها رئیس یک طایفه هستی بهتر است ما بدینوسیله خود را از دست تو نجات دهیم، ولی اگر براسستی تو پیامبر هستی از آنچه که من کرده ام آگاه خواهی شد.» ابن اسحق نوشته است که محمد این زن را مورد بخشش قرار داد.^{۵۵۳} یکی از

⁵⁵³ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 183.

⁵⁵⁴ John Bagot Glubb, *The Life and Times of Muhammad*, p. 283.

تبعید و کشتار یهودیان مدینه

۴۲۳

یاران محمد که کنار او نشسته بود لقمه ای از آن گوسفند را در دهان گذاشت و اندکی بعد جان داد. سه سال پس از این رویداد در زمانی که محمد به مرگ نزدیک می شد برای اینکه برای خود در تاریخ فرنام «شهید» به وجود آورد و بگوید که به دست یک فرد غیر مسلمان در راه دین و الله کشته شده، سبب مرگش را با زهری که زینب در آن روز به خوراک زده بود پیوند داد و اظهار داشت اثر تدریجی آن خوراک زهر آلود است که ویرا به مرگ می کشاند.^{۵۵۵} ولی روشن نیست که اگر برآستی چنین می بود و اوراست می گفت، چرا در خلال آن مدت سه سال در این باره نه گرفتار بیماری شد و نه اینکه سخنی بر زبان آورد.

نوشتارهای تاریخ‌نویسان آغاز پیدایش اسلام حاکی است که اسلام تنها بوسیله کشتار و غارت و چپاول زمین‌ها، اموال و دارائی‌های یهودیانی که در مدینه و حول و حوش آن بسر می بردند و اسارت زنان و کودکان و فروش آنها پا گرفت.^{۵۵۶}

حمله به طایفه بنی مصطلق و تاراج اموال و دارائی‌های آنها

اگر چه طایفه بنی مصطلق یکی از شعبه‌های توانمند طایفه خزعه که در پایه از نژاد قریش بودند و در شمال غربی مکه در پنج میلی دریای سرخ بسر می بردند یهودی نبودند، ولی بی مناسبت نیست در پایان این فصل از سرنوشت دردناکی که محمد بسر این طایفه آورد نیز سخنی گفته شود. در دسامبر سال ۶۲۶ میلادی (سال ششم هجرت) محمد آگاهی یافت شایعاتی وجود دارد که در نزدیکی چاه‌های المورسی، محلی بین مدینه و خود، طایفه بنی مصطلق به رهبری رئیس خود به نام ابو دیرار برای حمله به مدینه آماده می شود. برای ارزشیابی شایعات یاد شده محمد به برخی اقدامات جاسوسی دست زد و یقین پیدا کرد که خبرهای رسیده به او در این باره درست است و بیدرنگ بر آن شد تا در رویارویی با آن طایفه پیشدستی کرده و پیش از اینکه طایفه بنی مصطلق بتواند به مدینه حمله کند، کار آنرا بسازد. این کار برای

⁵⁵⁵ Ibid.

⁵⁵⁶ Suhas Majumdar, Jihad, *The Islamic Doctrine of permanent War*, p. 44

محمد سود دیگری نیز می توانست به بار آورد و آن این بود که با حمله به طایفه بنی مصطلق و تار و مار کردن آن طایفه روحیه متحدان آن نیز شهلیده می شد و راه برای حمله غنائی به مکه و تسخیر این شهر هموار می گردید. در این زمان محمد قدرت خود را در سراسر مدینه گسترش داده و ارتش بزرگی شامل سی اسب سوار در اختیار داشت، در حالیکه طایفه بنی مصطلق دارای ارتش کوچکی بود که با مسلمانان قابل برابری نبود.

محمد مدینه را به زیدبن حارث واگذار کرد و با یک حمله برق آسا به نیروهای آن، رئیس آن طایفه در آغاز نبرد کشته شد و سربازان او پس از ایستادگی کوتاهی فرار اختیار کردند. از سربازان طایفه بنی مصطلق ده سرباز و از مسلمانان تنها یک نفر به نام ابن سبابه و آنهم به سبب تیر اشتباهی یکی از مسلمانان کشته شدند. غنائی که در نتیجه غارت و چپاول اموال و دارائی های تمامی افراد این طایفه که شامل دو بیست خانواده بود به دست محمد افتاد عبارت بودند از: پنجهزار رأس گوسفند و یک هزار رأس شتر. بر پایه رسمی که محمد وضع کرده بود، خود یک پنجم اموال غارت شده را تصاحب کرد و بقیه آنرا بین سربازانش تقسیم نمود.

از جمله افرادی که به اسارت مسلمانان درآمدند زن جوان بسیار زیبایی بود به نام جویریّه که تنها بیست سال از عمرش می گذشت. این بانوی جوان دختر حارث بن ضرار رئیس طایفه و همسر عرب جوانی از خویشاوندانش بود. این زن جوان به اندازه ای زیبا بود که کمتر مردی می توانست به چشمان او نگاه کند. هنگامی که زنان و فرزندان طایفه بنی مصطلق را بین مسلمانان تقسیم می کردند، جویریّه سهم ثابت بن قیس شد و او بهای بسیار گزافی برای او تعیین کرد. جویریّه نزد محمد رفت تا در این باره از او یاری بجوید. همچنانکه محمد با جویریّه گرم سخن گفتن بود عایشه احساس کرد که آن زندانی زیبا مشغول اسیر کردن فاتح عربستان است.^{۵۵۷} پس از اینکه جویریّه سخنش را به پایان رسانید، محمد به وی گفت: «من راه حلّ بهتری برایت دارم و آن اینست که بهایت را بپردازم و توبه همسری من در آئی.» جویریّه موافقت کرد و عضویت حرمسرایش را پذیرفت. ابن اسحق نوشته است، از همان

⁵⁵⁷ Ibn Ishaq, *Sira* 729, p. 493; Tabari, *The history of al-Tabari*, vol. 8, p. 56.

نخستین لحظه ای که چشم عایشه به جویره افتاد از او احساس نفرت کرد. بدیهی بود که محمد یارای ایستادگی در برابر زیبایی او را نداشت و بیدرنگ بهای او را به ثابت بن قیس پرداخت کرد و او را به زنان حرمسرایش افزود. عایشه بعدها درباره این زن گفته است: «به الله سوگند، زمانی که من این زن را در چارچوب در خانه دیدم قلبم نسبت به او لبریز از نفرت شد. زیرا تردید نداشتم که محمد در برابر زیبایی او از پای در خواهد آمد.»

رسوایی عایشه و صفوان بن معطل سهمی

محمد برای زنان حرمسرایش رسمی به وجود آورده بود مبنی بر اینکه هر زمانی که می خواست برای نبرد مدینه را ترک کند یا بوسیله قرعه و یا بر پایه نوبت یک و یا دو نفر از زنان حرمسرایش را با خود همراه می برد. در مسافرتی که او برای حمله به طایفه بنی مصطلق انجام داد از زنان حرمسرایش عایشه و آمنه سلمه با خود همراه برده بود. در این سال عایشه تنها سیزده سال داشت و کودک سالی او وسیله ای شده بود که نه تنها تازی های عربستان بلکه حتی پیروان خودش نیز پیوسته در درون او را بدینمناسبت استهزاء می کردند. زمانی که عایشه در سن شش سالگی به خانه محمد رفت تا مدت سه سال توان انجام عمل زناشوئی با او را نداشت.

پس از اینکه محمد بر طایفه بنی مصطلق پیروز شد و اموال و دارائی های آنها را تساراج و زنان و کودکانشان را اسیر کرد و همسر تازه ای به زنان حرمسرایش افزود، عازم مدینه شد. بدیهی است که در راه بازگشت به مدینه محمد و سربازانش برای استراحت و گذراندن شب در برخی نقاط توقف می کردند. در آخرین محل توقف پیش از ورود به مدینه، عایشه برای تهی کردن مثنانه به بیابان می رود و پس از بازگشت مشاهده می کند که بند گردنبندش گویا شل بوده و هنگام تخلیه مثنانه در بیابان افتاده است. اینگونه که تاریخنویسان گفته اند عایشه بدون اینکه کسی را از این رویداد آگاه کند شترش را ترک می کند و برای یافتن گردنبند به بیابان و محل تهی کردن مثنانه می رود و گردنبندش را پیدا می کند. ولی بازگشت مشاهده می کند که محمد و همراهانش از محل حرکت کرده و از چشم رس او خارج شده اند. گویا در

ظاهر چون او بانوی کم وزنی بوده زمانی که مستخدمین هودجی را که او می بایستی در آن قرار بگیرد برداشته، متوجه نشده اند که عایشه در آن قرار ندارد و از اینرو هودج را روی شتر گذاشته و کاروان جنگی مسلمانان از آخرین محل توقف به سوی مدینه حرکت کرده و او از آنها دور افتاده و هیچکس نیز در آن نقطه باقی نمانده است. هنگامی که عایشه با چنین وضعی روبرو شد با خود فکر کرد سرانجام مستخدمین به غیبت او و نبودش در هودج پی خواهند برد و برای یافتن و بردن او با خود دوباره پدیدار خواهند شد. بنابراین در انتظار بازگشت شتر و مستخدمینش روی زمین بیابان نشست و در این حالت خواب او را در ربود. خواب عایشه تا حدود بامداد ادامه یافت و هنگامی که تاریکی شب از پهنه بیابان برچیده می شد، چشمانش را باز کرد و با کمال شگفتی یکی از سربازان اسلام به نام صفوان بن معطل سهمی را که جوان خوش چهره ای بود در برابر خود دید. برخی از تاریخ نویسان نوشته اند صفوان نیز از کاروان جنگی محمد واپس مانده و برخی نوشته اند مأموریت داشته است در پایان کاروان حرکت و برجای مانده ها را جمع آوری نماید. به هر روی، صفوان از دیدن عایشه به شگفت می افتد و هنگامی که از وضع او آگاه می شود، به وی پیشنهاد می کند او را با شتر جَمَازَه اش به مدینه برساند. عایشه پیشنهاد او را می پذیرد و هر دو سوار شتر می شوند و به سوی مدینه حرکت می کنند.

از دگر سو، زمانی که سربازان محمد به مدینه رسیدند شتر عایشه را به گونه طبیعی در خانه اش که نزدیک مسجد بود بردند و هودجی را که می بایستی عایشه در آن جای داشته باشد روی زمین گذاشتند و درش را گشودند تا وی از آن بیرون بیاید. ولی با کمال شگفتی مشاهده کردند که هودج خالی است. موضوع را به آگاهی محمد رساندند و در حالیکه هاله ای از شگفتی مغز تمام افرادی را که از این رویداد آگاهی پیدا کرده بودند کِرخت کرده بود مدت زمانی بعد سر و کله شتری که عایشه خانم روی آن نشسته و صفوان سرباز جوان و زیبای مسلمان افسار آنرا در دست داشت از دور پدیدار شد.

خبر این رویداد به زودی در سراسر مدینه دهان به دهان مسافرت کرد، گوش های ساکنان مدینه را پر نمود و شرم این رسوائی تمام شهر را به خلیجان درآورد. کمتر کسی در مدینه می توانست باور کند که در آن شب در تاریکی،

سکوت و انزوای بیابان، عایشه با صفوان از پوسته روان و احساسات انسان زمینی در آمده و مانند دو قدیس آسمانی با یکدیگر رفتار کرده باشند. بویژه اینکه بر پایه نوشتارهای همه تاریخنویسان عایشه بانوی زیبا و جوان و دلربائی بود که در آن زمان تنها سیزده سال از سنش می گذشت و همسر پیامبر ۵۸ ساله ای بود که یک حرمسرای پر از زن در اختیار داشت. همچنین در همان مسافرت محمد بانوی بسیار زیبای دیگری را به نام جویریّه به زنان حرمسرایش افزوده بود و صفوان نیز در جوانی، زیبایی و خوش چهرگی در شهر مدینه نامدار بود. مهمتر از همه اینکه مردم مدینه در پیش چندین مرتبه مشاهده کرده بودند که عایشه با صفوان با یکدیگر سخن می گفته اند. هر گاه تمام این شرایط و اوضاع و احوال زیر ریزین حقیقت یابی و درست بینی نهاده شده و با وجود تمام این داده های غیر قابل انکار انسان بسیار خوش باوری پیدا شود که فکر کند در آن شب هنوز امکان مسافرت یک تار مواز میان دو بدن آنها وجود داشته، باید اعتراف کرد که چنین انسانی برآستی که یک مسلمان ناب محمدی بمانند می باشد!

به هر روی، با شیوع این رسوائی در سراسر شهر مدینه محمد دچار یک بحران روانی بدون پیشینه و سرشکستگی شرمگونه شد. از بین افرادی که بلندگوی این رسوائی شده بودند باید از عبدالله بن اوبی به اصطلاح رهبر مناقین مدینه، عموزاده خود عایشه به نام مستاح، چکامه سرای ستایشگر محمد به نام حسن بن ثابت و حمنه دختر جحش خواهر زینب دختر جحش یکی از همسران محمد که عایشه را رقیب خود می دانست نام برد. کار این رسوائی به جایی رسید که حتی گروه مهاجرین (آنهايي که با محمد از مکه به مدینه فرار کرده و از نزدیکترین یاران او بودند) نمی توانستند فکر کنند که عایشه در این رویداد بیگناه بوده است. زمانی که این سخنان به گوش محمد رسید او به سختی آزرده و دلشکسته شد. محمد از بین تمام زنان حرمسرایش تنها عایشه کودک سال را دوست می داشت و نه می توانست از او بگذرد و ویرا طلاق دهد و نه اینکه می توانست باور کند که او بیگناه است.

به گونه طبیعی محمد پس از این رویداد شرم آور نمی توانست مانند گذشته به عایشه توجه داشته باشد و این امر سبب شد که عایشه یا برآستی بیمار شود و یا اینکه خود را به بیماری بزند و در هر حال از محمد اجازه خواست به خانه پدر و

مادرش پرود تا آنها از او مراقبت هائی که برای درمانش بایسته است به عمل آورند. محمد با درخواست عایشه موافقت کرد و او به خانه پدر رفت. محمد هر زمانی که در پیش با مشکلی روبرو می شد با ابوبکر مشورت می کرد، ولی برای حلّ این مشکل مشورت با ابوبکر برایش امکان ناپذیر می نمود. زیرا هرگاه ابوبکر جانب دخترش را می گرفت و از او جانبداری می کرد این امر ممکن بود سبب ایجاد اختلاف بین محمد و ابوبکر شود و بدیهی بود که چنین زویدادی پایه های اسلام را لرزان می کرد، زیرا اسلام در نتیجه یاری های ابوبکر و پشتیبانی او از محمد پا گرفته بود و هرگاه ابوبکر جانب محمد را می گرفت، جانبداری او از محمد برابر با رسوا و بدنام کردن خود و محمد و عایشه و یا به گفته دیگر محکومیت همه آنها بود.

در تنگنای فشار این بحران فکری و روانی بر پایه نوشته صحیح البخاری^{۵۵۸} محمد ناچار علی بن ابیطالب و اسامه بن زید را فرا خواند و درباره طلاق دادن عایشه با آنها به مشورت پرداخت. اسامه پاسخ داد تمام همسران او از جمله عایشه زنان پاکدامنی هستند و او باور دارد که وی باید از عایشه رفع بدگمانی کرده و او را برای خود نگهدارد. ولی علی که نسبت به عایشه زیاد خوشبین نبود، با آهنگی استوار و گستاخ وارانه به محمد پدر زنش اظهار داشت: «زن برای تو فراوان است و تو هر زنی را که اراده کنی می توانی در اختیار بگیری، بنابراین من باور دارم بهتر است تو این زن را رها کنی، با این وجود بهتر است نظر و داوری (بوریره) خدمتکار زن عایشه را نیز جویا شوی.» بعدها که عایشه از این جریان آگاهی پیدا کرد به سختی از سخنان علی درباره خود برآشفت و در حدود سی سال بعد زمانی که پس از کشته شدن عثمان موضوع نامزدی علی برای در دست گرفتن خلافت اسلام مطرح شد، عایشه به سختی با این امر مخالفت کرد به گونه ای که در نتیجه این اختلاف بین علی و عایشه جنگی به وجود آمد که در تاریخ اسلام به نام «جنگ جمل» مشهور شده و آن نخستین جنگ خونین داخلی بود که بین مسلمانان رخ داد.

به هر روی، در پی توصیه ای که علی کرده بود، محمد بوریره خدمتکار عایشه را احضار و از او پرسش کرد، آیا او تا کنون درباره آنچه که گمان او را به خود مشغول

⁵⁵⁸ Sahih al-Bukhari, vol. 3, pp. 504-512.

داشته از عایشه چیزی دیده است؟ بوریره پاسخ داد، او تا کنون هیچ عمل خلافی از عایشه مشاهده نکرده، ولی در ضمن نمی تواند از ذکر این حقیقت خودداری کند که اندیشه های او با سنّ جوانش برابری دارد و گاهی اوقات خواب او را در می رباید و این امر سبب می شود که بزغاله ها خمیری را که برای پختن نان تهیه شده بخورند.

سپس محمد همان روز روی منبر رفت و اظهار داشت چه کسی حاضر است داوطلب مجازات عبدالله بن اوبی که به شرف خانوادگی او توهین کرده و سخنان ناروا در باره او و خانواده اش شایع می کند، بشود. «اونیس بن هودیر» رئیس طایفه اوس از جای خود بر خاست و اظهار داشت، هرگاه آن شخص از طایفه اوس باشد وی سرش را از بدن جدا خواهد کرد و اگر چنین کسی از طایفه خزرج باشد و او فرمان کشتن او را بدهد وی دستورش را به مورد اجرا خواهد گذاشت. «سعد بن عباد» رئیس طایفه خزرج که در آن مکان حضور داشت، اگر چه اسلام آورده بود، ولی هنگامی که سخنان «اونیس بن هودیر» را شنید به غیرت طایفه ای او برخورد و اظهار داشت او اجازه نخواهد داد کوچکترین آسیبی به عبدالله بن اوبی وارد شود.

محمد مشاهده کرد که کار دارد بالا می گیرد و هر چه بیشتر در باره بی رنگ کردن این رسوائی کوشش می کند اثر آن فراگیرتر می شود تا جائی که دو طایفه مهم عرب مدینه (اوس و خزرج) را در لبه جنگ قرار داده است. از اینرو به خانه ابوبکر پدر عایشه رفت و در حضور او عایشه را خطاب قرار داد و اظهار داشت: «اگر براستی مرتکب لغزش شده ای به گناه خود اقرار کن و یقین داشته باش که الله توبه ترا خواهد پذیرفت. با شنیدن این سخنان سیلاب اشک از چشمان عایشه سرازیر شد و بانگ بر آورد: (من هیچ گناهی مرتکب نشده ام که به مناسبت آن توبه کنم، الله می داند من بیگناهم و از اینرو شکیبائی خود را حفظ خواهم کرد.)»

تا اینجا الله شکیبامتشانه بیکار نشسته و پیامبر عزیز و پارسایش را به حال خود رها کرده بود، ولی زمانی که اشک های مروارید نشان عایشه از دیده هایش فرو افتاد، دیگر الله تاب نیاورد، شکیبائی اش لبریز شد، سکوت را شکست و وارد کارزار شد. عایشه بکرات در پیش هنرنمائی شوهر پیامبرش را در زمانی که تظاهر به حضور جبرئیل می کرد آزموده و به وظیفه اش در این باره به گونه کامل آشنا بود. از اینرو بیدرنگ پتوئی روی سر و روی محمد کشید و بالشی زیر سرش گذاشت

تا او بتواند آزادانه با جبرئیل در عالم زیر پتو خلوت کند. ابوبکر و عایشه و مادرش با ناشکیبائی آرزو می کردند جبرئیل زودتر کارش را تمام کند و به آسمان باز گردد تا آنها بدانند الله از آسمان چه پیام تازه ای برای پیامبر جانش فرستاده است. خوشبختانه انتظار آنها زیاد به درازا نکشید، زیرا مشاهده کردند محمد پتو را پس می زند و بتدریج چشم های شرفبارش گشوده می شوند. همچنانکه عایشه و پدر و مادرش در آتش اشتیاق شنیدن اخباری که جبرئیل از آسمان آورده بود شعله می کشیدند، مشاهده کردند به دنبال گشوده شدن چشمان شرافت بار پیامبر جان الله، لب های او نیز بتدریج از هم باز شدند و لبخند پیامبرگونه ای روی لبان محمد نشست و به دنبال آن به سخن آمد و اظهار داشت: «عایشه خبر خوبی برایت دارم، الله بیگناهی ترا گواهی کرده است.» و پس از آن وانمود کرد که الله آیه های ۴، ۱۱ و ۲۴ سوره نور را در راستای بیگناهی او و گناه آنهایی که در باره عایشه بدگویی کرده اند بوسیله جبرئیل برای او نازل کرده است. عایشه با شنیدن این موضوع اظهار داشت: «من نه از او (اشاره به محمد) در این باره سیاسیگری می کنم و نه شما دو نفر (اشاره به پدر و مادرش)، من تنها به الله سیاسیگو هستم.»^{۵۵۱}

آیه ۱۱ و ۲۲ سوره نور در این باره می گویند:

لَا الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا نَحْسِبُهُم شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَبْرٌ لَّكُم لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۱﴾

«همانا آنهایی که به شما تهمت زدند گروهی از خود شما هستند. فکر نکنید که آنها زبانی به شما می رسانند، بلکه این کار به سود شما خواهد بود و هر یک به مجازات خود خواهد رسید و آنکه بیشتر از همه در این راه کوشش کرد مجازاتش بسیار سخت خواهد بود.» (قرآن، ۱۱: ۲۴)

سپس محمد از خانه ابوبکر خارج شد و به سوی مسجد آمد و جلوی مسجد ایستاد و آیه ۴ سوره نور را که در باره عمل زنا به اصطلاح از آسمان دریافت کرده بود و تا به امروز به عنوان مجازات زنا در همبودگاه های اسلامی به مورد اجرا گذاشته

⁵⁵¹ Karen Armstrong, *Muhammad, A Western Attempt to Understand Muhammad* (London: Victor Gollancz Ltd., 1991) p. 202.

می شود به شرح زیر برای مسلمانان قرائت کرد:

وَالَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُدْحَفَاتِ لَمْ يَأْتُوا بِالْبَيِّنَاتِ فَاُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ
شَهَادَةٌ أَبَدًا وَإِلَيْكُمْ هُمُ الْمُنْتَفِعُونَ ﴿١٠﴾

«و آنهایی که به زنان شوهر دار نسبت زنا می دهند و نمی توانند چهار شاهد عادل برای اثبات ادعای خود بیاورند آنها را به هشتاد تازیانه کیفر دهید و دیگر گواهی آنها را نپذیرید، زیرا افرادی نادرست هستند.»

پس از قرائت آیه بالا در راستای اجرای متن آن، محمد دستور داد به حسن بن ثابت، حمنه و مستاح که دوست ابوبکر بود و عایشه را متهم به عمل زنا با صفوان بن معطل سهمی کرده بودند، به هر یک هشتاد ضربه شلاق زده شود. عبدالله بن ابوبی که سبب پایه ای انتشار شایعه زنا ی عایشه با صفوان بود و از همه آن سه نفر بیشتر در باره محمد شایعه پراکنی کرده بود از اجرای مجازات جان سالم به در برد، زیرا محمد قدرت اجرای چنین عملی را در باره او نداشت و گویا الله زبان بسته نیز فاقد چنین قدرتی بود و گرنه دست کم او معجزه ای برای نارضائی اش از وی بروز می داد.

اکنون پرسش اینست که آیا براسستی عایشه زنا کار بود و یا بیگناه؟ یکی از اسلامشناسان برجسته به نام Bodley به این پرسش به شرح زیر پاسخ گفته است:

۱- در حالیکه عایشه می دانست که کاروان جنگی در حال حرکت می باشد، چگونه بدون اینکه به هیچکس آگاهی بدهد کاروان را ترک گفته و مدت زیادی را برای پیدا کردن گلویند در بیابان گذرانیده است؟ بویژه اگر در باره این نکته به عامل زمان توجه کنیم حقیقت بیشتر آشکار خواهد شد.

۲- این موضوع بدیهی است که برای بر پا کردن و بر چیدن یک چادر عربی آنهم چادر بزرگی که برای عملیات جنگی بر پا می شود زمان زیادی مورد نیاز است. از دگرسو بین شترهای جمّازه و شترهای عادی در شتاب حرکت تفاوت وجود دارد و همه شترها نمی توانند با یک سرعت حرکت کنند و بنابراین، حتی هنگامی که گروه اصلی محل را ترک می گویند، شترهای دیگری باید وجود داشته باشند که با سرعت کمتری پس از آنها به حرکت در آیند. از همه اینها گذشته سرعت حرکت شتر به گونه متوسط در هر ساعت دو میل می باشد. بدین ترتیب، اگر براسستی هنگامی که عایشه

از محلّ جستجوی گردنبندش بازگشته، از آنهمه سرباز و شتر و وسائل جنگی در آن دشت باز و بدون کوهستان اثری ندیده باشد باید زمان غیر منطقی و باورناکردنی برای جستجوی گردنبندش در بیابان صرف کرده باشد.

۳- عایشه گفته است، پس از واپس ماندن از کاروان به خواب رفته است. اگر فرض کنیم خواب او بیش از یک ساعت به درازا نکشیده باشد، آیا در این بیش از سه ساعتی که محمد و سربازانش محلّ را ترک کرده بودند، صفوان کجا بوده و پس از حرکت کاروان از کجا سر درآورده است؟

۴- عایشه در سال های بعد گفته است که صفوان دارای ناتوانی جنسی بوده است. اولاً عایشه چگونه از این امر آگاه شده و ثانیاً آیا این دلیل به جای اثبات بیگناهی او نشانگر لغزش او نیست؟^{۵۶۰}

۵- آیا عایشه که به هوش و کاردانی شهرت داشت، نمی توانست به مستخدمینش بگوید، در جستجوی گردنبندش برآیند و خود را درگیر این رسوائی نمی کرد؟

سرانجام اینکه Caro Levi درباره روستائیان Lucani می نویسد:

«این روستائیان هوای نفسانی و گرایش های جنسی را یکی از فشارهای طبیعت به شمار آورده و باور دارند هر اندازه که نیروی اراده توانمند باشد قادر به کنترل آن نخواهد بود. زمانی که مرد و زنی با یکدیگر تنها می شوند و فرد دیگری ناظر آنها نیست، هیچ عاملی نخواهد توانست آنها را از آغوش یکدیگر دور کند. همچنین نمی توان پندار کرد که هیچ معجزه ای از قبیل پارسائی، پاکدامنی و یا ایمان و اراده آهنین بتواند سبب شود که آنها از آمیزش جنسی با یکدیگر خودداری کنند. خلوت کردن زن و مرد با یکدیگر، یعنی آماده شدن برای انجام آمیزش جنسی.»^{۵۶۱}

ظریف ساده اندیشی که به سبب سرماخوردگی مغزی در یک بیمارستان روانی

⁵⁶⁰ Bodley, *The Messenger: The life of Mohammed*, pp. 224-225.

⁵⁶¹ Carlo Levy, *Crist se e femato a Eboil*, French trans. Jeanne Modigliani (Paris: Gallimard: 1984), p. 93, quoted in Rodinson, *Mohammed*, p. 200.

بستری شده بود و در ضمن از مسلمانان بنیادگرا به شمار می رفت، روزی در اتاق بیمارستان در حضور هم اتاقی اش که در قرآن شناسی سرمایه‌ای ستایش انگیز داشت با آهنگ بلند مشغول خواندن قرآن بود. هنگامی که به قرائت آیه های بالا (سوره نور که الله در باره رابطه صفوان و عایشه به اصطلاح وحی کرده) رسید، بیمار هم اتاقی اش او را متوقف کرد و از وی پرسش نمود آیا شأن نزول آن آیه ها را می داند؟ هم اتاقی قرآن خوان به وی پاسخ منفی داد. هم اتاقی قرآن دان از او پرسش نمود آیا میل دارد او این موضوع را برایش شرح دهد؟ و هنگامی که تمایل آتش گونه یار هم اتاقی را به این کار مشاهده کرد، جزئیات امر را برایش از آغاز توضیح داد تا رسید به جایی که جبرئیل برای پیامبر الله وحی آورد که «عایشه در این جریان بیگناه است.» هنگامی که مؤمن قرآن خوان مسلمان ساده اندیش بنیادگرایی که به سرماخوردگی مغزی دچار شده بود این جمله را شنید با غرور و افتخار مسلمانانه ای گفت: «البتّه، بر منکرش نعلت!»

نویسنده این کتاب هرگاه مغز سرماخورده آن بیمار روان پریش قرآن دوست را در کالبد خود تجسم کند نه تنها خود را در اندیشه و گفتار او سهیم می داند بلکه حاضر است به خود الله و پیامبر مقدسش سوگند یاد کند که در این ماجری نه الله دروغ گفته که عایشه خانم بیگناه بوده، نه پیامبرش در نزول آن آیه ها نادرستگویی کرده و نه اینکه عایشه خانم گرفتار ناتوانی حافظه شده و یادش رفته بوده است که آن شب برآستی یکی از زیباترین شب های زندگی اش بوده است!

فصل دهم فروزه تپدیدکننده قرآن

بشر خدایان را در آغاز به سبب ترس آفرید.

Petronius, Arbiter: Satricon, c. 50.

چرا یک فرد انسان تصمیم می‌گیرد کتاب بخواند و چرا یک نویسنده بر آن می‌شود تا کتاب بنویسد؟ هدف هر دو ایجاد تغییر است. نویسنده برای آن می‌نویسد تا در خواننده‌های خود تغییر ایجاد کند و خواننده برای آن کتاب می‌خواند تا در خود تغییر به وجود آورد. ولی نکته مهم در این جستار آنست که این تغییر باید «مثبت و سازنده» باشد و نه «منفی و ویرانگر». برخی افراد ممکن است فکر کنند هدف خواندن کتاب، آموختن اندیشه‌ها و پدیده‌های نومی باشد. این طرز فکر از حقیقت دور نیست، ولی باید توجه داشت که آموختن یک جریان بن بست و ایستا نیست، بلکه یک بولدوزر مغزی و معنوی است که راه را برای کشف‌های تازه‌ای که سرانجام به تغییرهای مثبت و سازنده می‌انجامد هموار می‌کند. کشفیاتی نیز که در جریان آموزش بهره‌خواننده کتاب می‌شود، مفهوم یک کشف عادی ندارد، بلکه باید آنرا «کشف واقعی» نامید و مفهوم آنرا در یک گفته فلسفی جستجو کرد که می‌گوید: «کشف واقعی آن نیست که ما در جستجوی سرزمین‌های تازه برآئیم، بلکه آنست که پدیده‌ها را با دیدی نو ببینیم.»

ولی هنگامی که به ۱۱۴ سوره قرآن و بیش از ۶۲۰۰ آیه آن نگاه می‌کنیم، مطلبی نو، مثبت، سازنده و یساآموزنده در آن نخواهیم یافت دیگر چه رسد به افسانه‌های حدیث. درونمایه آن گمراه‌کننده، خستگی‌آور، تکراری و بویژه

تهدید کننده بوده و نه تنها آموزه ای که سبب زاینده‌گی و شکوفائی مغز انسان شود به آن نمی‌ریزد بلکه مغز انسان را با خرافات خرد ستیزی که در سراسر کتاب از آن سخن گفته شد، سنگی و ایستا می‌کند. تنها فروزه ای که می‌توان به این کتاب نسبت داد، سرشت تهدید کننده و ترس آور آنست. برخلاف کتاب‌های مسالک غیر آسمانی مانند آموزش‌های بودا، زرتشت، کنفوسیوس و غیره که پیوسته کوشش می‌کنند با آموزش‌های اخلاقی به اندیشه و منش انسان و الائی ارزانی دارند، کتاب قرآن به گونه کلی یا از تبعیض و ستمکاری نسبت به زنان و اصول برده داری دم می‌زند یا پیوسته انسان را به نبرد، خونریزی و برادرکشی مذهبی که جهاد نامیده شده تشویق می‌کند و یا از فرمانبرداری از پیامبر الله داد سخن می‌دهد. مهمتر از همه اینکه برای غفلت از اجرای اصول بیهوده و خرافی یاد شده انسان را به مجازات‌هایی تهدید می‌کند که ستمگرانه‌ترین افراد بشر از پندار آنها به خود می‌لرزند و این مجازات‌ها مانند شمشیر داموکلس پیوسته بر بالای سر هر مسلمانی آویزان بوده و به او اجازه نمی‌دهد که لحظه‌ای در باره امید و آرمان‌ها و موهبت‌های مثبت و شادای آور زندگی اندیشه کند. به گونه بسیار پالیده می‌توان گفت که کتاب قرآن سرشار از مطالب ترس آور، وحشت‌زا و تهدیدکننده‌ای است که براستی روان هر مسلمانی را دچار ترس و بیم بیمارگونه‌ای می‌کند که در روانشناسی Phobia نامیده شده است. الله در قرآن ۲۳۵ مرتبه بنده‌های مسلمانش را تهدید می‌کند تا از او و مجازات‌های طاقت فرسا و جانسوزش بترسند. آیه‌های زیر گزیده و نماد ناچیزی از آیه‌هایی است که الله بنده‌های مسلمانش را بوسیله آنها تهدید می‌کند چه رسد به بنده‌های غیر مسلمان:

فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْهُ

«... از آنها ترسید، از من بترسید....» (قرآن، ۱۵۰: ۲)

يُنزِلُ الْمَلَكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرٍ وَعَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

«الله فرشتگان و روح را به امر خود بر هر یک از بندگانش که بخواهد می‌فرستد تا

او را از مجازات خود بترسانند و به او بگویند بغیر از ما خدائی نیست پس از من

بترسید.» (قرآن، ۱۶: ۲)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

«ای اهل ایمان! از الله بترسید چنانچه شایسته خداترس بودن است تا نمیرید جز با دین اسلام» (قرآن، ۱۰۲: ۳)

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۱۰۲﴾

«... و از الله بترسید که او زود به حساب مردم می رسد...» (قرآن، ۴: ۵)

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۱۰۳﴾

«... از الله بترسید که او از اندیشه های درونی شما آگاه است.» (قرآن، ۷: ۵)

وَاتَّقُوا اللَّهَ

«... از الله بترسید...» (قرآن، ۱۱، ۸، ۷: ۵)

وَاتَّقُوا اللَّهَ مَا تَلَّهُمْ آيَاتُ الْكُذُوبِ ﴿۱۰۴﴾

«... از الله بترسید که به آنچه که شما می کنید آگاه است.» (قرآن، ۸: ۵)

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۰۵﴾

«آنهایی که از دین سر باز می زنند و آیات ما را تکذیب می کنند، جایگاهشان در دوزخ خواهد بود.» (قرآن، ۱۰: ۵)

الَّذِينَ رَأَوْا كُنُوزًا مِّنْ قَبْلِهِمْ مِّنْ قُرْبٍ مَّا كَانَتْ لَهُمْ فِيهَا سُلُوكٌ يَّوْمَئِذٍ فَاصْتَبَوْا أَن كُرَاهُوا سُبُوحَ رَبِّهِمْ لِيُنزَّلَ عَلَيْهِمُ السَّمَاءَ كَمَا نَزَّلَتْ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَاصْبِرُوا لِحُكْمِ رَبِّكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْنِي عَنْكُمْ كُنُوزُهُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۶﴾

«آیا ندیدید که ما پیش از ایشان چه بسیار گروهی را هلاک کردیم. حال آنکه در روی زمین به آنها قدرت داده بودیم که شما را نداده ایم و از آسمان پیوسته بر آنها باران رحمت فرستادیم و نهرها در روی زمین برای آنها جاری ساختیم، پس چون نافرمانی کردند آنها را نابود کردیم و پس از آنها گروهی دیگر را برانگیختیم.» (قرآن، ۶: ۶)

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۚ وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا لَهَا نَذِيرٌ ﴿۱۰۷﴾

«آیا اهل شهر از اینکه زمانی شب هنگام در خوابند عذاب ما آنها را فرا گیرد ایمن هستند؟» (قرآن، ۹۷: ۷)

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۚ وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا لَهَا نَذِيرٌ ﴿۱۰۸﴾

«آیا اهل شهر از اینکه زمانی که در هنگام روز مشغول بازی هستند عذاب ما آنها را فرا گیرد ایمن هستند؟» (قرآن، ۹۸: ۷)

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَاءْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۚ وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا لَهَا نَذِيرٌ ﴿۱۰۹﴾

«آیا از مکر الله ایمن گردیده اند که البته کسی غافل نشود مگر مردم زبانکار.»

(قرآن، ۷: ۹۹)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا تَرَدُّوا نَافِعًا لَهُمْ وَإِيمَانًا
«مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که چون نام الله برده شود، دل هایشان ترسان و لرزان شود...» (قرآن، ۸: ۲)

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَلِيلًا وَالَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ
«ای اهل ایمان! با کافران هر کس به شما نزدیک تر است جهاد کنید و بگذارید درشتی و سختی در شما بیابند و بدانید الله با آنهایی است که از او می ترسند.» (قرآن، ۹: ۱۲۳)

وَكَايَرٌ مِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِجَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَبِيرٌ مُّعْطَلَةٌ وَقَصْرِ مَشِيدٍ
«چه بس شهرها که ما اهالی گناهکار آنها را هلاک کردیم و اینک آن شهرها ویران است و چه چاه ها و قنات های آب که از بین رفت و چه کاخ های عالی که بدون صاحب شد.» (قرآن، ۲۲: ۴۵)

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّنْ ذِكْرِهِ بَلْ لَمَّا يَدُورُوا عَذَابٍ
«بدون تردید آنها از قرآن در شک هستند، زیرا هنوز عذاب مرا نچشیده اند.» (قرآن، ۳۸: ۸)

لَهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ طَلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَمِنْ خَلْفِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَجَادِبُ قَائِلُونَ
«ویر آنها از بالا و پائین آتشی است که الله بندگانش را از آن می ترساند که ای بندگان از آتش قهر من بترسید.» (قرآن، ۱۶: ۳۹)
طبری می نویسد، محمد در خطابه نماز روز جمعه گفته است:

«الله می گوید، هم در این دنیا و هم در آن دنیا چه در تنهایی و چه در اجتماع تنها از من بترسید. کسی که از من بترسد گناهانش بخشوده شده و کارهای ثوابش چندین برابر و رستگار خواهد شد. ترس از من سبب خواهد شد که بنده ام از نفرت، مجازات و خشم من در امان بماند. ترس از من سبب می شود که من با نگر خوب به بنده ام نگاه کنم، از او احساس رضایت نمایم و او و جایگاهش را والاتی بخشم.»^{۵۶۲}

⁵⁶² At-Tabari, *The history of at-Tabari*, trans. And annotated by W. Montgomery Watt and M.V. McDonald (Albany: State Univrsity of new york Press, 1987), pp. 2-4.

در حالیکه مسالک غیر آسمانی مانند بودیسم، زرتشتیگری و کنفوسیوسیسیم آموزنده و اصلاح کننده هستند ولی اسلام را می توان یک دین تهدیدی به شمار آورد. در قرآن کمتر آیه ای می توان یافت که در متن آن الله آنهایی را که از او نافرمانی کرده و به خواست هایش توجه نکنند به مجازات های سخت تهدید نکرده باشد. ولی بدون تردید در آسمان چنین خدای نابخردی وجود ندارد که چنین اصول و احکام ستمگرانه و وحشت آوری برای آنهایی که از او نافرمانی می کنند صادر نماید. این روانشناسی یک انسان جاه طلب و خودخواه به نام (محمد) است که چنین مجازات های وحشیانه و جانور فروزانه ای را از سوی الله خود ساخته اش اختراع می کند تا بدینوسیله تازی های شبه جزیره عربستان را وادار به فرمانبرداری از خود بکند.

محمد فرآورده تازی های بادیه نشین آغاز سده هفتم بیابان های عربستان می باشد. در آن زمان نه دانش روانشناسی به وجود آمده و نه اینکه دیدمان انسانگرایی آغاز شده بود و همگان را باور بر این بود که تنها با زور می توان مردم را به فرمانبرداری وادار کرد و عوامل زور نیز ترس و ترور می باشند. بدیهی است هر کجا که زور مورد نظر باشد، وحشیگری نیز یافت خواهد شد و کاربرد این دو می تواند افراد مردم را به فرمانبرداری از نظامی که آنرا به کار می برد، وادار نماید. زور و وحشیگری برادر یکدیگر و انتی تنز منش انسانگرایانه می باشند. اگر فرد نافرمانی پیوسته زیر فشار ترس و ترور قرار بگیرد اندیشه هایش آرام و کردارش نرم خواهد شد.

محمد عرب جاه طلبی که گرسنه قدرت بود، چون در آغاز کار امکانی برای کاربرد زور در اختیار نداشت، بر آن شد تا بوسیله نظاره به پیامبری و کاشتن تخم ایمان مذهبی در تازی ها آنها را به فرمانبرداری از خود وادارد. او می دانست که پیامبران موسوویت و مسیحیت به آسانی بوسیله مذهب مردم را به فرمانبرداری از خود واداشته بودند و اکنون نوبت او فرا رسیده بود تا از همین میان بر برای رسیدن به قدرت بهره بجوید. منتها محمد بر آن شد ترس و ترور از یک مقام نادیده متافیزیکی به نام الله که نامش را از بزرگ بت خانه کعبه برداشت کرده بود با ایمان مذهبی همراه سازد و خود را نماینده آن مقام شناختگری کند تا ساده تر بتواند مردم

را بفرید.

همانگونه که ترس، وحشت و ترور وسیله ای برای زنده ماندن رژیم های توتالیتر جهان می باشند، اسلام نیز از ترس، وحشت و ترور برای استوار کردن جایگاه خود بهره می گیرد. ترس سبب می شود که افراد مردم به خود آیند و در برابر عوامل ترساننده سازگاری نشان دهند. در تمام درازنای تاریخ جاه طلبان مستبذی مانند محمد تنها در سایه سیاست ترس، تهدید و ترور به شهرت و قدرت دست یافته اند. فرمانبرداری کورکورانه و ناخودآگاهانه مسلمانان در کشورهای اسلامی را باید ناشی از ترس و وحشت دانست.^{۵۶۳} محمد به خوبی تشخیص داد که ترسانیدن افراد طایفه اش از خدای قهرآوری که شور شکنجه کردن آنها را دارد سبب فرمانبرداری آنها از نماینده چنین خدای ترس آوری خواهد شد. تصویر مهیب و وحشتناکی که محمد از دوزخ داده، نشانگر استراتژی پدیده ترس در اسلام می باشد. محمد هیچ عاملی را برای ترسانیدن مردم مناسب تر از الله نیافت و به همین سبب نیز از کیسه شعبده بازی مذهبی اش الله را بیرون آورد. بت الله از نگر تاریخی بزرگترین بت کعبه بود و اعراب از دیر باز به پرستیدن الله شرطی شده بودند و به همین مناسبت الله بیش از هر عامل دیگری می توانست به محمد خدمت بکند.

یک گفته قدیمی چینی می گوید: «یک نفر را بکشید و یک هزار نفر را بترسانید.» Seneca نیز گفته است: «بر پایه یک اصل کلی می توان گفت که ترس و ترور نادیده از هر عامل دیگری بیشتر روی مغز افراد بشر تأثیر می گذارد.»^{۵۶۴} برای فلاسفه، انسانگرایان و بشردوستان جای بسیار شوربخشی است که مشاهده می کنند ترس و تهدید یکی از فروزه های بشر خردگرا بوده و پیوسته برای رسیدن به هدف های مطلوب مورد بهره برداری قرار گرفته است. ترس و تهدید نه تنها نتیجه بلکه پیوسته آلت دست حکومت های استبدادی بوده است. بویژه ترس های خاموش و پنهانی پیوسته روی اندیشه ها و منش افراد بشر بزرگترین اثرها را بر جای گذاشته اند. زمانی که ترس در مغزهای افراد بشر خانه گرفت، سیستم عصبی آنها را

⁵⁶³ Winn, *Prophet of Doom*, p. 206.

⁵⁶⁴ Seneca, *Epistolae*, LVI., 10.

فلج و به گونه ناخودآگاه و غیر ارادی منش و کردار آنها را بر پایه خواست های عوامل ترساننده شکل می دهد.

محمد روانشناس نبود، ولی تا آنجا با هوش بود که می دانست کیش خود ساخته اش را باید بر پایه ترس از یک مقام نادیده بنیانگزاری کند و برای اجرای این هدف گزینه اش الله بزرگ بت خانه کعبه بود. در سراسر بیهوده سرائی های قرآن، این الله پیوسته بندگانش را با شکنجه بارترین مجازات هائی که ممکن است به ذهن یک انسان ستمگر و وحشی بنشینند تهدید می کند. از نگر فلسفی هر مجازاتی در ذات دارای هدفی بوده و برای ایجاد حالت ویژه ای در مجازات کننده به کار می رود، ولی تردید نیست که هدف هر مجازاتی به گونه کلی تلقین خاموشی و فرمانبرداری مجازات شونده می باشد و این هدف غائی اسلام و قرآن از تهدید مجازات می باشد. این فلسفه را تمام رهبران خودکامه همبودگاه های بشری از طایفه گرفته تا حکومت ها برای وادار کردن اتباعشان به فرمانبرداری در تمام درازنای تاریخ به کار برده اند. با توجه به اینکه محمد در آغاز قدرت نداشت تا تازی هائی را که از وی نافرمانی می کردند به مجازات تهدید کند، از اینرو او خود را نماینده و پیامبر الله نامید تا از سوی او تازی های نافرمان را به مجازات تهدید کند.

James Freedman Clarke می نویسد: «اسلام خدا را دید ولی بشر را از نظر برد. اصول این دین ذهن بشر را با مجازات های اخروی پر نمود ولی هیچگاه به حقوق انسان ها توجه نکرد، پیوسته از قدرت الله و پیامبر سخن گفت، ولی آزادی را به باد فراموشی سپرد. بدین ترتیب دین اسلام اصول و احکام خود را با استبداد سنگی کرد، قدرت گرایی پیشه نمود و بیهای گریز از اصول خود را مرگ قرار داد.»^{۵۶۵} افزون بر آن چنانکه در پیش گفتیم، الله خود را در قرآن مکار، گمراه کننده، متکبر، خوارکننده، انتقامجو، جبار، قهار و غیره می نامد. در بیشتر آیه های قرآن الله می گوید، او قادر متعال و همه چیزدان است و بنابراین هرکس باید از او ترسد. باید توجه داشت که مجازات های الله در قرآن از مجازات های اخروی فراتر می رود و حاکی است که در این دنیا نیز فرد نافرمان به انواع مجازات های گوناگون دچار

⁵⁶⁵ Freeman Clarke, *Ten Great Religions: An Essay in Comparative Theology*, 2 vols., vol. 1 ((Boston and New York: Houghton, Mifflin and Company, 1899), p. 86.

می‌شود. تردید نیست چنین جانوری که تمام قدرت فراسوی پندارش را در مجازات بنده هایش به کار می‌برد نخواهد توانست یک آموزشگر انسانگرا و یا یک راهنمای خردآگاه باشد. به همین سبب است که قرآن را باید مشتکی بیهوده گوئی‌های تهدید کننده به شمار آورد و نه مجموعه‌ای از راهنمایی‌های آموزنده، اخلاقی و سازنده.

دوزخ

هیچ فردی در دنیا هر اندازه نیز که ستمگر و گُرداس پیشه باشد نخواهد توانست شکنجه‌گاهی را مانند دوزخ اسلام به پندار بیاورد. دوزخ در اسلام کوره‌ای است که سوخت آن از سنگ و بدن انسان تأمین می‌شود. کتاب قرآن دوزخ را با آتش هم معنی می‌داند. واژه «جهنم» که واژه عربی دوزخ می‌باشد دست کم سی بار در قرآن ذکر شده است. هیچ دین، مسلک و یا مذهبی را در دنیا نمی‌توان یافت که دوزخ را با چنین فروزه‌های وحشت‌زائی ترسیم کرده باشد. تئوری دوزخ در قرآن وحشیانه و مجازات‌هائی که در دوزخ به مورد اجرا گذاشته می‌شود جانورخویانه بوده و بهیچوجه با لغزش‌هائی که یک فرد انسان ممکن است مرتکب شود پیوند منطقی ندارد.⁵⁶⁶

زمانی که محمد برای ترسانیدن تازی‌ها و وادار کردن آنها به فرمانبرداری از خود به فکر اختراع تئوری دوزخ افتاد، عنان مغز ناآگاه و محدودش را رها کرد و دوزخ را در قرآن آتشکده‌ای به تصویر درآورد که در آن پوست بدن انسان در غُلُغُلِ آب‌های گندیده و جوشان له می‌شود، استخوان‌های بدنش کباب می‌گردند، قلب و دل و روده‌هایش در حرارت آتش به شکل مایع سوزان در می‌آیند و پیوسته پتک‌های مرگ آور روی مغزهای آنها فرود می‌آید. آیه‌های ۷۱ و ۷۲ سوره مریم قرآن تأکید می‌کنند که همه مسلمانان بدون استثناء وارد دوزخ خواهند شد:⁵⁶⁷

⁵⁶⁶ Stanley Lane-Pool, *Studies in A Mosque* (London and Sydney: Eden, Remington and Company, 1983), p. 310.

⁵⁶⁷ Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 125.

قُلْ إِنَّكُمْ وَالْآرَادُ مَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٥٦٨﴾ ثُمَّ نَسَّخَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَّرَ الظَّالِمِينَ وَمِنهَا جُنْحِيًّا ﴿٥٦٩﴾

«هیچیک از شما وجود ندارد که به دوزخ وارد نشود و این فرمان تغییر ناپذیر الله است که باید به مورد اجرا گذاشته شود. ما آنهایی را که از ما ترس دارند نجات می دهیم و بقیه خطاکاران به زانو به آتش در خواهند افتاد.» (قرآن، ۷۲-۷۱: ۱۹) به گونه ای که از متون آیه های بالا بر می آید، حتی افراد نکوکار و با ایمان نیز از آتش دوزخ در امان نخواهند بود و پس از مرگ به آتش دوزخ سپرده خواهند شد. پس از مرگ اگر در دوزخ معلوم شود که فرد مرده از الله ترس داشته، آن زمان از آتش دوزخ رها خواهد شد. بسیار جالب توجه و در همان حال اندوه آور است بدانیم که در این کیش خرافی کودکان بیگناه نیز از آتش دوزخ در امان نیستند. حدیثی وجود دارد که می گوید، کودکان در پایه با فروزه ای یا به دنیا می گذارند که قادر به درک واقعیات می باشند، ولی سپس پدران و مادرانشان آنها را به موسویت، مسیحیت و یا اسلام می کشانند و دین ویژه ای را به آنها تلقین می کنند. مفهوم این حدیث آنست که کودکانی که پیش از سن بلوغ بدرود زندگی می گویند بر پایه فروزه ای که آنها را اودار به حقیقت بینی کرده رستگار می شوند، ولی پس از آن به سبب گزینش اندیشه های غیر راستین که هدف نامسلمانی است از آتش دوزخ در امان نخواهند بود. الاشعری از فقهای بزرگ اسلام در این باره حدیث زیر را از زبان محمد نقل کرده است:^{۵۶۸}

«در روز قیامت آتشی برای همه کودکان بر افروخته می شود و به آنها فرمان داده خواهد شد، (در آتش پسرید!) هر کودکی که در آتش ببرد من او را به بهشت خواهم برد و هر کودکی که از این کار خودداری کند، او را به دوزخ خواهم انداخت.»^{۵۶۹}

⁵⁶⁸ Quoted in Cyril Glasse, *The Concise Encyclopedia of Islam* (London: Stacey International, 1989), p. 86.

⁵⁶⁹ *Ibid.*

مفهوم حدیث بالا آنست که کودکان اگر پیش از سنی که مسئول رستگاری خود باشند بدروود زندگی گویند به شرط اینکه به راستی مرتکب گناهی نشده باشند رستگار خواهند شد.^{۵۷۰} حدیث دیگری از قول محمد وجود دارد که می گوید، زنان بیش از مردان وارد دوزخ خواهند شد. اسامه بن زید روایت کرده است که محمد گفت: «... من در دروازه دوزخ ایستاده بودم و مشاهده کردم بیشتر افرادی که وارد دوزخ می شدند زن ها بودند.»^{۵۷۱}

هنگامی که مسلمانان در گفتگوی روزانه واژه دوزخ را به کار می برند بیدرنگ به دنبال آن عبارت «خدا نکند» راهم برای گوینده و هم برای شنونده بر زبان می آورند. زیرا واژه «دوزخ» در فرهنگ مسلمانان دارای آنچنان مفهوم جادویی شکنجه بار و وحشت زائی است که روی ساختار روانی مسلمان اثر می گذارد و ذکر آن کار ساده ای نیست.^{۵۷۲} آیه های زیر گزیده ای از مجازات های جانورخوبانه ای است که الله در قرآن برای گناهکاران بیان می دارد:

لَا الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَانَتَنَّا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ تَارًا كَمَا تَصِفُ حَتَّ جُلُودَهُمْ بِذَلَّتْهُمْ جُلُودًا غَيْرَ مَا لِيذُوقُوا الْعَذَابَ
 إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا

«افرادی که آیات ما را انکار کنند به زودی آنها را به آتش دوزخ در افکنیم و هر چه از پوست بدنشان سوخته شود به جای آن پوست تازه خواهیم رو بایند تا سختی عذاب و مجازات را بچشند که همانا الله دادگر و کارش از روی حکمت است.
 (قرآن، ۴: ۵۶)

يَتَوَيَّرُ اللَّهُ الْحَيِّثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلُ الْحَيِّثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ قَبْرِكُمْ، جَمِيعًا يَجْعَلُهُ جَهَنَّمَ
 أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

«تا آنکه الله پلید را از پاکیزه جدا سازد و پلیدان را برخی با برخی دیگر در آمیزد و با هم گرد آورد آنگاه همه را در آتش دوزخ افکند که آنها زیانکاران عالمند.»
 (قرآن، ۸: ۳۷)

⁵⁷⁰ Ibid.

⁵⁷¹ Sahih al-Bukhari, vol. 8, p. 363.

⁵⁷² Ibid., p. 153.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مِنَ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَأَنْ لَهُ تَارَ جَهَنَّمَ خَلِدًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾
 «آیا نمی دانستند که هر کس با الله و رسولش به عداوت برخیزد آتش دوزخ کيفر دائمی اوست و این در واقع خواری بزرگی است.» (قرآن، ۹: ۶۳)

أَقْبَسَ نَيْسَبُهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ آتَسَّ بُيُوتَهُ عَلَى شِقَاجِزِهَا قَاتِلًا رِيءَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٦٤﴾

«چه کسی بهتر است، فردی که خانه را از ترس الله بنا کرده و رضایت او را خواستار است؟ و یا کسی که بنائی در کنار سیل بسازد که به زودی به ویرانی تبدیل شود و یا خود او به آتش دوزخ سرنگون گردد؟ و الله کسانی را که اشتباه می کنند هدایت نخواهد کرد.» (قرآن، ۹: ۱۰۹)

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾
 «... من دوزخ را با جن و انس پر خواهم کرد.» (قرآن، ۱۱: ۱۱۹)

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ الْخَيْرُ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ، لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ، لَافْتَدَوْا بِهِ وَأُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢٠﴾

«آنهایی که فرمانبردار الله باشند مورد مهر او قرار خواهند گرفت ولی آنهایی که از او نافرمانی کنند هر گاه مالک تمام سرمایه های روی زمین باشند، جایگاهشان در دوزخ خواهد بود که بسیار جای وحشتناکی است.» (قرآن، ۱۳: ۱۸)

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمَ وَفُئِن مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٢١﴾ يَتَجَرَّعُهُ، وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ، وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٢٢﴾

«هر گناهکاری به دوزخ خواهد افتاد و آبی که در دوزخ می آشامد، آب جوشان پلیس چرکین است. او آن آب را بتدریج می گیرد ولی نمی تواند بیاشامد. مرگ از هر سوی به او رو می کند ولی اونمی میرد، زیرا پیوسته باید در عذاب باشد.» (قرآن، ۱۴: ۱۶، ۱۷)

مَنْ كَانَ يُرِيدِ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ، فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا ﴿١٢٣﴾
 «کسی که خواستار این دنیای زودگذر باشد به آسانی آنرا به او خواهیم داد ولی در پایان کار او را به دوزخ می افکنیم و او با خواری و ذلت در آن خواهد سوخت.» (قرآن، ۱۷: ۱۸)

وَرَبِّكَ لَنَحْضُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًا ﴿١٢٤﴾

«سوگند به الله تو که بدون تردید آنها را در یکجا جمع آوری خواهیم کرد و با شیطان محسورشان خواهیم نمود و سپس آنها را با زانوان به آتش دوزخ خواهیم انداخت.» (قرآن، ن، ۱۹:۶۸)

وَتَسُوqُ الشَّيْطَانِ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِذَاءً ﴿٦٨﴾

«وما گناهکاران را مانند چارپایان تشنه که به سوی آب می روند به دوزخ خواهیم راند.» (قرآن، ن، ۱۹:۸۶)

إِنَّهٗمِّن قِيَابِ رَبِّهٖ يُخْرِمَ أَقْبَانًا لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ بِهَآ وَلَا يَحْيٰى ﴿٨٦﴾

«همان که در جایگاه یک گناهکار نزد الله برود وارد دوزخ خواهد شد که در آنجا نه می میرد و نه زنده می ماند.» (قرآن، ن، ۲۰:۷۴)

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ ﴿٧٤﴾

«شما و آنهایی که بغیر از الله کسی را پرستش کنند، سوخت دوزخ خواهند بود، شما نیز بدون تردید به آنجا خواهید آمد.» (قرآن، ن، ۲۱: ۹۸)

سَمَا نِيز بَدُون تَرَدِيدٍ بَهٗ اَنجَا خَوَاهِدِ اَمَد. ﴿قُرْآن، ن، ۲۱: ۹۸﴾

إِنَّا جَعَلْنَا مِنْتَآ لِّلظَّالِمِينَ ﴿٩٨﴾ إِنهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ مِن أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٩٩﴾ طَلَعَهَا كَأَنَّهٗ رُؤُوسَ الشَّيْطٰنِ ﴿١٠٠﴾ فَإِنَّهٗم يَلْكُوْنَ مِنْهَا مِمَّا يَلُوْنَ مِنْهَا الْبُطُوْنَ ﴿١٠١﴾ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوَابِقَ مِمْسِكٍ ﴿١٠٢﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجَعَهُمْ لِإِلَى الْجَحِيمِ ﴿١٠٣﴾ أَذٰلِكَ خَيْرٌ لِّزَلٰمِ شَجَرَةِ الرَّؤْمِ ﴿١٠٤﴾

«در دوزخ به افراد بدون ایمان درخت زقوم دوزخ خورنده خواهد شد. ما آن درخت را بلای جان ستمکاران عالم گردانیدیم. آن درختی است که در ژرفای دوزخ می روید و میوه آن مانند سرهای دیوهاست. اهل دوزخ از میوه آن درخت می خورند و شکم هایشان از آن پر می شود. پس از خوردن درخت زقوم دوزخ به آنها آب جوشان داده خواهد شد. و باز هم در آن دوزخ خواهند ماند.» (قرآن، ۳۷: ۶۲-۶۸)

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا قَبِيْسَ الْمِهَادِ ﴿١٠٤﴾

«آنها در آتش دوزخ که بسیار جای وحشتناکی است خواهند سوخت.» (قرآن، ۳۸: ۵۶)

وَقَالَ الَّذِي فِي النَّارِ لِحِزْنِهٖ جَهَنَّمَ أَذْغَوْا لِيكُم يَخْفِفُ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ ﴿٥٦﴾

«و اهل دوزخ به نگهبانان آن خواهند گفت از الله بخواهید که یک روز عذاب ما را تخفیف دهد.» (قرآن، ن، ۴۰:۴۹)

تَخْفِيفٍ دَهْد. ﴿قُرْآن، ن، ۴۰:۴۹﴾

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُوهُمْ لِآسَمَائِهِمْ الَّتِي بَدَأْتُمْ بِهِمْ لَا يَتَّخِذُونَهَا حُرْمًا ذَلِكَ فِي سُلْطَانِ رَبِّكُمْ ﴿٤٠﴾
 «... آنهایی که از من نافرمانی کنند با خواری وارد آتش دوزخ خواهند شد.»
 (قرآن، ۴۰: ۴۰)

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّتَخِلِّفِينَ ﴿٧٤﴾ لَا يَتَذَكَّرُونَ فِيهَا وَلَهُمْ فِيهَا مَنَاسِكٌ ﴿٧٥﴾
 «گناهکاران در آتش دوزخ جای خواهند داشت. و هیچ از عذابشان کاسته نخواهد شد و امید نجات هم ندارند.» (قرآن، ۷۴: ۷۴، ۷۵)
 وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكُونَ وَالْمُشْرِكَاتُ الظَّالِمِينَ يَا اللَّهُ ظَنَّ السُّوءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السُّوءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٤٨﴾
 «و نیز الله خواست تا همه منافقین و مشرکین را از مرد وزن عذاب کند زیرا به الله بدگمان بودند. در صورتی که بدی از خود آنهاست و الله بر آنها خشم گرفت و دوزخ را که بسیار منزلگاه بدی است جایگاه آنها قرار داد.» (قرآن، ۴۸: ۶)

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَيْنِي ﴿٢٣﴾ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾
 «سپس صدائی فریاد خواهد کرد، (هر فرد بدون ایمانی راه آتش دوزخ بیفکنید. هر کس که مخالف کار خوب بود و برای الله شریک قاتل بود او راه دوزخ بیفکنید.)» (قرآن، ۲۳-۲۴: ۵۰)

يَوْمَ يَقُولُ لِحَبِيبِهِ أَمَّا لَئِن لَّمْ يَنتَهِ عَنِّي فَآذِنِّي بِالْعَنَاءِ ﴿٣٠﴾
 «در آن روز از دوزخ پرسش خواهیم کرد، (آیا پر شدی؟) و دوزخ پاسخ خواهد داد، (آیا بیش از اینهم وجود دارد؟)» (قرآن، ۳۰: ۵۰)

يَوْمَ يُنْفَخُ الْكَوْكَبُ عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ يَوْمَئِذٍ فَسَوْفَ يَدْعُونَ ﴿٤٨﴾
 «روزی آنها را با چهره به سوی آتش دوزخ می کشند، در آن هنگام به آنها خواهیم گفت، (اکنون بچشید طعم آتش را.)» (قرآن، ۴۸: ۵۴)

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكْفُرِينَ فَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٩٤﴾ وَتَضَلَّتْهُ جَحِيمٌ ﴿٩٥﴾
 «نصیب آدم بدون ایمان آب سوزان و جوشان و جایگاهش آتش دوزخ است.»
 (قرآن، ۹۴-۹۵: ۵۶)

وَأَمَّا الْفَالِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾
 «آنهایی که خلاف بکنند، سوخت دوزخ خواهند شد.» (قرآن، ۱۵: ۷۲)
 إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي بَارِئَةِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿١٥﴾

«آنهایی که از اهل کتاب ایمان نیاورند با مشرکین همه جایشان در آتش دوزخ خواهد بود. آنها بدترین افرادند.» (قرآن، ۶: ۹۸)

هَلْ آتَيْتُمْ حَدِيثَ الْغَشِيَّةِ ﴿۱﴾ وَجُودَ يَوْمِ ذِي حِجَّةٍ ﴿۲﴾ عَامِلَةً نَّاصِبَةً ﴿۳﴾ تَضَلُّ نَارًا حَامِيَةً ﴿۴﴾
تُسْفِنُ مِنْ عَيْنِ-اَيْتَةٍ ﴿۵﴾ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ شَرِيحٍ ﴿۶﴾ لَا يَسْمِنُ وَلَا يُغْنِي عَنْ جُوعٍ ﴿۷﴾
«آیا خبر هولناک قیامت را شنیده‌ای؟ آن روز چهره گروهی ترسناک و ذلیل باشد. و همه کارشان رنج و مشقت است. و پیوسته در آتش شعله ور دوزخ در عذابند. و از چشمه آب گرم دوزخ آب نوشند. و خوراک آنها چیزی جز علف بد طعم نیست که با آن طعام نه سیر شوند و نه گرسنگی آنها کاهش یابد.» (قرآن، ۷-۱: ۸۸)

آیه های بالا نماد ناچیزی از ۱۵۰ آیه قرآن است که در باره مجازات های فراسوی پندار و دردهای شکنجه آور و استخوانسوز غیر مسلمانان از آتش دوزخ سخن می گوید. افزون بر آیه های بالا بیش از ۳۶۰ آیه دیگر در قرآن وجود دارد که در باره شکنجه هائی که الله در دنیای پس از مرگ بر بندگانش وارد می آورد داد سخن می دهد. برخی از آیه های بالا نیاز به تفسیر کوتاهی دارند به شرح زیر:

در آیه ۵۶ سوره نساء الله تهدید می کند هر کس از بنده هایش که آیه های وحی او را انکار کند، او را به آتش خواهد افکند و پوستش را کباب خواهد کرد. در باره مفهوم این آیه دست کم دو مورد شایان بررسی وجود دارد. یکی اینکه زمانی که الله در باره آیه های وحی سخن می گوید، هدفش کدامیک از آیه های وحی می باشد؟ آیا هدفش آیه هائی است که به موسی وحی کرده و در تورات به ثبت رسیده یا آیه هائی که به فرزندش عیسی مسیح وحی کرده و یا آیه های قرآن که به محمد وحی کرده است؟ آیا ممکن است پندار کرد که یک «موجود عادی» و نه یک «خدای دادگر» ابتدا پیامبری را با آموزش هائی که بوسیله وحی به او می دهد به رسالت برگزیند و به او فرمان دهد هر کس از آموزش هائی که او بوسیله وحی فرستاده خودداری کند او را نابود کند، سپس پیامبر دیگری را به رسالت برگزیند و به او آموزش دهد هر کس آموزش های پیامبر پیشینش را به کار بندد او را از دم تیغ بگذرانند و آنگاه پیامبر سومی را به رسالت برگزیند و همین روش را دوباره تکرار کند؟ آیا براستی چنین خدائی از یکی از در مانگاه های روانی زمین به آسمان فرار نکرده است؟ دوّم اینکه در جستارهای پیشین گفتیم که الله در قرآن دارای نود و نه

نام می باشد، ولی گویا یکی از آنها از ذهن و خامه نویسنده قرآن، محمد تازی افتاده و آن فروزه «کباب کننده» می باشد که البته فقهای اسلام نیز باید آنرا به نود و نه نام الله بیفزایند، زیرا کسی که هنر کباب کردن پوست بنده های خود و رویانیدن پوست جدیدی به جای آنرا دارد، باید از افتخار نام «کباب کننده» نیز برخوردار گردد.

در آیه ۶۸ سوره مریم، الله به خودش سوگند می خورد که بدون تردید گناهکاران را با زانوانشان به دوزخ می اندازد. با یقین کامل می توان ادعا کرد که تا کنون هیچ مذهب و مسلک و یا فرد مذهبی در درازنای تاریخ جهان خدای خود را مانند محمد اینچنین به خواری و حقارت نکشیده است. در اسلام و قرآن، الله یک موجود مومی است که محمد به هر ترتیبی که بخواهد و برای بر آوردن نیازهایش اراده کند، به آن شکل می دهد. در واقع می توان گفت که این زبان محمد است که در دهان الله و دست های اوست که در آستین وی حرکت می کنند. به همین سبب است که الله در قرآن یک موجود چند شخصیتی و یک خدمتگزار دست به سینه ای است که هر زمانی که محمد اراده کند، برای دستیابی به هدف هایش از ترتیب امور حرمسرا و تعیین نوبت همخوابگی با زنان حرمسرایش تا سوگند خوردن برای مجازات مخالفان خود وجودش را به کار می گیرد و از گفتار موجود اختراعی خود آیه و فرمان برای تازی ها نازل می کند.

مفاهیم آیه های ۳۲ و ۶۰ سوره الزمزم که در بالا ذکر شد، شایسته بررسی است. مفاهیم هر دوی این آیه ها می گویند، در این دنیا هیچ گناهی بزرگتر از آن نیست که کسی به الله دروغ ببندد و مجازات کسی که مرتکب این گناه شود آتش دوزخ خواهد بود. اکنون باید دید مفهوم این آیه ها در باره خود محمد چگونه کاربرد پیدا می کند. مفهوم این آیه ها افرادی را مورد خطاب قرار می دهد که به الله دروغ ببندند و جایگاه زندگی آنها را در دنیای آینده دوزخ به شمار می آورد، ولی اگر جایگاه فردی که به الله دروغ ببندد در دنیای آینده دوزخ باشد، آیا جایگاه شیادی که یک کتاب دروغ های خرافی از قول الله جعل کند چه خواهد بود؟ باید براستی گفت اگر کسی به الله دروغ ببندند جایگاهش در دنیای آینده در دوزخ باشد، جایگاه شیادی که از قول و زبان الله یک کتاب دروغ های خرافی جعل کند جایگاهی است که «داتته الیگری» او و علی بن ابیطالب را در دوزخ مشاهده کرده است که در فصل

هفتم همین کتاب به تفصیل از آن سخن گفتیم.^{۵۷۳}

چکیده آنچه که در این جستار مورد کنکاش قرار گرفت و نیز آیه هائی که ذکر شدند تنها نشانگر آنست که قرآن یک کتاب تهدیدی و تهی از اصول آموزندگی است بلکه این طرز فکر را برای خواننده به وجود می آورد که نویسنده این کتاب یک فرد آلوده به اندیشه های سادیستی بوده است. زیرا به جای اینکه کتاب قرآن به خواننده مسلمان ارزش های اخلاقی آموزش داده و او را به یک زندگی اخلاقی بهتر رهنمون شود در بیشتر آیه ها کتاب قرآن خواننده را تهدید می کند که الله پوست گناهکاران را در آتش کباب می کند، دوزخ را با جن و انس پر می نماید، بدن گناهکاران را پاره پاره می کند و آنها را در آتش دوزخ می اندازد، در دوزخ به آنها آب های جوشان و سوزان متعفن می خوراند و اگر چه از هر گوشه برایشان مرگ خواهد بارید با این وجود نه خواهند مرد و نه اینکه زنده خواهند ماند و اینکه از بدنشان به عنوان سوخت دوزخ بهره برداری خواهد شد. گناهکاران با زانو به آتش افکنده خواهند شد، مانند حیوانات تشنه ای که برای آشامیدن آب می روند آنها را به دوزخ خواهند برد، در دوزخ به آنها خارهای تلخ خورانیده خواهد شد، چهره هایشان به خاک کشیده شده و به همان حالت به آتش دوزخ افکنده خواهند شد و شکنجه هائی همانند آنها در دوزخ به گناهکاران تحمیل خواهد گردید.

برتراند راسل فیلسوف سده بیستم استادانه می گوید: «من براستی نمی توانم فکر کنم کسی که دارای کوچکترین سرمایه ای از احساس و عاطفه انسانی باشد اینچنین در دنیا ترس و ترور ایجاد کند.»^{۵۷۴} گیب نیز می گوید: «فرد مسلمان پیوسته باید از ترس از الله در وحشت بسر ببرد، این مفهوم ترس از الله است که از روی جلد تا پشت جلد کتاب قرآن را پر کرده است.»^{۵۷۵}

با توجه به آنچه که در این بخش به جستار درآمد، می توان گفت که درونمایه

^{۵۷۳} به مطالب صفحه ۳۵۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

^{۵۷۴} Bertrand Russell, *Why I Am not A Christian* (New York: Simon and Schuster, 1957), p. 19.

^{۵۷۵} Hamilton Alexander Roskeen, *Encyclopedia of Islam* (Oxford: 1953), p. 38, quoted in Ibn Warraq, *Why I am not A Muslim*, p. 127.

کتاب قرآن سبب می شود که مسلمانان در سراسر عمر به گونه ای ترس ناخود آگاهانه روانی مذهبی دچار شده و با روانی که این نوع ترس آنرا بیمارگونه می کند زندگی نمایند.

آیا الله دادگر است؟

اگر ما باور داشته باشیم که در دنیای ما خدای دادگری وجود دارد تئوری «پیامبری» نه تنها مخالف دادگری خدا بلکه برخلاف آن نیز می باشد. برای اثبات این دیدمان ما باید نخست به تئوری عدالت و عمل عادلانه نگری بیفکنیم. در فرهنگ لغت Oxford English Dictionary از جمله مفاهیمی که برای واژه Just «دادگری» نوشته شده، عبارتند از: انسانی که از نگر اخلاقی دارای منش نیکوست، انسان با انصاف، هر آنچه با اصول درستی و راستی، حقیقت و خرد و منطق برابری داشته باشد.

بیشتر نویسندگانی که در باره عدل و عدالت سخن گفته اند باور دارند که عدالت عبارت از عملی است که دربر دارنده برابری و یکسان بینی در عمل باشد. حتی هواخواهان فلسفه Utilitarianism «تأمین حد اکثر شادی برای حد اکثر مردم اجتماع» بر این باورند که تحقق ایجاد این فلسفه بوسیله برابر بینی و تساوی گرائی امکان پذیر خواهد بود.⁵⁷⁶ عقیده باورمندان به فلسفه Contractualist «هواخواهان ایجاد قرارداد بر پایه توافق» نیز در باره تئوری عدالت آنست که طرفین قرارداد نباید برای گرفتن امتیاز از یکدیگر با چانه زدن از شرایط موجود به سود خود بهره برداری کنند. به گفته ساده تر هنگامی که دو نفر با یکدیگر قرارداد می بندند باید زیربنای فکری آنها این باشد که بر پایه انصاف و خرد نباید انتظار سود بیشتر برای خود داشته باشند و مهمتر اینکه انصاف و خرد نیز اجازه درخواست سود بیشتر به آنها نخواهد داد.⁵⁷⁷

⁵⁷⁶ John Chapman, "Justice and Fairness," in *Justice*, eds. Carl J. Friedrich and John W. Chapman (New York: Atherton press, 1963), pp. 158-159.

⁵⁷⁷ *Ibid.*

عمل عادلانه عبارت از کرداری است که انسان رفتار و منش خود را با دیگران بر پایه اصول اخلاقی تنظیم کرده و در این راستا آنچنان عمل نماید که نه انتظار کسب سود و مزیت غیر منطقی از دیگری برای خود داشته و نه اینکه خود را در برابر او از فایده و مزیت منطقی محروم نماید. عدالتی را که بر پایه این تعریف متحقق می شود Brian Barry «عدالت بیطرفانه» در برابر «عدالت با مزیت متقابل» نامیده است. مفهوم اصل «عدالت بیطرفانه» آنست که افراد مردم در هنگامی که با یکدیگر وارد داد و ستدی می شوند نباید در باره شرایط آن قرارداد تنها به فکر خود و سود و مزیت خود باشند، بلکه باید سود و منافع طرف متقابل را نیز در نظر داشته و به گفته دیگر شرایط قرارداد را آنچنان برگزینند که دربردارنده سود و فایده برابر برای هر دو طرف قرارداد باشد.^{۵۷۸}

اکنون اگر تئوری هائی را که در بالا در باره عدالت شرح داده شد در باره «خدا» به کار گیریم باید بگوئیم خدائی که از بین میلیون ها نفر از بندگانش یک شترچران نفس پرست و شهوتران را در واپسگراترین سرزمین های این دنیا بر می گزیند و به سایر بندگان خود و حتی نسل های آینده فرمان می دهد از هوس های آرماتنگرایانه چنین فردی پیروی کنند، اگر براستی چنین خدائی در هنجار هستی وجود داشته باشد نه تنها خدای عادل نیست، بلکه چنین خدائی باید روان پریش و دیوانه باشد. آیا کدام خرد و منطقی اجازه می دهد خدائی که یک عرب ستمگر خون آشام را از بین سایر بندگانش بر می گزیند و به فرشتگانش فرمان می دهد به او احترام کنند و خود نیز به او سلام می دهد «عادل» خوانند؟ (قرآن، ۵۶: ۳۳) آیا اگر این خدا نشانی از دادگری می داشت، نمی توانست پیامبرش را از بین هزاران فلاسفه نابغه ای که اینهمه به بالا بردن فراز فرهنگ و ارزش های اخلاقی و انسانی بشریت و همبودگاه بشری خدمت کردند، انتخاب کند؟

آیا متن آیه ۵۰ سوره احزاب قرآن که به محمد استثناً آزادی می دهد هر زنی که خود را در اختیارش قرار می دهد به رختخواب ببرد تا در امور جنسی با عسر و

⁵⁷⁸ Brian Barry, *Theories of justice* (Los Angeles: University of California press, 1989), pp. 7-8.

حَرَجِي روبرو نشود، با اصل «برابری در رفتار» که در بالا شرح داده شد مطابقت دارد؟ هنگامی که الله در متن همان آیه تأکید می کند که مزیت و آزادی بهره برداری از زنان تنها به او داده می شود و نه سایر مؤمنان، آیا متن این آیه الهی و آسمانی با اصول عدالت بشری همخوانی دارد؟ چه رسد به عدالت خداوندی که در قرآن «همه چیز دان، خردگرا و عادل و مهربان» به شمار رفته است.

در آیه ۱۲ سوره المجادله، الله فرمان می دهد که مسلمانان پیش از سخن گفتن با محمد باید به او پول (صدقه) بدهند. در آیه ۱ سوره انفال و آیه ۶ سوره الحشر، الله تمام غنائم (اموالی را که از غارت و چپاول به دست می آید) ویژه محمد دانسته و در آیه ۴۱ سوره انفال یک پنجم غنائم را به محمد ویزگی می دهد. آیا این تبعیضاتی که الله در کتاب آسمانی در باره محمد به کار می برد با اصل «عدالت بیطرفانه» که در بالا شرح داده شد، همخوانی دارد؟ تنوری هواخواهان اصالت قرارداد Contractualist حاکی است که افراد مردم در هنگام عقد قرارداد نباید داد و ستد را تنها از دریچه سود خود ببینند و انتظار دستیابی به سود و مزیت های غیر منطقی برای خود داشته باشند. ولی در قرآن الله محمد گویا حتی از اصول و قواعد اخلاقی که بشر برای داد و ستد با یکدیگر تعیین کرده ناآگاه و واپسگراتر بوده و به بندگانش فرمان می دهد به پیامبرش پول بدهند، افسار او را در زنجارگی آزاد می گذارد و سهم او را از غارت ها و چپاول های مذهبی بیشتر از سایرین تعیین می کند. براستی که چه الله عادل و دادگری!

اگر بر پایه آنچه که در بالا گفته شد، در آیه ها و متون قرآن از عدالت الله نشانه ای مشاهده نمی شود، ولی بر عکس در قرآن و سایر اصول و احکام اسلام متونی وجود دارد که الله به بندگانش آموزش و مشروعیت می دهد تا در برابر سایر بندگانش دست به توطئه و فتنه بزنند. در قرآن و حدیث آیه ها و احادیث بسیاری در اثبات این فراخواست وجود دارد که تنها به ذکر دو آیه به شرح زیر بسنده می شود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحًا فَمَا تَأْمُرُوهُمْ إِلَّا أَنْ يَتَّخِذُوا
لِيُنَالُوا مِنْكُمْ دُونَ الْإِيمَانِ أَتَأْمُرُهُمْ بِالْإِيمَانِ وَأَنْ يُكْفَرُوا؟ أَتَأْمُرُهُمْ بِالْحَقِّ
وَأَنْ يَكْفُرُوا؟ أَتَأْمُرُهُمْ بِالظُّلْمِ وَأَنْ يَبْرُوا؟ أَتَأْمُرُهُمْ بِاللَّيْئِطِ وَالظُّلْمِ
وَأَنْ يَكْفُرُوا؟ أَتَأْمُرُهُمْ بِالْعَدْوِ وَالْجُنُودِ وَالْجُبْنَ وَالْجُنُودِ وَالْجُبْنَ
وَأَنْ يَكْفُرُوا؟ أَتَأْمُرُهُمْ بِالْجُنُودِ وَالْجُبْنَ وَالْجُنُودِ وَالْجُبْنَ وَأَنْ يَكْفُرُوا؟

«ای اهل ایمان، هرگاه با کافرین در میدان کارزار روبرو می شوید به آنها پشت نکنید و از آنها نگریزید. هر کس چنین عملی انجام دهد به خشم الهی گرفتار

نگاهی نو به اسلام

خواهد شد و جایگاهش دوزخ که منزلگاه بدی است خواهد بود، مگر اینکه این کار را به عنوان خدعه جنگی انجام داده و یا بخواهید به گروهی که در جناح دیگر

نبرد می کنند ملحق شوید.» (قرآن، ۱۶-۱۵: ۸)

گذشته از آن، در قرآن الله خود با غرور و افتخار در برابر بندگانش مکر، حيله و نیرنگ به کار می برد. در آیه ۱۸۳ سوره اعراف و در آیه ۴۵ سوره قلم، الله می گوید: «مکر من شدید است.» در آیه ۵۴ سوره آل عمران و آیه ۳۰ سوره انفال الله می گوید که او «مکار» و «مکاری بسیار بد» می باشد.

در حالیکه در قرآن الله چندین مرتبه تأکید می کند که او «مکار، انتقامجو، گمراه کننده، جبّار، متکبر و قهار» و همانند آنها می باشد، روشن نیست که یک هواخواه اسلامی هر اندازه نیز که در دگرگون کردن واژه ها، کلمات و مفاهیم و هنر ترجمه و تفسیر نابغه و استاد باشد چگونه می تواند بگوید که الله عادل است!

در سخن گفتن در باره عدالت الله بسیار شایان توجه است بدانیم که الله در آیه ۱۷۸ سوره اعراف نسبت به بندگان بشر و مخلوقات نامرئی اش جنّ ها تا آن اندازه عادل و مهربان می شود که می گوید، بسیاری از آنها را برای آتش دوزخ آفریده است:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَانُوا لِنَعْمِ بَلْ هُمُ أَصْلُ أُولَئِكَ هُمُ الْقَائِلُونَ ﴿۱۷۸﴾

«ما بسیاری از جنّ ها و افراد بشر را برای دوزخ آفریده ایم. آنها قلب دارند ولی درک نمی کنند، چشم دارند ولی نمی بینند، گوش دارند ولی نمی شنوند. آنها مانند چارپایان و بسیار گمراه هستند....»

براستی که چه الله جانورخو و روان پریشی باید وجود داشته باشد که بسیاری از افراد بشر و جنّ ها را برای آن بیافریند که آنها را در آتش دوزخ بسوزاند. گذشته از آن، الله تا آن اندازه دادگر است که به انسان قلبی دهش می کند که او بتواند بوسیله آن بفهمد، چشمانی می دهد که انسان نتواند بوسیله آنها ببیند و گوشهائی به او ارزانی می دارد که او نتواند بوسیله آنها بشنود. مهمتر از همه این الله عادل از نظر ادب و متانت نیز برای مسلمانان الگویی آسمانی به شمار می رود، زیرا تنها در آیه بالا نیست که بندگانش را «چارپایان» می نامد، در آیه ۸۶ سوره مریم آنها را «چارپایان تشنه ای

۴۵۵

فروزه تهدید کننده قرآن

که به سوی آب می روند،» خطاب می کند، در آیه ۵۰ سوره المذثر آنها را «الاعغ های وحشت زده،» می نامد و در آیه ۶۷ سوره الانبیاء الله به بندگان می گوید، «تف بر شما.» برآستی که تروریست ها و اوباشان مسلمان باید به داشتن چنین الهی به خود بیالند و با جان و دل فرمان هایش را برای نابود کردن فرهنگ و تمدن بشری به مورد اجرا بگذارند.

فصل یازدهم روانشناسی محمد

بشر موجود شگفت انگیزی است، زیرا او توان آفرینش یک حشره را نیز ندارد، ولی خدایان بسیاری را به وجود آورده است.
Essays (1580-88), tr. Charles Cotton and W. C. Hazlil

اللّٰه شادی را دوست ندارد.
(قرآن، آیه ۷۶ سوره قصص)

بازشکافی کامل شرح حال محمد تردیدی باقی نمی گذارد که شخصیت او غیر عادی و بیمارگونه بوده و او از برخی کاستی های روانی رنج می برده است. تردید نیست فردی که دستور دهد هفتصد نفر انسان بیگناه را بدون اینکه هیچ لغزشی مرتکب شده باشند در یک روز گردن بزنند و خود از آغاز تا پایان با غایت خونسردی شاهد این قصایبی بوده و سپس همان شب همسر یکی از قربانیان این کشتار وحشتناک دسته جمعی را با خود به رختخواب ببرد، چنین انسانی را هیچیک از مکاتب روانشناسی عادی به شمار نمی آورد. در فصل اول این کتاب شرح دادیم که پدر محمد پیش از زایش او درگذشت و مادرش هنگامی که او شش سال بیشتر نداشت بدرود زندگی گفت. این رویداد در ساختار روانی محمد تأثیر شگرفی داشت که به انضمام سایر عواملی که چگونگی اندیشه گری، منش و شخصیت او را از حالت طبیعی خارج و ساختار روانی او را بیمارگونه کرد مورد بازشکافی روانی قرار خواهیم داد.

ابتلای محمد به بیماری صرع

Koelle دانشمند شهیر اسلام شناس می نویسد، با توجه به اینکه پدر و مادر محمد عمر درازی نداشتند می توان گفت که از تندرستی نسبی برخوردار نبودند و محمد نیز این فروزه را از آنها به ارث برده است.^{۵۷۹} محمد نیز دست کم خود دو مرتبه به شرح رویدادی پرداخته که از او هام و پندارهای بیمارگونه اش ناشی شده اند. یکی زمانی که در چادر یک زن بادیه نشین بسر می برده و دیگری زمانی که ادعا کرده به مسافرت آسمان ها رفته است. در هر دو مورد محمد اعتراف کرده است که دو مرد سفیدپوش از آسمان به زمین فرود آمده و او را روی زمین خوابانده و از گلوگاه تا بالای شرمگاه او را باز کرده اند.^{۵۸۰} بر پایه شرح حال نویسان محمد، اعترافات تخیلی و وهمی او نشان می دهند که او از بیماری صرع نیز رنج می برده است.

صحیح البخاری به شرح حدیث های بسیاری می پردازد که همه آنها دلالت بر بیماری صرع و یا بیماری های دیگر مغزی محمد می کنند. برای مثال، صحیح البخاری می نویسد: «محمد برخی اوقات بدون سبب نقش زمین می شد.» (صحیح البخاری، جلد پنجم، برگ ۳۰۳). بر پایه نوشته بخاری: «محمد به گونه ناخودآگاه نقش زمین می گشت، در حالیکه چشمانش باز می ماند و به آسمان خیره می شد. زمانی که او از این حالت بیرون می آمد می گفت، (شال کمرم! شال کمرم!) و سپس شالش را به دور کمرش می بست.» (صحیح البخاری، جلد پنجم، برگ های ۱۰۸-۱۰۹). هنگامی که محمد در این حالت روی زمین می افتاد، لب هایش شروع به لرزش می کرد. (صحیح البخاری، جلد اول، برگ ۱۰۵). همچنین او در این حالت صداهائی را می شنید و چیزهائی را می دید که هیچکس دیگر نه آن صداها را می شنید و نه آن چیزها را می دید. (صحیح البخاری، جلد اول، برگ ۲، جلد چهارم، برگ های ۳۰۲-۳۰۳، جلد ششم، برگ ۴۲۰).^{۵۸۱} یکی دیگر از نشانه های محمد در

⁵⁷⁹ Koelle, Mohammed and Mohammedanism, p. 37.

^{۵۸۰} به مطالب صفحه های ۲۰ و ۳۶۲ همین کتاب مراجعه فرمائید.

^{۵۸۱} دیدن و شنیدن چیزهای شگفت انگیزی که در حقیقت وجود ندارند از نشانه های توهمات غیر واقعی بیماران Schizophrenia در هنگام حمله بیماری می باشد.

این حالت آن بود که او بسیار عرق می کرد. (صحيح البخاری، جلد اول، برگ های ۲ و ۳۱۵، جلد سوم، برگ های ۵۰۵-۵۰۴، جلد چهارم، برگ های ۶۸-۶۷، جلد پنجم، برگ های ۳۲۹-۳۱۹).

صرع یک بیماری عصبی است که فرد مبتلا به آن دچار حمله های گاهگاهی می شود. این حمله ها که حالت تشنج در بیمار به وجود می آورد در نتیجه غیر عادی بودن امواج مغزی به وجود می آید. حمله های یاد شده بویژه در نتیجه فعالیت های بیش از اندازه گروهی از سلول های عصبی مغز ایجاد می گردد. این حمله ها به اشکال گوناگون به وجود می آیند که شدیدترین آن با تشنج های سخت همراه بوده و حالات خفیف آن برخی تغییرات ناچیزی در منش فرد مبتلا به وجود می آورند که برای دیگران غیر قابل مشاهده بوده و تنها خود بیمار آنرا حس خواهد کرد. بیماری صرع دست کم حاکی از آنست که در هنگام حمله بیماری، مغز از انجام وظیفه عادی باز ایستاده است. چون تمام اعمال و رفتار انسان از مغز او ناشی می شود، می توان گفت که در هنگام حمله های صرع اندیشه گری و منش انسان به کاستی و بی نظمی خواهند گرائید. یکی از پژوهشگران می نویسد، بیماری صرع با ناتوانی مغزی همراه بوده و در بسیاری از مبتلایان به این بیماری تمایلات جنسی بسیار شدید بوده و سبب خواهد شد که بیمار برای ارضاء تمایلات جنسی خود به برخی اقدامات گستاخانه دست بزنند.^{۵۸۲}

یکی از نویسندگانی که درباره زندگی محمد پژوهش کرده، باور دارد چون محمد دارای بیماری صرع بوده، هر زمانی که به حمله های این بیماری دچار می شده ادعا می کرده است که مورد وحی الهی قرار می گرفته و این موضوع به گونه کلی روی این عقیده که درونمایه قرآن وحی الهی بوده خط بطلان می کشد. این نویسنده می نویسد: «افرادی که در زمان محمد بسر می بردند از این بیماری آگاهی نداشتند، ولی ما امروز می دانیم برخی از اشکال این بیماری سبب خواهد شد که بیمار چیزهایی ببیند و یا مطالبی بشنود که در واقع وجود خارجی ندارند. (این حالات در روانشناسی اوهام بینائی و شنوائی نامیده می شوند). بنابراین می توان گفت که

⁵⁸² Martin G. Blinder, *Psychiatry in Everyday Practice of Law* (Rochester, New York: Lawyers Co-operative Pub. Co., 1973).

متون قرآن به جای اینکه الهامات خدائی باشد که محمد او را الله نامیده، اوهام و پندارهای مردی است که به نوعی از انواع گوناگون بیماری صرع مبتلا بوده و به همین دلیل محمد به توصیه یاران نزدیکش آیه هائی را که ادعا می کرده از سوی الله به او وحی می شده پیوسته به بهانه ناسخ و منسوخ تغییر می داده است.^{۵۸۳}

محمد و عقده حقارت

اندکی پس از اینکه محمد زایش یافت، مادرش آمنه او را به یک زن چادر نشین به نام حلیمه سپرد تا او را در آب و هوای سالم بیابان پرورش دهد. بر پایه نوشته ابن اسحق، مادر محمد به هر یک از زنانی که برای نگهداری کودکان شیرخوار به مکه آمده بودند از جمله حلیمه و شوهرش مراجعه کرد، ولی آنها از پذیرش محمد خودداری کردند. دلیل این امر آن بود که محمد پدر نداشت و هنگامی که زن های یاد شده از این موضوع آگاه می شدند از پذیرش او خودداری می کردند، زیرا معمولاً پدر کودک می بایستی هزینه نگهداری او را می پرداخت. سبب اینکه حلیمه و همسرش سرانجام ناچار شدند، محمد را برای نگهداری بپذیرند این بود که تمام زنانی که برای این هدف به مکه آمده بودند به کودکی دست یافتند، ولی حلیمه و شوهرش در این کار توفیقی به دست نیاورده و نمی خواستند با دوستانشان با دست خالی به بیابان بازگردند.^{۵۸۴}

بدیهی است کودکی که پدرش را پیش از زایش از دست داده و یک زن بیابانی از روی کراهت و بی میلی نگهداری او را عهده دار شده، باید دوره کودکی دردآوری را گذرانیده و داغ حقارت سهمگینی بر روان او نشسته باشد. حلیمه تا سن پنج سالگی از محمد نگهداری کرد و در این زمان وی را به مکه برد و به مادرش تحویل داد، زیرا در نتیجه رفتار شگفت انگیزی که او و همسرش از محمد دیده بودند به این باور

⁵⁸³ Solomon Talbure, *Islam Exposed* (Coral Springs, Florida: Metier Books, 2002), p. 59.

⁵⁸⁴ Gillaume, *The life of Mohammed*, p. 71.

رسیده بودند که به قول خودشان ارواح خبیثه در وجود او خانه گرفته اند. به گونه ای که در شرح حال محمد در فصل اول بیان نمودیم، اندک زمانی بعد مادر محمد درگذشت و پدر بزرگ هشتاد ساله اش عبدالمطلب سرپرستی او را بر دوش گرفت. پس از دو سال و در زمانی که محمد هشت ساله بود، عبدالمطلب نیز درگذشت و عمویش ابوطالب سرپرستی او را عهده دار شد. در این زمان محمد در غایت فقر و محرومیت و ناامیدی بسر می برد. محمد از زمانی که با حلیمه در بیابان بسر می برد تا سن ۲۵ سالگی که با خدیجه ازدواج کرد، در تمام این سال ها در مکه به شغل چوپانی و نگهداری گوسفند، بزغاله و شتر در بیابان ها روزگاری گذراند.

در خلال این سال ها در زمانی که نگوس فرماندار حبشه به مکه حمله کرد ابوطالب بر آن شد تا نیروئی برای رویارویی با او از افراد طوایفی که در حول و حوش مکه بسر می بردند فراهم آورد و محمد برای نخستین بار می بایستی در این ماجری شرکت جوید. ولی محمد به سبب ترس و ناتوانی جسمی و روانی حاضر به شرکت در آن نبرد نبود و سرانجام از ورود در نبرد شانه خالی کرد و این عمل او سبب شد که از آن پس، جوانان مکه او را آدمی بزدل و ترسو بنامند و پیوسته او را بدین سبب مسخره می کردند و به او می خندیدند.^{۵۸۵}

از آنچه که در بالا شرح داده شد می توان به این باور رسید که دست کم تئوری «عقدہ حقارت» آلفرد آدلر دانشمند شهیر روانشناسی جهانی در باره محمد کاربرد داشته و این عقدہ به شخصیت او آسیب رسانده است. در روانشناسی آلفرد آدلر روانشناس مشهور اتریشی و پیروان مکتب او «عقدہ حقارت» عبارت از پاره ای اندیشه ها و احساسات خودکم بینی، ناامنی روانی و سرخوردگی های کوفته شده ای است که با پندارهای حقیقی و یا نادرست همراه بوده و سبب می شود که انسان در برابر امور و مشکلات زندگی خود را در سرشت و ناخود آگاهانه در مانده، بدون چاره و نارسا ببیند.

⁵⁸⁵ Sprenger, *Vie et Enseignement de Mahomet*, quoted in Andre Servier, *Islam and the psychology of Musulman*, trans. A.S. Moss-Blundell (London: Chapman & Hall Ltd., 1924), pp. 45-46.

آدلر بین «عقده حقارت» و «احساس حقارت» تفاوت قائل است. بدین شرح که او باور دارد «احساس حقارت» در اصل غیر عادی نیست، زیرا انسان با احساس حقارت نسبت به دیگری در صدد خودسازی خویش بر می آید و این امر سبب پیشرفت های فردی و پیروزی های انسان می شود. «احساس حقارت» عادی انسان را وادار می کند تا مشکلات زندگی اش را پیروزمندانه حل کند، در حالیکه «عقده حقارت» و تمایلات متراکم شده ای که در نتیجه آنها به وجود می آید برای انسان مشکلات روانی ایجاد کرده و او را از پیشرفت های عادی و رویارویی با مشکلات زندگی باز می دارد.^{۵۸۶} نکته دیگر در این جستار آنست که اگر انسانی که از «عقده حقارت» رنج می برد، زیر فشارهای تمایلات متراکم شده در ضمیر ناخودآگاه قرار گرفته و بخواهد به آنها راه گریز بدهد - بر خلاف «احساس حقارت» که انسان را به بازتاب های سازنده و پیروزی های فردی رهنمون می شود - «عقده حقارت» انسان را وادار به ارتکاب اقدامات وحشیانه، تجاوزگرانه و خونخوارانه خواهد کرد.^{۵۸۷} بر پایه عقیده آدلر عقده حقارت در کودکی به وجود می آید، در سراسر زندگی بنا انسان خواهد بود و ممکن است به بیماری «نوروسیس» *Neurosis* بیانجامد. افرادی که از ناراحتی های وابسته به «عقده حقارت» رنج می برند به گونه کامل خود را وامانده و شکست خورده احساس کرده و از کوشش برای پیروزی در زندگی دست می کشند، ولی مبتلایان به «احساس حقارت» برای جبران کاستی های خود و پیروزی در زندگی دست به تلاش های بیش از حدّ و تجاوزگرانه می زنند. عواملی که زیربنای احساس خود کم بینی را به وجود می آورند عبارتند از: کاستی های جسمی، رفتار غیر عادی پدر و مادر، خوار کردن کودک، ناکامی های دوره کودکی، فقر و تنگدستی و وازدگی گروهی.

هنگامی که روانشناسی آدلر و سایر دانشمندان رشته روانشناسی مورد بررسی

⁵⁸⁶ *Encyclopedia of psychology*, second edition., vol. 2, ed. Raymond J. Corsini (New York: John Wiley & Sons, 1994), p. 243.

⁵⁸⁷ *Longman Dictionary of psychology and psychiatry*, ed., Robert M. Goldenson (New York: Longman Inc., 1984), p. 377.

قرار می‌گیرد، این فکر به وجود می‌آید که گویا آدلر و سایر دانشمندان روانشناسی «عقده حقارت» را با بررسی ژرف و بازشکافی شرح حال و زندگی محمد بن عبدالله نوآوری کرده‌اند، زیرا تمام فروزه‌هایی که دانشمندان یاد شده در باره عقده حقارت شرح داده‌اند، به گونه کامل با زندگی محمد همخوانی داشته و در چارچوب شخصیت او جایی استوار دارند. تردید نیست که محمد در دامان پدر و مادر پرورش نیافته و از اینرو از مهر و محبت آنها محروم بوده، اوضاع و احوال و شرایط بیابان‌هایی که وی سال‌های حساس زندگی‌اش را در آنها گذرانده برای برآوردن نیازهای روانی او بسنده نبوده و دور افتادگی از محیط سالم و سازنده زندگی و پرورش در بین مرتع حیوانات روان او را مجروح و به شخصیتش آسیب رسانده است.

پیازه از نوآوران و مبتکرین روانشناسی کودک که دارای شهرت جهانی است و زیگموند فروید پدر روانشناسی عصر ما هر دو باور دارند، پیش از دوازده سالگی اندیشه‌گری کودک واقعی و غیر سمبولیک است. به گفته دیگر، ضمیر خودآگاه و یا عامل سانسورکننده مغزی کودک پیش از سن دوازده سالگی کامل و رسا نیست و بدینمناسبت کودکان زیر دوازده سال مانند افراد بالغ توان درک منطقی امور و بازشکافی آنها را ندارند و چون ضمیر خودآگاه آنها بدین ترتیب توان انجام وظیفه کامل ندارد، از اینرو ضمیر ناخودآگاه آنها در پهنه مغز حضور داشته و سبب می‌شود که کودک داده‌های پیرامون زندگی را بدون سانسور ضمیر خودآگاه پذیرش کند. گروه دیگری از روانشناسان^{۵۸۸} (Psychodynamic Psychologists) همچنین بر این باورند که اگر چه ما افراد بشر در اندیشه‌گری، تصمیم‌گیری، گزینش داده‌ها و منش و کردار خود آزادی کامل داریم، ولی عواملی که در زمان کودکی در روان ما تأثیرگذار بوده‌اند در تمام عمر در چگونگی اندیشه‌گری و اعمال و منش ما نفوذ دارند. برخی دیگر از دانشمندان روانشناسی بر این باورند که با توجه به اینکه سرشت کودکی و نیاز روانی او مهرجوئی و بویزه بهره‌گیری از مهر و محبت پدر و

^{۵۸۸} روانشناسانی که باور دارند، نیروهای روانی و عواملی که در هنگام کودکی رخ می‌دهند، در اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و منش انسان در هنگام بلوغ تأثیر می‌گذارند.

مادر است، کودکانی که از این داده‌ها محروم می‌شوند، دچار کاستی‌های روانی شده و از رشد کامل عاطفی باز می‌مانند. به گونه کلی عموم روانشناسان باور دارند که چهار عامل در بازداشت رشد عاطفی، کاستی‌های روانی و آسیب خوردگی شخصیت کودکان اثرگذار می‌باشند. این چهار عامل عبارتند از: رفتار پدر و مادر و شرایط و محیط خانوادگی، عوامل بیولوژیکی، کاستی‌های آموزشی، و عوامل فرهنگی اجتماعی.^{۵۸۹}

تئوری‌های روانشناسی شرح داده شده در بالا راهنمای مؤثر و مفیدی در شناخت و درک بُرش روانی و شخصیتی محمد و شرارت‌هایی که او در زندگی‌اش مرتکب شد، به شمار می‌روند. بر پایه تئوری‌های بالا محمد در زمان کودکی از شرایط مناسب و بایسته زندگی محروم بوده، از بیماری صرع رنج می‌برده، تا سن پنج سالگی در بیابان‌ها در چادر یک خانواده بدوی و بیابانی پرورش یافته، از مهر و محبت پدر و مادر محروم بوده، به احتمال زیاد مادر رضاعی‌اش بین او و فرزند اصلی‌اش تبعیض قائل می‌شده و او از شرایط آموزش‌های بایسته محروم بوده است. بدیهی است که مجموع این محرومیت‌ها و کاستی‌ها مغز و شخصیت محمد را بیمارگونه کرده است. باید اعتراف کرد که هر گاه از فرآیند شرایطی که محمد در آن پرورش یافته انسان سالمی به وجود می‌آمد می‌بایستی آنرا به وجود معجزه‌ای مربوط دانست. یکی از تئوری‌های روانشناسی بالا می‌گوید: «نبود مهر و محبت و شرایط بایسته محیطی که کودک برای رشد سالم بدانیها نیاز دارد سبب بیمارگونه‌ی شخصیت او خواهند شد.» و ما می‌دانیم که محمد دست کم هیچگاه از مهر و محبت پدر و مادر بهره نبرده است. کودکی که در دامان پدر و مادر رشد نکند و از مهر آنها محروم بماند طبیعی است که خود را ناخواسته، غیر کافی، وازده، غیر مفید و زائد احساس می‌کند. مجموع این کاستی‌ها و محرومیت‌ها در افرادی که دارای «عقده حقارت» باشند سبب خواهد شد تا برای جبران کمبودهای روانی، عاطفی و شخصیتی در جستجوی قدرت و برتری نسبت به دیگران و دستیابی به جایگاه‌های

⁵⁸⁹ Timothy W. Costello and Joseph T. Costello, *Abnormal Psychology* (New York: Harper Collins Publishers, Inc., 1992), p. 174.

والای اجتماعی برآیند و چون از «عقده حقارت» رنج می‌برند و نه «احساس حقارت» به گونه‌ای که در بالا گفته شد، هنگامی که این افراد به عقده‌های مترکم شده خود راه‌گریز می‌دهند از ارتکاب هیچ نوع جنایت، خونریزی، آدمکشی و قانون شکنی روی گردان نخواهند بود. رویدادهای زندگی محمد بن عبدالله، خونریزی‌ها و کشتارهای دسته‌جمعی او نماد بارزی از الگوی تئوری «عقده حقارت» می‌باشند. محمد با ارتکاب آنهمه شرارت و خونریزی در واقع به تمایلات سرخورده‌ای که «عقده حقارت» او به وجود آورده بودند راه‌گریز می‌داد و بدینوسیله به نوعی حالت ارضای روانی دست می‌یافت.

دیوانگی اخلاقی (Moral insanity)

تئوری روانشناسی «دیوانگی اخلاقی» که «شخصیت ضد اجتماعی» و یا «سیکوپات» نیز نامیده شده بوسیله روانشناس شهیر بریتانیایی J. C. Prichard نوآوری شده است. این تئوری حاکی است که برخی از افرادی که دارای تمایلات کوفته شده روانی بوده و «شخصیت‌های ضد اجتماعی» نامیده می‌شوند، از لحاظ نیروها و عوامل روانی عادی و سالم هستند، ولی ارزش‌های اخلاقی و باورهای معنوی در ذهن و مغز آنها دگرپس شده و از راه اصولی و اخلاقی انحراف یافته و در نتیجه کنترل مغزی در این افراد از بین رفته و یا به سختی آسیب دیده است. افرادی که دارای شخصیت ضد اجتماعی هستند به گونه عادی و با مهارت و زیرکی می‌توانند سخن گفته و حتی با استدلال‌های منطقی و شایسته به اثبات باورها و دیدمان‌های خود بپردازند، ولی در مغز آنها اندیشه‌های فاسد و ویرانگر در تکاپو بوده و آنها توان کنترل اندیشه‌های یاد شده و انجام سلوک و رفتار اخلاقی همراه با نزاکت را از دست داده‌اند.^{۵۹۰}

در سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ Cleckly یکی از روانشناسان برجسته به این نتیجه رسید که «شخصیت‌های ضد اجتماعی» و یا «سیکوپات» از جهت فروزه‌های

⁵⁹⁰ Ibid., p. 171.

غیر عادی روانی به افراد Psychosis «نیمه دیوانه» نزدیکتر از افراد مبتلا به «نوروسیس» هستند. همچنین ثابت شده است که شدت رفتارهای تجاوزگرانه و ضد اجتماعی بیمارهای مبتلا به «سیکوپات» با شدت محرومیت آنها در زمان کودکی و نیز شدت اعمال تجاوزگرانه ای که در محیط اجتماعی آنها وجود دارد همخوانی دارند. به گفته دیگر، هر اندازه که فرد «سیکوپات» در زمان کودکی مورد آزار جسمی و یا محرومیت‌های روانی بیشتری قرار گرفته و نیز در محیط اجتماعی که بسر می برد اعمال خشونت آمیز بیشتر باشد، رفتار و کردار او نیز خشونت بارتر و تجاوزگرانه تر خواهد بود.⁵⁹¹ به گونه یقین می توان گفت که هر دوی این عوامل در زندگی محمد اثری نافذ داشته اند. دلیل این فراخواست آنست که او در زمان کودکی دست کم از نبود مهر و محبت پدر و مادر و ناکامی از برآورده شدن نیازهای روانی اش رنج می برده و در زمانی که ادعای پیامبری نموده، محیط زندگی اجتماعی او از خشونت و اقدامات تجاوزگرانه که از فروزه های طبیعی تازی ها به شمار می رفته سرشار بوده است.

فردی که دارای شخصیت ضد اجتماعی باشد با بیرحمی و سنگدلی مرتکب جنایت و تبهکاری می شود و برای قربانی جنایت خود و سرنوشت دردناکی که بسر او می آورد هیچگونه حساسیت وجدانی ندارد و از کرده خویش نیز ابراز و احساس تأسف و ندامت نخواهد کرد. اگر چه این افراد قادر به تمیز خوب از بد و درست از نادرست می باشند و حتی در باره اصول و ارزش های اخلاقی و انسانی موعظه می کنند، ولی از ارتکاب جنایت هائی که مرتکب می شوند احساس گناه نمی کنند چنانکه گوئی فاقد وجدان انسانی می باشند. ارتکاب جرم هیچگونه تغییر روانی و عاطفی در آنها ایجاد نمی کند بغیر از اینکه زمانی که به دام پلیس می افتند، کمی اندوهناک و افسرده می شوند.⁵⁹² ولی محمد هنگامی که دست به خونریزی و ارتکاب شرارت می زد از اندوه دستگیر شدن در امان بود، زیرا او در جایگاه فرمانروای

⁵⁹¹ Robert W. Rieber, *Manufacturing Social Stress* (New York and London Plenum Press, 1997), pp. 54-56.

⁵⁹² Costello and Costello, *Abnormal Psychology*, p. 172.

مدینه قرار گرفته و افزون بر آن خود را پیامبر الله شناختگری می کرد، دیگر چه رسد به اینکه در نتیجه ارتکاب جنایت هائی که مرتکب می شد به مجازات برسد.

تمام جزئیات کمبودهای روانی و کاستی های وجودی که در بالا شرح داده شد به گونه کامل در عوامل تشکیل دهنده شخصیت محمد و رفتار ستمگرانه ای که او بر ضد شهروندان عرب خود مرتکب شد کاربرد کامل دارند. نگاهی ژرف به جزئیات رویدادهای زندگی محمد روشن می سازد که او از نگر نیروهای مغزی و شایستگی های ظاهری انسانی سرمایه ای کامل داشت. او در فرودگرائی و داوری بسیار کار آزموده بود و حتی رهبری کاردان و توانا به نظر می آمد. او به خوبی می دانست چگونه مغز شهروندان عربش را در جهت خواست های خود افسون و آنها را وادار کند در راستای دستیابی به هدف هایش از او فرمانبرداری نمایند و نیز چگونه سربازانش را در جبهه های نبرد بر ضد دشمنانش برانگیزاند. محمد آنچنان در پشت هم اندازی کار آزموده بود که برای مدت ۲۳ سال توانست وانمود کند با برخی عوامل نادیدنی که او آنها را الله، جبرئیل و جن ها نامید پیوند داشته و با آنها به گفتگو نشسته است. هر زمانی که او مرتکب یک عمل نانسانی بر ضد مخالفانش می شد برای مشروع جلوه دادن رفتار ناجوانمردانه اش بیدرنگ از آسمان و از خدائی که او را الله می نامید به سود خود فرمان می آورد. او به گونه یقین خوب را از بد تمیز می داد، ولی هر زمانی که بر ضد دشمنانش به ارتکاب جنایتی دست می زد گوئی وجدانش از سنگ ساخته شده بود، زیرا کوچکترین بازتابی که نشانگر حالت ندامت باشد در او دیده نمی شد. شرارت های زیر تنها نماد پالیده ای از وجدان سنگی محمد و سنگدلی او در برابر برخی اقدامات وحشیانه ای که بر ضد دشمنانش مرتکب شد به شمار می روند:

در جنگ بدر از دیدن سر بریده دشمنانش آنچنان به وجد و شادی آمد که شگفت سربازانش را برانگیخت. او همچنین دستور داد چند نفر را که تنها مشکوک به اقدامات سیاسی بر ضد او بودند با بیرحمی و سنگدلی اعدام کنند.^{۵۹۳}

دو روز پس از پایان جنگ بدر، در زمانی که محمد و سربازانش از جبهه جنگ

⁵⁹³ William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 513.

به مدینه بازگشت می کردند، در نیمه راه به مدینه محمد دستور داد یکی از اسیران جنگی به نام «اُکبه» اعدام شود. «اُکبه» با نهایت فروتنی آمیخته با التماس اظهار داشت، چرا از بین همه اسیران جنگی او باید اعدام شود؟ محمد پاسخ داد: «زیرا تو دشمن الله و پیامبر او هستی.» «اُکبه» با آهنگ رقت باری فریاد برآورد: «اگر من اعدام شوم، چه کسی از دختر خردسال من نگهداری خواهد کرد؟» محمد با نهایت خونسردی و سخت دلی پاسخ داد: «آتش دوزخ.»^{۵۹۴}

در مورد دیگر در جنگ بدر هنگامی که یکی از سربازان محمد به نام عبدالله سر بریده ابو جهل، دشمن سرسختش را نزد او آورد، محمد با غایت شادی بانگ برآورد: «سر دشمن الله، لا اِلهَ اِلاَّ اللهُ» عبدالله نیز تکرار کرد: «لَا اِلهَ اِلاَّ اللهُ» و سپس سر آلوده به خون ابو جهل را روی پاهای محمد انداخت. او که از شادی در پوست نمی گنجید، فریاد برآورد: «مشاهده سر ابو جهل برای من از مشاهده بهترین شتر در عربستان زیباتر است.»^{۵۹۵}

به گونه ای که در فصل های پیشین شرح داده شد، محمد رئیس یهودیان خیبر به نام کنانه بن ربیع و عموزاده اش را تنها به سبب اینکه جواهرات و تقدینه های طایفه خود را در اختیار او نگذاشتند با زجر و شکنجه کشت و همان شب، همسر او صفیه را با خود به رختخواب برد. دو طایفه یهودی مدینه را از شهر اخراج کرد و اموال و دارائی های آنها را تصاحب نمود و دستور داد مردان سومیین طایفه یهودی را که تاریخ نویسسان شمار آنها را بین ششصد تا نهصد نفر نوشته اند در جلوی چشمانش گردن بزنند و یک روز تمام چگونگی قصابی کردن آنها را با خونسردی تماشا کرد، سپس زنان و فرزندانشان را اسیر و به معرض فروش گذاشت و اموالشان را نیز تصاحب کرد. شرم بارتراز همه اینکه پس از اینهمه جنایات، همسر کنانه بن ربیع را که زیر زجر و شکنجه جان داده بود با خود به رختخواب برد.^{۵۹۶}

در مورد دیگر، زمانی که چند نفر عرب شترهای محمد را ربودند و شتربانش را کشتند، دستور داد دست و پاهای آنها را قطع کنند و چشم هایشان را درآورند و بدن های بدون دست و پا و چشم آنها را در زیر آفتاب سوزان عربستان بیندازند. هنگامی که آنها در حال جان دادن درخواست آب کردند، محمد دستور داد به آنها

⁵⁹⁴ Muir, *Mahomet and Islam*, p. 230; Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 151.

⁵⁹⁵ Muir, *Mahomet and Islam*, p. 227.

⁵⁹⁶ *Ibid.*, p. 514.

آب داده نشود.^{۵۹۷}

سنگدلی های وحشیانه و اقدامات جانورخویانه بالا کافی است ثابت کند که محمد یک «سیکوپات» واقعی و دارای شخصیتی بیمارگونه بود. این فرد از نظر اخلاقی روان پریش و از وجدان انسانی بی بهره بود و برای قربانیان شرارت هائی که مرتکب می شد کوچکترین احساس گناه و یا رحم و شفقتی به خود راه نمی داد.

عقده خود بزرگ بینی محمد (Megalomania)

«عقده خود بزرگ بینی» توهم و پندار خالی از حقیقتی است که در مغز برخی از افراد انسان به وجود می آید و آنها را وادار می کند احساس کنند، دارای فروزه های مهمی هستند که سایر افراد مردم از آنها بی بهره اند و بنابراین آنها باید نسبت به سایر افراد برتری و والائی داشته باشند. وجود این عقده سبب می شود که مبتلایان به آن باور داشته باشند که آنها موجودی شبه خدا و یا شخصیت های بزرگ و استثنائی مانند ناپلئون بناپارت هستند. چنین افرادی احساس می کنند که آنها همه چیز و همه کس بوده و دارای توانائی هائی هستند که سایر افراد فاقد آنها می باشند.^{۵۹۸}

بررسی شرح حال محمد و برش فروزه های روانی او نشان می دهد که شخصیت او به این خصلت غیر عادی روانی نیز آلوده بوده است. ژرف نگری در درونمایه کتاب قرآن نشان می دهد که محمد بسیاری از آیه های قرآن را در راستای ارضای «عقده خود بزرگ بینی» و حس برتری بینی خویش به وجود آورده است. آیه های زیر نمادی از این فراخواست می باشند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا زِعْمًا وَقُولُوا نَسْرًا وَاسْمَعُوا وَاللَّكِبْرِيْنَ عَذَابُ أَلِيمٍ ﴿١٠٤﴾

«ای آنهایی که ایمان آورده اید، هنگام سخن گفتن با پیامبر از ادای واژه های مبهم و غیر مهم خودداری ورزیده و کلماتی به کار ببرید که رعایت احترام او بشود....»

(قرآن، ۱۰۴: ۲)

بَلَاؤَ رَبِّكَ لَا يَأْتِيَنَّكَ حَتَّىٰ يَحْكُمَوكَ بِمَا شِئْتَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَظْمَدُوا بِأَنْفُسِهِمْ حَرَامًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيَسْلُبُوا
تَسْلِيمًا ﴿١٠٥﴾

^{۵۹۷} به مطالب صفحه ۱۱۳ همین کتاب مراجعه فرمائید.

^{۵۹۸} Baker Encyclopedia of psychology, ed., David G. Benner (Michigan: Baker Book House, 1985), p. 737.

نگاهی نو به اسلام

«به الله سوگند آنها زمانی با ایمان به شمار می روند که در تمام امور و اختلافاتشان تو را حاکم کنند و به هر حکمی که تو بکنی اعتراضی نداشته و به گونه کامل از دل و جان فرمانبردار تو باشند.» (قرآن، ۴: ۶۵)

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ مَا أُرْسِلْتُمْ عَلَيْهِمْ خِيَارًا

«کسی که از رسول الله فرمانبرداری کند از خود الله فرمانبرداری کرده است.» (قرآن، ۴: ۸۰)

وَمَنْ يُتَابِعِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ لُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَضَلَّ بِهِمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

«و هر کس پس از اینکه به راست هدایت شد با رسول الله به مخالفت برخیزد و راهی بغیر از اهل ایمان پیش گیرد، او را در همان راه واگذاریم و سرانجام او را به دوزخ افکنیم که بسیار منزلگاه بدی است.» (قرآن، ۴: ۱۱۴)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوا الْإِنَّمَا يُسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ إِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِيُخْرِجَ مِنْهُمْ مَنَّهُمْ وَاسْتَعِيزَ لَهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

«مؤمنان آنهایی هستند که به الله و رسول او ایمان دارند و هر گاه حضورشان نزد رسول لازم آید در پیشگاهش حاضر شوند و تا او اجازه ندهد از حضورش خارج نشوند. آنهایی که از تو اجازه می گیرند به راستی به الله و رسول او ایمان دارند. هنگامی که آنها از تو اجازه می خواهند بی کار خود بروند به هر کس خواستی اجازه بده و برای آنها از الله طلب مغفرت کن و الله آمرزنده و مهربانست.» (قرآن، ۲۴: ۶۲)

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا

«کسی که بخواهد از مهر الله برخوردار شود و از ایمان به روز قیامت بهره بگیرد و پیوسته به یاد الله باشد باید نمونه کامل چنین انسانی را در پیامبر الله جستجو کند.» (قرآن، ۳۳: ۲۱)

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَاقَتَىٰ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَمْرًا إِن تَكُونُ لَهُمْ الْحِزْبُ

«پس از اینکه الله و رسولش در باره امری تصمیم گرفتند، مسلمان بغیر از پذیرش آن هیچ چاره و اختیاری ندارد.» (قرآن، ۳۳: ۳۶)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤَدَّبَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ تَبْطِينٍ إِنَّهُ
 وَلِكَيْ لَئِنْ دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا فَإِنَّا طَعِمْنَاهُمْ بِمَا نَتَشَرُّوهُ وَلَا مُسْتَسْتَسِينَ لِغَيْرِهِ بِئِنَّكُمْ كَانَتْ
 يُؤَدَّبُ النَّبِيَّةَ بَيْتِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَعِجِي مِنَ الْحَقِّ

«ای کسانی که ایمان آورده اید بدون اجازه پیامبر به خانه های او وارد نشوید. زمانی هم که دعوت می شوید، زودتر از وقت حاضر نشوید و به ظروف غذاهای او چشم ندوزید و غذایتان را که خوردید دنبال کار خود بروید. همچنین در خانه های او به گفتگوهای خصوصی نپردازید که این کار پیامبر را آزار می دهد و او شرم دارد شما را از آن آگاه کند ولی الله از شما شرم ندارد....» (قرآن، ۳۳: ۵۳)

لَا الَّذِينَ يُؤَدَّبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٥٤﴾
 «آنهاست که الله و رسولش را آزار دهند، الله آنها را در دنیا و آخرت لعنت خواهد کرد و برایشان عذاب و خواری آماده کرده است.» (قرآن، ۳۳: ۵۸)

إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ
 «آنهاست که با تو بیعت کردند در واقع با الله بیعت کردند....» (قرآن، ۴۸: ۱۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدُمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
 «ای کسانی که ایمان آورده اید بر الله و رسول او تقدم مجوئید....» (قرآن، ۴۹: ۱)

لَا الَّذِينَ يَتَذَوَّبُونَكَ مِنَ الْأَجْرَاتِ أَكْثَرُ هُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾
 «آنهاست که با صدای بلند تو را از پشت حجره ات می خوانند شعور ندارند.» (قرآن، ۴۹: ۴)

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾
 «الله و فرشتگان او بر پیامبر درود، سلام و صلوات می فرستند، ای اهل ایمان شما هم با نهایت احترام همین کار را در باره او انجام دهید.» (قرآن، ۳۳: ۵۶)

آیه هائی که در بالا شرح داده شد، نماد کوتاهی از خودخواهی های محمد و نشانگر شخصیت آلوده به «عقد خود بزرگ بینی» او می باشند که پیوسته خود را از زبان الله خودساخته اش در بالای انسان های دیگر قرار می دهد و حتی الله را ستایشگر خود به شمار می آورد. احادیث اسلامی نیز پر است از موارد بسیاری که او خود را خدا و شبه خدا می نامد. احادیث زیر گلچین پالیده ای از آنها به شمار می روند:

نگاهی نو به اسلام

«محمد گفت، الله پنج مزیت به او داده که به هیچکس دیگری پیش از او این مزایا را دهش نکرده است.»^{۵۹۹}

«الله مؤمنان را خطاب قرار داد و به آنها گفت، (اگر شما می خواهید به الله پیوندید به رسول او نگاه کنید، زیرا او نمونه کامل فردی است که به این موهبت دست یافته است.)»^{۶۰۰}

«پیامبر الله گفت، (به من پنج نام داده شده است: محمد و احمد که مفهوم ستوده دارد، الماهی که بوسیله آن الله کفار را نابود می کند، الحشر به معنی نخستین فردی که در روز قیامت زنده خواهد شد و سایر مردم بعد از من زنده خواهند شد، و همچنین العقب، زیرا پس از من پیامبر دیگری نخواهد آمد.)»^{۶۰۱}

«محمد اظهار داشت، (هر کس از من فرمانبرداری کند جایگاهش در بهشت خواهد بود، ولی کسی که از من نافرمانی کند به بهشت نخواهد رفت.)»^{۶۰۲}

«زمانی محمد دست عمر بن الخطاب را در دست گرفته بود. عمر به او گفت، «با رسول الله! تو برای من از هر فردی در این دنیا عزیزتری بغیر از خود من.» محمد گفت، (به خداوندی که جان من در اختیار اوست، ایمان تو کامل نخواهد شد مگر اینکه مرا از خودت عزیزتر به شمار آوری.) سپس عمر به محمد اظهار داشت، (اکنون اعتراف می کنم که تو برای من از خودم نیز عزیزتری.) محمد با شنیدن اعتراف عمر گفت، (اکنون ایمان تو کامل شد.)»^{۶۰۳}

⁵⁹⁹ *Sahih al-Bukhari*, vol. 1, p. 199.

⁶⁰⁰ *Ibn Ishaq*, p. 467.

⁶⁰¹ *Sahih al-Bukhari*, vol. 4, pp. 483-484; *At-Tabari, The History of at-Tabari*, vol. 9, p. 156.

⁶⁰² *Ibid.*, vol. 9, p. 284.

⁶⁰³ *Ibid.*, vol. 8, p. 408.

«محمد اظهار داشت، (گوش دادن به سخنان من و فرمانبرداری از آنها برای هر کسی الزام آور است. کسی که از من فرمانبرداری کند از الله فرمانبرداری کرده و کسی که از من نافرمانی کند از الله نافرمانی کرده است.) کسی که از رئیس فرمانبرداری می کند از من فرمانبرداری کرده و کسی که از رئیس نافرمانی می کند از من نافرمانی کرده است.»^{۶۰۴}

«محمد اظهار داشت، (الله به من موهبت های فصاحت و بلاغت را در سخنگونی دهش کرده و با انداختن بیم و ترس در قلب دشمنان مرا بر آنها پیروز کرده است و شب گذشته هنگامی که در خواب بودم کلیدهای گنج های روی زمین را در دست های من قرار داده است.)»^{۶۰۵}

«پیامبر الله گفت، (به خداوندی که جان من در اختیار اوست، ایمان هیچیک از شما کامل نخواهد شد مگر اینکه مرا بیش از پدر و فرزندان خود دوست بدارید.) محمد اظهار داشت، (ایمان هیچیک از شما کامل نخواهد شد مگر اینکه مرا بیش از پدر، فرزندان و تمام بشریت دوست داشته باشید.)»^{۶۰۶}

«محمد گفت، (هنگامی که ما وارد پرستشگاه اورشلیم شدیم، ابراهیم، موسی و عیسی و گروهی از پیامبران در آنجا بودند و من در جایگاه امام و آنها پشت سر من به نمازگزارى پرداختیم.)»^{۶۰۷}

هر یک از آیات و احادیثی که در بالا شرح داده شد، کافی است ثابت کند که محمد یک فریگر خود بزرگ بین بود که در بین سایر کاستی های روانی باور داشت که او نسبت به سایر افراد بشر برتر و بالاتر می باشد و با الهام از این احساس خود

⁶⁰⁴ *Ibid.* vol. 4, p. 128.

⁶⁰⁵ *Ibid.* vol. 1, p. 127.

⁶⁰⁶ *Ibid.*, p. 20.

⁶⁰⁷ *Ibn Ishaq*, p. 182.

بزرگ بینی هدفش دستیابی به قدرت در شبه جزیره عربستان و فرمانروائی بر مردم این سرزمین بود. عقده خود بزرگ بینی و احساس جاه طلبی بیش از حد تصور ژرفای ضمیر ناخودآگاه محمد را اشغال کرده و بدین سبب او تلاش می کرد تازی های هم میهنش را وادار کند او را شبیه خدا بدانند. ولی با توجه به اینکه او به تازی ها گفته بود با جن ها دیدار کرده، به هفت آسمان مسافرت نموده و در آسمان هفتم با الله به گفتگو نشسته، تازی ها باور داشتند که او دیوانه شده و به جای اینکه به او احترام بگذارند، ویرا مسخره می کردند. طبری می نویسد، زمانی محمد نزد خدیجه نخستین همسرش رفته و به او گفته است: «من فکر می کنم دیوانه شده ام.»

به هر روی، هنگامی که او بدین ترتیب مورد تهاجم تازی های هم میهنش قرار می گرفت، عقده خود بزرگ بینی اش زخمی می شد و تا زمانی که در جایگاه قدرت قرار نگرفته و قادر نبود از خود بازتابی نشان دهد مجبور بود فشارهای اهانت آمیزی را که بر او وارد می آمد سرکوب کند و در نتیجه این مکانیسم روانی به گونه طبیعی بر حجم عقده روانی اش افزوده می شد، ولی زمانی که قدرت فرمانداری مدینه را در دست گرفت برای انتقام گیری از مخالفین خود و ارضای عقده متراکم شده روانی اش از دست یازی به هیچگونه اقدام خونخوارانه و وحشیانه ای باز نایستاد.

به درستی می توان گفت دلیل اینکه محمد در قرآن آیه های بسیاری آورده که در متون آنها الله به تازی ها توصیه می کند به او احترام بگذارند و از او فرمانبرداری کنند اینست که در زمانی که او در مکه بسر می برد و قدرت حکومتی را لمس نکرده بود، تازی ها گفته هایش را بایی اعتنائی همراه با تمسخر تلقی می کردند و از اینرو او پیوسته با زبان و قدرت الله نادیده کوشش می کرد تازی ها را به فرمانبرداری از خود وادار کند و بدینوسیله به خواست های فشار آورنده عقده خود بزرگ بینی اش خوراک برساند. باید همچنین به این واقعیت وابسته به روانشناسی او توجه داشت که زمانی که تازی ها محمد و ادعاهایش را به سخریه می گرفتند به گونه طبیعی احساس خود بزرگ بینی او جریحه دار می شد و تا هنگامی که به قدرت دست نیافته بود فشارهای اهانت آمیزی را که به او وارد می آمد در ضمیر ناخودآگاهش دفن می کرد که این امر سبب رشد بیشتر عقده خود بزرگ پنداری اش می شد. ولی زمانی که قدرت فرمانروائی مدینه را در دست گرفت، تمایلات کوفته شده ناشی از عقده او سر

باز کرد و او در راستای انتقامجویی از جراحات روانی که به او وارد شده بود به انواع شرارت ها و جنایاتی که در شرح حالش آمده دست یازید. هنگامی که محمد به مدینه فرار کرد مکانیسم روانی عقده خودبزرگ بینی اش نیز تغییر یافت. بدین شرح که اهالی این شهر با توجه به دشمنی دیرینه ای که با ساکنان مکه داشتند او را به حکومت شهر برگزیدند و از این پس او دیگر برای جلب فرمانبرداری تازی ها به آیه ها و توصیه های الله و یا سرکوب کردن فشارهای روانی که به او وارد می شد نیازی نداشت و با کاربرد قدرتی که در دست گرفته بود، باخشونت و خونریزی تازی ها را به فرمانبرداری از خود وادار می کرد و بدینوسیله عقده خود بزرگ پنداری اش را ارضاء می نمود. به همین دلیل آیه هائی که از توصیه های الله برای احترام به محمد و فرمانبرداری از او سخن می گویند بیشتر در سوره های مکی ذکر شده اند.

برای اینکه در یابیم چگونه محمد الله را آلت دست و اراده و وسیله رسیدن به هدف هایش قرار داده و در کوچکترین رویداد بدون اهمیتی به نام او و از قول او آیه نازل میکرد، کافی است تنها به یک آیه در این باره اشاره ای داشته باشیم. بدین شرح که روزی او با گروهی از پیروانش در مسجد نشسته و مشغول گفتگو بود که ناگهان چند نفر از افرادی که در جنگ بدر شرکت داشتند وارد مسجد شدند. با توجه به احترام زیادی که محمد برای سربازانی که در جنگ بدر شرکت کرده بودند به سبب اثر این جنگ در استوار کردن پایه های قدرتش داشت، قاتل بود به آنهایی که در پیش در مسجد حضور یافته و جاهای نشستن را اشغال کرده بودند دستور داد کمی جا باز کنند تا تازه واردین نیز بتوانند در مسجد بنشینند. ولی افراد حاضر در مسجد از این کار خودداری کردند. بیدرنگ او وانمود کرد جبرئیل برایش از سوی الله برای چنین امر مسخره و بدون اهمیتی آیه ای آورد که اکنون آیه ۱۱ سوره مجادله را تشکیل می دهد و شرح مسخره آن چنین است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَسَخَرُوا مِنَ الْمَنَاجِسِ فَاسْتَخَرُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ أَتَى فِئَلُ مَا تَسَخَرُونَ ﴿۱۱﴾
«ای افرادی که ایمان آورده اید، هر گاه در مجالس به شما گفتند جا باز کنید، فرمان الله را اطاعت کنید تا الله بر توسعه شما بیفزاید و هر گاه به شما گفتند از جای خود

برخیزید نیز حکم الله را به اجرا بگذارید....»

بر پایه آنچه در بالا گفته شد در سوره های قرآن و احادیث گوناگون، محمد کوشش می کند از قول الله به تازی ها بگوید، محمد انسان بزرگی بوده و آنها باید جایگاه او را برتر و بالاتر از خود قرار دهند. در هر آیه ای که محمد از الله سخن می گوید اگر نه خود را بالاتر، دست کم در سطح او قرار می دهد. هنگامی که محمد با تازی ها سخن می گوید، به گونه ای که مباحث پیشین گفته شد با گستاخی از آنها می خواهد که او را بیش از خود، فرزندان و سایر افراد بشر دوست داشته باشند. در مورد دیگر، زمانی که در باره مسافرت پنداری اش به هفت آسمان لاف می زند می گوید ابراهیم، موسی و عیسی پشت سر او نماز خوانده اند. تمام این بیهوده سرائی ها از عقده خود بزرگ پنداری او ناشی می شود و این لاف های بیهوده سبب ارضاء احساس عقده متراکم شده او می گردد.

با وجود اینکه عقده خود بزرگ پنداری محمد بسیار حجیم و پیشرفته بود و او از هوش سرشاری بهره می برد، ولی آگاهی ها و درونمایه مغزی اش از یک عرب متوسط سده هفتم میلادی تجاوز نمی کرد. به همین دلیل است که متون قرآن اینچنین پیش پا افتاده، مسخره و خرافاتی نگارش شده است. برای مثال، چنانکه در فصل چهارم این کتاب گفته شد آگاهی های او در باره هیئت و نجوم از افسانه های پوچ و پنداری که مادر بزرگان سالخورده برای سرگرمی کودکان می سازند پیش تر نمی رفته است. او در قرآن می گوید، کوهی به فرمان الله شتر زائید (قرآن، ۵۴: ۲۷). در قرآن و حدیث می گوید، یهودی ها به فرمان الله به بوزینه، موش و خوک ها تبدیل شدند، او اصول و احکام خرافی و واپسگرای اسلام را بالای ارزش های اخلاقی قرار می دهد، از وجود جن، پری، یاجوج و ماجوج، افسانه های غیر پنداری و غیره سخن می گوید. با این مغز بسیار نا آگاه، بچگانه، واپسگرا و خرافات زده، احساس خود بزرگ بینی محمد از حجم زمین و آسمان نیز فراتر می رود و در حدیث می آید که الله این دنیا و آنچه را که در آن وجود دارد به خاطر او آفریده است. چنین فردی، یعنی انسانی که به بیماری صرع مبتلا بوده، به سبب پرورده شدن بوسیله یک زن چادر نشین در شرایط زیر ابتدائی بیابان و نبود مهر و عاطفه ای که هر فردی در زمان کودکی بدان نیاز دارد عقده حقارت در او ایجاد شده، زمانی که قدرت نخستین

ملتی را به دست می گیرد نمی تواند انسان جانور خوئی بیش از آنچه که محمد بوده به بار آورد.

ترکیب عقده های حقارت و خود بزرگ پنداری و مکانیسم روانی آنها در شخصیت محمد

هر یک از عقده های حقارت و بزرگ پنداری که در بالا شرح داده شد می تواند شخصیت انسان را بیمارگونه کرده و او را به شکل یک فرد «سیکوپات» و یا «ضد اجتماعی» در آورد. ولی ترکیب این دو عقده و تراکم آنها در ضمیر ناخود آگاه، وجدان فرد را کرخت و بی اثر کرده و او را به سوی ارتکاب رفتار غیر اخلاقی و ناهنجار گرایش می دهند. بدیهی است که این مکانیسم روانی در باره افراد عادی کاربرد پیدا می کند، ولی هر گاه افرادی که در جایگاه های قدرت قرار دارند به این ناراحتی ها آلوده باشند به گونه ای که به زودی در این باره نوشته خواهد شد، کردار و منش آنها نابخردانه و لجام گسیخته شده و ممکن است به کشتارهای دسته جمعی بسانجامد. محمد انسان روان بیماری بود که به دلائل و فرتودهائی که در زیر خواهد آمد به ترکیبی از هر دو عقده حقارت و خود بزرگ پنداری مبتلا بود.

نبود مهر و محبت پدر و مادر در او ان کودکی و رویهمرفته محرومیت از محیط گرم و نوازشگری که کودک نیاز دارد بوسیله آن تمایلات آرمانگرانه اش را بر آورده سازد و پرورش یافتن در شرایط فقر و تنگدستی در خیمه یک زن بادیه نشین به گونه طبیعی در ساختار روانی و مغزی محمد آثار ویرانگری بر جای گذاشته اند. این شرایط نامناسب و تباهی آور به اعتماد به نفس او آسیب رسانده و رشد شخصیت او را از مسیر عادی خارج کرده اند. هنگامی که کودکی بوسیله فردی بغیر از مادر اصلی اش در شرایط فقر و محرومیت پرورش می یابد و کسی به او محبتی را که برای بر آوردن نیازهای آرمانگرایانه اش نیاز دارد در اختیارش قرار نمی دهد، به گونه طبیعی خواست هایش سرکوب می شوند، عقده حقارت برایش به وجود می آید و در نتیجه احساس ناامنی کرده و خود را بدون ارزش و ناخواسته به شمار می آورد. تمام مکاتب روانشناسی باور دارند که فروزه های شخصیت های غیر عادی و ضد اجتماعی فرآیند محرومیت های زمان کودکی و آسیب های روانی است که در این

دوره به ساختار روانی آنها وارد و در ضمیر ناخودآگاه آنها واپس زده شده و در نتیجه سبب بیمارگونگی شخصیت آنها در زمان بلوغ شده است.^{۶۰۸}

«عقده حقارت» نوعی اختلال روانی است که به سبب محیط و شرایط زندگی و روابط کودک با افرادی که در تماس می باشد به وجود می آید. ولی «عقده خود بزرگ پنداری» یک اختلال روانی کم و بیش ذاتی است که با وجود انسان ترکیب می یابد. نکته شایان توجه در این جستار آنست که هر گاه این دو عقده با یکدیگر در ساختار روانی فردی وجود داشته باشند، «عقده خود بزرگ بینی» و تمایلات برترطلبی «عقده حقارت» را بمراتب وخیم تر خواهد کرد. محمد فردی بود که احساسات و تمایلات خود برتر بینی در ساختار روانی اش شعله می کشید و آرمان داشت خود را برتر و بالاتر از دیگران ببیند و بر آنها سیادت و فرمانروائی داشته باشد، ولی در ژرفای قفس، درماندگی، محرومیت و شرایط محیطی روانفرسا بسر می برد و از اینسرو روز به روز بر تراکم و وخامت گره های در هم پیچیده روانی اش افزوده می شد. هنگامی که او پا به بلوغ و رشد مغزی گذاشت، دو گزینه در برابر او وجود داشت: یکی اینکه به شرایطی که او را فرا گرفته بودند تسلیم شود، با محرومیت هائی که با آنها دست به گریبان بود بسازد و به زندگی وخامت بارش ادامه دهد و یا اینکه برای جبران محرومیت هائی که تا آن زمان تحمل کرده بود و تئوری آن در زبان انگلیسی (Compensation) نامیده می شود بر پا خیزد. این تئوری روانشناسی یک مکانیسم دفاعی روانی است که به گونه آگاهانه و یا ناخودآگاهانه افرادی را که دارای عقده حقارت، نبود اعتماد به نفس و سرخوردگی های اجتماعی و یا جسمی هستند بر آن می دارد تا برای جبران کاستی های یاد شده منش خود را تغییر دهند.

محمد در برابر کاستی های روانی اش مکانیسم بالا را به کار گرفت. بدین شرح که به مجرد اینکه با خدیجه ازدواج کرد و از نگر مالی خود را در خانه یک زن ثروتمند امن یافت، به فکر جبران کردن کاستی های روانی و حل عقده های حقارت و بزرگ پنداری اش برآمد و برای دستیابی به این هدف و انمود کرد الله بزرگترین مقام متافیزیکی جهان او را به پیامبری خود برگزیده است. محمد ادعای پیامبری را

⁶⁰⁸ Costello and Costello, *Abnormal Psychology*, p. 179.

به عنوان یک مکانیسم دفاع روانی برگزید تا جایگاه برتری نسبت به تازی های عربستان برای خود گزینش کرده و تمایلات کوفته شده و عقده های مترکم شده در ناخودآگاهش را ارضاء کند و کاستی های روانی اش را جبران نماید. ولی هنگامی که تازی ها با اهانت و خواری او را واپس زدند بر شدت عقده هایش افزوده شد.

شخصیت فردی مانند محمد که دارای آنهمه کاستی های روانی بود به گونه طبیعی می بایستی به یک «شخصیت ضد اجتماعی» تبدیل می گردید. فروزه های شخصیت های ضد اجتماعی که «سیکویات» نیز نامیده می شوند و در بالا به آنها اشاره شد عبارتند از: قانون شکنی، ربایش اموال دیگران، نزاع و نبرد، تخریب، نادیده گرفتن اصول و موازین اجتماعی، رفتار خشونت بار و غیر منطقی. بدیهی است که با توجه به زیربنای فروزه های یاد شده، رفتار همه مبتلایان به ناراحتی سیکویاتی یکسان نیست.^{۶۰۹} پژوهش های علمی نشان می دهند که بازتاب هیجانی افرادی که دارای شخصیت های ضد اجتماعی هستند خفیف تر از افراد عادی می باشد. آزمایش های جسمی نشان داده اند که بازتاب دستگاه خودکار عصبی این افراد پائین بوده و از اینرو ترس و تشویش و هیجانات آنها کمتر از افراد عادی است.^{۶۱۰} برای مثال، بیشتر مجازات های عادی که سبب ترس و وحشت افراد عادی می شود برای این افراد هیچ به شمار می آید. این افراد میل دارند نیازهایشان بیدرنگ برآورده شود و مجازات هائی که در گذشته دیده اند در بازداری آنها از ارتکاب جرم در زمان جاری و یا آینده هیچ تأثیری نخواهد داشت.^{۶۱۱} برای این افراد سیستم جزائی کشورشان مانند یک در گردان است که انسان از یک سوی آن وارد و از سوی دیگر خارج می شود بدون اینکه هیچ تغییری در آنها به وجود بیاورد.^{۶۱۲} از دگر سو شخصیت های ضد اجتماعی اغلب قادرند وانمود کنند افراد درستکار و راستگوئی هستند تا از دست پلیس، قانون و مجازات بگریزند.^{۶۱۳}

⁶⁰⁹ *Dictionary of Psychology*, rev. ed. (1985), s.v. "antisocial personality."

⁶¹⁰ Costello and Costello, *Abnormal Psychology*, pp. 175-176.

⁶¹¹ *Ibid.*, p. 173.

⁶¹² *Ibid.*, p. 178.

⁶¹³ *Ibid.*, p. 173.

هنگامی که شخصیت های ضد اجتماعی به گونه ناخود آگاهانه مرتکب جرم و قانوں شکنی و تجاوز به حقوق دیگران می شوند از فشارهای روانی عقده های متراکم شده در ناخود آگاهشان رهائی می یابند. دلیل این مکانیسم روانی آنست که با ارتکاب رفتارهای ضد اجتماعی و اعمال تجاوزگرانه این افراد دیگر خود را پائین تر و پست تر از دیگران احساس نمی کنند، زیرا با آسیبی که به دیگران می رسانند به گونه ناخود آگاه از آنهایی که فکر می کنند سبب احساس ناراحتی و رنج و خواری آنها شده اند انتقام می گیرند.

یک مجرم عادی هنگامی که مرتکب جرم می شود، هدفی را در مغز می پروراند که برای مثال، ممکن است دستیابی به پول باشد، ولی یک فرد سیکوپات که مبتلا به کاستی روانی است، رفتار ضد اجتماعی و ارتکاب جرم را بدون هدف و برای دستیابی به ارضای روانی همان لحظه مرتکب می شود. اگر عوامل روانی چنین شخصی برای کشف انگیزه رفتار مجرمانه اش باز شکافی شود، معلوم خواهد شد که در لحظه ارتکاب جرم یک نیروی روانی درونی که سبب رضای خاطر روانی اش بوده، بدون دلیل او را به ارتکاب رفتار مجرمانه گرایش داده است. به همین دلیل فردی که دارای شخصیت ضد اجتماعی باشد قادر نیست بگوید چرا مرتکب جرم شده است. این فرد در واقع به این دلیل مرتکب جرم می شود که از زیر بار فشارهای روانی رهائی یابد و به آرامش نسبی درونی دستیابی پیدا کند.^{۶۱۴}

زمانی که محمد به مدینه فرار کرد و در آنجا قدرت حکومت را در دست گرفت مکانیسم دفاع روانی اش برای ارضای عقده های گره خورده و تمایلات سرکوب شده اش تغییر یافت، بدین شرح که تا این زمان کلمات و فرامین ساختگی الله را برای وادار کردن تازی ها جهت فرمانبرداری از خود به کار می گرفت، ولی از این پس با کاربرد قدرتی که به دست آورده بود به انجام این کار پرداخت. بدیهی است هنگامی که نیروهای ویرانگر سرکوب شده روانی یک شهروند عادی برای ارضاء شدن به تکاپو می افتند، او ممکن است به ارتکاب یکی از اعمال ضد اجتماعی که از فروزه های این افراد بوده و در بالا شرح داده شد دست بزند و اگر در این راستا

⁶¹⁴ Ibid.

بوسیله مقامات حکومتی دستگیر شد قوانین جزائی در باره اش اجرامی شود و او مجازات خواهد شد. ولی هنگامی که فردی در بالای هرم قدرت قرار داشته و بویژه خود را پیامبر خدا بنامد و هر عمل نیک و بدی را که مرتکب می شود ناشی از فرمان خدا به مردم وانمود سازد، دیگر مقام و یا قدرتی در بالای او قرار ندارد تا او را به سبب اینکه مرتکب رفتار ضد اجتماعی می شود مورد مجازات قرار دهد و او آزادانه برای رهائی از فشار نیروهای سرکوب شده روانی اش به نام الزامات قانونی و فرامین الهی بر ضد سایر هموعانش به انواع جرائم و جنایات دست خواهد زد.

رویدادهای زیادی در زندگی محمد رخ داده است که همه حاکی از این واقعیت هستند که او مبتلا به برخی از ناراحتی های روانی بوده و هنگامی که دست به اعمال تبهکارانه می زده فشارهای روانی او کاهش می یافته اند. برای مثال، در جنگ بدر او دستور داد بسیاری از اسیران بیگناه جنگی را بکشند. یکی از آنها فردی بود به نام «الندُر» که بوسیله یکی از سربازان مسلمان به نام «مقداد» دستگیر شده بود. مقداد انتظار داشت پول کلاتی در برابر آزاد کردن الندر دریافت کند. ولی روز بعد از جنگ بدر محمد چشمش به الندر افتاد که بوسیله مقداد به بند کشیده شده بود و دیوانه وار فریاد بر آورد «سر این مرد را بزنید.» و سپس افزود: «یا الله! از تو درخواست می کنم زندانی دیگری به مقداد دهش کنی که سودش برای او بمراتب بیش از الندر باشد.» هنگامی که این سخنان از دهان محمد خارج شد، علی بن ابیطالب بیدرنگ سر الندر را از بدن جدا کرد.^{۶۱۵}

نکته مهم در رویداد بالا اینست که هر گاه محمد یک شهروند عادی می بود و قدرت فرمان دادن کشتن افراد مردم را نداشت، او می بایستی به یکی از هموعان خود زخمی بزند و یا با اقدام به یک رفتار تجاوزگرانه جرمی مرتکب شود تا به فشارهای عقده های سرکوب شده روانی اش راه گریز بدهد و به مرحله خودارضائی روانی دست یابد و سپس نیز بوسیله مأموران اجرای قانون دستگیر و مجازات شود. ولی آنهایی که در بالای هرم قدرت قرار دارند چون قدرتی بالاتر از آنها وجود ندارد می توانند با کاربرد انواع ستمگری ها بر ضد شهروندان کشورشان

⁶¹⁵ Ibn Hisham, p. 458., quoted by Wiliam Muir, *Mahomet and Islam*, p. 230.

به انواع کارهای ستمگرانه دست بزنند و بدینوسیله شورش نیروهای تمایلات سرکوب شده در ژرفای ضمیر ناخودآگاه‌هایشان را آرام کنند و در نتیجه به رضای روانی دست یابند و چون در بسالای هرم قدرت قرار دارند امکان مجازات آنها نیز بوسیله هیچ عاملی وجود نخواهد داشت.

پرفسور مویر می نویسد: «آیه هائی که محمد از سوی الله می آورد، دربردارنده هدف های سیاسی و شخصی او بودند و در راه اجرای خواست های او نازل می شدند و بدتر از همه اینکه اگر چه برخی از کشتارهای وحشیانه دشمنان سیاسی و مذهبی محمد به وسیله خود او انجام نگرفت با این وجود کشتارهای یاد شده داغ شرم آوری بر شخصیت او نشانده است.»^{۶۱۶} مویر ارزشیابی شخصیت محمد را زیر عنوان «ستمگری به دشمنان» ذکر کرده و بدینوسیله تنها کوشش کرده است به شرح برخی از فروزه های روانی او بپردازد، در حالیکه محمد با رفتار ستمگرانه و ناجوانمردانه ای که بر ضد دشمنانش به کار می برد در واقع ناخودآگاهانه در ارضای عقده حقارت خود و خوراک رساندن به عقده خود بزرگ پنداری اش گام برمی داشت. این عقده ها و ناراحتی های روانی حساسیت وجدانی محمد را فلج کرده و او تنها نسبت به دشمنانش ستمگری نمی کرد بلکه این فروزه وحشیانه را در باره افراد بیگناه نیز به کار می برد.

هنگامی که محمد فرمان داد تمام مردان طایفه یهودی بنی قریظه (دست کم هفتصد نفر افراد بیگناه) و وحشیانه قصاصی و زنان و فرزندان آنها اسیر شوند، او دیگر خود را یک کودک یتیم چوپانی نمی دید که به چرانیدن گوسفندان و بزغاله های یک زن بادیه نشین در ژرفای بیابان های سوزان عربستان اشتغال دارد، بلکه خویشتن را یک پیامبرشاهی احساس می کرد که بر شبه جزیره عربستان فرمانروائی می کند و بر شهروندان تازی اش حکم می راند. با ارتکاب آنهمه شرارت ها و خونریزی هائی که محمد خودآگاهانه مرتکب می شد، بیش از اینکه بخواهد پایه های قدرتش را در عربستان استوار کند او ناخودآگاهانه در راستای آرام کردن غلیان فشارهای روانی اش گام برمی داشت. به گونه ای که در صفحه ۱۱۳ همین کتاب شرح داده شد،

⁶¹⁶ Muir, *Mahomet and Islam*, p. 514.

زمانی که یک گروه هشت نفری از بادیه نشین های عربستان شتران محمد را بودند و شتربانش را کشتند، او دستور داد دست و پاهایشان را قطع کنند و چشم هایشان را از حدقه در آورند و زمانی که آنها در حال جان کندن درخواست آب کردند فرمان داد حتی آب نیز در آن حال به آنها داده نشود.

بدون تردید این افراد مجرم و شایسته مجازات بودند، ولی هیچکس نمی تواند بگوید که آنها برای قدرت محمد در عربستان خطر آفرین بودند. او در جایگاه یک فرمانروای عادی اگر می خواست آنها را به مرگ محکوم کند دست کم می بایستی در هنگام جان کندن از آب دادن به آنها دریغ نمی ورزید. ولی هنگامی که دستور داد حتی در حال جان کندن به آنها آب داده نشود، در واقع او با این عمل ستمگرانه و بیمارگونه تمایلات سرکوب شده روانی در ژرفای ضمیر ناخود آگاهش را ارضاء می کرد.

برخی ممکن است فکر کنند که چون فشارهای روانی ناشی از عقده حقارت و تمایلات خود بزرگ بینی و خواست های غیر عادی سرکوب شده انسان سبب می شود که افراد سیکویات مانند محمد ناخود آگاهانه برای ارضاء کردن تمایلاتی که در ژرفای روان ناخود آگاهشان فشرده و دفن شده به ارتکاب اعمال ضد اجتماعی و انحرافی دست بزنند، بنابراین نباید آنها را از نگر حقوقی و جزائی مسئول اعمال خود دانست. در حالیکه بهیچوجه چنین نیست. درست است که روان پزشکان و روانشناسان پیوسته به علت ارتکاب جرم و کجروی توجه داشته و باور دارند که برخی اوقات نیروهای غیر قابل کنترلی که در انسان وجود دارند او را وادار می کنند به ارتکاب جرم و اعمال ضد اجتماعی دست بزنند، ولی باید توجه داشت که برخی اوقات نیروهای غیر قابل کنترلی که از تمایلات کوفته شده انسان بر می خیزند و او را وادار به ارتکاب جرم و جنایت می کنند مربوط به چگونگی «احساسات» فرد لغزشکار هستند و نه «کیفیت» درک او.

دانش جزاشناسی Penology بین «احساس» و «درک» تفاوت می گذارد. هر گاه نیروی «درک» فرد لغزشکار آسیب دیده و او توان تمیز بین خوب و بد را از دست داده باشد و آسیب دیدگی نیروهای مغزی او بوسیله روان پزشکان تأیید شود، دانش جزاشناسی چنین فردی را مسئول اعمال و رفتارش نمی داند. ولی هر گاه

نیروی «درک» فرد مجرم سالم بوده و «احساس» او با افراد عادی مردم تفاوت داشته باشد، دانش جزاشناسی چنین فردی را به گونه کامل مسئول اعمال و رفتارش به شمار می آورد. به همین دلیل، دانش جزاشناسی افراد سیکویات را از نگر حقوقی به گونه کامل مسئول اعمال و رفتارشان می داند، زیرا آنها نه تنها مانند یک فرد عادی می توانند «عمل خوب» را از «عمل بد» تمیز دهند، بلکه حتی می توانند مانند محمد بن عبداللّه در باره اصول و ارزش های اخلاقی با دلایل و برهان های بایسته آموزشگری کنند. ولی افرادی که دارای بیماری سیکوسیس باشند نیروی درکشان آسیب دیده و زیر تأثیر اوهام بینائی و شنوائی گوناگونی قرار می گیرند که آنها را از درک واقعیات زندگی باز می دارد. انسانی که مبتلا به بیماری سیکوسیس باشد، چیزهایی می بیند و یا می شنود که واقعیت نداشته و افراد عادی نه آنها را می شنوند و نه می بینند. به همین دلیل هنگامی که این افراد مرتکب اعمال ضد اجتماعی و جرمگونه می شوند، فکر می کنند ارتکاب آن اعمال عادی بوده و پذیرش اجتماعی دارد. زمانی که این افراد از فشار توهمات گوناگون بینائی و شنوائی رها می شوند و به خود می آیند، اعمال و رفتار جنایت باری را که در زمان حمله توهمات یاد شده مرتکب شده اند مانند افراد عادی زشت و مجرمانه به شمار می آورند.

با توجه به آنچه که گفته شد، محمد یک فرد سیکویات بود، زیرا خوب را از بد تمیز می داد و افزون بر آن به آسانی می توانست از دیگران به سود خود بهره برداری کند، به سادگی با دیگران دوستی گزیند و خود را نماد نیکی، خوش اندیشی و نیکخواهی به دیگران شناختگری نماید. بنابر این تمام شرارت ها و ستمگری هایی را که بر ضد دیگران مرتکب شد تنها برای آن بود که تمایلات کوفته شده اش را ارضاء کند. هنگامی که او مرتکب ستمگری بر ضد دیگران می شد، نمی دانست چرا مرتکب این اعمال می شود، ولی احساس می کرد که دست زدن به آن اعمال او را شاد می کند و وی را به سرحد ارضای روانی می رساند. برای درک بیشتر ساختار روانی محمد بی مناسبت نیست به شناسه یکی از بزهکاران مشهور امریکائی که Gary Gilmore نامیده شده، اشاره ای داشته باشیم. اعمال جرمگونه او نشانگر دو فروزه از مشخصات افرادی است که دارای شخصیت ضد اجتماعی هستند. این دو فروزه عبارتند از: بی هدفی در ارتکاب عمل ضد اجتماعی و جرمگونه و عدم

احساس وجدانی و پشیمانی در ارتکاب جرم بر ضد دیگران. این مجرم مشهور مرتکب قتل شد که به اعدام او انجامید. او درباره انگیزه ارتکاب این قتل با زبان خود به بازجویانش گفت: «با اتومبیل خود وارد یک جایگاه پمپ بنزین شدم و نزد متصدی فروش بنزین رفتم و به او اظهار داشتم تمام پول های نقدی را که در اختیار دارم من تحویل دهد. پس از اینکه او این کار را انجام داد، به وی تکلیف کردم به دستشویی برود. هنگامی که وارد دستشویی شد، به وی دستور دادم زانو بزند و پس از اینکه او دستورم را اجرا کرد، دو گلوله در مغزش خالی کردم. او فرد بسیار فرمانبرداری بود و هر چه به او دستور دادم انجام داد، ولی نمی دانم چرا میل داشتم او را این چنین بکشم.»^{۶۱۷}

اختلالات جنسی محمد

پژوهش های علمی که به تازگی بوسیله دانشمندان علوم اجتماعی به عمل آمده نشان می دهد که بین فروزه های شخصیتی افراد بشر و تمایلات جنسی آنها روابط تنگاتنگ وجود دارد. هنگامی که زندگی جنسی محمد مورد بررسی ژرفگونه قرار می گیرد، هیچیک از مدافعان سرسخت اسلام و محمد نمی توانند انحراف جنسی او را انکار کنند. ذهنیت همگانی، مرد پنجاه و یک ساله ای را که با دختری شش ساله ازدواج می کند منحرف جنسی به شمار می آورد و^{۶۱۸} DSM-IV (1994) آنرا زیر فرنام Paraphilia «انحراف» نامیده است. بر پایه پژوهش یاد شده که به شکل یکی از اصول قانونی دانش روانشناسی در آمده، این انحراف هنگامی به وجود می آید که فردی برای مدتی دست کم بیش از ششماه برای ارضای تمایلات جنسی خود کودکان و یا سایر افراد را تجاوزگرانه و بدون رضایت آنها هدف قرار دهد. برخی از افرادی که مبتلا به این انحراف هستند، تنها گاهگاهی کودکان را هدف ارضای تمایلات

⁶¹⁷ Costello and Costello, *Abnormal Psychology*, pp. 171-172.

⁶¹⁸ *Diagnostic and Statistical Manual of mental Disorders, 4th ed.* (Washington, D.C.: American Psychiatric Association, 2005).

جنسی خود قرار می دهند و در سایر مواقع بدون احساس انحراف زندگی جنسی خود را به گونه عادی گذران می کنند. انحرافات جنسی که بر پایه اصل یاد شده بالا طبقه بندی شده اند از پندارهای جنسی آغاز شده و اعمال واقعی تجاوزگرانه مانند کودک بازی، زنای به زور، خودنمایی جنسی Exhibitionism و چشم چرانی جنسی Voyeurism و غیره را در بر می گیرند.^{۶۱۹}

DSM-IV (1994) انحراف جنسی Paraphilia را به ۸ طبقه بخش بندی می کند که یکی از آنها انحراف جنسی Pedophilia و یا به زبان فارسی «کودک بازی» است. «کودک بازی» یک انحراف جنسی است که فرد مبتلای به آن با تماس جنسی با کودکی که به سن بلوغ نرسیده و آثار جنسی بلوغ در بدنش مشاهده نمی شود، به ارضای جنسی دست می یابد. فردی به ابتلای این انحراف شناخته می شود که دارای ۱۶ سال سن بوده و دست کم با فردی که ۵ سال از او جوان تر است مرتکب عمل جنسی شود. آمار پژوهشی نشان داده است که کودک بازان، قربانیان خود را بیشتر از بین دختران بر می گزینند تا پسران.^{۶۲۰} ما می دانیم زمانی که محمد با عایشه ازدواج کرد، او ۵۱ سال و عایشه تنها ۶ سال داشت. ابن اسحق همچنین می نویسد: «پیامبر الله روزی از نزدیک کودک دختری به نام امل که با سینه روی زمین می خزید عبور می کرد و اظهار داشت، (زمانی که این دختر رشد کند من او را به همسری برخواهم گزید)، ولی عمرش بسر آمد و پیش از اینکه به این کار توفیق پیدا کنند، بدرود زندگی گفت.» آیا شیفتگان اسلام هر اندازه نیز که دارای هنر و آیه بازی و تحریف حقایق باشند، با وجود چنین دلائل و شواهدی می توانند انحراف کودک بازی محمد را انکار کنند؟ یکی از پژوهشگران اسلامی می نویسد: «کودک بازی، تماس جنسی با محارم و زنای به زور نشانه های انحرافی تشنگی برای دستیابی به قدرت و فرمانروائی بر دیگران است. و دلیل آن نبود امنیت روانی است.»^{۶۲۱}

⁶¹⁹ Encyclopedia of Psychology, editor in chief, Alan E. Kazdin, vol. 7 (Oxford: Oxford University Press, 2000), pp. 244-245.

⁶²⁰ Winn, Prophet of Doom, p. 291.

⁶²¹ Ibid., p. 245.

برای اثبات انحراف جنسی محمد، همچنین باید توجه داشته باشیم، زمانی که او دارای ۹ همسر و چندین زن صیغه ای بود، آیه ای آورد که الله به او اجازه ویژه ای داده که هر اندازه که میل دارد می تواند برای خود زن داشته باشد. آیه ۵۰ سوره احزاب در این باره آشکارا می گوید:

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَمْلْنَا لَكَ أَنْ تَزْجِرَ الْهَيْجَةَ أَتَيْتَ الْجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا آوَأَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَتَنَازِعِيكَ وَتَنَازِعَ عَمَلِيكَ وَتَنَازِعَ خَالِكَ وَتَنَازِعَ خَلِيكَ الْهَيْجَةَ هَاجِرًا مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبْتَ قَسَمَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا يَرِئُنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِيَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾

«ای پیامبر! ما زنانی که مهرشان را ادا کردی بر تو حلال کردیم و کنیزانی که الله به غنیمت نصیب تو کرد و ملک تو شد و نیز دختران عقه و دختران خالو و دختران خاله آنها که با تو از وطن خود مهاجرت کردند و نیز زن مؤمنه ای که خود را به رسول بدون شرط و مهر ببخشد و رسول هم به نکاحش مایل باشد که این حکم مخصوص توست دون مؤمنان که ما حکم زنان عقدی و کنیزان ملکی مؤمنان را بیان کردیم. همه این زنان را که بر تو حلال کردیم بدین سبب بود که بر وجود تو در امر نکاح هیچ حرج و زحمتی نباشد و الله را بر بندگان رحمت بسیار است.»

طبری نیز می نویسد:

هنگامی که محمد در آفتاب نشسته و پشتش به خورشید بود، زنی به نام لیلا به او نزدیک شد و به پشت او زد. محمد از هدفش پرسش کرد. لیلا پاسخ داد، (من دختر کسی هستم که با بادر قابت می کند. نام من لیلامی باشد و آمده ام تا خود را در اختیار تو بگذارم.) محمد گفت، (ترا می پذیرم.) لیلا پس از آن به خانه رفت و عملی را که انجام داده بود با پدر و مادرش در میان گذاشت. پدر و مادرش به او گفتند، (تو عمل بسیار زشتی انجام داده ای. تو دختر محترمی هستی، ولی پیامبر الله یک مرد زنیاره است.)^{۶۲۲}

⁶²² At-Tabari, *The History of at-Tabari*, vol. 9, p. 139.

رویدادها و شواهد بالا تردیدی بر جای نخواهند گذاشت که بیمارگونگی شخصیت محمد در منش جنسی او نیز اثرگذار بوده است، ولی برخی از نویسندگان افسون زده اسلامی مانند امیر سید علی و حسین نصر نوشته اند: «ازدواج های محمد ناشی از نفس پرستی او نبوده، زیرا در زمان جوانی هنگامی که شور جنسی او بمراتب توانمندتر بوده او تنها با یک زن که از او بسیار مسن تر بوده گذران می کرده و افزون بر آن زمان درازی از عمرش را در مجرد و دوری از زن گذرانیده است. همچنین در جایگاه یک پیامبر بسیاری از ازدواج های او جنبه سیاسی داشته و به منظور مصالح ساختار اجتماعی عربستان و استوار کردن پایه های دین نوین اسلام انجام گرفته است.»^{۶۲۳} نویسنده دیگری درباره دفاع از زنیاری و انحراف جنسی محمد می نویسد: «می توان گفت که کم و بیش تمام ازدواج های محمد جنبه سیاسی و دیپلماتیکی داشته و نه هدف های شهوانی.»^{۶۲۴}

«برتولت برشت» می گوید: «آنهائی که از حقایق ناآگاه هستند، نادان و افرادی که حقایق را می دانند و از ذکر آنها خودداری می کنند، تبهکارند.» حال باید دید، آیا نویسندگان بالا جزء گروه نخست و یا دوم گفته دانشمند یاد شده می باشند؟ دلائل و فرنوهای بسیاری وجود دارد که بوسیله آنها می توان نوشتارهای دفاعی نویسنده های یاد شده را درباره انحراف جنسی محمد و زنیاری او مردود دانست. از بین آنها تنها به شرح فرنودهای زیر بسنده می شود:

۱- آیا چگونه فرمان الهی در باره اینکه محمد مجاز است با دختران عمه، خالو و خاله و هر زنی که خودش را در اختیار محمد قرار دهد ازدواج کند، می توانسته است در استوار کردن پایه های دین نوین اسلام و ساختار اجتماعی عربستان مفید و مؤثر واقع شود؟^{۶۲۵}

۲- نویسندگان مدافع انحراف جنسی و زنیاری محمد باید می دانستند که او

⁶²³ Hossein Nasr, *Ideals and Realities of Islam* (ABC International Group, 2000), p. 61, quoted by Robert Spencer, *Islam Unveiled* (San Francisco: Encounter Books, 2000), p. 43.

⁶²⁴ Fida Hussin, *Wives of prophet* (Lahore, Pakistan: SH. Muhammad Ashraf, 1983), p. 145.

⁶²⁵ نقل از کتاب:

Spencer, *Islam Unveiled* (San Francisco: Encounter Books, 2000), p. 43.

زندگی خود را وامدار خدیجه و ثروت سرشار او می دانست و با توجه به اینکه خدیجه بانوی بسیار توانمندی بود تا هنگامی که او زنده بود، نه به محمد اجازه پاسخگویی به انحراف نهفته جنسی اش را می داد و نه اینکه محمد جرأت این کار را می توانست پندار کند؟

۳- نویسندگان مدافع محمد نوشته اند، چگونه فهمیده اند که او زمان درازی از آمیزش جنسی با زن ها خود را محروم کرده بوده است؟

۴- باید از نویسندگان اسلام دوست و محمد خواه پرسش کرد، «آیا متن آیه ۵۰ سوره احزاب که می گوید (... محمد مجاز است از هر زنی که خود را در اختیار او قرار می دهد بهره برداری کند...»، دلیل جنون شهوت پرستی محمد نیست؟ و آیا چگونه همخوابگی محمد با زنان گوناگون می توانسته است برای استوار کردن پایه های دین نوین اسلام مؤثر واقع گردد؟»

۵- آیا نویسندگان یاد شده چگونه می توانند کشتن مصفع، کنانه بن ربیع و الحکم، شوهران جویریّه، صفیه و ریحانه و همخوابگی با آنها در شب همان روزی که محمد شوهرانشان را کشت و اموال و دارائی هایشان را تصاحب کرد، توجیه کنند؟ آیا محمد این زن ها را بر خلاف اصولی که خود در قرآن آورده بود که زن طلاق داده شده باید سه ماه و زن شوهر مرده چهار ماه و ده روز عده نگهدارد، در همان شبی که شوهرانشان را کشت به رختخواب نبرد؟ و آیا این اعمال شهوت پرستانه را به منظور مصالح ساختار اجتماعی عربستان و یا استواری اسلام انجام داد؟ پرفسور مویر در باره صفیه به دو نکته اشاره می کند، یکی اینکه صفیه دختر رئیس طایفه یهودی بنی النضیر بود و از نگر زیبایی در سراسر شهر مدینه شهرت داشت و دیگر اینکه چون بیدرنگ پس از کشتن شوهرش محمد او را برای خود تصاحب کرد، می توان گفت که وی شوهر او را بدین سبب کشت که به زن او دست یابد؟^{۶۲} کوله نیز در باره صفیه می نویسد: «هنگامی که نیروهای اسلام به مدینه بازگشت می کردند، در نخستین محلی که پس از حرکت از خیبر توقف نمودند، محمد می خواست با صفیه به بستر برود، ولی او ابرازی میلی کرد و از اینرو محمد نسبت به وی بسیار خشمگین

⁶²⁶ William Muir, *The Life of Mahomet*, 4 vols., vol. IV (London: Biblio Verlag, Osnabruck, 1988), p. 68n.

اختیار می‌گیرد از اجرای تمام آداب و رسوم دینی و مذهبی مانند خواندن خطبه عقد ازدواج، حضور شهود، پرداخت مهریه، نفقه، رعایت مدت زمان عده و همه شرایطی که به قول قرآن در (آیه ۵۰ سوره احزاب) برای سایر مؤمنان بر شمرده، معاف می‌باشد.

تازی‌ها گفته‌ای دارند که می‌گوید: «وَمَهْمَا تَكُنْ عِنْدَ إِصْرِي مِنْ خَلِيقَةٍ وَإِنْ خَالَهَا تَخْفَى عَلَيَّ النَّاسِ تَعْلَمُ» یعنی: «فروزه‌ها و صفات درونی انسان بر خلاف آنچه که او فکر می‌کند بر همگان آشکار خواهد شد.» زمانی که محمد زنده بود موفق شد با بهره‌برداری از فرنام پیامبری و نمایندگی خدا اثر گفته بالا را در باره خود متوقف سازد و زیر پوشش فرنام پیامبر به انواع شرارت‌ها و تبهکاری‌ها دست بزند، ولی از آنجا که حقایق هیچگاه در تاریخ بشر پنهان نمی‌مانند، امروز شناسه راستین او دست کم برای پوشگران درستی و راستی آشکار شده است. بگذارید، خردباختگانی که در غار افلاطون زندگی گیاهوارانه می‌گذرانند، روزگار خود را در ژرفای نادانی، ناآگاهی و خرافه پرستی بسر آورده و فکر کنند که یکی از بزرگ شیادهای تاریخ بشر پیامبر خدا بوده و کتاب سراسر یوج و بیهوده قرآن سخنان مستقیم خداوند بوده و در راستای این ناآگاهی‌ها عمر و نیروهای سازنده خود را بیهوده بر باد دهند.

فصل دوازدهم ارزشیابی شخصیت محمد در تاریخ

حقیقت مذهب را تنها کسی می فهمد که از سرمایه خردتپس شده باشد.
ولتر

به گونه کلی می توان گفت، یکی از فروزه های جدائی ناپذیر هر دین و مذهبی، جزمی بودن آن می باشد. ولی، بر پایه متون بیش از ۶۲۰۰ آیه قرآن و سایر نوشتارهای اسلامی هیچ دین و مذهبی از نگر خودکامگی یارای برابری با اسلام را ندارد. از دگر سو چون در اسلام دین و مذهب دو روی یک سکه هستند، فروزه استبداد اصول و احکام اسلام در تمام شئون ساختار حکومتی این دین کاربرد داشته است. به همین دلیل استبداد دینی اسلام از زمان محمد تا حال کنونی اجازه نداده است، نویسندگان و پژوهشگران همبودگاه های اسلام شهادت و توان ارزشیابی شخصیت محمد و نقد متون قرآن را در خود بیابند. هر گاه نیز گاهگاهی نویسندگان و اندیشمندان این همبودگاه ها سخنی در باره انتقاد از اسلام و محمد بر زبان آورده، بیدرنگ سر خود را در این راه از دست داده اند که بهترین مثال آنها در تاریخ معاصر قتل تاجواتمردانه و وحشیانه روانشاد احمد کسروی و فتوای کشتن احمد سلمان رشدی شهروند یک کشور غیر اسلامی بود. کسروی نیز به گونه ای که از نوشتارهایش بر می آید، هیچگاه از محمد و اسلام لب به سخن نگشود، بلکه او در پی چالشگری بر ضد روحانیت فاسد شیعه گری بود. او حتی مرد ترفندگر، خونریز و زبانه ای چون محمد را «پاکمرد عرب» نامید و در باره علی بن ابیطالب بزرگ

دژخیم اسلام که دستش به خون هزارها نفر افراد بیگناه آلوده بوده و پس از مرگ حرمسراتی از زنان برده و آزاد از خود باقی گذاشت که بیشتر آنها را نمی شناخت (منتهی الآمال، جلد یکم، برگ ۲۴۶ و معصوم دوم برگ ۲۹۲)، نوشته است: «ما علی را دوست می داریم نه برای اینکه اسمش علی می بوده و یا دامادی پیامبر را داشته، بلکه برای اینکه مردی سراپا پاکی می بوده و گردن به خواهش های نفسانی نمی گزارده است.» (بہائیگری، شیعه گری، صوفیگری، برگ ۱۲۹). ولی، در سال های پایانی سده هفدهم که جنبش روشنگری در اروپا آغاز گردید، اندیشه های آزادمنشانه ای که در نتیجه شکوفیدن این دوره پدید آمد، برای پژوهشگران غیر مسلمان این دوره امکانی به وجود آورد تا شخصیت محمد را مورد ارزشیابی قرار دهند. در کتاب Encyclopedia of Islam که مهمترین بنمایه بررسی های وابسته به اسلام و شرق به شمار می رود، Barthelmy d'Herbelot باورهای مذهبی و فکری محمد را زیر فرنام «محمد» به شرح زیر ارزشیابی می کند:

«این محمد، شیاد مشهور و نوآور و بنیانگذار باورها و اندیشه های فاسدی است که نام دین به آنها چسبانیده و ما آنرا اسلام می نامیم. مترجمین و به اصطلاح علمای اسلام تمام فروزه های ستایش انگیزی را که آریان ها، پاول دوستان و سایر بدعتگزاران به استثنای فروزه الهی به عیسی مسیح نسبت داده اند، به این پیامبر دروغین بسته اند...»^{۶۲۹}

شرق شناس بریتانیائی، Humphry Prideaux در باره فروزه های محمد

می نویسد:

«محمد، بر پایه سنت تازی ها که بیشترشان سلاح به دست می گیرند و کم و بیش همه عمرشان را به کشتار، خونریزی و غارت اموال یکدیگر می گذرانند، پخش

⁶²⁹ Quoted in Karen Armstrong, *Mohammed, A Biography of the Prophet* (San Francisco: Harper, 1992), p. 73.

نخست زندگی اش را در شرارت، شهوت، هرزگی، غارت و چپاول اموال و دارائی های دیگران سپری کرد مهمترین دو عامل شخصیت او عبارت بودند از: *جناه طلبی و شهوت*. شور او برای ایجاد یک امپراتوری، نشانگر فروزه نخست و زنان بسیاری را که قربانی هوسرانی هایش کرد، ثابت کننده فروزه دوم او می باشند. و برآستی که این دو فروزه سراسر دین او را پوشانیده اند. در قرآن او کمتر سوره ای یافت می شود که از جنگ و خونریزی برای رسیدن به قدرت امپراتوری، یا آزادی برای زنبرائی و نوید لذت و خوشی در زندگی اخروی، بمنظور ارضای حس شهوترانی، سخن نگفته باشد.^{۶۳۰}

در سال ۱۷۴۱ ولتر در *Mahomet or Fanaticism* از آزاداندیشی معمول در آن دوره بهره گرفت و محمد را نماد تمام شارلاتانهائی به شمار آورد که بوسیله حيله و نیرنگ و دروغ مردم خود را به اسارت مذهب در می آورند و چون افسانه های زشتمایه کهنه را برای تحقق اندیشه های خود کافی نمی یابند، از اینرو با بیشرمی از خود افسانه های تازه ای اختراع می کنند. اندیشه ها و منش محمد حتی شکیبائی «گیبون» را نیز به پایان برد، زیرا گیبون در باره محمد می گوید، او تازی ها را با طعمه غارت و چپاول و زن به دام انداخت. در باره عقیده مسلمانان نسبت به وحی بودن قرآن، گیبون با اعتماد به نفس می گوید، امکان ندارد، یک انسان متمدن و با فرهنگ بپذیرد که قرآن وحی الهی است.^{۶۳۱}

Dagobert Runes از فلاسفه شهیر امریکائی می نویسد:

«سیرت راستین محمد، پس از درگذشت خدیجه، نخستین همسرش آشکار شد ... بر پایه رسوم راستین تازی های بادیه نشین، او کاروان ها را می ربود، به روستاها حمله و یا ساکنان آنها را کشتار می کرد و یا آنها را به اسارت می گرفت. به پیروی

⁶³⁰ Humphrey Prideaux, *The Nature of Impostor, Fully Displayed in the Life of Mahomet* (London: 1708), p. 37.

⁶³¹ Armstrong, *Mohammed, A Biography of the Prophet*, p. 37.

از قاعده بادیه نشین ها، محمد یک پنجم اموالی را که غارت می کرد، به خودش ویزگی می داد. او دستور می داد، دست و پایی رباپسندگان اموالش را قطع کنند، چشمانشان را درآورند، در بیابان رهایشان سازند و همچنانکه در برق آفتاب جوشش آور جان می دادند، به آنها آب ندهند. داستان های ستمگری های محمد برآستی پایان ناپذیر است. زمانی او به پیروانش گفت: (تمام افراد غیر مسلمان را از عربستان بیرون کنید و به هر یهودی که برخورد کردید، او را بکشید.)^{۶۳۲}

«در این دوره از زندگی اش، محمد کمی پیش از یک رئیس قبیله بادیه نشین وحشی به نگر می رسد. گروهی از افرادی که در هرج و مرج و بی نظمی بسر می بردند و به قول نویسندگان پیشین، تگه پارچه های مندرسی را به اطراف خود می پیچیدند تا بدن عربانشان را در لابلای آنها پنهان کنند، دور او گرد آمدند تا در رکاب فردی که خود را پیامبر خدا نامیده بود، نبرد کنند... در سن ۵۱ سالگی او با دختر ۶ ساله دوستش ابوبکر ازدواج کرد. پس از آن سال به سال به زنان حرمسرایش افزود. هنگامی که حرمسرای زنانش پر شد و دیگر گنجایش زنان بیشتری را نداشت، او آنها را در اختیار پیروانش قرار داد. آیه ۲۲۳ سوره بقره قرآنش می گوید: (زنان شما کشتزارهایتان هستند، پس هر گونه که میل دارید، در آنها فرود آید و هر گونه اراده می کنید، به آنها فرمان بدهید.) زمانی فرشته جبرئیل برایش وحی آورد که: (پیامبر بیش از افراد عادی به زن نیاز دارد. مزیت دیگری که جبرئیل برایش مژده آورد، این بود که: (هرگاه یک زن شوهردار خودش را به پیامبر عرضه کند، او می تواند آن زن را در اختیار بگیرد، ولی این کار برای سایر مؤمنان ممنوع است.)^{۶۳۳}»

ارزشیابی پرفسور مویر از شخصیت محمد به شرح زیر است:

«در منش و رفتار محمد نسبت به دشمنانی که با او حاضر به همکاری نمی شدند،

⁶³² Dagobert D. Runns, *Philosophy for Everyone* (New York: Philosophical Library Inc., 1968), p. 76.

⁶³³ Ibn Hisham, p. 553, quoted in . Runns, *Philosophy for Everyone*, pp. 67-68.

شماره آیه قرآن و ذکر سن عایشه از نویسنده است.

هیچگاه بلند نگری و حتی مدارا دیده نمی شد. در جنگ بدر او با مشاهده اجساد کشته شدگان بدون اینکه حتی ظاهر امر را رعایت کند با دیدگانی که در آنها رضایت ستمگرانه مشاهده می شد به وجد و شادی آمد و به گونه عمدی دستور داد، چندین نفر از اسیرانی را که مرتکب هیچ جرمی نشده و تنها نسبت به آنها از نگر سیاسی، شک و تردید وجود داشت، اعدام کنند. رهبر خیبر را به اتهام اینکه محل پنهان کردن جواهرات طایفه اش را فاش نمی کرد، پس از شکنجه های وحشت آور به اتفاق پسر عمویش اعدام کرد و همان شب، همسرش را با خود به رختخواب برد. محمد همچنین با سرسختی دستور داد تمام افراد خانواده دو طایفه یهودی که در مکه ساکن بودند به خارج تبعید شوند و نیز فرمان داد، زنان و کودکان طایفه سوّم مانند دو طایفه پیشین اسیر و در معرض فروش قرار بگیرند و مردان آنها که شمارشان بین ششصد تا هفتصد نفر بود، جلوی چشمانش قصابی شوند و با خونسردی چگونگی اعدام آنها را تماشا می کرد... در سالهای بعد، او نسبت به دوستانش با صمیمیت و حسن نیت رفتار می کرد، ولی منش او نسبت به دشمنانش با حيله و فریب و نیرنگ همراه بود... هنگامی که شهر مدینه بوسیله دشمنانش محاصره شد، او به یکی از پیروان نابکارش به نام نعیم دستور داد بین دشمنانش با دسیسه و دوپهم زنی اختلاف بیندازد و برای اینکه او را به انجام این دسیسه قانع کند به او اظهار داشت: (جنگ بغیر از حيله و دسیسه چیز دیگری نیست). و بدتر از همه ترورهای ناجوانمردانه افرادی است که یا مخالف سیاسی و یا مذهبی او بودند که برخی از آنها به دستور مستقیم خود او و بعضی دیگر با راهنمایی های او و حشیانه کشته شدند و این ترورها داغ ننگ شرم آوری بر شخصیت محمد نشانده است.^{۶۳۴}

«کوله»، یکی از مشهورترین دانشمندان اسلام شناس، می نویسد:

«در حمله به خیبر (محل سکونت طایفه یهودی بنی قریظه)، محمد مرتکب

⁶³⁴ Muir, *The Life of Mohammad*, pp. 513-514.

عمل غیر شرافتمندانه ای شد که می‌تواند از فروزه های یک فاتح ناجوانمرد به شمار آید و نه سرشت پیامبری که باید دارای مغز آسمانی و الهی باشد. بدین شرح که بین زنائی که در یکی از نخستین دژهای خیبر به دست مسلمانان افتاد، زنی بود به نام صقیه، رئیس دختر طایفه بنی النضیر و بهمین مناسبت می‌توان گفت که شاید محمد او را در پیش دیده بوده و با چهره او آشنا بوده است. محمد، شوهر او کنانه بن ربیع^{۶۳۵} را متهم کرد که بخشی از جواهراتش را پنهان کرده و چون به محل پنهان کردن جواهراتش نزد محمد اعتراف نکرد، از اینرو به دستور او ستمگرانه زیر شکنجه های وحشیانه کشته شد. هنگامی که صقیه و برخی دیگر از زنان اسیر را نزد محمد می‌بردند، آنها در بین راه به جسد های شوهران و منسوبان کشته شده خود برخورد کردند و به گونه طبیعی به شیون و زاری پرداختند. زمانی که محمد آنها را در این حالت مشاهده کرد، اظهار داشت: (این جانوران را از نزد من دور کنید)، ولی صقیه را نزد خود خواند و بر پایه رسم تازی ها ردای خود را بر سر او انداخت. مفهومی این عمل محمد آن بود که صقیه از آن پس به حر مسرای او تعلق دارد.

بر پایه مقررات دینی که محمد خودش آورده بود، زنان اسیر یاد شده تنها پس از گذشت سه ماه از زمان از دست دادن شوهر می‌توانستند با دیگری زناشویی کنند، ولی شور جنسی و شهوانی پیامبر خدا به اندازه ای نیرومند بود که تاب شکیبائی این مدت را نداشت و در همان محلی که شوهر و دوستان صقیه چند روز

^{۶۳۵} در حمله ای که محمد به یهودیان شهرک خیبر کرد، ساکنان قلعه الخاموس به شرط اینکه تمام اموال و دارائی های خود را به محمد واگذار کنند مجاز شدند محل سکونتشان را ترک گویند. سپس محمد رهبر یهودیان خیبر «کنانه بن ربیع» و عموزاده اش را متهم کرد که به اصول پیمان یاد شده عمل نکرده و جواهرات و نقدینه هایشان را پنهان کرده و به او تحویل نداده‌اند. محمد بویزه کنانه بن ربیع را متهم کرد که جواهراتی را که وابسته به همسرش صقیه بوده که پدرش در کشتار دسته جمعی یهودیان بنی قریظه کشته شده است پنهان کرده و بر خلاف قولی که داده به او تحویل نداده است. با توجه به اینکه کنانه بن ربیع و عموزاده اش هر دو اظهار داشتند که دارائی خود را در راه آماده کردن یهودیان برای شرد هزینه کرده و از آنها دیگر چیزی برایشان باقی نمانده، محمد دستور داد زیر شکنجه از آنها محل پنهان کردن جواهرات و نقدینه هایشان را اعتراف بگیرند و این کار را تا آن اندازه ادامه دادند که هر دوی آنها زیر شکنجه جان سیردند. آنگاه محمد فرمان داد سرهایشان را از بدن جدا کردند.

ارزشیابی شخصیت محمد در تاریخ ۴۹۹

پیش کشته شده بودند، او را به حجله برد... روش غیر شرافتمندانه و ستمگرانه محمد در نادیده گرفتن احساس زنی که نزدیک ترین منسوبینش به وسیله او کشته شده اند، یک داغ تنگی پاک ناشدنی بر شخصیت او نشانده است. شرح حال نویسان محمد، برای اینکه این داغ تنگ را کم رنگ تر سازند، دلیلی برای جانورخونی محمد اختراع کرده و نوشته اند، صقیه خود با میل و علاقه داوطلب همسری او شده است.

ابن اسحق به شرح رویدادی پرداخته که نشان می دهد در آغاز ظهور اسلام راست گوئی و درست کرداری بین تازیان بسیار نایاب بوده و از دگر سو، این رویداد نشانگر آنست که محمد خود فاقد هرگونه ارزش های اخلاقی بوده و رواج اخبار دروغ و نادرست و زشتکاری را مجاز می شمرده است. شرح رویدادی که ابن اسحق در این راستا نقل کرده آنست که پس از تسخیر خیبر، یکی از پیروان محمد به نام (حجاج بن ایلات)، از محمد اجازه می خواهد به مکه برود و وامهائی را که برخی از ساکنان آن شهر به او بدهکار بوده اند دریافت کند. پس از اینکه محمد با درخواست او موافقت می کند وی می افزاید: (آیا من می توانم برای دریافت بستانکاری هایم از ساکنان مکه به آنها دروغ بگویم؟) محمد نه تنها او را از این کار غیر شرافتمندانه منع نمی کند، بلکه به او می گوید: (هرچه میل داری و به سود توست می توانی به آنها بگویی.)^{۶۳۶}

David Frawley در Arise Arjuna در باره محمد مینویسد:

«بنیانگذار دین اسلام شترچرانی بود به نام محمد که شخص بسیار شریری بود و صدها نفر را خود کشت و به پیروانش نیز آموزش داد همان کار را انجام دهند. او نسبت به هر کسی که از الله انتقاد می کرد، با خشونت رفتار می نمود... او باور داشت که در صورت نیاز، دین نوپایش را باید با خشونت گسترش دهد و در این

⁶³⁶ Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 183-184.

راستاً او به پیش از ۸ نبرد دست زد. پس از اینکه محمد از مکه به مدینه فرار کرد، او به کاروانزنی پرداخت و به کاروان هائی که به مکه می رفتند حمله کرد و کالاهای آنها را ربود. او به عنوان فرمانده ارتشی که به وجود آورده بود، خود هم در نبردهای تهاجمی و هم تدافعی شرکت می کرد و در یکی از آنها به سختی زخمی شد. محمد مخالفانش را دستگیر می کرد و در برابر دریافت پول آنها را آزاد می نمود. او هفتصد نفر از یهودیان تیره بنی قریظه را دستگیر کرد و به عنوان اینکه نمی تواند به یهودی ها اعتماد داشته باشد، همه آنها را از دم تیغ گذرانید. هر آینه اگر کسی با او به مخالفت بر می خاست، او با کشتن وی بوسیله پیروانش موافقت می کرد. (برای مثال، عصما زن چکامه سرائی که در مکه از محمد انتقاد می کرد، به دست یکی از پیروانش به نام عمیر کشته شد.) قوانین و مقررات اسلامی که محمد به وجود آورد، مانند قطع دست و پای مجرمینی که مرتکب جرم شده اند، شامل مواردی است که مانند بیشتر قوانین قرون وسطائی، دنیای جدید آنها را بسیار ستمگرانه به شمار می آورد.^{۶۳۷}

Wilson Cash در باره محمد، می نویسد:

«محمد، دارای کاستی های شخصیتی بسیاری بود که در آن زمان بین همه تازی ها معمول بود، ولی گاهی اوقات او به اعمالی دست می زد که حتی برابر ارزش های اخلاقی آن زمان نیز بسیار نکوهیده و شرم آور بود. برای مثال، زمانی که او با همسر جدا شده از پسر خوانده اش ازدواج کرد، مرتکب عملی شد که تا آن زمان بین تازی ها معمول نبود، ولی محمد از دست زدن به این عمل شرم آور بیمی به خود راه نداد و برای اینکه جلوی هر انتقادی را نسبت به این اقدام غیر اخلاقی بگیرد آیه ۳۷ سوره احزاب را نازل کرد که در آن آیه الله می گوید: (هنگامی که زید به انجام طلاق همسرش میادرت کرد، ما او را به عقد ازدواج تو در آوردیم تا ازدواج با همسر پسر خوانده جرم به شمار نیاید.) ... در پایه محمد را باید انسانی دانست که دارای فروزه های خشونت و خونریزی و غارت و چپاول اموال افرادی که در میان آنها پسر می برد، بود در اقدامات جنگی او از پیروانش بمراتب

⁶³⁷ David Frawly, *Arise Arjuna* (New Delhi, India).

ارزشیابی شخصیت محمد در تاریخ ۵۰۱

متجاوزتر بود. تاریخ نویسان، به شرح موارد بسیاری پرداخته اند که او یکی پس از دیگری طوایف گوناگون را مورد حمله و هجوم قرار می داد. حمله و هجوم او به طایفه ای که در خیبر بسر می بردند، بزرگترین دلیل این گفته است. زمانی که تازی ها در کشمکش های درون قبیله ای با یکدیگر نبرد می کردند، هیچگاه به نخل های خرمای یکدیگر آسیبی وارد نمی آوردند، ولی بر پایه نوشتار ابن اسحق، قدیمی ترین شرح حال نویس محمد که خود مسلمان بود، او این قاعده را نیز زیر پا گذاشت و نخل های خرمای طایفه بنی النضیر را قطع کرد و آنها را به آتش کشید. یکی دیگر از مواردی که محمد را به سختی مورد انتقاد قرار داده، رفتار او در جنگ ها با زنان بوده است. برابر آنچه که تاریخ نویسان نوشته اند، او مرتکب شرارت هایی شده که بسیار شبیه جنایاتی است که امپراتوری عثمانی نسبت به ارمنی ها مرتکب شد، به گونه ای که می توان گفت امپراتوری عثمانی جنایاتی را که نسبت به ارمنی ها مرتکب شد، از شرارت های محمد برداشت کرده بوده است. او قاعده ای به وجود آورد که اسارت زنهای شوهردار در جنگ ها حکم بطلان ازدواج آنها را با شوهرانشان دارد. شرارت هایی که او در جنگ ها مرتکب شده عبارت بوده اند از، کشتن ستمگرانه و وحشیانه اسیران جنگی با کمال خونسردی، شکنجه و آزار اسیران جنگی برای فاش کردن محل پنهان کردن جواهراتشان و کشتار افرادی که در شرایط در امان بودن به مدینه مسافرت می کردند.^{۶۳۸}

Craig Winn می نویسد:

محمد، شریک ترین فرد روزگار و الله ستمگرین خدائی است که تا کنون توانسته است در پندار بشر وجود پیدا کند. قرآن پژوهین ترین کتابی است که تا کنون به رشته نگارش درآمده و اسلام منفورترین و بدترین نیرنگی است که به بشر تحمیل شده است... و با همه شرارتی که «خدای» اسلام دارد، پیامبران حتی از خدای آنها ناپاک تر است. پالیده فروزه های محمد عبارتند از: دارا بودن روانی

⁶³⁸ William Wilson Cash, *The Expansion of Islam* (London: Edinburgh House, 1928), pp. 17-19.

پلید، تمسایل به خودکشی، اقدام به شهادت دروغ، ایراد سخنان نفرت آور، دادن و گرفتن رشوه، انحسراف جنسی کودک بازی، راهزنی، برده فروشی، همخوابگی با محارم، همخوابگی به عنف، زجر و شکنجه دادن دیگران، کشتار دسته جمعی، نبرد خواهی، دزدی نوشتارهای دیگران، زنیارگی، تبعیض جنسی و بقیه فهرست را خود پر کنید.^{۶۳۹}

Ernest Renan تاریخ دان و نویسنده برجسته فرانسوی، می نویسد:

مسلمانان نخستین قربانی های اسلام هستند. در مسافرت های زیادی که من در شرق انجام داده ام، مشاهده کرده ام، بنیادگرایی از گروه کوچکی از افراد خطرناکی ناشی می شود که دیگران را بوسیله ترور و ادار به انجام فریضه های مذهبی می کنند. بهترین خدمتی که می توان نسبت به یک مسلمان انجام داد، اینست که او را از بند اسلام نجات داد.^{۶۴۰}

محمد خود در گفتارش اعتراف می کند که وجود ناسره ای بیش نیست

آنچه که در زیر می آید، برگردان واژه به واژه از احادیث صحیح البخاری است:

ز حدم نقل کرده است: «بین ما و تیره جارم پیوندهای دوستانه وجود داشت و ما روزی در حضور ابوموسی اشعری بودیم. ابوموسی اشعری با بشقابی که جوجه ای در آن نهاده شده بود، به پذیرائی پرداخت. بین افرادی که در آن جمع حضور داشتند، مرد سرخ چهره ای بود که از نزدیک شدن به بشقاب خودداری کرد. ابوموسی به او گفت: (بفرمائید از آن خوراک میل کنید، زیرا من مشاهده کرده ام پیامبر الله نیز از این خوراک میل می کرد.) آن مرد گفت: (من مشاهده

⁶³⁹ Winn, *Prophet of Doom*, pp. v-vi.

⁶⁴⁰ Quoted in Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*.

کرده ام که این حیوان از خوراک های پلید تغذیه می کند و از آن پس از خوردن آن خودداری ورزیده ام.) ابو موسی گفت: (اجازه دهید داستانی برایتان بگویم. زمانی من با گروهی از اشعریون به دیدار پیامبر الله رفتم. او به تقسیم شترهائی که به زکات واپسته بودند اشتغال داشت و خشمگین به نگر می رسید. ما از او درخواست کردیم شتری را در اختیار ما بگذارد تا از آن سواری بگیریم، ولی او سوگند خورد که هرگز چنین کاری را نخواهد کرد. در این هنگام شترهائی دیگری را که عنیمت گرفته شده بود، برای پیامبر الله آوردند. او دوبار پرسش کرد، اشعریون کجا هستند؟ و سپس ۵ شتر سفید که دارای کوهان های بزرگی بودند در اختیار ما گذشت. ما شترها را تحویل گرفتیم و از آنجا خارج شدیم. پس از اینکه ما کمی راه پیمودیم متوقف شدیم و من به همراهانم گفتم، گویا پیامبر الله سوگندی را که خورد که به ما شتر ندهد، فراموش کرده است. بنابراین، ما باید این موضوع را به یاد پیامبر الله بیاوریم تا زمانی متوجه ما نشود. آنگاه ما نزد او بازگشتیم و من موضوع را به یاد او آوردم. او گفت، این الله است که خواسته است شما آن شترها را در اختیار داشته باشید. شما باید بدانید که اگر من سوگندی یاد کنم و پس از آن وادار شوم دست به عملی بزنم که مخالف سوگند می باشد، این کار را انجام خواهم داد و در برابر شکستن سوگندم کفاره خواهم پرداخت.^{۶۴۱}

این حدیث آشکارا نشان می دهد که محمد از هرگونه ارزش اخلاقی، درستی گفتار و پاک اندیشی تهی بود و با این رویداد، خودش اعتراف می کند که انسانی شایسته اعتماد نبوده و در واقع ارزش انسانی او در فراز یک فرد شید نهاد می باشد. تبهکاری هائی که این مرد مرتکب شد و سخنان ناروایی که بر زبان آورد و رویدادهای شرم آور سراسر زندگی او نشان می دهد که ادعایش در باره اینکه او رسالت الهی داشته و قرآنش وحی الهی است، دروغ بزرگی بیش نیست.^{۶۴۲}

⁶⁴¹ Sahih al-Bukhari, vol. 2, pp. 308-309.

⁶⁴² Winn, Prophet of Doom, p. 1.

فرسنگ واژه های فارسی

خلالوش: فتنه، غوغا
خلجان: لرزیدن، تکان خوردن
خودکامه: مستبد، دیکتاتور

دُزخرد: نابخرد
دُزهادی: بد نهاد
دگردیس: مسخ، بد شکل، دگرگون
دیدمان: نظریه، تئوری

راکاره: هرجائی، روسپی
راستا: سطح

ژاژخا: بیهوده گو، یاوه سرا

سپند: مقدس

سالوک: دزد، راهزن

شمیده: ازهم پاشیده
شید سرشت: ترفندکار فریبگر
شید نهاد: ترفند کار، فریبگر

علم لاهوت: خداشناسی

آذرنگ: مصیبت، بلا، رنج
آسمند: دروغگو، فریب دهنده

بُنامه: مأخذ، منبع

پچل: کثیف، پلید

پدافند: دفاع

پرهون: دایره، هاله، حلقه

پژاگن: پلیدگونه، چرکین

پژواک: بازتاب

پلشت: پلید، آلوده، ناپاک

پویا: رونده، پیشرونده، پوینده

پویشگر: جستجوگر پیشرو و شتابنده

پی ورزی: تعصب

تماخره: شوخی، مزاح

توقیدن: غریدن

جُستار: مبحث

چالش: جدال، تلاش، کوشش

چکامه (چامه): شعر، سرود، غزل

کَنکاش: شور، مشورت	فرآیند: نتیجه
گرداس: ستم، ظلم	فراداشت: تقدیم
گرداس: ستم پیشه، ظالم	فراگرد: محیط
گلو ند: تحفه، هدیه	فرتاش: وجود، هستی
لاچمنش: فریبگر، ترفند باز	فرتور: عکس
لچر: فروما به، پست	فرجودگر: معجزه آور
مهساز: معمار، مهندس	فرزان: علم، حکمت
مینوی: بهشتی	فرمند: باشکوه، خوشبخت
ناسوت: سرشت، طبیعت	فرنود: علت، سبب، برهان
ناهمگونی: ضدیت، تضاد	فرنود سار: دائرةالمعارف
نماد: مظهر	فرنودگرائی: توجیه
همبودگاه: جامعه، اجتماع	فروزش: اشراق
هنایش: اثر	فروهنده: نیک سرشت، خوبرو
هنجار: راه، روش	فروهیده: خردمند
	کاوک: یوج، بیهوده، میان تهی
	کدیور (ی): کدخدا، کدخدائی
	کژنهاد: بد سرشت، نادرست
	کلجان: زباله دانی
	گُند آور: دلیر، پهلوان، سپهسالار

کتابنامه زبان های فارسی و عربی

- ابن اثیر، علی بن احمد. *الكامل فی التاريخ*. برگردان عباس خلیلی. ۱۲ جلد. (۶۳۰ هجری قمری)، لیدن، هلند: ۱۸۶۶، بیروت، لبنان: ۱۹۶۵.
- ابن اسحق، کتاب سیرت رسول الله.
- ابن خلدون، ابو زید عبدالرحمن. مقدمه. برگردان پروین گنابادی. تهران: ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵.
- ابن سعد، ابو عبداللّه محمد. *طبقات الكبير*. ۹ جلد، تصحیح ساجو. لیدن: ۱۳۳۲ هجری قمری.
- ابن کثیر، ملک المؤید عمادالدین ابوالفدا. *البدایة و النهایة*. برگردان عبدالمجید آیتی. تهران، نشریه بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ابن هشام حمیری، ابو محمد عبدالملک. *سیرت رسول الله (سیرة النبی)*. ترجمه قاضی ابرقوه (۶۲۳ هجری قمری). پژوهش دکتر اصغر مهدوی. تهران ۱۳۶۰ هجری شمسی.
- اسفرائینی، ابواسحق ابراهیم بن محمد. *التبصیر فی الدین*. به کوشش کمال یوسف حوت. بیروت، لبنان: ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
- اعثم کوفی، محمد بن علی. *الفتوح*. برگردان محمد بن احمد هروی، ویراستاری غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲.
- امین، احمد و خلیلی، عباس. *پرتو اسلام*. تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۳۷.
- البخاری، امام محمد بن اسماعیل. *صحیح البخاری*. صحیح البخاری. ترجمه دکتر محمد حسن خان. لاهور، پاکستان: انتشارات قاضی، ۱۹۷۱.
- البهائی، ابوالفرج. *کتاب الاغانی*. قاهره، مصر، ۱۹۳۶/۱۹۲۷.
- الهی قمشه ای، مهدی، برگردان. *قرآن الکریم*. قم، ایران: انتشارات أسوه، ۱۳۷۰.

- انصاری، دکتر مسعود (روشنگر). کشتار ۶۷. واشینگتن، دی. سی، امریکا: ۲۰۰۲/۱۳۸۱.
- برادران جلالین. جلال الدین ابو عبدالله محمد بن احمد المحلی الشافعی و جلال الدین ابوالفضل عبدالله حسن بن ابی بکر السیوطی. تفسیر جلالین. قاهره، مصر، ۱۳۰۸ هجری قمری.
- براون، ادوارد. تاریخ ادبی ایران. ۴ جلد. برگردان جهانشاه صالح و رشید یاسمی. تهران: ۱۳۱۶.
- بروکلمن، کارل. تاریخ ملل و دول اسلامی. برگردان هادی جزایری. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر. الفرق بین الفرق (تاریخ مذاهب اسلام). برگردان محمد جواد مشکور. تهران: انتشارات حقیقت، ۱۳۳۳.
- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. فتوح البلدان. به اهتمام دکتر صلاح الدین المنجد. قاهره، مصر: مكتبة النهضة المصرية، ۱۹۵۶-۱۹۵۵.
- _____ فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران. برگردان دکتر آذرتاش آذرنوش. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۲۶.
- بیرونی، ابوریحان محمد. آثار الباقیه. با حواشی اکبر سرشت دانا. تهران: کتابخانه خیام، ۱۳۲۱.
- بیضاوی، قاضی ناصرالدین عبدالله بن عمر. انوار التنزیل و اسرار التأویل. قاهره، مصر: ۱۹۲۴/۱۳۴۴.
- الترمیزی، ابو عیسی محمد. الجمع، ۷ جلد. قاهره، مصر: ۱۹۳۷.
- چوبینه، بهرام. تشیع و سیاست در ایران. ۲ جلد. دوسلدورف: ۱۹۸۵-۱۹۸۴.
- حتی، فیلیپ. تاریخ اعراب. برگردان ابوالقاسم پاینده. ۲ جلد. تبریز: ۱۳۴۴.
- حزم، شیخ محمد بن. الناسخ و المنسوخ.
- حسنی رازی، مرتضی. تبصرة العوام فی معرفة الانام. به کوشش عباس اقبال.
- حسینی الهاشمی، محمد رضا. آغاز و فرجام جهان از نظر قرآن یا کلام به روش نوین. شیراز: چاپ افست کورش، ۱۳۳۶.
- حقیقت، عبدالرفیع. تاریخ جنبش های مذهبی در ایران. تهران: ۱۳۵۰.

_____ تاریخ نهضت های فکری ایرانیان از حمله تازیان تا ظهور صفویه. تهران: ۱۳۴۸.

دالفک، آله. پژوهشی در زندگی علی، نماد شیعه گری. امریکا: بینش نوین، ۲۰۰۱.
دشتی، علی. ۲۳ سال. بیروت، لبنان: ۱۳۵۶.

رهنما، زین العابدین. ترجمه و تفسیر قرآن مجید، ۴ جلد. بهران: سازمان اوقاف، ۱۳۵۳.

زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله البرهان فی علوم القرآن. پژوهش ابوالفضل ابراهیم. مصر، قاهره: ۱۹۵۷.

زرین کوب، عبدالحسین. دو قرن سکوت. تهران: ۱۳۳۲.

زمخشری، جارالله ابوالقاسم محمود بن عمر خوارزمی. الکشاف فی تفسیر القرآن. _____ مشکات المصابیح.

زیدان، جرجی. تاریخ التمدن السلامیه. برگردان علی جواهر کلام. ۵ جلد (در یک جلد). تهران: ۱۳۴۵.

سایکس، پرسی. تاریخ ایران. ۲ جلد. برگردان فخرداعی گیلانی. تهران: ۱۳۲۳.

سیوطی، الحافظ جلال الدین عبدالرحمان ابی بکر. الاتقان فی علوم القرآن، ۴ جلد (۹۱۱ هجری قمری)، پژوهش محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره، مصر: مطبعه حجازی ۱۹۷۴.

_____ تاریخ الخلفاء.

شاردن، شوالیه دو. سیاحت نامه. محمد لوی عباسی. تهران: ۱۳۴۴-۱۳۴۳.

شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. الملل والنحل.

صادق، راهنمای محتویات قرآن. لندن: Ithaca Press ۱۹۸۷.

طبری، محمد بن جریر. تاریخ طبری (تاریخ الامم والملوک). قاهره، مصر: ۱۳۵۷ هجری قمری.

عمادزاده اصفهانی، حسین. تاریخ مفصل اسلام و تاریخ ایران بعد از اسلام. تهران: انتشارات اسلام، ۱۳۷.

غزالی، امام ابو حامد محمد. احیاء علوم الدین. بیروت، لبنان: ۵۰۵ هجری قمری.

فاضل تونی، محمد حسین. الهیات. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۳.

- فلسفی، نصرالله. *زندگی شاه عباس اول*. ۵ جلد. تهران: انتشارات دانشگاه تهران: ۱۳۴۰.
- قرآن الکریم. *مصحف النبویه*: عربستان سعودی.
- قمی، شیخ عباس. *سفینه البحار و مدینه الآثار و الاحکام*. تهران: انتشارات سنائی، ۱۳۸۲ هجری قمری.
- _____ *منتهی الآمال و یا زندگانی چهارده معصوم*. تهران: ۱۳۸۰ هجری قمری.
- گلدزهر، ایگناز. *درس هائی درباره اسلام*. برگردان علینقی منزوی. تهران: انتشارات کمانگیر، ۱۳۵۸.
- مجلسی، ملا محمد باقر. *بحار الانوار*، ۲۶ جلد. تهران: ۱۳۷۸.
- محمد بن عبدالله. *نهج الفصاحه*. ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- محمدی ملایری، دکتر محمد. *تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی*. ۵ جلد. تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۰.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. *مُروج الذهب و معادن الجواهر*. قم: ۱۹۶۵ و ۱۹۸۴.
- معروف الحسنی، هاشم. *تشیع و تصوف*. برگردان سید محمد صادق عارف. مشهد: بنیاد پژوهش های استان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- مغنیه، محمد جواد. *زمامدار آینده*. برگردان ابراهیم دامغانی و عزیزالله حسنی اردکانی. مکتب الامام المنتظر.
- میسدی، ابوالفضل رشیدالدین. *کشف الاسرار و عُدّة الابرار*. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷.
- نراقی، ملا احمد. *معراج السعاده*. تهران: انتشارات رشیدی، بدون تاریخ.
- واقدی. محمد بن عمر. *کتاب المغازی*.
- همام الدین الحسینی، غیث الدین بن (خواند میر). *حبیب السیر*. زیر نظر دکتر محمد دبیر سیاقی. تهران، انتشارات خیام، ۱۳۶۲.
- یعقوبی، احمد بن علی یعقوب ابن واضح اصفهانی. *تاریخ یعقوبی*. محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.